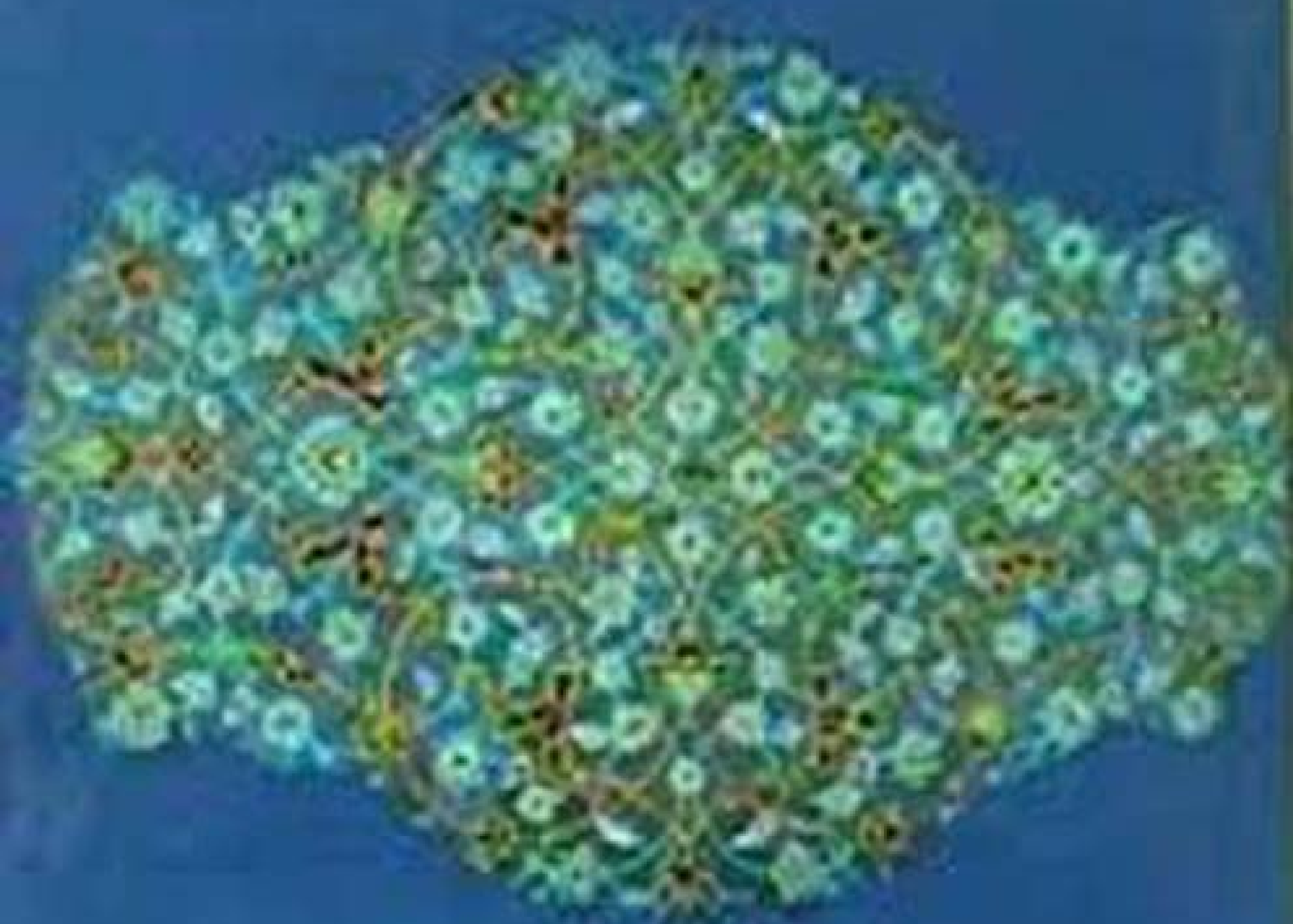


کشف الاسرار و عدة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورهٔ آل عمران و سورهٔ النساء

ابوالفضل رشیدالدین میبدی

کشف الاسرار وعدة الابرار

(جلد ششم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة مریم تا آخر سورة النور

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام : علی اصغر حکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت.ـــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی) ـ. ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱)
(ج. ۴) ISBN 964-00-0345-X ـ. (ج. ۳) ISBN 964-00-0344-1 ـ. (ج. ۲) ISBN 964-00-0343-3
(ج. ۷) ISBN 964-00-0348-4 ـ. (ج. ۶) ISBN 964-00-0347-6 ـ. (ج. ۵) ISBN 964-00-0346-8
(ج. ۱۰) ISBN 964-00-0351-4 ـ. (ج. ۹) ISBN 964-00-0350-6 ـ. (ج. ۸) ISBN 964-00-0349-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ـــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نساء. ـــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ـــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ـــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ـــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ـــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ـــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ـــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوری الی آخر سوره الحدید. ـــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ـ
چاپ هفتم : ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ـــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ـــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ـــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۵ ک ۹ م — ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران — ۷۷۹ ـ ۷۲م*



کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد ششم)
تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ هفتم: ۱۳۸۲
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0347-6 (Vol.6) ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)
شابک ۶-۰۳۴۷-۰۰-۹۶۴(جلد ششم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴(دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال
WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقدمه

تعالی الله الملك الحق ولاتعجل بالقران من قبل ان یقضی الیك وحیه و قل رب زدنی علماً (۱)

باردیگر هدیتی آوردیم عاشقان رخسارهٔ حقیقت وسالکان وادی طریقت رااز زبان وحی و معدن علم و کلام صدق و منطوق حق و آیات بینات و کلمات طیبات تاچراغی باشد فرا راه گمگشتگان لیل ضلالت و راهنما گردد برسر گشتگان تیه جهالت : **وهدواالی الطیب من القول وهدوا الی صراط الحمید** (۲)

آن مجلد سادس است ازمجلدات عشرهٔ کتاب مستطاب کشف‌الاسرار و گنجینهٔ ششم‌است اززادوعدت‌ابرار. آفتابی است رخشنده ازفلك مشتری‌وکالائی است ارزنده ازبازار اللهیشتری : **كذلك نقصّ عليك من انباء ماقدسبق و قدآتيناك من‌لدنا ذكراً** (۳).

شش‌جهت‌را نورده‌زین‌شش‌صحف	کی یطوف حوله من لم یطف
عشق را با پنج و باشش‌کار نیست	مقصد او جز که جذب یار نیست

۱ـ طه : ۲۰ ـ ۱۱٤ ۲ ـ الحج : ۲۲ ـ ۲٤ ۳ ـ طه : ۲۰ ـ ۹۹

این مجلد مشتمل است بر شش سورهٔ کریمهٔ قرآنی که شش جهت عالم علم رافرا میآرد وچون برجیس از ششمین ایوان نورمیفشاند یعنی سور مبارکهٔ : **مریم وطه والانبیاء و الحج والمؤمنون و النور. سورةٌ انزلناها وفرضناها وانزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون (۱)**

این عقد درر ودرج پراز گهر چون دفاتر سابقه ولاحقه همچنان زینت گوش و گردن شاهد معنی است و مؤلف درتبیان کلمات وبیان مقامات وشرح لغات وتفسیر آیات وتسهیل مشکلات وتأویل اقاویل وردا باطیل براه‌وروش پیر دلیل یعنی **شیخ الاسلام انصاری** قدس سره رفته‌وداد سخن داده‌و ابواب معارف وحکم ومواعظ وآداب بروی خوانندهٔ باذوق و خواهندهٔ باادب گشاده : **ولیعلم الّذین اوتوا العلم انّه الحق من ربك فیؤمنوا به (۲)**

خدایرا هزاران شکر که ماراشرح صدرعطا کرد ومشکل ما راآسان ساخت وعقده‌از کار مابگشود تابرطبع این سفرصواب ودفترمستطاب توفیق یافتیم وشطری ازکتاب ربانی وسطری از کلام آسمانی عرضه پیشگاه حق وهدیهٔ معرض صدق ساختیم. درانجام این عمل مبارك وخدمت پرازنعمت نخست لطف توفیق هادی طریق بود وعنایت ایزدمتعال شامل احوال، پس از آن همت اولیاء دانشگاه تهران بالخاصه رئیس گرامی واستادان خردمندعلوم معقول ومنقول مشوق ومدد کار گردید تادراین راه بحمدالله بمقصد رسیدیم وازاین شجرهٔ مبارکه بارسعادت برچیدیم . از همکار گرامی **آقای دکترمهدی جویا** که جوانی است باخرد پیران و استادی است درجامهٔ دبیران منت فراوان داریم که زحمت تصحیح اوراق وتصفح صفحات ومقابله وتطبیق و مطالعه وتحقیق راقبول فرموده سعی بسیار کرد ورنج فراوان برد ، ومارا تنها نگذاشت ومسئول ما

---

۱ - النور : ۲٤ - ۱ ۲- الحج : ۲۲ - ٥٤

در درگاه آله باجابت رسید که بمسئلت گفتیم : **رب لاتذرنی فرداً وانت خیرالوارثین** (۱)

مفسرو مؤلف و کاتب و طابع وناشرومصحح همه که دراین راه‌رفته و طریق نیکان گرفته‌اند بر کشف‌اسرار دلبسته و از ذخیرهٔ ابرارعدت جسته‌اند ازحضرتش طلب‌مغفرت وپاداش مثوبت‌استدعا کرده‌اند. در آنمیان این عبد ضعیف دراین هنگام که‌منزل آخرتش‌نزدیك ورنج سفردوردر پیش‌دارد بادلی ازآلام ومصائب شکسته و سری که بر آن گرد پیری‌نشسته وزبانش بکلمهٔ : **رب انی وهن العظم‌منی واشتعل الرأس شیباً**(۲) گویاست،براین‌خدمت‌پسندیده‌موفق وتوانا گردید.امید که‌حاصل عمل‌اوبرای‌آخرت‌توشه‌وزادباشدوازبندزلّت‌وقیدمعصیت آزاد گردد شاید که آیندگان ازاوبرحمت‌یاد کنندوبدعایش‌شادسازند:**ویزید اللهُ‌الّذین اهتدواهدیً والباقیات الصالحات خیرعندربك ثواباً وخیرمرداً** (۳)

کتبت هذه السطور فی‌لیلةالاربعاء الثانی عشرمن‌شهر جمادی‌الاولی سنة ثمانین و ثلاثمائة بعدالالف حین کنا علی ذکری وفات سیدتنا وسیدة نساء العالمین فاطمة الزهراء سلام الله علیها وارجو من الله التوفیق وانا‌العبدالحقیر علی‌اصغرحکمت غفرذنوبه وسترعیوبه

۱- الانبیاء : ۲۱ - ۸۹ ۲ - مریم : ۱۹ - ۳ ۳- مریم : ۱۹ - ۷٦

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹- سورة مریم - مکّیة

۱- النّوبة الاولی

قوله‌تعالی: «**بسم‌الله الرحمن الرّحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**کهیعص**[۱]» الله، خداوندی، بسنده کارراه‌نمای، زینهاردار دانای راست گوی،

«**ذکر رحمت ربّك**» این یادگار خداوند توست، بمهربانی خویش. «**عبده زکریّا.**[۲]» بنده خویش‌را زکریا.

«**اذنادی ربّه**» برخواند خداوند خویش‌را، «**ندآءً خفیاً.**[۳]» خواندنی نرم [نه بآواز بلند].

«**قال ربّ**» گفت ای خداوند من، «**انّی وهن العظم منّی**» من آنم که استخوان من واندام من سست گشت، «**واشتعل الرّأس شیبا**» وسرمن در ایستید بسپیدی پیری، «**ولم اکن**» وهرگز نبودم «**بدعائك ربّ**» بخواندن توخداوند من، «**شقیّاً.**[۴]» بدبختی [ازاجابت محروم].

«**وانّی خفت الموالی**» ومن‌میترسم ازنیازادگان(۱)، «**من ورائی**» ازپس مرگ خویش، «**وکانت امرأتی عاقراً**» وزن من نازاینده است. «**فهب لی من لدنك ولیّاً.**[۵]» پس ببخش مرا ازنزدیك خویش فرزندی.

«**یرثنی ویرث من آل یعقوب**» فرزندی که میراث برد از من و ز همه نژاد وفرزندان یعقوب، «**واجعله ربّ رضیّاً**[۶]» وآن فرزندرا ای خداوند من‌پسندیده

۱- نیازادگان: خویشان واقوام جدپدری یاجدمادری

کن[وپیامبری را شایسته] .

« **یازکریا انّا نبشّرك بغلام**» ای زکریا ما ترا بشارت دهیم بپسری ، «**اسمه یحیی**» نام او یحیی‌ «**لم نجعل له من قبل سمیاً**.(۷)» که اورا پیش ازین هیچ همنام نکردیم .

«**قال ربّ**» زکریا گفت خداوند من ، « **انّی یکون لی غلام** » چون بود مرا پسری؟ « **وکانت امرأتی عاقراً**» وزن من نازاینده « **وقد بلغت من الکبر عتیاً**.(۸)» ومن از پیری بتباهی رسیده .

«**قال**» گفت[فریشته] .«**کذلك قال ربّك**»چنین گفت خداوند تو. «**هو علیّ هیّن** » که آن برمن آسان وخواراست،« **وقد خلقتك من قبل** » وبیافریدیم ترا پیش «**ولم تك شیئا**.(۹)» وخود هیچ نبودی .

« **قال ربّ اجعل لی آیة** » گفت خداوندا مرا نشانی بنمای‌ «**قال آیتك**» [اللّٰه‌تعالی]گفت نشان ترا آنست . «**الّا تکلّم الناس ثلاث لیال سویّا**.(۱۰)» که سخن مگوی با مردمان سه شبانروز [وزبان بجای همچنان که بود راست]

« **فخرج علی قومه**» بیرون آمد [در آن سه روز] برقوم خویش،«**من المحراب**» ازکوشك خویش« **فاوحی الیهم** »وبایشان مینمود،«**ان سبّحوا بکرةً وعشیاً**.(۱۱) » که نماز کنید بامداد وشبانگاه .

«**یا یحیی خذ الکتاب بقوّة**» ای یحیی پیغام ودین گیر بنیروی «**وآتیناه الحکم صبیّا**.(۱۲) » اورا پیغام وحکم دادیم ونیز کودك .

«**وحناناً من لدنّا وزکوةً**» و از نزدیك خویش او را نیکی دادیم و پاکی . «**وکان تقیّا** (۱۳)» وپرهیز کار بود .

« **وبرّاً بوالدیه** » ونوازنده بود ونیکوکار باپدر ومادرخویش،«**ولم یکن جبّاراً عصیاً**.(۱۴) » وجباری نابخشاینده نبود [برخلق] ونه عاصی[درمن]

« **وسلام علیه** » وسلام بریحیی «**یوم ولد**»آن روز که زادند « **ویوم یموت**» وآن روز که میرد. « **ویوم یبعث حیّاً**.(۱۵)» وآن روز که برانگیزانند ویرا زنده .

النوبة الثانية

این سوره **مریم** نود وهشت آیتست ونهصد وهشتاد ودو کلمه وسه‌هزاروهشتصد ودوحرف، جمله **بمکه** فرو آمد مگریك آیتو آن آیت سجده‌است بقول بعضی مفسّران: وبقول بعضی: «فخلف من بعدهم خلف» تا آنجا که گفت «ولایظلمون شیئاً». و گفته‌اند درین‌سوره دو آیت منسوخ‌است: یکی:«وانذرهم یوم‌الحسرة» معنی نذارت بآیت‌سیف منسوخ گشت،دیگر«فلاتعجل‌علیهم» این‌قدراز آیت منسوخست‌بآیت سیف.ودرفضلیت سوره، **ابیّ کعب** روایت کرد از**مصطفی** (ص) قال: «من‌قرأ سورة مریم اعطی‌من‌الاجر بعدد من‌صدّق **بزکریا** و کذّب به و**یحیی ومریم وعیسی‌وموسی‌وهرون و ابراهیم واسحق و یعقوب** و **اسمعیل**عشر حسنات‌و بعدد من‌دعاالله ولداًوبعدد من‌لم‌یدع‌له ولداً»

بسم‌الله، این‌باء بسم‌الله‌حرف الصاق‌است والصاق‌را ملصق به دربایدتاسخن تمام شود ومحکم گردد ، نبینی که‌اگر کسی گوید:«بالقلم، بالسّکین»سخن‌ناقص بود اما اگر گوید: کتبت‌بالقلم، قطعت‌بالسّکین- آنگه سخن‌تمام‌شود، وملصق‌به‌اینجا ضمیر است چنان که **ابن‌عباس** گفت:معناه ابدأ بسم الله می گوید - بنام خدا آغاز کنم‌درهمه کاروبوی‌تبرك گیرم بهمه حال، آن فراخ‌بخشایش‌بروزی دادن برهمه جانوران درین جهان، ومهربان برمؤمنان در آن جهان. اگر کسی گوید، باءبسم‌الله چرابلند کنند و بدیگرجایهابلندنکنند: جواب آنست که این‌دراصل چنان‌بوده که در«اقرأ باسم‌ربك»، الف را از آن حذف کردند و طول آن بباء دادند تا دلیل بود برحذف الف . مذکّران گویند این‌باءبلند کردند ، لانّها صحبت اسم‌الله فطالت وارتفعت،اشارالی‌ان‌ّمن‌صحب اسم المولی طال و ارتفع فی‌الدارین . باء که بانام مولی صحبت کرد سر افراز با ها گشت . مؤمن که همه عمربانام مولی صحبت دارد چه عجب اگر سرافرازدوجهان گردد؟!. و اسم در اصل سمو بوده است این واو از آخروی‌طرح کردندوالف دراول وی افزودندتمامی کلمه را، تابوی‌ابتدا کنند. واشتقاق آن از-سمت-است وسمت‌نشان است یعنی که‌اسم‌نشانی‌بود مسمی‌را.و گفته‌اند اشتقاق‌اسم ازسموّاست،«وهوالارتفاع‌والعلوّ،

یعنی- ان الاسم یعلو المسمی والاسم ماعلاوظهر فصار علماً للدلالة علی ماتحته من المعنی.

اما اشتقاق نام الله بر قول بیشترین مفسّران از - اله الاهة- است ای- عبد عبادة . و یقال تألّه الرجل اذا تنسّك، والمعنی هو المستحق للعبادة ، وذو العبادة الذی الیه توجّه العباد وبها یقصد . وقال **ابو الهیثم الرازی** : الله اصله اله و قال الله عزوجلّ: «وماکان معه من آله، اذاً لذهب کلّ اله بماخلق» ولایکون الهاً حتی یکون لعباده خالقاً ورازقاً ومدبراً وعلیه مقتدراً فمن لم یکن کذلك فلیس بآله. وان عبد ظلماً، بل هو مخلوق و متعبد. ویقال : اصل اله - ولاه- فقلبت الواو الهمزة کما قالوا اللوشاح -اشاح- ومعنی الولاه ان الخلق یولهون الیه بحوایجهم و یتضرّعون الیه فی ماینوبهم ، ویفزعون الیه فی کلّ ما یصیبهم کما یوله کلّ طفل الی امه . وازخاصیتهای نام الله یکی آنست که هرحرفی که از وی بیفکنی باقی که بماند تمام بود:- الف بیفکنی لله بماند تمام باشد وفایده دهد: چنانکه گفت « لله مافی السّموات ومافی الارض. » اگر لام اوّل بیفکنی له بماند تمام بود ومعنی دهد کقوله تعالی:«له ملك السّموات والارض.» واگر لام دوّم بیفکنی هو بماند : « هو الاوّل والاخر والظاهر والباطن» .

اما رحمن ورحیم هردو مشتق اند از رحمة. لکن رحمن رحمت وروزی ونعمت فایده دهد، ورحیم رحمت وعفو ومغفرت فایده دهد ، وروزی ونعمت جداست وعفو و مغفرت جدا، پس این تکرار بی فایده نیست ، واشتقاق رحمت ازرحم است یعنی- کما انّ الرحم تشتمل علی الجنین بالوقایة والحمایة فکذلك الرّحمة تشتمل علی العبد بالرعایة والکفایة . و گفته اند میان رحمن ورحیم فرق نیست از روی معنی، چنانکه گویند ندمان ونديم، وجمع میان هردو تأکید راست چنانکه گویند فلان جاد مجدّ. ودرشأن نزول آیت تسمیت مفسّرانرا دو قول است: گروهی گفتند: این آیت بسه نجم آمده و سبب آن بود که **مصطفی** (ص) پیش ازوحی عادت داشت که « باسمك اللّهم » گفتی بر عادت عرب درجاهلیت، چون آیت آمد که « بسم الله مجریها ومرسیها » رسول خدا بفرمود تا- بسم الله- می نوشتند؛ بعداز آن چون آیت آمد.«قل ادعوا الله او ادعوا الرّحمن» بفرمود تا- بسم الله الرحمن- می نوشتند؛ پس از آن چون آیت آمد .« انه من سلیمان وانه

بسم‌الله الرحمن الـرحیم» بفرمود، تمام بنوشتند و گفتند «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم.»
قول دوّم آنست که بیکبار از آسمان فرو آمد در بدو بعثت، **ابن‌عباس** گفت **جبرئیل** (ع) **مصطفی** (ص) را تلقین کرد بر کوه **حرّا** و اورا گفت: بگوی «بسم‌الله الرحمن‌الرحیم» و این‌قصه درسوره **علق** گفته آید انشاءالله . مذهب **شافعی** واصحاب حدیث آنست کـه بسم‌الله الرحمن‌الرحیم درهرسر سورتی آیتی‌است از آن سوره، جبرئیل از آسمان فرو آورده و بر **مصطفی** (ص) خوانده وخبر درست‌است که **ابن‌عباس** گفت: کان‌رسول‌الله(ص) لایعرف ختم سورة حتی‌ینزل‌علیه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . و در فضیلت آیت تسمیت آورده‌اند **از مصطفی** (ص) که گفت: اگر آدمی وپری همه‌بهم آیند چهارهزارسال تا تفسیر وفضیلت آن بدانند چهارهزارسال بآخر برسد و ازفضل آن و تفسیر آن عشری ندانسته باشند . وهر که یکبار بصدق دل بگوید «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» الله تعالی بهر حرفی چهارهزار نیکی درديوان وی باز کند و بنویسد ، وچهارهزار بدی از دیوان وی محو کند و چهارهزار درجه در بهشت بنام وی باز (۱) کند.

قوله عزوجل: «کهیعص» ـ دربعضی تفسیرها آورده‌اند که‌رب‌العزة این حروف تهجی در اوایل سوربدان فرستاده‌است تاخلق‌را دلالت کند بر مدت بقاء اسلام، یعنی که این‌حروف بحساب جمل برگیرند بی‌تکرار چندانکه بر آید روزگار اسلام‌وبقاء این‌امت چندان‌باشد واین‌مدت ششصدونودوسه‌سالست چون‌این‌مدت بسر آید قیامت برخیزد ورستاخیز پدید آید، واین‌قول بنزدیك‌اهل‌تحقیق ضعیف‌است ازسه‌وجه: یکی آنکه این‌دعوی علم قیامتست‌وعلم قیامت‌نزدیك‌خلق‌نیست، الله‌تعالی میگوید: «قل‌انماعلمهاعندالله». دیگر وجه آنست که‌عرب هرگز حساب‌جمل‌نشناخته‌اندوعادت‌ایشان‌نبوده، یقول‌الله‌تعالی: «انّاجعلناه‌قرآناًعربیاً». جائی‌دیگر گفت: «بلسان عربیٍّ مبین». سه‌دیگر وجه آنست که‌رب‌العزة این‌حروف در اوایل سورمکرر باز گفته وایشان این‌حساب نه مکرّر بر گرفته واگر مکـرّر کنند اضعاف آن‌باشد. وبدانکه‌این حروف مقطعه‌درقرآن برپنج‌وجه‌است: وحدانی:ـ چون‌ص، ق، ن، وثنائی:ـ چون‌طه، یس، حم، وثلاثی:ـ چون‌الم، الر، طسم، ورباعی:ـ چون‌المص، المر

۱ ـ نسخه الف: دربهشت وی را بلند گردانند

وخماسی-چون کهیعص وحم‌عسق. قومی گفتند: نام‌سورتهااند و گفته‌اند:-نامهای قرآنند و گفته‌اند: نامهای الله‌تعالی‌اند ولهذاروی عن علی انه‌کان یقول: یا کهیعص، اغفرلی. وکان یحلف بکهیعص، امیرالمؤمنین‌علی (ع) باین‌حروف سوگندیاد کرد از آن که اعتقاد داشت که‌این‌حروفها‌نامهای خدااندیاصفات وی، ومعلوم‌است که‌سوگندجز بنام وصفت‌الله بسته‌نشود. ودرست است ازابن‌عبّاس که گفت: الکاف‌من‌کاف، والهاء‌من‌هاد والیاءمن حلیم، والعین من علیم، والصاد من‌صادق. و بروایتی دیگر از **ابن‌عباس**: کبیر، هـا د، امین، عـزیز، صادق. معنی آنست که خلق‌رابسنده کارست وایشانرا راه نما است، بگفتارو کردارازایشان دانا و در وعدو گفت خود راست گوی، درصفت بزرگوار ودروعد استوار، راست گوی وراست‌کار، **کلبی** گفت: کاف لخلقه، هاد لعباده، یده فوق ایدیهم، عالم‌بتربیته، صادق فی‌وعده. مهم‌هاراکافی است ووعده را وافی وراه نمای بندگان و دل گشای ایشان، بقدرازهمه‌برتر، بذات وصفات‌زور(۱)، عالم باسرار بندگان‌وسازندهٔ کارایشان دردوجهان، راست گوی وراست کار وراست دان.

«کهیعص». **کسائی وابوبکر** هاء ویاء هردو باما‌لت‌خوانند**ابوعمرو** هاءباما‌لت خواند و یاء نه، ابن **عامروحمزه** یاء باما‌لت خوانـنـد و هاء نه، **نافع** هر دو بین الفتح والکسرخواند علی‌مذهبه‌فی‌الامالة، باقی همه‌به‌تفخیم‌خوانند بی‌امالت.

«ذکررحمت» خبرمبتداء مخذوفست‌ودرآیت‌تقدیم‌وتأخیراست، ای‌هذاالّذی‌نتلوه‌علیك ذکرربك‌عبده‌زکریابرحمته. باین‌قول‌رب فاعل‌ذکراست وعبده مفعول‌است می گوید: این قصه که برتومیخوانیم یاد کردخداوند تواست بنده‌خودرا زکریابرحمت‌خویش. یعنی که- برحمت‌خویش‌ذکروی کردوقصهٔوی گفت. وروا‌باشد که تمامی‌سخن‌در «اذ نادی‌ربه» بود، ای-دعاء زکریاربه‌کان‌من‌رحمةربك والهامه‌ایّاه، می گوید: دعاء زکریاو اجابت که‌ازحق یافت‌رحمتی‌بود که خداوندتوبروی کرد، والهام که ویرا‌داد. انگه‌قصه درگرفت و گفت:

«اذنادی‌ربه» ای‌دعا ربه‌فی‌محرابه. «نداء خفیا» ای- دعاسرّاً-برخواند خداوند

۱- زور- کذافی النسختین‌بمعنی زبر

خود رادر سرّ، بآوازی نه بلند، بجای آورد که دردعا اخفاء سنت است: فرمود موپسندیدهٔ الله تعالی است که می گوید: «ادعوا ربکم تضرعا وخفیة» وپیغامبر (ص) گفته: «خیر الدعا الخفی وخیر الرزق مایکفی» وخبر درستست که قومی دعا کردند بآواز بلند وپیغامبر (ص) گفت: «انکم لاتدعون اصمّ ولا غایباً، انکم تدعون سمیعاً قریباً. و گفته‌اند ـ زکریا از بهر آن درسرّ دعا کرد ازقوم خود پنهان داشته که ازایشان شرم داشت که گویند به پیرانه سر فرزند میخواهد اززنی نازاینده .و گفته‌اند: ـ زکریا دانست که آواز بلند و آواز نرم بنزدیك حق سبحانه وتعالی یکسانست، اما آواز نرم بخضوع وخشوع نزدیکترست واز ریا دورتر، ازآن نرم گفت، آنگاه تفسیر دعا کرد وبازنمود که دعاء چه کرد وچه خواست :

«قال رب» واین آنگاه بود که درمحراب پیش مریم در زمستان میوه تابستانی دید نه بوقت خویش ، گفت آن خداوند که قادرست که در زمستان میوه تابستانی دهد نه بوقت خویش ، قادرست کــه پیرانه سر فرزند دهد ، آن روز رغبت فرزند خواستن بوی پدید آمد ، بمحراب باز شد و نماز کــرد و درالله تعالی زارید ، و در سرّ این دعا کرد : « ربّ انی وهن العظم منی » ای ـ ضعف بدنی لکبرسنّی، بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت واستخوان من سست شد! خص العظم بالذکر لانه اقوی مافی الانسان و اذاوهن لایرجی عود القوّة الیه. و گفته‌انداستخوان کنایتست ازدندان . شکاذهاب اضراسه. گفته‌اند: زکریا آن وقت هفتاد وپنج ساله بود. یقال ـ وهن یهن ووهن یوهن وهناً و وهناً ـ اذا ضعف. وقیل: ـ وهن بمعنی وهی .

« واشتعل الرأس شیباً » رأس اینجا کنایتست از موی سر ومحاسن . چنانکه درقصه موسی (ع) و برادر گفت: «اخذ برأس اخیه» یعنی ـ اخذ بشعر رأسه ولحیته. والاشتعال انتشار شعاع النار، ای ـ اشتعل فیه الشیب اشتعال شعاع النار . این برسبیل استعارت گفت. چنانکه شعلهای آتش دروقت التهاب متفرّق شود وپیدا گردد، همچنان سپیدی پیری درموی سر ومحاسن من پیدا گشت ومنتشر شد «شیباً» نصب علی التمییز. وقال **عطاء** : اول من شاب رأسه **ابراهیم** (ع) فقال: یارب ماهذا؟ قال هذا الوقار، قال رب زدنی وقاراً .

« ولم اکن بدعائك رب شقیّاً» ای ـ کنت مستجاب الدعوة قبل الیوم سعیداً به

غیر شقی فیه. والسّعادة ـ ادراك الخیر ـ والشّقاوة حرمانه. وقیل معناه: انا ممن دعاك مخلصاً موحداً ومن دعاك مخلصاً موحداً لم یکن بعبادتك شقیّاً. وقیل: الدعاء مصدر یضاف مرّة الی الداعی ومرّة الی المدعوّ، فاذا اضیف الی الداعی فالمعنی لم اکن بدعائی ایّاك خائباً، لانك وعدتنی الاجابة؛ واذا اضیف الی المدعوّ فالمعنی لم اکن بدعائك ایّای وهدایتك لی ومعونتك ایّای شقیاً.

«وانی خفت الموالی من ورائی.» موالی اینجا ـ عصبه ـ اند چنانکه در سورة النساء گفت: «ولکلّ جعلنا موالی» ـ یعنی ـ العصبة، والمولی ـ الناصر ـ والمولی ـ الزوج ـ والمولی کل من یلیك نسبه و کل من یلیك جانبه، والمولی مالا یفارقك. قال الله تعالی: «مأویکم النار هی مولیکم» و «الله تعالی مولی الذین آمنوا» ای ـ ربهم وسیدهم. «وانی خفت الموالی من ورائی» می گوید: من می ترسم از قرابات وعصبات خویش که بعد از وفات من شایستگی خلافت من ندارند و کار دین ضایع فرو گذارند، و بناخلفی ایشان علم و نبوت از خاندان ما بریده شود. **وزکریا** این سخن از بهر آن می گفت که **بنی اسرائیل** را دیده بود که تبدیل دین می کردند. وانبیاء را می کشتند، ودر زمین فساد و تباه کاری می کردند، ترسید که نیازادگان(۱) وی همان کنند وهمان راه سپرند از ین جهت فرزندی خواست که شایسته نبوت وخلافت باشد؛ و درشواذ خوانده اند «وانی خفّت الموالی من ورائی.» واین قراءت ضد قراآت اول است می گوید: ـ قلّ بنو عمی ای ـ ماتوا ولم یبق لی ابن عم یرثنی النبوة من ورائی. و «کانت امرأتی عاقراً» یعنی ـ فیما مضی من الزمان کانت عاقراً لم تلد لی. می گوید: زن من همیشه عاقر بود که هیچ فرزند نیاورد. درضمن این سخن سؤال است یعنی که آن علت از وی زایل گردان تا بفرزند بار گیرد. و گفته اند «وکانت امرأتی» این کون حال است یعنی که اکنون عاقر گشت از پیری. والعقر ـ انقطاع الولادة.

«فهب لی من لدنك ولیّاً» پس ببخش مرا از نزدیك خویش یاری یعنی فرزندی، «من لدنك» یعنی ـ من قدرتك وفضلك. واین از بهر آن گفت که در معقول وعادت مستبعد بود فرزند از **زکریّا** که اورا هفتاد و پنج سال ازعمر گذشته و زن وی عاقر بود، ودر چنین حال اگر فرزند آید بقدرت وفضل الله تعالی آید. «ولیّاً» یعنی ابناً صالحاً تقیاً.

«یرثنی» این وراثت نبوت است نه وراثت مال. فان الانبیاء لا یورثون. قال

۱ـ نیازادگان: خویشان واقوام جد پدری یا جد مادری

النبی(ص): «نحن معشر الانبیآء لانورّث ماتر کنا صدقة» ومعنی وراثة النبوة ان تقوم مقامه فیها الا انّها تنتقل الیه بالموت کما ینتقل المال، یقال ورث فلان شرف ابیه اذا قام مقامه فیه، و ذلك معنی قوله(ص): «العلماء ورثة الانبیاء» و معلوم: انّ العلم لایورث کما یورّث المال وانه لایوصل الیه الا بکسب وجهد وتوفیق. ولکن معناه انهم قاموا مقام الانبیاء فی علمهم وحکمهم. **ابو عمرو و کسائی** «یرثنی ویرث» بجزم خوانند، و باقی برفع خوانند؛ جزم برجواب دعا ورفع بر نعت. ولی بمعنی آنست که:- مرا فرزندی بخش که ازمن وازهمه نژاد اولاد یعقوب میراث علم و نبوّت و حکمت برد. بیشترین مفسّران گفتند:- این **یعقوب بن اسحق** است پدر **یوسف**، و **زکریا** از آل **یعقوب** بود از نژاد و فرزندان وی. **کلبی** گفت این نه **یعقوب بن اسحق** است بلکه **یعقوب بن ماثان** است برادر زکریا. «واجعله رب رضیّاً» ای -مرضیاً ترضاه انت. وقیل راضیاً بحکمك، وقیل- اجعله نبیاً کما جعلت آبائه نبیاً.

« یازکریا» ممدود ومقصور هردوخوانده اند ، مقصور قراءت **حمزه و کسائی وحفص** است، وممدود قراءت باقی. واینجا اضمارست یعنی- فاجیب یازکریا دعاء وی اجابت کردند و گفتند: « یا **زکریا** انا نبشرك بغلام اسمه **یحیی** لم نجعل له من قبل سمیا» رب العزة در این آیت **یحیی** را دوتشریف داد که او را بدان دوتشریف گرامی کرد وبروی منت نهاد؛ یکی آنست که نام وی حق نهاد جل جلاله، و باپدر ومادر نگذاشت، دیگر آنست که او را نامی نهاد کـه پیش ازوی در دنیا هیچکس را آن نام ننهـاد ، وهوالمعنی بقوله: « لم نجعل له من قبل سمیاً». ای - لم نسم **یحیی** احداً قبله. وروی عن **ابن عباس** انه قال: «لم نجعل له من قبل سمیاً» ای- مثلاً وشبهاً، لانه لم یعص ولم یهم بمعصیة قط. وبه قال النبی(ص): «ما اذنب **یحیی** بن زکریا ذنباً ولا همّ بامرأة» وقیل لم تلد العواقر مثله. وقیل: «لم نجعل له» ای- لزکریا من قبل سمیاً ای- ولداً- والعرب تسمی الولد سمیاً. ذکره **النقاش** فی تفسیره وقیل:- معناه سمیناه قبل العلوق وقبل الولادة ولم تسم احداً قبله علی هذا الوجه. وروی عن **وهب** قال : نادی مناد من السماء ان **یحیی بن زکریا** سید من ولدت النساء، وان **جرجیس** سید الشّهداء ! وسمی یحیی لانه یحیی به دین الله

وقیل- لان رحم امه حی به، وقیل- لان الله احیاه من بین مسنین(۱) فی حکم الولادة، وقیل- لانه استشهد والّشهداء احیاء. پس چون فرشتگان اورا بشارت دادند بفرزند گفت:

«رب انّی یکون لی غلام» وانا شیخ کبیر لم یولد لی وانا شاب قوی. «وامرأتی عاقر» لم تلد فی حال شبابها؟ خداوندا مرا فرزند چون بود؟ ومن مردی پیر بزاد در آمده وزن من نازاینده؟ ودرجوانی هرگـز ازما هیچ فرزند نیامده؟ این سخن نه برسبیل استنکار واستبعاد گفت که وی ازقدرت الله تعالی بعید میداشت که بپیری فرزند تواند داد! لکن برسبیل تعجب وتعظیم قدرت الله باز گفت. و ازبس که شادی بدل وی رسیده بود تعجیل کرد بشناخت کیفیت آن فرزند دادن، ونشان وعلامت آن درخواستن. و گفته‌اند نیز که سیاق این سخن بروجه استفهام است نه بروجه استنکار، میخواست تابداند که این فرزند هم ازاین زن عاقر خواهد بود؟ برهیأت پیری ایشان خواهد بود؟ یا ایشانرا باحال جوانی بردو فرزند دهد؟ وقیل: لما سمع نداء **جبرئیل** بالبشارة وسوس الیه **الشیطان** انه لیس من الله وانما هو من **الشیطان**. فذکر ذلك- دفعاً للوسوسة. «وقد بلغت من الکبر عتیاً» ای- یبساً وانتهاء فی السن. یقال- عتا یعتو عتوّاً وعتیا وعسی یعسو عسواً وعسیاً- اذا یبس شیباً. وقیل- معناه «بلغت من الکبر» حالة جفّ الماء فی صلبی- قرأ **حمزه** و **الکسائی** و **حفص** عتیاً بکسر العین والباقون بالرفع وهما لغتان.

«قال کذلك» ای- قال جبریل کذلك انت وامرأتك شیخان کبیران علی هذه الحالة ترزقان الولد ولاتردّان الی حالة الشباب. جبریل(ع) گفت- اکنون چنین است که شما را فرزند دهد درحال پیری وضعیفی چنین که هستند(۲) «قال ربك هو علیّ هیّن» ای- اعطاء الولد علی هذه الحالة منکما، علیّ هیّن- سهل- لایلحقنی فیه نصب ولاتعب ولامشقة. وقیل- تقدیره «کذلك قال ربّك» یعنی کما قیل لك قال ربّك «هو علیّ هیّن». یقال- هان یهون هوناً فهو هاین و هیّن وهین. وفی خبر: المؤمنون هیّنون لیّنون. قرأ **حمزه** و **الکسائی** وقد خلقناك بالنون علی الجمع والباقون بالتاء علی الوحده، والمعنی واحد لان الفعل فیهما الله عزّ وجلّ لانّه خالق کل شیئی. یقول تعالی: «وخلقتك من قبل» ای

۱- کذا فی النسختین ۲- کذا فی النسختین

من قبل يحيى. «ولم تك» اصلا فاوجدتك من العدم، كذلك اقدر على خلق الولد وانتما على هذه الحالة، لان الايجاد من العدم ابلغ فى القـدرة من ايجاد الولد من الشيخين الكبيرين.

«قال رب اجعل لى آية» اى ـ قال زكريا، رب اجعل لى علامة اعرف بها حدوث الولد قبل الولادة فافرح به. اين باز سئوالى ديگر است كه ازشادى بشارت بيرون داد و گفت: خداوندا مرا علامتى نماى برحدوث وعلوق اين فرزند تامر شادى افزايد ويقين، كه اجابت دعا كردى. «قال آيتك الاّ تكلم الناس» اى ـ آية ذلك ان لاتقدر على مكالمة الناس «ثلاث ليال» مع ايامها «سويّاً» صحيحاً سليما من غيربكم ولاخرس، فتعلم بذلك ان الله وهب لك الولد. و«سويّاً» نصب على الحال وفيه تقديم وتأخير، تقديره ـ الا تكلم الناس سويّاً ثلاث ليال. وعن ابن عباس «ثلاث ليال سويّاً» اى ـ ثلث ليال متتابعات، جعله وصفا لثلاث. درقرآن ـ آيت ـ بردومعنى آيد: يكى بمعنى عبرت، چنانكه درسورة **المؤمنين** گفت: «وجعلنا ابن مريم وامه آية» اى ـ عبرة. ودرسورة **العنكبـوت** گفت: «وجعلناها آية للعالمين» اى ـ عبرة للعالمين ودرسورة **القمر** گفت: «ولقـد تركناها آية فهل من مدّكر» اى ـ عبرة ودرسورة **النحل** گفت: «ان فى ذلك لاية لقوم يتفكرون». اى ـ لعبرة. ديگر بمعنى علامتست. چنانكه درين سوره گفت: «رب اجعل لى آية، قال آيتك الاتكلم الناس» و درسورة **يس** گفت: «وآية لهم انا حملنا ذريتهم» «وآية لهم الليل نسلخ منه النهار». يعنى ـ وعلامة لهم، ودرسورة **الرّوم** گفت: «ومن آياته» اى ـ ومن علامات الرّب انه واحد. «ان خلقكم من تراب» وامثال اين درقرآن بسيارست.

«فخرج على قومه من المحراب» اى ـ فخرج فى تلك الايّام الّتى اراه الله تعالى فيها تلك الاية، من المحراب. اى ـ من المصلى ـ وقيل ـ نزل من الغرفة، والمحراب اشرف موضع فى البيت. وقوله ـ «على قومه» يدل على انه اشرف عليهم. «فاوحى اليهم». الوحى فى كلام العرب ـ الاعلام ـ كلاماً كان اوايماء و كتابة، وهوفى قصة **النحل** ـ الهام، يقال وحي واوحى اذا اشار بحاجب اويد، «ان سبّحوا بكرة وعشيا» فى ذكر البكرة دليل

علی انّ اللیالی کانت مع الایّام، والسبحة الصلوة النافلة ، والبکـرة اول النهار، یقال بکر و بکّر و ابتکر، والعشّی مابعد قائم الظهیرة. وفی الایة تقـدیم وتأخیر، تقدیره « فخرج علی قومه من المحراب بکرة وعشیّا » فی اللیالی الثلاث فاشار الیهم ان صلوا»، **زکریا** را عادت بود که هر روز بامداد وشبانگاه قوم خودرا پند دادی وایشانرا بتسبیح ونماز وتهلیل فرمودی، تادرهردوطرف روز ایشانرا برطاعت وعبادت و ذکر الله تعالی داشتی، پس دراین سه روز که اورا ازسخن گفتن بازداشتند، با مردم همچنان برعادت بامداد و شبانگاه همی آمد و باشارت همی نمود که ، برسرذکر وتسبیح ونمازخود باشید. و گفته‌اند که وحی اینجا بمعنی ـ کتابت ـ است، ای ـ کتب لهم فی کتاب ، وقیل علی الارض ، مفسّرانرا خلافست، که سخن ناگفتن **زکریا** بامردم برچه وجه بود؟ قومی گفتند: برسخن گفتن توانا بود، اما نمی گفت، ازبهر آنکه اورا نهی کرده بودند ازآن، ومی خواستند که آن سه روزبکلیت باعبادت الله تعالی پردازد ، و دلیل براین قول آنست، که **زبور** می‌خواند وتهلیل وتسبیح می کرد وبوی خطاب آمد: «واذکر ربك کثیراً وسبح بالعشی والابکار». وقومی گفتند، سخن بامردم نمی‌توانست گفت ، که زبان وی دربسته بودند، بعقوبت آن که بعد از مشافهه فریشتگان ، سئوال کرد وآیت خواست.

« یا یحیی خذالکتاب بقوّة » قال **کعب الاحبار** ، کان **یحیی بن زکریا** نبیاً حسن الصوّرة والوجه، لیّن الجناح ، قلیل الشعر ، قصیر الاصابع، طویل الانف، مقرون الحاجبین ، رقیق الصوت، کثیر العبادة، قویّاً فی طاعة الله عزوجلّ. وکان قد سادالناس فی عبادة ربه وطاعته . روی **ابوهریره** قال: سمعت رسول‌الله (ص) یقول : کلّ ابن آدم یلقی الله عزوجلّ بذنب قدادنبه، یعذّبه علیه ان شاء او یرحمه الا **یحیی بن زکریا** . فانه کان سیداً وحصوراً ونبیاً من الصالحین .

« خذالکتاب بقوّة ». درقرآن قوّة برپنج وجه آید: یکی بمعنی ـ عدد ـ چنانکه در سورة **هود** گفت: « ویزدکم قوّة الی قوّتکم » ای ـ عدداً الی عددکم، همانست که در **سورة الکهف** گفت: « فاعینونی بقوّة » ای ـ بعدد من الرّجال، و در**سورة النمل**

گفت: « نحن اولوا قـوّة » ای ــ عدد کثیر. وجه دوم قوّة بمعنی ـ بطش ـ است، چنانکه درسورة **المصابیح** گفت: « من اشدّ مناقوّة » یعنی ــ بطشاً ، ودر **سورة هود** گفت: « لوان لی بکم قوّة » ای ــ بطشاً . وجه سوم قوّة بمعنی ـ شدّت ـ است ، چنانکه در **سورة هود** گفت: «انّ ربك هوالقوّی العزیز» ای ــ الشدید الذی لایضعف ، جای دیگر گفت: « یرزق من یشاء وهوالقوّیالعزیز»، ودر **سورةالقصص** گفت: « لتنوء بالعصبة اولیالقوّة» یعنی ــ اولیالشدة ـ، وجه چهارم قوة بمعنی ـ سلاح ورمی ـ چنانکه در**سورة الانفال** گفت: « واعدّوا لهم ما استطعتم من قوة » یعنی ــ السّلاح والرّمی، وجه پنجم قوّة بمعنی ـ جدّ ومواظبت ـ است، چنانکه در**سورةالبقرة** ودر**سورة الاعراف** گفت: « خذوا ما آتیناکم بقوّة » یعنی خذوا **ما فی التوریة** بالجد والمواظبة علیه ، همانست که درین سورة گفت: « یا یحیی خذالکتاببقوّة » ای ــ بالجد والمواظبة، علیه«خذالکتاببقوة»هاهنا **التوریة** . وقیلالوحیوالدّینوالحکم. قالرسولالله(ص) للذّین تحاکمااليه فی حدّالزنا: «نعم اقضی بینکما بکتابالله» ثمّامربالّرجم، ولیس فیالقرآن ذکر الّرجم ولکن فی القرآن تولیة الرّسول وحکم رسولالله(ص) ومنه قوله تعالی: «ثمّ اورثناالکتاب» یعنیالّدینوالحکم و کذلك قوله: « ورثواالکتاب .»

یحیی زکریا پیغامبری بود مرسل به بنی اسرائیل. هفت سالهٔ بود که اورانبوّت دادند وبوی وحی آمد، برانجمن بنی اسرائیل بیستاد وایشانرا برپنج چیزدعوت کرد:ـ برتوحید و برنماز وبر روزه و برصدقه و بر ذکــر خدای عزّوجل . درخبرست که کودکان با وی گفتند: اذهب بنانلعب، فقال ماللعب خلقت . اینست که ربالعالمین گفت: « وآتیناهالحکم صبیاً »، در کودکی اورا دین وحکمت ونبوّت دادیم. الحکم والحکمة واحد، کالقلّ والقلة. وقیلالحکم ــ الفهم بکتابالله' و ـ الحکمة ـ الاصابة بالرأی ووضع الاشیاء موضعها . وقال **ابن عباس** ـ من قرأ القرآن قبل ان یحتلم فهــو ممن اوتیالحکم صبیاً . وروی ان الله عزّ وجلّ اوحی الی **یحیی بن زکریا** . یا یحیی اذا والیت عبدی انبتتالحکمة فیصدره لم یسکن الی غیری و کیف یسکن وانا جلیسه ، یا یحیی اذاوالیت عبدی، انبتتالحکمة فی صدره، فنبتالاصل فیالقلب و نطق الفرع باللسان.

« وحناناً من‌لدّنا » یعنی ـ واعطیناه مع‌الحکمة رحمة وعطفاً من‌عندنا. وقیل معناه ـ جعلناه‌رحیماً علی‌الخلق، یدعوهم‌الی‌الهدی، ویعلمهم العلم . الحنان ـ العطف والشّفقة ـ مشتق من حنّ‌الیه حنیناً، اذا مالت الیه نفسه حتی اظهرالجزع من‌انقطاع رؤیته عنه واشتیاقه الیه.والحنّان ـ المترّحم والمنّان ـ المعتق . قال‌الشاعر:

حنانك ذا الحنان ای ـ ارحم یا رحیم ـ

وقد یثنی فی‌الدعاء کقول **طرفة** :

ابا منذرافنیت فاستبق بعضنا حنانیك‌بعض الشّراهون من بعض .

کانه‌قال ـ تحنن‌مرّة بعد اخری، ومثله فی‌التثنیة « لبیك وسعدیك » ای ـ اقامة بامرك بعد اقامة، واسعادالك بعداسعاد .

«وزکوة» ای ـ اعطیناه طهارة وصلاحاً، فلم یعمل بذنب . **قال الکلبی:** صدقة تصدق‌الله بهاعلی ابویه، وقیل‌برکة ونماء. ونصب «حناناً وزکوة » عطفا علی‌الحکم، وقیل نصب علی المفعول له والواو زائدة . «وکان‌تقیاً » . مسلماً مخلصاً مطیعاً .

« وبرّاً‌بوالدیه»ای ـ بارّاً بهما یتعطّف ولایخالفهم . ودرشواذ خوانده‌اندبکسر باء ، معطوفاً علی‌قوله « وآتیناه‌الحکم وحناناً وزکوة وبرّاً بوالدیه» والبرّ ـ الحبّ ـ وقیل ـ الاسراع‌الی‌الطاعة والمبالغة‌فی‌الخدمة . «ولم‌یکن‌جباراً عصیّا» الجبار الذاهب فی‌نفسه، العاتی فی‌فعله،الغلیظ علی‌غیره. وقیل‌الجبارالّذی‌یقتل ویضرب علی‌الغضب والعاصی والعصی واحد، والعصی فی‌المعنی اکثروابلغ .

«وسلام علیه یوم ولد» ای ـ سلام له منّا حین‌ولد ـ این ثنائیست که‌الله‌تعالی بر**یحیی زکریا** کرد، وکرامتی که اورابدان‌مخصوص کرد، واورادرزینهارو پناه خود گرفت،درسه‌جایگاه بسه‌وقت: یکی بوقت زادن اورانگاه داشت ازهمز وطعن شیطان، دیگر بوقت‌وفات‌ازهول‌مطلع‌وضغطه‌قبر،سدیگر روزقیامت‌ازفزع‌اکبر. قال**سفیان بن عیینه**: اوحش مایکون‌المرء فی‌ثلاثة مواطن: یوم‌ولد، فیری‌نفسه خارجاً‌مماکان فیه. ویوم‌یموت، فیری قوماً لم‌یکن عاینهم واحکاماً لیس له عهد ، ویوم‌یبعث، فیری نفسه فی هول عظیم . فخص الله **یحیی بن زکریا** بالکرامة والّسلام والّسلامة فی المواطن

الثالثة.

و گفته‌اند **یحیی** و **عیسی** بهم رسیدند، **یحیی** گفت:- ای **عیسی** از بهر من آمرزش خواه از حق جلّ جلاله که تو از من بهی! عیسی گفت:- لا' بل تو از من بهی، آمرزش خواه از حق جلّ جلاله تو از بهر من' نه‌بینی که رب العزّه بر تو ثنا کرد، و من بر خود ثنا کردم. من خود را گفتم: « والسلام علیّ یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیاً » و رب العزّة از بهر تو گفت: «وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیاً »

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم الله الرّحمن الرّحیم». بسم الله احسن الاسماء ، رب الوری والارض والسّماء، مسّخر الظلمة والضیاء، مالك الاموات والاحیاء، الواحد الفرد بلا کفاء، الـدّائم الباقی بلا فنـاء . نام خداوندی که محدثات ومکوّنات نمود گار فطـرت او، جهانیان وجهانداران پرورده نعمت او، گردنهای گردنکشان در کمند جلال وقهر او، دلهای دوستان و آشنایان درروضهٔ جمال ولطف او، مسبحان عالم علوی بردرگاه عزّت درحجب هیبت، کمربسته و گوش بفرمان او' اگر جن است واگر انس محکوم تکلیف ومقهور تصریف او' در آسمان سلطان او' در زمین برهان او' پاکست و بزرگوار و بی‌عیب' خداوندی که این همه صنع از او جمله قطره‌ایست از دریای کبریاء وعظمت او' فسبحانه من عزیز ضلّت العقول فی بحار عظمته' وحارت الالباب دون ادراك عزّته وکلت الالسن عن استیفاء مدح جلاله' ووصف جماله. دیده‌های عقول در ادراك جلال او خیره' آبهای روی متعزّزان در آب جمال او تیره ' فهمهای خداوندان فطنت در بحار عظمت او غریق' زبانهای اهل فصاحت از استیفاء مدح جلال ووصف جمال او کلیل' درهر گوشه هزاران جریح است وقتیل . ای عزّ تو همه عزیزانرا نعت ذل کشیده ' ای جلال تو همه جلالهارا داغ صغر برنهاده ' ای کمال تو همه کمالها را رقم نقصان برزده' ای الهیت تو همه عالمرا طراز بندگی بر کشیده ' ای ارادت ومشیت وقضای تو از آلایش افهام و اوهام خلق پاك' ای صفات و نعوت قـدم تو از ادراك هواجس و

خواطر وضمایر آب و گل منزّه، ای همه عالم جانها برمن یزیـد عشق نهاده و جز حسرت وحیرت سود ناکرده، همه عالم را ببوی و گفت و گـوی خشنود کرده ، و جرعه‌ای ازجام عزّت به کس ناداده :

ای گشته اسیر در بلای تو آنکس که زند دم ولای تو
عشّاق جهان همه شده واله در عالم عزّ و کـبریای تو
برقصهٔ عاشقان خود برزن توقیع نعم و گرنه لای تو

«بسم‌الله» البا ـبقاء الله رب العالمین . السّین ـ سلام‌الله علی‌المؤمنین. المیم ـ محبة‌الله بعباده التائبین والمتّطهرین . باءِ اشارتست ببقاء الله تعالی، خداوند جهان و جهانیان ، ودارنده همگان، یقول‌الله تعالی:«ویبقی وجه ربك». سین اشارتست بسلام‌الله بردوستان‌ونواختن‌ایشان‌دردوجهان، یقول‌الله‌تعالی:«تحیتهم‌یوم‌یلقونه‌سلام». میم‌اشارتست بمحبت‌خداوند مهربان، که بلطف خودمهرومحبت خود دادبندگان، یقول‌الله‌تعالی: «ان‌الله‌یحبّ‌التّوّابین‌ویحبّ‌المتطهرین». اینست‌شگرف‌کاری،وبزرگ حالی، که‌قاصد بمقصود رسد، وعابد بمعبود، و طالب بمطلوب، ومحبّ بمحبوب، نسیم وصال از مهبّ اقبال دمیده، و دوست بدوست رسیده ، طغرای عزّت برمنشور دولت کشیده ، گـوی انتظار بپای میدان‌ابد انداخته، علم‌قبول ووصول برافراخته، رسول مقصودبدرآمده، روزگارفراق بسرآمده، سلام و کلام حق بی‌واسطه وترجمان، ببندهٔ ضعیف پیوسته : «سلام قولا من ربّ رحیم»

قوله‌تعالی: «کهیعص»، سماع‌هذی الحروف شراب یسقیه‌الحق قلوب اولیائه، فاذاشربوا طربوا، واذا طربوا‌اطلبوا، و اذا طلبوا‌اطاروا، و اذا طاروا وصلوا، اذا وصلوا اتّصلوا، فعقولهم مستغرقة فی لطفه، و قلوبهم مستهلکـة فی کشفه؛ سماع حروف مقطعات درمفتتح سوروآیات، شرابی است درقدح فرح‌ریخته، درکاس‌استیناس کرده، جلال احدیّت بنعت صمدیّت دوستان خودرا داده، چون دوستان حق دربوستان لطف این شراب انس ازجام قدس بیاشامند درطرب آیند، چون درطرب آیند، درطلب آیند، قفس کون بشکنند، به‌پرعشق برافق غیب پرواز کـنند، تابکعبه وصل رسند، چون

رسیدند، درخود برسیدند، عقلهاشان مستغرق لطف گشته، دلهاشان مستهلك کشف شده، نسیم ازلّیت ازجانب قربت دمیده خودرا گم کرده واورا یافته.

پیر طریقت گفت روزگاری اورا می‌جستم، خودرا می‌یافتم، اکنون خودرا میجویم اورا می‌یابم، ای حجت‌را یاد، وانس را یادگار، چون حاضری این جستن بچه‌کار، الهی یافته میجویم، بادیده‌ورمیگویم، که دارم چه جویم، که می‌بینم چه گویم، شیفتۀ این جست وجویم، گرفتار این گفت و گویم، ای پیش ازهرروز، و جدا ازهر کس، مرا دراین‌سورهزارمطرب نه‌بس.

«کهیعص» ثنائی است که‌حق جلّ جلاله برخود میکند، باین حروف اسماء وصفات جود با یاد خلق‌میدهد، وخودرا می‌ستاید، میگوید که: اناالکبیر، اناالکریم. منم خداوندبزرگوار، جبّار کردگار، نامدار رهی‌دار. کبیر اشارتست بجلال‌و کبریاء احدیّت؛ کریم اشارتست بجمال و کرم صمدیت. عارفان درمکاشفه جلال‌اند، محبّان درمشاهده جمال‌اند، چون بجلالش نظر کنی جگرها درمیان خونست، چون بجمالش نظر کنی راحت دلهای‌محزونست. آن یکی آتش عالم سوزست، این یکی نورجهان‌افروزاست، آن یکی غارت دلها ست، این یکی‌راحت جانهاست.

پیر طریقت گفت نامش زاد رهی، سخن آئین زبان، خبرغارت دل، عیان راحت جان. بناء محبّت که نهادند برین قاعده نهادند، اوّل خطر جان و آخر سرور جاودان، اول خروش و ناله وزاری، آخرسلوت و خلوت و شادی. باش‌ای‌جوانمرد تا این سیل بدریا رسد، و این بضاعت‌بخریا(۱) رسد، ابربرّ گریان شودو گل قبول خندان شود، و از حضرت عزت ذوالجلال نداء کرامت آید که: عبادی بندگان من، رهیگان من، دوستان من، «یعینی ما تحمّل‌المتحمّلون من اجلی» آن رنجها که بشما رسید من میدیدم، آن نالهای شما را می‌شنیدم، پیغامبر (ص) گفت: «تملأالابصارمن‌النظرفی‌وجهه ویحدّثهم کمایحدّث‌الرجل‌جلیسه.ها- انااللّه‌الهادی منم خدای راهنمای، دلگشای حق آرای، منم که در روضۀ دل تو درخت هدایت و معرفت‌رویانیدم، منم که درمرغزارسینۀ تونسیم‌طهارت‌وصفاوزانیدم، منم که‌خورشید

۱- نسخته ب:خریدار.

سعادت ازفلك ارادت توتابان کردم، منم که راه درازبرتوسهل و آسان کردم، منم که ترا درازل پیش ازتك و پوی عمل بنواختم، منم که بی‌توکارتو بساختم، منم که‌دل تو برای خود از کونین پرداختم؛ قوله‌تعالی: «وما کنّا لنهتدی‌لولاان هدانااللّه».

خرقانی گوید: او درتو آویخته‌است نه‌تودروی آویخته. فسطاط کرم زده، و بساط نعم گسترده، و ندادرداده که: «اجیبوا داعی‌اللّه». ای گدایان بمن آئید، نه بشما نیازی دارم، بلکه‌باشمارازی‌دارم.

آن‌عزیزی گوید: دربادیه‌می‌شدم‌یکی‌دیدم‌بیك‌پامی‌جست‌درغلبات‌وجدخویش. گفتم تاکجا؟ گفت: «وللّه علی‌النّاس‌حج‌البیت». گفتم ترا چه‌جای حج است، تو معذوری. گفت: «وحملناهم فی‌البّروالبحر». گفتم هماناسوداش رنجه‌می‌دارد. چون **بمکه** رسیدم او را دیدم پیش ازمن رسیده. گفتم چگونه رسیدی پیش ازمن؟ گفت: ندانسته‌ای که‌تو آمدی‌بتکلف کسبی، و من‌آمدم بجذبات غیبی. کسبی بغیبی‌هرگز کی‌رسد. یا بقول **ربیع انس** معنی آنست که: «یامن‌یجیرولایجارعلیه» ای‌خداوندی که برهمه زینهارداری و کس برتو زینهارندارد، ازهمه برهانی و کس ازتونرهاند، همه درامان تواندوتو درامان کس نه، همه مقهورندوتوقهار، همه مجبورندوتوجبّار، همه کرده و تو کردگار- عزّجارك‌وجلّ ثناؤك‌ولااله غیرك.

«عین»میگوید. «اناالعزیزواناالعلی»منم‌تاونده‌باهرکاونده، بهیچ هست‌نماننده، بصفات خود پاینده؛ بزرگواری برترازهرچه خردنشان داد، و پاك ازهرچه‌پنداشت بآن افتاد. فردفی‌وصفه‌تضل‌الافکار، وتنرعن ذاته‌تکلّ‌الابصار، مامن شئی‌الاّ وفیه‌آثار، تشهدبانّه‌العزیزالجبّار، پاینده‌ای‌بی‌زوال، فردی‌بی‌یار، دانندهٔ هرچه‌درضمایرواسرار، گردانندهٔ چرخ دوار، خالق‌اللیل‌والنّهار، قهاروقوی‌وعزیزوجبّار.

«صاد»میگوید، «اناالّصادق‌اناالمصوّر» منم‌خدای راست گوی، راست حکم، راست‌کار، نگارندهٔ رویها، آراینده نیکوئیها. یقول‌اللّه‌تعالی:«وصوّرکم‌فاحسن صورکم» صدهزاربدایع و عجایب و صنایع در کون وکاینات ازکتم عدم درعالم وجود آورد و درحق هیچ موجود این‌خطاب نکرد و هیچ آفریده‌را این تشریف نداد که: «فاحسن

صور کم»مگر این مشتی خاك را، تابدانی که خاکیان نواختگان لطفند، بر کشید گان عطفند، نرگس روضهٔ جودند، سرو باغ وجودند، حقه درّ حکمتند، نورحدقهٔ عالم قدرتند، نورحدیقه فطرتند، ایشان مخلوق بی‌نظیر، اوخالق بی‌نظیر، خود را گفت: «احسن الخالقین». ایشانرا گفت: «فی احسن تقویم».

پیرطریقت گفت: الهی بعنایت ازلی تخم هدایت کاشتی، برسالت انبیاء آب دادی، بمعونت وتوفیق پروردی، بنظرخود ببر آوردی؛ خداوندا سزد که اکنون سموم قهرازآن بازداری، و کشته عنایت ازلی را برعایت ابدی مدد کنی.

«ذکررحمت ربّك عبده زکریا» اینت نثار رحمت خداوند بر بنده خویش، اینت غایت لطف وکمال و کرم که نمود بمهربانی خویش، رحمتی که گمان بوی راه نبرد، لطفی که اندیشه دروی نرسد، رحمتی عطائی بفضل الهی، بعنایت ربانّی، نه بعبادت و کسب بندگی، هرچند بنده بمعصیت میکوشد، اوجلّ جلاله بستر خود می‌پوشد و از فضیحت می گوشد، و نعمت خود بروی میریزد. اینست که آن پیر طریقت گفته: اصبحت وفیّ من نعم‌الله مالا احصیه من کثرة ماأعصیه، فلا ادری علی ماذا اشکره، علی جمیل مایسرّ اوعلی قبیح ماستر.

درخبراست که پیش رسول (ص) این آیت برخواندند: «قل یاعبادی الّذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوامن رحمه‌الله انّ الله یغفرالذنوب جمیعاً». رسول (ص) گفت: «بلی ولایبالی» ثم قال: «لعن‌الله المنّفرین ثلاثاً» یعنی الّذین یقنطون النّاس من رحمةالله.

آورده‌اند که زاهدی درروزگار گذشته در صومعه‌ای صد سال عبادت کرد پس هوی بروی غلبه کرد. معصیتی بروی برفت وپس ازآن پشیمان شد، خواست که بسرورد خود بمحراب عبادت بازشود، چون قدم درمحراب نهاد، شیطان بیامد و اورا گفت: ای مرد شرم نداری؟ که چنان کار کردی؟ واکنون بحضرت جلال حق میآئی؟ خواست که او را ازحق نومید گرداند تا نومیدی زیادت گناهان وی باشد، درآن حالت ندائی شنید که: «عبدی انت لی وانالك قل للفضولی مالك».

قوله : « اذنادی ربّه نداء خفیّاً ». نشان اجابت دعا ثباتست بردعا ، چون بردعا ثبات کردی اگر ازاجابت که نصیب تست محروم مانی، بعبادت که حق الله تعالی است مشرّف گردی، واین قدم ورای آن قدم است، واین مقام مه از آن مقام. پیغامبر (ص) گفت: «الدعاء هو العبادة». وبدان که دردعا اضطرار باید، که حق تعالی میگوید: «امن یجیب المضطرّ اذادعاه». استغاثت باید که میگوید: « اذتستغیثون ربکم». تضرّع باید که می گوید : «ادعوا ربّکم تضرّعاً وخفیة ». رغبت ورهبت باید که می گوید: « ویدعوننارغباً ورهباً» . پیوسته باید نه گسسته که میگوید: «یدعون ربّهم بالغداة والعشّی» . اخلاص باید که میگوید:«فادعوه مخلصین له الّدین» ». و درخبر است: «ان الله لا یستجیب دعاء من قلب لاه ». لقمۀ حلال باید که گفت: «وملبسه حرام و مطعمه حرام فانّی یستجاب له». بنده چون شرایط دعا بجای آرد، مرغ قفصی است که رب العالمین آواز وی دوست دارد. عادت خلق چنانست که مرغی بگیرند واو را قفصی سازند و آب وعلف معّد دارند، تا آن مرغ بوقت سحر ببانگ آید ، همچنین رب العزة عابدان وعارفانرا دروجود آورد و دنیا قفص ایشان ساخت و منافع و مصالح ایشان دردنیا مهیّا کرد وکارهاشان راست کرد، آنگه درمحکم تنزیل گفت: «وبالاسحارهم یستغفرون». بنده بعجز خود دروقت سحر می زارد، ومیخروشد وحق بلطف خود میشنود و می نیوشد .

قوله: «قال رب انّی وهن العظم منّی واشتعل الّرأس شیباً». از روی اشارت برذوق جوانمردان طریقت، این کلمات دعوی پختگی است که ازنهاد زکریا بیامد، جلال عزت احدیت آن نقد دعوی وی برمحك بلازد، تاسرّ معنی در آن دعوی پدید آید، آن بلاها که ازقوم خوددید سبب این بود. زکریا چون بلا روی بوی نهاد پناه وادرخت داد، چنانکه درقصه است، غیرت درگاه عزّت در رسید ، ریشه طیلسان وی بیرون بماند، نشانی شد تا قوم وی بدانستند که درخت پناه گاه وی شد. بسرش ندا آمد یا زکریا اکنون که پشت وادرخت دادی وپناه باوی بردی، نگر که چه بلا برتو گماریم ؛ ارّه برنهادند واورا بادرخت بدونیم کردند. تاعالمیان بدانند که هر آنکس

که پناه واغیر حق برد، اژدهای غیرت حق دمار ازجان وی بر آرد. ای مسلمانان در راه آئید تا حسرت **آدم** بینید، نوحهٔ **نوح** شنوید، بی کامی **خلیل** بینید، مصیبت **یعقوب** بینید، چاه وزندان **یوسف** بینید، ارّه برفرق **زکریا** و تیغ بر گردن **یحیی** بینید، جگر سوخته ودل کباب گشته **محمد** عربی (ص) بینید، زخمهای بدان سختی و عشقهای بدان تیزی.

گر زهر دهی بنوش بردارم بی رای خودم من ازبرای تو
جزجان و دل وجگر نمی بینم در گردش چرخ آسیای تو

قوله: «انّی خفت الموالي من ورائی» تا آخر ورد قصهٔ **زکریا** است که از حق سبحانه وتعالی فرزند خواست، وحق تعالی دعاء وی اجابت کرد واورا فرزندی داد، شایسته، پسندیده، هنری، بهروز، پیغامبر، نام او **یحیی**. پیغامبر (ص) درحق وی گفته: «لاینبغی لاحد ان یکون خیراً من یحیی بن زکریا». قیل یارسول الله ومن این؟ قال: الم تسمعوا کیف وصفه الله فی القرآن: «یایحیی خذ الکتاب بقوّة وآتیناه الحکم صبیّاً». آنگه پیغامبر (ص) سیرت وزهد وی حکایت کرد، گفت: درمسجد بیت المقدس شد، احبار ورهبان رادید، پشمینها پوشیده و کلاههای صوف برسر نهاده وخویشتن را برستونهای مسجد بسته، باین ریاضت ومجاهدت خدایرا عبادت می کردند، **یحیی** چون ایشانرا دید، بخانه باز گشت مادررا گفت: برای من پشمینه‌ای ساز تادر پوشم وبااحبار ورهبان درمسجد خدایرا عبادت کنم. مادر گفت تانخست ازپیغامبر خدا **زکریا** بپرسم وازوی دستوری خواهم. آنگه چون حال وقصه **یحیی** با **زکریا** گفت، **زکریا** **یحیی** راخواند و گفت: یابنّی مایدعوك الی هذا وانت صبی صغیر؟ این چه آرزو است که ترا خاسته است وتو کودکی نارسیده، روزگار ریاضت و مجاهدت درنیافته‌ای. **یحیی** گفت: ای پدر بکودکی من چه بسته است، مرگ چون آید بسن ازمن کمتر گیرد وسکرات و عقبات مرگ بیند، **زکریا** چون این سخن ازوی بشنید مادرش را گفت: کلاه پشمینه که میخواهد راست کن که رواست. **یحیی** بسان زاهدان پشمینه درپوشید و کلاه برسر نهاد وبمسجد رفت وبا احبار درعبادت شد. چندان ریاضت ومجاهدت برخود نهاد که

تن وی نحیف گشت وضعیف ونزار، وازبس که بگریست پوست ازروی وی برفت وبر رخساروی مغا کها پدید آمد. **زکریا** چون اورابر آن صفت دید دلتنگ شد بگریست، گفت: ای پسر، من ترا ازحق تعالی بدعاخواستم تاچشمم بتوروشن باشد ودل شاد وخرم، اکنون این همه رنج چیست که بر خود نهاده ودرد دل من گشته‌ای؟ **یحیی** گفت: ای پدر تومرا بدین فرمودی. گفت کجا بدین فرمودم؟ یحیی گفت: الست القائل انّ بین الجنّة والنار لعقبة لایجوزها الاالبکّاؤن من خیفةالله. نه تومی گوئی عقبه‌ایست میان بهشت ودوزخ، که جز گریندگان و زارندگان ازبیم خدای تعالی آن عقبه باز نگذارند. آنگه **زکریا** برخاست ورفت ومادر وی بیامد، پنبه‌پاره‌ای برروی وی نهاد واشك وی باخون آمیخته، درآن پنبه میگرفت ومی‌فشارد اشك وخون از آن پنبه می‌چکید. زکریا درآن نگریست دلش بسوخت، روی سوی آسمان کرد و گفت: «اللهمّ انّ هذا ابنی وهذه دموع عینیه وانت ارحم الراحمین» بارخدایا بر این بیچاره ببخشای که آرام وقرارش نیست وبروزوشب آسایش را بوی راه نیست، توئی بخشاینده‌تر همه بخشایندگان ومرهم نهنده بردرد وسوزخستگان. گفته‌اند که خطاب آمد: ای **زکریا** ! تو شفقت خویش دوردار که بردرگاه ماچنین نازك ونازنین نتوان بود. نازولذت دوستان ما جائی دگر خواهد بود، فردا در «مقعد صدق عند ملیك مقتدر». وهمان ساعت **یحیی** را وحی آمد که: «یا یحیی اتبکی مما قدنحل من جسمك وعزّتی وجلالی لو اطّلعت علی النّار اطّلاعة لتدرعت مدرعة من الحدید فضلا عن المسوح». و گفته‌اند مادروی وی بوی خواهش کرد تا اورا یك شب بخانه برد، **یحیی** مدرعه‌ای ازموی بافته پوشیده بود، آن ازوی بر کشید ومدرعه‌ای ازصوف دروی پوشید. گفت: آخر این یکی نرم‌تر باشد، چه بود که یك امشب دراین صوف بیاسائی. وعدسی پخته بود بخورد واز بهردل مادر آن شب قیام شب بگذاشت وجنب فرا داد، درخواب نداء هیبت آمد که: یا یحیی اردت داراً خیراً من داری وجواراً خیراً من جواری. **یحیی** از خواب درآمد، گفت: «یارب اقلنی عثرتی فوعزتك لااستظل بظل سوی بیت المقدس». فلبس مدرعة الشعر و وضع البرنس علی رأسه واتی بیت المقدس فجعل یعبدالله مع الاحبار حتی کان من

امره ما کان .

وروی ان الله عزوجلّ اوحی **الی یحیی بن زکریا**: یا یحیی انی قضیت علی نفسی ان لایحتبنی عبد من عبادی اعلم ذلك من نیته الا کنت سمعه الّذی یسمع به، و بصره الّذی یبصر به ، ولسانه الّذی یتکلم به، و قلبه الّذی یعی به ، و اذا کنت کذلك بغضّت الیه الاشتغال باحد غیری وادمت فکره واسهرت لیله واظمأت نهاره واطّلع الیه فی کل یوم سبعین الف مرّة' یتقرب منی واتقرب منه، اسمع کلامه واحبّ تضرعه' فوعزتی و جلالی لابعثنه یوم القیامة مبعثاً یغبطه النبیون والمرسلون.

و روی انّ **عیسی و یحیی** علیهما السلام یمشیان، فصدم یحیی امـرأة' فقال عیسی: یا ابن خالتی لقد اصبت الیوم خطیئة ماری الله تعالی یغفرها لك ابداً. قال: وماهی یا ابن خالتی؟ قال: امرأة صدمتها ' قال: والله ماشعرت بها. قال : سبحانك الله ! بـدنك معی فاین روحك؟ قال: معلق بالعرش ولوان قلبی اطمان الی جبرئیل لظننت انی مـا عرفت الله تعالی طرفة عین قط.

۲- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**واذکر فی الکتاب مریم**» یاد کن درقرآن مریم را ، « **اذ انتبذت من اهلها**» آنگه که بیکسوشد دور از کسان خویش' **مکاناً شرقیّاً**.(۱۶)» بجایگاهـی ازسوی بر آمدن آفتاب .

فاتّخذت من دونهم حجاباً» درپیش خـویش ازسوی مـردمان خویش پرده گرفت .« **فارسلنا الیها روحنا** »بوی فرستادیم روح خویش [جبرئیل] ،«**فتمثّل لها**» تابسان مردمی پیش وی بپای ایستاد '« **بشراً سویّا** .(۱۷)» جوانی تمام نیکوروی .

« **قالت مریم** » کفت مریم:« **انیّ اعوذ بالرّحمن منك** »من درزینهار و پناه رحمن می شوم [وازو بازداشت میخواهم] ازتو' «**ان کنت تقیّاً** (۱۸)» اگرپرهیز گاری تو [واز وی ترسی]

«**قال**» گفت [جبرئیل]: «**انما انا رسول ربك**» [من آن نیم که تو می‌پنداری] من فرستادهٔ خداوندتوام. «**لاهب لك**» تا ترا بخشم، «**غلاماً زكياً.**(۱۹)» پسری هنری پاك [روزافزون].

«**قالت انى يكون لى غلام**» گفت مرا چون بود پسری؟ «**ولم يمسسنى بشر**» و هیچ مردم مرا بنساوید [و بمن نرسید]، «**ولم اك بغيا**(۲۰)» ومن زانیه نبودم.

«**قال**» [جبرئیل] گفت: «**كذلك قال ربك**» چنین گفت خداوندتو. «**هو على هين**» که آن برمن آسان وخواراست. «**ولنجعله آية للناس**» و تا او را نشانی کنم [وشگفتی] مردمانرا. «**ورحمة منا**» وبخشایشی ازمابتو، «**وكان امراً مقضياً.**(۲۱)» و آن کاری بود از ما خواسته وگزارده وکردنی.

«**فحملته**» بار گرفت [مریم] به **عیسی**، «**فانتبذت به مكاناً قصياً.**(۲۲)» دور شد وآن بارخود درشکم، دوربرد.

«**فاجاءها المخاض**» درد زه خاستن او را بازآورد، «**الى جذع النخلة**» که با تنهٔ خرما بن شد [و پشت خود بدان باز نهـاد]. «**قالت ياليتنى مت قبل هذا**» [از تنگدلی گفت وشرم] کاشك من بمردمی پیش ازین، «**وكنت نسياً منسياً.**(۲۳)» و من چیزی بود می گذاشته وفراموش‌شده.

«**فناديها من تحتها**» آواز داد اورا [عیسی] که در زیروی بود «**الا تحزنى**» که اندوهگن مباش. «**قد جعل ربك تحتك سريا.**(۲۴)» خداوندتو زیرتو جوئی کرد.

«**وهزى اليك بجذع النخلة**» بجنبان بسوی خویش خرمابن را «**تساقط عليك**» تا فروافتد برافتدبرتو براو، «**رطباً جنياً.**(۲۵)» خرمای تروتازهٔ درهنگام‌رسیده.

«**فكلى واشربى**» [رطب] می‌خوروآب می‌آشام، «**و قرى عيناً**» و [بفرزند] چشم روشن‌میدار، «**فاما ترين من البشر احداً**» اگرازمردمان کسی‌بینی. «**فقولى انى نذرت للرحمن صوما**» بگوی من پذیرفته‌ام وپیمان کرده‌ام خدایراتعالی خاموشی، «**فلن اكلم اليوم انسيا**(۲۶)» امروزباهیچ مردم سخن نخواهم گفت.

«**فاتت به قومها تحمله**» **عیسی** را برگرفت و آورد او را بقوم خـویش.

«قالوا یا مریم» گفتند ای مریم ! « **لقد جئت شیئا فریّا**[۲۷]» چیزی آوردی سخت شگفت ومنکر .

«یا اخت هرون» ای خواهر هرون ! « **ما کان ابوك امرأسوء** » پدر تو مردی بد نبود ، **«وما کانت امّك بغیّا**[۲۸]» ومادر تو زانیه نبود و پلید کار.

« **فاشارت الیه**»[چون از **مریم** پاسخ خواستند] اشارت **بعیسی** نمود. **«قالوا کیف نکلّم»** گفتند چون سخن گوئیم؟ « **من کان فی المهد صبیّا**[۲۹]» با کسی که در گهواره است کود کی خرد.

«قال انّی عبدالله» عیسی گفت[انگه که در گهواره بود شیرخواره] من بندهٔ الله تعالی ام ، « **آتانی الکتاب**»مرادبن داد و کتاب،**«وجعلنی نبیّا**[۳۰]» ومرا پیغامبر کرد.

«وجعلنی مبارکا اینما کنت» ومرا با برکت کرد هرجا که باشم.**«واوصانی بالصّلوة والزّکوة»**ومرا اندرز کرد بنماز وزکوة، **«ما دمت حیّا**[۳۱]» تا زنده باشم .

« **وبرّا بوالدتی** و مهربان بمادر خویش، **«ولم یجعلنی جبّارا شقیّا**[۳۲]» و مرا نابخشاینده ای بدبخت نکرد .

«والسّلام علیّ» ودرود [الله تعالی] بر من . « **یوم ولدت** » بآن روز که زیم ، « **ویوم اموت** » و آن روز که میرم ، « **ویوم ابعث حیّا**[۳۳]» و آن روز که مرا انگیزانند زنده .

« **ذلك عیسی بن مریم** » اینست **عیسی مریم** ، « **قول الحقّ** » سخن خدای .
«الّذی فیه یمترون[۳۴]» آن عیسی که درو به پیکار[ترسایان] سخن جداجد میگویند.

«ما کان لله ان یتخذ من ولد» نیست خدایرا که هیچ فرزند گیرد . « **سبحانه** » پاکی و بی عیبی او را « **اذا قضی امرا** » چون کاری خواهد که کند **«فانّما یقول له»** « **کن فیکون**[۳۵]» جز زان نبود که گوید باش تامی بود.

«وانّ الله ربّی وربّکم» الله تعالی خداوند منست وخداوند شما. **فاعبدوه هذا صراط مستقیم**[۳۶].» اورا بپرستید که راه راست اینست.

« **فاختلف الاحزاب من بینهم** » جوقهای ترسایان مختلف سخن شدند

[وهر یکی چیزی کفتنددر کاراو]، «**فویل للّذین کفروا**» ویل ایشانرا ونفرین ونفریغ ایشانرا که کافرشدند، «**من مشهد یوم عظیم**[۳۷]» ازحاضرشدن درروزی بزرگوار.

«**اسمع بهم وابصر**» [امروزحق نمی‌شنوند. وصواب نمی‌بینند] چون شنوا وبینا که ایشان باشند، «**یوم یأتوننا**» آن‌روز که بما آیند، «**لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین**[۳۸]» لکن آن ستمکاران امروزباری در گمراهی آشکارند.

النوبة الثانیه

قوله تعالی: «واذکر فی الکتاب مریم» ای ـ واذکر فی الکتاب یا محمد! المنزل علیك وهوالقرآن، وقیل معناه من الکتاب. **مریم** اسم اعجمی، وقیل عربی وهی بنت عمران بن ماثان، والمعنی ـ اتل یا**محمد** علی امتك خبر**مریم** و قصتها وصلاحها و تعبّدها لیقتدی النّاس بها. ولم یذکر الله امرأة باسم العلم فی الکتاب دون **مریم** لانّها لم تردالرّجال وکانت عذراء بتولامنقطعة، فصارت حرمتها کحرمة الرّجال. «اذانتبذت من اهلها» ای ـ بعدت واتت نبذة من الارض، بعیدة من قومها. والنبذة ـ الناحیة. واصل النبذة ـ الطرح، ومنه یقال للقیط منبوذ، لانه طرح بمعزل من النّاس، وانتبذ لازم نبذ. «مکاناً شرقیّاً» ای ـ فی مکان یقابل المشرق تستدفئی بالشمس ومن ثمّ اتخذت النصاری المشرق قبلة لانّه میلاد عیسی (ع).

روی عن **ابی الضحی** قال: ذکر **ابن عبّاس** عیسی بن مریم وعنده شاب من النصاری فدمعت عیناه، فقال **ابن عباس**: لم اتخذت النصاری المشرق قبلة؟ فقال امروا بذالك؛ فقال ابن عباس: لا، ولکن لما امرت **مریم** ان تتخذ «مکاناًشرقیّاً» قلتم لاجهة افضل منها فاستقبلتموها. وقیل مکاناً شرقیّاً، ای ـ شاسعاً بعیداً. و قیل انّمادخل الشرقی فی الکلام حفظاً لباج الایات، وان لم تکن الی ذکر الشرق حاجة. و خلاف است میان علمای تفسیر، که سبب اعتزال **مریم** و ازمردم گوشه گرفتن چه بود؟ قومی گفتند

خلوت وعزلت اختیار کرد، یکبارگی روی بطاعت الله تعالی نهادو ازخلق بکلیت اعراض کرد وحلاوت فکرتِ وخدمت درخلوت دید، تادر آن گوشهٔ مسجد زاویه‌ای ساخت و آنجا معتکف نشست، اینست که رب العزة گفت: «اذانتبذت من اهلها مکاناً شرقیاً» و قیل **لما لك بن دینار** اماتستوحش فی الدار وحدك؟ قال : مااحسب ان احداً یستوحش مع الله وهوالمشارالیه بقوله تعالی: «وتبتل الیه تبتیلا» ای ـ انقطع الیه بطاعتك واقطع من یشغلك عن الله . قومی گفتند سبب اعتزال وی آن بود که ازحیض پاك شده بودوطهر یافته، میخواست که غسل کند، بحکم دیانت و مروت بگوشه‌ای بازشد، در پس پرده‌ای، تا مردم اورا نبینند وغسل کند.

فذلك قوله: «فاتخذت من دونهم حجاباً» این حجاب گفته‌اند دیوارست، یعنی که درپس دیواری شدتا از چشم مردم غایب شود، و گفته‌اندپرده‌ای بود فرو گذاشته ودرپس آن پرده شد . **عکرمه** گفت **مریم** پیوسته درمسجد بودی، بعبادت الله تعالی مشغول، مادام تا درطهر بودی، چون نشان حیض درو پدید آمدی ازمسجد باخـانه شدی، و آنجا همی بودی تابوقت طهر، آنکه بعد ازغسل بمسجد بـاز گشتی. گفتا درخانه خاله بود خواست که غسل کند ازحیض، و روزگاز زمستان بود فی اقصر یوم من السنة . با مشرقه‌ای شد تاغسل کند . جبرئیل آن ساعت برابروی آمد. وذلك قوله : «فارسلنا الیها روحنا». الروح ـ هاهنا **جبرئیل** (ع) وسمیّت الملائکة ارواحاً اذلیس لهم اجساد یشاهد وانماهم یتلطفون فیدخلون سموم الابر یملؤن الهواء، وقیل سمّی جبرئیل روحاً، لانّه خلق من ریح . واضافه الی نفسه، تعظیماً لامره و تفخیماً لشأنه. «فتمثّل لها بشراً سویّاً» ای ـ تصورلها بشراً تام الخلق حسن الصّورة قائماً بین یدیها. قال **ابیّ بن کعب**: لمّا اخذالله من آدم ذریته، کانت روح **عیسی** (ع) بین تلك الارواح التی اخذ میثاقها . فارسلها الله الی **مریم** فی صورة بشر، فتمثل لها فحملت الّذی خاطبها وهوروح **عیسی** .

«قالت انّی اعوذ بالرّحمن منك». **مریم** که **جبرئیل** را دیدا در آن خلوتگاه جوانی زیبانیکوروی، ظن برد که وی طالب فسادست. گفت : «اعوذ بالرّحمن منك» ای ـ التجی الی الله واسأله ان یعیننی ممّا اخاف من جهتك. آنکه گفت : «ان

کنت تقیّاً» جزاء شرط اینجامحذوف است. یعنی ـ ان کنت مسلماً مطیعاًلله فاخرج عنّی‌ولاتتعرض‌بی . ورواباشد که‌ان بمعنی‌ماء نفی بود ای‌ـ « ما کنت تقیاً» بدخولك علیّ‌ و نظرك‌الیّ ،تومردی‌پرهیز کارخداترس نبودی که درپیش‌من‌آمـدی وبمن‌نظر کردی. وقیل«ان کنت تقیاً » فستتعظ بتعوذی بالله منك . این همچنانست که کسی قصد تو کند خواهد که ترا بزند وبرنجاند، تو گوئی اگرمسلمانی مرا نرنجانی واز من باز گردی، همچنین‌مریم دانست که‌تقوی مردرا ازبدی بازدارد ، گفت اگرتقوی داری از کلمهٔ استعاذت که من‌می گویم بترسی وپند پذیری وباز گردی. وهذا کقول **موسی** (ع) حین‌دخل‌علی **فرعون:** « وانی‌ّعذت بربّی وربّکم ان‌ترجمون».

« قال انّما انا رسول‌ربّك » **جبرئیل** او را جواب داد که من آن نیم که تو می‌پنداری وازومی‌ترسی ، من‌فرستادهٔ خداوند توام. « لیهب لك » بیاء قرأت بصری است و **ورش وقالون** یعنی‌ـ لیهب لك ربّك. من‌فرستاده خداوند توام ببشارت آمده‌ام تا اللّه‌تعالی‌ترا فرزندی بخشد پاك هنری روز افزون؛ باقی بهمزه خوانند «لاهب‌لك» و آن را دو وجه است: یکی آنکه **جبرئیل** اضافت بخشیدن فرزند باخویشتن کردلانّه نفخ فیها روح **عیسی** . از بهر آنکه روح **عیسی‌جبرئیل** در وی دمید بفرمان حق ، بخشندهٔ فرزند الله‌بود وسبب **جبرئیل**.

وجه‌دوم‌قول‌در آن‌مضمر است،یعنی«انّماانارسول‌ربك»ـ قال‌ربّك «لاهب‌لك‌غلاماً زکیاً» ـ طاهراً من‌الذنوب ، نامیاً علی‌الخیر.

«قالت‌انیّ یکون‌لی‌غلام»ای‌ـ کیف‌ومن‌این‌لی‌غلام؟«ولم‌یمسسنی‌بشر»هذاالمسیس کنایة عن‌الجماع، ای ـ لم‌یباشرنی‌زوج، بالنکاح، « ولم‌اك‌بغیّاً» ای ـ فاجرة تتعاطی الزّنا . والولدیکون‌من احدهذین؛ والبغایا ـ الزوانی ـ والبغا ـ الزّنا ـ وفی‌الخبر ، البغایا ـ النساءاللاتی‌ینکحن‌بغیرولی . وفی‌حذف‌التاء من‌البغی‌قولان : احد هماان وزنه فعول، وفعول‌یستوی‌فیه‌المذکروالمؤنث، والثانی‌انّ لفظ‌البغی‌خاص فی‌النساء ، کالحائض والطالق ، وانّمایقال للرجال باغ ؛ وحذف النون‌من «اك» تخفیفاً .

«قال کذلك»ای ـ قال **جبرئیل** کذلك. ای ـ الامر کماقلت‌لم‌یمسسك‌رجل، لابالنکاح

ولا بالسفاح، ولكن «قال ربك هو عليّ هيّن»، اى ـ خلق الولد من غير اب عليّ سهل، كما خلقت **آدم وحوا** من غير اب وام وليس هذا باعجب من ذلك. وقيل معناه قال **جبرئيل** كذلك قال ربّك اى ـ هكذا «قال ربك عليّ هيّن». «ولنجعله» اى ـ الولد من غير مسيس «آية للناس» اى ـ دلالة وحجة لهم. وقد جعل الله معجزة **عيسى** (ع) في نفسه ومعجزة سائر الانبياء في غير انفسهم. «ورحمة منّا» اى ـ نعمة منا على الخلق ليدعوهم الى الهدى، فيهتدوا به وينفعهم. «وكان امراً مقضيّاً» اى ـ خلق **عيسى** على هذه الصفة وجعله رحمة للناس كان امراً كائناً لامحالة محكوماً به في الازل، مقضيا في اللوح المحفوظ. قوله: «ولنجعله» عطف على قوله: «ليهب»، وقيل انه للاستيناف، واللام، لام القسم كسر لما لم يصحبه النون

«فحملته» يعنى ـ بعدما نفخ **جبرئيل** فيها روح **عيسى** ودر كيفيت نفخ **جبرئيل** علما مختلفند، قومى گفتند درع نهاده بود، **جبرئيل** برداشت ودر جيب آن دميد وباز گشت پس **مريم** درع درپوشيد و**بعيسى** بار گرفت. قومى گفتند **مريم** درع پوشيده بود **جبرئيل** فرا نزديك وى شد وبدست خويش جيب وى بگرفت ونفخه دروى دميد؛ آن نفخه برحم وى رسيد وبعيسى بار گرفت.

سدّى گفت: درع دوشاخ بود از برسينه، و **جبرئيل** دو آستين وى بگرفت ودر سينهٔ وى دميد، وباد آن نفخهٔ **جبرئيل** بجوف وى رسيد وبار گرفت. قال **ابىّ بن كعب:** دخل الّروح في فيها، فدخل بطنها فولدته. وگفته‌اند كه جبرئيل از دور بوى دميد، و باد آن نفخه بوى رسانيد واز آن بار گرفت. قال **ابن عباس**: ماهو الاان حملت فوضعت ولم يكن بين الحمل والانتباذ الاّ ساعة واحدة، لان الله تعالى لم يذكر بينهما فصلا، فقال تعالى: «فحملته فانتبذت». وگفته‌اند **مريم** آن وقت دهساله بود، وبقولى سيزده ساله ودو حيض بريده پيش از حمل. مقاتل گفت: مدت حمل ووضع سه ساعت بيش نبود، حملته في ساعة و صوّر في ساعة. ووضعته في ساعة، حين زالت الّشمس من يومها. وقيل مدة حملها ثمانية اشهر؛ وكان ذلك آية اخرى لانّه لم يعش مولود وضع لثمانية اشهر غير **عيسى** (ع)، و قيل ستة اشهر، وقيل تسعة اشهر كسائر النساء. وگفته‌اند **عيسى** (ع) پس از آنكه در وجود آمد

سی وسه سال با مادر بود وبعداز آنکه اورا بآسمان بردند، مادرش شش سال‌دیگر بزیست، فماتت ولها اثنتان وخمسون سنة.

«فحملته فانتبذت به» یعنی - لماتبیّن بهاالحمل استحیت وخافت فبعدت بحملها واتت. «مکاناً قصیّا» ای -بعیداً- والقصی والقاصی واحد. چون بر **مریم** حمل پیداشد ازشرم‌مردم ونیزازبیم‌طعن وتعییر ایشان، خویشتن راازمیان مردم بیرون برد وروی بزمین **مصر** نهاد، تا آنجارسید که مقطع‌زمین **شام** بودواول زمین **مصر**. اینست تفسیر «مکاناً قصیّا» برقول مفسران. **وهب** گفت: «مکاناًقصیّا» دهی بود که آن‌را **بیت لحم** گویند، شش میل ازشهر **ایلیا** برفته. گفتا ابن عمی بود او را نام وی **یوسف النجار** صاحب ورفیق وی درخدمت مسجدبود وتیماربردی درهمه‌حال، اورا برخری نشاند وازمیان قوم، بیرون برد تا **بیت‌آللحم**. و گفته‌اند که براه در، شیطان‌در دل **یوسف** افکند که این‌حمل **مریم** از زناست، قصد قتل وی کرد تا **جبرئیل** آمد و **یوسف** را گفت: انّه من‌روح القدس فلاتقتلها. مکش اورا که اوعذراء بتول است و فرزند وی ازروح‌القدس.

«فاجاء هاالمخاض» یقال‌اجاءنی الی کذا ای-جاء بی الیه-ویقال‌الجاءنی‌الیه. والمخاض-تحرّك‌الجنین واشتداد وجع‌الولادة. «الی جذع‌النخلة» یعنی- ساقتهالم‌یکن علی‌راسه سعف- وقیل کان‌جذعاً یابساً قدجیئی به لیبتنی به‌بیت فی بیت‌لحم. وقیل‌صارت الی‌النّخلة‌لیتفیاء به، وقیل التجأت‌الی النخلة‌لتستندالیه وتتقوی به‌علی ماهوعادةالمرأة الحامل اذااخذها الطلق فتطلب موضعاً تستندالیه، وقیل‌احتوشتها الملائکة‌محدقین بها صفوفاً. قرئ‌فی الشواذ «فاجآء هاالمخاض» ای - اصابهاالطلق فجأة. گفته‌اند که **یوسف**، **مریم** رابگذاشت وخودبرفت، **مریم** تنها و متحیر بماند، همی گریست و درد می‌افزود، نگاه کرد خرما بنی‌دید خشك شده از قدیم الدهر باز، **مریم** نزدیك آن درخت شد وازبی‌طاقتی پشت بآن‌درخت باز نهاد و فریشتگان گرد وی‌در آمده صفها بر کشیده و شراب از بهشت آورده، از سردلتنگی‌وضجر در آن حالت گفت: «یالیتنی مت‌قبل‌هذا» ای- قبل‌هذاالیوم وهذاالامر. این‌ضجر نمودن، و **آرزوی** مرگ کردن‌نه‌از

آن بود که بحکم الله تعالی راضی نبود، لکن ازشرم مردم میگفت، که فرزند بی پدر آورده بود ودانست که مردم اورا طعن کنند وبناشایست نسبت کنند. گفت کاشك من بدین روز نرسیدمی که قومی بسبب من در معصیت افتند. و گفت: «نسیاً منسیا» قرأ **حمزه وحفص** نسیاً بفتح النون والباقون، نسیاً بالکسر وهما لغتان: کالرطل والرطل والجسر والجسر ونحوهما

قیل النسیئی بالکسر، اسم لماینسی، مثل النقض، اسم لماینقض، والسقی، اسم لمایسقی، والفتح المصدر، یقال نسیت الشئی نسیاناً نسیاً. وقیل انه مشتق من الترك ای ـ و کنت شیئاً متروکاً لایعرف ولایذکر لحقارته. وعن **مجاهد والضحاك** یعنی ـ حیضة ملقاة وهی خرقة الحیض.

«فناديهامن تحتها» قرأ **نافع وحمزه والكسائی وحفص عن عاصم وروح و ابن حسان عن یعقوب** : «من تحتها» بکسر المیم وجر التاء بعد الحاء، وقرأ الباقون بفتح المیم ونصب التاء، فمن قرأ بالفتح ونصب کان ذالك صفة للمنادی، ومن قرأ بالکسر والجر. فمعناه من جهة تحتها، ثم اختلفوا فی المنادی، فقال بعضهم، ناداها **جبرئیل** من تحتها ای ـ من تحت النخلة ـ وقیل من دون موضعها. یعنی انّ موقفه کان تحت موقفها واسفل منه. وقیل ناداه **عیسی** من تحتها، وقیل، من بطنها «الاتحزنی» ای ـ لاتتمنی الموت. جبرئیل اورا ندا کرد از آن گوشۂ وادی، یااززیر آن درخت خرما، که اندوهگین مباش و آرزوی مرگ مکن. «قدجعل ربّك تحتك سریّا» ای ـ ولداً شریفاً کریماً صالحاً رضیّاً . اینك فرزندی شریف کریم پسندیده که الله تعالی ترا داد چرا اندوهگن باشی و آرزوی مرگ کنی ، این قول **حسن** است وجماعتی ازاهل تفسیر. اما بیشترین مفسران بر آنند که :السری النهر الصغیر. جوئی خرد باشد آب در آن روان، واین آن بود که **مریم** بوقت ولادت تشنه گشت ودر آن صحرا آب نبود. چون **عیسی** دروجود آمد پای بر زمین زد چشمۂ آب خوش در آن صحرا روان پدید آمد، ندا کرد بمادر «الاتحزنی وقدجعل ربّك تحتك » ای ـ بین یدیك ودونك «سریاً» وقیل « جعل ربك تحتك» ای ـ تحت امرك ان امرته ان یجری جری ، وان امرته بالامساك امسك کقوله فیها اخبر عن **فرعون**: «وهذه الانهار تجری من تحتی» ای ـ من تحت امری ـ وقیل ساق الله الیها نهراً من **اردن** کان قدیبس .

«وهزّی الیك بجذع النّخلة»، یقال هزّ کذا وهزّ بکذا، کما قال: «اخذ برأس اخیه»، یقال اخذه واخذ به. «تساقط علیك»، اینجا چهار قرأت است: تساقط بفتح تاء وتشدید سین قرائت **ابن کثیر** است و **نافع** و**ابن عامر** و **ابو عمرو** و **کسائی** و **ابو بکر**، تساقط بفتح تاء وتخفیف سین قرائت **حمزه** است تنها، تساقط بضم تاء و کسر قاف و تخفیف سین قرائت **حفص**، یساقط بیاء وفتح وتشدید سین قرائت **یعقوب** و **نصیر**. فمن قرأ تساقط بالتاء وفتحها وتخفیف سین فالفعل مسند الی النخلة وتفاعل بمعنی فعل ای تسقط النخلة «علیك طباً جنّیاً» یعنی - تسقط النّخلة علیك ثمر النخلة، فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه. وانتصاب رطباً علی التفسیر او علی الحال. ومن قرأ بالتاء مفتوحة وتشدید السّین فالاصل فیه تتساقط بتائین. الاولی تاء التانیث لتانیث النخلة. والثانیة تاء تفاعل، فالتّشدید علی الادغام والتخفیف علی الحذف. ومن قرأ تساقط بالتاء وضمها و تحفیف السّین و کسر القاف، فالمعنی - تسقط النخلة علیك رطباً، علی ان فاعل بمعنی افعل کقولهم: ناساتك البیع بمعنی انساتك و الفعل للنخلة، ورطباً نصب مفعول به، ومن قرأ بالیاء وفتحها وتشدید السین فکمعنی التاء فی الادغام، الاّ ان الفعل للجذع، و اسند الفعل الی الجذع، لانه معظمها. و معنی الایة تتناثر علیك رطباً جنیاً ای - مجنیاً غضّاً طریاً ساعة جنی، یعنی - کانّه جنی، ای - لم یغیّره السقوط. همان منادی آواز داد:

«وهزّی الیك» ای - حرّ کی الی نفسك بجذع النخلة. روزگار زمستان بود نه نه‌وقت رطب، اما ربّ العزّة معجزهٔ **عیسی** را و کرامت **مریم** را رطب پدید آورد از آن درخت خشك بی‌سر بی‌شاخ. قال **عمر بن میمون**: ماادری للمرأة اذا عسر ولدها خیراً من الرّطب. یقول الله عزّوجلّ: «وهزّی الیك بجذع النّخلة الایه ...» وقالت عایشه: من السّنة ان یمضغ التمر ویدلّك به فم المولود و کذلك کان **رسول الله** (ص) یمضغ التّمر وبحنّك به اولاد الصحابة وعن علی (ع) قال رسول الله (ص): «اکرموا عمّتکم النّخله فانّها خلقت من الطین الذّی خلق منه آدم. و لیس من الشجر یلقح غیرها، و اطعموا نساءکم الولد الرّطب. وان لم یکن رطب فالتمر، ولیس من الشّجر شجرة اکرم علی الله

من شجرةٍ نزلت تحتها مريم بنت عمران

«فكلي» يا مريم من الرطب ، «واشربي» من النّهر ، «وقرّي عيناً» بعيسى ، وفيه قولان : احدهما من القرّ وهو ـ البرد ؛ والقرور ـ الماء البارد ، ودمعة السّرور باردة ، ودمعة الحزن حارّة ، ولهذا قيل لضدّها سخنة العين. والفعل منه قررت بالكسر اقرّ بالفتح. والقول الثّاني من لقرار اى ـ صادفت العين ماترضاه فقرّت وسكنت من النظرّ الى غيره ، وقيل صادفت سروراً فذهب سهره فنامت وقرّت، والفعل منه بالكسر و الفتح، وعيناً نصب على التمييز . «فامّا ترينّ» اصل الكلام فان و ماللصلة، و هي التى جلبت النّون المشدّدة كقوله : «وامّا تخافنّ» وقوله : «من البشر احداً فقولى» هاهنا ضمير اى ـ اذارأيت آدمياً يسئلك عن ولدك وقصته، «فقولي انّي نذرت للرّحمن صوماً» اى ـ صمتاً ـ والصوم في اللغة هوالامساك ، اى. قولي انّي اوجبت على نفسى لله سبحانه وتعالى «انلا اكلّم اليوم انسيّا» آدميّاً فلن اكلّمه بعد ان اخبرت بنذرى وصومى ، بل اشتغل بالعبادة لله والدّعاء . وقيل انّ الله تعالى امرها ان تقول هذا اشارة لانطقاً ، وقيل كانت تكلم الملائكة ولاتكلّم الانس . ربّ العزّة او را بسكوت فرمود تاسخن نگويد كه اگروى ببرائت خويش سخن گفتى ايشان اورا راستگوى نداشتندى كدوى به نزديك ايشان متهم بود ، و آنگه عيسى را درحال طفوليّت بسخن آورد تاپاكى مادر وبرائت ساحت وى ايشانرا معلوم گردد ازگفتار عيسى ، كه آن بقبول نزديكتر وازتهمت دورتر

«فأتت به قومها تحمله» اى ـ لمّافرغت من الولادة، اقبلت نحوهم حاملة ايّاه . وقيل بعداربعين يوماً حين طهرت من النّفاس، وقيل لمّا ولدته ذهب الشيطان فاخبر بني اسرائيل انّ مريم قدولدت. فدعوها، «فأتت به قومها تحمله» بعدازچهل روزمريم ازنفاس پاك شده بود ، عيسى رابر گرفت وبازميان قوم خويش آورد ، برامدرغمگين ومتفكّربود كه تاقوم وى چه گويند و ايشانراچه جواب دهد؟ در آن حال عيسى (ع) بآواز آمد و گفت : يا امّاه ابشرى فانّى عبدالله ومسيحه . پس چون درميان قوم خويش

شد وایشان اهل‌بیت صلاح بودند، بگریستند وزاری کردند گفتند: «یامریم لقدجئت شیئاً فریّا» ای ـ فظیعاً منکراً عظیماً چیزی عظیم است منکر، این فرزند که آوردی بی‌پدر . الفری ـ العظیم من‌الامر یستعمل فی‌الخیر والشرّ . قال‌**النبی** (ص) فی **عمر بن‌الخطّاب** : «فلم ار عبقریاً یفری فریّة . ای یعمل عمله‌العجیب.

«یااخت‌هرون» مفسرّان اینجا قولها گفته‌اند : یکی آنست که **هارون** برادر **موسی** (ع) است‌وسیاق این‌سخن‌چنانست که گویند. یااخاتمیم، اذا کان من‌نسلهم و صلبهم . یعنی که **مریم** از اولاد ونژاد **هارون** است برادر **موسی** ، از این جهت او را بوی بازخواندند نه ازاین جهت که خواهر او بود بحقیقت ، ویدلّ علیه ماروی **المغیرة بن شعبة** قال : قال لی‌اهل نجران ، قوله : « یااخت هرون » و قدکان بین **موسی** (ع) و**عیسی** (ع) من‌السنین ماقدکان ، یعنی الف سنة ، وقیل ستمائة سنة، قال فذکرت ذلك لرسول‌الله (ص) فقال . « الااخبرتهم انّهم کانوایسمّون بالانبیاء والصالحین من‌قبلهم» . قول دوّم آنست که این **هارون** مردی بود از نیك مردان و زاهدان بنی‌اسرائیل ، ومیگویند آنروز که این هارون از دنیا رفته بود باجنازه وی چهل‌هزار مردبیرون شده بودند که نام ایشان همه‌هارون‌بوده. باین‌قول اخت بمعنی شبیه‌است، کقوله : «ومانریهم من آیة الاّهی اکبر من‌اختها» ای ـشبیهها ـ ومعنی آنستکه یاشبیه‌هارون فی‌العفاف ، ای آنکه‌ماتورا در پارسائی وپرهیزگاری چون هارون میدانستیم ! وقیل انّ **هارون** کان من افسق‌بنی‌اسرائیل واظهرهم فساداً ، فشتموها بانّك مثله ، وقیل‌کان **هارون** اخا **مریم** من ابیها لیس من‌امّها، وکان امثل رجل من **بنی اسرائیل** .«ماکان‌ابوك‌امرأ سوء» ای ـ طالحاً ـ تقول رجل سوء ای ـ طالح ـ وضدّه رجل‌صدق، ای ـ صالح ـ وهذه‌اضافة تخصیص « وماکانت امّك‌بغیّاً » فاجرة ، البغی ـ طالبة‌الشهوة من‌ایّ رجل‌کان. معنی آن‌است که ای‌خواهر هارون ! پدرتو **عمران** بد مرد و بدفعل نبود . ومادر تو **حنّه** زانیه و پلید کار نبود ، چون است که از تو این فرزند پدید آمد واورا پدرنه ؟

«فاشارت اليه» اى - الى **عيسى** ، بان تجعلوا الكلام معه . سخن نگفت از بهر آنكه نذر كرده بود كه سخن بگويد ، امّا اشاره فرا **عيسى** كرد كه جواب شما **عيسى** دهد ، واين از آن گفت كه **عيسى** ويرا گفته بود : لاتحزنى واحيلى بالجواب علىّ ، وقيل امرها **جبرئيل** بذالك. چون **مريم** حوالت جواب برعيسى كرد، ايشان بتعجب گفتند: «كيف نكلّم من كان فى المهد صبيّاً» رضيعاً فى المهد؛ المهد ـ سرير الصّبى - وقيل المراد بالمهد هاهنا، حجر الامّ - وانّما سمّاه مهداً لانّه مؤطاءٌ للولد ، وكان هاهنا صلة زائدة ، يعنى ـ من هو فى المهد . كقوله : «هل كنت الاّ بشراً رسولاً» اى ـ هل انا الاّ بشرٌ . وقيل من - هاهنا فى معنى الشرط وكان بمعنى الاستقبال ، اى ـ من يكن فى المهد كيف نكلّم. يعنى هر كه در گهواره باشد ودر حجر مادر شير خوردن را ، باوى سخن چون گوئيم ؟ و **هب** گفت : آنگه **زكريا** حاضر شد ، چون مناظره باجهودان رفت گفت : يا **عيسى** ، انطق بحجتك ان كنت امرت بها . سخن گوى و حجت خويش آشكارا كن اگر ترا باين فرموده‌اند . **عيسى** (ع) برچپ خويش تكيه زد و انگشت سبابه بيرون كرد و بآواز بلند گفت چنانكه حاضران همه بشنيدند : « انّى عبدالله » گفته‌اند كه **عيسى** اين سخن همان روز گفت كه ازمادر در وجود آمد بيك قول ، و بقولى ديگر چهل روزه بود كه اين سخن گفت وبعد از آن هيچ سخن نگفت تا بدان حد رسيد كه كودكان سخن گويند. قال النّبى (ص) : «خمسةٌ تكلّموا قبل ابان الكلام، شاهد **يوسف** ، وولدُ ماشطة **فرعون** ، و **عيسى** ، وصاحب **جريح** ، وولد المرأة الّتى احرقت فى الاخدود» . و روى عن هلال بن يساف ، قال : لم يتكلم فى المهد الاّ ثلاثة: **عيسى بن مريم** ، وصاحب **يوسف** ، وصاحب **جريح** .

اين جريح مردى بود زاهد، درصومعه نشستى وخدايراجلّ جلاله عبادت كردى، مادراو بدر صومعه وى شد واورا برخواند ووى در نماز بود ، مادر را جواب نداد ، مادر گفت : اللّهم لاتمته حتّى ينظر الى وجوه الموسات. بارخدايا مميران اورا تا در روى موسات نگرد يعنى زنان نابكار. پس روزى جماعتى از بنى اسرائيل بهم آمده بودند و تعجب

همیکردند اززهد جریح وعبادت وی . زنی‌بود پلیدکار بغایت حسن وجمال ، گفت اگر شما خواهید من اورا بفتنه افکنم ، بنزدیك وی‌رفت وخویشتن را بروی عرضه کرد ، جریح بوی ننگریست وتن فراوی نداد ، آن زن ازنزدیك وی بیرون آمد ؛ شبانی بود که بصومعهٔ اورفتی ، خویشتن‌را بشبان داد تااز وی بار گرفت ، چون ازوی فرزند آمد گفت‌این فرزند از جریح‌است : بنواسرائیل رفتند و آن‌صومعه وی‌خراب کردند واورا بخواری بزیر آوردند ومی‌رنجانیدند ، جریح گفت:ماشأنکم؟ چه‌رسید شمارا ؟ چه‌بود که مرا می‌رنجانید ؟ گفتند : زنیت بهذه‌البغی فـولدت منك . این فاجره میگوید از تـوفرزندی دارم ! گفت بیارید آنفرزند را ، بیاوردند. جریح دو رکعت نماز کرد آنگه دست بدان طفل‌زد ، گفت : بالله یاغلام ،من‌ابوك؟بخدای که راست‌بگوی ای غلام که پدرتو کیست ؟ گفت : پدرمن فلان است ، یعنی آن مرد شبان . فاقبلوا علی‌جریح یقبّلونه ویتمسحون بهوقالوا : نبنی‌لك صومعتك من‌ذهب. قال لا ، اعیدوهامن‌طین کماکانت ، ففعلوا .

«آتانی‌الکتاب» ای‌ علمنی الانجیل وانزله علیّ . «وجعلنی‌نبیّاً» رسولاً . قول حسن است که عیسی درطفولیّت الله تعالی اورا عقل داد وبلـوغ داد و کتاب و نبوّت‌داد ودرشکم مادر کتاب انجیل برخواندهمچون آدم که‌الله‌تعالی اورا بیافرید پیغامبر بود، مکلّف ومبعوث بخلق . عیسی(ع) همچنان بود . قال بعضهم انّ الله تعالی خلق عیسی علـی صفة آدم ، لامن جهةالقامة والصّورة ولکن من جهةالعلم والحکمة، خلقه عاقلاً ، عالماً لم‌یحتج الی‌تلقین وتعلیم . وروی انّ مریم(ع) قالت: کنت اذاخلوت‌انا و عیسی .حدّثنی وحدّثته واذا شغلنی عنه انسان، سبّح فی‌بطنی‌وانا اسمع . وقول بیشترین مفسّران آن‌است که عیسی آنچه گفت:«آتانی‌الکتاب‌وجعلنی نبیّاً» ازنبشته لوح محفوظ خبرداد ، چنانکه پیغامبر را گفتند : متی کنت‌نبیّاً ؟قال: کنت نبیّاً وآدم بین‌الرّوح والجسد . یعنی ـ که پیغامبر خواهم بود والله تعالی مرا کتاب خواهد داد ، چنانکه درلوح محفوظ حکم کـرد ونبشت . عکرمه در تفسیر

آیت همین گفت . ای ـ قضی ذلك فیماقضی ان یؤتینی الکتاب .

«وجعلنی مبارکاً اینما کنت» ـ ای ـ آمراً بالمعروف، ناهیاً عن المنکر، معلماً للخیر وقیل ـ ثابتاً علی دین الله. واصل البرکة ـ الثبات، وقیل برکته انه کان یحیی الموتی ویشفی المرضی حیث کان . وعن **ابی هریره** قال : قال رسول الله (ص): « وجعلنی مبارکاً اینما کنت» قال: جعلنی نفاعاً این اتجهت». «واوصانی بالصلوة والزکوة» قیل ، الزکوة ـ صدقة الفطر ـ وقیل . تطهیر البدن من دنس الذنوب ، ای ـ امرنی بالطاعة واجتناب المعاصی مدة عمری' ویحتمل، و اوصانی بان آمرکم بالصلوة والزکوة ، فانی نبی .

«وبرّاً بوالدتی » معنی برّ دراین آیت طاعت است . ای ـ جعلنی مطیعاً لامی. همان است که یحیی را گفت : «برّاً لوالدیه» ای ـ مطیعاً بوالدیه ـ جای دیگر گفت : «وتعاونوا علی البر والتقوی» ، ای ـ علی الطاعة والتقوی . « کرام بررة» . ای ـ مطیعین . «انّ کتاب الابرار» ، ای ـ کتاب المطیعین ، « لفی علیین ' انّ الابرار لفی نعیم» ای ـ انّ المطیعین لله لفی نعیم، امّا آنجا که گفت : « ولاتجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا» صلت رحم خواهد ، چنانکه درسورة الامتحان گفت : «ان تبرّوهم» ای ـ تصلوهم ـ وقوله تعالی : «ولم یجعلنی جبّاراً شقیّاً» جبّار در قران برچهار وجه آید : یکی بمعنی قهار . چنانکه گفت : «العزیز الجبّار» ای ـ القهار لخلقه لمااراد . وقال تعالی : «وماانت علیهم بجبّار» یعنی ـ بمسیطر فتقهرهم علی الاسلام . وجه دوّم جبّار است بمعنی قتّال ، کشنده به بی‌حق ـ چنانکه گفت : «واذا بطشتم بطشتم جبّارین» یعنی ـ اذا اخذتم فقتلتم فی غیر حقّ ، کفعل الجبابرة . وقال تعالی : «ان ترید الاّ ان تکون جبّاراً فی الارض»، ای ـ قتّالاً ـ و کذالك قوله : «یطبع الله علی کل قلب متکبّر جبّار» ای ـ قتّال فی غیر حق . وجه سوم جبّار است بمعنی متکبّر، که سر بعبادت حق تعالی فرو نیارد ، چنانکه دراین سوره گفت : «ولم یجعلنی جبّاراً» ای ـ متکبّراً عن عبادة الله شقیّاً . وجه چهارم عبارت است ازقامت وقوّت ، چنانکه در سورة المائدة

گفت : «انّ فیها قوماً جبّارین » یعنی ـ فی‌الطول والعظم والقوّة

قوله: «والسّلام علیّ یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث‌حیّاً» ای ـ رزقنی الله السّلامة والکرامة منه فی‌هذه الاوقات . وقیل کانّه دعا وسأل‌السّلامة علی‌احواله من یوم ولادته الی یوم موته ثم بعثه ، وقیل سلّم علی نفسه بامرالله ، وقیل یرید سلام جبرئیل علیه یوم‌الولادة ،وسلام عزرائیل [۱] علیه یوم‌الموت' وسلام الملائکة علیه یوم البعث .

«ذلک‌عیسی بن‌مریم»ای‌ـ الّذی تقدّم ذکره بالصفة‌المذکورة، هوعیسی بن‌مریم لا کما تصفه‌النصاری . این است عیسی مریم که گفت : من بندهٔ خدایم و پیغامبر او و پرستندهٔ او، نه چنانکه ترسایان صفت او می کنند . « قول‌الحق » قول کلمة است وحق نام الله تعالی ، عیسی راسخن خویش خواند همچنانکه گفت : «و کلمته‌القاها الی‌مریم » ازبهر آنکه وی بسخن خدای تعالی وفرمان او زاده بود از مادر ، بی‌پدر . قول‌الحق بنصب‌لام ، شامی و عاصم و یعقوب خوانند،ونصب اوبفعلی مضمر بود. ای ـ ذلك عیسی بن‌مریم الّذی قال : « قول‌الخق » یعنی ـ قوله : « انّی‌عبدالله »' و قیـل معناه ـ قال الله قول الحق بمـا اخبر عن قصة عیسی وامّه. باقی قـرّاء « قـولُ‌الحق » برفع لام خوانند برنعت عیسی ، ای ـ ذلك عیسی‌بن‌مریم کلمة‌الله . این‌است عیسی مریم سخن خدا . وروا باشد که خبر مبتدا محذوف بود، ای ـ هویرد قول‌الحق‌الّذی فیه یمترون » ای‌ـ یشّکون فی امره و فی نبوّته' وهم الیهودیقولون:ـانّه عن غیررشدة،من قولهم. مریت فی‌الشّئی وامتریت‌فیه،اذاشککت فیه ، والمریةـ الشّك‌ـ وقیل: یمترون‌ـ یختصمون. فصار وافیه فرقاً واحزاباً. روایت کنند از ابن عباس که گفت : ترسایان در عیسی مختلف شدند ، پس ازآنکه او را بآسمان بردند همه بهم آمدند وچهار کس را بر گزیدند از علما واحبارخویش ، و براتبّاع ایشان وبرقبول سخن‌ایشان ومذهب‌ایشان متفق شدند ' واین چهار: یکی

(۱) نسخه‌الف عزرایائیل

یعقوب است، دیگر **نسطور**، سوّم **اسرائیل**، چهارم **ملکا**. **یعقوب** را گفتند: تو چه گوئی در **عیسی**؟ گفت: هو الله هبط الی الارض ثمّ صعد الی السّماء. **نسطور** را گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: هو ابن الله اظهره ماشاء ثمّ رفعه الی عنده. اسرائیل را گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: هو آله وامّه آله والله آله. ملکا را گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: کذبوا وانّما کان عبداً مخلوقاً نبیّاً. پس آن قوم چهار گروه شدند. هر گروهی اتبّاع یکی کردند، یعقوبیّه، وسطوریه، واسرائیلیه، وملکانیه. ربّ العالمین گروه ملکانیه را گفت: «منهم امة مقتصدة»، ایشانند که گفتند **عیسی** روح الله و کلمته وعبده و نبیّه. آن است که ربّ العالمین گفت: «فاختلف الاحزاب من بینهم». پس ربّ العالمین پاکی وتقدس خویش اززن وفرزند وشریك یاد کرد و گفت:

«ماکان لله ان یتّخذ من ولد» ای ـ ماکان من صفته اتّخاذ الولد. وقیل اللّام منقولة وتقدیره ـ ماکان الله لیتّخذ ولداً فقدّم اللّام سبحانه «اذا قضی امراً» کان فی علمه، «فانّما یقول له کن فیکون» کما قال **لعیسی** «کن» فکان من غیر اب.

«وانّ الله ربّی وربّکم» قراءت حجازی و **ابو عمرو** و **رویس** از **یعقوب** فتح الف است تمامی سخن **عیسی**، یعنی و وصانی بانّ الله ربّی وربّکم. وقیل؛ «ولانّ الله» وقیل، «وقضی انّ الله ربّی وربّکم». باقی قرّاء، انّ الله بکسر الف خوانند معطوفاً علی قوله: «انّی عبدالله» یعنی ـ قال انّی عبدالله، وقال انّ الله ربّی وربّکم، والمعنی ـ کما انا عبده فانتم عبیده وعلیّ وعلیکم ان نعبده، «هذا صراط مستقیم».

«فاختلف الاحزاب من بینهم» یعنی ـ من بین النّاس، وقیل من بین امم **عیسی** وقیل . من زیادة، وقیل، هو من البین الّذی معناه البعد، ای ـ اختلفوا فیه لبعدهم عن الحق. «فویل للّذین کفروا» فشدّة عذاب لهم. «من مشهد یوم عظیم» ای ـ من حضور یوم القیامة. والمشهد ـ مصدر مضاف الی ظرف، ای ـ مشهدهم فی یوم عظیم، وهو اعظم یوم علی الخلق.

قوله: «اسمع بهم وابصر» ای ـ ما ابصرهم بالهدی یوم القیامة واطوعهم للهدی واعلمهم بانّ

عیسی لیس بابن الله ولاثالث ثلاثة ، ولکن لاینفعهم ذلك مع ضلالتهم فی الدنیا . وهو قوله : «لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین» تقدیره ، هؤلاء الظالمون، وان کانوا فی الدنیا صمّاً وبکماً وعمیاً ، فما اسمعهم وابصرهم یوم القیامة اذا کشف الغطاء .

النّوبة الثالثه

قوله : « واذکر فی الکتاب مریم » الایات الی آخر القصة.... این قصه مریم و داستان ولادت عیسی ، دل دادن شکستگانست وسبب آسایش غمگنان، واشارت بنواختن غریبان. ومرهم نهادن بردل سوختگان ، وامیددادن درماندگان . هرچند که اوّل همه بلا نمودند ومحنت ، بآخر همه ولادیدند وآثار محبّت ، اوّل که بآن خلوتگاه باز رفته بود وپرده بروی خود فروگذاشته تا کس اورا نبیند ، جبرئیل آمد بصورت جوانی ظریف زیبا برابر بایستاد ، مریم بترسید که تنها بود ، مرداجنبی دید وجای خالی وراه گریزنه ، تدبیر وحیلت همان دانست که بهپناه الله تعالی بازشد واورا بحق ترسانید و گفت :

«اعوذ بالرّحمن منك ان کنت تقیّا» ای مرد[1] که قصد من ضعیفه[2] داری ، آن خداوند که رحمن نام اوست ورحمت او بهمه عالم و بهمه کس رسیده ، دانم که مرا درزینهار خودبدارد وازقصد توایمن کند! جبرئیل گفت : مترس! من نه آنم که توپنداشتی ! من رسول خدایم، بکاری آمده‌ام ، مریم پنداشت که فریشته مرگ است و بقبض روح وی آمده ، گفت : عمرم بسر آمده واجل دررسیده که بقبض روح آمده‌ای ؟ گفت : نه ، که امده‌ام تاترا بشارت دهم بفرزندی نیکو ، پاك ، هنری ؛ مریم را این سخن عجب آمد ، گفت : « انّی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر ؟ » ازکجا مرا فرزندی بود !؟ وهرگز هیچ بشری بمن نرسیده و هیچ صحبت نرفته !؟

---

(۱) نسخه ج : ای مردی (۲) نسخه الف : من ضعیفم

جبرئیل گفت : باری بدان که آفرینش فرزند نه بمدت و صحبت است ، که بقدرت و مشیّت است . **مریم** گفت : هرگز که دید که نباتی بی‌تخم اززمین برآمد !؟ **جبرئیل** گفت : اوّل نباتی که برآمد بی‌تخم بقدرت الله تعالی آمد . پس **جبرئیل** روح **عیسی** در وی دمید ، ازآن بار گرفت . چون وقت زادن آمد ، درآن بیابان تنها وغریب وبیکس وبی‌نوا وبی کام ، گرسنه وهیچ طعام نه ، تشنه و هیچ قطره آب نه ، ویك رفیق ساز گارنه ، درد ره‌خاسته وزادن **بعیسی** نزدیك گشته ، ربّ‌العزّة میگوید:

«فاجائها المخاض الی جذع النّخلة» ازبی طاقتی ورنجوری پشت بآن درخت خرما بن بازنهاد ، برغریبی وتنهائی وبی کامی خود می‌نالید ومی گریید که: اکنون پیش مردم چه‌عذر آرم وچه گویم ؟ که این کودك ازکجا آوردم ؟ واز کجا بار گرفتم ؟ و کودك را بچه‌شویم ؟ واورا چه‌پوشم ؟

تنها خورد این دل غم وتنها کشدا گردون نکشد آنچه دل ما کشدا

همی گریست و می گفت : « یالیتنی متّ قبل هذا و کنت نسیاً منسیّاً» . پس چون‌درد واندوه بغایت رسید، سخن بریده گشت، وچشم پر آب‌شدودل پرحسرت، ومرگ بآرزوخواست، فرمان آمد **بجبرئیل** که **مریم** رادریاب که درغرقابست. **جبرئیل**(ع) آمد وازبالای سروی ندا کرد ، ای‌مریم! دلتنگی مکن واندوه مدار ، «قدجعل ربّك تحتك سریّا » : ای ـ ولداً سیّداً شریفاً وبقولی دیگر عیسی که از مادر جدا شد در زیر آن درخت دانست که مادرش دلتنگ است و رنجور ، آواز داد «الاّ تحزنی » ای مادر دلتنك و غمگین مباش و مرگ مخواه بآرزو ، چه دانی که در این کار چه تعبیه است و چه دولت ؟ آخر بگشاید این کار گشایندهٔ کار ! «تبارك الله سبحانه ـ ما كلّ همّ هو بالسّرمد » **مریم** گفت ای پسر چون دلتنك نباشم ، دراین بیابان خشك شربتی آب‌نه که بیاشامم یابدان طهارت کنم ، **عیسی**(ع) پای برزمین مالید چشمهٔ آب پدید آمد گفت : گفت : یا امّاه «قدجعل ربّك تحتك

سریّا» ای مادر ! اینك جوی روان و آب زلال. **مریم** از آن آب شربتی بیاشامید، و بآن طهارت کرد؛ سکونی دروی پدید آمد، آرزوی طعامش خاست، **عیسی** گفت: «هزّی الیك بجذع النّخلة». گفته‌اند هفتصدسال بود که آن درخت خشك بی سروبی شاخ در آن بیابان مانده بود، الله تعالی آنرا نگاه‌میداشت تاروز ولادت **عیسی** معجزهٔ وی گرداند، وفراعالمیان نماید که آن خداوندی که قادر است ازچوب خشك رطب آرد، قادراست که بی پدر **عیسی** را ازمادر دروجود آرد. **مریم** باآن ضعیفی برخاست، ودست فرا آن درخت خشك برد، چون برد، دست وی بآن چوب خشك رسید، تر شد وتازه وسبز گشت وبار آورد، وهم درآن حالت رطب شد وپیش وی ببارید بسروی. الهام آمد که ماقدرت آن داشتیم که بی آنکه تودست فرا درخت بری وبجنبانی، رطب پیش تو بباریم، لکن خواستیم که ترا درآن جنبانیدن دو کرامت پدید کنیم: یکی آنکه در زادن وضعیفی وبیماری ترا آن قوّت دادیم که درخت بجنبانی، آن‌ترا نشان کرامت وصدق بود. دیگر آنکه خواستیم که تابرکت دست تو بدرخت رسد، درخت برآور گردد، تاعالمیان بدانند که هر که درغم واندوه ما بود، دست وی شفاء دردها بود. **مریم** گفت: ای پسر، اکنون طعام وشراب راست شد، امّا چون مرا گویند این فرزند از کجا آمد؟ چه جواب دهم؟ **عیسی** گفت: تودل مشغول مدار که این جواب من خود دهم. جواب آن بود که گفت: «انّی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیّاً» ربّ العالمین درازل عالم بود ودانا، که ترسایان درکارعیسی غلو کنند واورا ابن الله وثالث ثلاثه گویند، در حال طفولیّت برخرق عادت برزبان وی براند که: «انّی عبدالله» تابرایشان حجّت باشد وبرفساد قول ایشان دلیل واضح، وازروی مجادلت با ترسایان گویند، **عیسی** بآنچه گفت «انّی عبدالله» ازدو بیرون نیست: یاراست گفت یادروغ، اگرراست گفت قول ترسایان باطل است که هو «ابن الله» وهوالله واگردروغ گفت، آنکس که دروغ گوید، خدائی رانشاید «آتانی الکتاب وجعلنی نبیّاً» برقول ایشان که گفتند پیغامبر بود ودرحال طفولیّت مکلف و مبعوث. این آیت ردّاست برایشان که گویند.

استحقاق نبّوت بکثرت طاعت است .

ازبهر آنکه از **عیسی** هیچ طاعت‌وعبادت نیامده بود وربّ العزّة اورا نبوت داد.تا بدانی که ربّ العزّة آنرا که نواخت و کتاب وحکم ونبوّت داد ، بفضل خود داد نه بعلت طاعت ، و آنرا که رقم سعادت کشید واهل محبّت گردانید ، بلطف وعنایت‌خود گردانید نه بوسیلت عبادت . آنرا که قدم بربساط تقدم ثابت کرد اگر جهانیان خواهند، که خلاف آن بودجزحیبت نصیب ایشان نبود ، وآنرا که بسیاط سیاست از بساط دین بیفکند اگرعالمیان خواهند که بضدّ آن پیدا کنند نتوانند .

« وجعلنی مبارکاً اینما کنت ».کان من برکاته ' اغاثة الملهوف واعانةالضعیف و نصرة المظلوم ومواساة الفقیرو ارشادالضّال و النّصیحة للخلق و کفّ الاذی عنهم وتحملّ الاذی منهم .

قوله : «والّسلام‌علیّ یوم‌ولدت».چند فرق است میان **محمدمصطفی** حبیب‌الله و میان **عیسی** روح‌الله .**عیسی** خودرا گفت : «والّسلام علیّ» و **مصطفی** عربی (ص) شب قرب‌و کرامت ، برمقام قاب قوسین‌ازحضرت ذی‌الجلال ، بنعت اکرام‌وافضال این کرامت یافت که : «السّلام علیك ایّها النّبی ورحمة الله و برکاته» . و گفته اند : «والّسلام علیّ یوم‌ولدت» سلام اینجا بمعنی سلامتست ـای ـ سلامةلی یوم الولادة ممّا نسبته‌الیّ النصاری فی مجاوزة الحدّ فی‌المدح 'وممّا وصفتنی به‌الیهودمن‌الّذم، فلست کماقالت الطائفتان جمیعاً . تبرئه ساحت خویش میکند که از گفتار دوطایفه بیزارم وپاك ' از گفتار ترسایان که در مدح من غلوّ کردند 'و از گفتار جهودان که در ذّم من‌شروع کردند . «ویوم‌اموت»،وروزمرگ‌امیدوارم که دین‌سلامت بپایان‌برم، و فضل‌ونعمت‌الله برخود تمام بینم. «ویوم ابعث حیّاً» و روز رستاخیز بجای ملامت سلامت بینم ' وازاهوال‌رستاخیز خلاص ونجات یابم . روی **ابوسعید الخدری** 'قال: قال رسول‌الله (ص):«انّ **عیسی بن مریم** ارسلته امه الی الکتّاب ' فقال له المعلم : قل بسم‌الله . فقال **عیسی** ' الباء ـ بهاءالله' والسین ـ سناء الله ، والمیم ـ **ملك الله** » .

و عن **محمد بن علی الباقر** (ع) قال: لمّا ولد **عیسی** کان ابن یوم کأنه ابن شهر، فلمّا کان ابن تسعة اشهر، اخذت والدته بیده وجاءت به الی الکتّاب واقعدته بین یدی المؤدب فقال له المؤدب: قل بسم الله الرّحمن الرّحیم. فقال **عیسی**: بسم الله الرّحمن الرّحیم، فقال له المؤدب: قل ابجد. فقال **عیسی**: الالف ـ آلاء الله، الباء ـ بهجة الله. والجیم ـ جلال الله، والدّال ـ دین الله. هوّز ـ الهاء ـ هو جهنّم وهی الهاویة، والواو ـ ویل لاهل النّار، والزآء. زفیر جهنّم. حطّی ـ حطّت الخطایا عن المستغفرین. کلمن ـ کلام الله لامبدّل لکلماته. سعفص ـ صاع بصاع. والجزاء بالجزاء. فقال المؤدب لامّه: خذی بیده فلاحاجة له الی المؤدب. وعن **یعلی بن شداد** عن النبی (ص) قال: «لیخرجنّ الله تعالی من النّار بشفاعة **عیسی** مثل اهل الجنة». وعن **سفیان** قال: قال **عیسی بن مریم**: تقرّبوا الی الله، ببغض اهل المعاصی، والتمسوا رضوانه بالتباعد منهم، قالوا: فمن نجالس؟ قال: من یذکر کم الله رؤیته ویرغبکم فی الاخرة عمله ویزید فی فهمکم منطقه.

روایت کرده‌اند که **عیسی** (ع) سیاحی کردی. وقتی در بیابانی میشد، باران درایستاد، خودرا جای پوشش طلب کرد نیافت، روباهی را دید که از زخم باران در سوراخ خویش میشد، **عیسی** بگریست گفت: یارب جعلت لهذا الثعلب کنّا ولم تجعل لی! بارخدایا این روباه را جای پوشش و آرامگاه دادی این ساعت و مرا ندادی! وحی آمد که یا **عیسی** میخواهی جائی که بدو بازشوی؟ گفت خواهم، گفت در این وادی شو که آنچه میخواهی یابی، **عیسی** در وادی شد، پیری را دید که در نماز بود. آن پیر چون عیسی را بدید، نمازخویش تمام کرد. آنگه بدست اشارت کرد که ماذا ترید؟ چه میخواهی؟ **عیسی** گفت مرا باران گرفت، جائی طلب کردم که بدو باز شوم. اینجایم نشان دادند، پیر خطی گردخود در کشیده بود و در آن دایره نماز میکرد وهیچ قطرهٔ باران بوی نمیرسید. **عیسی** را گفت: قدم در این دایره نه تا باران بتو نرسد. همچنان کرد، پیر بسر نماز باز شد. **عیسی** در کار آن پیر تأمل میکرد و باران که بوی نمی‌رسید از آن تعجب همی کرد. چون سلام باز داد گفت: یاشیخ ماقصتك؟

قصهٔخویش بگوو از حال‌خویش مراخبرده . پیر گفت : من وقتی گناهی کردم ، اکنون چهل سال‌است تااز آن گناه توبه میکنم واز حق تعالی عذرمیخواهم. **عیسی** گفت : آنچه گناهست؟ پیر گفت : گناهی که الله تعالی برمن بپوشیدوستر کردتو چه‌پرسی از آن؟ من‌آن گناه باکس‌نگویم‌مگر که‌پیغامبری‌رابینم‌ازپیغامبران خدای و باوی بگویم . **عیسی** گفت : پس من پیغامبر خدایم **عیسی مریم** - بامن بگوی ! گفت : ای **عیسی** وقتی بردر گاه‌ربّ‌العزّة فضولی کرده‌ام . کاری‌را که‌الله‌تعالی‌خواسته بود ورانده و کرده ، گفتم لیته‌لم یکن ، فانا استغفر الله منه‌منذ اربعین سنة . فارسل **عیسی** عینیه بالّدموع فقال : انّی‌اری اخی‌هذا یستغفرمن ذنب لم‌یخطر لی‌ببال .

۳- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **واندرهم یوم الحسرة** » بیم نمای ایشانرا ازروز نفریغ .(۱) « **اذقضی الامر** » آنگه که [خلق رابرسر دو راه گسیل کنند] کار [میان گرویده و ناگرویده] برگزارند . «**وهم فی‌غفلة**» و ایشان در غفلتند [چون نا آگهان] «**وهم‌لایؤمنون** .(۳۹)» وایشان نمیگروند.

« **انّا نحن نرث‌الارض** » مائیم که زمین را [از اهل‌زمین] میراث بریم « **ومن‌علیها** » وبازماندگانرا [از مردگان میراث بریم] « **والینایرجعون** (۴۰) » وهمه راباماآرند .

« **واذکرفی الکتاب ابراهیم** » ویادکن دراین نامه‌ابراهیم را،« **انّه کان صدّیقاً نبیّاً** (۴۱) » که‌اوراستی بودراست رو ،راست‌کار،راستگوی پیغامبر.

« **اذقال‌لابیه** » آنگه که پدرخویش‌را گفت:« **یاابت**»ای‌پدر«**لم‌تعبدمالایسمع ولایبصر** ؟»چرامی‌پرستی‌چیزیرا که نشنود ونه‌بیند؟« **ولایغنی عنك‌شیئاً** ؟(۴۲) » و تراسود ندارد و بکار نیاید هیچیز؟

(۱) نفریغ - کذافی ثلاثة نسخ

« **یا ابت** »ای پدر ای«**انّی قد جآء نی من العلم مالم یأتك**»بمن آمدازدانش آنچه بتو نیامد«**فاتبعنی**» برپی من رو[و بامن باش] « **اهدك صراطآسوّیا.**[۴۳]» تا راه نمایم‌ترا براه راست‌درست.

« **یا ابت**»ای‌پدرای!«**لاتعبد الشّیطان** »دیورا مپرست،«**انّ الشیطان کان للرّحمن عصیّا .**[۴۴]» که‌دیو دررحمن عاصی‌است.

« **یا ابت انّی اخاف**» ای‌پدر میترسم من «**ان یمسّك عذاب من‌الرّحمن**» که بتو رسد عذابی از رحمن « **فتکون‌للشّیطان ولیّا .**[۴۵] » تا بکام دیو شوی و از کسان وی .

« **قال**» گفت پدر «**أراغب‌انت‌عن آلهتی‌یاابراهیم ؟**»بازمی خواهی ایستاد از خدایان من‌ای **ابراهیم**؟«**لان‌لم تنته**» اگر بازنایستی [از دشنام دادن خدایان‌من] « **لارجمنّك**» دشنام دهم تراوسنك سار کنم « **واهجرنی ملیّا.** [۴۶] » فرابر ازمن یکچندی .

«**قال سلام علیك**» ابراهیم گفت‌بریدم ،اینك رفتم «**سأستغفرلك ربّی** »آری هنگامی آمرزش خواهم ترا از خداوندخویش، «**انّه کان بی‌حفیاّ .** [۴۷]» او بمن مهربانست ومرا نیکخواه.

« **واعتزلکم**»جدائی‌جویم‌از شما'[و کران گیرم] « **وماتدعون‌من دون‌اللّه**» واز آنچه می‌خدای خوانیدفرو ازالله تعالی «**وادعوا ربّی** » وخداوند خویش‌راخوانم «**عسی الّاکون بدعاء ربّی‌شقیاّ .** [۴۸]»مگر که من با پرستیدن خداوند خویش وخواندن‌وی بدبخت نمانم.

« **فلمّا اعتزلهم** »چون کران گرفت‌از ایشان ،«**ومایعبدون‌من دون‌اللّه**»واز آنچه می پرستیدند فروداز اللّه‌تعالی ،« **وهبنالہ اسحق و یعقوب** » بخشیدیم اورا **اسحق و یعقوب**،«**وکلاّ جعلنا نبیاّ .**[۴۹]» وهمه راپیغامبران کردیم

« **ووهبنالهم‌من‌رحمتنا** » وایشانرا ازرحمت خویش بخشیدیم «**وجعلنالهم**

لسان صدق علیّاً (۵۰)» و ایشان را سخن نیکو و ستایش و آواء بلند دادیم [دراین جهان].

« **واذکر فی الکتاب موسی** » ویاد کن دراین نامه **موسی** را، «**انّه کان مخلصاً**» که‌او گزیده‌ای بود پاك کار، [پاك‌ستایش] «**و کان رسولا نبیّاً**. (۵۱)» و مارا فرستاده‌ای بود پیغامبر.

« **و نادیناه** »خواندیم‌اورا و آوازدادیم، «**من جانب الطّور الایمن** »از سوی‌طور [کوه‌با آئین‌ویمن]ازسوی‌راست، «**وقرّبناه نجیّاً**(۵۲)»ونزدیك کردیم‌اورابهمرازی(۱) «**ووهبناله من رحمتنا اخاه**» و بخشیدیم او راز رحمت خویش برادر او، «**هرون نبیّاً**. (۵۳)» **هرون** [یاری‌ووزیری] پیغامبر.

« **واذکر فی الکتاب اسمعیل** » ویاد کن دراین نامه **اسمعیل** را، «**انّه کان صادق الوعد**» که او مردی راست وعده بود، «**وکان رسولاً نبیّا** (۵۴)» و فرستاده ای‌بود پیغامبر.

«**وکان‌یأمراهله‌بالصّلوة‌والزّکوة** »وکسان خویش‌رابنمازو زکوة همی‌فرمود، «**وکان عندربّه مرضیّا**. (۵۵)» واونزدیك خداوند خویش‌پسندیده بود.

« **واذکرفی الکتاب ادریس** » ویاد کن دراین نامه ادریس را، « **انّه کان صدّیقا نبیّاً** (۵۶)» که‌اوراستی‌بود راست‌روراست گوی، پیغامبر.

« **ورفعناه‌مکاناًعلیّا**. (۵۷)»برداشتیم اوراجایگاهی بلند.

« **اولئك الّذین انعم اللّهٌعلیهم**» ایشان آنند که اللّه‌تعالی با ایشان نیکوئی کرد و برایشان نعمت نهاد، [وایشانرا بنواخت] «**من‌النّبیّین‌من ذرّیة آدم** » از پیغامبران ازنژاد آدم، « **وممّن‌حملنامع نوح** »واز ایشان که برداشتیم ایشان را با نوح، «**و من ذرّیة ابراهیم و اسرائیل**» واز نژاد **ابراهیم و اسرائیل**، «**وممّن هدینا واجتبینا**» واز ایشان که ماراه نمودیم‌وبر گزیدیم، « **اذاتتلی علیهم آیات**

۱- نسخه الف : بهامرازی

الرّحمن» چون بر ایشان خواندندید سخنان رحمن و پیغامهای او **«خرّوا سجّداً و بکیّاً** .(٥٨)» بسجود افتادندی سجود بران و گریان.

«فخلف من بعدهم خلف» و در رسید از پس ایشان پسینها [بتر ینان].

«اضاعوا الصلوة» نماز بگذاشتند [ازاوّل وقت] **«واتّبعوا الشّهوات»** و بر پی آرزوهای حویش ایستادند. **«فسوف یلقون غیّاً»** .(٥٩)» آری بینند کار تباه [وعذاب دوزخ].

«الاّمن تاب و آمن و عمل صالحاً» مگر آنکس که باپس آید و بگرود و نیکی کند، **«فاولئك یدخلون الجنّة»** ایشان آنند که ایشان را در بهشت آرند.

«ولا یظلمون شیئاً (٦٠)» وازپاداش ایشان چیزی نکاهد.

النّوبة الثانیة

قوله تعالی: **«وانذرهم یوم الحسرة»** الانذار- اعلام مع التّخویف، والحسرة- النّدامة علی الفائت. معنی حسرت غایت اندوه و کمال غم است، که دل راشکسته و کوفته کند، یعنی- یدع القلب حسیراً. روز قیامت روز حسرت خواند لانّه یتحسّر فیه کلّ مفرط فی الطاعة علی تفریطه، و کلّ من کسب المعصیة علی معصیته. معنی آنستکه ای محمد! امت خودرا بیم ده و بترسان از روز قیامت، که خلق در آن روز بغایت انبوه و شکستگی و درماندگی باشند، یکی بتقصیر در طاعت، یکی بارتکاب معصیت. قال **ابن عباس**: قوله «یوم الحسرة»، هذا من اسماء یوم القیامة عظّمه الله و حذّره عباده. «اذقضی الامر» فرغ من الحساب وادخل اهل الجنّة الجنّة واهل النّار النّار، وذبح الموت. روی **ابو سعید الخدری** رضی الله عنه قال: قال رسول الله(ص): «اذا استقرّ اهل الجنّة فی الجنّة واهل النّار فی النّار، جیئی بالموت فی صورة کبش املح، فیوقف بین الجنّة والنّار، فینادی یا اهل الجنّة، فیشرئبون و ینظرون، ثم ینادی یا اهل النّار، فیشرئبون و ینظرون، فیقال أتعرفون هذا؟ هذا الموت. و لیس فیهم الا

من يعرفه ، فيذبح بين الجنّة و النّار ، ثم يقال يا اهل الجنّة خلود لاموت فيه و يا اهل النّار خلود لاموت فيه. ثم قرأ رسول الله (ص) « وانذر هم يوم الحسرة ». و فى رواية **ابوهريره** قال : قال رسول الله (ص) . « يؤتى بالموت يوم القيامة فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة ! فيطلعون خائفين و جلين ان يخرجوا من مكانهم الّذى هم فيه ، فيقال هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم يا ربّنا هذا الموت ، ثم يقال يا اهل النّار! فيطلعون فرحين مستبشرين رجاء ان يخرجوا من مكانهم الّذى هم فيه، فيقال هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم يا ربّنا هذا الموت، فيذبح على الصراط، ثم يقال، خلود فلاموت . فيزداد اهل الجنّة فرحاً الى فرحهم ويزداد اهل النّار حزناً الى حزنهم» . وعن **ابن مسعود** قال: ليس من نفس الاّ و هى تنظر الى بيت فى الجنّة و بيت فى النّار، وهو «يوم الحسرة» ويرى اهل النّار البيت الّذى فى الجنّة ، ثم يقال لو عملتم، فتأخذهم الحسرة. ويرى اهل الجنّة البيت الّذى فى النّار ، فيقولون لولا ان منّ الله علیکم

قوله : «وهم فى غفلة» اى- هم اليوم فى غفلة .اين غفلت بمعنى تغافل است . میگوید امروز دردنیا خویشتن را غافل میسازند ازکار آخرت وبدان ایمان می نیارند ، فذلك قوله :«وهم لايؤمنون» اى ـ لايصدّقون به» .

« انّا نحن نرث الارض ومن عليها» اى - نميتهم فيبقى الرّب سبحانه فيرثهم . معنى وراثت درلغت آنست كه ملك مورث بوفات وى باوارث نشيند ، ووراثت حق تعالى نه باین معنی است که آسمان وزمین وهرچه در آن همه ملك و ملك الله تعالى است ، همه آفریده ونو کرده و ساختهٔ او ، نه از کسی خریده و یافته یا از دیگری بوی رسیده ، پس معنى آيت آنست که جهانیان وجهانداران را برداریم و خلق را جمله بمیرانیم وولایت داشت وامر ونهی ایشان بمرگ بریده گردانیم، تادنیا از خلق خالی شود وجز مالك حقیقی وخدای باقی نماند،« والينا يرجعون» يردّون فنجازيهم جزاء وفاقاً .وقرأ **يعقوب** «يرجعون» بفتح الياء و كسر الجيم.

«واذكر فى الكتاب» اى ـ اذكر يامحمّد لقومك وامتك فى القران الّذى

انزل علیك قصّة ابراهیم مع ابیه لیکون دلیلاً علی صحّة نبوّتك. «انّه کان صدّیقاً» کثیر الصّدق. «نبیّاً» رسولاً ینبیء عن الله بالوحی.

«اذ قال لابیه» و هو یعبد الصّنم: «یا ابت لم تعبد مالا یسمع» الدّعا، «ولا یبصر» العبادة ولا یدفع عنك مضرّة ولا مکروهاً. رب العالمین ابراهیم (ع) را بپسندید واورا بستود بانکار که نمود بر بت پرستی پدر. معنی آنست که: ای محمد (ص) قوم خودرا خبرده از قصّهٔ ابراهیم، آن مرد پیغامبر راستگوی راسترو که پدر خودرا گفت، آزر بت پرست: «لم تعبد مالا یسمع ولا یبصر» چرا پرستی بتی که سمع ندارد وبصر ندارد؟ نه سمع دارد که دعای توشنود. نه بصر دارد که عبادت تو بیند. این دلیلی ظاهر است که خداوند عالم معبود جهانیان و آفریدگار همگان، اوراسمعست و بصر. سمیع بسمعه، بصیر ببصره. شنوائی است که همه آواز ها شنود وبشنوائی خود بهمه رازها رسد. بینائیست که بهیچ بیننده نماند، پوشیده ودور چون آشکار او نزدیك بیند. «ولا یغنی عنك شیئاً» قیل لا یدفع عنك عذاب الله. چرا بت پرستی که فردا عذاب الله تعالی ازتو بـار نتواند داشت؟

«یا ابت انّی قد جاءنی من العلم» یعنی من الوحی. «مالم یأتك» وقیل اتانی الله من علم التّوحید و معرفة الله، ومن علم مایکون بعد الموت و من استحقاق الکافر عذاب الله. «مالم یأتك» ای پدر ازوحی خدای تعالی بمن آن آمد که بتو نیامد، ومن آن دانـم که تو ندانی ازعلم توحید ومعرفت خدا، ومن دانم که فردا کافـررا وبت پرست را عذاب کنند وتو می ندانی. باری برپی من رو و اتبّاع من کن تا دلائل توحید بـرتو روشن کنم، وراه دین پسندیده بتو نمایم. «اهدك صراطاً سوّیا» یعنی دیناً عـدلا و هو الاسلام. معنی سوی درآیت عدلست همچنانکه درسورة الملك گفت: «أفمن یمشی مکبّاً علی وجهه اهدی امّن یمشی سوّیا» ای عدلا مهتدیاً علی صراط مستقیم.

اما آنچه دراول سورة گفت حکایت ازجبرئیل «فتمثل لها بشراً سوّیاً» آن تسویت

خلق است بر صورت بشر، همچنانکه در صفت آدم گفت: «ثم سوّیه و نفخ فیه من روحه». ای - اسوّی خلقه.

«یا ابت لاتعبد الشّیطان» عبادة الشّیطان - طاعته فی تکفیره و اضلاله، یقول لاتطعه فیما یأمرك، «انّ الشّیطان کان للرّحمن عصیّاً». العصی و العاصی واحد، العصیّ فی المعنی اکثر و کان اینجا زیادت است آنرا معنی نیست، و گفته اند کان بمعنی صار است.

«یا ابت» بفتح در هر چهار حرف، قراءت شامی است و شرح آن و وجه آن در سورة یوسف رفت. «انّی اخاف» این خوف بمعنی علم است چنانکه آنجا گفت: «فان خفتم الاّ یقیما حدود الله» و المعنی انّك اعلم ان متّ علی ما انت علیه، «ان یمسّك عذاب من الرّحمن». و قیل معناه اخاف ان لاتقبل منّی نصیحتی فیعذبّك الله. «فتکون للشّیطان ولیّاً» قرینا فی النّار تلیه و یلیك. ای پدر می ترسم نصیحت من نپذیری و انگه الله تعالی ترا عذاب کند و در دوزخ قرین شیطان باشی. آنگه پدر اورا جواب داد:

«أراغب انت عن آلهتی یا ابرهیم؟» این استفهام بمعنی انکار است، یعنی أترغب عن عبادتها و تمیل عنها؟ ای **ابراهیم** از عبادت بتان می بر گردی و می ننگ داری و طعن کنی و مرا امر و نهی میکنی؟ «لئن لم تنته» عن مقالتك و امری و نهیی، «لارجمنّك» و اگر ازین سخن برنگردی و این امر در باقی نکنی من ترا سنگسار کنم و هلاك و قیل «لارجمنّك» ای - لاشتمنّك یقال فلان یرمی فلاناً و یرجم اذا شتمه، و منه قوله سبحانه. «والّذین یرمون المحصنات».

رجم در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی قتل، چنانکه در سورة یس گفت: «لنرجمنّکم» یعنی لنقتلنّکم، و در سورة الدّخان گفت: «وانّی عذت بربّی و ربّکم ان ترجمون» یعنی تقتلون، و در سورة هود گفت: «ولولا رهطك لرجمناك» ای - قتلناك. وجه دوم رجم است بمعنی شتم، چنانکه درین سورة گفت: «لئن لم تنته لارجمنّك» ای - لاشتمنّك. وجه سوم رجم است بمعنی رمی، چنانکه گفت: «وجعلناها رجوماً للشیاطین» یرمون بها. وجه چهارم رجم است بمعنی ظن، چنانکه در سورة **الکهف** گفت: «رجما بالغیب» یعنی

رمیاً بالظن وجه پنجم رجم است بمعنی لعن در صفت شیطان «فاستعذ بالله من الشّیطان الرّجیم.» ای‌ـ الملعون.

قوله: «واهجرنی ملیّا» یعنی زماناً طویلا ، یقال تملّ حبیبك ای‌ـعش معه دهراً . و منه قیل اللیل والنّهار ملوان، و قیل « واهجرنی ملیّا » ای ـ سلیماً صحیحاً قبل ان یلحقك مکروه .

«قال سلام علیکم» این سلام تودیع است کنایت از بیزاری وجدائی وهجرت، چنانکه تو از کسی فرا ببری و ازوی بر گردی گوئی ، سلمت علی فلان و کبّرت علیه .وقیل سلام علیك ای‌ـسلمت منی لاالصیبك بمکروه، وهذا جواب الجاهل کقوله: «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً».

«سأستغفر لك ربّی » یعنی ان تبت و آمنت. معنی آنست که آمرزش خواهم ترا از خداوند خویش اگر شرایط استغفار بجای آوری ، یعنی که از شرك توبه کنی و بوحدانیت الله تعالی ایمان آری ، و گفته‌اند ابراهیم(ع) که این سخن میگفت نمی‌دانست که استغفار از بهر مشرك محظور است و هنوز آیت نهی نیامده بود پدررا وعدهٔ استغفار داد بر امید اجابت، پس تا پدر زنده بود امیدداشت که الله تعالی ویرا ایمان دهد ، بدان امید از بهر او آمرزش میخواست، پس چون کافر مرد استغفار بگذاشت و نیز آمرزش نخواست.

«انّه کان بی حفیّا» ای ـ بارّاً لطیفاً محسناً .و قیل الحفی ـ العالم ، المستقصی عن الشیء استخباراً. یقال تحفی به اذا اکرمه. ای‌ـکان یجیبنی اذادعوته.

«و اعتزلکم» هذا تفسیر السّلام . « و ما تدعون من دون الله »الدعاء فی هذه الایة بمعنی العبادة. یقول افارقکم وافارق مـــا تعبدون من اصنامکم،«و ادعو ربّی» ای‌ـ اتفرد بعبادة ربّی . «عسی الّا اکون بدعاء ربّی» ای ـ بعبادة ربّی. «شقیّاً» کما شقیتم انتم بعبادة الاصنام ویرید انه یتقبّل عبادتی و یثیبنی علیها،والشقاء بالدّعاء ـترك اجابة الداعی .

«فلمّا اعتزلهم ومایعبدون من دون الله وهبنا له اسحق ویعقوب» چون ابراهیم ازقوم خویش وازبتان وبت‌پرستان هجرت کرد وروی بما نهاد اورا فرزند بخشیدیم:

اسحق وازپس **اسحق یعقوب** وهمه‌راپیغامبر کردیم . **ابراهیم و اسحق و یعقوب.** تا عالمیان بدانند که بر الله‌تعالی هیچکس زیان نکند ومزدهیچ نیکوکارضایع نکند. ربّ‌العالمین دراین آیت منّت نهاد برابراهیم (ع) که اورا فرزند بخشیدیم، دلیلست که فرزند صالح نعمتی باشد ازالله‌تعالی بربنده، وآنچه گفت:« انّما اموالکم واولادکم فتنة» اگرچه مخرج آن عامّست معنی آن خاصّست، که فرزندطالح خواهد نه‌صالح محال باشد که الله بر ابراهیم منّت نهد به بخشیدن فرزند وانگه فرزند بروی فتنه باشد، وازاینجا گفت پیغامبر(ص): «نعم الولد الصالح للرّجل الصالح ».

« فلمّا اعتزلهم » این عزلت **ابراهیم** هجرت وی است اززمین **عراق** از کوثی بسوی **شام**، واول که‌بشام‌فرو آمد بشهر حرّان فرو آمد ، وآنجا**ساره** را بزنی کرد ، وساره دخترملك **حران** بود بقول **سدّی** . و بقول بعضی مفسّران دختر**هاران** بود عمّ **ابراهیم** ،وابراهیم مدتی‌در حران بماند پس‌قصد **مصر** کرد وباوی **لوط** پیغامبر بود وساره . واین هجرت آنست که‌الله‌تعالی گفت:« فآمن له لوط» وقال:«انّی‌مهاجرٌ الی ربّی» پس از مصر بیرون آمد و**لوط بمؤتفکات** فرو آمـد وابراهیم بزمین فلسطین . « و کلاًّ جعلنا نبیّاً » ای ـ جعلنا کلّ واحد منهم نبیّاً .

« و وهبنا لهم من رحمتنا » المال والولد والنبوّة . « وجعلنا لهم لسان صدق علیّا » ای ـ بقینا لهم الثناء الحسن، والذکر الرفیع فی کلّ‌الادیان . این آنست که هر گروهی برهردین که باشند ابراهیم(ع) را ثنا گویند ،واورادوست دارند ،وبنبوّت‌وی اقرار دهند ، همانست کـه جائی دیگر گفت:« واجعل‌لی لسان صدق فی‌الاخرین » ای ـ القول بالحکمة والخیر، وسمّی‌القول لساناً لانّه باللسان یکون .

« واذکرفی‌الکتاب موسی انّه‌کان مخلصاً » مسلماً موّحداً مطیعاً لله ، خالصاً غیر مراءٍ . وقرأ الکوفیّون، مخلَصاً بفتح اللّام، ای ـ نبیّاً مختاراً اخلصه‌الله. «وکان رسولا نبیّاً » مرسلا بالوحی رفیع‌الشأن .

« وناديناه » ای‌ـدعوناه و کلّمناه لیلة‌الجمعة:« من‌جانب‌الطورالایمن» **الطّور**ـ

جبل بین مصرومدین. والایمن ـ الیمین. وهویمین **موسی** وذلك حین اقبـل موسی من مدین یرید مصر، فنودی من الشجرة وکانت فی جانب الجبـل علی یمین موسی. موسی ازمدین برفته وروی بمصر نهاده که نداءِ حق شنید از جانب درخت از کران کوه ازسوی راست موسی. «وقرّبناه نجیّاً» قال **ابن‌عباس**: ادنی حتی سمع صوت القلم.وفی روایة،حتی سمع صریف القلم الّذی کتب به الّتوراة.وفی روایة، قربّه‌الربّ الیه حتی سمع صریر القلم حین کتب الّتوراة فی‌الالواح. و قال **السّدی**: ادخل فی‌السماء فکلّم. وقیل« وقرّبناه نجیّاً » ای ـ رفعناه من سماءِ الی سماءِ ومن حجاب الی حجاب حتی لم یکن بینه وبین‌العرش‌الاّ حجاب واحد. وعن **مجاهد** فی قوله: « وقرّبناه نجیّاً » قال بین السّماءالسّابعة وبین‌العرش‌سبعون الف حجاب: حجاب‌نور، وحجاب ظلمة، وحجاب‌نور، وحجاب ظلمة، فمازال موسی یقرب حتی‌کان بینه وبینه حجاب. فلمّا رأی مکانه و سمع صریف القلم قال: « رب ارنی انظر الیك »، وعن **الربیع بن انس** قال:مکث علی الّطور اربعین لیلة و انزل علیه التوراة فی‌الالواح، وکانت الالواح من برد. فقرّبه الرّب نجیّاً وکلّمه وسمع صریف القلم، وذکر انّه لم یحدث حدثا فی الاربعین لیلـة حتی هبط من الّطور. والّنجی هوالّذی یناجیك و تناجیه،الواحدوالجماعة فیه سواء. قال الله تعالی: « خلصـّوانجیّاً». یقال ناجیتـه ونجیّته‌وانتجیته،قوم نجیٌ وقوم نجوی. یقول‌الله‌تعالی:«واذهم‌نجوی». وقیل‌هومشتق من النجوة وهی‌الارتفاع. ونجیّاً نصب علی الحال.

« ووهبنا له من رحمتنا » این اجابت دعاء **موسی** است که وزارت هرون‌بدعا خواسته‌بود و گفته: « واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی » ای ـ « جعلنا اخاه هرون نبیّاً نعمة منّا علی‌**موسی**.

« واذکرفی‌الکتاب اسمعیل انّه‌کان‌صادق الوعد » یعنی‌ـیصدق اذا وعدویفی‌اذا ضمن،وقیل‌الصـّادق‌بمعنی‌المصدوق‌ای‌ـ کان‌مصدوق‌الوعد،مفسّران **گفتند**: پیغامبران همه راست وعده بودند، اما تخصیص وی بذکر از آن بود که با کسی وعده نهاده وسه روز درآن مقام درانتظاربنشست وبقول **کلبی** یك سال. « وکان رسولانبیّاً»

بعثه الله الی **جرهم**.

اسمعیل بن ابراهیم پیغامبری بود مرسل، فرستادهٔ اللّٰه تعالی به **جرهم**، قبیله‌ای بود ازقبائل عرب وقوم‌وی بودند، و ازایشان زن خواست وزبان ایشان داشت . قال **عطاءبن ابی رباح** : لم یتکلم بالعربیّة من الانبیاء الاخمسة :**هود وصالح واسمعیل و شعیب ومحمد** صلی الله علیهم اجمعین .وعن **ابی جعفر** قال: انّ الله عزّ و جلّ الهم **اسمعیل** العربیّة وترك **اسحق** علی لسان ابیه .

« وکان یأمر اهله » الاهل هیهنا هم القوم الّذین آمنوا به من ذوی القربی و غیرهم ، کقوله مخبراً عن **لوط** : « رب نجّنی واهلی » یعنی ومن آمن بی ، و کذلك فی قوله: « قلنا احمل فیها من کلّ زوجین اثنین واهلك ». ویقال لاهل **مکة** اهل الله لانّهم سکّان حرمه و بیته . ویقال لحفظة القران اهل الله . واهل کلّ شیئی هو الّذی یستحقه ، قال الله تعالی: «هو اهل التقوی واهـل المغفرة ».

« بالّصلوة و الزّکوة » ای ـ بالصلوة و الزّکوة المفروضة علیهم فی شریعته .
« وکان عند ربّه مرضیّاً »لانّه قام بطاعته .

« واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدّیقاً نبیّاً » . **ادریس** جدّ پدر **نوح** است، **نوح بن ملك بن متوشلخ بن اخنوخ** ومیان **ادریس** ومیان **آدم** پنج پدرست وهو: **اخنوخ** بن **یارد** بن **مهلائیل** بن **قینان** بن **یانش** بن **شیث** بن **آدم** . بقولی دیگر چهار پدر است میان ایشان : **اخنوخ** بن **مهلائیل** بن **انوش** بن **شیث** بن آدم . ونام **ادریس** بیك قول الیاس است بیك قول اخنوخ وهو الاصح . وسمّی **ادریس** لکثرة درسه الّصحف المنزلة علیه . وقیل ادراسین . رب العزّة سی صحیفه بوی فرو فرستاد وبروایتی پنجاه صحیفه، وازبس که آنرا درس کرد اورا **ادریس** گفتند . اوّل کسی که خیاطت کرد وجامهٔ دوخته پوشید اوبود .وکانوا یکتسون قبل ذلك الجلود. واوّل کسی که خط نبشت بقلم اوبود . واوّل کسی که درنجوم و علم حساب نظر کرد او

بود. **سدّی** گفت: اوّل پیغامبری که ربّ‌العزّة بخلق فرستاد اززمین پس از **آدم** و **شیث** **ادریس** بود. وعمل وی درطاعت الله تعالی هرروز چندانی بود که اعمال‌همه خلق، وتحمید وی این‌بود: الحمدلله ربّ العالمین کماینبغی‌لکرم‌وجهه، وعزّجلاله. و اورا بآسمان برد زنده، چنانکه عیسی را بآسمان بردند، بقول بعضی مفسّران در آسمان چهارم است زنده، وبقول بعضی‌دربهشت است. مصطفی(ص) گفت: «لمّا عرج بی الی السّماء اتیت علی ادریس فی‌السّماء الّرابعة».و گفته‌اند چهارپیغامبر اکنون زنده‌اند، دودرزمین ودو در آسمان: **الیاس** و **خضر** در زمین، **وعیسی وادریس** در آسمان. و علماء تفسیر را خلافست که: سبب رفع وی بآسمان چه بود؟ **ابن‌عباس** گفت وجماعتی‌مفسّران که: **ادریس** وقتی بصحرا رفت بوقت هاجره، آفتاب‌بروی تافت وازحرارت وتیزی گرمارنجور گشت گفت: من یکساعت طاقت نمیدارم، آن فریشته که پیوسته آنرا برمیدارد وبا وی است چون طاقت می‌دارد،شفقت برد گفت: یاربّ‌خفـّف عمّن‌یحملها من‌حرّها وثقلها. رب العزّة دعاء وی درحق فریشته‌اجابت کرد وآن بار گران بروی سبك شد و تبش آن کم گشت، فریشته گفت: بار خدایا این حکم چیست واز کجا این‌قضا کردی؟ گفت:بدعاء بندهٔ من **ادریس**. گفت‌بار خدایا مرا بنزدیك‌وی فرودآر ومیان ما دوستی پدید کن. فریشته دستوری یافت و بر **ادریس** آمد، ادریس گفت من دانم که تو از مهینان فریشتگانی و ترا بنزدیك ملك‌الموت آبرویست، وسخن توبروی روان، ازبهرمن شفاعت کن تا قبض‌روح من درتأخیر نهد وروز گاری مرا فرو گذارد تا درشکروعبادت الله تعالی‌بیفزایم. فریشته اورا برپرخویش گرفت وبرآسمان برد واورا بنشاند آنجا که مطلع آفتابست، وخود پیش ملك‌الموت رفت و گفت مرا بتو حاجتی است، دوستی از فرزندان آدم نام وی **ادریس** مرابتوشفیع آورده که اجل‌وی روز گاری درتأخیرنهی. **ملك الموت** گفت این‌حکم‌درمن‌نیست‌ودراجل خلق‌تقدیم وتأخیر نیست ،اماا گرخواهی او را ازمرگ خویش خبردهم تاباری‌بسازکار(١) آن روزمشغول شود. پس‌ملك‌الموت درديوان عمر

١- نسخه ج : سامان

وی نظر کردوبآن فریشته گفت تودر حق کسی سخن میگوئی که از عمر وی بس چیزی نمانده ووفات وی آنجا رسد که مطلع آفتابست . فریشته گفت او در مطلع آفتاب نشسته است واین ساعت من از نزدیك وی آمدم ، **ملك الموت** گفت چون توباز گردی اورا زنده نیابی چون‌فریشته باز آمد ، **ادریس** (ع)را دیدرفته وروح‌وی بالله‌تعالی رسیده .وعن **کعب**:انّ **ادریس** کان له صدیق من الملائکة فقال‌له، کلـّم لی‌ملك الموت حتی یؤّخر قبض روحی ، فحمله الملك تحت طرف‌جناحه‌فلمّا بلغ السّماء الرابعةلقی ملك الموت‌فکلـّمه فقال :این‌هو؟قال : هاهوذا . فقال من‌العجب انّی امرت ان‌اقبض‌روحه‌فی السماء الرابعة . فقبض هناك. **وهب** گفت : **ادریس**در **روز**گار خویش عابدترین فرد بود ، بدنیا التفات نکردی وپیوسته در آرزوی بهشت بودی ویك ساعت ازعبادت نیاسودی وهرروز عمل‌وی بآسمان بردند چندانکه عمل هر که‌درزمین ،فریشتگان‌از آن‌تعجب میکردند ، وملك الموت‌مشتاق دیداروی‌شد از الله تعالی دستوری خواست تابزیارت وی‌شود ۰ دستوری یافت بیامدبصورت آدمی و اورا زیارت کرد . **ادریس** صائم الدهر بود ، نماز شام که افطار کرد ، **ملك‌الموت** بر آن‌صورت آدمی حاضر بود او را بطعام خواند نخورد، **ادریس** گفت : انّی احبّ ان‌اعلم‌من انت ؟ من میخواهم‌بدانم که‌تو که‌ای ؟ گفت:من ملك الموت ، از الله تعالی دستوری خواستم تابزیارت‌و صحبت تو آیم. **ادریس** گفت : مرابتو حاجتی است . گفت : چه‌حاجت ؟ گفت : آنکه قبض روح‌من کنی . ملك‌الموت گفت. این‌بفرمان الله تعالی توانم کرد ، ازالله تعالی فرمان آمد که :اقبض روحه چون میخواهدروح اوقبض کن ، ملك‌الموت قبض‌روح او کرد ، ربّ‌العالمین همان‌ساعت اورازنده کرد. ملك الموت گفت : ای **ادریس** چون دیدی؟ گفت:صعب‌دیدم و هائل ،کاری‌دشخوار و عقبه‌ای سخت . گفت :چه فایده رااین سئوال کردی ؟ گفت : لاذوق کرب‌الموت فاکون‌له اشدّ استعداداً ، آنگه **ادریس** گفت . مرابتو حاجتی دیگر است، خواهم که مرا بآسمان بری تابهشت ودوزخ ببینم.ملك‌الموت بدستوری و فرمان الله تعالی

اورا بآسمان برد ، آنگه گفت از مالك در خواه‌تا در های دوزخ بگشاید ولختی از آن انکال وسلاسل وانواع عقوبات که ربّ العزة بیگانگانرا ساخته به‌بینم .همچنان کرد. **ادریس** (ع) چون آن‌دید ازهول آن وشدّت وصعوبت آن بیفتاد وبیهوش شد . چون بهوش بازآمد گفت : چنانکه دوزخ نمودی بهشت‌نیز بمن نمای . بهشت بوی نمود بفرمان الله‌تعالی . **ادریس** ساعتی‌در بهشت طواف میکرد ودر آن ناز و نعیم و فوز مقیم‌نظاره میکرد . ملك‌الموت گفت : بیرون آی از بهشت تابمقرّخود باز گردیم . **ادریس** در درخت بهشت آویخت و گفت : لااخرج منها . فقال انطلق‌فلیس هذا باوانها. بیرون‌آی که هنوز وقت آن نیست که اینجا قـرار گاه سازی . ربّ العـزّة فریشته دیگر فرستاد تامیان ایشان حکم کند فریشته گفت :مالك لاتخرج؟چونست که بیرون نمیآئی ؟ بچه حجت اینجا قرار گرفته‌ای ؟ **ادریس** کفت .حکم‌الهی و قضای‌ربّانی‌چنانست که :« کل نفس ذائقةالموت» . هرتنی که آفریدناچارمرگ بچشد و من‌چشیدم . و گفته است:«وان منکم‌الاواردها» هیچکس‌نیست از شما که نه‌بدوزخ رسد و به ببند ،ومن رسیدم ودیدم . و گفته است‌جلّ جلاله :«وماهم منها بمخرجین» کسی که در بهشت‌شدبیرون نیاید، پس باین‌حجت‌من بیرون نیایم .فاوحی الله‌تعالی الی ملك الموت : باذنی دخل الجنّة و بامری یخرج‌هوحیٌ هناك ، فذلك‌قوله‌تعالی: «ورفعناه مکاناً علیّاً».

«اولئك الّذین» ای ـ الّذین تقدّم ذکرهم. «انعم‌الله علیهم» این کنایت‌است از بعثت و تنبئت . میگوید ایشان آنانند که مایشانـرا پیغامبران کردیم‌وبکرامت و رسالت مخصوص کردیـم تاخلق بایشان اقتـدا کنند وراه ایشان روند . آنگه گفت پیغامبران کیستند . «من ذرّیة آدم» یعنی **ادریس** ، که ازین پیغـامبـران نامبرده هیچکس **بآدم** نزدیك تر ازادریس‌نبود . «وممّن حملنا» یعنی ومن ذرّیة من حملنا «مع نوح» یعنی **ابراهیم** که از فرزنـدان **سام** **نوح** است و **سام** با **نوح** در کشتی بود . «ومن ذرّیة ابراهیم» یعنی **اسمعیل واسحق و یعقوب** . «واسرائیل» یعنی‌ومن

ذرّیة اسرائیل واز فرزندان **یعقوب ،موسی و هرون و زکریـا ویحیی وعیسی.** «وممّن هدینا» الی دیننا«واجتبینا» من بین النّاس یعنی ـالمؤمنین. « اذاتتلی علیهم » اینجا ضمیری‌است‌یعنی-کانوا «اذاتتلی علیهم آیات الرحمن» ای۔ کتب اللهالمنزلة. «خرّواسجـّدا» ای- سقطواالوجوههم ساجدین ،تعظیماً للهّ وکلامه . «و بکیّا» ای ـ باکین خوفاً منه و طمعاً ،و«سجداًو بکیّاً» منصوبان علی الحال ، وبکیّا جمع باك، واصله‌بکوّ یاعلی‌وزن فعول، کشاهد وشهود وحاضر وحضور.

«فخلف من‌بعدهم خلف» ای‌ـانقرض هؤلاء الانبیاء وجاء بعدهم قــوم لاخیر فیهم ، و الخلف اذااضفته سکنت‌اللّام، تقول خلف صدق و خلف‌سوء . و اذالم تضفه، سکنته فی‌الشرّو فتحته فی‌الخیر. والخلف ایضاً اسم للقرن . یقال انقرضت قرون و خلوف . « فخلف‌من بعدهم خلف» میگوید چون پیغامبران‌ودینداران و صالحان و مؤمنان بسررسیدند ، ازپس‌ایشان دررسیدند، یعنی در روزگارفترت قومی بدنابکار یعنی جهودان وترسایان‌و گبران. «اضاعوا الصلوة » یعنی ترکوا الصّلوةالمفروضة ولم یعتقدوا وجوبها لقوله تعالی : «الامن تاب و آمن» فدل علی کفرهم . **مجاهدو قتاده** وجماعتی گفتند این خلف قومی‌اند بدان و عاصیان از امت احمد :« اضاعوّا الصلوّة» یعنی اخرو هاعن‌مواقیتها وصلوّها لغیروقتها . «واتبعوّا الشّهوات » یعنی اللذات ، شرب‌الخمروالزّناوغیرذلك . نماز باول وقت نگزارندودرآن تقصیر کنند وبرپی شهوتها روند . خمرخورند وزنا کنند،قال **وهب** : شرابون للقهوات ، لعابون بالکعبات ، رکابون‌للشهوات ، متّبعون للذّات، تارکون للجمعات .خمرخوارانند ، نردبازانند، بحرام شهوت رانند و جمع‌وجماعت بگذارند . **مجاهد** گفت هذاعند قیام‌الساعة وذهاب‌صالحی‌امّة‌محمد(ص) ینزوا‌بعضهم‌علی‌بعض فی‌الاّزقة . روی‌ابن‌عمر قال:قال‌النبی(ص): «یکون‌فی امتـّی‌من‌یقتل علی‌الغضب‌ویرتشی فی‌الحکم و یضیع الصلوة و یتبع‌الشّهوات ولاتردّله‌رایة». قیل‌یا رسول‌الله:أمؤمنون‌هم؟ قال : «بالایمان یقرّون». وعن **انس** قال : قال‌النبی (ص) : «انّهاستکون فی‌بعدی‌ائمة‌فسقة یصلون

الصلوة لغیر وقتها فاذا کان ذلك فصلّوا الصلوة لوقتها واجعلوا الصلوة معهم نافلة. «فسوف یلقون غیّاً» ای ـ هلاکاً وشرّاً وعذاباً طویلا، و قیل «یلقون غیّا» ای ـ جزاء غیهم. وقیل الغی وادفی جهنّم بعید القعر منتن الرّیح، فیه بئر یقال لها **الهبهب** کلماخبت جهنّم سعرّت منها، فذلك. قوله: «کلماخبت زدناهم سعیراً» وقیل هو نهر حمیم فی النّار بعید القعر، خبیث الطعم، یقذف فیه الّذین اتبّعوا الشّهوات. وقال **ابن عباس**: الغّی اسم وادفی جهنّم، و انّ اودیة جهنّم لتستعیذ من حرّه، عدّ ذلك الوادی للزانی المصر علیه، ولشارب الخمر المصر علیه، ولآ کل الربوا الّذی لاینزع عنه، ولاهل العقوق، ولشاهد الزور، ولامرأة ادخلت علی زوجها ولداً.

«الاّ من تاب» من الّشرك و رجع عن ذنبه «و آمن» بلسانه و قلبه وصدّق النبیین «وعمل صالحا» ادّی الفرائض، «فاولئك یدخلون الجنة ولایظلمون شیئاً» ای ـ لاینقصون من ثواب اعمالهم شیئاً. قرأ **ابن کثیر و ابوعمرو و ابوبکر و یعقوب**، یدخلون بضم الیاء و فتح الخاء. والباقون بفتح الیاء وضمّ الخاء. ووجه القرائتین ظاهر لاخفابه.

الّنوبة الثالثه

قوله تعالی: «وانذرهم یوم الحسرة» یوم الحسرة ـ یوم القیامة سبق لقوم الشقاوة من غیر ان یرتکبوا معصیة، ولاخرین السعادة قبل ان یقترفوا حسنة. روز حسرت روز اول است درعهد ازل، که حکم کردند و قضاراندند و هر کس را آنچه سزای وی بود دادند، راندهٔ بی جرم وجریمت، نواختهٔ بی وسیلت طاعت. یکی را خلعت رفعت دوختند و میل نه. یکی را بآتش قطیعت سوختند و جورنه. آن یکی بر بساط لطف پر ازنازو خطاب: «فاستبشروا ببیعکم» شنیده. این یکی دروهده خذلان بنعت حرمان زهر «قل موتوا

بغیظکم » چشانیده ، آری‌سابقه‌ای رانده، چنانکه خود دانسته . عاقبتی نهاده‌چنانکه خودخواسته از بشریّت تیری‌ضعیف تر کیب دروجود آورده ، و آن تیردر کمان علم ازل نهاده و درهدف حکم انداخته. اگرراست‌رود' ثناواحسنت‌اندازنده‌را ، اگر کژ رودطعن‌ولعن‌تیررا. شعر:

حیرت اندرحیرتست و تشنگی درتشنگی

گـه گمان گرددیقین و گه‌یقن گردد گمان .

حضرت عزّوجلال‌وبی نیازی‌فرش‌او_ منقطع گشته‌درین‌ره‌صدهزاران کاروان.

قوله :انّانحن‌نرث‌الارض‌ومن‌علیها» میگوید‌مائیم میراث برجهان از جهانیان، وباقی پس جهانیان و جهان'وبازگشت‌کار خلق با مـاست جاودان . اشارتست ببقاء احدیت وفناء خلقیت آن روز که اطلال ورسوم کون را آتش بـی‌نیازی‌درزند و عالم راهباء منثور گرداند و تیغ قهر برهیاکل افلاك بگذراند' و غبار اغیار از دامـن قدرت بیفشاند ' وزمام‌اعدام برسرمر کب‌وجود کند . پس ندادردهد که:« لمن‌الملك الیوم» کرازهرهٔ آن بود که این خطاب را بجواب پیش آیـد ' تا هم جلال احدیت جمال صمدیت راپاسخ کند. و عزّقدوسی کمال‌سبوحی را جواب دهد که: «لله‌الواحد القهّـار » .

قوله : «واذکرفی‌الکتاب‌ابرهیم انّه‌کان‌صدّیقاً نبیّاً» الّصدیق ـهوالواقف‌مع‌الله فی‌عموم‌الاوقات علی‌الّصدق کسی راصـّدیق گویند که باالله تعالی بهمه حال ودرهمه وقت راست‌رود. بنفس درمجاهدت. بدل درمشاهدت، بروح‌درمکاشفت ،بسرّدرملاطفت، مراد خود فداء مراد حق کرده ' ظاهربخلق داده، باطن با حق آسوده ، همه کس دست در دامن وی زده و دل وی بکس‌التفات نا کرده' خویشتن را باالله تعالی‌سپرده و بهرچه پیش آید رضاداده ، اینست حال خلیل (ع) بگاه بلا ومحنت .جبرئیل او را پیش آمد که : هل‌لك من حاجة ؟ روی ازجبرئیل گردانید و گفت: امّاالیك‌فلا . آنگه دست تسلیم از آستین رضا بیرون کرد وبروی اسباب باززدوبزبان تفرید گفت:

«حسبی‌الله و نعم‌الوکیل».

عزیزی میگوید: در عیادت درویشی شدم او را در بلای عظیم دیدم، گفتم: لیس بصادق فی حبّه من لم یصبر علی ضربه. در دوستی‌الله تعالی صادق نیست آنکس که در زخم بلاء او صابر نیست، درویش سر برآورد گفت: ای جوانمرد غلط کردی، لیس بصادق فی حبّه من لم یتلذذ بضربه. در دوستی او صادق نیست کسی کش بازخم او خوش نیست.

معاذ در سکرات مرگ افتاده و آن شدت نزع و هول مطلع پدید آمده میگفت: اخنقنی خنقك فوعزّتك انّی لاحبّك، و خنق آن باشد، که حلق کسی بگیری و می فشاری، **معاذ** گفت بیفشار چندانکه خواهی بی آزرم که ترا دوست دارم. ای جوانمرد دلی که قدرحق در آن دل نزول کرد قدر همه عالم رخت از دل وی بر گرفت، دیده ای که مشاهدت حق در آن دیده‌جای گرفت همه مشاهدتها در آن مشاهدت متلاشی گشت. یکی درکارخلیل ابراهیم(ع) اندیشه کن که بربساط صدق، درمجامع جمعیت، درمحراب فردانیت معتکف گشت، بقصور وتقصیرخود معترف شد، از طلب نصیب خود غایب گشت، درمیدان قرب حق قدم زد، آفت زمان و مکان، و آثارواعیان، واطلال واشکال، و موجودات و معلومات بکلّی از پیش خویش برداشت، گهی از خلق تبرّاجست که: «انّهم عدوّلی الاّ ربّ العالمین»، گهی بحق تولّا کرد که: «اسلمت لربّ العالمین»، لاجرم از حضرت عزّت اورا خلعت نعمت دادند ورقم خلّت کشیدند که: «واتخذالله ابراهیم خلیلاً وابراهیم الّذی وفّی انّه کان صدّیقاً نبیّا»

قوله: «واذکر فی الکتاب موسی انّه کان مخلصاً» بفتح لام خوانده‌اند وبکسر لام، اگر بکسر خوانی بدایت کار**موسی** است آنکه که درروش خویش بود، و اگر بفتح خوانی اشارت بنهایت حال اوست آنگه که در کشش حق افتاد، یعنی کان **موسی** مخلصاً فی سلوکه منهج النّبوّة عندعنفوان دولته، ثمّ خلّصناه عن سلوکه فجذبناه و

اخلصناه. «وقربناه نجیّا» موسی را هم روش بود وهم کشش. «جاء موسی لمیقاتنا» اشارت است بتفرقت وی درحال روش و کلمه «ربّه» همچنان است که: «وقرّبناه نجیّا». باین کلمه حق اورا درنقطهٔ جمع میکشد ، ومرد تا در روش خویش است قدم وی برزمین خطر باشد چنانکه گفته‌اند: «والمخلصون علی خطر عظیم» باز که بنقطهٔ جمع رسد و کشش حق دررسد. ارض خطررا باقدم اوکارنباشد ، وقدم خود چندان بود که درروش باشد ، چون کشش آمد قدم‌را پی کنند ، نه قدم ماند نه قدمگاه ؛اینجا سرّ«وقرّبناه نجیّا» آشکارا گردد وقوّت دل وی همه ذکرحق بود ، غذای جان وی سماع کلام حق بود، آرام وی همه با صفات ونام حق بود.

وحی آمد بموسی که ای موسی دانی که‌ازبهرچه با تو سخن گفتم‌وبخلوتگاه مناجات بردم؟ ای موسی اطّلاع کردم بر دلهای جهانیان ، ندیدم دلی مشتاقتر و متواضع‌تر ودر محبّت صافی‌تر از دل تو ، یا موسی اسمع کلامی و احفظ وصیّتی ، وارع عهدی ، فانّی قدوقفتك‌الیوم منّی موقفاًلاینبغی لبشر بعدك‌ان‌یقوم‌مقامك منی ، یا موسی اسمع نعتی ، ولانعت لنعتی الاّ مانعت‌لك من‌نعتی ، انّ من‌نعتی انّه‌لاینبغی ان‌ینعت‌نعتی الاّ انا ، فاناالّذی‌اعرف نعتی ، فلااله‌الاّ انا ، لیس‌لی‌شبیه‌ولاندّولانظیر و لاعدیل ولاوزیر یوازرنی . کنت قبل‌الاشیاء واکون بعدالاشیاء ، معروف بالّدوام و البقاء والعزوالسناء فلااله‌غیری ،ولاینبغی‌ان‌یکون کذلك غیری .

قوله : «اولئك‌الّذین انعم‌الله علیهم‌من‌الّنبیین» ، لختی پیغامبران را نام برد درین سورة،ومؤمنان وصالحان امّت درایشان پیوست که: «وممّن‌هدیناواجتبینا» گفت ایشانرا بفضل خود نواختم ، بلطف خود راهشان نمودم ، بعنایت ازلی رقم دوستی کشیدم ، بخواست خود نه بکردار ایشان برگزیدم ، بکرم خود نه بجهد ایشان پسندیدم . آنگه درلطف‌و کرم‌بیفزود وایشانرا بستود که:«اذاتتلی‌علیهم آیات‌الرّحمن خرّواسجدّاوبکیّاً» . ظاهرعنوان باطن است ، سجود ظاهرشان بروجود سرائر دلیل واضح است. تن‌های‌ایشان برخدمت‌داشته ،دلها بحرمت آراسته ، نوردلهای ایشان

بآسمان پیوسته .

قوله : «فخلف من بعدهم خلف» الایه .. آن دوردر گذشت و آن قرن بسر رسید بازقومی دیگررسیدند بعکس ایشان و سیرتشان ، برپی‌شهوتها رفتند ودل درآشیانهٔ شیطان بستند ، حریص چون خوکان ، متکبر چون پلنگان ، محتال چون روبهان شریر چون سگان ، بظاهر آدمی وبباطن شیطان .

ای جوانمرد خاصیّت آدمی نه بتغذّی و تناسل است که نبات را همین هست نه بحسّ وحرکت است که‌حیوانات دیگر راهمین‌هست ، بلکه خاصیّت آدمی بعلم ومعرفت است ؛ امّا خطر گاهی داده‌اند اورا که بیك لحظه بدرجهٔ جبرئیل‌ومیکائیل رسد ، بلکه از ایشان در گذرد ، و بیك خطرت بهیمه‌ای سبعی گردد بلاقیمت ، اگـر نظرفضل آلهی بدورسد ، «انعم‌الله‌علیهم‌من‌النّبیین» اورا درپردهٔ عصمت خویش گیرد ، و اگر بعدل جبّاری‌بحکم سیاست بدونگرد ، «فخلف من‌بعدهم‌خلف» اورا در وهـدهٔ غـّی افکند که : «فسوف‌یلقون‌غیّاً» .

قوله : «الامن تـاب وآمن و عمل صالحاً» ، فاولئك‌الّذین تدارکتهم الّرحمة الازلیة و یسبقون‌فی‌النّعم‌الّسرمدیة.

٤ـ النوبة الاولی

قوله تعالی:« **جنّات‌عدن**»بهشتهای همیشی، « **الّتی‌وعدالّرحمن** »آن بهشتها که‌رحمن‌وعده‌داد [بآن] «**عباده‌بالغیب**» بندگان خویش رانادیده، « **انّه کان‌وعده مأتیّا**(٦١) » وعدهٔ‌الله‌تعالی آمدنی‌است[وبنده بدان‌رسیدنی].

« **لایسمعون فیهالغواً**» نشنوند در آن‌هیچ‌سخن‌نابکاربیهوده، «**الّاسلاما**»مگر سخنی بسلامت[ازعیب‌رسته]. «**ولهم‌رزقهم‌فیها**» و روزی ایشان در آن میرسد ، «**بکرةوعشیّا**(٦٢) »بامدادوشبانگاه .

«تلك الجنّة الّتی نورث من عبادنا» آن بهشت که مامیراث رسانیدیم از بندگان خویش ، **«من کان تقیّا[٦٣]»** اورا که پرهیزگاراست .

«وما نتنزّل الّا بامر ربّك» فرو نمی آئیم [ما که فریشتگانیم] مگر بفرمان خداوند تو **«له ما بین ایدنیا»** اوراست آنچه پیش ما، **«وما خلفنا»** و آنچه پس ما، **«وما بین ذلك»** و آنچه میان ماست **« وما کان ربّك نسیّا[٦٤]»** وخداوند تو هرگز فراموش کار نبود و نیست .

« ربّ السّموات والارض » خداوند آسمانها وزمین ، **«وما بینهما»** وهرچه میان آسمان وزمین است ، **« فاعبده »** اورا پرست، **« واصطبر لعبادته »** وبر پرستش وی شکیبا باش. **« هل تعلم له سمیّاً[٦٥] »** هیچ دانی اورا همنامی ومانندی ؟

« ویقول الانسان » و میگوید مردم ، **« أاذا ماّمتّ »** باشد که من بمیرم ؟ **« لسوف اخرج حیّاً[٦٦] »** آری براستی مرا ازخاك زنده بیرون آرند ؟

« اولا یذکر الانسان » نیندیشد مردم ودر یادندارد . **« انّا خلقناه من قبل »** که ما ازنخست بیافریدیم اورا **« ولم یك شیئاً[٦٧]»** وخود هیچ چیز نبود ؟

« فو ربّك » بخداوندتو، **« لنحشرنّهم »** که ایشانر افراهم آریم **« والشّیاطین »** ودیوان، [ایشان باایشان از آدمی وپری] **« ثمّ لنحضرنّهم »** آنگه ایشانرا حاضر آریم **« حول جهنّم »** گرد بر گرد دوزخ ، **« جثیّاً[٦٨] »** بزانوها درنشسته .

« ثمّ لننزعنّ من کل شیعةٍ » آنگه پس بیرون ستانیم و جدا کنیم [نخست] از هر گروهی، **«ایّهم اشدّ علی الرّحمن عتیّا[٦٩] »** کیست از ایشان که بر رحمن شوخ تر است ودلیرتر و گردن کش تر .

« ثمّ لنحن اعلم » آنگه ما دانائیم، **« بالذّین هم اولی بها صلیّاً[٧٠] »** بایشان که سزاترند بسوختن بآن.

«وان منکم» ونیست ازشما هیچکس **« الّا واردها »** مگر بدوزخ رسیدنی ، [گذرگاه یا بیگاه] **«کان علی ربّك حتماً مقضیّاً[٧١]»** برخداوند تو بریدنی است و

درواخ کرده[1] [این وعده]

«**ثم ننجی الّذین اتّقوا**» رهانیم [پس آنکه رسیدند بدوزخ] ایشانرا که‌ازشرك بپرهیزیدند. «**و نذر الظّالمین فیها جثیّاً**(۷۲)» و فرو گذاریم کافرانرا در آن‌بروی در افتاده.

«**و اذا تتلی علیهم**» وچون برایشان خوانند، «**آیاتنا بیّنات**» سخنان ما چنان روشن وپیدا [ونیکو ودرست]، «**قال الّذین کفروا للّذین آمنوا**» جواب دهند کافران گرویدگانرا «**ایّ الفریقین**» که از ما دو گروه کدامست؟ «**خیر مقاماً**» بجایگاه به؟ «**واحسن ندیّا**(۷۳)» و کرابنا ومنزل نیکوتر؟

«**و کم اهلکنا قبلهم من قرن**» و چند هلاك کردیم [و کندیم] پیش از ایشان ازگروه گروه، «**هم احسن اثاثاً و رئیا**(۷۴)» که بارخت تر بودند وباسازتر ازایشان [ونیکوتر از ایشان دردیدار ونعمت].

«**قل من کان فی الضّلالة**» گوی‌هر که‌دربی‌راهی‌است،«**فلیمدد له الرّحمن مدّاً**» رحمن ویرامدد می کند و [نعمت] می‌پیوندد پیوستنی. «**حتی اذا رأوا ما یوعدون**» تا آنگه که بینند آنچه ایشانرا همی وعده دهد «**امّا العذاب و امّا الساعة**» یا عذاب [آنکس و گرفتن] یارستخیز بمرگ. «**فسیعلمون**» آری آگاه شوند و بدانند «**من هو شرّ مکاناً**» که آن کیست که جایگاه او بتر، «**و اضعف جنداً**(۷۵)» و سپاه او سست ترو فروتر.

«**و یزید الله الّذین اهتدوا هدی**» والله‌تعالی‌راست راهانرا راهنمائی‌می‌فزاید «**والباقیات الصّالحات**» وکارهاو سخنان‌پاینده نیك، «**خیر عند ربّك ثوابا**» بنزدیك خداوند تودر پاداش به است، «**وخیر مردّا**(۷۶)» وبازگشت را به است [آن روز که رهی را باخدای برند].

«**افرأیت الّذی کفر بآیاتنا**» دیدی آن مرد [چگوئی‌درآن‌مرد] که کافرشد

---

۱ - درواخ: محکم‌و مضبوط و بسرحد یقین رسیده. فرهنگ رشیدی

بآیاتما؟ «**وقال لاوتینّ مالا وولداً** (۷۷)» و گفت مرا [دران جهان ناچار] مال دهند وفرزند.

«**اطلّع الغیب**» او را بر نادیده دیدار افتاد که پوشیده بدانست؟ «**ام اتّخذ عندالرّحمن عهداً** (۷۸)» یا بنزدیك رحمن دست افکند که پیمان نهاد؟

«**کلاّ**» نه‌چنانست. «**سنکتب مایقول**» آری بنویسیم بروی آنچه میگوید، «**و نمدّله من العذاب مدّاً** (۷۹)» و اورا عذاب پیوندیم فرا عذاب پیوستنی.

«**و نرثه مایقول**» آن مال و فرزند که امروز دادیم و آنچه بدو رسید فردا باز ستانیم، «**ویأتینا فرداً** (۸۰)» تا آید بی مال و بی‌فرزند تنها.

«**و اتخّذوا من دون اللّه آلهة**» و فروداز اللهتعالی خدایان گرفتند، «**لیکونوا لهم عزّا** (۸۱)» تاایشانرا انبوهی باشند ویار.

«**کلاّ**» نه عزّ باشندایشانرا نه‌یار. «**سیکفرون بعبادتهم**» آری کافر شوند فردا به پرستگاری ایشان، «**ویکونون علیهم ضدّا** (۸۲)» وفردا برایشان جز زآن باشد که‌بیوسند.

«**الم‌تر**» نمی بینـــی [نمیدانی]، «**انّاارسلنا الشّیاطین علی الکافرین**» که بر گماشتیم شیاطین را برکافران، «**تؤزّهم ازّاً** (۸۳)» تاایشانرا میخیزانندبیدکاری خیزاینیدنی.

«**فلاتعجل علیهم**» مشتاب برایشان، «**انّما نعدّلهم عدّاً** (٨٤)» کـه ما روزگار عمرایشان میشماریم [روز روز، نفس نفس] شمردنی.

«**یوم نحشرالمتقّین**» آن روز که‌فراهم آریم پرهیزگارانرا، «**الی الرّحمن وفداً** (٨٥)» تا بارحمن برند ایشانرا، سواران، ایمن وشاد.

«**ونسوق المجرمین**» ورانیم ناگرویدگان بدکاررا «**الی جهنّم وردا** (٨٦)» بسوی دوزخ، پیادگان، تشنگان.

«**لایملکون الشّفاعة**» نتوانندونداریندونیاوندشفاعت، «**الاّمن اتخذّعندالرّحمن**

عهداً (٨٧) » مگر او که نزدیك رحمن پیمان گرفت [بتوحید] .

« **وقالوا اتخذ الرّحمن ولداً** (٨٨) » گفتند که رحمن فرزند گرفت.

« **لقد جئتم شيئاً ادّاً** (٨٩) » چیزی آوردید سخت بیگانه وبزرگ .

« **تكاد السّموات** » نزدیك باشید و کامید آسمانها « **يتفطّرن منه** » که بشکافد وپاره شود [از گفت ایشان] . « **وتنشقّ الارض** » وزمین باشکافید ، « **وتخرّ الجبال هدّاً** (٩٠) » و کوهها شکسته وپاره پاره درهم اوفتند .

« **ان دعوا للرّحمن ولداً** (٩١) » که ایشان خدایتعالی را فرزند گفتند [و فریشتگانرا فرزندان وی خـواندند].

« **وماينبغي للرّحمن ان يتّخذ ولداً** (٩٢) » ونسزد رحمن‌را که فرزند گیرد.

ان كلّ من في السّموات» نیست هر که در آسمان وزمیـن کسست، « **الّا آتي الرّحمن عبداً** (٩٣) » مگر آمدنی فردا برحمن بربندگی.

«**لقد احصيهم**» همه را دانسته‌است و باهمه‌تاوسته ، «**وعدّهم عدّاً** (٩٤) »وهمه را شمرده‌است‌شمردنی .

«**وكلّهم آتيه**»وهمگان آمدنی‌اندباو،«**يوم القيمة فرداً**(٩٥) » روزرستخیز تنها.

«**انّ الّذين آمنوا وعملوا الصالحات** »ایشان که بگرویدند وکار های نیك کردند«**سيجعل لهم الرّحمن ودّاً** (٩٦) »دوست دارد رحمن ایشانرا بدلها.

« **فانّما يسّرناه بلسانك** » این‌قرآن آسان کردیم خواندن آن بر زبـان تـو [و تازی فرستادیم بلغت تو] ، «**لتبشّر به المتقين**» تابشارت دهی بآن پرهیز گارانرا [ازشرك]، و « **وتنذر به قوما لدّا**(٩٧) » وآگاه کنی وبیم نمائی باین‌قرآن گروهی پیچندگان و ستیزه کشانرا .

« **وكم اهلكنا قبلهم من قرن** » وچند کندیم و تباه کردیم پیش از ایشان از گروه گروه . « **هل تحسّ منهم من احد** » هیچکس می‌بینی ازایشان «**او تسمع لهم ركزاً** (٩٨) » یاهیچ آوازی‌و حسی‌وحرکتی از ایشان میشنوی.

النّوبة الثانیه

قوله تعالی : «جنّات عدن» نصب بدل من قوله الجنّة ، و قیل هو نصب علی المدح، وعدن فی معنی اقامة ، یقال عدن بالمکان ، اذا اقام به . جنّات بجمع گفت از بهر آن که هر مؤمنی را جداگانه بهشتی خواهد بود، و گفته‌اند هر مؤمنی را چهار بهشت است چنانکه درسورة الرّحمن آنرا بیان کردو گفت : «ولمن خاف مقام ربّه جنّتان» پس از آن گفت : «ومن دونهما جنّتان»، وپیغامبر (ص) آنرا بیان کرده و گفته : «جنّتان من ذهب آنیتهما ومافیها، وجنّتان من فضّة آنیتها ومافیها. ومابین القوم وبین ان ینظروا الی ربّهم الاّ رداء الکبریاء علی وجهه فی جنّة عدن » . و قیل العدن بطنان الجنّة و ذلک وسطها وسائر الجنان محدقة بها ، وفیها **عین التسنیم** ، ینزلها الصدّیقون و الشّهداء و الصّالحون . **مجاهد** گفت : از **ابن عباس** پرسیدم که بهشت خداوند کجاست؟ گفت. فوق سبع سموات. بالای هفت آسمان . **عبدالله مسعود** گفت : امروز بالای هفت آسمان است امّا فردا در قیامت آنجا بود که الله تعالی خواهد . «التی وعد الرّحمن عباده بالغیب» ای ـ بالمغیب عنهم ولم یروها ، ای ـ هم فی الدّنیا و الموعود فی حال غیبة عنهم ، یعنی در دنیااند بهشت را نادیده واز الله تعالی وعده یافته که بآن رسند، «انّه کان وعده مأتیّاً» یؤتی ماوعده لامحالة، بندگان بآنچه الله تعالی وعده داد رسیدنی اند، وروا باشد که مفعول بمعنی فاعل باشد ای ـ وعده آت لامحالة . آنچه الله تعالی وعده داد آمدنی است لامحالة .

«لایسمعون فیها لغواً» ای ـ قبیحاً من القول. اللّغو ـ مایلقی من الکلام ویؤثم فیه . لغو سخن نابکاراست وسخن فحش که مردم بآن گناهکار شوند ، و گفته‌اند که لغو آن است که آنرا معنی نباشد و از شنیدن آن هیچ فایده نبود ، ربّ العالمین

میگوید در بهشت این چنین سخنهای بیهودهٔ بی‌فایده نگویندو نشنوند .«الا سلاماً».
این استثنا منقطع است تقدیره لکن یسمعون قولا حسناً یسلمون منه . هرچه گویند و
وشنوند در بهشت از عیب وطعن رسته ، وشنونده از گناه و ملامت ایمن ؛ و گفته‌اند
«الا سلاماً» سلام است که بهشتیان بریکدیگر میکنند و نیز فریشتگان بر ایشان سلام
میکنند چنانکه گفت :«والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم» و گفته‌اند
سلام ملك است جلّ جلاله بر بنده که میگوید : «سلام قولا من ربّ رحیم» . «ولهم رزقهم
فیها بکرة وعشیّاً» ای ـ فی الاوقات الّتی لو کانت ایاماً ولیالی معتادة ، لکان ذلك بکرة
وعشیّاً، کقوله تعالی: «خلق السموات والارض فی ستة ایام» ولم یکن هناك ایّام ولا زمان،
لکن بمعنی انّه خلقها فی مدة لو کانت مدة وقت وزمان لکان ذلك ستة ایّام . و قیل لیس
فی الجنّة لیل ، هم فی نور ابداً وانّما یعرفون مقدار اللیل بارخاء الحجب ومقدار النهار
برفع الحجب .وقیل تخدمهم باللّیل الجواری وبالنّهار الغلمان ، فذاك آیة اللّیل والنهار.
در بهشت شب نیست همه نورست وروشنائی . گهی پردها فرو گذارند، بجای آرند که
شبست ، گهی پردها بردارند ، دانند که روزست . و گفته‌اند چون کنیزکان ایشانرا
خدمت کنند و برسر ایشان پیرایهای (۱) شراب گردانند آنرا شب شمرند ، وچون
غلمان وولدان ایشانرا خدمت کنند آنرا روز شمرند. وچون معلوم گشت که در بهشت
شب نیست پس بامداد وشبانگاه را معنی آنست که ایشانرا طعام و شراب دهند بدو
وقت ، برمقدار بامداد وشامگاه ، چنانکه عادت مردم متنعّم است. وقیل معناه الدّوام،
وذکر طرفی النّهار واراد به کله ، کقوله: «ربّ المشرق والمغرب» ویرید به الدّنیا
کلّها، یدّل علی هذا قوله: «اکلها دائم وظلها » وبهذا المعنی قوله : « النار یعرضون
علیها غدواً وعشیّاً»

قوله : «تلك الجنّة التی نورث من عبادنا» ای ـ تلك الجنة الّتی وصفت، هی لّتی
نعطی المتّقین الّذین یتقون الّشرك. قرأ **رویس** عن **یعقوب** نوّرث بالتّشدید، وهما لغتان
مثل وصی واوصی والاختیار التخفیف، کقوله : « اورثتموها واورثنا الارض نتبّوء من

۱ـ درهردو نسخه چنین است

الجنة» والوراثة اقوی لفظة تستعمل فی هذا الباب لاتعقب بفسخ و نقض واسترجاع . و قیل المؤمنون یرثونها من الکفار . فانّ الله تعالی خلق لکلّ مکلف قصراً فی الجنّة فمن آمن سکن قصره ومن کفر جعل قصره لمؤمن زیادة فی درجته و کرامته .

روی **ابوهریره** رضی الله عنه قال: «قال **رسول الله**(ص): «مامن غداة من غدوات الجنة و کل الجنة غدوات الاّ تزّف الی ولّی الله حوراء، وانّ من الحور العین ادناهنّ الّتی خلقت من خالص المسك والزعفران» وقال صلی الله علیه و سلّم : «من یدخل الجنّة ینعم لایبؤس یحیی لایموت لاتبلی ثیابه ولایفنی شبابه». وقالت **عائشة** : « الجنّة سجسج لیس فیها برد ولاحرّ ترابها الّزعفران» و **قال الحسن** : نخل الجنّة جذوعها ذهب و کربها زمرد ویاقوت وسعفها حلل، تخرج الّرطب امثال القلال احلی من العسل و ابیض من الّلبن .

قوله : «ومانتنزّل الاّ بامر ربّك» سبب نزول این آیت آن بود که مدتی بگذشت که **جبرئیل** (ع) برسول خدای (ص) نیامد ووحی نیاورد، گفته‌اند چهل روز بود وبروایتی پانزده روز وبروایتی دوازده روز ، وکافران ظنّ بد بردند و گفتند : « انّ محمّداً ودعه ربّه و قلاه» ورسول خدای(ص) ازنا آمدن **جبرئیل** دلتنگ ورنجور گشت وبروی دشخوار آمد . تا ربّ العزة **جبرئیل** را فرستاد وآیت آورد : «والضّحی و الّلیل اذاسجی ماودّعك ربّك وماقلی» رسول(ص) گفت : «ابطأت علّی حتی سآءظنی واشتّقت الیك» دیر آمدی ای **جبرئیل** ومشتاق بودم بآمدن تو. ربّ العالمین بجواب وی آیت فرستاد «ومانتنزل الاّ بامرربك» ای ــ قل یا جبرئیل لمحمد : «و مانتنّزل الاّ بامر ربّك» الله تعالی جبرئیل را گفت که محمّد را جواب ده که ما که فریشتگانیم فرونمی آئیم . مگر بفرمان خدای تو ، آنگه توانیم آمدن که فرماید و فرستد .

و خلافست میان علما که بازماندن جبرئیل را سبب چه بود ؟ **مقاتل و کلبی و قتاده و ضحاك و عکرمه** گفتند: **قریش** از رسول خدای پرسیدند قصّۀ **اصحاب الکهف وذوالقرنین** و از روح. و رسول گفت : «ارجعوا غداً اخبرکم » ولم یقل

ان شاءالله ، فابطأ جبرئیل ولم ینزل علیه الی اربعین یوماً . وقال **مجاهد** : ابطأ الملك علی رسول (ص) ثم اتاه فقال لعلی ابطأت؟ قال قد فعلت قال ولم لاافعل وانتم لاتتسو کون ولاتقصّون اظفارکم ولاتنقون براجمکم ولاتأخذون براجمکم، وقال :«ومانتنزّل الاّ بامر ربك» . وقیل هذا اخبار عن اهل الجنّة انّهم یقولون عند دخولها: ومانتنزّل هذه الجنان الاّ بامر الله، قوله: «له مابین ایدنیا» من امر الاخرة،«وماخلفنا» ای ـ ما مضی من امر الدنیا، « ومابین ذلك » من وقتنا هذا الی یوم القیامة . و قیل « وما بین ذلك» ـ ای ـ مابین نفختین . وقیل «له مابین ایدنیا» ماسیکون،«وماخلفنا»ماکان، «ومابین ذلك » فی الحال . و قیل «له مابین ایدنیا» ای ـ ماتقدّمنا قبل ان نخلق، «وما خلفنا» ای ـ مایکون بعدفنائنا، «ومابین ذلك» من وقت خلقنا الی ان نموت . «وماکان ربّك نسیّاً » ای ـ ما نسیك ربّك یا محمد وان تأخر عنك الوحی . وعن **ابی الدرداء** قال : «قال رسول (ص): «مااحلّ الله فی کتابه فهو حلال ،وماحرّم فهو حرام و ماسکت عنه فهوعافیة، فاقبلوا من الله عافیته فانّ الله لم یکن لینسی شیئاً، ثم تلا هذه الایة : « وما کان ربّك نسیّاً».

قوله:«ربّ السّموات والارض ومابینهما»ای ـ خالقها ومالکها«فاعبده»ای ـ وحدّه. «واصطبر لعبادته» حتی یأتیك الموت کقوله: «واعبد ربّك حتّی یأتیك الیقین» ویقال : «واصطبر لعبادته» دلیل علی انّ العبادة ثقیلة مملولة والمؤمن مأمور بالصبر علیها لانّ الصبر لایکون الاّ مقروناً بالکراهة والصعوبة .

قوله: «هل تعلم له سمیّاً » ای ـ مثلا و قیل احداً یسّمی الله ، وقیل احد یسّمی الرحمن فانّهما اسمان ممتنعان علی الخلیقة، وقیل معناه هل تعلم احداً یستّحق ان یوصف بصفات الله عزّوجل ، فیقال له خالق وقادر وعالم بماکان ومایکون فذلك لایکون الاّ من صفة الله عزّوجل .

قوله:«ویقول الانسان أاذا مامت»قراءت عامّه أاذا بهمزتین است بر استفهام،مگر قراءت **ابن عامر** که وی اذا خواند بیك همزه برلفظ خبر مامتّ ، ماصله است و اصل

سخن اذامتّ‌است. «لسوف» این‌لام، لام مجازاة است و معارضه نه لام تأکید، وانسان درین آیة ابیّ بن‌خلف‌الجمحی‌است که بعث را منکربودواین‌سخن‌برسبیل استهزاء و تکذیب گفت. استخوان ریزیـده پاره‌ای بردست نهاد و ریزه ریزه میکرد و می گفت: یزعم لکم‌محمداً انّا نبعث بعد ماموت. محمّد(ص) می گوید که پس از آنکه بمیریم‌مارازنده خواهند کرد، همانست که‌جای دیگر گفت: «من‌یحیی‌العظام وهی‌رمیم» ربّ‌العزة اوراجواب‌دادو بروی‌حجّت آورد که:

اولا یذکرالانسان» مخفف‌برقراءت مدنی وشامی **وعاصم**. میگوید یـاد نمی‌دارد مردم« انّا خلقناه من قبل». برقراءت باقی « اولا یذّکرالانسان» بتشدید، اصله یتذکر،فاندرج‌التاء فی‌الّذال. میگویدنیندیشد و دریا دنیاوردابی‌خلف کـه ما او را نخست بیافریدیم و خودهیچیزنبود، آنکس کـه برنشأت اولی قادر بود برنشأت اخری هم قادر بـاشد، همانست کـه گفت: « وهوالّذی یبدء الخلق ثمّ یعیده و هو اهون علیه» جای دیگر گفت: «قل یحییهاالّذی‌انشأها اوّل‌مرة».

قوله: «ولم‌یك شیئاً» دلیل علی‌انّ‌المعدوم لیس بشیئی فی‌حال عدمه. آنگه ربّ‌العزة‌سوگندیاد کرد که‌برانگیزم این‌کافران را روزقیامت ناچارباشیاطین، که همسر[1] وهمراه ایشانند، هرکافری‌با شیطان خود دریك سلسله‌بسته‌وحاضر کرده، اینست که‌الله تعالی گفت.

«فوربّك لنحشرنّهم» ای‍ـ لنجمعنّهم فی‌المعادوالشیاطین. این واو بمعنی مع است ای‍ـ لنحشرنّهم مع‌الشیاطین، وهم قرناؤهم‌الّذین‌اضلوهم. «ثمّ لنحضرنّهم‌حول جهنّم‌جثیّاً»ای‍ـ حبسوا‌حولهافاحدقوابهاجثیاً‌علی‌ر کبهم حتّی‌یدفعوافیها الاوّل‌فالاوّل. آن‌کافران را همه گردن بسته‌وبزانوها درنشسته گرددوزخ درنشانند، همه بهم‌آرند، و آنگه‌الاول فالاوّل بدوزخ می‌اندازند. «جثیّاً» ای‍ـ جاثیة‌علی‌رکبهم.وقیل جماعات جماعات‌جمع‌جثوة.

۱ـ نسخه‌الف: هام‌سروهام‌راه

قوله . «ثمّ لننزعنّ من كلّ شيعة» اى-جماعة متعاونة على الشّرك والمعصية . «ايّهم اشدّ» ابتداء و خبر على الرّحمن«عتيّاً» اى-عتواو تجبّراً فى الكفر وغلـّوا ، والمعنى نبدأفى التّعذيب بالاعتى فالاعتى والاكبر فالاكبر جرماً برؤساء الضّلالة اولا،ثم باتباعهم واشياعهم.

«ثمّ لنحن اعلم» ثمّ هاهنا ليست مماتوجب تعقيباً، هذا كقولك فلان فاجرمارد ثم هو مع هذامن غيررشدة يقول تعالى : «ثم لنحن اعلم» انّ الّذين هم اشدّ عتيّاً ،«هم اولى بها صليّاً» اى - دخولا ولزوماً. يقال صلى يصلى صليّاً مثل لقى يلقى لقيّاً ، و صلياً نصب على التمييز .

روى **ابو سعيد الخدرى** قال: قال رسول الله (ص) : «يخرج من النار عنق اشدّ سواداً من القارفيقول انّى وكّلت بثلاثة نفر: بكلّ جبّار عنيد. ومن دعا مع الله الها آخر. ومن قتل نفساً بغير نفس. قال فتنطبق عليهم النّار بمقدارخمس مأة سنة ».

قوله تعالى:«وان منكم الاّ واردها» اى-مامنكم احدالاّ وارد جهنّم،«على ربّك» كان ورودكم النّار، «على ربّك حتماً مقضيّاً» حتم ذلك وقضى قضاء لامحيص عنه.درمعنى ورود اهل علم مختلفند قومى گفتند دخولست، قومى گفتند اشرافست ومرور بى دخول يعنى كه فراسر آن رسند وبگذرند ودر آنجا نشوند . ومنشأ خلاف آنست كه وعيديهٔ معتزله گويند : من دخل النّار من الموحدّين لايخرج منها ابداً . گفتند موحـّد كه در آتش شود هرگز بيرون نيايد، و مرجيان گويند: لايدخلها مؤمن . مؤمن خود در آتش نشود . واهل سنّت گويند جايزاست كه مؤمنان در آتش شوندو ايشانرا بمعصيت كه كرده‌اند عقوبت كنند، آنكه از آتش بيرون آرند؛ وبقول اهل سنّت ورود ، دخول است و حجـّت ايشان ازقران قوله تعالى: «يقدم قومه يوم القيامة فاوردهم النّار وبئس الورد المورود» و قال تعالى: «انّكم وماتعبدون من دون الله حصب جهنّم انتم لهاواردون لوكان هؤلاء الهة ماوردوها» خلاف نيست كه فرعون و بتان وبت پرستان كه اندر اين آيات ازايشان خبرميدهد دردوزخ شوندنه آنجابگذرند، كه اگر بگذشتندى در

بهشت شدندی که بعداز دنیا جزدوزخ و بهشت سرای دیگر نیست، و شك نیست که ایشان هر گز به بهشت نشوند و جز دوزخ جای ایشان نیست و معنی ورود جز دخول نیست. ودلیل برین قول سیاق آیتست که گفت:

«ثمّ ننّجی الّذین اتقوا» ونجات بعداز دخول باشد، نخست درمیان کارشوند آنگه بیرون آمدن را نجات گویند، چنانکه گفت: «ونجّیناه من الغمّ و کذلك ننجی المؤمنین» وخبر درست است از پیغمبر (ص) که گفت: «الورود الّدخول لایبقی برّ ولا فاجر الاّ دخلها فتکون علی المؤمنین بردا وسلا ما کماکانت علی ابراهیم حتّی انّ للنّار اولجهنم ضجیجاًمن بردها».

«ثم ننجّی الّذین اتقوا و نذر الظّالمین فیها جثیّاً» عن **ابن مسعود** قال: قال النبیّ (ص): «یرد الّناس الّنار و یصدّون عنها باعمالهم، فاوّلهم کلمع البرق ثمّ کالّریح ثم کخضر الغرس ثم کشّد الرجل ثم کمشیه». و عن **انس** قال: قال الّنبی (ص): «یخرج من الّنار من قال: «لااله الاالله» وکان فی قلبه من الخیر مایزن شعیرة، ثمّ یخرج من الّنار من قال «لااله الاّ الله» وکان فی قلبه من الخیر مایزن برّة، ثمّ یخرج من الّنار من قال: «لااله الاالله» و کان فی قلبه من الخیر مایزن ذرة». وعن **ابی هریرة** قال: قال رسول الله (ص): «مامن مسلم یموت له ثلاثة من الولد الاّ لم یلج الّنار الاّ تحلة القسم، ثم قرأو ان منکم الاّ واردها» وروی عن **عمرو بن دینار** قال: «تماری **ابن عباس و نافع بن الازرق**، فقال **نافع** لیس الورود الدخول، فقال **ابن عباس**: هو الدخول، ارأیت قول الله تعالی؟ «انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنّم انتم لها واردون» ادخلوا ام لا؟ وقولـه: «وبئس الورد المورود» ادخل هؤلاء ام لا؟ـ اما والله انا وانت سنردها وانا ارجو ان یخرجنی الله منها ولایخرجك منها لتکذیبك».

وروی انّ النبیّ (ص) سئل عن معنی هذه الایة وعن کیفیة الورود فقال: «انّ اللهٌ تعالی یجعل النار کالّسمن الجامد ویجمع علیها خلق الاولین والاخرین ثمّ ینادی المنادی ان خذی اصحابك و ذری اصحابی فوالّذی نفس محمّد بیده لهی اعرف باصحابها

من الوالدة بولدها». وحکی عن **ابی جعفر النحاس** قال: «الاّ واردها» یعود الی یوم القیامة. وقال **مجاهد**: هو الحمّی والامراض تأخذ المؤمن «ثمّ ننجّی الّذین اتقوا» الّشرك، «ونذر الظّالمین» ای المشرکین، «فیها جثیّاً»، ای بارکین علی رکبهم صاغرین. و قیل «ننجی الّذین اتقوا» فی مسیرهم علی الّصراط من الوقوع فیها و التأذی بحرها، ومن دخل الصراط فقد دخل النّار قال **ابن عباس**: الورود علی الصّراط والصّراط علی جهنم. وقال **الحسین بن الفضل**: تفکرت فی کون الّصراط علی النّار و کیفیته سنین، فلم یتصوّر ذلك الی ان وقع لی ذات یوم انّ الّصراط فی النار شبه الارجوحة فی الّدار».

«ونذر الظّالمین فیها» ای نترك الکّفار فی النار، «جثیّاً» جمیعاً. وقال **ابن زید** الجثی شرّ الجلوس.

قوله. «اذا تتلی علیهم آیاتنا» ای اذا قرئت علی هؤلاء الکفّار آیات القرآن بیّنات و اضحات الدلائل وفیها ذکر المؤمنین وانّ اللّه ولیهم و ناصرهم، «قال الّذین کفروا» یعنی **النضر بن الحارث** واصحابه، للّذین آمنوا» ای لفقراء الصّحابة «ایّ الفریقین» یعنی المؤمنین والکافرین. «خیر مقاماً» منزلاً و حالاً «واحسن ندّیا» ازین مجلساً ومکاناً.

مشرکان **قریش** اصحاب مال وزینت دنیا وعیش فراخ وجای خوش تنعّم و ناز بودند و درویشان صحابه اصحاب فقر وفاقت و خشونت بودند و بآن مال وزینت خود را بر درویشان صحابه فضل دیدند وافتخار آوردند. پس معنی آیت آنست که چون ما آیات قرآن فرو فرستیم، که در آن ذکر مؤمنان بود و نواختن ایشان و در آن دلایل و عبر بود ایشان در آن تدبّر و تفکّر نکنند بلکه از آن افتخار ومکاثرت بمال وثروت کردند و گویند بنگرید، که از ما وشما کدام گروهست که جای ومنزل وی خوشتر ومال وی بیشتر ونعمت وجاه وی تمامتر، یعنی که ما به از شمائیم و حال ما بنزدیك اللّه تعالی ازحال شما نیکوتر. النّدی و النادی المجلس الّذی یجمع القوم لحادثة اومشورة و

منه **دار الندوة**، لانّ المشرکین کانوا یجلسون فیها و یتشاورون فی امورهم. وقرأ مکی مقاماً بضمّ المیم وهما لغتان فی المعنی واحد لانّهما یرجعان الی اسم المکان.
پس ربّ العالمین ایشانرا جواب داد:

«و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثاً ورئیا» ای ـ قد اهلکنا اسلافهم و کانوا فی الدّنیا اکثر نعمة و اوفر زینة فلم ینفعهم من الله ولم یقرّبهم من رحمته و النّجاة من عذابه. قال اهل اللّغة: الاثاث ـ متاع البیت مایتمتّع به الانسان من اداة لاغنی عنها، مشتّق من اثیث وهو الکثیر وریّا بتشدید قراءت شامی است، و **قالون** و **اسمعیل** از **نافع**. باقی قرّاء رئیاً خوانند بهمزو هو المنظر، مشتّق من رأیت ای ـ مایری فی صورة الانسان ولباسه. و قیل هو من قولك رویت ای منظره مرتو من النعمة ای ـ انّ علیه نضارة. وانتصاب اثاثا و رئیاً علی التفسیر.

قوله: «قل من کان فی الضّلالة فلیمدد». الصیغة، صیغة الامر والمعنی الخبر، ای ـ من کان فی الشّرك و الجهالة مدّه الله فی کفره و متّعه بطول عمره لیزداد طغیاناً و ضلالاً. یعنی جعل الله جزاء ضلالته ان یترکه ویمدّه فیها. کقوله: «من یضلل الله فلاهادی له ویذرهم فی طغیانهم یعمهون». وقیل معناه من کان فی الضّلالة زاده الله ضلالاً. وقیل معناه فلیعش ما شاء فانّ مصیره الی النّار.

قوله: «حتی اذا رأوا مایوعدون» ای ـ الی ان یأتیهم ما یوعدون من الجزاء علی کفرهم، ثمّ فصّل فقال: «امّا العذاب و امّا الساعة» فهما منصوبان علی البدل من «مایوعدون» والمعنی حتّی اذا راوا العذاب اوراوا السّاعة، فالعذاب ماوعدوابه من نصر المؤمنین علیهم بانهم یعذّبونهم قتلا و اسرا. والساعة یعنی ـ القیامة وماوعدوا فیها من الخلود فی النّار. معنی آیت آنست که هر که درضلالت و کفرست ربّ العزّة بجزاء کفروی اورا روز گاردرازفرا گذارد تا طغیان و ضلالت وی می افزاید، آنگه یا در دنیا عذاب قتل وسبی بوی رسد یا درقیامت بدوزخ شود جاوید. «فسیعلمون من هو شرّ مکاناً» جواب آنست که گفتند: «خیر مقاماً». «واضعف جنداً» جواب آنست که

گفتند: «واحسن ندّیاً».

قوله‌تعالی: «ویزیدالله الّذین اهتدوا» بالمنسوخ، «هدی»بالنّاسخ، وقیل یجعل جزاهم ان یزیدهم فی یقینهم هدی کما اضـلّ الفاسق بفسقه.

« والباقیات الصالحات» قیل الصلوات الخمس، وقیل اداء الفرائض ، و قیل «سبحان‌الله والحمدلله ولااله الاالله و الله اکبر» هی الباقیات الصالحات لانّ ثوابها یبقی ابداً. «خیر عندربّك ثواباً» ای خیر ممّافیه الکفّار من المال وحسن الحال. «وخیر مردا» عاقبة و مرجعاً .

«افرأیت الّذی کفر بآیاتنا» این کافر **العاص بن وائل السهمی** است. مردی بود زندیق منکر بعث ازجمله مستهزئآن . **خباب** را بروی‌دینی بود بتقاضاشد جواب‌وی داد باستهزا که : نه‌شما می گوئید که دربهشت زروسیم و حریرست ؟ **خباب** گفت : بلی‌ماهی گوئیم‌ودر کتاب‌خداست. **عاص** گفت باستهزا اکنون صبر کن تا ببهشت رسیم که الله تعالی مرا آنجا مال‌وفرزند دهددین توبگزارم ، ربّ‌العالمین درشأن وی این آیت فرستاد:

«افرأیت‌ا لذّی کفر بآیاتنا وقال لاوتین»یعنی فی الجنّة ، « مالاً وولداً» جای دیگر گفت : « ولئن رددت الی‌ربّی لاجدنّ خیراً منها منقلباً» ـ « ولئن رجعت الی ربّی ان لی عنده للحسنی » قرأ **حمزه و الکسائی** ، وولداً بالضمّ والاسکان وقرأ الاخرون.وولداً بفتح الواووالـلام وهمالغتان مثل العرب والعرب،والعجم والعجم، ومنهم من یجعل الولد بالضـمّ جمعاً والولدبالفتح واحداً ، مثل‌اسد واسد، وقیل الولدبالفتح الابن والابنة وبالضـم الاهل والولد .

قوله : «اطّلع الغیب» یعنی‌ـ انظرفی اللوح المحفوظ . وقیل اعلم علم‌الغیب حتّی‌یعلم فی‌الجنّة هو،اٴملا، «ام اتّخذ عندالرحمن‌عهداً» یعنی‌ام‌قال:«لاآله الاالله»وقدّم عملاً صالحاً . وقیل اعهدالله الیـه ان یدخله‌الجنّة . روی **ابن‌عباس** قال : « قال رسول‌الله(ص) : «من ادخل علی مؤمن سروراً فقد سرّنی، ومن‌سرّنی فقداتّخذعندالله

عهداً فلاتمسّه النّار،«انّ الله لایخلف المیعاد» . وعن الا سود بن یزید قال : قال **عبد الله**: یقول الله عزّوجلّ یوم القیامة من کان له عندی عهد فلیقم، فقالوا یا ابا عبدالرحمن فعلّمنا قال: قولوا «اللهمّ فاطر السموات و الارض ، عالم الغیب و الشهادة ، انّی اعهد الیك فی هذه الحیوة الدّنیا بانّی اشهد انّك لااله الا انت وحدك لاشریك لك وانّ محمداً عبدك و رسولك و انّك ان تکلنی الـی نفسی تقربنی من الشرّ وتباعدنی من الخیر ، وانّی لااثق الاّ برحمتك ، فاجعل لی عندك عهداً تؤدیه الیّ یوم القیامة انّك لاتخلف المیعـاد» .

« کلاّ » ردلقول **العاص** ، ای ـ لیس الامر کمایقول، «سنکتب مایقول» ای۔ سنحفظ علیه « مایقول » فنجازیه به فی الآخرة . ونمّدله من العذاب مدّاً» ای ـ نزیدله من العذاب زیادة لاانقطاع لها، ای ـ نزیده عذاباً فوق العذاب ،

«ونرثه مایقول» یعنی ـ نسلبه مایفتخر به من المال والنّعمة ،و نعطیه غیره من المؤمنین ، «ویأتینا» ای ـ فی الاخرة ، «فرداً» لایصحبه شیئی من امواله ولاینفعه احد من اولاده ، وقیل التقدیر «نرثه مایقول» انّه فی الدنیا یملکه ویعطی فی الاخرة مثله و ذلك انه قال **لخباب** ،لئن کان ماتقول حقاً فانّی فی الاخرة افضل نصیباً.

«واتخذ من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزّاً» ای ـ عبد الکفار الاصنام والّشیاطین و الملائکة وعیسی ، لیتعززوا فی الّدنیا.ویصیروا الی العزّ الدائم فی العقبی،وقیل لیکونوا لهم عدة فی القیامة وشفعاء لهم کقوله : «هؤلاء شفعاؤنا عندالله»، وقوله : «مانعبدهم الالیقرّبونا الی الله زلفی » .کافران پرستیده‌ها که پرستیدند فروداز الله تعالی بآن پرستیدند تا ایشانرا از آن عزّ باشد وجاه و انبوهی در دنیا وبقیامت یارایشان باشند در دفـع عذاب خدا ازایشان وشفیع ایشان . رب العالمین گفت : « کلا» نه چنان است کـه ایشان می‌پندارند که ایشان نه عزّند ونه یار ونه شفیع ، نه‌دردنیابکار آیندنه‌درعقبی. «سیکفرون بعبادتهم» فردا درقیامت همه ازیکدیگر بیزارشوند وبیکدیگر کافر، هم عابد از معبود وهم معبود ازعابد ، ودرقرآن ازاین نمط فراوانست «وقال شرکاؤهم

ماکنتم ایّانا تعبدون» - «قالوا سبحانك ماکان ینبغی لنا ان نتخذ من دونك من اولیاء» - «اذ تبرأ الّذین اتبعوا من الّذین اتبعوا» - «ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض» - «ویوم القیامة یکفرون بشرککم».

قوله: ویکونون علیهم ضدّاً» ای - اعواناً علیهم و اعداء ارادوا ان یکونوا لهم شفعاء فیصیرون لهم خصماء. الضدّ یقع علی الواحد و الجمع. فردای قیامت ربّ العزّة بتانرا باکافران حشر کند وایشانرا عقل ونطق دهد تا در دوزخ عابدان خود راخصمی کنند و گویند: ربّنا عذّب هؤلاء الّذین عبدونا من دونك. وقیل «یکونون علیهم ضدّاً ای - قرناء فی النّار علی هیئة یعذّبون بها، کما قال تعالی فی مانعی الزّکوة: «یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم».

قوله: «الم تر» یا **محمد**: «انا ارسلنا الشّیاطین علی الکافرین، ای - سلطناهم علیهم بالاغواء وذلك قوله: «واستفزز من استطعت منهم» الایه ... وقیل قیضنا لهم الشّیاطین مجازاة علی کفرهم کقوله: «وقیضنا لهم قرناء نقیض له شیطاناً فهو له قرین» وقیل «ارسلنا الشّیاطین علیهم» ای - خلینا الشّیاطین وایاهم فلم نعصمهم. قوله: «تؤزهم ازّاً» ای - تزعجهم ازعاجاً حتی یرکبوا المعاصی. والازّ والهزّ واحد وهو التحریك والازیز - الغلیان، ومنه الخبر کان النبی (ص) یصلّی ولجوفه ازیز کازیز المرجل من البکاء. ومعنی الایة مکنّا الشیاطین من دعاء الکفّار بالوساوس الی الکفر والشرك و تزیین المعاصی بالتّمویهات.

«فلا تعجل علیهم» این درشان قومی است که استهزا می کردند بمؤمنان و بقرآن ورسول خدای از آن ضجر میشد میخواست که ایشانرا بزودی عذاب رسد و هلاك شوند. ربّ العالمین گفت: «فلا تعجل علیهم» العقوبة لهم، «وانّما نعدلهم» الایام والسنین حتی تنقضی آجالهم فینقلوا الی النّار، وقیل نعد اعمالهم نحصی انفاسهم ونمهلهم، لیزدادوا اثما، فنجازیهم علی جمیع ذلك.

حکی انّ **المأمون** کان یقرأ سورة مریم وعنده العلماء فلما انتهی الی هذه الایة

التفت الى **محمد بن السماك** مشيراً اليه بان يعظه فقال : اذا كانت الانفاس بالعدد و لم يكن لها مدد فما اسرع ما ينفد .

قوله : «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً» راكبين على النوق، وقيل على نجايب . والوفد مصدر ، وفدو فداً ووفوداً ووفادةً اذا زار الملوك و الاشراف . وقيل جمع وافد كصاحب وصحب .

«ونسوق المجرمين» كماتساق البهائم، « الى جهنم» قال سبحانه في مقابلة الحشر، السوق لما في ذلك من الكرامة وفي هذا من الاهانة ، اى يساقون بعنف الى ذلّ ، كماتساق الابل العطّاش الى الماء . « ورداً» اى ـ مشاةً افراداً عطاشاً .لانّ الوارد يرد لازالة العطش . قال اهل اللغة ورداً مصدر ،والتقدير ـ ذوى ورد،وقيل ورداً بمعنى واردين. وقيل الورد ـ النصيب ،اى ـ يكونون ورداً لها ،اى ـ نصيباً او حظاً ،اى ـ هم نصيب جهنم، والمؤمنون نصيب الجنة. قال **الربيع بن انس** : امّا المتّقون فيفدون الى ربهم فيكرمون ويعطون ويحيّون ويشفعون . والمجرمين يساقون رجالاً عطاشاً قد تقطعت اعناقهم من العطش. روى انّ **على بن ابيطالب** (ع) قال: لمّا نزلت هذه الاية،قلت يا رسول الله انّى رأيت الملوك و وفودهم ، فلم ار وفداً الاّ ركباناً فما وفدالله؟ فقال رسول الله يا على اذا حان المنصرف من بين يدى الله تعالى تلقّت الملائكة المؤمنين بنوق بيض، رحالها وازمّتها الذهب ، على كلّ مركب حلة لاتساويها الدنّيا، فيلبس كلّ مؤمن حلة ،ثم يستوون على مراكبهم فتهوى بهم النّوق حتى تنتهىٓ بهم الى الجنّة ،فتتلقيهم الملائكة « سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين ».

روى انّ النبى (ص) قال: «يا على والّذى نفسى بيده، انّهم اذا خرجوا من قبورهم، استقبلوا بنوق عليها رحال الذهب ، شراك نعالهم نوريتلألأ ، فيسيرون عليها ، فينطلقون حتى ينتهوا الى باب الجنّة» . وعن **ابى مرزوق** فى قوله : « يوم نحشر المتقّين الى الرّحمن وفداً» قال : يستقبل المؤمن عند خروجه من قبره احسن صورة وجهاً واطيبها ريحاً ، فيقول، من انت ؟ فيقول ، أما تعرفنى ؟ فيقول، لا، الاّ انّ الله

طيّب ريحك و حسن وجهك ، فيقول اناعملك الصّالح ، هكذا كنت فى الدّنيا حسن العمل طيبّه ، طالمار كبتك فى الدّنيا فهلم فار كبنى ،فير كبه ،فذلك قوله:«يوم‌نحشر المتقـّين الى الرّحمن‌وفداً».

قوله تعالى : « لايملكون الشّفاعة » اى ـ لايملك الشفاعة،،« الاّ من اتخـّذ عندالرحمن عهداً» ، العهدهاهنا توحيدالله عزّوجـلّ والايمان به معنى آن است كه شفاعت نتواند كرد درحق هيچكس الاّ مؤمن موّحد . يعنى كه‌مؤمن‌موّحدهم خود شفاعت كند ازبهرديگران وهم براى وى‌شفاعت كنند باللّه‌تعالى ؛وروا باشد كه «لايملكون» ضمير مجرمان نهند ، اى ـ لايملك‌المجرمون‌الشفاعة ، يعنى‌لايشفعون لاحدٍ ولايشفع لهم احد، كمايشفع المؤمنون بعضهم لبعض ، «الاّ من اتخـّذ » باين قول استثناء منقطع است ،اى ـ لكن‌من اتخـّذ عندالرّحمن عهداً، انّه‌يملك‌الشّفاعة. سميّت شفاعة‌شفاعة ، لانّ الشفيع يأتى فرداً وينصرف‌شفعاً . پارسى شفاعت جفت‌شدن است ، ومنه الشّفعه فى الّرباع . قال **ابن‌عباس** : لايشفع الاّ من‌شهدان لااله‌الاّ اللّه، وتبرامن الحول و القـّوة ، لايرجو الاّ اللّه‌عزّ وجلّ. روى **ابن مسعود** قال:سمعت الّنبى (ص) يقول لاصحابه ذات يوم : أيعجز احدكم ان يتخذّ كلّ صبـاح و مساء عنداللّه عهداً ؟ قالوا: وكيف‌ذلك يارسول اللّه؟ قال : يقول كلّ صباح و مساء : « اللهم فاطر السّموات والارض عالم الغيب والشّهادة انى‌اعهد اليك فى‌هذه الحيوة الدّنيابانّى اشهد انّك لا آله الاّ انت ، وحدك لاشريك لك وانّ محمّداً عبدك و رسولك وانّك ان تكلنى الى‌نفسى تقـّربنى من الّشر، و تباعد نى من‌الخير، وانّى‌لااثق الاّ برحمتك فاجعل لى‌عندك عهداً توفيّنه يوم‌القيامة انّك لاتخلف الميعاد» . فاذا قال ذلك طبع عليه طابع، ووضع تحت العرش، فاذاكان يوم‌القيامة نادى مناد : اين الّذين‌لهم‌عنداللّه عهد ؟فيدخلون الجنّه.عن كعب بن عجرة عن النّبى (ص) قال : قال‌اللّه تعالى « من صلـّى صلوة لوقتها ولم يذرها استخفافاً بها ، لقينى يوم القيامة وله عندى عهد ان ادخله الجنّة ، ومن‌لم يصلـّها لوقتها و تركها استخفافاً بها، لقيمى يوم القيامة‌وليس

له‌عندی عهد، ان‌شئت عذّبته وان‌شئت غفرت‌له» .

قوله : «وقالوا اتخذّ الرّحمن‌ولداً» يعنى النصارى و قبائل من العرب كانوا يزعمون انّ الملائكة بنات الله‌لذلك ستر‌هم‌عن العيون .

«لقد جئتم شيئاً» ای ــ قل لهم یامحمّد لقدجئتم شیئاً «ادّاً» آتیتم امراً‌منکراً وقلتم قولاً عظيماً،ای‌ــ كفراً عظيماً . والاد‌ــ الدّاهية ، وهی‌الامر الشّديد ،يقال : ادّ‌الامر‌يئد اذاعظم .

قوله تعالى : «تكادالسّموات» قرأ **نافع و الكسائى**،يكاد بالياء لتقدّم الفعل، و الباقون‌بالتاء لتأنيث السّموات «يتفطّرن» بالتاء ،حجازی **والكسائى و حفص** وهومن‌التفطّر ، يقال: فطرته فتفطّر ، مثل صدعته‌فتصدّع . وقرأ الباقون‌ينفطرن بالّنون ، من‌الانفطار و معناهما واحد. «وتنشق الارض» يعنى تنصدع، «وتخرّ‌الجبال هداً» ای ــ تسقط الجبال كسراً . وقيل ــ انهداماً بشدّة ،والهدّة‌ــ صوت‌الّصاعقة .

«ان‌دعوا»ای‌ــ لان‌دعوا، «للرحمن ولداً» . قال **ابن عباس** : فزعت‌السّموات والارض و الجبال وجميع الخلائق الاّ‌الثقلين وكادت ان تزول ، وغضبت الملائكة و استعرت جهنّم حين قالوالله سبحانه ولد . وعن **عون‌بن عبدالله** قال: انّ الجبل لينادى الجبل باسمه ، يافلان‌هل‌مرّبك اليوم ذا كرلله ؟ فيقول،نعم. فيبشر به. ثم قال عون : هی للخير اسمع افيسمعن الزّور والباطل ولايسمعن غيره ؟ ثم قرأ هذه الاية .

و روی **ابوموسی** قال: قال رسول الله (ص) : ما احد اصبر على اذیً يسمعه من الله،انّهم‌يدعون له‌ولداً وانّه يعافيهم و يرزقهم ، ثم‌نزّه نفسه عزّوجلّ عن الولد ، فقال : «وماينبغى للرّحمن ان يتخذّ ولداً» ای‌ــ لايفعل ذلك ولايحتاج اليه‌ولايوصف به لانّه لايليق به الولد اذلامجانسة بينه وبين احد، لانّه غنّى غير محتاج الى معونة الاولاد والانس‌معهم والتزّين بهم .

قوله : « ان كلّ من فى السّموات والارض » ای ــ ما كلّ من فى السموات

والارض من الملائکة والانس. ممّن اتخذوه الهاً وممّن سمّوه ولداً کعیسی و عزیر وغیرهما، «الاّ آتی الرّحمن عبداً» ای - الاّ وهو یأتی الله سبحانه یوم القیامة مقرّاً له بالعبودیّة، وانّما ذکر ذلك لانّه کان فی الّدنیا من یدّعی الربوبیّه لنفسه ویستکبر عن الاعتراف لله بالعبودیّة، فاذا کان یوم القیامة استووا کلّهم فی الاقرار لله بالعبودیّة و تبرؤا الیه من کلّ کفر و شرك. قوله: « آتی » اسم فاعل من اتی و هو للاستقبال، و التقدیر یأتیه.

قوله: «لقدا حصیهم » ای - احصی مبلغ جمیعهم فی اللّوح المحفوظ. «وعدّهم عدّاً» ای - علم عددهم و انفاسهم و اقوالهم و افعالهم، حرکاتهم و سکناتهم

قوله: « کلّهم آتیه یوم القیمة فرداً» وحیداً بلامال ولاولد ولاناصر ولامعین. وقوله: «آتیة» وحدّ لفظه حملاً علی لفظ الکلّ.

قوله: «انّ الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات سیجعل لهم الرّحمن ودّا» ای - یحبهم ویحببهم الی عباده المؤمنین من اهل السماء والارض. قومی گفتند این محبّت فردا در قیامت خواهد بود که ربّ العزّة غلّ از دل مؤمنان بیرون کند، چنانکه گفت: «ونزعنا مافی صدورهم من غلّ»، تباغض از میان ایشان برخیزد و محبّت محض و دوستی خالص بماند، و گفته‌اند که منادی ندا کند در عرصات قیامت که: انّ الله یحبّ فلاناً فاحبوه، فیحبّه اهل القیامة.

امّا بیشترین مفسّران بر آنند که این محبّت در دنیاست. **سلمان فارسی** گفت: اذا اراد الله بعبد خیراً فقهه فی الّدین وحبّبه الی الناس. وپیغامبر(ص) گفت: چون الله تعالی بنده‌ای را دوست دارد، بجبرئیل خطاب کند که من فلان را دوست میدارم، شما که اهل آسمانهائید اورا دوست دارید، اهل آسمانها اورا دوست دارند، آنگه در زمین محبّت وی در دل خلق افکند تا زمینیان او را دوست دارند، و در بغض همچنین. **برآء عازب** گفت که: پیغامبر(ص) **علی** (ع) را گفت: «یاعلی قل اللّهم اجعل لی عندك عهداً، وفی صدور المؤمنین وداً»، فانزل الله تعالی هذه الآیة، فمامن مؤمن الاّ

و هويحبّ عليّاً . وكان هرم بن حيّان يقول :ماأقبل عبدبقلبه الى الله الاّ اقبل الله بقلوب المؤمنين اليه حتى يرزقه مودّتهم و رحمتهم.

قوله: «فانّما يسّرناه بلسانك» اى ـ سهّلنا القران على لسانك وانزلناه بلغتك ، «لتبشّر به المتقيّن» يعنى ـ المؤمنين . «وتنذر به قوماً لدّاً» شداداً فى الخصومة. رجل الدّ ـ شديد الخصومة . ورجال لدّ ـ اذاكان من عادتهم مخاصمة النّاس . واللدد شدّة الخصومة . وقيل الالدّ ـ الّذى لايقبل الحقّ ويدّعى الباطل . قال الله تعالى: « وهو الدّ الخصام». وقال النّبى(ص) : «ابغض الرّجال الى الله ، الالدّ الخصم».

ثم خوّف اهل مكة فقال : «و كم اهلكنا قبلهم من قرن» اى ـ قبل قريش من امة كافرة . « هل تحسّ منهم من احد » ـ هل ترى منهم احداً ؟ « اوتسمع لهم ركزاً » صوتاً الاحساس ـ الادراك بالحاسة ـ الركز ـ الصوت الخفى ، والحركة الّتى لاتفهم . اى ـ لمّا اتاهم عذابنا لم يبق منهم شخص يرى ، ولاصوت يسمع . و قيل ماتوا و نسى ذكرهم .

روى انّ ابابكر الصّديق ، كان يقول فى خطبته : اين الوضاء الحسنة وجوههم المعجبون بشبابهم ؟ اين الملوك الّذين ساروا بالزخرف الى الزخرف واعطوا الغلبة فى مواطن القتال ؟ اين الملوك الّذين اتخذّوا المدائن و حصنوها بالحوائط ، واتخذوا فيها العجايب ؟ اين الشباب النّاعمون اصبحوا فى بطون الارض ؟ هل تحسّ منهم من احد؟ او تسمع لهم ركزاً ؟

النوبة الثالثة

قوله : «جنّات عدن الّتى وعد الرحمن عباده بالغيب» خداوند زمين و آسمان ، كردگار نيكوكار رهى دار مهربان ، لطيف نشان و كريم پيمان وقديم احسان . بندگان خودرا تشريف مى‌دهد ، بفضل ولطف خود ايشانرا مى نوازد ، بناء حجره

دولت مینهد، وعده راز و نازو نعمت میدهد، وعده‌ای نیکو، تشریفی بکمال، خلعتی تمام، فضلی بی نهایت، همه قدیسان آسمان خواستند که تقدیس خود بغارت بدادندی از این خلعت و کرامت و نواخت بی‌نهایت که روی بخاك نهاد، یکی «جنّات عدن الّتی وعد الّرحمن عباده بالغیب». دیگر «لایسمعون فیها لغواً الاّ سلاماً». سدیگر «ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیّاً». چهارم «تلك الجنّة الّتی نورث من عبادنا» نگرتا بچشم حقارت در نهاد خاکیان ننگری، که ایشان مقبول شواهد آلهیتند و منبع اسرار فطرت ازل، اول مشتی خاك بود آلوده، درظلمت کثافت خود بمانده، در تاریکی نهاد خود متحیّر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت خاك عنبر گشت و سنگ گوهر گشت، شب روز شد، وروز نوروز شد، وبخت فیروز شد. تقاضائی از پردهٔ غیب بصحرای ظهور آمد، برهمه عالم بگذشت بکس التفات نکرد، چون بسر خاك آدم رسید عنان باز کشید، نقاب ازجمال دلربای برداشت و گفت ای خاك افتاده خویشتن را بیفکنده، منت آمده‌ام، سرماداری. شعر:

و کم باسطین الی وصلنا ا کفهم لن ینالوا نصیباً.

که داند که درین خاك چه تعبیه‌ها است، حق میگوید جلّ جلاله: «خلقت قلوب عبادی من رضوانی». ما گل دل دوستان خودرا بزلال رضای خود سرشتیم، آنگه کالبدرا برفتراك دل بستیم وبعالم صورت فرستادیم، آنگه برین کالبد پرفضول شحنه‌ای از تکلیف خطاب شرع گماشتیم، گفتیم ای چشم تودر تصرّف شحنهٔ تکلیف باش، ای دل تو ندیم سلطان غیب باش. . انّ اللّه لا ینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم.

قوله: «ربّ السّموات والارض و مابینهما» دارندهٔ آسمان و زمین وعرش وفرش وبر وبحر اوست، غالب برهمه امر او، نافذ برهمه مشیت او، جهان وجهانیان همه رهی وچاکر او، هفت آسمان وهفت زمین وهرچه در آن همه ملك وملك او، پادشاهی که ملکش را عزل نیست، عزّش راذلّ نیست، جدّش راهزل نیست، حکمش رارّد نیست،

وازوی بدّنیست . .

بموسی(ع) وحی کرد (۱) : یاموسی انابدّك اللازم فالزم بدك . ای موسی من ناگزیرتوام ، ازهمه گزیرست وازمن گزیر نیست ، ازهمه چاره وازمن چاره نیست، بندگی کن که بنده را حیلتی به‌ازبندگی نیست ، اینست که ربّ العالمین فرمود در این آیت: «فاعبده واصطبر لعبادته» باربندگی باری گرانست و راه تکلیف راهی دشخوار ،چون میدانی که نهندهٔ این بار کیست ، وتعبیهٔ این باردر این راه چیست ، شکیبائی کن و هیچ منال هر که جلال حق بشناخت ،ومقصد این راه بدانست،دست تصرّف وی از کونین کوتاه بود ، وپای عشق وی همیشه درراه بود ،قعر چاه بنزدیك وی چون صدر وجاه بود.

پیر طریقت گفت : الهی گاه گویم که در قبضهٔ دیوم ازبس پوشش که بینم ، بازناگاه نوری تابد که جملهٔ بشرّیت درجنب آن ناپدید بود ، الهی چون عین هنوز منتظرعیانست ، این بلای دل چیست؟ چون این طریق همه بلاست چندین لذّت چیست؟ الهی گاه ازتومی گفتم و گاه می‌نیوشیدم ، میان جرم خود لطف تومی اندیشیدم ، کشیدم آنچه کشیدم ،همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدم.

قوله : «ویقول الانسان ءاذامامتّ» الآیه ... ربّ العزة دراین آیت شکایت از بیگانگان بادوستان میکند ، که ایشان بعث خلق ازجلال قدرت مامستبعدمی دارند، همانست که در خبرصحیح گفت : « کذّبنی ابن آدم ولیس له ذلك» فرزند آدم مرا دروغ زن گرفت ونرسد اورا ونه‌سزد که مرادروغ زن گیرد ، وهمی گوید :«لن یعید نی کما بدأنی»چنانکه ازنخست مرابیافرید باز نیافریندمرا بعد ازمرگ،ونه‌چنانست که میگوید ، که من‌همان قادرم که در اوّل بودم، دراوّل نبودو بیافریدم ،در آخر پس ازآن که بودونیست گشت ، باز آفرینم ، بجلال حکمت و کمال قدرت خویش، پس سوگند برسرنهاد و گفت : « فوربّك لنحشر نهم» ـ قسم در قرآن برسه‌قسم است :

---

(۱) نسخه:ج آمد

یکی بذات باری جلّ و جلاله، دیگر بصفات او، سوم بافعال او. امّـا قسم بـذات آنست که گفت: «فوربّك لنحشرنّهم» ـ «فوربّ السّماء والارض» ـ «فوربّك لنسئلنّهم» ـ «قل ای وربّی انّه لحق». وقسم بصفات آنست که گفت: «ص والقرآن ذی الذّکر» ـ «ق والقرآن المجید» ـ «فبعزتك» وقسم بافعال قسم بمخلوقاتست و آن چهار ضرب است: یکی تنبیه خلق بر معرفت قدرت چنانکه گفت: (والذّاریّات ذروا» ـ «والمرسلات عرفاً» ـ «والنّازعات غرقاً» وماننده آن، دیگر تعریف ایشانست بجلال هیبت، چنانکه گفت: «لااقسم بیوم القیامة» ـ اقسم بالقیامة لیعلم هیبته فیها. سوّم تذکیر نعمت چنانکه گفت: «والتّین والزّیتون». اقسم بهما لیعلم نعمته علی العباد. چهارم بیان تشریفست، چنانکه ربّ العزّة گفت در حق مصطفی (ص): «لعمرك». اقسم بذلك لیعلم شرفه و تخصیصه بالقربة والزّلفة. وفائده سوگند آنست که تا مؤمن را در دین یقین افزاید و در وی هیچ تهمت و شبهت نماند، و کافر در انکار بیفزاید، تا حجت بروی قوی‌تر و بلیغ‌تر گردد و عقوبت وی صعب‌تر بود. «فوربّك لنحشرنّهم والشّیاطین» ـ آدمیان دو گروهند: مؤمنان و کافران، مؤمنان بهمه حال قرین ایشان فریشتگانند هم در دنیا چنانکه گفت جلّ جلاله: «له معقبّات من بین یدیه و من خلفه». هم بوقت مرگ چنانکه گفت: «تتنزّل علیهم الملائکة الاّ تخافوا ولا تحزنوا» هم در قیامت، چنانکه گفت: «و تتلقیهم الملائکة». هم در بهشت، چنانکه گفت: «والملائکة یدخلون علیهم من کلّ باب».

وکافران قرین ایشان شیاطین‌اند بهمه حال، در دنیا گفت: «الم تر انّا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین». درقیامت گفت: «فوربّك لنحشرنهم والشّیاطین». در دوزخ گفت: «وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد» ای ـ کلّ واحد من الکفار یکون مقرناً مع شیطان بالسّلاسل فی النّار.

قوله: «وان منکم الاّ واردها» ـ ورود بر دو ضرب است دو گروه را، یکی ورود ادب و تهذیب، دیگر ورود غضب و تعذیب، ادب و تهذیب مؤمنان راست، غضب و تعذیب

کافران را . مؤمن بگناه آلوده گشته از آن که دنیا سرای پر غبارست درن ووسخ معاصی برونشسته ، ازدوزخ گرمابه‌ای ساختند او را ، تا از اوساخ مطهّر گردد و مهذّب شود ، آنگه بمحلّ کرامت و منزل سعادت رسد ، ونیزجوهر آب و گل تاخام بود بی‌قیمت بود ، چون بآتش بگذشت آنگه قیمت گیرد پیرایهٔ شراب شود ، حضرت ملوك را بشاید . و گفته‌اند حکمت ربّانی بآوردن مؤمنان در آتش ، آنست که تا جودت عنصروقوت حال موحّدان بمشرکان نماید، که جوهر چون اصلی بود، آتش آنرا تباه نکند ، زرخالص چون در آتش نهی آتش آنرا تباه نکند ، بلکه روشن‌ترو افروخته‌تر گردد، چنانستی که با ابلیس میگوید : تو بر طینت آدم تکبّر آوردی که: «أأسجدلمن خلقت طيناً»، اکنون درنگر تا شرف طینت بینی ، آن طینت بتمکین و تربیت احدّیت بآنجا رسد که دوزخ ازوی بفریاد آید ، که : « جزیا مؤمن فقد اطفأنورك لهبی».

وروی ان بعض المؤمنین اذا دخل الجنّة قال الیس قد وعد نا ربّنا ان نرد النّار؟ فتقول له الملائکة انّکم قدوردتموها و هی خامدة. وقیل یورد الله الخلق النّار ثم یجعلهم فرقتین ، فرقة یستغیثون من النّار، و فرقة تستغیث النّار منهم ، لیتبیّن انّ النّار مأمورة لا تحرق الاّ بامر.

دربعضی اخبار آمده که روزقیامت قومی را از امّت **محمّد** سوی دوزخ رانند ، چون بدردوزخ رسند **مالك** ایشانرا گوید شما چه قومید ؟ چون افتادید باین راه که برشما آثار شقاوت وداغ بیگانگی نمی‌بینم ؟ نشان بیگانگان آنستکه رویهای سیاه دارند و چشمهای ازرق ، سلسله بر دست و پای وغل بر گردن شما رااین حال نیست، ایشان گویند: نحن العصاة من امّة **محمّد** (ص) . **مالك** گوید اکنون خود در آتش شوید که مرا از **محمّد** پیغامبر شرم آید که امت وی را بقهر وعنف بدوزخ اندازم ، ایشان گویند : یا مالك دعنا نبك علی انفسنا ساعة ، بگذاریك ساعت که ما بر خود بگرئیم و ماتم خود بداریم ، که ما هر گز ندانستیم و ظنّ نبردیم که مارا باین

راه در آرند و بدین حال رسیم. پس ایشان چندان بگریند ، که اگر کشتی بر اشك ایشان نهند روان گردد ، پس ندا آید ازبطنان عرش مجید یا **مالك** الی متی تعاتب العصاة ادخلهم النار . تا کی ایشانرا عتاب کنی بآتش اندازایشانرا، **مالك** گوید : ادخلوا النّار، دردوزخ شوید ایشان قدم بردارند گویند: بسم الله . آتش اززیر قدم ایشان چهل ساله راه بگریزد **مالك** گوید . یانارخذیهم . ای آتش بگیر ایشانرا ، آتش روی باز کند تا ایشانرا بپای فرو گیرد، ایشان دیگر بار گویند، بسم الله آتش همچنان می گریزد از گفتار ایشان ، **مالك** یکباره خشمگین شود گوید : کیف لاتأخذین العصاة ؟ چونست که عاصیانرا نگیری؟ آتش گوید ، کیف آخذقوماً یعرفون ربّی و یذکرون ربّی. چون گیرم قومی‌را که برزبان ایشان ذکرخداوند جلّ وجلاله و در دلشان مهرخداوند ، برزبانشان نام و ذکراو، و دردلشان یادومهر او ، ایشان در آن مناظره باشند که ندا آید ازجبّار کاینات : یا **مالك** ، دع هؤلاء القوم یرجعوا من طریق الجحیم الی طریق دارالنعیم فانی اوردتهم للعتاب لا للعذاب.

قوله: «یوم نحشر المتقین الی الرّحمن وفداً»، لم یقل الی الجنان وفداً ، تطییباً لقلوب خواص المحبین. فانّهم لایعبدونه رجاء الجنة ولاخوف النار، بل یعبدونه لاجله، فوعدهم انّه یحشرهم الیه . بهشت جویان دیگرند، و خدای تعالی جویان دیگر . بهشت جویانرا بهشت اضافت کرد ، «انّ اصحاب الجنّة الیوم فی شغل فاکهون» و خدا جویان را گفت: «یوم نحشر المتقین الی الرّحمن وفداً».

ممشاد دینوری در نزع بود درویشی پیش وی استاده ، ودعا میکرد ، بار خدایا بروی رحمت کن وبهشت اورا کرامت کن ، ممشاد دراونگرست بانگی بر وی زد ای غافل سی سال است تا بهشت را پر طرف غرف وحور وقصورجلوه می کنند فما اعرتها طرفی . اکنون بسرمشرب حقیقت میرسم توزحمت آورده و مرا بهشت ورحمت میخواهی . ای جوانمرد این حدیث درحوصلهٔ هر کسی نگنجـد ، ایـن جوانمردانی را رسد، که درسرادقات مطالعات ودرمقامات کرامات عین طلبند، زمانی

درحله مجاهدت زمانی ، درقرطه مشاهدت، گاهی درسکر شکر، گاهی درصحو محو، هم نیست وهم هست، هم هشیار و هم مست، دلهاشان حریق نارغیرت، جانهاشان غریق بحرحیرت، ساکنان پوینده .خاموشان گوینده، فردا که خلق را بحضرت ذی الجلال حشر کنند، هر کسی را مرکبی باشد، یکی را نجیب طاعت ، یکی را براق همّت و ایشانرا قبضه عزّت احدّیت، درخبر آمده که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر. جانهای شهیدان چون از این عالم حکم رحیل کنند در حوصله مرغان سبز نهند و در قنادیل نور ، نیز گفته‌اند درمرغزار بهشت . امّا این جوانمردان حوصلهٔ محبّت ایشان از آن فراخ‌تر است که بحوصلهٔ مرغی درفروآید ، ایشان را مقام چیست ؟ ارواح الاحباب فی قبضة العزّة یکاشفهم بذاته ویلاطفهم بصفاته . سیرت ایشان چیست ؟ آنکه خود را بکّل بمحبوب مشغول دارند، جان ودل وتن درراه اوبذل کنند، درسرّوجهر ودرعلانیت وسریرت موافقت اوطلب کنند ، نصیب او برنصیب خود مقدّم کنند ، وآنکه خود را افکنده عجز، وشکستهٔ تقصیر شناسند. نواخت ایشان ازحضرت ذی الجلال چیست؟ «انّ الّذین آمنوو عملوا الّصالحات سیجعل لهم الّرحمن ودّا» .«نحن اولیاؤکم فی الحیوة الّدنیا وفی الاخرة ویحبّهم ویحبّونه.»

پیر طریقت گفته که این محبّت تعلق بخاك ندارد، ومحبّت وی تعلق بنظر ازلی دارد ، اگرعلّت محبّت خاك بودی درعالم خاك بسیارست ونه هرجای محبّت است . لکن قرعه‌ای ازقدرت خود بزد ما برآمدیم ، فالی ازحکمت بیاورد آن ما بودیم ، اوجلّ جلاله که بتونگرد بحکم ازل نگرد نه بحکم حال .

بوسلیمان دارانی **بویزید** نوشت که: کسی که‌ازو غافل باشدوبشب بخسبد هیچ تواند بود که بمنزل رسد ؟ - **بویزید** جواب نبشت : « اذا هبّت ریاح العنایة بلغ المنزل من غیر کلفة». اگرباد لطف ازلیّت ازهوای فردانیّت بحکم عنایت بر دل او وزد ، بمنزل رسدبی کلفت. اوجلّ جلاله بندگان رادرمعصیت می بیند ومیداند که توبه خواهند کرد. ایشانرا حکم از آن توبه کند ، نه از این معصیت، بنده را

درحال می‌بیند که گناه می کند، امّا می‌داند که نیك خواهد شد ، اوراازصالحان شمرد نه ازمفسدان . موسی(ع) در غضب‌الواح توراة برزمین زد ، باوی عتاب‌نکرد، سلیمان اسبان بی‌جرم را پی کرد باوی خطاب نکرد ، زیرا که بکردظاهرننگرست بسابقهٔ ازلی‌نگرست ، گاه بکاهی بگیرد، گاه‌بکوهی عفو کند، بکاهی بگیرد قدرت را ، بکوهی عفو کند رحمت را ، ما که‌درازل‌ترا دوستی اثبات کردیم ، خطّی‌بگرد توبر کشیدیم، اگرمعصوم بایستی ، معصوم آفریدمی ، چنانکه بایست آفریدیم ، اعتماد کن بردوستی کسی که ترا جزمعصوم دوست ندارد ، اگرترا عصمت‌دادمی‌واز تو همه پاکی بودی جلال‌وحدانیّت را شریك بودی ، ومن خداوند بی‌شریکم وبی انبازوبی‌نظیر وبی‌نیاز . هر که‌ارقم‌دوستی کشیدم‌هر آینه‌کاروی‌بسازم، وخصمان‌اورا کفایت کنم. وهر که بخصمی دوستی ازدوستان ما بیرون آید ، ما خصم‌اوئیم . من آذی‌لی ولیّافقد بارزنی‌بالمحاربة . ابلیس را دیدی که درحـق تـویك سخن گفت ملعون‌ابد گشت ، نمرود با آن‌همه طول وعرض بینم پشه اورا هلاك کردیم مکافات درد دل‌خلیل را، درعصرنوح یك جهان خلق را در آب بکشتیم‌مجازات درد دل نوح از آن جفاها که ازیشان بوی رسید . آری هر که مختارمابود ومحل اسرارمابود ، ومنبع انوارما بود ، دل وی آراسته بیادگار ما بود ، اصلاح کار اوکار ما بود .

۲۰- سورة طه - مكّيّة

۱- النّوبة الاولى

قوله تعالى: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحيم**». بنام خداوند فراخ‌بخشایش مهربان.

«**طه**[۱]» ای محمّد ای مرد پاك راست‌راه.

«**ما انزلنا علیك القرآن لتشقی**[۲]» قرآن بر تو نه از برای آن فرو فرستادیم تا تو رنجور تن باشی بی‌خواب

«**الّا تذكرة لمن یخشی**[۳]» [نفرستادیم] مگر در یاددادنی آنكس را كه مرا داند و ازمن ترسد.

«**تنزیلاً ممّن خلق الارض**» فرو فرستاده از آنكس كه بیافرید زمین را،

«**والسّموات العلی**[۴]» وآسمانهای زبرین را.

«**الرّحمن علی العرش استوی**[۵]» رحمن برعرش مستوی شد.

«**له ما فی السّموات وما فی الارض**» او راست هرچه در آسمانها و زمینها، «**وما بینهما**» و آنچه میان هردو، «**وما تحت الثّری**[۶]» وآنچه درزیر زمین.

«**وان تجهر بالقول**» واگر بلند گوئی سخن، «**فانّه یعلم السّر واخفی**[۷]» او می داند نهان وآنچه نهان ترنهان.

«**اللّه لا اله الّا هو**» اوست كه نیست جز او خدا، «**له الاسماء الحسنی**[۸]» او راست نامهای نیكو.

«**وهل اتیك حدیث موسی**[۹]» آمد بتو سخن ازموسی وقصّهٔ او.

«**اذارأى ناراً**» آنکه که آتش دید . «**فقال لاهله امکثوا**» زن خویش را گفت درنگ کنید. «**انّی آنست ناراً**» که من ازدور آتشی دیدم، «**لعلّی آتیکم منها بقبس**» تامگر من شمارا پاره‌ای آتش آورم، «**اواجد علی النّار هدی**[10]» یابر روشنائی آن آتش راه یابم.

«**فلمّا اتیها**» چون آمد بآن آتش. «**نودی یاموسی**[11]» آواز دادند اورا که یاموسی.

«**انّی انا ربّك**» من خداوند توام ، «**فاخلع نعليك**» نعلین از پای بیرون کن ، «**انّك بالواد المقدّس طوی**[12]» تو بوادی مقدسی، [آن وادی پاك كرده وبرو آفرین کرده] .

«**وانا اخترتك**» ومن بگزیدم ترا، [از خلق زمین پیغامبری را] «**فاستمع لما یوحی**[13]» گوش میدار سخنی که باتو گفته آیدوبگوش تورسانیده آید .

«**انّنی انا اللّه**» من که منم اللّه ' «**لااله الّا انا فاعبدنی**» نیست خدامگر من مـرا پرست ، «**واقم الصّلوة لذکری**[14]» ونماز بپای میدار یاد کردمرا [بردوام دار] .

«**انّ السّاعة آتیة**» رستاخیز آمدنی است، «**اکاد اخفیها**» کامیدمن که آن پنهان دارید [از خودتابخلق رسد] «**لتجزی کل نفس بما تسعی**[15]» تاپاداش دهند هر تنی را بآنچه میکرد.

«**فلایصدّنّك عنها**» بازمگرداناد ترا از گرویدن برستاخیز '«**من لایؤمن بها**» آنکس که ناگـرویده است بآن ' «**واتّبع هویه**» و برپی دل آورد خـویشست «**فتردی**[16]» که تباه شوی.

«**وماتلك بیمینك یاموسی**[17]» وآن چه چیزاست بدست راست توای **موسی**؟

«**قال هی عصای**» گفت آن عصای منست ' «**اتوکّؤا علیها**» ایستاده برآن خسبم «**واهشّ بها علی غنمی**» و باین عصا برگ درخت بر گلهٔ خـویش ریزم ،

«**ولی فیها مآرب اخری** (۱۸)» ومرادرین عصاکارها استوبآن نیازها[جز ازخفتن براو وعلف ریختن بر گوسفندان].

«**قال القها یاموسی** (۱۹)» الله تعالی فرمود اورا بیفکن[آن عصارا ای موسی]

«**فالقیها**» بیفکند آنرا، «**فاذاهی حیّة تسعی** (۲۰)» پس چون درنگرست آنرا ماری دیدنهیب می برد،

«**قال خذها ولاتخف**» گفت بگیرعصای خویش ومترس، «**سنعیدها سیرتها الاولی** (۲۱)» باز بریم آنرا بسان پیش.

«**واضمم یدك الی جناحك**» دست خویش را بابرخویش آروبازوی خویش، «**تخرج بیضاء من غیرسوء**» تابیرون آیدسپید روشن بی پیسی، «**آیة اخری** (۲۲)» نشان دیگر [از عصا].

«**لنریك من آیاتنا الکبری** (۲۳)» تا ترا نمائیم و دهیم از نشان های بزرگ خویش.

«**اذهب الی فرعون انّه طغی** (۲٤)» بفرعون شو که او بس شوخ و بی راه و ناپاکست.

النّوبة الثانیه

این سورة **طه** بعد د کوفیان صدوسی ودو آیتست، وبعد د بصریان صدوسی وپنج آیت است، و هزار وسیصد وچهل ویك کلمه وپنج هزار ودویست وچهل ودو حرف است. جمله **بمکّه** فرو آمده مگر یك آیت «ولاتمدّن عینیك»، بقول بعضی مفسّران این یك آیت درمدنیات شمرند که بدر **مدینه** فرو آمد. ودرین سورة سه آیت منسوخست: «**ولاتعجل بالقران من قبل ان یقضی الیك وحیه**» نسخها قوله: «**سنقرئك**

فلاتنسی».دیگر «فاصبر علی مایقولون» . سوّم «قل کلّ متربص فتربّصوا » . این هر دو آیت منسوخند بآیت سیف . و در فضیلت این سورة **ابوهریره** روایت کند از **مصطفی** (ص) که گفت: «انّ الله عزّوجلّ **قرأطه** و **یس** قبل ان خلق **آدم** بالف عام فلمّا سمعت الملائکة القران قالوا طوبی لامّة ینزل هذا علیها وطوبی لاجواف تحمل هذا،وطوبی لالسن تکلّم بهذا » . وعن **الحسن** ان النبّی (ص) قال : «لایقرأ اهل الجنّة من القرآن الاّ **طه** و **یس** » . وروی کلّ القرآن موضوع عن اهل الجنة فلایقرؤن منه الاّ سورة **یس** و **طه** فانّهم یقرؤنهما فی الجنّة » وروی عن **ابی امامة** قال : «قال رسول الله (ص) :«من قرأ سورة **طه** ، اعطی یوم القیامة ثواب **المهاجرین والانصار** » و عن **معقل بن یسار** قال : « قال رسول الله (ص) : « اعطیت **طه والطّواسین** من الواح **موسی** »

« طه » بکسر طا وهاء، قراءت **حمزه وکسائی** و **ابوبکر** است، وبفتح طا وکسر هاء ، قراءت **ابوعمرو** وبضمتین قراءت باقی ! واقوال مفسّران درتفسیر این مختلف است . **مجاهد** گفت و **حسن** و **عطا** : **طه** یعنی ـ یارجل . این لغت حبشه است و لغت سریانیان بقول **قتاده** ، ولغت نبطیه بقول **سعیدبن جبیر** ، ومراد باین رجل **محمّد مصطفی** (ص) است . واین بجواب **بوجهل** و **النضر بن الحارث** فرو آمد که مصطفی را در کثرت عبادت وشدّت مجاهدت می دیدند پیوسته در قیام شب وعبادت روز گفتند : «یامحمّد انّك لتشقی بترك دیننا» ،دین ما بگذاشتی لاجرم بدبخت ورنجورتن گشتی،ربّ العالمین گفت: یارجل یا**محمّد** «ماانزلنا علیك القرآن لتشقی » . قومی گفتند **طه** نامیست از نامهای خداوند عزّوجلّ . قومی گفتند نام قرآنست قومی گفتند نام سورةاست بدلیل آن خبر که: «انّ الله عزّوجلّ قرأ **طه** و **یس** » . **عطا** گفت نامی است ازنامهای مصطفی (ص) درقرآن.

١ـ نسخه ج : بر آن

وروایت کنند که پیغامبررا درقرآن هفت نامست: **محمّد واحمد** و **طه ویس والمزّمل و المدّثر** و **عبدالله** . و گفته‌اند **طا** درحساب جمل نه‌است وها پنج، جمله چهارده باشد یعنی یا ایّها البـدر، ودر شواذ خوانده‌اند طه بسکون هاء وهوامر من وطئ الاّ انّ الهمزة قلبت هاءً نحو هيّاك وايّاك ، والمعنى طأ الارض بقدميك. خبر درست است از **مغیرة بن‌شعبه** که: رسول خدا (ص) چندان نماز کرد که بشب پایهای مبارکش آماس گرفت . وآورده‌اند که بریك پای بایستادی (۱) ونماز کردی واین درابتداء اسلام بود پیش ازنزول فرائض وتعیین نمازپنج گانه ،اورا گفتند : لم تفعل ذلك وقد غفرالله لك ماتقدم من ذنبك وما تأخره؟ چرا این میکنی والله تعالی گناهان تو آمرزیده است گذشته وآینده ؟ **رسول** (ص) جواب داد: افلاا کون عبداً شکوراً؟ من ویرا بنده سپاس‌دار نباشم ؟ پس ربّ‌العالمین تخفیف ویرا آیت فرستاد «طه» ای- طئ الارض بقدمیك . ای **محمد** هردو پای برزمین نه و این همه رنج برخود منه که مارنج بی‌طاقت ازبنده نخواهیم ، طاعت معروفه خواهیم، خدمتی بچم (۲) راهی میانه نه افراط ونه تفریط . همانست که گفت : «وابتغ بين ذلك سبيلا »ـ« وعلى الله قصد السّبيل » راه میانـه را روی بالله تعالی است و کـردار میانه بپسند الله تعالی است .

«ما انزلنا عليك القران لتشقى»اى- لتتعب ولتتّكلف مالاطاقة لك به من العمل. پس‌از آنکه‌این آیت فرو آمد رسول خدا نماز شب می کرد لختی برپای ایستاده لختی نشسته لختی دراز لختی سبك .

«الاّ تذكرة لمن يخشى»اى- لكن انزلناه تذكرةً وموعظةً للمؤمنين. جائی دیگر گفت : «تبصرةً وذكرى لكلّ عبد منيب » تذکـره در یاد دادنست و تبصره فرادیدار دادن. جائی دیگر گفت: «وانّه لتذكرة للمتّقين » یادگاررا تذکره گویند

۱- نسخه الف : بیستادی. ۲- چم: بمعنی رونق باشد. ساخته و آراسته را نیز گویند. برهان‌قاطع

زیرا که بسبب آن غایب در یاد آید، و بسبب آن فراموش دریاد آید، الله تعالی جایها قرانرا یادگار خواند. یعنی تذکره واین برسه وجه است : یا از عقوبت چیزی یادمیکند، یاامید در یادبنده دهد، یااز کرم ولطف وعطف خود چیزی یاد کند، تا مهرخود دریاد بنده دهد. «لمن یخشی» یعنی لمن یخشی الله فینتفع به وخص من یخشی بالذّکر لانتفاعه به.

قوله :« تنزیلا »ای ــ نزّله الله تنزیلا . وقیل بدل من التذکرة ، وهو مصدر ارید به الاسم یعنی منزلا . «ممن خلق الارض والسّموات العلی» ــ قیل وهو جمع العلیا کالکبری والکبر یقال وسمآء علیا وسموات علی . والعلیا تأنیث الاعلی

قوله : «الرّحمن علی العرش استوی» وقف بعضهم علی العرش ثمّ استأنف،فقال استوی له مافی السموات ومافی الارض، والاستوآء فی اللغة ــ العلوّ والاستقرار . وقال **ابوعبیده :** استوی ای ــ علا ولایزاد فی تفسیره من فعل الله عزّ وجلّ علی قول **مالك بن انس** حین سئل عنه فقال : الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان به واجب والسّؤال عنه بدعة. وعن **محمد بن نعمان** قال: دخل رجل علی **مالك بن انس** فقال یاباعبدالله « الرّحمن علی العرش استوی » کیف استوی ؟ فاطرق مالك وجعل یعرق. ثمّ قال:الاستوآء منه غیر مجهول،والکیف فیه غیر معقول، والایمان به واجب، والسؤال عنه بدعة ولااحسبك الاّ ضالا، اخرجوه عنّی . وعن **ابن عباس** قال : العرش لایقدر قدره احد . وعن **ابن مسعود** قال : مابین الکرسی الی المآء مسیرة خمس مأة عام ، والعرش فوق المآء ، والله فوق العرش ، لایخفی علیه من اعمالکم شئی . وعن **کعب الاحبار** قال : قال الله عزّوجلّ : «انا الله فوق عبادی و عرشی فوق جمیع خلقی واناعلی عرشی ،ادبّر امر عبادی لایخفی علیّ شئی من امر عبادی فی سمائی وارضی،وان حجبوا عنّی فلایغیب عنهم علمی . » وعن **علی بن حسن بن شقیق** قال : قلت **لعبدالله بن المبارك** ، کیف نعرف ربّنا؟ قال : فوق سبع سموات علی العرش بائن من خلقه . وفی الخبر الّصحیح انّ اعرابیّاً قال یارسول الله جهدت الانفس وجاعت

العيال، وهلكت الانعام، فاستسق لناربّك فانانستشفع بك على الله ونستشفع بالله عليك. فقال رسول الله (ص): «ويحك تدرى ماتقول؟ وسبّح رسول الله فمازال يسبّح حتى عرف ذلك في وجوه اصحابه . ثمّ قال ويحك انّه لايستشفع بالله على احد من خلقه، شأن الله اعظم من ذلك. ويحك أتدرى ماالله؟ انّ الله عزّوجلّ على عرشه ، وانّ عرشه على سمواته، و انّ سمواته على ارضيه هكذا ، وقـال باصبعه مثل القبه». وعن **ابى هريره** انّ رسول الله (ص) قال : «لمّا قضى الله الخلق كتب فى كتاب فهوعنده فوق العرش ، انّ رحمتى غلبت غضبى ».وعن **انس** قال : يلقى الناس يوم القيامة ماشاءالله ان يلقوا ، ثم ينطلقون الى محمّد (ص) فيقولون يا محمد: اشفع لنا الى ربّنا، فيقول انالها وصاحبها، قال فانطلق حتى استفتح باب الجنّة فيفتح لى فادخل وربّى تبارك وتعالى على عرشه.وعن **ابن عباس** قال:مابين السّماء السابعة الى كرسيه سبعة آلاف نورو هوفوق ذلك . وعن **عمران بن موسى الطرسوسى** قال : قلت **لسنيد بن داود** ، هوعلى عرشه بائن من خلقـه . قال : نعم الم تر الى قوله عزّوجلّ : « وترى الملائكة حافيّن مـن حول العرش» ، وعن **الاوزاعى** قال : قال موسى (ع) : ياربّ من معك فى السمآء ؟ قال ملائكتى . قال وكم هم يا ربّ ؟ قال اثنا عشر سبطاً . قال وكم عدد كل سبط ؟ قال عدد التّراب .

قوله . «له مافى السّموات » من الملائكة والشمس والقمر والنجوم وغيرها . « ومافى الارض » من الجنّ والانس والجبال والبحار وغيرها . «ومابينهما» اى ـ مابين السمآء والارض ، من الهواء والرّياح والسحاب والامطار وغيرها . «وماتحت الثرى» وماتحت سبع ارضين.والثرى ـ هو التراب الندى. وقيل الثرى اسم لاسفل الارض . قال **ابن عباس** : الارض على ظهر النّون ، والنّون على بحر ، وانّ طرفى النّون رأسه وذنبه يلتقيان تحت العرش ، والبحر على صخرة خضراء ، وخضرة السماء منها ، وهـى الصخرة الّتى ذكرها الله عزّ وجلّ فى القران فى قصة لقمان:«فتكن فى صخرة » والصخرة على قرن ثـور ، والثور على الّثرى . وماتحت الثرى لايعلمه الاالله عزّ وجلّ .

وذلك النور فاتح فاه فاذا جعل الله البحار بحراً واحداً سالت فـي جوف ذلك الثور ، فاذا وقعت في جوفه يبست البحار. وروى انّ **كعباً** سئل ، فقيل له وماتحت هذه الارض؟ قال الماء ،قيل وماتحت الماء؟قال صخرة ، قيل ماتحت الصخرة؟ قال ملك، قيل وماتحت الملك ؟ قال حوت معلق طرفاه بالعرش ، قيل وماتحت الحوت ؟ قال الهو آء والظـلمة وانقطع العلم . و روى عن **ابن عباس** قال : الارضون على الثور ، والثور في سلسلة ، والسلسلة في اذن الحوت ، والحوت بيد الرّحمن عزّوجلّ .

قوله تعالى : « وان تجهر بالقول فانّه يعلم السّر واخفى» تقديره ـ وان تجهر بالقول لم يكن عنده اظهر ممّا تسره. معنى آنست كه اگر توسخن بلند گوئى يا نـرم گوئى بلند گفتن بنزديك الله تعالى ظاهر تر نخواهد بود از آن نرم گفتن ، اوخداوندى است كه نهان داند ونهان تر ازنهان داند فكيف آشكارا وقيل معناه « وان تجهـر بالقول » فلحاجتك اليه ، فاما الله فانه لايحتاج الى الجهر ليسمع اگر بجهر گوئى شايد كه ترا بدان حاجتست ، امّا ربّ العزّه كه سرّ واخفى داند چه حاجت دارد بجهر گفتن توتاشنود .

گفته اند كه سرّ آنست كه امروز درخود پنهان دارى واخفى آن است كه فردا پنهان خواهى داشت ازخلق . و گفته اند كه سرّ آنست كه بنده درنفس خود مى داند وپنهان ميدارد واخفى آنست كه الله تعالى از بنـده مى داند وبنده از خود نمى داند . **ابن عباس** گفت : السّر ماأسررت فى نفسك واخفى ما لم يكن وهو كائن . سرّ اسرار بندگان است كه الله ميداند وازوى هيچيز از آن پوشيده نه، واخفى آنست كه ازعدم دروجود نيامده والله مى داند كه دروجود خواهد آمد ، وداند كه كى آيد ، وچون آيد، وروا باشد كـه اخفى فعل ماضى بود ، يعنى ـ يعلم اسرار عبـاده . واخفى سرّ نفسه عن خلقه. اسرار بندگان همه داند وسرّ خود خود داند باكس بنگويد و كس را بر آن اطلاع ندهد .

قوله تعالى : «الله لااله الاهو» اى ـ الرحمن الذى فعل هذه الاشيآء ، هو الاله

علی الحقیقة لایستحق الالهیّة غیره . رحمن کـه این همه فعل اوست و محدثات و مکوّنات نمودار قدرت اوست ، خدای بندگان و معبود همگان بحقیقت اوست ، و خدائی وخداکاری سزای اوست . قوله : «له‌الاسماء الحسنی» لانّ سماعها یدلّ علی توحیده ، وجوده ، و کرمه ، و کلّ اسمائه مدح و ثناء لایق بذاته وصفاته ولایستحقّ انّ یسمّی بها غیره . نامهای الله تعالی همه نیکواند ، پاك وبزرگوار ودرست . همه مدح وثناء او، همه سزای ذات وصفات او،دلیل برتوحید وجود و کرم او ، هر که آنرایاد کند وبدان‌توحید وتعظیم‌الله تعالی‌خواهددربهشت‌شوداینست که‌مصطفی(ص) گفت :«انّ‌لله تسعة وتسعون اسماً من احصاها دخل الجنّة» .

قوله : «وهل اتیك‌حدیث موسی»سیاق این‌آیت‌تسلیت **مصطفی** است‌وتسکین دل وی بآن‌رنج‌وا‌ذی که از قوم خودمیدید ، وطعنها که از مشرکان می شنید ، ربّ العزّة اورا بدیدن وشنیدن آن‌مکاره صبر میفرماید ووعدهٔ درجات و کرامات‌میدهد، واز قصه وسر گذشت موسی اورا خبرمیکند که از دشمنان‌چه‌رنج بوی‌رسیدو بعاقبت ازحق چه کرامت دید، گفت‌جلّ‌جـلاله :«وهل‌اتیك‌حدیث موسی»ای‌ـقداتیك‌حدیث موسی‌وقصته .

«اذرأی نارا» و این آنگه بود که **موسی**(ع) روزگار مزدوری **شعیب** تمامی‌ده سال بسربرده بودواز **شعیب** دستوری خواسته‌بود تا بنزدیك‌مادرباز شود وعیال را با خود ببرد. و**شعیب** اورا دستوری دادو از **مدین** بیرون‌آمد عیال واسباب باوی وچند سرگوسپند که **شعیب** ویرا داده‌بود. روی‌نهادند **بمصر** و **موسی**(ع) را کلاهی‌نمدین برسر و ازارکی پشمین برتن ونعلینی ازپوست خرنا پیراسته درپای وعصا دردست، همی رفتند تارسیدند بوادی **طوی** ،آنجا که **طور** ست. شب‌آدینه‌ای‌پیش‌آمد.شبی تاریك سهمگین ،جهان‌همه تاریکی ظلمت فروگرفته ، ابروباد وباران و رعدو برق وصاعقه همه‌در هم پیوسته وموسی (ع) ازجادهٔ راه‌بیفتاده وسر گشته شده ،وگرگی‌در گله افتاده و گله پراکنده کرده . درآن حال‌اهل موسی‌درناله‌آمد ووقت‌زادن‌نزدیك

گشته موسی راطاقت برسید و آرام ازدل وی برمید ، از جان خویش بفریاد آمد مضطر ماند . آتش‌زنه برداشت سنگ بر آن‌زد هیچ شرر آتش بیرون نداد ، دریـن میانه بازنگرست بسوی چپ ازدور آتشی‌دید. اینست که ربّ‌العالمین گفت: « اذرأی ناراً فقال لاهله»ای- لامرأته وولدیه. **موسی** بازن‌خویش‌ودو فرزند که باوی‌بودند، ومی گویند آن شب‌اورا پسری آمد . **موسی**(ع) چون آتش‌دیدایشانرا گفت«امکثوا» ای- اقیمومکانکم ، «انّی آنست ناراً» یقال‌للذّی ابصر الشئی‌من بعیدممّا یسکن‌الیه آنسه . «لعّلی آتیکم منهابقبس» شعلة من‌النّار فی‌طرف عود، «اواجد علی‌النّارهدی » ای- هادیاً یدلّنی علی‌الطریق والماء . موسی‌راه گم کرده بود وراه بسراب نمیبرد و سرمای سخت بود و آتش زنه آتش نمیداد ، چون ازدور آتش‌دید گفت روم و آتش بیارم یا کسی را بینم که راه داند و جای آب‌شناسد وما را را هنمونی کند ، واز آنجا که **موسی** بود تا بآتش میگویند سیصد فرسنگ‌بود، **موسی** بیك طرفة العین آنجا رسید . اینست که الله تعالی گفت:

«فلـمّا اتیها » چون رسید آنجا درختی دید ، میگویند درخت عنّاب بود ، و گفته‌اند درخت سدره بود ، درختی‌سبز و تازه سرتاپای آن بآتش افروخته‌وهیچ‌شاخ آن ناسوخته ، آتشی بود برنگ سپید و بی‌دود ، وهرشاخ که آتش‌دروی میافتادسبز وتازه ترمیشد . **موسی**(ع) در آن‌حال تسبیح فریشتگان‌شنیدونوری عظیم‌دید، **موسی** از شگفتی آن‌حال تنگ دل بیستاد پشت بدرخت باز نهاد وچشم پر آب کرد. وآن ساعت ندا آمد که : «یاموسی انّی انارّبك» - کررّ الکنایة لتحقیق المعرفة و توکید الّدلالة . و از الة الشبهة،نظیره قوله للنّبی (ص) : « وقل انّی‌انا النذیر المبین » . قراء ت مکّـی و **ابوعمرو** ، انّی بفتح الف است . یعنی - نـودی بانّی انارّبك . و موضع انّـی نصب . باقی انّـی بکسر الف خوانند بر اضمار قول نـودی . فقیل « یا موسی انّی انارّبك » - این آیت حجتی قاطع و دلیلی روشن است بر معتزله که بخلق‌قرآن می گویند ، وبرایشان کـه‌سخن گفتن برخدای تعالی‌روانمی

دارند ، ایشانرا گویند ،«نودی»این ندا از کیست ؟اگر گویند از فریشته است گوئیم. «انّی انا ربّك» که می گوید، اگر گویند فریشته میگوید کفر صریح است که فریشته خدای **موسی** نیست، و اگر گوید خدا میگوید وجز او کس را نرسد که گوید : « انّی انا ربّك »اقرار دادند که الله تعالی متکلّم است و گویا ، سخن وی صفت ویست نامخلوق. **بموسی** گفت منم که خداوند توام« فاخلع نعلیك» نعلین از پای بیرون کن . خلافست میان علما که از بهرچه اورا خلع نعلین فرمودند؟ روایت کنند از مصطفی(ص(که گفت: «کانتامن جلدحمارمیّتغیرمدبوغ».روی عن **ابن مسعود** قال: قال النبی (ص): « و کلم الله موسی و کانت علیه جبةٌ صوف و کسآء صوف وسراویل صوف وعمامة صوف ونعلاه جلد حمارغیر زکی». اورا فرمودند که نعلین از پای بیرون کن که ازپوست خر بود ناپیراسته وناپاك . چون این فرمان بوی رسید نعلین ازپای بیرون کرد واپس وادی افکند. **حسن و عکرمه ومجاهد** گفتند که : نعلین از پوست گاوبودپاك امّا اورا بخلع آن فرمودند تشریف زمین مقدّسه را، یعنی که بر کت زمین مقدّسه بپای تو رسد.و گفته اند تهی کردن پای از نعلین نشان تواضع است و خشوع وتأدیب. موسی را فرمودند تاادب گیرد ودر تواضع و خشوع بیفزاید ،وعادت سلف بوده در تعظیم خانهٔ کعبه که پای برهنه در خانه کعبه شدندی.قال **ابن الزبیر**:حج هذالبیت سبع مأة الف من بنی اسرائیل ، یضعون نعالهم بالتنعیم یدخلون حفاة تعظیماً للکعبة .وفقیل اخلع نعلیك . ای۔ فرغ قلبك عن شغل الاهل والولد . روی **اشعث بن اسحق عن جعفر** قال: تر کهم اربعین سنةً فی المکان الّذی نودی فیه ،ومضی لامر الله حتّی قضی ما امر به.

قوله : «انّك بالواد المقدس» ای ۔ المطهر لکلام الله عزّوجل. وقیل المقدس ای ۔ المبارك . طویٌ قرأ اهل الکوفه و **ابن عامر** بالتنوین . وقرأ الآخرون طوی بغیرتنوین، فوجه التنوین انّه اسم منصرف علی وزن فعل، مثل صرد وحطم .سمی به الوادی وهو مذ کر، فیکون منصرفاً لخلوه مما یمنع الصرف، و من لم ینّونه ترك صرفه من

جهتين .احديهما ان يكون معدولاً عن طاو، فيصير مثل عمر المعدول عن عامر فلا ينصرف و الثانية انّه اسم للبقعه اوالارض، فهى مؤنثة فى المعنى فمنع الصّرف لاجتماع التأنيت والتعريف فيه.وقيل طوى مصدر مثل هدى، والمعنى نودى طوى اوقدّس طوى، اى ــ مرّتين مشتق من الطى ، اى ــ طويت عليه البركة والتقديس والنّداء طيّاً بعد طى.

قوله:«وانا اخترتك» اى ــ اصطفيتك للنّبوة. وقرأ حمزة وانّا بفتح الالف وتشديد النون. اخترناك ، بالنّون والالف على لفظ الجمع ،دون معناه للعظمة، لأنّه من خطاب الملوك .وقوله :«انا» عطف على قوله :«انّى انا ربّك» ،والكلّ من صلة نودى،والمعنى ــ نودى بانّى انا ربّك و بانا اخترناك.

قوله: «فاستمع لما يوحى» اى ــ استمع لما يوحى اليك منّى «انّنى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى» اى ــ وحدّنى واطعنى ولا تعبد غيرى، «واقم الصلوة لذكرى» . اينجا سه قول گفته‌اند : يكى آنست كه نماز بپاى دار لتذكرنى فيها . تا مرا ياد كنى در آن كه شريف‌تر ذكرى آنست كه در نماز بود . قول ديگر اقم الصلوة طلباً لذكرى حتّى اذكرك. نماز بپاى دار طلب ذكر مرا ، كه هر كه مرا ياد كند من اورا ياد كنم، همچنانكه گفت: «فاذكرونى اذكركم» . قول سوم اقم الصلوة متى ذكرت ان عليك صلوة، والمعنى لتذكيرى ايّاك بها. ميگويد هر گه كه فراموش شود بر تو نماز چون ياد آيد نماز كن در هنگام، يا پس هنگام، كه آن من بياد تو دادم ومنه قول النّبى (ص) : «من نسى صلوة اونام عنها فليصلها اذا ذكرها ، انّ الله عزّوجلّ يقول «واقم الصلوة لذكرى». و روى من نام عن صلوة اونسيها فليصــلها اذا ذكرها فان ذلك وقتها لاوقت لها الاّ ذلك وتلا قوله : «واقم الصلوة لذكرى» . وروى من نسى صلوة فليصلها اذا ذكرها لا كفارة لها الاّ ذاك.

وفى رواية ابى قتادة قال : «خطبنا رسول الله (ص): فذكر قصة نومهم عن الصلوة فقال رسول الله : ما الذّى تهمسون دونى؟ قلنا تفربطنا عن الصلوة . قال اما لكم فىّ اسوة انّه ليس فى النوم تفريط ، ولكن التفريط على من لم يصل صلوة حتى يجيىٔ وقت صلـوة اخرى ، فمن فعل ذلك فليصلها حين ينتبه فاذا كان الغد فليصلها عند وقتها» . گفته‌اند

این خطاب با **مصطفی** (ص) است تاآنجا که گفت : « فتردی»، آنگه بقصهٔ موسی باز میشود.

قوله:«انّ الساعة آتیة» ای ـ القیامة کائنة لامحالة ، «اکاداخفیها»اریدان استرها عن جمیع النّاس فلااطلع علیها احداً بل تأتیهم علی غرة منهم کقوله : «لاتاتیکم الا بغتة» بل تأتیهم بغتة فیبهتهم. میگوید رستخیزا مدنی است میخواهم که کی آن وقت ازخلق بپوشم تهویل و تعظیم آنرا،تاآید بایشان نا گاه. روایت کرده‌اند از **ابن‌عباس** که گفت درتفسیراین آیت: اکاداسترهاعن نفسی فکیف یعلمها مخلوق . این سخن برمخرج سخن‌عرب بیرون آمد وبرعادت ایشان‌ومبالغت‌در کتمان‌وجدّ نمودن‌در آن. وقیل‌اخفیهای‌ـ اظهرها و هومن الا ضداد ، کماانّ الاسرار یجئی بمعنی الاظهار فی قوله:«واسّروا الندامة لمّاراوا العذاب» ای‌ـ اظهروها، ویحتمل‌ان‌یکون‌اخفیها بمعنی ازلّت الخفاعنها، کمایقال ـ اشکیته :ای‌ازلت شکواه ، باین‌قول اکاد ، زیادت است همچنانکه گفت :«قل عسی ان‌یکون قریباً» ای‌ـ هوقریب وعسی‌زیادة .

«لتجزی کل نفس»تعلق‌باخفادارد ،هر که‌اخفاءبمعنی‌اظهار نهند.ومعنی آنست که رستخیز آمدنی وبودنی است ، آنرا بوقت خویش اظهار کنم تا هر کس بجزاء کردار خویش رسد وسزای‌خویش بیند ، وروا باشد که لتجزی تعلق‌باتیان‌داردیعنی «انّ الساعة آتیة لتجزی »، ومحتملست که تعلق «باقم الصلوة لذ کری» دارد، ای‌ـ اقم الصلوة لذ کری لتجزی کلّ نفس علی‌ماعملت من خیر اوشر.

«فلایصدّنك عنها»الصدّیستعمل فی‌الصرف عن‌الخیر،تقول صدّه‌عن الخیر ولاتقول صدّه عن‌الشّر،والمعنی لایمنعك عن‌الایمان بالقیامة والتّأهب لها وعن اقامة الصلوة ، «من‌لایؤمن بها واتبع‌هویه»الهوی یستعمل فی‌المعاصی وحقیقته میل‌النّفس الی الّشیٔ للشهوة . «فتردی» ای‌ـ فتهلك فی القیامة وتعذّب بالنّار . قیل الخطاب للنبّی (ص) والمرادبه امته .

قوله:«وماتلك‌بیمینك‌یاموسی»استفهام‌است بمعنی‌تنبیه‌وتقریر،ربّ‌العزّه‌خواست

که بروی مقرّر کند باقرار روی که آنچه در دست دارد عصاست ، تاچون مار گـردد نترسد، ونیز خواست که اورا باقرار خودفرا کیرد وبروی حجـّت آرد که آن عصاست تا چون مار گردد انکار نکند، که همیشه چوب بود ودعوی نتواند کرد که همیشه ماربود ، و گفته‌اند مراد باین خطاب آنست که تاموسی را گستاخ (١) گرداند و با کلام حـق انس گیرد و ازهیبت دیدن عجایب مدهوش نگردد وقوّت دل داود بهرچه اورا فرمايد،«وتلك» از بهر آن گفت که عصا مؤنث استو اشاره بآنست ،و« بیمینك » از بهر آن گفت که عصادر دست راست داشت،ومحتملست که دردست چپ چیزی دیگر داشت تاجواب بروی ملبتس نشود.

«قال هی عصای» گفته‌اند که عصای موسی ببالاده گز بودسر آن دوشاخ وزیر آن سنان، ونام آن علیّق وقیل نبعه ازچوب بادام ،و گفته‌اند ازمورد بهشت بود .وعن **محمّد بن قیس** قال: اعطی آدم من الجنّة یاقوتة وعصاموسی وشیئاً من زرع : فامّاالياقوتة فهی الر کن كانت بيضاً فاسوّد من ایدی الخطائین،وامّا العصا ، فعصا **موسی** تنا سخها القرون ،وامّا الزرع فما اعطی بنوآدم . قوله : «اتو کؤ علیها» ای۔ اعتمد علیهـا اذا اعییت ، وذلك انّ الرّعاء یستریحون علی عصیهم بالاتكاء ، « واهش بها» ای ــ اضرب بها الاغصان الورق ، «علی غنمی» الغنم عندالعرب لعدد من الضـّان لاینقص من مأة فصاعداً قوله . «ولی فیها مآرب اخری» المآرب۔ الحوائج واحدتها مارىة و مأربة و الارب والاربة ایضاً الحاجة . وارب الانسان عضوه ،جمعه اراب وصـّح فـی الحديث : «امرت ان اسجد علی سبعة آراب» . والاریب لهوالعاقل الّذی یقوم لحـوائجه ، وانمّا قال اخری لانّ المآرب جماعة و اصلها اخر، فاجر اها علی الوحـدة كالحسنی لانّ آیات السورة علی الیآء . گفته‌اند که **موسی** بقدرسئوال جواب داد ، چـون خطاب آمد که : «وماتلك بیمینك یاموسی» **موسی** جواب داد که عصا،دیگر بارخطاب آمد که: لمن هی،این عصاآن کیست؟**موسی** گفت : «عصای» عصای من.خطاب آمد.وماتصنع

١ـ نسخه الف: بستاخ

بها. چکنی باین‌عصا؟ موسی گفت: «اتو کؤ علیها» و آن‌منافع برشمرد، و گفته‌اند خطاب هم آن‌بود که : «ماتلك بیمینك» امّا موسی‌در جواب بیفزود که میخواست تا منافع آن برشمرد وشکر نعمت حق بگزارد . روی‌عن **ابن‌عباس** قال : کان **موسی** (ع) یحمل علی‌عصاه زاده وسقاه وتماشیه وتحدّثه وکان یضرب بهاالارض فیخرج مایأ کل یومه ویر کزهافیخرج المآء ، فاذا رفعها ذهب‌الماء و اذاظهر له عدّو حاربت وناضلت عنه .واذا ارادالا ستقآءِ من البئر ادلاها فکانت علی طول البئر ، وصارت‌شعبتا هاکالّدلو حتّی‌یستقی ، وکان یظهرعلی‌شعبتیها کالشمع باللّیل یضیئی‌له‌ویهتدی‌به، واذا اشتهی ثمرةمن الثمار، ر کرها فتغصّنت غصن‌تلك الشجرة واورقت ورقها و اثمرت‌ثمرها. گفته‌اند این همه منافع که **ابن‌عباس** بر شمرده است پس از سؤال « و ماتلك بیمینك » درعصا پیدا شد زیرا که آن همه معجزه است و **موسی** را پیش از آن شب معجزه نبود.

«قال القیها» قال الربّ الق العصا« **یاموسی** »فالقیها من یده . « فاذاهی حیّة تسعی» ـ تمشی مسرعة علی بطنها . چون موسی عصا ازدست بیفکند ماری زرد گشت آنرا عرف بود چون عرف اسب، از اوّل که پیدا گشت جانّ‌بود باریك و کوچك‌پس همی افزود تاثعبان گشت ، ماری‌بزرگ صعب ، چنانکه بدرختی رسید آن درخت بخورد ، و خاییدن درخت و دندانها که برهم میزد موسی پرخوان آن میشنید ، و گفته‌اند پاره پاره کوه میکند وفرو میبرد . یقال الجانّ اوّل حالة الحیّة ، وهی الصغیرة منها . والثعبان آخر حالهاوهی‌اعظم ماتکون، والحیّةللجنس‌یعم‌الکلّ.وقیل کانت‌فی‌عظم‌الثعبان‌وسرعةالجان. **موسی** چون‌ماردید که‌نهیب‌می‌برد بترسید و برمید، جائی دیگر گفت : « ولی مدبراً ولم یعقب » بر گشت وپشت‌بر گردانید گریزان، باز نیامد وبازپس ننگریست ، تاخطاب آمد ازحق جلّ جلاله که ای **موسی** بجای خود باز آی ، بازآمد . ویرا گفت : «خذها ولاتخف‌سنعید هاسیر تها الاولی» تقدیره سنعیدها الی سیرتها، فحذف‌الجارای ـ سنردها الی خلقتها وهیئتها کماکانت عصاً ،

فمدّ موسى يده الى قرنيهافعاد اشعبتين وصارت عصاً . و گفته‌اند که **موسى** پشمينه پوشيده بود چون خطاب آمد که : «خذها ولاتخف» . دست بآستين مدرعه فرا برد تابر گيرد ، خطاب آمد که **موسى** اگرازاين مار گزندى بتو خواهد رسيد، آستين بچه‌کارآيد ترا وچه دفع کند؟ **موسى** گفت خداوندا مرا باين مگير که مرا ضعيف آفريده‌اى و آنچه ميکنم ازضعف وعجز مى کنم ' پس موسى دست برهنه در دهن وى‌فرو برد چون دست‌وى برسيدعصا گشت ودست خوددرميان دوشاخ عصاديد ،پس خطاب آمد که يا**موسى** ادن، فلم يزل يدينه حتّى شدّ ظهره بجذع الشجرة فاستّقر وذهبت عنه‌الرّعدة وجمع يديه في‌العصا وخضع برأسه وعنقه.

قوله : « واضمم يدك الى جناحك» ـ جناح الانسان ما بين المرفق والابط . «تخرج بيضآء من غير سوء » يعنى تخرج ولها نور وشعاع كشعاع الشمس من غير مرض‌ولابرص، «آية اخرى» يعنى‌هذه‌آية اخرى لنبوّتك سوى آية‌العصا . وانتصابها على‌الحال .

قوله : « لنريك من آياتنا الكبرى » ـ من‌المعجزات‌العظام التى نعطيكها . وقيل تقديره « لنريك‌الكبرى من آياتنا » وهى‌اليد البيضاء ، ولهذا قال: **ابن‌عباس** كانت يد موسى اكبر آياته.

قوله : « اذهب الى فرعون» اى ـ اذهب بهاتين الآيتين فى‌الحال‌اليه وادعه الى عبادتى ووحدانيتى والى اقامةالصلوة. لـذكرى ،« انه طغى» اى ــ عصى وعلا و تكبّر وجاوزالحد فى‌الشرك والمعصيّة . قال **ابن‌عباس** : لم يرجع **موسى** الى اهله الاّ بعد حول، والقبط تسمى‌الطاغى **فرعون** و اسمه **الوليد بن الريان القبطى .** و قيل **الوليدبن مصعب** و قيل كان **فرعون** من **اصطخر** وعن **علقمة بن مرثد** قال : بعث‌الله **موسى** الى **فرعون** ، فلمّا ولّى موسى ناداه يا موسى امّا انّ فرعون لن يؤمن ، قال موسى ياربّ ففيم ترسلنى اليه ، وقدعلمت انه لن يؤمن ، فبعث‌الله‌اليه بثمانية امـلاك ، فقالوا يا موسى امض لما امرت به ، فقد اعنى علم هذاالقرون

هن قبلکم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » . ذکر الله حبذا ذکراه جل‌الملك الحق تعالی الله مااشرف ذکره و ما اعلاه وما اطیب وصفه وما احلاه ، فهوالعزیز الصّمد الا له ، الله است قدیم و آفرید گار رحمن است عظیم و پرورد گار ، رحیم است وحلیم و آمرزگار ، کریمست‌ولطیف ، عیب‌پوش وعذرپوش‌ورهی‌دار ،دستگیر وکارساز ، عذر پذیر وسپاس دار ، نغز کردار و خوش گفتار و لطیف دیدار ، جمال نام امروز نصیب کفتار ، جمال نام فردا نصیب دیدار، الهی در ازل تومان بر گرفتی وکس نگفت که بردار ، اکنون که بر گرفتی بمگذار ودرسایه لطف خود میدار ، قوله : «طه» اینست خطاب خطیر ونظام بی‌نظیر ، اینست سخن پر آفرین وبردلها شیرین ، دل را انس وجانرا پیغام ، از دوست یاد گار و برجان عاشقان سلام . « طه» هم نامست وهم تعریف ، هم‌مدح ،وهم پیغام ، نام‌راست و تعریف درست ، مدح بسزا پیغام تمام . قومی گفتند سو گندیست که ربّ‌العزّة یادمی کند بصفات‌و افعال‌خویش، می گوید بطول‌خداوند بر بندگان، بپاکی‌حق از گفت ناسزایان ، بطهارت‌دل **محمّد** خاتم پیغمبران ،بطهارت اهل‌بیت **محمّد** شمعهای تابان ، بطهارت‌دل عارفان‌وسوزسرّ و الهان ، بدرخت‌طوبی جای ناز بهشتیان ، بطرب اهل‌بهشت ویافت روح وریحان ، باین جمله سو گند یادمیکند: «مّاانزلناعلیك القرآن لتشقی». **سعید جبیر** گفت.طا از طیّب است‌و هااز هادی ، طااشارتست بپاکی، وپاکی الله را صفتست ،وهااشارتست بهدایت، والله ولی هدایتست، طا آنستکه **مصطفی** (ص) گفت : انّ الله تعالی‌طیب لایقبل الاّ الطیب». ها آنستکه قرآن مجیدازآن خبرداد : « وانّ‌الله لها دی‌الذّین

آمنوا». الله بحقیقت راه نمای ودل گشای مؤمنانست ، سرارای ومهرفزای رهیگانست، طیب ازعیب پاك ، صمداز دریافت پاك ، برتر ازدوری پاك ، نزدیك از آمیغ پاك ، قیوم ازتغیّر پاك ، احداز انباز وجفت و فرزند و کفو و همتا پاك ، یافته از دریـافت پاك ، صبور ازعجز پاك ، مانع از بخل پاك ، منتقم ازحقد پاك ، جبّار از جور پاك ، متکبّر از بغی پاك ، غضبان از ضجر پـاك ، شناختنی از اوهام پاك ، صانـع از حاجت پاك ».

قوله : «ما انزلنا علیك القرآن لتشقی » تسکین روعة **مصطفی** (ص) است که او ترسنده‌تر خلق بود چنانکه گفت : انّی ارجو انا کون اخشا کم لله» یاران گفتند، **رسول** خدا نماز کردی ودر دل مبارك وی چندان ترس بودی که می جوشیدی چنانکه آب گرم جوشیدی بر آتش . **عمر خطّاب** گفت : ویرا دیدم در ملتزم ایستاده وزار زار می گریست ، چون مرا دید گفت : هاهنا تسکب العبرات.

قوله : «الاّ تذکرة لمن یخشی» ، قرآن یادگار ترسندگانست وخشیت ترس زنده‌دلان وعالمان است ، یقول الله تعالی : «انّما یخشی الله مـن عباده العلماء » ترسی که خاطر را ازحرمت مرکب کند ، واخلاق را مهذب کند ، واطراف را ادب کند. هردل که در آن ازخدای عزّوجلّ ترس نیست آن دل خرابست ومعدن فتنه ، واز نظر الله محروم واز تبصره شناخت حق محجوب، دلیری وبی حرمتی وناپاکی را بالله چه رویست ، وباوی چه سروکار، این چنانست که مصطفی (ص) گفت درقنوت : «والشرّ لیس الیك» شررا بتوچه راه واهل آنرا باتوچه روی.

قوله : «تنزیلا ممـّن خلق الارض والسّموات العلی» این قرآن فـرو فرستادهٔ خالق زمین و آسمانست، انس دل دوستان ومرهم دردسوختگانست، شفای درد وطبیب بیمار دلانست، مصطفی (ص) گفت : «الاّ من اشتاق الی الله فلیسمع کلام الله فان مثل القرآن کمثل جراب مسك، ای وقت فتحته فاح ریحه». جائی دیگر گفت : «تنزیل العزیز-الرحیم» فروفرستادهٔ آن عزیز است که اورا هم نورعزّت است وهم نارعزّت. بنور عزّت

آشنارا بیفروخت وبنار عزّت بیگانه را بسوخت، جای دیگر گفت : « وانّه لتنزیل ربّ العالمین» فروفرستاده خداوند جهانیان است ، پروردگار و دارندهٔ همگانست ، یکی تن پروردبنعمت و دل پرورد بمحبّت، آن درنازونعمت، واین درراز ولینعمت، آن بر درگاه شریعت است درخدمت وریاضت ، این درپیشگاه حقیقت سزای صحبت وقربت.

قوله : «الرحمن علی العرش استوی» هفت جای درقرآن یاد کرد که من بر عرش مستویم .

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه ، استواء خداوند برعرش در قرآنست و مرا بدین ایمانست، تأویل نجویم که تأویل درین باب طغیانست ، ظاهـر قبول کنم وباطن تسلیم، این اعتقاد سنیّانست، ونادریافته بجان پذیرفته طریقت ایشانست، ایمان من سمعی است ، شرع من خبری است ، معرفت من یافتنی است ، خبررا مصدقم یافت را محققم ، سمع را متبعّم ، بآلت عقل، بگواهی صنع ، بدلالت نور ، باشارت تنزیل ، به پیغام رسول، بشرط تسلیم، امّا همیدانم که نه جایگیر است بحاجت ، که جای نمایست بحجت ، نه عرش بردارندهٔ الله تعالی است ، که الله دارنده ونگهدارندهٔ عرشست ، عرش خدا جویانرا ساخته ، نه خداشناسانرا ، خداجوی دیگرست و خدا- شناس دیگر، خداجوی را گفت : «الرّحمن علی العرش استوی» خداشناسانرا گفت «وهومعکم» برعرش بذات، بعلم هرجای، بصحبت درجان ، بقرب درنفس. ای جوانمرد درخلوت «وهومعکم» رخت فرومنه که «تعالی الله الملك الحق» باوی روانست بربساط «ونحن اقرب» آرام مگیر که «ماقدروا الله حق قدره» زبر آنست، با «ووجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة» گستاخ مباش که «لاتدرکه الابصار» ازبر آنست ، هرچه « هوالاول » می دهد «هوالآخر» می رباید ، هرچه «هوّالظاهر» نشان میکند ، هوالباطن» محو می کند ، این همه چیست ، تامؤمن میان خوف ورجاو عارف میان قبض وبسط طوف می کنند ، نمیتوان گفت که نمیتوان یافت، که شریعت خصمی میکند ، و نمیتوان گفت که توان یافت ، که عزّت رضانمیدهد ، عزیزعظیم لایعرف قدره ولایدرك حقه،

لطیف ودودیحبهم ویحبّونه .

قوله : « وان تجهر بالقول فانّه یعلم الّسر واخفی» النفس لاتقف علی مافی القلب، والقلب لایقف علی اسرارالروح ، والروح لاسبیل‌له الی حقائق السر ، والّذی هواخفی فمالایطّلع علیه‌الاّ الحق. نفس چه داند که در کنج خانه دل‌چه تعبیه‌است، دل چه داند که درحرم روح‌چه لطائف است ،روح‌چه‌داند که‌در سراپردهٔ سرّچه‌ودایع است ، سرّچه داند که در اخفی چه حقایقست ، نفس محلّ امانتست ، دل خانه معرفتست ، روح نشانهٔ‌مشاهدتست ، سرّ محط رحل عشق است ، اخفی حق داند که چیست ، ودانندهٔ آن کیست ،وهم وفهم خلق‌از دانش آن‌تهیست.

قوله : «الله لااله الاّ هو» هرمنزل که سلطان آنجا فرو خواهد آمد فراش باید که از پیش برود وآن‌منزل بروبد، ازخاشاك وخس پاك کند، چهار بالش‌سلطان بنهد ، تاچون سلطان دررود ،کارها ساخته بود ومنزل پرداخته ، چون سلطان عزت الاّ الله بسینه بنده نزول کند فرّاش لااله ازپیش بیاید ، وساحت‌سینه بجاروب تجرید و تفرید بروبد وخس وخاشاك بشرّیت و آدمیّت وشیطنت نیست کند وبیرون او کند آب رضابزند، فرش وفا بیفکند ،عودصفا برمجمره ولابسوزد ، چهار بالش‌سعادت و دست [۱]سیادت بنهد ، تاچون سلطان الا الله در رسد ، در مهد عهد برسریر سر تکیه زند .شعر:

تکیه برجان رهی کن که ترا باد فدا چکنی تکیه بر آن گوشه دارافزینا

قوله : « وهل اتیك‌حدیث موسی اذرأی ناراً» آتش نشان‌جودست،ودلیل‌سخا' عرب آتش افروزد تابدان مهمان گیرد، هیچکس‌بآتش‌مهمانی چون موسی(ع)نیافت وهیچکس ازآتش میزبانی چون الله‌تعالی ندید ، **موسی** آتشی میجست که خانه افروزد .آتشی یافت که جان ودل سوزد ،همه آتشها تن سوزد وآتش دوستی جان ،

(۱)ـدست . بمعنی مسند است:فرهنك‌رشیدی

بآتش جان سوزشکیبائی نتوان. آتشها برتفاوتست ، آتش شرم و آتش شوق و آتش مهر ، آتش شرم تفرّق سوزد ، آتش شوق صبر سوزد ، آتش مهر دو گیتی سوزد ، تاجز از حق نماند ، دلیل یافت دوستی دو گیتی بسوختن است ، نشان محقق باغیر حق نپرداختن است ، علامت نیستی در خود برسیدن است ، باران که بدریا رسید برسید ، در خود برسید آنکس که بمولی رسید ، **موسی**(ع) بسر مشرب توحید رسیده بود ، که خطاب : «انّی انا ربّك» شنید ، اورا فرمودند که قدم در عالم تفرید نه ، پای بر دو گیتی نهاد و مولی راهمّت یگانه کرد .

قوله : «فاخلع نعليك» ای فرّغ قلبك عن حديث الدّارين ، وتجرّد للحق بنعت الانفراد ، ای **موسی** یگانه را یگانه باش ، اوّل در تجرید قصد ، آنگاه در نسیم انس ، ازدو گیتی بیزارشو تا نسیم انس از صحراء لم یزل دمیدن گیرد ، حجاب تقسیم ازپیش برخاسته و نداء لطف بجان رسیده

« وماتلك بيمينك ياموسى» چون خطاب « انّی انا ربّك » بسمع موسی رسید . سلطان هیبت براو تاختن آورد درحیرت ودهشت افتاد ، ازصولت آن هیبت آرام را جای نماند نه تن صبر برتافت ، نه دل باعقل پرداخت ، تا ربّ العالمین بنداء لطف تدارك دل وی کرد ، حدیث عصادر میان آورد گفت : « وماتلك بيمينك ياموسى »چیست اینکه دردست داری ای **موسی** ؟ گفت : «هی عصای» عصای منست. فرمان آمد که : «القها يا موسى» بیفکن این عصا که میگوئی عصای منست . **موسی** بیفکند آن عصا مار گشت . **موسی** چون آهنگ مار دید که قصد وی کرد ، بترسید و بهزیمت شد ، ندا آمد که :«خذها ولاتخف» ای **موسی** بر گیرومترس ، این همان عصاست که تو گفتی ودعوی کردی که عصای منست ، ای **موسی** ترابادعوی چه کاربود ، مردان راه دعوی نکنند وهیچ چیز بخوداضافت نکنند ، آن صفت هستی و آثار دعوی **موسی** بود که در آن حضرت روی بوی آورد ، که از دعوت بشریّت بافطرت او شوبی مانده بود ، آن شوب باین دعوی پدید آمد که «عصای». گفتند ای **موسی** هنوزازین انیّت

چیـزی باتو مانده است. رحمتی بود از حق جلّ جلالـه **بموسی‌عمران** که گفت: «وماتلك بيمينك» تا آن همه دعوی ازنهاد موسی سربرزد و موسی(ع) رابر آن اطلاع دادند تـا از آن دعوی برخاست و دامن عصمت خـویش از آن گرد بیفشاند.

قوله: «واضمم يدك الی جناحك تخرج بيضاء من غير سوء» معجزهٔ موسی یکی بیرون ازنفس وی بود عصا، دیگردر نفس وی بودیدبیضا. عصا نمود کاری است‌از آیات آفاق، وید بیضا نمود کاری است از آیات انفس. و ربّ‌العالمین راه توحید خود برشناخت این دوطرف نهاده میگوید جل‌جلاله. «سنريهم آيا تنافی الآفاق و فی انفسهم حتّی‌يتبيّن لهم انّه الحق».

قوله: «لنريك من آياتنا الكبری» ای‌ـ الاية الكبری و هی‌ماكان يجده من الشهود والوجود و مالايكون بتكلّف العبد وتصرفه من‌فنون الاحوال التی‌يدركها صاحبها ذوقاً. آیت کبری بحقیقت آنست که از دیده خلق پوشیده و ازتکلّف و تصرف بنده رسته، شرابی از غیب روی‌نهاده ناخواسته، بسرّ بنده رسیده وچاشنی آن آن بجان یافته،عیشی‌روحانی‌باصدهزار طبل‌نهانی، رستاخیز جاودانی،نفسی‌بصحبت آمیخته، جانی‌در آرزو آویخته، دلی بنور یافت غرق گشته، از غرقی که هست طلب از یافت بازنمی داند. وازشعاع وجود عبارت نمی‌تواند، در آتش مهرمی‌سوزد و ازناز بازنمی پردازد.

پیر طریقت گفت: الهـی آنچه نا خواسته یافتنی است، خواهندهٔ بـدان کیست؟ و آنچه از پاداش برتر است سئوال در جنب آن چیست؟ پس هرچه از باران منت‌است‌بهار آن دمی‌است، وهرچه ازتعرض وسؤال‌است ازرهی‌مستمدّیست، الهی دانش و کـوشش محنت آدمیست، و بهرهٔ هر یکی از تو بسزا کـرد ازلیست.

۲ـ النّوبة الاولی

قوله تعالی: «**قال ربّ اشرح لی صدری**[۲۵]» گفت خداوند من فراخ بگشای دل من .

« **و یسر لی امری**[۲۶] » و آسان کن مرا کار من .

« **واحلل عقدة من لسانی**[۲۷] » وبگشای گره از زبان من .

« **یفقهوا قولی**[۲۸] » تادر بیابند سخن من .

« **واجعل لی وزیراً من اهلی**[۲۹] » ومرا از کسان من مردی بار کش ده .

« **هرون اخی**[۳۰] » وآن هارون است برادر من .

« **اشدد به ازری**[۳۱] » پشت من ونیروی من باو سخت کن .

« **واشرکه فی امری**[۳۲] » واورا درکار [پیغامبری] انبازمن کن .

« **کی نسبحك کثیراً**[۳۳] » تاباپاکی ترا یاد کنیم .

« **ونذکرك کثیرا**[۳۴] » وترا دریادداریم بیادفراوان .

« **انّك کنت بنابصیراً**[۳۵] » توبما بینائی [ودانائی] .

« **قال قداوتیت سؤلك یا موسی**[۳۶] » فرمود آنچه خواستی تـرا دادیم ای موسی .

« **ولقدمنّناعلیك مرة اخری**[۳۷] » و برتو سپاس نهادیم باری دیگر .

« **اذاوحینا الی امك** » آنگه که آگاهی افکندیم بمادرتو .«**مایوحی**[۳۸]» آن آگاهی که افکنده آمد باو.

« **ان اقذفیه فی التّابوت** » که موسی رادر تابوت کن ،«**فاقذفیه فی الیّم**» و آن تابوت در دریا افکن . «**فلیلقه الیم بالسّاحل**» تا دریا ا ورا با کران افکند .

« **يأخذه عدوّ لي وعدوّ له** » تابگیرداورا کسی‌دشمنست‌مراودشمنست‌اورا.

« **والقيت عليك محبّة منّي** » وبر تو افکندم دوستی ازخویشتن.

« **ولتصنع على عيني**(۳۹) » و می‌پرورند ترا بردیدار چشم‌من.

« **اذ تمشي اختك** » میرفت خواهر تو. « **فتقول هل ادلّكم** » میگفت خواهیدشما را نشانی دهم. « **على من يكفله** » بر کسی که او را بدایگی بدارد، « **فرجعناك الى امك** »دادیم ترا با مادر تو، «**كي تقرّ عينها**» تا روشن گردد چشم او. «**ولا تحزن**» واندوهگن مبادا « **وقتلت نفساً** »وکسی را بکشتی،« **فنجيناك من الغمّ**» برهانیدیم تراز اندوه، «**وفتنّاك فتوناً**»وترابیازمودیم آزمودنی،«**فلبثت سنين في اهل مدين**» سالها درنگ کردی و بودی در مدین. « **ثمّ جئت على قدر يا موسى**(٤٠)» و آنگه آمدی ای موسی برهنگامی واندازه‌ای.

« **واصطنعتك لنفسي** (٤١)» و ترا بگزیدم خویشتن‌را.

« **اذهب انت واخوك بآياتي**» شو تو وبرادر تو بنشانهای من. «**ولا تنيا في ذكري**(٤٢) » وهیچ سست مشوید درياد من.

«**اذهبا الى فرعون**» بروید هردو بفرعون«**انّه طغى** (٤٣) » که‌اوبس‌شوخ‌شد.

«**فقولا له قولاً ليناً** »گوئید اورا سخنی‌نرم‌بمدارا[و خوایند اورا بکنیت].

« **لعله يتذكّر اويخشى** (٤٤) ». تامگر او پند پذیرد و بترسد.

« **قالا ربنّا** » گفتند خداوندما،« **انّنا نخاف ان يفرط علينا** » مامی ترسیم که فرعون بر ما بسر در افتد، «**اوان يطغى** (٤٥) » یا گزاف و شوخی در گیرد و برحال بکشد.

« **قال لا تخافا انني معكما** » گفت مترسید که من باشما ام. [بیاری‌ونگه داشت] « **اسمع و ارى** (٤٦) » می‌شنوم ومی‌بینم.

« **فأتياه فقولا** » باوروید و گوئید، « **انّا رسولا ربّك** » ما فرستادگان خدای تواییم، « **فارسل معنا بني اسرائيل ولا تعذّبهم** »و بنی اسرائیل

را بماده وعذاب مکن. «**قدجئناك بآية من ربك**» نشانی آورده‌ایم بتو از خداوند تو، «**والسلام علی من اتبّع الهدی**[۴۷]» درود وسلام [ورستگی] بر آن کس که براه راست پی‌برد .

«**انّا قدا وحی الینا**» مارا گفته‌اندوبما رسانیده، «**انّ العذاب علی من کذب وتولّی**[۴۸]» که عذاب بر آنکس است کــه راستی را دروغ شمرد وازپذیرفتن آن بر گردد .

«**قال فمن ربّكما یاموسی**[۴۹]» [**فرعون**] گفت کیست خداوند شما ای موسی ؟

«**قال ربّنا الّذی اعطی کلّ شیْ خلقه**» گفت خداوند ما اوست که هر چیزی را آفرینش او بداد [چنانکه دربایست بود سزید] . «**ثم هدی**[۵۰]» وآن چیز را دردل افکند که قوت از کجا جوید واز دشمن چون پرهیزد وبمادر چون رسد .

«**قال فما بال القرون الاولی**[۵۱]» گفت کار و بار گروهان پیش چیست ؟

«**قال علمها عند ربّی فی کتاب**» گفت دانش آن بنزدیك خداوند منست در نسختی، «**لایضلّ ربّی و لاینسی**[۵۲]» خداوند من فرونگذارد [هیچ چیز] نه فراموش کند .

«**الّذی جعل لکم الارض مهداً**» او که شما را ازز‌مین آرامگاه وبنگاه کرد، «**و سلك لکم فیها سبلاً**» وشمارا در آن راهها ساخت «**وانزل من السماء ماء**» و فرو فرستاده از آسمان آبی «**فاخرجنا به ازواجاً**» تــا بیرون آوریم بآن آب همتاها ، «**من نبات شتی**[۵۳]» از رستها ازز‌مین پراکنده [رنگارنگ وبویابوی]

«**کلواوارعواانعامکم**» می‌خورید وستوران خویش رامی‌خورانید، «**انّ فی ذلك لآیات**» درین کرد ها نشانهاست «**لاولی النهیّ**[۵۴]» زیرکان و خداوندان خر را .

النوبة الثانیة

قوله: «قال‌ربّ‌اشرح لی‌صدری». چون فرمان آمد ازجبّار کائنات **بموسی** (ع) کلیم که: «اذهب الی **فرعون** انّه طغی» و موسی دل بر آن نهاد که پیش **فرعون** رود، از الله تعالی تمکین خواست‌وساز واهبّت آن‌کار، گفت: «ربّ‌اشرح لی‌صدری» واین از بهر آن گفت که موسی را آن ساعت دل بتنگ آمده بود و باری بردل وی نشسته که ازچنان مقام مناجات می‌بایست شدن وبادشمن‌سخن می‌بایست گفت. پس از آن که باحق تعالی جلّ‌جلاله سخن گفته‌بود. گفت بار خدایا چون بادشمن سخن می‌باید گفت نخست این بار ازدل من‌فرو نه ودلم بر گشای وفراخ گردان تارسالت بتوانم گزارد و جواب بتوانم شنید. قال **ابن جریج**: اشرح لی‌صدری، ای‌ وسع ولیّن قلبی بالایمان والنبوّة لاعی عنك ماتودعه من وحیك واجتری علی خطاب فرعون.

«ویسّر لی امری» سهّل علیّ ماامرتنی من تبلیغ الرّسالة الی**فرعون**.

«واحلل عقدة من لسانی» العقدة ـ لکلّ مالم‌ینطق بحرف مثل‌التمتمه‌والفأفأة. یقول افتح لسانی وازل مابه من‌الرّتة یفهموا کلامی وما اخا طبهم‌به، **مجاهد** گفت: عقدهٔ زبان وی ازآن بود که ربّ العزّة محبّت وی‌دردل **آسیه** و **فرعون** افکنده بود چنانکه یك ساعت ایشانرا ازدیدار وی شکیبائی نبود، **فرعون** روزی اورا بر کنار خود نشانده‌بود ودر روی وی‌می خندیدو بازی‌میکرد، **موسی** دست‌فرا کردو موی روی وی بگرفت وتائی چنداز آن بر کند، **فرعون** خشم گرفت، سیّاف‌را بخواند تا اورا هلاك کند. **آسیه** گفت کودکی چه داند که چه کند آتش و یاقوت از هم نشناسد، پس آزمودن‌رایاقوت‌و آتش‌بهم‌جمع کردند. **موسی** خواست که‌دست‌بیاقوت

برد ، جبرئیل بیامد و دست وی فرا آتش برد، آتش بر گرفت‌ودر دهن‌نهاددستش نسوخت ازآنکه موی روی‌فرعون بدست بر کنده بود، زبانش بسوخت که روزی **فرعونرا** پدر خوانده بود، این عقدهٔ زبان‌وی ازآن بود .

«و اجعل‌لی وزیراً من اهلی» الوزیرمشتق من الوزر،و الوزر-الحمل- وسمی الوزیر وزیراً لانه‌یزر اوزارالملك و یحمل اعباَء ملکه . وقیل مشتق من الوزر و هوالملجاء ، ومنه‌قوله : «کلاّ لاوزر» ای - لاملجأ،فعلیهذا سمّی الوزیر وزیرالانّ الامیر یلجیٔ الیه فیمایعرض له من‌الامور .

قوله : «هرون‌اخی» ای- اجعل‌اخی هارون وزیراً لی‌من بین اهل‌بیتی ،وانمّا قال من اهلی‌لتکامل‌شفقته.

قوله : «اشددبه ازری» ای- قوبّه ظهری . وقیل ازری‌قوتّی ، وقیل ضعفی‌ای - اجعله معاوناًلی استعین برأیه ومشورته . قرأ **ابن عامر** اخی اشددبه ازری‌واشرکه فی امری ، بسکون الیاء من اخی و قطع‌الالف من اشدد وقطع‌الالف من اشرکه ، و الوجه انّ قوله اشدد واشرکه علی الخبر لاعلی الامر ، و هما‌مجزومان لانّهما علی جواب الدّعاء الّذی هوقوله: «واجعل لی‌وزیراً من‌اهلی» وجواب الدعاء مجزوم‌لان الشرط فیه مقدر،والمعنی- اجعل‌لی اخی وزیراً فانك ان تجعله وزیراًلی اشدد به ازری ،فاشددفی‌المعنی جواب الشرط المقدّر فهو مجزوم و اشرکه معطوف علیه‌فهو تابع له‌فی الجزم . وقرأ الباقون اشدد بوصل الالف‌و اشرکه بفتح الالف، و الوجه انّهما علی‌الدّعاء الّذی هو بلفظ‌الامر ، فقوله اشدد بوصل‌الالف صیغةامر یرادبه‌الدّعاء فهومبنی علی السکّون ، واشرکه مثله و هومعطوف علیه وهذا وجه القرائتین لانّه اشدّ موافقة لماقبله وهوقوله : «ربّ اشرح لی‌صدری‌ویسرّلی امری» ،**وفتح‌ابن کثیر و ابوعمرو** ، الیاء من‌اخی، واسکنتها‌الباقون .

قوله : « کی نسبحك کثیراً » ننزهك عمالا یلیق بك و نقول سبحان‌الله و نصلّی لك .

«ونذکرك کثیراً» بالدّعاء والثناء علی کلّ حال .

« انّك کنت بنا بصیراً» هذا کون الحال ، یعنی لم تزل کنت بنا بصیراً . ای- علیماً باحوالنا وصفتنا .

موسی (ع) از حـق جلّ جلاله بدعا ومسألت خواست مشارکت بـرادر خویش **هارون** در نبوّت ، تا اورا یاری دهد بر تبلیغ رسالت و اداء امانت و آسان کردن کار برخویشتن ، تا اورا فراغ تسبیح وتعظیم ذکر حق بود و کثرت عبادت بقدر امکان، و ربّ العزّة دعاء وی مستجاب کرد و **هارونرا** در نبوّت شریك وی کرد وپشت وی باو قوی کرد .

آنگه منّت بروی نهاد گفت : «قداوتیت سؤلك یا موسی» ای -اعطیت سؤلك و مرادك یا **موسی**،من شرح الصدر وتیسیر الامر وازالة العقدة عن اللسان وتقویة الظهر بنبوة الاخ .

« ولقدمننّا علیك مرّة اخری » ای ـ انعمنا علیك فی زمان آخر ، قبل هذه المرّة .

« اذا وحینا الی امّك مایوحی » وحی اینجا بمعنی الهامست. چنانکه گفت : « واوحی ربّك الی النحل» ای- الهمناها مایلهم من الصواب حتّی فعلت مافعلت . و روا باشد که بمعنی رؤیا بود،ای- اریناها فی المنام «ان اقذفیه فی التّابوت» جائی دیگر گفت : «فاذا خفت علیه فالقیه فی الیمّ». نام مادر موسی **بوخاید** است و از فرزندان **لاوی بن یعقوب** بود. ویم نامی است نیل را علی الخصوص . اماقصهٔ ولادت موسی برشرط اختصار آنستکه فرعون خوابی دید هائل، معبّران گفتند تعبیر این خواب آنست که در **بنی اسرائیل** کودکی پدید آید که بدست وی قاعدهٔ ملك تو خراب شود ونظام کارتو گسسته گردد، **فرعون** گفت تدبیر چیست؟ گفتند تدبیر آن است که هر کودك نرینه که دروجود آید **از بنی اسرائیل** آنرا هلاك کنی روزگاری بگذشت که اطفال ایشانرا میکشتندو پیران وجوانان که بودند ازدنیا می رفتند، پس سروران

آل فرعون همه بهم آمدند گفتند، مهینان **بنی اسرائیل** نماندندو کهینانرا میکشند، نه بس روزگار کسی از ایشان نماند ومارا مزدوروکارگر نباشد، وبرنج آئیم، تدبیر آنست که یکسال کشیم و یکسال نه . پس تقدیر الهی چنان بود که **هارون** برادر **موسی** آن سال که نمی کشتند از مادر دروجود آمدودیگرسال که می کشتند **بموسی** بارور گشت. چون زادن **موسی** نزدیك آمد زنی بودقابله وبر باروران زنان موکّل بود از جهت **فرعون** تا هر کودکی را که زادندی بفرعون گفتی واوراهلاك کردی، این قابله دوست مادرموسی بود، دروقت زادن اورا بخواندو گفت : دوستی تو امروزبکار آید ،ماراهمی بینی که درچه حالیم، مرایاری ده وسترکن. چون **موسی** ازمادربوجود آمد قابله دروی نگریست نوری دیدمیان دوچشم وی، شیفتهٔ آن نوروآن جمال وی گشت گفت : ای فلانه تااین ساعت بر آن بودم که فرزندت در دست **فرعون** نهم تا اورا بکشد، اکنون ازآن نیّت بگشتم، که این فرزند چشم وچراغ منست، میوه دل وجان منست.

پس قابله چون ازآن کار فارغ گشت از خانه بیرون شد ، یکی از آن ذبّاحان اورادید که از آن سرای بیرون میآمد بدانست که آنجا فرزندی آمده است، رفت ویاران خود را خبر کرد ، چون بدرسرای آمدند خواهر **موسی** ایشانرا بدید ، نام آن خواهر **مریم** بود گفت : یا امّاه هذالحرس بالباب : اینك اعوان **وکسان فرعون** آمدند، مادر **موسی** بیخود گشت، ازسر آشفتگی موسی راخرقه ای پیچید وازدست بیفکند، تنوری تافته بوددر آن تنور افتاد ،اعوان **فرعون** چون در شدند مادر **موسی** را برنگ وحال خود دیدند هیچ نشان ولادت دروی پیدانه و گونه روی وی متغیر نگشته، **گفتند** قابله اینجا چه کار داشت اگر فرزندی نیامده است ؟! مادرموسی گفت اودوست منست ، گاه گاه بپرسش من آید چنانکه دردوستان شوند ، ایشان باز گشتند، ومادرمیگوید **یامریم** این الصبّی؟ کودك کجا است ؟ مریم گفت . چه دانم من ازو بیخبر بودم ، همی در سخن وی بودند که آواز گریستن آمد از آن تنورتافته ، مادر فراسروی رفت و اورا برداشت یك تای موی وی ناسوخته ، **فجعل الله علیه النار برداً وسلاماً** . **پس خلافست**

میان علما که اوراهم در آن حال در تابوت کردند وبدریا افکندند یانه،قومی گفتند که اورا در بستانی پنهان کرد و چهار ماه‌اورا شیرمی داد بروزیکبار وشب یکبار، آنگه اورا بدریا افکند. قومی گفتند. هم‌روز ولادت ازوی بترسید ازقهر **فرعون**، وربّ العزّةدردل وی‌افکند که‌اورا درتابوت کندوبدریا افکند ،اینست که‌ربّ‌العالمین گفت : «ان اقذفیه فی التابوت فاقذ فیه فی‌الیمّ» ای‌ـ اقذفی التّابوت وهوفیه‌فی‌الیّم ای‌ـ فی البحر، ومادر**موسی** کس فرستادبنجـّار،مردی مصری بوداز کسان**فرعون** و ازوی تابوت خواست تابخرد، نجـّار گفت : تابوت‌را چه‌میکنی ؟ کراهیّت داشت که دروغ گوید ، ونیزدانست که پسرویرا نزدیك خدای تعالی کرامت‌ومنزلت‌است که اورا درمیان آتش دیده‌بود چنان ،براستی بیرون آمد گفت پسری آورده ام واز بیم **فرعون**و کیدوی اورا در تابوت پنهان میکنم . نجـّار برفت تاذباحانرا خبردهد از آن قصه ، چون‌خواست که‌سخن گوید زبانش بسته‌شد . بدست اشارت می کرد ، ذباحان نمی دانستند که چه میگوید اورا بدر کردند ،نجـّار بخانه‌باز شد زبان‌وی نیك گشت ، دیگر بارباز گشت تاایشانرا خبردهد . ربّ‌العالمین زبان وی لال کرد وچشم وی‌نابینا ، ایشان‌او را بزدند و بیرون کردند ، گنگ و نابینا بیرون آمد ، براه درچاهی‌بوددر آن‌چاه افتاد ، نجـّار بدانست که خدای‌راعزّوجلّ‌رادر آن‌سریست نیّت کرد که اگر بحال صحـّت وسلامت بازشود ، آن‌حال بپوشد ومادر **موسی** را یاری دهد در حفظ **موسی** ، ربّ‌العالمین صدق وی دانست‌در آن نیت که کرد، او را چشم روشن وزبان گویا بازداد ، بیامد وایمان‌آورد و از **فرعون** ایمان خویش‌پنهان کرد ،اوست که رب‌العزّة در **قرآن** اورا **مؤمن آل‌فرعون** خواندنام او حزبیل‌پس تابوتی‌ساخت بقدّ **موسی** ،خمسة اشبار فی خمسة، و مـادر موسی **موسی** را در آن تابوت کرد در میان پنبهٔ زده ، و سر آن و شقوق آن بقیر بیندود و استوار کرد . وبفرمان الله تعالی بدریا افکند ، و **فرعون** را دختری بود که علت برص داشت و اطباء مصر ازمعالجهٔ وی درمانده بودند، ساحران وکاهنان **گفتند** که شفاء علت وی

از روی دریا می‌نماید ، شخصی پدید آید ، خیوء آن شخص بروی مالند شفا یابد ، پس روز دوشنبه چاشتگاه فرعون بر **شط نیل** بر آن نزهتگاه وتماشا گاه نشسته‌بود، زن وی **آسیه** بنت مزاحم و آن دختر که علت بر ص داشت بر آن گوشهٔ دیگر برشط با کنیزکان نظاره میکرد ، ناگاه آن تابوت ازمیان دریا پدید آمد ، موج آب آنرا بساحل افکند چنانکه الله تعالی گفت : «فلیلقه الیمّ بالسّاحل» ای ـ فلیرده الماء الی الشط یعنی که دریارا فرمان آمد که تابوت را بساحل افکند: «یأخذه عدولی وعدوله» انّما قال ذلك لانّ فرعون کان عدوّالله ولانبیائه ،والفراعنة ثلاثة : فرعون **ابراهیم** و **فرعون یوسف** و هوجدّ فرعون **موسی**،وفرعون موسی وهو **الولیدبن مصعب.**

پس غلامان و کنیزکان رفتند و تابوت بنزدیك **فرعون و آسیه** آوردند و هر چند کوشیدند در تابوت بر گیرند یابشکنند ، هیچکس طاقت آن نداشت و بدست هیچکس گشاده نشد ، مگر بدست **آسیه**،چون سر تابوت بر گرفتند ، کودکی را دیدند در آن تابوت ، من اصبح الناس و جهاً . باروی چون ماه و دو چشم نرگسین ومیان دوابروی وی نوری تابان وانگشت ابهام خویش دردهن گرفته و از آن شیر میخورد . **فرعون** در وی نگریست محبّت و مهر وی در دل او جای گرفت ، اینست که ربّ العزة گفت : « والقیت علیك محبة منّی» ای ـ فعلت ذلك بك لیحبك **فرعون** فلایقتلك . قال ابن عباس: احبه الله وحبّبه الی خلقه ، وقال **قتاده** : ملاحة کانت فی عینی **موسی** لایکاد یصبرعنه من ر آه . و قیل «القیت علیك محبة منی » ای ـ لتحبك امرأة **فرعون** وتحسن تربیتك. وهو معنی قوله «ولتصنع علی عینی» ای ـ ولتربّی علی ارادتی بمرئی منی . وقیل لتغذی علی محبّتی ، یقال صنع الصبی ـ اذا احسن غدائه. چون **موسی** را ازآن تابوت بیرون آوردند **فرعون** پاره‌ای خیوء وی بگرفت وبر آن علت دختر خویش مالید ، دختر از آن علت برص پاك گشت . دختر اورا دربر گرفت و می‌بوسید ، غاویان قوم **فرعون** گفتند: ایّها الملك انّا نظنّ انّ المولود الذی تحذرمنه من بنی **اسرائیل** هوهذا ، رمی به

فرقاً منك ، فاقتله . ای ملك آن کودك **اسرائیلی** که تو از وی می ترسی برملك خویش ، مگر اوست بکش او را تا ایمن شوی ، **فرعون** بقتل وی همت کـرد ، **آسیه** گفت . قرةعین‌لی ولك لاتقتله. مارا هیچ فرزند نیست واین کودك روشنائی چشم من وتست اورا مکش تا اورا فرزند گیریم ونفع اوبما رسد . قال النبی (ص) : «انّ فرعون قال امّا انا فلاحاجة لی فیه ، ولو قال یومئذ هوقرة عین لی کما هولك لهداه‌الله کما هداها» ، رسول خدا گفت اگر فرعون آن روز گفتی قرة عین‌لی،راه یافتی چنانکه آسیه گفت‌وراه‌یافت،امّا **فرعون** گفت مرا بدوحاجت نیست . لاجرم ازهدایت‌وایمان محروم ماند،و گفته‌اندچون **فرعون** قصد قتل‌وی کرد، آسیه گفت این کودك نه ازبنی‌**اسرائیل** است بلکه اززمینی دیگر وقومی دیگر است از کشتن اوچه آید ، بگذار تااورا فرزند خویش گیریم و **فرعون** را خود نیز دل نمی‌داد که اورا بکشد که اورا دوست می‌داشت ومهر وی در دل داشت . پس آسیه اورا موشا نام برنهاد ، بزبان عبری ، موسی موشا است . مو آب است و شادرخت یعنی که اورا در میان آب ودرخت یافتیم . آنگه دایه‌ای را طلب کردند که اورا شیردهد هرچند که زنان آمدند وپستان‌بروی عرض کردند شیر نگرفت‌ومادر **موسی** آن ساعت با **مریم** خواهر **موسی** میگوید قصیه‌برخیز وبرپی برادر برو و دانشی بکن که خود زنده است یامرده ، خواهر بیامد تابداند .

اینست که ربّ العالمین گفت : « اذتمشی اختك فتقول هـل ادلّکم علی من یکفله»ای ـ علی من‌یضمن‌القیام بارضاعه وتربیته . خواهر بیامد دید که دایه‌طلب می کنند، گفت من شمارانشان دهم بکسی که اورا دایگی کند وشیر دهد،زنی‌است که اورا فرزند کشته اند واگر اورا بدایگی خوانید بیاید ، **آسیه** گفت بیار او را تا دایکی این پسرمن بکند ، اگر شیروی بگیرد باوی نیکیها کنم ، **مریم** رفت و ومادر را بیاورد ، **موسی** چون بوی مادر شنید بجست وپستان وی در دهن گرفت و وبمزید ، اینست که الله‌تعالی گفت: «فرجعناك الی امك» ای‌موسی ترا وا مادر دادیم

چنانکه باوی وعده کرده بودیم انّا رادوه الیك قوله : « کی تقر عینها ولاتحزن » این بآن کردیم تا چشم وی روشن باشد ببقاء ولقاء تو واند وهگن نباشد بفراق تو ، «وقتلت نفساً » یعنی قبطیاً کافراً . **موسی** چون آن قبطی را کشت دوازده ساله بود واین قصه درسورة القصص بشرح کوئیم . قوله : « فنجیّناك من الغّم » ای ـ من خوف القتل . یعنی سهلنا لك الخروج من **مصر** الی **مدین** سالماً من **فرعون** ، وقیل نجیناك من غم التابوت والبحر و کر به ، قال **وهب** : اوحی الله الی **موسی** (ع) لوانّ النفس الّتی قتلت اقرت ساعة من لیل او نهار بانی خالقها ورازقها الاذقتك طعم العذاب ولکن عفوت عنك امرها لانّها لم تقرلی ساعة. قوله : «وفتناك فتوناً» ای ـ اختبرناك اختباراً وامتحناك محنة بعد محنة، وقیل خلصناك مرة بعد مرة. احدیها انّ امه حملت به فی السنة التی کان **فرعون** تذبح فیها الاطفال، القاؤه فی الّیم، ثم منعه الرّضاع الامن ثدی امه، ثم جرّه لحیة فرعون حتّی هم بقتله، ثم تناول الجمرة بدل التمرة، ثم وکزه **القبطی** حین استغاثه **الاسرائیلی**، ثم خروجه من البلدة حین اخبره رجل یسعی من شیعته بماعزموا علیه من قتله . و قیل الفتون مالحقه من الفزع والهرب والاغتراب الی ارض **مدین**، وما ادرکه هناك من الکرامة والنّبوة ، «فلبثت سنین» یعنی عشر سنین فی اهل **مدین** و هو بلدة **شعیب** ، علی ثمانی مراحل من **مصر** **وهب** گفت موسی که ازفرعون بگریخت دوازده ساله بود بمدین ـ شد ده سال مزدور شعیب بود برمهر دختر وی صفیرا ، وپس از آن هژده سال دیگر بنزدیك **شعیب** شبانی می کرد تـا او را فرزند زاد ، چون سن وی بچهل رسید وحی آمد بوی ، اینست که رب الّعزة گفت : «ثمّ جئت علی قدر یا موسی» یعنی جئت للوقت الّذی اردنا ارسالك فیه الی فرعون. علی قدر ای ـ علی مقدار مقدور قدرناه لرسالتك . **مقاتل** گفت : علی قدر ای ـ علی موعد وعدناك . پس آنگه آمدی برسر آن وعده که ترا نهاده بودیم. گفته‌اند بظاهر باوی بقول وعده‌ای نرفته بود، پس احتمال کند که این وعده بخواب بود که ربّ الّعزة اورا بخواب نمود که ترا برسالت بفرعون وقوم وی خواهم فرستاد ، و قیل : معناه جئت علی موعد و عدنا الّرسل . و ذلك انّ الله

تعالی اخبر الّرسل الماضیة انّه سیبعث **موسی** الی خلقه وسینزل علیه الّتوریة .

قوله : «واصطنعتك لنفسی» الاصطناع افتعال من الصنعة . و هو اتخاذ الصنیعة ای ـ اتخذتك صنیعة ،والمعنی اصطفیتك برسالتی واختصصتك بوحیی الّذی هو خاص امری.و یحتمل انّ النفس ها هنا تأکید . ای ـ و اصطفیتك لی نفسی . و قیل معناه اخترتك لاقامة حجتی وجعلتك بینی وبین خلقی، حتی صرت فی الخطاب والتبلیغ عنّی بمنزلتی الّتی انا بها لو خاطبتهم واحتججت علیهم.

قوله: «اذهب انت واخوك بآیاتی» ای ـ امضیا **بالتوریة** . قیل بآیاتی بالید والعصا، « ولاتنیا فی ذکری » ای ـ لاتضعفانی ان تذکرانی فانّ ذکر کما ایّای یقوی عزمکما .وقیل معناه لاتفترا ولا تقصرا فی تبلیغ ذکری الناس . یقال ونی و توانی فی الامر ،اذا وهن فیه .

« اذهبا الی **فرعون**» اعادلاّن الأوّل مطلق والثانی مقیّد. « انّه طغی » کفر وجاوز الحدّ فی الکفر. مفسران گفتند موسی با اهل خویش ازمدین برفت وروی بمصر نهاد وهارون آنوقت بمصر بود نزدیك مادر خویش، وحی آمد **بهرون** که **موسی** را استقبال کن ، یك مرحله باستقبال موسی آمدوموسی را گفت مرا چنین وحی آمد وبفرمان حق جل جلاله آمدم ،**موسی** گفت آری که رب الّعزة مرابرسالت بر **فرعون** میفرستاد ، درخواستم تا توبامن باشی ومرا یاری دهی تارسالت حق بهم بگزاریم ، پس رب العالمین با ایشان خطاب کرد «اذهبا الی فرعون انه طغی ».

«فقولا له قولالیّنا»ای ـ تلطفاً له فی القول ولاتغلظا . چون برفرعون شوید بتلطف شوید ، سخن نرم گوئید ، بمدارا ورفق گویید ، درشتی مکنید ، واین از بهر آن گفت که مرد متمرّد طاغی چون او را دعوت کنند ، اگر بعنف وخشونت باوی سخن کنند ، خشم گیرد ودر حجّت خصم تأمّل نکند وپند بپذیرد ، ونیز قصد قتل خصم کند ، بازچون برفق ولطف باوی گویند سخن بسمع خود راه دهد و در حجّت خصم تأمل کند ومنقاد گردد. ازینجا گفت مصطفی(ص) : « مادخل الرفق

فی شئی الاّ زانه ومادخل العنف فی شیٔ الاّ شانه ».و گفته‌اند اورا برفق فرمود یعنی حق تربیت وی بجای آر که اوترا پرورده ، حق تربیت دارد برتو،و گفته‌اند معنی این تلطف آنست که او را بکنیت خوان و کنیت وی ابوالعباس است ، و گفته‌اند ابوالولیدو گفته‌اند ابومرّة . با **موسی** چنین گفت وبا**مصطفی** (ص) گفت:«واغلظ علیهم» زیرا که طبع وخلقت **موسی** برحدّت وصلابت بود وطبع و خلقت مصطفی بررفق ورحمت . موسی را گفت ازآن درشتی وتیزی لختی باز کم کن بادشمن ، و **مصطفی** (ص) را گفت بر آن رفق ومدارا لختی درشتی و تیزی بیار بادشمن ؛ روی انّ عائشة قالت : یارسول الله کیف اجترأ **موسی** علی الرؤیة و سؤاله ایّاها ؟ قال علم الله حدّته فحلم عنه ·

قوله : «لعلّه یتذکّر اویخشی» فان **قیل** کان فی علم الله انّه لایتذکّر ولایخشی فما معنی لعّله یتذّکر؟ **قیل** هومصروف الی غیر **فرعون** ومجازه لعّله یتذّکراویخشی خاش اذارأی برّی و الطافی بمن خلقته و رزقتة وانعمت علیه ثم ادّعی الرّبوبیة . و قال **ابوبکر الورّاق** :لعلّ من الله واجب، ولقد تذّکر **فرعون** وخشی حین لم ینفعه الذّکری و الخشیة ، وذلک حین الجمه الغرق فی البحر ، فقال آمنت انّه لا اله الاّ الذّی آمنت به بنو **اسرائیل** . وقال اهل المعانی ، لعلّ حرف ترج وطمع ، وهوهاهنا یعودالی حال **موسی** و **هارون** . ای ـ اذهبا انتما علی رجائکما و طمعکما،و قدعلم الله سبحانه مایکون منه.حقّ جلاله خود دانا بود که عاقبت کار **فرعون** چه خواهد بود امّا **موسی** و **هارون** را گفت شما اورا دعوت کنید برامید و طمع آن که وی ایمان آرد وسرّی که خوددانست از کار **فرعون** با ایشان نگفت تا در ایشان فترت نیاید ودر دعوت جدّ نمایند تاثواب ایشان در آن جدّنمودن تمامتر وعظیم‌تر بود ، و معنی یتذکّر یتعّظ و یعتبر، ویخشی ای ـ یسلم.

«قالوربّنا» گوینده موسی بود امّا اضافت باهردو کرد که **هارون** بااودرکاربود

قوله: «اننا نخاف ان یفرط علینا» یعنی ان یعجل بالعقوبة ویبادر الی قتلنا قبل ان یتأمل حجتّنا فرط اذا تقدم وسبق، والفارط والفرط الّذی یتقدّم القوم فی طلب آلماء. ومنه قوله صلی‌الله علیه وسلّم: «انا فرطکم علی الحوض». «اوان یطغی» ان یتکبّر عن قبول الحقّ ویزداد کفراً الی کفره بر دّنا.

فقال الله‌عزّوجلّ: «لاتخا فاانّنی معکما» بالعون والنصرة والدفع عنکما، اسمع قولکما وقوله، اری فعلکما وفعله «اسمع واری»، دلیلست که خدای‌راجلّ‌جلاله‌سمع است وبصر، سمیع است بسمع نامخلوق، بصیر است ببصر نامخلوق، ومعنی سمع و بصر نه علم واحاطتست چنانکه معتزله گویند، که اگر چنان بودی اسمع واری بی فایده وبی معنی بودی، که معنی علم وا حاطت در انّنی معکما موجوداست وسخن تمام است، همچنانکه جائی دیگر گفت: «ولاادنی من ذلك ولا اکثر الاّ هومعهم اینماکانوا» چون بعداز کمال آن معنی، اسمع واری گفت معلوم شد که اسمع واری نه علم است واحاطت که سمع وبصر نامخلوقست.

روی عن **عبدالله** قال: اذاکان علی احدکم امام یخاف بطشه اوظلمه فلیقل: اللّهم ربّ السّموات السّبع و ربّ العرش العظیم کن لی جاراً من فلان بن فلان و اشیاعه و احزابه من خلیقتك ان یفرطوا علیّ اویطغوا، عزّ جارك وجلّ ثناؤك ولااله غیرك ولا آله الاّ انت.

قوله: «فأتیاه فقولا انّا رسولا ربّك فارسل معنا بنی **اسرائیل**» ای اطلقهم. «ولاتعذّبهم» ای لاتتعبهم فی العمل. وکان بنو **اسرائیل** عند آل **فرعون** فی تعب. ونصب وعذاب شدید من قتل الابنیاء واستخدام النساء وکانـوا یکلفونهم الاعمال الشاقة من ضرب اللبّن و بناء المدائن ونقل الحجر من غیر اجرة. و فی بعض القصص قال‌الله عزّ وجل **لموسی**: «جاهده بنفسك واخیك وانتمـا محتسبان بجهاده فانّی لوشئت ان آتیه بجنود لاقبل له بها لفعلت، ولکن لیعلم هذا العبد الضعیف الّذی قداعجبته قوته و

وجنوده انّ الفئة القليلة ولاقليل منّی تغلب الفئة الکثیرة باذنی » اگر من خواستمی ای موسی بایشان سپاهی فرستادمی که با آن بر نیامدندی وطاقت نداشتندی لکن خواستم که این بندهٔ بیچاره مغرور بقوّت وسپاه خودغرّه شده بداند که سپاه اندك بامعـونت من به آید وغلبه کند برسپاه فراوان . همانست که جائی دیگر گفت : « کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله » .

موسی وهارون بفرمان الله تعالی رفتندتا بدرگاه قصر **فرعون** و آن قصر را دربند های عظیم ساخته وپاسبانان و نوبت‌داران فراوان نشسته . **سدّی** گفت شب بود که موسی برفرعون شد و آن پاسبانان ودربانان همه‌در خواب‌بودند که‌ناگاه موسی بعصای خویش در بزد . بواب گفت کیست که این ساعت‌بچنین در گاه آمده ودر می زند ؟ **موسی** (ع) گفت : انارسول ربّ العالمین . منم‌فرستادهٔ خداوند جهانیان ، بوابّ بترسید رعبی‌در دل وی‌افتاد، بشتاب رفت‌تا پیش **فرعون** گفت‌انّ‌ها هنا انساناً مجنوناً یزعم انّه‌رسول ربّ العالمین . مردی‌دیوانه را می‌بینم این ساعت بدرگاه ملك آمده میگوید من‌رسول خدای‌جهانیانم . **فرعون** نیز بترسید،ازین‌سخن که‌شنید ، گفت‌تا در آید وبه‌بینم که کیست ؟

چون درشد **فرعون** دروی‌تأمل‌ّمیکرد تااورا بشناخت ، آنگه گفت: من انت ؟ تو کیستی ؟ گفت من **موسی عمرانم** . گفت : فماشأنك ؟ چه‌کارداری وبچه‌آمدی ؟ گفت : ارسلنی الیك ربّ العالمین . آفریدگار جهان و جهانیان مرا برسولی بتو فرستاد . گفت هیچ حجّت و نشان داری بـر درستی آنچـه میگوئـی ؟ گفت : « قدجئناك بآیة من ربّك » آوردم بتو نشانی از خداوندتو. گفت آن‌چه نشانست ؟ **موسی** دست در جیب خویش کرد بیرون آورد سپید روشن شعاع نور از وی اشراق می‌زد ، چنانکه همه خانه‌از آن روشن گشت . قومی گفتند از اهل‌تفسیر روز بود نه شب ، که **موسی** بر **فرعون** رفت واین‌دعوت کرد وید بیضاء که بیرون آوردچندان نور داشت که برشعاع **آفتاب** غلبه کرد ،و گفتند آن روز معجزهٔ عصا بوی‌ننمود که

معجزهٔ عصا روز زینت نمود که سحره مجتمع بودند. آنکه **موسی** گفت: «والسلام علی من اتبع الهدی» گفته‌اند که این تفسیر قول لیّن است که الله تعالی ایشانرا گفته بود: «فقولا له قولاً لینا» والسلام ـ جمع السلامة ـ کالملام جمع الملامة، والمعنی السّلامة من عذاب الله لمن اتّبع الاسلام، و قیل معناه من اسلم و تبع الهدی فله التحیة والسلام، ولم یکن **موسی** یحییّ **فرعون** بالسّلام انّما قرأ السلام علی من اجابه وصدّقه.

قوله: «انّا قد اوحی الینا انّ العذاب» فی الدنیا و الاخرة، «علی من کذّب» الانبیاء «وتولی» عن الایمان. قیل هذه ارجی آیة للمؤمنین والموحدین فی القرآن. آنکه **فرعون** با **موسی** مناظره در گرفت، گفت: «فمن ربّکما یاموسی» ای ـ من ربّکما الّذی تدعواننی الیه یا **موسی**؟ فوحد لانّ المتکّلم کان **موسی** وحده. وقیل معناه یا **موسی** و **هرون**، فذکر موسی دون **هرون** لرؤس الآی.

قوله. «قال ربّنا الّذی اعطی کل شیئی خلقه ثمّ هدی» ای ـ تمم لکل شیئی خلقه ثم هداه لما یصلحه من مطعمه و ملبسه و مسکنه و منکحه وامور معاشه. **فرعون** گفت کیست خداوند شما که مرا بوی میخوانید؟ **موسی**(ع) گفت خداوند ماست که هر چیزی را آفرینش آن تمام بداد چنانکه در بایست بود وسزا بود، دست را گیرائی و پای را روائی، وزبانرا گویائی وچشم را بینائی ودل را دانائی، آنکه هر چیزی را جفت وی آفرید، هم‌نظیر وی، هم‌جنس وی، هم‌صوت وی، وهرچیزی راراه نمود ودر دل افکند که بمادر چون رسد، و ازدشمن چون پرهیزد وقوت از کجا جوید. همانست که جائی دیگر گفت: «وخلق کلّ شیئی فقدّره تقدیرا» وقرأ **نصیر** خلقه بفتح اللام ای ـ کلّ ماخلقه. ماهو اصلح فی معاشه والانتفاع به علی انّ خلقه فعل ماض من صلة شیئی والمفعول الثانی محذوف لعلم المخاطبین بموضعه. بعضی مفسران گفتند خلقه، اضافه اینها باخداست یعنی اعطی خلقه کلّ شیئی من النعم. بندگان خود را همه‌چیز بداد ازنعمت و آلات خدمت، ودنیاونعمت که آفرید برای ایشان آفـرید

چنانکه جائی دیگر گفت: «هوالّذی خلق لکم مافی الارض جمیعا ثم‌هدی» یعنی دلّه الی‌معرفة توحیده. پس **فرعون** پرسید از **موسی** که‌کار و بار پیشینیان واحوال رفتگان چیست؟!

«فما بال القرون الاولی»ای- ماحالهم وشأنهم فانهم لم یکونوا علی ماتد عونی الیه ولم یقروابماتقول، ثم لم ینلهم ماتوعدنی بهمن العذاب. میگوید امتّهای گذشته برین نبودند که تومیگوئی وآنکه ایشانرا این‌عذاب نرسید که تومرا بیم‌دهی‌بدان. معنی دیگر احتمال کند که **فرعون** گفت اگر شما پیغامبرید چنانکه میگوئید، احوال گذشتگان ورفتگان بگوئید که چون بوده است، واسماءایشان‌چه بوده‌است؟ یا معنی آنست که ما حال القرون متی‌یبعثون و کیف یبعثون و هم‌رمیم بالیة؟ **موسی**(ع) بحکم آنکه هنوز توریة نگرفته بود. که تورة بعداز هلاك **فرعون** بوی دادند،قصّه پیشینیان و اخبار گذشتگان نخوانده بود ونداسته،لاجرم حوالت آن باعلم حق کرد گفت: «علمها عندربّی فی کتاب» یعنی الّلوح المحفوظ. گفت علم ان بنزدیك خداوند منست ودرلوح محفوظ بنشته ومثبت کرده، آنکه بی نیازی‌الله تعالی از کتاب ونسخت یاد کرد گفت: «لایضل ربّی ولاینسی»لفظان معنا هماواحد، ضلّ الرجل کذا اذانسیه واضلّه اذا انساه- و خداوند من فرو نگذارد هیچیز ونه فراموش کند. ضلال‌ونسیان بروی روانبودواورا حاجت‌بکتاب‌و نسخت نه،امّااثبات کرد درلوح‌ترغیب‌وترهیب‌بند گانرا،وتا بنماید که‌مخبر بروفق خبر آمد،و گفته‌اند **فرعون** اوّل حجت جست بر**موسی**(ع) برپیکار و در الله‌تعالی محاجت در گرفت،پس از آن محاجت بگریخت وعدول کرد، با ذکر قرون وامم گذشته گفت: اعمال ایشان چیست وآنرا چه کردند؟**موسی**(ع) گفت اعمال ایشان برایشان شمرده اند و نگه داشته درصحیفهٔ اعمال ایشان، تا فردای قیامت جزاء ایشان بتمامی بایشان رسانند، موحدانرا مثوبت، مشرکانرا عقوبت. « لایضل ربّی » ای- لایترك من کفره حتی ینتقم منه ولاینسی من‌وحده حتی یجازیه. باین قول کتاب‌صحیفه اعمال

ایشانست نه لوح محفوظ.

قوله : «الّذی جعل لکم الارض مهداً» ای - ممهوداً موطاً، وهو مصدر اقیم مقام المفعول وهو قراءة **الکوفیین** وقرأ الباقون مهاداً، والمهاد یصلح للواحد کالفراش للجمع ، وهو جمع المهد الّذی یهیأ للصبی لینام فیه . معنی آنست که این زمین شما را آرامگاه وبنگاه کرد چنانکه در آن مسکن ومنزل توانید ساخت وحرث و حفر توانید کرد ، نه شکسته وناهموار که در آن استقرار وحرث و حفر ممکن نبود ،«و سلك لکم فیها سبلاً» ای-اوضح لکم فیها طرقا تسلکونها .و قیل معناه ادخل لاجلکم فیها طرقاً تبلغون الی منافعها فانّها متفرقة فیها فمافقد فی مکان جلب من مکان . من قوله : «ماسلککم فی سقر» .

قوله : «وانزل من السّماء» ای- من ناحیّة السماء «مآء» مطراً. اینجا جواب موسی تمام شد . پس خطاب بگشت ، ربّ العزّة . گفت جلّ جلاله :«فاخرجنا به ازواجا» ای- اصنافاً،«من نبات شتّی» «مختلف الالوان والطّعوم و المنافع من بین ابیض و اخضر و اصفر واحمر، کل صنف زوج منها للّناس و منها للدوّاب . «کلوا و ارعوا انعامکم» ای- کلوا من طیّبات مااخرجنا من الارض، و ارعوا فیها انعامکم ای- اسرحوها فیما هوارزاق بهائمکم،«انّ فی ذلك» ای- فیما وصفت «لآیات لاولی النهی» لعبراًلذوی العقول تدّل علی وحدانیة الله . النهی جمع نهیة یقال فلان ذونهیة . معناه ذو عقل ، ینتهی الی رأیه ومعرفته ، و قیل سمّی العقل نهیة لانّها تنهی صاحبها مالا یجوده ولایحسن .

النّوبة الثالثة

قوله : «قال ربّ اشرح لی صدری» فرمان آمد ازجبّار کائنات بموسی کلیم(ع)

که یاموسی: «اذهب الی فرعون انّه طغی» بروبر آن مرد طاغی شوخ گردنکش که بر معاصی دلیر گشته. چگویم خداوندا فرمان چیست؟ «قل هل لك الی ان تزکی» ای موسی هرچند که او کافروار باما می زند تواورا که دعوت کنی، بلطف دعوت کن و برفق سخن گوی. ای موسی تورسول منی، فرستادهٔ منی خلق من گیر، من رفیق ولطیفم، رفق ولطف دوست دارم، برفق باوی گو: «هل لك الی ان تزکّی» افتدت که باما صلح کنی، مسلمان شوی وازراه جنگ ومخالفت برخیزی، ای موسی باوی بگوی چهار صدسال در کفر بسر آوردی، اگر مسلمان شوی ومارابه یگانگی یاد کنی چهارصد سال دیگر عمرت دهم درین جهان بجوانی وتندرستی وشادی وپیروزی، ودر آن جهان بهشت جاودانی وسعادت ابدی. بامصطفی(ص) همین گفت چون کفرهٔ قریش رادعوت می کرد او را برفق فرمود گفت: «وجادلهم بالتّی هی احسن» ای **محمّد** باایشان بلطف سخن گوی اگر با تومجادلت کنند توپاسخ ایشان بنیکوئی کن بگو: «انّما اعظکم بواحدة» من شمارا پند می دهم بیك چیز «ان تقوموالله مثنی و فرادی» که خیزید خدایرایگانه ودوگانه، پس با خود بیندیشید و باپکدیگر باز گوئید من که رسول خدایم دیوانه وپوشیده خردنیم، شما رابملك ابد و نعیم سرمد می خوانم. لطیفا سخنا که اینست ولی چه سود که بایسته نبودند درازل، کارنه آن دارد که از کسی عمل آیدواز کسی کسل، کار آن دارد که تا خودشایسته که آمد در ازل؛ تلخ را چه سود کش آب خوش در کنارست، وخاررا چه حاصل از آن کش بوی گل در جوارست. یکی از بزرگان دین گفته اذاکان هذا رفقه مع الکفارفکیف رفقه بالابرار. **فرعون** که چندین سال میگفت «انا ربّکم الاعلی» باوی خطاب می کند بدین لطیفی، مؤمنی که هفتاد سال در سجود می گوید «سبحان ربّی الاعلی» گوئی که در گور باوی خودچه خطاب کند وبروی چه نواخت نهد. **موسی**(ع) چون دل بر آن نهاد که برفرعون شوداز الله تعالی تمکین خواست وتهیّه اسباب اداء رسالت. گفت: «ربّ اشرح لی صدری» از بهر **موسی** چنین گفت باز ازبهر مصطفی(ص) گفت: «الم نشرح لك صدرك» بازمؤمنان

امت را گفت: «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام» **موسی** بخواست، پس از آنکه بخواست اورا بداد مصطفی(ص) را ناخواسته بداد، امّا منّت بروی نهاد، باز مؤمنان امّت را بی‌خواست وبی منّت این نعمت در کنار نهاد، نه از آن که ایشان را برپیغامبر فضلی وشرفی است لکن ضعیفانند و گناهکاران و مفلسان، وضعیفان را بیشتر نوازند وعاصیانرا بیشتر خوانند، نبینی پدری که فرزندان دارد ویکی ازایشان ناخلف بود، آن ناخلف را بیشتر خواند وبه نگرد، پیوسته دلش باوی می گراید، واز حوادث روزگار بروی می‌ترسد، خدایرا عزّوجلّ برروی زمین چندین صدّیقان وزاهدان و عارفانندو هرشب در سیك بازپسین که بخودی خودبندگانرا تعهد کند همه عاصیان ومفلسانرا خواند که:« هل من سائل هل من تائب هل من مستغفر؟»میگوید جلّ جلاله: نعم المولی انا، نیك خداوندی که منم، نیك یاری ومهربانی که منم؛ «ان عصیتنی سترتك وان سألتنی اعطیتك وان استغفرتنی غفرت لك وان دعوتنی لبّیتك وان اعرضت عنّی نادیتك».

«ربّ اشرح لی صدری» نکته لطیف بشنو، گفت، اشرح لی صدری، نگفت قلبی، از آنکه حرج وضیق بصدر رسد بقلب نرسد، صدر دیگرست وقلب دیگر، صدر در خبرست و قلب در نظر، صدر در هیبت است و قلب در سرورمشاهدت، با دوام انس ولذّت نظر وحصول مشاهدت حرج وضیق کجادر گنجد، **موسی** درمقام مناجات مست شراب شوق گشته بود، دریای مهر درباطن وی بموج آمده، همی ترسید که مناجات بسر آید وسخن بریده گردد همی در سخن و سؤال آویخته بود از پس هر سؤالی سؤالی دیگر می کرد، از«ربّ اشرح لی صدری» تاآنجا که: گفت:«واشرکه فی امری»، تاربّ العزّة دردعشق وسوزعشق وشوق ویرااین مرهم برنهاد که:«قداوتیت سؤلك یا **موسی**» ای **موسی** هرچه خواستی دادم وهرچه خواهی می دهم. ربّ العزّة همین کرامت که با **موسی** کردباامّت **محمّد** کرد گفت:«وآتیکم من کل ماسألتموه» ای **محمّد** امّت تراگرامی کردم، که هر کرامت که با **موسی** کردم، وهرنواخت

که بروی نهادم ، باامّت تو بقدر ایشان همان کردم، باموسی گفتم:«القیت علیك محبّة منّی»،باامّت تو گفتم:«یحبّهم ویحبونّه» با **موسی** گفتم:«لاتخف انك من الآمنین» با امّت تو گفتم : «اولئك لهم الامن» با **موسی** گفتم: «وقربناه نجیاً »، باامّت تو گفتم: «و اسجدواقترب ونحن اقرب»، با **موسی** گفتم. «اجیبت دعوتکما» با امّت تو گفتم : «فاستجاب لهم ربّهم» با **موسی** گفتم:«لاتخافا اننی معکما»،با امّت تو گفتم : «انّ الله مع الذّین اتقوا»، **موسی** را گفتم:«وانجینا **موسی** ومن معه»،امّت ترا گفتم:«و کذلك ننّجی المؤمنین»، **موسی** باما گفت : «وعجلت الیك ربّ لترضی»،باامّت تو گفتم :«لقد رضی اللّه عن المؤمنین» .

قوله:«وفتنّاك فتوناً»ای طبخناك بالبلاء طبخاً حتّی صرت صافیاً نقیّاً فاستخلصناك لنا حتّی لاتکون لغیرنا. ای موسی ترا در کوره بلابردیم وباخلاص نهادیم ،تادردلت جزمهرما و بر زبانت جزذکرمانماند ،آن بلاها وفتنها که برسروی نشست چه بود، اوّل که ویرا زادند متواری زادند درخانه تاریك بی چراغ ، بی نوا ، وبی کام ، مادر را نمی بایست که پسربود ازبیم **فرعون** که پسرانرا می کشت ، اورا در تابوت کردو بدریا افکند ، منزل اولش دریا بود دشمن اورابر گرفت چون چشم باز کردشمشیر ونطع دید ، منزل اوّل دریا،منزل دوم شمشیر ونطع ودیداردشمن ، منزل سوم بیم از قبطیان که ازیشان یکی را کشته بود ، وانگه بگریخته بپس وانگران ، دل آشفته وجان حیران ، پای برهنه وشکم گرسنه ، هیچ ندانست که کجا می رودتارسیدبمدین، بمزدوری شعیب وشبانی ، از سرسور وحسرت برتوالی محنت گفت:

بهر کوئی مرا تا کی دوانی	زهرز هری مرا تا کی چشانی
برودانداری اوّل تو رهی را	پس آنگه بربر دشمن نشانی
وزان پس افکنی او رابغربت	بمزدوری شعیب و بشبانی
شبانی را کجا آن قدر باشد	که توبی واسطه ویرا بخوانی

پس اورا اوری برطـور سینا هزاران تو سخن باوی‌برانی
وگر کوید زتو دیدارخواهم جواب آید که‌**موسی**لن‌ترانی

اورا چنین دربلاء لطف آمیغ می‌داشت ' وبزخم شفقت آمیزمی پیراست، و بانواع‌بلیّات می‌شست، آن‌همه ازچه بود، از آن کش خودرامی بایست ، همانست که گفت : «واصطنعتك لنفسی» ای موسی نه در می‌بایستی کم می‌بایستی ترابگزیدم، نه ترا بلکه خویشتن‌را .از آن بود که سر برادر گرفت و او را بقهر بخود کشید و ازونگفت چرا کردی ، بیك‌مشت چشم عزریائیل برافکند ، نگفت چـرا کردی ، الواح‌توریة‌بر زمین زد نگفت چرا زدی ، آری در پردهٔ دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود ، ودرپناه دوستی محتمل بود.شعر:

و اذا الحبیب اتی بذنب واحد جاء ت محاسنه بالف شفیع

قوله : « فقولاله قولاً لیناً» الایة ... عن **وهب بن منبه** . قال : لما بعث‌الله موسی(ع) الی **فرعون** قال له و اسمع کلامی واحفظ وصیّتی وارع عهدی،فانی قد وقفتك الیوم منّی موقفاً لاینبغی لبشر بعدك ان یقوم مقامك منّی ادنیتك و قرّ بتك حتّی سمعت کلامی و کنت باقرب الامکنة منّی فانطلق برسالتی فانك بعینی وسمعی وانّ معك نصری وانّی قدالبستك‌جبّة من سلطانی ، تستکمل‌بها القوة فی‌امری، فانت جندعظیم من‌جندی بعثتك الی خلق صغیف من خلقی ، بطر نعمتی و امن مکری وانکر ربوبیتی‌و عبدونی وزعم انّه‌لا یعرفنی وانّی اقسم بعزّتی لولا الحجة والعذر الذّی وضعته بینی و بین خلقی لبطشت به بطشة‌جبّـار یغضب لغضبه السماءوالارض‌والجبال‌والبحارفان‌اذنت‌للسّماءحصبته،وان‌اذنت‌للارض‌ابتلعته‌وان‌اذنت للجبال‌دمّرته، وان‌اذنت للبحار غرّقته،ولکنّه هان علیّ وسقطمن عینی‌ووسعه‌حلمی واستغنیت بماعندی وحقٌّ لی‌انا الغنّی لاغنی غیری،فبلغه رسالتی و ادعه‌الی عبادتی‌و توحیدی،وحذّره‌نقمتی وبأسی، واخبره‌انه لایقوم شئی‌لغضبی وذکّره‌ایاّ ی وقل‌له‌فیما بین‌ذلك «قولا لیّنـاً لعّله یتذکّرا ویخشی» واخبرانّی الی العفو و المغفـرة اسرع

الی الغضب والعقوبة ولا یروعنك ما البسته من لباس الدنیا، فان ناصیته بیدی لیس یطرف ولاینطق ولایتنفس الاّ بعلمی و اذنی، وقل له اجب ربّك فانّه واسع المغفرة امهلك اربع مائة سنة وفی کلّها کنت تبارزه بالمحاربة و هو یمطر علیك السّماء وینبت لك الارض و یلبسك العافیة لاتسقم ولاتهرم ولم تفتقر ولم تغلب و لوشاء ان یخلعك من ذلك اویسلبکه فعل، ولکنّه ذوانات وذوحلم عظیم.

۳-النّوبة الاولی

قوله تعالی: «**منها خلقناکم**» از آن [زمین] آفریدیم شمارا «**وفیها نعیدکم**» و باز شمارا [بازمین] بریم، «**ومنها نخرجکم**» و باز از آن [زمین] بیرون آریم شما را، «**تارة اخری**[۵۵]» باری دیگر.

«**ولقد اریناه آیاتنا کلها**» [بافرعون] نمودیم نشانهای خویش [که موسی را داده بودیم] همه، «**فکذّب وابی**[۵۶]» دروغ زن گرفت اوراو سر باززد.

«**قال اجئتنا**» گفت بما آمدی، «**لتخرجنا من ارضنا**» تا این زمین مابگیری ومارا از آن بیرون کنی. «**بسحرك یاموسی**[۵۷]» بجادوئی خویش ای **موسی**.

«**فلنأتینك بسحر مثله**» ما بتو جادوئی آریم همچنانکه تو آوردی، «**فاجعل بیننا وبینك موعداً**» میان‌ما ومیان‌خویش هنگامی نامزدساز، «**لانخلفه نحن ولاانت**» که ما آنرا **خلاف** نکنیم ونه تو، «**مکاناسوی**[۵۸]» جائی‌میان ما وتو [که ما بآن آئیم وتو بآن آئی].

«**قال موعدکم یوم الزینة**» **موسی** گفت هنگام نامزد کرده مرا با شما روز آرایشست، «**وان یحشر الناس ضحی**[۵۹]» آنگه که مردمان باهم آینـد چاشتگاه.

« فتولّیٰ فرعون » بر گشت فرعون [وباز ایستاد از پاسخ وبکوشش خود برایستاد] ، « فجمع کیده ثم اتی (٦٠) » و گرد کرد یار خویش و آنگه آمد .

« قال لهم موسی » ایشانرا گفت موسی: « ویلکم لاتفتروا علی الله کذباً » ویل برشما برخدای تعالی دروغ مسازید [وباطل حق ننمائید] ، « فیسحتکم بعذاب » که بیخ شما کند [خدای تعالی وزیروزبر کند] بعذاب ، « وقد خاب من افتری (٦١) » وهر که دروغ سازد نومید ماند .

« فتنازعوا امرهم بینهم » جادوان در کار خویش با یکدیگر مشورت کردند [وسگالیدند که با موسی چه پیش گیرند] ، « واسروا النجوی (٦٢) » و راز در گرفتند بایکدیگر .

« قالوا انّ هذان لساحران » گفتند این دو مرد دو جادواند ، « یریدان » میخواهند « ان یخرجاکم من ارضکم بسحرهما » که بیرون آرند شما را اززمین شما بجادوئی خویش ، « ویذهبا بطریقتکم المثلی (٦٣) » وپیران ومهتران شما ببرند

« فاجمعوا کیدکم » هم سخن وهمدل و هم آهنگ باشید در ساز خویش .

« ثمّ ائتوا صفّاً » آنگه همه باهم بهامون آئید ، [بیکبار] بر کنار ، « وقد افلح الیوم من استعلی (٦٤) » وپیروز آمد امروز او که به آمد [درجادوئی خویش].

« قالوا یاموسی » گفتند ای موسی : « امّا ان تلقی » تو عصای خویش بیفکنی پیش ، « وامّا ان نکون اوّل من القی (٦٥) » یا ما آن خود بیفکنیم پیش.

« قال بل القوا » [موسی] گفت نه شما بیفکنید . « فاذا حبالهم وعصیّهم » آن رسنها وچوبهای ایشان « یخیّل الیه من سحرهم » می‌نمودند بموسی ازجادوئی ایشان « انها تسعی (٦٦) » که آن همه زنده‌اند نهیب باو می آورند .

« فاوجس فی نفسه خیفة موسی (٦٧) » موسی دردل خویش از جادوئی ایشان بیم یافت ونهان داشت .

« قلنا لاتخف » گفتیم ، مترس ، « انّك انت الاعلی (٦٨) » که دست تراو نصرت

وغلبه ترا .

« **والق‌مافی یمینك**» بیفکن آنچه دردست راست‌داری ، «**تلقف ماصنعوا** » تا فروبرد آنچه ایشان ساخته‌اند ، **انّما صنعوا کید ساحر**» آنچه ایشان کردندساز پر دیو است « **ولایفلح السّاحر حیث‌اتی**(۶۹) » و پر دیو کن به نماند هرجا که پدید آید .

« **والقی السحرة سجداً** » جادوانرا ساجد افکندند و بفرمان آوردند . « **قالوا آمنّا بربّ‌هرون وموسی** (۷۰)» گفتندبگرویدیم بخدای**هارون و موسی**.

« **قال‌آمنتم له** » [فرعون] گفت بگرویدید باو [و استوار گرفتید او را] « **قبل‌ان آذن‌لکم** » پیش از آنکه شمارا دستوری دادم ،«**انّه لکبیرکم الذّی‌علّمکم السحر**» او استاد شما است ومه شما که جادوئی آموخت درشما، « **فلاقطعنّ ایدیکم وارجلکم**» ببرم ناچاره دستهای شما و پایهای‌شما ، «**من خلاف**» یکی از راست‌یکی از چپ ، « **ولاصلّبنکم فی جذوع النّخل** » و شما را برساق خرمانبان آویزم ، «**ولتعلمنّ‌اینّا اشدّ عذاباً وابقی** (۷۱)» و بدانید که آن کیست ازما [من یاالله‌تعالی] که سخت عذاب تراست وپاینده عذاب‌تر.

« **قالوالن‌نؤثرك** » [جواب دادند] گفتند ترابر نگزینیم « **علی ما جاءنامن‌البیّنات** »براین که‌بما آمدازنشانهای‌راست،« **والذّی فطرنا**»بآن‌آفریدگار که مارا آفرید . « **فاقض ماانت قاض** » میکن هرچه توانی . « **انّما تقضی هذه الحیوة الدنیا** (۷۲)» آنچه کنی وتوانی درین‌جهان [کنی و توانی] «**انّاآمنّا بربّنا**» مابگرویدیم‌بخداوند خویش ، «**لیغفرلناخطایانا**» تا بیامرزد کردارهای بدما « **وما اکرهتنا علیه من السحرّ**» وآنچه برآن میداشتی مارا [بستم] از جادوئی « **واللّه خیر وابقی** (۷۳)» الله تعالی خدائی را بهترو [عذاب او] پاینده‌تر.

النوبة الثانية

قوله : «منها خلقنا کم» مردودة الی الارض المسّماة فی الآیة قبل. میگوید شمارا که آفریدم اززمین آفریدم یعنی آدم که اصل شما است وپدر شمااورا ازخاك وگل آفریدم.

عطاءخراسانی گفت : روا باشد کة آیت برعموم رانند و همهٔ فرزند آدم خواهد از بهر آنکه در آفرینش هر بشری فرمان آید بملك رحم تا لختی خاك از موضع دفن وی بردارد وبران نطفه ریزد که اصل وی خواهد بود وربّ العزّة اورا از آن خاك وآن نطفه می آفریند. قومی گفتند نطفه که در ترکیب اصلاب است تکّون آن از انواع اغذیّه است و انواع اغذیّه از زمین و خاك بحاصل آمده ، ازین جهت گفت : شما را از زمین آفریدم. «و فیها نعید کم» عند الموت والدفن. روی **البراء بن عازب** قال: خرجنامع رسول الله (ص) فی جنازة رجل من الانصار فانتهینا الی القبرولمّا یلحد فذکر حدیثاً طویلا فقال فیه، اذا انتهی الی العرش کتب کتابه فی علیّین ویقول الّرب تبارك وتعالی ردّوا عبدی الی مضجعه فانّی وعدته انّی منها خلقتهم و فیها اعیدهم و منها اخرجهم تارة اخری، فیرد الی مضجعه . و فی روایة فیعرج به فیقولان ربّنا هذا عبدك المؤمن فیقول الرّب اروه مقعده من کرامتی ، ثمّ اعیدوه فی القبر فانّی قضیت منها خلقنا کم و فیها نعید کم ومنها نخرجکم تارة اخری . وعن**علی** (ع) قال: انّ المؤمن اذا قبض الملك روحه انتهی به الی السماء و قال یاربّ عبدك فلان قبضنانفسه، فیقول ارجعوه فانّی قدوعدته «منها خلقنا کم وفیها نعید کم» فانّه لیسمع خفق نعالهم اذاولّو مدبرین . وکان **عمر** یقول فی خطبته ایّاکم والفخور ومافخور عبد خلق من التراب و فی التراب یعود.

قوله : «ومنها نخرجكم تارة اخرى» ای-نخلقکم عندالبعث مرة اخری، کقوله: «ثمّ الله ینشی النشأة الاخرة وانّ علیه النشأة الاخری» .

قوله:«ولقدارینا آیاتنا کلها »ای-ارینا **فرعون** الآیات التسع الّتی اصحبناها **موسی** وهی الیدوالعصاوالطوفان والجراد والقمّل والضفادع والدموالسّنون و نقص الثمرات، وقیل هی الطوفان والجرادوالقمّل والضفادع والدّم والید والعصاوالبحر رهواًوالتاسعة هی المحبّةالّتی القیت علی **موسی** حتّی امسك **فرعون** عن قتله.«فکذّب»**فرعون موسی** «وابی»امتنع من طاعةالله والایمان به.

« قال اجئتنا لتخرجنامن ارضنا» یعنی ارض **مصر**،«بسحرك یا **موسی**» ای-قد عرفناخداعك،«فلنا تینك بسحر مثله»ای-نقابلك بمثل فعلك،«فاجعل بیننا موعداً لا نخلفه نحن ولاانت» ای- واعدنا مکاناً یجتمع فیه للمغالبة فیتبین صدقك فی دعوی النبوّة،ثم لانخلف ذلك الموعد لانحن ولاانت.قوله: «مکاناًسوی»قرأ **ابن عامر و عاصم و حمزة و یعقوب** سوی بضم السیّن، والباقون بکسرها ،وهمالغتان مثل عدی وعدی و طوی طوی، والمعنی مکاناً سواءً فاذا کسراوضم قصر و اذا فتح مدّ، یعنی مکاناً نصفاً وسطاً تستوی مسافته علی الفریقین،وقیل سوی ای-سویّاًلاساتر فیه.«قال موعدکم یوم الّزینة»یعنی یوم عیدلهم، یقال کان یوم النیروز وافق عاشوراء ، وقیل یوم السبّت . «وان یحشر النّاس ضحی»وان یساق النّاس وقت الضحوة نهاراًجهاراًلیکون ابلغ فی الحجة وابعدمن الریبه وان یحشر موضعه خفض عطف علی الّزینة ای ــ موعدکم یوم الّزینة وحشر النّاس.

«فتولّی فرعون» ادبر **فرعون** واعرض، «فجمع کیده» ای -حیله و سحرته. «ثم اتی»جاءللمیعاد.ابن **عباس** گفت : سحره فرعون هفتاد ودومرد بودندوچهارصد نیز گفته‌اندوهفتادهزار گفته‌اند، **وهب** گفت:سی وسه‌هزاربودند ،ابن **جریح** گفت: نهصد بودند. سیصدازپارس وسیصد ازروم وسیصد از اسکندریه. اما محتملست که هفتاد دو که ابن **عباس** گفت مهتران و سروران ایشان بودند و دیگران اتباع و

تلامذه بودند و با هریکی عصائی ورسنی بود ، و گفته‌اند سیصد اشتروارعصا ورسن در هامون بیفکندند ، و **فرعون** خیمه ای زد بران بالا بر که ارتفاع آن هفتاد گزبود ، وبایشان فرومی‌نگرست بـا خاصگیان ومقربان خویش،سحره بگوشه‌ای فروآمده باقی حشم ولشکر بگوشهٔ دیگر، **وموسی و هرون** بجانبی دیگر.

موسی روی سوی سحره کرد و گفت : « و یلکم لاتفتروا علی الله کذباً » ای‌ـلاتشرکو ابالله‌احداً ولاتقولوالما جئت به سحر،وای بر شما برالله تعالی دروغ مسازیدو آنچه‌من آورده‌ام‌دروغ‌وسحرمشمریدوباخدای‌تعالی‌انبازمگیرید.«فیسحتکم بعذاب » که‌الله‌تعالی شما را بعذاب هلاك کند و بیخ شما نکند.**قرأحمزه‌والکسائی وحفص عن‌عاصم ورویس عن یعقوب** ، فیسحتکم بضم‌الیاء و کسرالحاء والباقون بفتح‌الیاء والحاء وهما لغتان ، یقال : سحته واسحته اذا اهلکه واستأصله.«وقدخاب من‌افتری» یعنی من کذّب‌لینال رغیبة خاب اجراً، وقیل‌خاب من‌افتری. ای‌ـخسر من‌ادعی مع‌الله آلهاآخر.

«فتنازعوا‌امرهم بینهم» سحره چون سخن‌**موسی** بشنیدند درتنازع افتادند در کار**موسی** ، قومی گفتندساحرست همچون ما، قومی گفتند این سخن که میگوید «لاتفتروا علی‌الله کذبا »بسخن ساحران نماند، قومی گفتند اگر آنچه **موسی** آورد سحرست ما به‌آئیم وبروی غلبه کنیم که ازما ساحرتر کس نیست واگر نه‌سحرنیست پس‌اوراکاری عظیم در گیرد، آنگه با یکدیگر براز گفتند : ان غلبنا موسی نتبعه ، اگر موسی برما غلبه کند بوی ایمان آریم و او را پس رو باشیم ، و قیل‌الضّمیر فی‌تنازعوا ـ **لفرعون** و قومه والسّحرة‌جمیعاً ـ ای تشاوروافی امر **موسی** و فیما یخافون من قبله.

«قالواانّ‌هذان‌لساحران»ابن **کثیر وحفص**،ان بتخفیف‌نون‌خوانند، هذان بالف یعنی ما هذان‌الاساحران کقوله:« ان‌نظنك لمن‌الکاذبین»ای‌ـما نظنك‌الا من‌الکاذبین. **ابوعمرو** به‌تنها ان به تشدید نون خواند ،هذین بیاء واعراب درست ولغت عالیه‌این

است اما خلاف مصحف است ، **ابوعمرو** گفت اکتبه فی المصحف بالالف واقرأه بالیاء.
ویروی انّ **عثمان** کان یقرأمن المصحف فلّما انتهی الی هذاالموضع قال انّی لاری
فیه لحناً وستقوّمه العرب بالسنتها .فقرأ **ابوعمرو** هذین وقال انامن العرب وقدقوّمته .
باقی قراءانّ بتشدید خوانند هذان بالف ودرین قولها است وبکی آنست که این
لغت کنانه است ولغت بوا **لحرث** بن **کعب** که تثنیه بهرسه حال بالف گویند ،
هذان اخواك، ورایت اخواك ،ومررت باخواكِ . قال الّشاعر:

فاطرق اطراق الشجاع ولویری   مساغاً لناباه الشجّاع لصمما.

یرید لنابیه . وقال آخر :

کانّ صریف ناباه اذاما   اصرّهما ترنم اخطبان

ارادنابیه واخطبین. وقال آخر:

تزّود منّابین اذناه ضربة   دعته الی هابی التراب عقیماً

ارادادنیه . وقال آخر :

انّ اباها وابا اباها   قدبلغافی المجدغایتاها.

ارادغایتیها . وامّااباهافانه اجراه مجری عصاها.

فقوله : «هذان» فی موضع النصب لانّه اسم انّ ولساحران خبرها وحسن دخول
اللاّم فیه لانّه یدخل فی خبر انّ . قول دیگر آنست که قومی نحویان گفتند که
که این بر اضمار امروشأنست والتقدیر انّه هذان لساحران ای-انّ الامر او الشأن
هذان لساحران فاضمر الامر کما اضمر الشاعر فی قوله :

انّ من لام فی بنی بنت حسّان   المّه و اعصه فی الخطوب .

ای- انّ الامر فعلیهذا یکون الامر اسم انّ وهذان لساحران متبداء وخبراً و
هماخبران وقد دخلت اللام هاهنا علی خبر المتبداویضعف هذا الوجه من جهت دخول
اللام فی خبر المبتداءوهو بعید. قول سوم انّ بمعنی نعم باشد کماقیل شعر:

بکر العواذل فی الصباح یلمننی والومهنّه   یقلن شیب قدعلاك وقد کبرت فقلت انّه.

ارادنعم،فیکون «هذان» علیهذا مبتداء« ولساحران » خبره ، و هذالوجه ایضا ضعیف من جهة دخول اللاّم فی خبر المتبداءوهو انمّا جاء فی الشعر. قال الشاعر:

خالی لانت ومن جریر خاله ینل العلاویکرم الاخـوالا

ای خالی انت .فزاد اللام. وقول چهارم آنست که **زجاج** گفته که در آن اضمار امرست چنانکه گفته آمد الاّ آنکه در آن اضماری دیگرست، وهو انّ التقدیر انّ هذان لهماساحران، فاضمر الشأن کأنه قال: انّه هذان فحذف المضمر ثمّ اضمر المتبداء وهو همافقال لهماساحران فیکون اسم انّ مضمراً وهو الامر اوالشّأن،وهذان مبتداولهما مبتداء ثان،وساحران خبر المتبداءالثانی ،والجملةاعنی لهما، وساحران خبر المتبداءالاوّل و هوهذان والکلّ خبر انّ واللام فی هذا التقدیر داخلة علی المتبداءلاعلی الخبر،لکنّه لماحذف المبتداءالذّی هوهما انتقل اللام الی خبره وهوساحران.

قوله: «ویذهبا بطریقتکم المثلی » ای- باشرافکم وافاضلکم، یقال للرّجل الفاضل هذا طریقة قومه ای- هذا الذّی ینبغی ان یجعله قومه قدوة یسلکوا طریقته، نظیرة قومه ای- هذاالذّی ینبغی ان ینظر الیه قومه ویتّبعوه ، والمثلی تأنیث الامثل وهوالاحسن الافضل. قیل الطریقة المثلی هی السمّت الاحسن والهدی المستقیم و بهذا المعنی فی الایة اضمار ، یعنی ویذهبا باهل طریقتکم المثلی کقوله:«واسئل القریة» ای-اهل القریة .وقیل معناه ویذهبا بدینکم الاجودوالاقوم . قال **قتادة** طریقتهم المثلی یومئذ **بنو اسرائیل** کانوا اکثر القوم عدداً واموالا ، فقال عدّوالله یریدان ان یذهبا بهم لانفسهم. گفته‌اند این آیت تفسیر نجوی است ، یعنی که فرعون و قوم اوهمه باهم شدندو بایکدیگر راز کردند کفتند این **موسی** و **هرون** دوجادواندمیخواهند که بسحر خویش ابطال دین شما کنند ، وعادت وسیرت پسندیدۀ شما بردارند وبر اشراف وخیار شما مستولی گردند ، شما نیز در کید و سحر خویش بکوشید وبجهد طاقت خویش آنچه ایشان آورده‌اند باطل کنید . اینست که گفت:

«فاجمعوا كيدكم». قرأ **ابوعمرو** وحده فاجمعوا بوصل الالف وفتح الميم، امر من جمع يجمع، اى ـ لاتدعوا شيئاً من كيدكم الا جئتم به، بدليل قوله: «فجمع كيده». وقرأ الباقون فاجمعوا بقطع الالف و كسر الميم، فقد قيل معناه الجمع ايضاً. تقول العرب اجمعت الشئى وجمعته، والصّحيح انّ معناه العزم ، والاحكام يقال اجمعت الامر و ازمعته ، واجمعت على الامر ازمعت عليه اذا عزمت عليه . اى ـ اعزموا كلّكم على كيدكم مجتمعين له ولاتختلفوا فيختلّ امركم . «ثمّ ائتوا صفّا» اى ـ مجمعاً. وقيل: مصطفين اى ـ مجتمعين ليكون انظم لاموركم واشدّ لهيبتكم . قال **ابوعبيده** : الصّف ـ المجمع، مثل مصلى اهل البلد يجتمعون فيه في الاعياد ، والمعنى ثمّ ائتوا المكان الموعود . «وقد افلح اليوم من استعلى» اى ـ نال البغية وفاز من غلب .

«قالوا يا **موسى** امّا ان تلقى » اى ـ امّا ان تبدأ فتطرح مامعك من العصا وامّا ان نبدأ فنطرح مامعنا ، جادوان همه بهم آمدند در آن مجمع صفها بر كشيدند و گفتند اى **موسى** تو پيشتر عصا بيفكنى يا ما پيشتر بيفكنيم آنچه داريم ، **موسى** را مخيّر كردند ازبهر آنكه بخود مستظهر بودند كه بر وى غلبه كنند وموسى ابتدا بايشان داد كه واثق بود باللّه كه كيد وسحر ايشان باطل كند . اگر كسى گويد كه القاء ايشان كفر بود **موسى** چرا فرمود و چرا گفت القوا ؟ جواب آن است كه **موسى** برسبيل تقريع وتهديد گفت ، چنانكه : «اعملوا ماشئتم» . يامعنى آن است كه : ان كنتم محقّين كماتزعموا فالقوا ماانتم ملقون .

قوله : «فاذا حبالهم» اينجا مضمرى است يعنى فالقوا فاذا حبالهم ، جاى ديگر گفت : «فالقوا حبالهم وعصيّهم يخيّل اليه» . التخائيل ـ التصاوير ـ من خال يخال اذا ظنّ، يقال خلت مخيلة، والمخيلة ماتخاله شيئاً ولا تتبينّه ومنه سمّى الخيال، وخيال الشيئ مايتصور فى النفس على مثاله وليس به فى الحقيقة، والمعنى يرى من سحرهم «انّها تسعى» اى ـ تمشى سريعاً ـ آن چوبها ورسنها بزيبق بيالوده در آن وادى بيفكندند وزيبق چون حرارت آفتاب بآن رسيد در جنبش آمد ، **بموسى** چنان نمودند از

جادوئی ایشان که همه مارانند بسر یکدیگر در میشوند وبموسی نهیب میدارند. قرأ **ابن عامر** و **الرّوح** عن **یعقوب** تخیل بالتاء. رداً الی الحبال والعصىّ، و قرأ الاخرون یخیّل بالیاء، رداً الی الکید والسحر.

قوله: «فاوجس فی نفسه خیفة موسی» ای- اضمر فی نفسه مخافة - **موسی** در دل خویش ازسحر ایشان ترسی و بیمی یافت بطبع بشری امّا نهان داشت و آشکارا نکرد، ومردم که چیزی صعب سهمگین بیند وپیش از آن ندیده باشد ناچار بطبع بشری از آن بترسد. و گفته‌اند **موسی** دانست که فعل ایشان باطل است و آنرا حقیقتی نیست وازآن ترسید، بلی ترس وی از آن بود که فعل ایشان مردم را بفتنه افکند و کار **موسی** بشك افتد و اتّباع وی نکنند. و گفته‌اند سبب خوف وی تأخیر وحی بود بالقاء عصا، چون وحی دیرتر میآمد موسی ترسید که اگر برایشان غلبه نکند. تارب العزّة اورا گفت:

«لاتخف انّك انت الاعلی» ای - القاهر الغالب.

قوله: «والق مافی یمینك» یعنی العصا. قیل هذا قول جبرئیل **لموسی** عن الله عزّوجلّ و هی علی یمینه فی تلك الساعة. «تلقف» ای - تبلع ماصنعوا من السحر. قرأ **ابن عامر** تلقّف بفتح اللاّم وتشدید القاف ورفع الفاء علی معنی الحال یعنی متلقّفة. «ماصنعوا» و انّما انّث مافی یمینه حملاً علی المعنی انّه کان عصاً والعصا مؤنثة. و قرأ الباقون بجزم الفاء و کلّهم شدّد القاف الاّ **حفصاً** فانّه روی عن **عاصم** تلقف بسکون اللاّم وتخفیف القاف و وجه سکون اللاّم انّ الفعل من لقفت الشیی علی فعلت بکسر العین بمعنی تلقفته، وشدّد التاء **ابن کثیر** و خففّها الباقون وجزم الفاء من اجل انّه جواب الامر وهوقوله تعالی: «والق» و ماکان جواباللامر کان مجزوماً، لانّه علی تقدیر جواب الشّرط کانّه قال والق مافی یمینك فانّك ان تلقه تلقف.

قوله: «انّما صنعوا» یکتب انّما موصولاً اتّباعاً لخط المصحف، والاصل فیه

الفصل ومافی موضع النصب ،لانّه اسم انّ وخبرها کید ساحر، ای-حیلة السّاحر. قرأ **حمزة و الکسائی** ، کید سحر بکسر السّین بلاالف ،وقرأ الباقون کیدساحر. و هذا هوالظاهر لانّ اضافة الکید الی الفاعل اولی من اضافته الی الفعل وان کان ذلك لایمتنع فی العربیّة. «ولایفلح السّاحر حیث اتی» ای- حیث کان.واین کان یقتل حیث یوجد. قال النبی(ص): اذا رأیتم السّاحر فاقتلوه ثمّ قرأ : «ولایفلح السّاحر حیث اتی »والی هذا ذهبت عائشة وجماعة عظیمة من الائمة انّ السّاحر یقتل حیث یوجد. وامّاالشافعی فیقول : یقتل السّاحر اذاتبیّن منه القتل بسحره.

گفته‌اند سحر سه قسم‌است : یك‌قسم از آن سبکدستی است چنانکه‌مشعبدان کنند آن‌نه کفر است . دیگر قسم دانستن خاصیّت چیزهاست تاکارهای‌عجب کند چنانکه سنگ مغناطیس بدست دارند تا آهن بخود کشد، وطلق‌درخویشتن مالند تا ایشانرا زیان ندارد چون‌در آتش شوند ، این‌نیز نه کفر است. سدیگر دیوپرستیدن است چنانکه‌ثنائی که‌خدایراسزد دیورا کنند تادیو بمراد ایشان کارها کند ، این‌یك قسم کفر است . وقیل: «لایفلح السّاحر حیث اتی»ای-لاینال الظفرلانّه باطل .چون وحی آمد که عصابیفکن **موسی** عصا بیفکند ، اندك اندك بزرگ میشد تاهمه وادی از آن پرشد وشکم وی چنان شد که همه درآن گنجد ، آنگه دهن باز کرد یك لب برزمین نهاده و آن دیگر برداشته و آن چوبها ورسنها همه بیکبار فروبرد آنگه‌قصد قبّه فرعون کرد ، فرعون بفریاد آمد موسی دست فراز کرد و بر کرفت، عصا شد چنانکه بود . سحره چون آن بدیدند ، گفتند ای قوم این نه فعل بشری است ، که این صنع الهی است ساخته آسمانی است که اگرسحر بودی با غلبهٔ وی آلات سحر مابماندی که جادوان غلبه کنند بریکدیگر وآلات سحر ایشان برجای بماند ، اینجا نماند از آنکه صنع الهی استودلیل صدق‌نبّوت **موسی**(ع) **وهرون**. آنگه همه بسجوددر افتادند و آواز بر آوردند :

« آمنّا برب هرون و موسی» قدّم **هرون** لرؤس الآی و لأن الواولایوجب

الترتيب و قيل قدّم هرون على موسى كى لايتوهم متوّهم انّهم آمنوا بفرعون فانّه هوالذّى ربّى موسى فى حال صغره . و عن ابن‌عباس انّه قال : سبحان الله اصبح السحرة كفرة وامسوا شهداء بررة

«قال آمنتم له» اى- لموسى- يقال آمنت له و آمنت به. وقيل اللاّم يتضمّن معنى الاتّباع و التصديق و الباء يتضمّن التصديق دون الاتّباع . «قبل ان آذن لكم» قبل ان آمر كم به. «انّه لكبير كم» اى- انّ موسى امامكم وانتم اشياعه و اتباعه ما عجزتم عن معارضته ولكنّكم تركتم معارضته احتشاماً له واحتراماً وقيل تواطأتم على مافعلتم لتصر فوا وجوه النّاس اليكم ،ولتصير الرّئاسة لكم. « فلاقطعنّ ايديكم و ارجلكم من خلاف» اليد اليمنى والرجل اليسرى. و قيل من خلاف يعنى من اجل خلاف ظهر منكم. «ولاصلبنّكم فى جذوع النّخل » اى- لاجعلنّكم على الخشب حتى تموتو عليها جوعاً وعطشاً. و قيل التصليب ان هو يترك المصلوب على الخشب الى ان يسيل منه الصّليب - و هوالودك . و فرعون اول من صلب. وفى ههنا بمعنى - على' لانّ المصلوب اذا على الخشب صار الخشب ظرفاً له و مستقرّا ، ولانّ حروف الجر ينوب بعضها عن بعض. «ولتعلمنّ ايّنا اشدّ عذاباً وابقى » انا ؟ ام ربّ موسى ؟ الّذى آمنتم به خوفاً من عذابه . ابقى اى - ادوم.

« قالوا» يعنى - السحرة،«لن نؤثرك» اى- لن نختارديتك « على ماجآءنامن البيّنات» اليقين والعلم.« والّذى فطرنا » اى- ولانختارك على الّذى خلقنا ، فيكون معطوفا على ما،وقيل هوقسم، اى - اقسموا بالله انّهم لايؤ ثرونه .

گفته‌اند : بيّنات آنست که چون ايشانرا بسجودافکندند حجابها ازپيش ديدهٔ ايشان برداشتند تا بهشت ودوزخ بديدند ، وآنچه ربّ‌العزّة مؤمنانرا ساخته‌در بهشت بايشان نمودند ، ومنازل ودرجات خويش بديدند ، آنگه گفتند : « لن نؤثرك على ماجاء نامن البيّنات» ترا و دين ترا برنگزينيم برين منازل ودرجات که بمانمودند، وسوگند برين ياد کردند ، که بآن خداى که ما را آفريد که بر نگزينم

«فاقض ماانت قاض»،تو هرچه خواهی کن ، فاصنع ما انت صانع . گفته اند که زن **فرعون** پرسید که دست کرا بود و غلبه که کرد ؟ گفتند **موسی**،وی گفت : «آمنت بربّ موسی‌وهرون» . **فرعون** بفرمود که اورا بخوابانید وسنگی عظیم بسر وی فرو گذارید ، اگر ازدین **موسی** بازنگردد ، ربّ‌العزّة فرمود تاحجابها ازپیش دیدهٔوی برداشتند وجای خویش دربهشت بدید ، وهمچنان برایمان خویش برفت و از دین حق بازنگشت . چون خواستند که سنگ بسروی فرو گذارند ، ربّ العزة روح ازکالبد وی بستد تاسنگ برجسد بی روح آمد و در وی اثرنکرد ، قوله : «انّما تقضی هذه‌الحیوة‌الدّنیا»ای‌ـ امرك و سلطانك‌فی الدّنیا وسیزول عن‌قریب.

«انّا آمنا بربنا لیغفر لناخطایانا» ای‌ـ ذنوبنا وشر کنا ، «ماا کر هتنا علیه من السحر» الاکراه ـ تحمیل مالایطاق ،والاستکراه ـ التحامل فی الامر،و تعسف التأویل یسمّی استکراها .ویجوز ان یکونوافیما مضی کارهین للسّحر لماذخر لهم من الهدی.**مقاتل** گفت‌سحره‌هفتادودومردبودنددواز **قبط** ،هفتادازبنی **اسرائیل** ، **فرعون** آن هفتاد مردرا باکراه بر تعّلم سحرداشته بود.و گفته‌اند،سحره‌فرعون را گفتند که موسی را خفته بمانمای تادرکاروی تأمل کنیم ، **موسی** راخفته دیدندو عصای‌وی اورا پاسبانی می کرد ، ایشان گفتند این نه سحر است که ساحر چون بخسبدسحروی باطل شود،وماطاقت‌وی نداریم‌ومعارضت وی‌نکنیم ، **فرعون** باکراه ایشانرا برعمل‌سحر داشت ، اینست که گفت : «وما اکر هتنا علیه من‌السّحر والله خیر وابقی » ای ـ خیرا آلهیّة وابقی عذاباً ، جوابا لقوله : « ایّنا اشدّعذاباً وابقی » .

النوبة الثالثة

قوله : «منها خلقنا کم‌وفیها نعید کم»،بدان که آدمی‌دوچیزست : جانست وتن

جان از نورست و نور علوی، تن از خاك و خاك سفلی، جان خواست که بر شود که علوی بود، تن خواست که فرورود که سفلی بود، ملك تعالی و تقدّس بکمال قدرت خویش هردورا بند یکدیگر ساخت، جان بند تن شد و تن بند جان، هردو در بند. جان و تن با یکدیگر قرار گرفتند تا روز مرگ که عمر بنده بسر آید و اجل دررسد این بند گشاده گردد، چنانکه مرغ از قفص بیرون آید جان از تن بر آید، سوی هوا شود، بآشیان خویش، تن راه زمین گیرد. تا شود بامر کز خویش، جانرا در قندیل نور نهند واز درخت طوبی بیاویزند، تن را در کفن پیچند و بخاك سپارند، اینست که ربّ العالمین گفت: «منها خلقناکم وفیها نعیدکم» روزی چند بر آید جان بنظاره تن آید. حال تن دیگر گون بیند بنالد، گوید ای چشم عبرت بین! ای دیده نرگسین! آن دیدن تو کو؟ ای زبان حکمت گوی! آن گفتار شیرین تو کو؟ ای روی پر نگار زیبا! آن زیب وجمالت کو؟ ای بیامده از خاك وداشته بر خاك وروزی یافته از خاك و باز گردانیده بخاك ونیست گشته بخاك! شعر:

الیس من التّراب ابا تـراب خلقنا و المصیر الی التراب

فما معنی التّـأسف ان دفنا ترابافی التّراب ابا تـراب

چنانستی که ملك میگوید جلّ جلاله: یکبار خاك راسبب هستی کنم، یکبار سبب نیستی، تـا عالمیان بدانند که قادر بی کمـال منم، و هر بـوده راهست کننده منم.

ای جوانمرد اگر زانکه ترا در گورستان گذری باشد، نگر تابچشم عبرت نگری در آن لشکر گاه، که آن نه خاکست که تو می بینی، آن تـن عزیزانست، گوشت وپوست جوانانست. قدو بالای بنازپرورد گانست، موی ومحاسن پیرانست، شعر:

بلیناو ماتبلی النجوم الطّـوالع وتبقی الجبال بعد ناوالمصانع

ثابت بنانی گفت : که بگورستان بیرون آمدم بقصد زیارت ، گوینده ای آواز داد که : یاثابت ! لایغرّنّك صموت اهلها فکم من نفس مغمومة فیها .

مجاهد گفت: چون بنده را در خاك نهند، خاك باوی بسخن آید ، گوید: انا بیت الدّود و بیت الوحدة و بیت الغربة و بیت الظلمة هذا ما اعددت لك فماذا اعددت لی ؟ اگر بنده در دنیا ذاکر بوده باشد ربّ العزة گوید : ملائکتی غریب قد نأی عنه الاهلون، وحید قد جفاه الاقربون ، قد کان فی الدّنیا لی ذاکراً . ای بنده بیچاره درمانده ! ای لشکر امیدت راه هزیمت گرفته ! ای رخت عمرت تاراج شده ! ای اسباب و کارت معطل مانده ! ای در سکرات مرگ جانت بلب رسیده ! ای زبان گویایت خاموش شده! ای دل دانایت از فزع ساعت خون گشته ! همه رفتند و ماماندیم ، همه بر گشتند و ما بروفائیم، همه بگذاشتند و مابرداشتیم . عبدی ترکوك و عزتی و جلالی لانشرن علیك رحمتی .

« منها خلقناکم وفیها نعیدکم» آدمی هم قوالب است ، هم و دایع ، اجساد قوالبست ، وارواح ودایع ، فالقوالب نسبتها التربة، و الودایع صفتها القربة فالقوالب یربیها بافضاله ، والودایع یربیها بکشف جلاله ولطف جماله ، فللقوالب الیوم اعتکاف علی بساط عبادته ، وللودایع اتّصاف بدوام معرفته . عمل قوالب روزه ونمازست، تحفه و دایع رازو نازست ، قوالب را گفت : «فاذا فرغت فانصب»، ودایع را گفت: « و الی ربّك فارغب» نواخت قوالب درنسیه نهاد که می گوید عزّجلاله : «وامّا من خاف مقام ربّه ونهی النّفس عن الهوی فانّ الجنّة هی المأوی»، ودایع جز بنقدوقت تن در نداد ، تا گفت جلّ جلاله: «اناجلیس من ذکرنی ، اناعندظنّ عبدی بی وهومعکم اینما کنتم».

در عهد ازل باقوالب قادروار گفت : من خدایم ، باودایع دوست وار گفت : من دوستم آن اظهار ربوبّیت وقدرت است ، واین اظهار مهرومحبّت ، باقوالب گفت شما آن منید ، باودایع گفت من **آن شمام** .

قوله : « اریناه آیاتنا کلها » **فرعون** را آیات قدرت وعجایب فطرت بظاهر

وی نمودیم ، امّا دیدهٔ سرّ وی از دیدن حقایق آن بدوختیم تا بما راه نبرد ، و گرد درما نگردد ، که او شایسته بارگاه ما وسزای حضرت ما نیست ، ما آن کنیم که خود خواهیم ، آنچه مراد مشیّت ماست می دانیم ، وبرضا و سخط کس ننگریم ، هر کرا خواهیم ، بهرچه خـواهیم قهر کنیم ، و کس را باسرار الهیّت خویش راه ندهیم . فرمان آمـد کـه ای **خلیل** تو **نمرود** را دعوت کـن ! **ای موسی** تو **فرعون** را دعوت کن ! ای **محمّد**(ص) تو صنادید قریش را دعوت کن ! شما همی خوانیدو آیات معجزات می‌نمائید، من آنرا هدایت‌دهم که خود خواهم ، ای**نمرود** لعین! ای مردود شقی که دعوی خدائی میکنی ، اینك پشه‌ای فرستادم تاسزای تو در کنار تو نهد . ای **فرعون** طاغی باغی خویشتن بین ! که نعرهٔ « انّا ربّکم الاعلی» می‌زنی ! اینك پاره‌ای‌چوب از حضرت خود بدست **موسی** فرستادیم، تاقدر توپیش تونهد ، ای صنادید قریش ! وای سروران کفر ! که قصد حبیب ما کرده‌اید واورا از وطن خود بتاحته‌ایدو باندیشه هلاك او ازپی وی آمده‌اید ، و دوست ما با صدّیق در آن غارغیرت رفته ، ماعنکبوت ضعیف را ازغیب بشحنگی وی فرستادیم، تادست دعاوی شمارا فروبند دوسیاست قهر ربّانی برسرشما براند ، آری در راه مـا گاه‌عنکبوتی‌مبارزی کند، گاه‌پشه‌ای سپاه‌سالاری کند، گاه‌عصائی‌درصحرائی‌اژدهائی کند ، گاه آبی فـرمان برداری کند ، گاه آتشی **مونسی** کند، گاه درختی سبز مشعله‌داری کند ، **موسی** فرعونرا دعوت کرد ، عصاوید بیضا در وی اثر نکرد ، که‌ناخواسته ونابایسته بود، بازسحره **فرعون** مست جادوئی گشته وبعزّت **فرعون** سوگند یاد کرده بامداد همی گفتند : بعـزت‌فرعون « انّا لنحن الغالبون » و نماز دیگرمی گفتند : « انّا آمنّابربّنا». و گفته‌اند سحرهٔ فرعون با آنکه در عین کفر بودند ، باخبث جنابت نیز بودند ، زیرا که سحرجایگیر نیفتد تاساحرجنب نبود، امّا چون باد دولت از مهب لطف و کـرامت بوزیدنه سحر گذاشت نه ساحری ، نه کفرماند نـه کافری ، بـامداد در جنابت کفر و انکار ، شبانگاه برجنیبت ایمان

و استغفار .

قوله : «انّا آمنّا بربّنا ليغفر لنا خطايانا » اهمّ الاشياء على من عرفه مغفرته له خطاياه ، هذا آدم لمّا استكشف عن حاله وحلّ به ماحلّ قال : «ربّنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكوننّ من الخاسرين» وهذا **نوح**(ع) بعدمقاساته طول البلاء قال:«والاّ تغفرلی وترحمنی اكن من الخاسرين».وهذاموسی(ع) قال:«ربّ انّی ظلمت نفسی فاغفر لی»وقال لنبينا(ص):«واستغفر لذنبك»؛ وقال صلى الله عليه وسلّم:انّه ليغان على قلبی و استغفرالله فی اليوم سبعين مرّة ومنّ عليه بقوله:« ليغفر لك ماتقدّم من ذنبك وماتأخرّ .

٤-النّوبة الاولى

قوله تعالى :« **انّه من يات ربّه مجرماً** » هر كه بخداوند خويش آيد و كافر آيد، «**فان له جهنّم** »اورادوزخست،«**لا يموت فيها**»نميرددران دوزخ [تارهد]«**و لا يحيى** (٧٤)» ونه زند گانی خوش زيد .

« **و من يأته مؤمنا**»وهر كه بالله تعالى آيد(١)و گرويده آيد«**قدعمل الصالحات**» نيكيها كرده،« **فاولئك لهم الدرجات العلى** (٧٥)» ايشانراست اوراز (٢)های بلند

« **جنات عدن** » بهشتهای هميشی ، « **تجری من تحتها الانهار** » می‌رود زير [درختان] آن جويها، « **خالدين فيها** »جاويدان در آن،«**و ذلك جزاء من تزكّى** (٧٦)» و آنست پاداش آنكس كه پاك [وهنری] آمد .

« **ولقداوحينا الى موسى** » پيغام داديم [وفرموديم] **بموسى**،«**ان اسر بعبادى**»

(١) نسخه ج: گرايد.

(٢) بروزن ومعنى افراز است كه فراز وبالا وبلندی باشد . برهان.

که بشب بر ، رهیگان مرا « **فاضرب لهم طریقا فی البحر** »ایشانرا راهی زن در دریا « **یبساً** » [راهی]خشك، «**لاتخاف درکاً**» . نترسی از در رسیدن [دشمن] « **ولاتخشی** (٧٧)» و نه بیم داری.

« **فاتبعهم فرعون بجنوده** »فرعون ایشانرا جست باسپاه خویش،« **فغشیهم من الیّم ماغشیهم** (٧٨)» دربرایشان آمد از دریا آنچه آمد.

«**واضلّ فرعون قومه** » وفرعون قوم خودرا درآب برد، «**وماهدی** (٧٩) » و بیرون نیاورد .

«**یابنی اسرائیل** »ای فرزندان یعقوب! «**قدانجیناکم من عدوّکم**»،رهانیدیم شما را ازدشمن ، « **وواعدناکم** »وشمارا وعده دادیم ،« **جانب الطور الایمن**»، بآن سوی کوه طور.[آن بایمن وبرکت وبآفرین کوه]«**ونزّلنا علیکم المنّ والسّلوی** (٨٠)» وفرو فرستادیم برشما ، ترنجبین ومرغ سلوی.

« **کلوامن طیّبات مارزقناکم**» ، میخورید ازین پاکها[وخوشها وحلالها] که شما را روزی دادیم ، « **ولاتطغوافیه** » درآنچه دادیم شمارا ازنعمت ناآزرم ونافرمان وناپاك مباشید ، « **فیحلّ علیکم غضبی** » که برشما گشاده [وفرو آمده] گردد خشم من.« **ومن یحلل علیه غضبی** » وهر که برو گشاده [و فرو آمده] گردد خشم من، « **فقدهوی** (٨١)» فروشداو .

« **وانّی لغفّار** » من آمرزگارم،[فراخ آمرز] « **لمن تاب** » ، آنکس را که باز گردد ،«**وآمن**»،وبگرود[واستوار گیرد]، «**وعمل صالحاً**» . وکردار نیك کند، « **ثمّ اهتدی** (٨٢)» ، آنگه براه راست رود [برپی رسول] .

« **وماأعجلك عن قومك یاموسی** (٨٣)» . چه شتابانید ترا ازقوم توای موسی؟

« **قال هم اولاء علی اثری** » [موسی] گفت ایشان اینك اند در پی من، « **وعجلت الیك ربّ** » و من بتوشتابیدم خداوند من،« **لترضی** (٨٤) » تا بپسندی وخشنود باشی .

« **قال فانّاقدفتنا قومك** » گفت بیازمودیم و در فتنه افکندیم [و برتباهی داشتیم] قوم تـرا ، « **من بعدك** » از پس [بیرون آمدن] تو ، [از میان ایشان] « **واضلّهم السامری**(۸۵) » وبی راه کرد سامری ایشانرا .

« **فرجع موسی الی قومه** » بازگشت موسی بقوم خویش « **غضبان اسفاً** » خشمگین [سخت‌تیز] و غمگین . « **قال یاقوم** » گفت ای قوم ! «**الم یعدکم ربّکم وعداً حسناً** » نه وعده داد شمارا خداوند شما وعدهٔ نیکو؟ « **افطال علیکم العهد** » دراز گشت برشما درنگ آن وعده [وچنین دیر شد درنگ نادیدن من] **ام اردتم ان یحلّ علیکم غضب من ربّکم** » یا خود خواستید که برشما فرود آید خشمی از خداوند شما ؟ « **فاخلفتم موعدی** (۸۶) » ، که خلاف کردید وعده‌من ؟

« **قالوا مااخلفناموعدك بملکنا**» گفتندخلاف نکردیم‌وعده تو بتوان‌خویش، « **ولکنّا حملنا اوزاراً** » لکن ما باری داشتیم [آنچه بـر ما نهاده بودند] « **من زینةالقوم** » لختی بارازآرایش قوم، [فرعون] « **فقذ فناها** » درآتش انداختیم آنرا، [گدازرا] **فکذلك القی السّامری** (۸۷) » همچنین سامری در افکند، [آن خاك که ازپی اسب جبرئیل گرفته بود درراه دریا] « **فاخرج لهم عجلا** » ، وایشانرا ازآن [زر] گوساله‌ای بیرون آورد ، « **جسداً له‌خوار** » کالبدی [زرین] آنـرا بانگی گاو،« **فقالواهذا الهکم والهموسی** » گفتند این [گوساله] خدای‌شماست وخدای موسی، « **فنسی** (۸۸) » [وموسی راه باو فروگذاشت] وندانست .

« **افلایرون** » نمی‌بینند؟ « **الّایرجع الیهم‌قولا** » که [آن گوساله] هیچ‌سخن ایشان پاسخ نکند، « **ولایملك‌لهم‌ضراً ولانفعاً** (۸۹) » و ایشانرا نه گزند تواند و نه سود رساند .

« **ولقدقال‌لهم‌هرون** » وگفته‌بود ایشانرا هرون « **من‌قبل** » پیش، [ازآمدن موسی]« **یاقوم‌انّما فتنتم‌به** » ای قوم این آنست که شما را باین بیازمودند [و در تباهی‌افکندند وبر گمراهی‌داشتند]، «**وانّ ربّکم الرّحمن**» وخداوندشمارحمن‌است

« **فاتّبعونی واطیعوا امری** (٩٠) » برپی من روید و فرمان من برید .

« **قالوا لن نبرح علیه عاکفین** » گفتند بنشویم و برین [گوساله] نشسته می باشیم . « **حتّی یرجع الینا موسی** (٩١) » تا آنگه که **موسی** بما باز آید [تا چه گوید] .

« **قال یاهرون** » [موسی] گفت ای هرون، « **مامنعك** » چه بازداشت ترا؟ **اذرأیتهم ضلّوا** (٩٢) » چون دیدی که ایشان بی‌راه می‌شوند .

« **الّا تتبعن** » که برپی من رفتی وایشانرا بازنزدی؟ « **افعصیت امری** (٩٣) » سر کشیدی ازفرمان من ؟

« **قال یابن ام** » گفت ای پسرمادرمن، « **لاتأخذ بلحیتی ولابرأسی** » مگیر ریش من‌وسرمن، « **انی خشیت ان تقول** » من ترسیدم [اگر برایشان پیچم] تو گوئی،« **فرّقت بین بنی اسرائیل** » دو گروه کردی بنی‌اسرائیل را، « **ولم ترقب قولی** (٩٤) » ودز سخن من نگه نکردی .

« **قال فماخطبك یاسامری** (٩٥) » آنگه «**موسی** (ع) گفت ای سامری این چیست که کردی؟ (١)

« **قال بصرت بمالم تبصروابه** » ، گفت آن بدیدم وبدانستم که‌شمانديديد [وندانستید] « **فقبضت قبضة** » مشتی گرفتم از خاك ، « **من اثر الرسّول** » از پی [ستور] جبرئیل ،« **فنبذتها** » ، آنرادرافکندم [درزر گداخته] ، « **و کذلك سولت لی نفسی** (٩٦) » چنان بر آر است مرا تن من .

« **قال فاذهب** » ، [موسی] گفت [سامری‌را] که برو « **فانّ لك فی الحیوة ان تقول لامساس** » ترا تا زنده‌باشی ان است ازمردم دور(٢) باشی « **وانّ لك موعداً لن تخلفه** »، وتراوعده گاهی که آن باتوخلاف نکنند « **وانظر الی الهك الّذی ظلّت**

(١) نسخه ج . این‌چه‌بس کارتوست ؟

(٢) نسخه ج: آن‌است که هر کس که نزدیك توآید گوئی‌دور.

علیه‌عاکفاً»، ودرین خدای خود که باوبازنشستی می نگر، «**لنحرّقنّه**»، بسوزیم آنرا [تاخاکستر گردد]، «**ثم‌لننسفنّه فی الیمّ‌نسفا** (٩٧)»، آنگه آنرادردریاپراکنیم پراکندنی.

«**انّما الهکم اللهالذّی‌لااله الاّ هو** » خداوند شما الله تعالی است، آن‌خدا که نیست خداجزاو، «**وسع کلّ شیء علما** (٩٨)» رسیده بهمه چیز دانش او.

«**کذلك نقصّ علیك** » همچنین میخوانیم برتو،«**من انباء ماقد سبق**»ازخبر های آنچه گذشته است، «**وقد آتیناك من‌لدنّاذکرا** (٩٩)» دادیم ترا از نزدیك خویش یادی [وسخنی] .

«**من‌اعرض‌عنه**» . هر که‌روی گرداند از آن [ونپذیرد]

«**فانّه یحمل یوم القیامه وزرا** (١٠٠)» او بردارد روز رستاخیز باری‌بد.

«**خالدین فیه**» جاوید در آن‌باربد باشد.«**وسآء لهم یوم القیمةحملا** (١٠١)» وآن روز رستاخیز ایشانرا بدباری.

النوبة الثانية

قوله: «انّه من یأت ربّه مجرماً» یعنی ـ کافراً. می گوید، روز رستاخیز که بندگان برالله تعالی رسند هر که‌کافربدو رسد وچون باو آیدکافر آید . یعنی‌دردنیا بر کفر میرد ،«فانّ له‌جهنّم» جزاء وی‌دوزخست .این‌هاءکنایتست از مجرم واگر با «ربّه» شود روا باشد کنایت ازالله بودیعنی که خدای تعالی‌را دوزخیست که مجرم را بدان‌عذاب کند. «لایموت فیها ولایحیی» ای‌ـ لایموت المجرم فیهافیستریح ولایحیی حیوة یلذّها . جانهاشان بحنجره رسیده ، نه برآید تا برهد ، نه بمقرّ خود بودتا خوش زید ، این عذاب کافران ومشرکانست در دوزخ ، که جاوید در دوزخ باشند .

امّا عاصیان اهل توحید که بمعصیت در دوزخ شوند وجاوید دردوزخ نباشند، عذاب ایشان نه چون عذاب کافران باشد، بلکه اللّٰه‌تعالی ایشانـرا در آتش بمیراند تا از عذاب بی‌خبر باشند، تاربّ العزة شفیع انگیزد و ایشانرا بنهر الحیوان زنده گرداند. وباین معنی خبرمصطفی (ص(است، روی **ابوسعید الخدری**، انّ‌رسول‌اللّٰه(ص)خطب النّاس فاتی علی‌هذه الآیة «انّه من یأت ربّه‌مجرماً فانّ‌له‌جهنّم لایموت‌فیها ولایحیی» فقال‌صلّی‌اللّٰه علیه وسلّم: امّا اهلها، الّذین هم‌اهلها،فانّهم لایموتون فیهاولایحیون، و امّا الّذین لیسوا باهلها فانّ النّار تمیتهم‌اماتة، ثمّ یقوم الشفعاء فیشفعون لهم فیجعلون ضبائر فیؤتی بهم‌نهر، یقال له‌نهر الحیوة‌اوالحیوان فینبتون کماینبت الغثآءفی‌جمیل السیل». وفی‌روایة امّا ناس یرید اللّٰه بهم‌الرّحمة وفی روایة ولکن اناس تصیبهم‌النّار بذنوبهم فیمیتهم اللّٰه‌اماتة، حتّی اذاصار وافحماً اذن، فی الشّفاعة فجیئ بهم‌ضبائر ضبائر فبثوا علی انهارالجنّة:فیقال لاهل الجنة افیضوا علیهم. قال: فینبتون کماتنبت الحبة البـذر یسقط من الّشجر فتصیبه السیّول فینبت. فـان قیل کیف الجمع بین هذاالحدیث و بین قوله عزّوجلّ: «لایذوقون فیها الموت‌الاّ الموتةالاولی»؟ فیقال ذاك فی اهل الجنّة ممّن لم تمسه النّار الاّ تحلة انقسم، لافیمن تمسه النّار ببعض عذابها.

« ومن یأته » بکسرالهاء غیرمشبعّة قرأها **ابو جعفر** و **قالون**، وقرأ الباقون یأتهی‌مشبعة«مؤمناً» یعنی مات علی الایمان، «قدعمل الصّالحات» قدادیٰ الفرائض «فاولئك لهم الدّرجات العلی»ای‌ـ الرّفیعةفی‌الجنّة. والعلی جمع االعلیا،والعلیاتأنیث الاعلی.

«جنّات عدن» ای‌ـجنّات‌اقامة«تجری من‌تحتهاالانهار» ای‌ـمن‌تحت اشجارها و قصورها الانهار، «خالدین فیها وذلك جزاء من تزکّی»ای‌ـ تطهّرمن الکفروالمعاصی وقیل تزکّی ای اعطی زکوة نفسه وقال‌لااله‌الااللّٰه.روی **ابوسعید الخدری**قال: قال رسول‌اللّٰه (ص): «انّ اهـل الدرّجات‌العلی لیریهم من تحتهم کماترون‌الکوکب

الدرّی فی افق من آفاق السماء ، وانّ **ابابكر و عمر** منهم وانعما » .قال عطيّة انعما اخصبا . **وعن ابن محيريز يرفعه** قال:مابين الدّرجة الى الدّرجة جرى الفرس المضمر ستيّن سنة . قال **الضحّاك** : الجنّة درجات، بعضها فوق بعض ، هكذا فيرى الا على فضيلته على من اسفل منه ، ولايرى الاسفل احداً فضل عليه .

قوله:«ولقد اوحينا الى موسى ان اسر بعبادى» **قرأ ابن كثير و نافع**، ان اسر بوصل الالف من اسر و كسر النون من ان. وقرأ الباقون ان اسر ـ بقطع الالف و الوجه ان سری و اسری لغتان.

چون روزگار فرعون بسر آمد و طغيان وی بغايت رسيد ، رب العزة خواست كه او را هلاك كند ، بموسى وحى آمد ، « ان اسر بعبادى » ای سر بهم ليلا من ارض **مصر** .بندگان مرا بشب بيرون بر از زمين **مصر** ، ايشان در ايستادند و پيرايه ها و جامه هاومر كوبها از **قبطيان** بعاريت خواستند ، گفتند ان لنا يوم عيد نريد الخروج اليه : ما را روز عيديست درمقامی معلوم ، می خواهيم كه آنجا رويم ، آن پيرايه ها بعاريت ستدند چون شب در آمد راه گم كردند وتا تابوت **يوسف** (ع) باخود برنداشتند راه برايشان گشاده نگشت ، بامداد **فرعون** را ازرفتن **بنی اسرائيل** خبر كردند ، تا با لشكروقوم خويش برنشست واز پی ايشان برفت. گفته اند بيرون از ميمنه وميسره وقلب ومقدمه لشكروی دوهزارهزار بود ، و پنج هزارديگر، **فرعون** با اين لشكر عظيم ازپی ايشان برفتند چون نزديك رسيدند **بنی اسرائيل** آثار غبار ايشان ديدند، **گفتند** : يا موسى انا لمدركون ، موسى (ع) گفت:« كلاان معى ربی سيهدين» **گفتند** **يا موسى** اين نمضی؟البحر امامناو **فرعون** خلفنا دريا از پيش ودشمن ازپس كجا رويم چكنيم ؟فرمان آمد از جبار كائنات **بموسى** كه : « اضرب لهم طريقاً فی البحر يبسا » ای اجعل لهم طريقاً فی البحر بالضرب بالعصا يابساً ليس فيه ماء ولاطين، «لاتخاف»در كاً من فرعون خلفك، «ولاتخشى» غرقاًمن البحر امامك. **قرأ حمزة** « لاتخف» بالجزم على جواب الامر وهوقوله:«فاضرب» والتقدير «فاضرب لهم طريقاً» فانك ان تضرب لاتخف.

قرأ الباقون لاتخاف بالالف مرفوعة على انه حال من الفاعل تقديره، اضرب لهم طريقاً غير خائف ولاخاش، و يجوزان يكون مقطوعاً من الاول، بتقدير و انت لاتخاف و لاتخشى. و اختار **ابوعبيده** هذه القراءة لقوله:« ولا تخشى» رفعاً.

«فاتبعهم» يعنى نلحقهم «فرعون بجنوده فغشيهم» اى-نالهمو اصابهم، «من اليّم» اى-البحر، «ماغشيهم» يعنى الماء، وقيل الغرق، وقيل «غشيهم»-غرقهم ذكره بلفظ «ما» تهويلا وتعظيماً.

«واضل فرعون» اى- ادخل فرعون قومه البحر « وماهدى » اى-مااخرجهم، يقال ضلّ اللبّن فى الماء، يعنى خفى فيه ومنه قوله: «ووجدك ضالا فهدى» يقال هديت العروس اذاجلوتها واخرجتها من خدرها. و قيل «اضلّ فرعون قومه» عن الدين «وما هدى» اى ماهديهم الى مراشدهم، وهوجواب لقول **فرعون** :«مااريكم الا ما ارى و ما اهديكم الا سبيل الرشاد». فكذّبه الله تعالى و قال بل اضلّهم وماهديهم. وتمامى قصّهٔ غرق درسورة البقرة وسورة يونس مستوفى گفته ايم.

قوله: «يابنى اسرائيل» قول اينجا مضمر است، ثم قلناواوحينا يا **بنى اسرائيل** وكانوايومئذالف الف ستمأة الف، مع كثرة ماكان **يذبح فرعون** من ذكوراولادهم دهرا عظيماً. قوله: «قدا نجيناكم من عدوكم» قرأ **حمزة والكسائى**، انجيتكم وواعدتكم ما رزقتكم بالتاء فيهن على التوحيد. والوجه انّه على اخبارالله تعالى عن نفسه بانه فعل بهم هذه الاشياء. وقرأ الاخرون انجيناكم وواعدناكم ما رزقناكم، بالنون والالف فيهن على لفظ الجمع، والوجه انّه اخبار عن النفس ايضاً على سبيل التعظيم و لم يختلفوا فى نزلّنا لانّه مكتوب بالالف والمعنى ـ اذكروانعمتى عليكم بانّى قدانجيتكم من عدوكم و وعدت نبيكم ان يأتى الجانب الايمن من الطورلا **كلّمه** و هذا شرف لكم، «و نزّلنا عليكم المن والسّلوى» لطعامكم و ادامكم فى التيه

« كلوا من طيبات» اى من حلال مارزقنا كم، «ولا تطغوا فيه» بتحريم الحلال و تحليل الحرام. وقيل معناه استعينوا به على طاعة الله لا تستعينوا به على معصيته، «فيحل عليكم غضبى» قرأ الكسائى فيحل بضم الحاء ومن يحلل بضم اللاّم الاولى، من قولهم حلّ بالمكان اذا نزل يحل بضم الحاء و يستعمل فى العذاب، فيقال حلّ به العذاب كما يستعمل فيه لفظ نزل، قال الله تعالى : «او تحل قريباً من دارهم» واجرى الغضب مجرى العذاب ما كان يتبعه من العذاب فاستعمل فيه لفظ الحلول. وقرأ الا خرون فيحل: بكسر الحاء ومن يحلل بكسر اللام الاولى ، من قولهم حل الشيئى اذا و جب يحل بالكسر قال **ابو زيد** :يقال حلّ عليه امر الله يحل بالكسر حلولا ، و حل الدار يحلها بالضم حلولا ، اذا نزلها و يقوى وجه الكسر اتفاقهم فى قوله : « ان يحل عليكم » وفى قوله: «و يحل عليه عذاب مقيم » على الكسر. « ومن يحلل عليه غضبى فقد هوى » اى هلك وصار الى الهاوية و هى قعر جهنم.

قوله :« وانى لغفار» هذه الاية بيان ابنية الايمان .«لمن تاب »اقرّ،«و آمن»صدق، «وعمل صالحاً» بنفسه و ماله، «ثم اهتدى» اتبع السّنة. قال **سفيان الثورى**: الايمان، اقرار وتصديق وعمل واتباع السنة لا يتم الايمان الا بها .

قوله : «وما اعجلك» اى ما حملك على العجلة، «عن قومك يا **موسى**»؟ قيل له هذا و هو على **الطور** فى الكرّة الثانية حين اعطى **التوراة** ،لا ليلة النار ،فقد مضت قصة ليلة النار فى اوّل السورة. سياق اين ايت بر سبيل معاتبه وزجر ست واستفهام بمعنى انكار است، وسبب آن بود كه رب العزة **موسى** را فرمود تا **بطور** آيد بـا هفتاد مرد از نيكمردان **بنى اسرائيل**، وذلك قوله: «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا» رب العزّة اورا گفته بود كه با ايشان بميعاد آيد تا ايشان كلام حق بى واسطه بشنوند و **تورية** از حق قبول كنند ، **موسى**(ع) چون بطور نزديك گشت ايشانرا بگذاشت وخود بشتافت. رب العالمين **باوى** گفت: لم سبقتهم وتقدمت واخرتهم؟ اى **موسى** چه چيز ترا بشتابانيد

وایشانرا بگذاشتی؟ **موسی** عذر آورد که نه ترفع و تطاول مرا برین عجله داشت، بلکه شوق سماع کلام تو مرا برین داشت وطلب رضاء تو، وایشان اینک بر پی من میآیند. وقیل امره الله ان یحضر المیقات فی وقت معلوم، فاتی قبل ذلك الوقت فعاتبه.

وقال **الحسن** فی قوله: «هم اولاء علی اثری» یعنی انهم ینتظرون ما آتیهم به من عندك «وعجلت الیك ربّ لترضی» ای لتزداد عنّی رضاً.

و«قال» الله، «فانّا قدفتنا قومك» ای ابتلینا قومك الّذین خلفتهم مع هرون و کانوا ستمأتة الف، فتنوا بالعجل غیر اثنی عشر الفاً وقوله: «من بعدك» ای من بعد انطلاقك من الجبل. « واضلّهم السّامری » بدعائه ایاهم الی عبادة العجل و اجابتهم له. قیل اضاف الفتنة التی هی الامتحان الی نفسه قضاءً و اضاف الاضلال الی **السامری** دعآء، فامّا فی الحقیقة فلیس الی **السامری** شیٔ من ذلك و **السّامری** کان من قوم یعبدون البقر وهو اوّل منافق یعرف من بنی آدم و کان من قریة باجروان. و قیل کان علجاً من اهل کرمان، والاکثر فی التفسیر انّه کان عظیماً من عظماء **بنی اسرائیل** من قبیلة یقال لها سامرة. وقیل بینه وبین موسی نسب وقیل لم یکن اسمه سامریاً لکنّه کان من قریة یقال لها سامرة، اسمه موسی بن ظفر.

قوله: «فرجع موسی» یعنی من مناجاة ربّه، «الی قومه غضبان» شدید الغضب. «اسفاً» حزیناً متلهفا علی مافاته «قال یاقوم الم یعدکم ربّکم و عداً حسنا؟» یعنی الجنّة فی الآخرة ان تمسکتم بالدین فی الدنیا. وقیل یعنی النصر والظفر، وقیل «وعداً حسناً» ای صدقاً انّه یعطیکم التوریة. «افطال علیکم العهد» ای فبعد علیکم العهد فنسیتم ماوعدکم الله علی لسانی؟ « ام اردتم ان یحلّ علیکم » ای ان یجب علیکم. « غضب من ربکم » بعبادتکم العجل. «فا خلفتم موعدی» خالفتمونی فیماتواعدنا علیه؟

«قالوا مااخلفناموعدك بملکنا» قرأ **نافع و ابوجعفر وعاصم** «بملکنا» بفتح المیم و قرأ **حمزة و الکسائی** بضمها. وقرأ الاخرون بکسرها، والوجه فی القرآآت الثلاث

انّها کلّها لغات . یقال ملکت‌الشئی ملکاوملکاً وملکا ، بالحرکات‌الثلاث فی‌المیم، والمعنی ما اخلفنا موعدك‌و نحن نملك امرنا، و قیل ما اخلفنا موعدك باختیارنا . ومن قرأ بالضّم معناه بقدرتنا و سلطاننا،وذلك انّ‌المرء اذا وقع فی البلیة و الفتنة لم یملك نفسه . پارسی آنستکه ماخلاف نکردیم وعدهٔ تو بدست رس خویش ، واین چنانست که گویند فلانکس بر کارخویش نه‌پادشاهست ،یعنی کاراونه بدست‌اوست. «ولکنّا حملنا» قرأ **ابوعمرو و حمزة و الکسائی و ابو بکر عن عاصم و روح و ابن‌حسان عن یعقوب** ،« حملنا »بفتح الحاء وتخفیف‌المیم ، قرأ الآخرون«حمّلنا» بضمّ الحاء و تشدید المیم ، ای ـ جعلونانحملهاو کلفنا حملها «اوزاراً من زینةالقوم» ای ـ من‌حلی قوم **فرعون** ،سما ها اوزاراً لانّهم‌اخذوها علی وجه‌العاریة فلم‌یردوها، وقیل انّ الله تعالی لمّا اغرق **فرعون** وقومه نبذالبحر حلیهم فاخذوها وکانت‌غنیمة، ولم‌تکن‌الغنیمة لهم‌حلالا فی‌ذلك‌الزمان فسمّا اوزاراً باین‌هردو قول‌اوزار بمعنی اثام است وبعضی‌مفسران گفتند این پیرایه خواستن بعاریت از قبطیان ، موسی فرمود ایشانرا بفرمان الله و آن حلال بود ایشانرا ، باین قول‌اوزار بمعنی اثقال است یعنی که‌پیرایه بسیار بود وبرداشتن آن برایشان گران‌بود مفسران گفتندموسی که که به‌میعاد حقتعالی رفت با ایشان وعده کرده بود که بچهل روز باز گردد **سامری** روز وشب هر دومی شمرد چون بیست روز گذشته بود گفت وعده بسر آمد وچهل گذشت بیست روز وبیست شب ، اما موسی(ع) وعده خلاف کرد ونیامد از آنکه‌شما پیرایهٔ‌حرام دارید ازقبطان بعاریت ستده ، ایشان گفتند اکنون چه تدبیرست ورای تو درآن چیست ، گفت آتشی سازیم وهمه درآتش‌افکنیم. سامری حفره‌ای بکند وآتش برافروخت وآنچه داشت ازپیرایه در آتش افکند، وبنواسرائیل آنچه‌داشتند همه درآتش افکندند ، اینست که رب‌العالمین از ایشان حکایت کرد « فقذ فناهـا فکذلك القی السامری » .پس‌چون ایشان بر گشتند **سامری** آن زر گداخته بیرون آورد وصنعت زر گری دانست وازآن سبیکه صورت گوساله‌ای بساخت ، بجواهـر

مرصع کرد جسدی بی‌روح ، **ابن‌عباس** گفت **هرون** بوی بر گذشت آن وقت که گوساله می‌ساخت ، گفت چیست این که میکنی ای **سامری** ؟ گفت :اصنع ماینفع ولایضرّ.چیزی می کنم که درو نفعست وضرر نه‌ای **هرون** ! وخواهم که دعائی کنی درکار من، **هرون** گفت اللّهماعطه مایسأل کما یحبّ. بار خدایا آنچه میخواهـد چنانکه میخواهد بدو ده ،چون **هرون** از وی بر گذشت گفت : اللهم انّی اسئلك ان یخور.خداوندا آن خواهم که ازین گوساله بانگی آید ، پس یك بانگ از وی بیامد بدعاء **هرون**، ونیز هیچ بانگ دیگرنکرد و **بنواسرائیل** در وی بفتنه‌افتادند وآنراسجود بردند . حسن گفت سامری قبضه‌ای‌خاك‌از پی‌اسب جبرئیل بر گرفته بود آنگه که دردریا می‌شد ازپیش فرعون ، سامری آن قبضه خاك باخود می‌داشت، تا آن روز که گوساله ساخت آن قبضهٔ خاك درآن فکند ، جسدی گشت با گوشت وپوست حیوانی همی رفت باروح ،و بانگ گاو همی کرد . نام وی بهیوث و ذلك قوله : «فکذلك‌القی السامری» .

«فاخرج لهم عجلاجسداً له خوار فقالوا هذا الهکم و آله موسی » ای ـ قال **السامری** ومن تبعه من‌السفلة والعوام، هذاالعجل الهکم واله موسی.«فنسی»ای ـ ترك موسی طریق‌الوصول الی ربّه‌وانا ماتر کته . وقیل نسی موسی ان یذ کرلکم انّه الهه . تااینجا سخن **سامری** است . وروا باشد که فنسی استیناف کلام است‌ازحق تعالی جلّ جلاله . یعنی ـ فنسی السامری الله والایمان والاستدلال علی ان العجل لایجوز ان یکون الها .

پس ربّ‌العالمین ایشانرا توبیخ کرد گفت : « افلایرون الایرجع » ای ـ انه لایرجع « الیهم قولا » یعنی ـ الا یکلّمهم العجل ولایحییهم . کقوله :« الم یروا انّه لایکلّمهم».وقیل «الاّ یرجع‌الیهم قولا» ای ـ لایرجع الی‌الخـوار والصوت ، انّما خار مرةً واحدةً . «ولایملك لهم ضرّاً ولانفعاً» فکیف یکون آلها

«ولقد قال لهم هرون من‌قبل»ای ـ من‌قبل رجوع موسی. «یاقوم انمافتنتم‌به» ای ـ اختبر کم‌الله بهذا العجل لیعلم بـه‌الصحیح الایمـان من الشاك منکم فی‌دینه.
« وانّ ربّکم‌الرّحمن » لاالعجل،« فاتبعونی» علی‌دینی، «واطیعوا امری» .

« قالوا لن نبرح علیه عاکفین » لن نزال‌مقیمین علی‌العجل وعبادته،« حتی یرجع الینامـوسی » . فاعتزلهم هرون فـی اثنی عشر الفاً ، ـ وهـم الّذین لم یعبدوا العجل.

مفسّران گفتند هفت روز عبادت گوساله کردند و سبب آن بود که **موسی** ایشانرا وعده داده‌بود که‌از میقات‌حق تعالی بسی روز بازمی گردم ، ربّ‌العزة گفت : « وواعدنا موسی ثلاثین لیلة» پس‌ربّ‌العزة ده روز درافزود چنانکه گفت: «واتممناها بعشرفتم میقات ربّه اربعین لیلةً» پس چون سی روز گذشته بود وموسی نیامد ایشان بعبادت گوساله‌همت کردند. **هرون** سه‌روززمان‌خواست،ایشان‌سه‌روز درانتظار**موسی** بودند،چون **موسی** نیامدسامری‌ایشارا بعبادت گوساله‌دعوت کرد.هفت‌روزاوراعبادت میکردند ، پس‌ازچهل‌روز **موسی** باز آمد و آشوب‌وشغب ومشغلهٔ‌ایشان شنید که گرد گوساله بر آمده بودندو رقص می کردند. **موسی** (ع) باآن هفتاد مرد کـه با وی بودند گفت هذاصرت‌الفتنة، این آشوب وجلبهٔ گوساله پرستانست که بفتنه افتاده‌اند. آنگه **هرون** را دید فاخذ شعره بیمینه ولحیته بشماله غضباً وانکاراً علیه .

« قال یاهرون مامنعك اذرأیتهم ضلّوا » بعبادةالعجل،« الاتتبعن » لا ـ زائدة ، والتأویل ان تتبعنی کقوله : «ما منعك الا تسجد » یعنی ان تسجد .یقول ای شئی منعك من‌اللحوق بی واخباری بضلالتهم فیکون مفارقتك ایّاهم تقریعاً و زجراً لهم عمّا اتوه. و قیل معناه ـ هلاّ اتبعت عادتی فی منعهم والانکار علیهم و مقاتلتهم علی کفرهم . «افعصیت امری» حیث اقمت فیمابینهم وهم یعبدون غیر الله.

«قال» **هرون** «یابن‌ام» ـ وکان هرون اخاه‌لابیه وامّه لکنّه اراد بقوله ان‌یرفقه ویستعطفه علیه فیتر که .وقیل کان اخاه لامّه دون ابیه وقیل لانّ کون ولد من‌الاُم

علی التحقیق وللاب من‌جهة الحکم قـرأ حجازی و بصری و **حفص** « یابن‌ام » بفتح‌المیم والباقون بکسرها ،فمن کسر اضافها الی نفسه فحذف الیآء تخفیفاً .ومن فتح جعل ابن‌ام شیئاً واحداً کخمسة عشر . «لاتأخذ بلحیتی ولابرأسی » یعنی- ذوائبی‌وشعر رأسی ، اذهما عضوان مصونان یقصدان بالاکرام والاعظام من‌بین‌سائر الاعضاء یقال‌انّ موسی حدث‌فیه من‌الغضب فی‌ذات‌الله مایوهم القصد الی اخذالرأس واللحیة فظنّ هرون قصد اخذ رأسه ولحیته والدّلیل علیه انّه قال : «لاتأخذ بلحیتی ولابرأسی» ولوکان آخذ رأسه ولحیته لکان الالیق باللفظ ان یقول ارفـع یدك عن لحیتی،وقیل‌اخذبرأسه‌علی‌وجه التأدیب‌والسیاسة بحکم‌الاخوة والرئاسة .ثم رفع یده علی لحیته وهوالاظهر لقوله : « واخذ برأس اخیه یجرّه‌الیه» ثمّ ذکر هرون عذره فقال : « انّی خشیت ان تقول فرقت بین بنی‌اسرائیل » ای ـ خفت ان خـرجت وفارقتهم ، لحق بی‌فریق ، و تبع‌السامری علی عبادةالعجل فریق ، وتوقف فریق ، ولم آمن أن قاتلتهم، ان توبخنی فتقول لی فرقت بین‌بنی **اسرائیل** ،ای ـ اوقعت الفرقة فیمابینهم،« ولم‌ترقب قولی » لم تحفظ وصیّتی حین قلت لك اخلفنی فی‌قومی واصلح .

ثمّ‌اقبل علی‌السامری منکراً علیه، و«قال ماخطبك یاسامری » ای ـ ماشأنك، وماالذی حملك علی مافعلت .

« قـال بصرت بمالم تبصروا به» قرأ **حمزة و الکسآئی** بالتاء علی الخطاب ادخالا للجمع فی الخبر وقرأالباقون « یبصره » بالیاء علی‌الغیبة والمعنی ـ لم یبصر به **بنواسرائیل** .یقال ابصرت‌الشئی وبصرت‌به تدخل‌الباءفیه،« فبصرت به‌عن جنب » والتّأویل ـ علمت بمالم‌یعلم به **بنواسرائیل** یعنی ـ یوم دخول‌البحر . **موسی** گفت: **سامری** راکه چه‌چیز ترا برین داشت که کردی ؟ گفت : من آن بدیدم و بدانستم که‌شما ندیدید و بندانستید و نه **بنواسرائیل** دانستند، آنروز که‌در دریا میشدیم جبرئیل‌را بدیدم براسب حیوة ، دردل من افتاد که از خاك پی اسب جبرئیل‌قبضه‌ای

خاك بردارم وبرهرچه افکنم حیوانی گردد با گوشت و پوست وروح ، آنرا در زر گداخته افکندم تا گوساله‌ای زنده گشت. اینست که گفت:« فنبذتها » یعنی طرحتها فیماذاب من الحلی،وقیل طرحتها فی جوف العجل، وقیل فی فم العجل حتی خار،وقیل حتّی صار لحما ودماً. **موسی** گفت : چرا چنین کردی؟ گفت : «و کذلك سوّلت لی نفسی» حین رأیت قومك سألوك ان تجعل لهم الها . چون قوم ترا دیدم کی بت پرستانرا دیدند گفتند : اجعل لنا الهاً کمالهم آلهة. نفس من مرا چنان بر آراست که آن گوساله کردم و آن قبضه بروی افکندم

موسی گفت «اذهب» ای ـ اعزب عنی «فان لك فی الحیوة ان تقول لامساس» فان قیل کیف عرف **السامری جبرئیل** من سائر النّاس یوم دخول البحر؟ قیل لانّ امّه لما ولدته فی السنة الّتی یقتل فیها البنون وضعته فی کهف حذراً من القتل، فبعث الله عزّوجل جبرئیل لیربّیه لماقضی علی یدیه من الفتنة فکان فی صغره یمص من احدی ابهامی جبرئیل العسل ومن الاخری السمن ، فلما رآه فی کبره عرفه.وقیل ناقض **السامری** فی جوابه لانّه قال:«بصرت بمالم یبصر وا به»فادعی العلم،ثم قال: «سولت لی نفسی»فنسبه الی حدیث النفس. « قال فاذهب فان لك فی الحیوة ان تقول لامساس » ای ـ انك لاتمس احداً ولایمسك احد فی حیوتك ولایکون بینك و بین احد مماسة . فامر **موسی بنی اسرائیل** ان لایوا کلوه ولایجا لسوه ولایبایعوه. وقیل معنی «لامساس» ـ انك تعیش فی البریة مع السباع والوحوش ،فلاتمس ولامس.وقیل مامس احداًولامسه احد الاحما جمیعاً. ومن اراد ان یمسه جهلا بحاله، قال له **السامری** لامساس خوفاً من الحمی وتنبیهاً للغیر.ویقال ذلك باق فی عقبه الی الیوم ، و قیل اراد **موسی** ان یقتله فمنعه الله من قبله وقال لاتقتله فانه سخی.

قوله :«وان لك موعداً» یعنی ـ موعد العذاب یوم القیامة ،«لن تخلفه»قرأ **ابن کثیر وابوعمرو** ویعقوب«لن تخلفه»بکسر اللام ای ـ لن یغیب عنه ولامذهب لك عنه بل توافیه یوم القیامة .وقرأ الباقون «تخلفه» بفتح اللام ای ـ لن تکذبه ولن یخلفك الله

اياه ،والمعنى ـ ان‌الله تعالى يكافئك فعلك لايفوته. «وانظر الى الهـك» بزعمك، اى الى معبودك،يعنى ـ العجل «الذى ظلت عليه عاكفاً» ،دمت عليه مقيماً تعبده، ظلت اصنه ظللت ولكن‌اللام الاولى حذفت‌لثقل التضعيف والكسر،وبقيت‌الظاء على‌فتحها. «وعاكفاً» منصوب لانّه خبر ظلّت. «لنحرقنه» يعنى ـ بالنار،«ثم لننسفنه» اى‌ـ لنثيرن رماده «فـى‌اليم‌نسفاً» .قال‌ابن‌عباس :احرقه بالنار ثم ذراه فى‌البحر .معنى آنست كه بسوزيم آنرا وبباد بردهيم و پراكنده كنيم بروى دريا ، و اين‌از آيات وعجايب دنيا يكيست كه آتش هرگز زر رانسوخت و نسوزد مگر گوسالهٔ سامرى ، برقول ايشان كه گفتند گوساله باصل خويش زرين مانده بود ولحم و دم نگشته و ازو يك بانگ گاو بيامده ، ودر شواذ خوانده‌اند «لنحرّقنه» بفتح نون و ضم راء اى‌ـ لنبردنه بالمبرد ، ميگويد آنرا بسوهان بسائيم ، آنگه‌بدرياافكنيم. وعلى قول‌الحسن‌يروى انموسى اخذالعجل فذبحه فسال منـه دم ،لانّه كان‌قدصار لحماً ودما،ثم‌حرقه‌بالنار ، ثم ذراه فى اليم .وعن عكرمة قال لماجاء موسى و حرق العجل و نسفه فى اليم استقبلوا الجرية فجعلوا يشربون منه لحبهم العجل ، قال‌الله عزّ وجل:«واشربوا فى قلوبهم العجل» .

قوله : «انّماالهكم الله» اى ـ معبودكم‌المستحق‌للعبادة. «الله‌الذى لاآله الاهو» لاالعجل «وسع كل‌شئى علماً» لايضيق‌علمه عن شئى‌ولم‌بعبدوا العجل‌الابعلمـه .

« كذلك نقص عليك» اى ـ كما قصصنا عليك قصة موسى، «نقص عليك من انباءماقدسبق» اى ـ بعض اخبار من‌سبق زمانه زمانك.« وقدآتيناك من لدنا ذكراً» يعنى‌ـ القرآن.

«من اعرض عنه» فلم يؤمن به ولم يعمل بمافيه « فانه.يحمل يوم‌القيمة وزراً» حملا ثقيلا من‌الكفر .

«خالدين‌فيه» فى‌الوزرلانغفر لهم ذلك ولانكفرعنهم‌شيئاً،« وساء لهم يوم‌القيمة حملا» بئس ماحملواعلى‌انفسهم‌من‌المآثم كفرابالقران، وحملامنصوب على‌التمييز.

النوبة الثالثة

قوله: «انّه من يات ربه مجرماً فانّ له جهنم لايموت فيها ولايحيى ومن يأته مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئك لهم الدرجات العلى» بر ذوق ارباب معرفت و جوانمردان طریقت این دو آیت اشارت بدو گروه است: گروهی که صفت انتقام درگاه عزت ذی الجلال بایشان روی نماید تا بحکم قهر پرده تجمل از روی کار ایشان بردارند و نقاب حشمت ازروی جاه ایشان فرو گشایند و رقم مهجوری برحاشیهٔ وقت ایشان کشند وقبلهٔ رد همه عالم گردانند، گهی در چنك قبض اسیر تحیر گشته، گهی ازبیم قهر عین فزع شده، نه نواختی که دلرا زندگی دهد، نه زهری که نفس باو کشته شود، «لایموت فیها ولایحیی» نه روی آنکه باز گردد، نه زهرهٔ آن که فراپیش شود، بزبان بیچارگی ازسر درماندگی گوید:

ازجام وجود خود نه مستم نه نیم زیر لگد فلك نه پستم نه نیم
نه راحت جان نه درددل وای بمن یارب چه کسم من که نه هستم نه نیم

باز گروهیند که تجلی نظر جمال لطف حق بدلهای ایشان پیوسته، نواختهای ایشان یکی امروز یکی فردا، امروز بر بساط انبساط، درروضه انس وناز آرام گرفته وازشراب خانهٔ محبّت هرساعتی ولحظه‌ای جامهای مالامال ازبهر ایشان روان کرده، وفردا درجنات مأوی ودرجات علی صدرهٔ بقای ابد وحلّهٔ ملك سرمد پوشیده، برمتکای اقبال در مشاهدهٔ ملك ذوالجلال نشانده، کاسات وصال متواتر، وخلعت افضال متوالی هردمی نواختی وقبولی، هرلحظه فتوحی ووصولی، اینست که رب العالمین جل جلاله گفت: «خالدین فیها وذلك جزاء من تزکی» امّا نشان استقبال این دولت وآثار یافت این رتبت و منزلت آنست که بنده حجاب غفلت از راه خود بردارد و دامن

خویش ازساق جدّ کشف کند ونفس خود را بآداب شریعت ریاضت دهد وداد دین از روزگار خرد بستاند و جهد کند که اعمال و اقوال خود را بمعیار شریعت و مقتضی حقیقت راست کند ، و حکم این آیت برخود لازم گرداند و بداند که ربّ العزة می گوید :«وانّی لغفارٌ لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثمّ اهتدی» غفّار بناءِ مبالغتست ، اقتضای کثرت کند ، یعنی که الله فراخ بخشایش است ،«ولمن تاب» فعل بنده است وفعل اقتضاء کثرت نکند، اشارت آیت آنست که اگر بنده از روی ندامت . یکبار بحق باز گردد ، ربّ العزة از روی لطف و رحمت بارها بوی باز گردد ، از بنده یك قدم در راه مجاهدت ، و از الله تعالی هزار کرم بحکم عنایت ، عبدی منك قلیل طاعة و منی جلیل رحمة، منك یسیر خدمته ومنی کبیر نعمة همانست که مصطفی (ص) گفته است حکایت از کردگار قدیم جّل جلاله : « من تقرّب الیّ شبراً تقربت الیه ذراعاً ومن تقرّب الیّ ذراعاً تقربت الیه باعاً .

«وانی لغفار لمن تاب وآمن» معلومست که توبه بی ایمان درست نیست ، پس «آمن» اینجا چه فایده می‌دهد یعنی وآمن بانه لیس نجاته بتوبته وطاعته، انّما نجاته برحمته . داند که نجات وی نه بطاعت وجهد و بندگیست ، بلکه بفضل ولطف الهی است ؛ غفار ازغفراست ومعنی غفر پوشیدنست وستر بروی نگاه داشتن ، وپردهٔ عفو ورحمت براعمال و اقوال وی داشتن ، هم طاعت و هم معصیت ، که نه خود معاصی بنده را بستر حاجتست که طاعت ویرا هم بستر حاجتست ، اگر آفات طاعت بنده پیش وی آرند از طاعت خود بیش از آن ترسد که از معصیت . عائشة روایت کند که از : مصطفی (ص) پرسیدم معنی این آیت ، « والّذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلةٌ» هو الرّجل یزنی ویسرق ویشرب الخمر؟ قال لاهو الرجل یصلی ویصوم ویتصدّق ویخاف ان لاّ یقبل منه

رابعهٔ عدویه بسیار گفتی : استغفر الله من قلّة صدقی، فی قولی استغفر الله، بدان ای جوانمرد که پرده دواست یکی برداشته ، وهر گز مبادا که فرو گذارند . یکی

فرو گذاشته وهر گز مبادا که بر گیرند . آن پردهٔ برداشته ، حجاب فکرت است از پیش دلهای موحدان وسینه‌های مؤمنان برداشته ، و آن پرده فرو گذاشته ،ستر کرم است پیش اقوال واعمال عاصیان و مطیعان و صدّیقان و متقیان . پردهٔ کرم بحکم قهرقدم از پیش طاعت ابلیس بر داشتند همه معصیت آمده.

من لم یکن للوصال اهلا   فکل احسانه ذنوب .

پرده عفو بحکم لطف و کرم پیش زلّت آدم فرو گذاشتند عنایت ازل زبان بر گشاد که:«فنسی ولم نجد له عزماً».

من لم یکن للفراق اهلا   فکلّ اعضائه قلوب

قوله: «و ما اعجلك عن قومك یا موسی » عتاب موسی است که قوم را واپس گذاشت و از پیش ایشان بـرفت ، بمیعاد حق تعالی شتافت ، گفت : ای موسی ! ندانستی که من ضعیفانرا دوست دارم ؟ شکستگانرا بیش نوازم ! پیوسته دردلهاشان می‌نگرم ؟ هر کرا بینم در دل ایشان او را بدوست گیرم ؟ تاموسی عذری داد که.«هم اولاء علی اثری» ما خلفتهم لتضییعی‌ولکنی « عجلت الیك ربّ‌لترضی» خداوندا !تو خود دانائی‌وازسرّاین بنده آگاهی، که باین‌عجله‌نه‌تضییع ایشان‌خواستم‌ونه‌ترك رعایت حق‌صحبت‌ایشان‌قصد داشتم.لکن‌رضای‌توخواستم‌وزیادت‌خشنودی‌توجستم ، گفت‌ای موسی‌رضاء من‌درمراعات‌دل‌ایشانست؛«اناعندالمنکسرةقلوبهم‌من‌اجلی،اناجلیس من ذکرنی » ای موسی ! چون مرا جوئی در دل ایشان جو ، که من در خلوت « وهو معکم »باذاکران نشینم ، مونس دل درویشانم ، یادگارجان عارفانم ، حاضر راز محّبانم ، نوردیده آشنایانم ، مایهٔ رمیدگان وزاد مضطران وپناه ضعیفانم، ای‌موسی، هر کجا درویشی بینی افکندهٔ جور روزگار ، خسته دهر او را غلامی کن ، تا بتوانی مفارقت وی مجو ، صحبت او را خریداری کن ، که آن نهاد وی خزینهٔ اسرار ازلست وتعبیهٔ بازار ابد ، با مصطفی (ص) همین وصیّت رفت « ولاتمد عیناك عنهم » ای محمد! نگر تا دوچشم خویش از ایشان بنگردانی، و ایشانرا بدیگران

نفروشی ، نه ایشان برکشیدگان ذکرمااند ، نام نهادگان فضل مااند ، آراستگان لطف مااند ، برداشتگان مشیّت مااند ، ازعلم آمده ،برتقدیرعرض کرده ، ازارادت نشان یافته ، ازحکم توقیع بر کشیده ، درازل پدیدآوردهٔ علم من ، امروز موجود امرمن ، فردا نگاه داشتهٔ حکم من ، علم ولایت ازل دارد . امر ولایت وقت دارد، حکم ولایت ابد دارد ، سلطان که خاصگیان داردهر یکی را ولایتی‌دهد ، ولایت سه است : ولایت ازل ، ولایت وقت ، ولایت ابد . ای علم تو جانب ازل گیر ،ای امرتوراه وقت گیر، ای حکم تو دامن ابدگیر؛ ای آدمی ترا سه صفت دادم وآخر بخودت رسانیدم : اول بسلطان علم سپردم ، پس بپادشاه امر دادم ، پس بشاهنشاه حکم تسلیم کردم ، پس این ندا درعالم دادم که: «وانّ الی ربّك المنتهی » ای‌علم تو با مرده ، ای امر توبحکم ده ، ای حکم توبمن ده ، علم همه صفاست ، امرهمه بلاست،حکم همه بقاست، که داند که درین اسرار چه‌تعبیه‌هاست .

٥- النّوبة الاولی

قوله‌تعالی: « **یوم ینفخ فی الصّور** » آن روزکه در صور دمند،« **ونحشر المجرمین یومئذ** » و باهم آریم [انگیخته] آن روز بدکارانرا، « **زرقاً** (۱۰۲)» سبز چشمان .

« **یتخافتون بینهم** » بایکدیگر براز می گویند، « **ان لبثتم الاّ عشراً** (۱۰۳)» نبودید [درآن گیتی] مگر ده روز .

« **نحن اعلم بما یقولون** »مادانیم آنچه‌می گویند، « **اذیقول امثلهم طریقةً** » انگه که می گویندایشان که‌پاك سیرت وراست‌سخن تراند « **ان لبثتم الاّ یوماً** (۱۰۴)» نبودید مگر یك روز .

« **ویسئلونك عن‌الجبال** » می پرسند ترا از کوهها [که آن چون شود روز رستاخیز] « **فقل ینسفها ربّی نسفاً** (۱۰۵) » گومی بر کند آنرا خداوند من از زمین بر کندنی .

«**فیذرها قاعاً صفصفا** (۱۰۶) »آنرا گذاردهامونی راغ« **لاتری فیها عوجاً** » نه در آن کژی بینی « **ولا امتاً** (۱۰۷) » ونه بالائی .

« **یومئذ یتّبعون الدّاعی**» آن روز که‌خلق برنشان آن بازخواننده‌می آیند « **لا عوج له** » در آن کـژی و غلطنه، « **وخشعت‌الاصوات للرّحمن** » و آواز ها همه فروشده تا رحمن سخن گـوید :« **فلا تسمع الاّهمساً** (۱۰۸) » نشنوی مگـر آوازی نرم.

«**یومئذ لاتنفع الشّفاعة** » آن‌روزسودنداردپایمردی‌وخواهش،« **الاّ من اذن‌له الرّحمن** »مگر آنکس راکه دستوری دهد اورا رحمن « **ورضی‌له‌قولا** (۱۰۹) » واو را سخن گفتن بپسندند .

« **یعلم مابین‌ایدیهم** » او می داند آنچه پیش ایشانست [از کار آخرت] «**وماخلفهم** » وآنچه واپس‌ایشانست [ازکاردنیا] « **ولایحیطون به‌علماً** (۱۱۰) » و ایشان اورا نیك نمی دانند .

« **وعنت‌الوجوه** » درماند و اسیر وبسته گشت همه‌رویها، « **للحیّ‌القیوم**» آن زنده پاینده‌را، « **وقدخاب من حمل‌ظلماً** (۱۱۱)» وباز نومیدی کشید آنکس که بار کفر کشید .

« **ومن یعمل من‌الصّالحات** » وهر که‌کارنیك کند،«**وهو مؤمن** »واو گرویده است[بیگانگی‌اللّه‌تعالی]،« **فلا یخاف ظلماً**» نترسدازخدای‌ستمی،« **ولاهضماً** (۱۱۲)» ونه شکستی .

« **و کذلك انزلناه** » همچنان فرو فرستادیم این سخن را،« **قرآناً عربیّاً** » قرانی تازی؛ « **وصرفنافیه‌من‌الوعید** »و بیم‌دادن در آن از گونه گونه گردانیدیم

« **لعلهم يتقون** »تا مگر بترسند ، « **اويحدث لهم ذكراً** (۱۱۳) » يا قرآن ايشانــرا بيداری وياد كردنی وپند پذيرفتنی نوپديد آرد.

« **فتعالی الله الملك الحق** » پاكست وبی‌عيب وبرتر آن خدای پادشاه براستی [وسزاواربخدائی]«**ولاتعجل بالقرآن**»مشتاب بقران«**من قبل ان يقضی اليك وحيه**» پيش از آن كه بتو گزارده آيد پيغام بان، « **وقل ربّ زدنی علماً** (۱۱٤) » و بگوی خداوند من مرا حفظ افزای.

« **ولقدعهدنا الی آدم من قبل** » پيمان كـرديم بـآدم‌از پيش، «**فنسی**» پيمان بگذاشت « **ولم نجدله عزما** (۱۱٥) » ويرا دردل كردن معصيت نيافتيم .

« **واذقلنا للملائكة** » گفتيم فريشتگان را « **اسجدوا لادم** »سجود كنيدآدم را« **فسجدوا الّاابليس** » سجود كردند مگر ابليس« **ابی** (۱۱٦)» سرباززد .

«**فقلنا ياآدم**» پس گفتيم ای آدم «**انّ هذا عدوّلك ولزوجك** » اين ابليس دشمن است تراوجفت ترا.« **فلايخرجنّكمامن الجنّة** »بيرون نكنادهان شمارا هردو از بهشت.« **فتشقی** (۱۱۷)»برنج افتيد .

«**انّ لك الاّ تجوع فيها** »ترادرين‌بهشت آنست كه گرسنه‌نباشی**ولاتعری** (۱۱۸) ونه برهنه مانی « **وانّك لاتظمئوا فيها** » وتوتشنه نباشی در آن، « **ولاتضحی** (۱۱۹)» و نه‌در آفتاب باشی.« **فوسوس اليه الشّيطان** »فرادل وی داشت شيطان« **قال يا آدم**» گفت ای آدم «**هل ادلك علی شجرة الخلد**» ترا نشانی دهم بر درختی كـه بار آن خوری‌اينجا جاويدمانی ؟« **وملك لايبلی** (۱۲۰) »و [نشانی دهم] برپادشاهی كه تباه نگردد[و بسرنيايد]. «**فاكلامنها**» بخوردند از آن،«**فبدت لهماسو آتهما**» پيدا، شد ايشانرا وپديد آمد عورتهای ايشان « **وطفقا يخصفان عليهما** » درايستادند وبرهم‌می نهادند برعورت خويش.« **من ورق الجنّة** » ازين بر كهای درخت بهشت،« **و عصی آدم ربّه**» عاصی شد آدم درخدای خويش ،« **فغوی** (۱۲۱) » واز راه[وفا و طاعت] بيفتاد .

« **ثم اجتباه ربّه** » پس آن الله تعالی بگزیداورا ، «**فتاب علیه و هدی**[۱۲۲] »توبه داد اورا وراه نمود[بسخنانی که بآن ازوخشنود شد واورا عفو کرد]

« **قال اهبطامنها جمیعا** » گفت فروروید ازآسمان همگان، «**بعضکم لبعض عدوّ**» **آدم و حوا ابلیس** رادشمن،وابلیس ایشانرادشمن، « **فامّا یا تینکم منّی هدی**» اگر بشما آبداز من پیغامی براهنمونی، «**فمن اتبع هدای**» هر که پی بردبر اهنمونی من[وفرمان وپیغام من]،« **فلایضلّ ولایشقی**[۱۲۳] »نه[درین جهان] گمراه گردد نه [در آن جهان]بدبخت.

النوبة الثانية

قوله:«یوم ینفخ فی الصوّر»قرأ **ابوعمرو** ینفخ بالنون وفتحها وضمّ الفاء کقوله ،ونحشر، و قرأ الاخرون ینفخ بالیاء وضمها و فتح الفاء علی غیرتسمیة الفاعل . خلافست میان علماء تفسیر که صور چیست ؟**قول حسن** باجماعتی آنست که صورجمع صورتست ومعنی نفخ صور آنست که فردا در قیامت ربّ العزّة صورتهای خلق باز آفریند چنانکه در دنیا بود ، آنگه روحها دروی دمند چنانکه در دنیا دررحم مادر صورت بیافرید و روح دروی دمیدند . بازجمهور مفسران می گویند که صورشبیه قرنی است **و اسرافیل** در دهن گرفته و گوش برفرمان حق نهاده تا کی فرماید اورا که در آن دمد : اوّل نفخهٔ فزع چنانکه ربّ العزّة گفت : «ویوم ینفخ فی الصوّر ففزع من فی السّموات و من فی الارض» . پس نفخهٔ صعق چنانکه کفت : « فصعق من فی السّموات و من فی الارض» . سوم نفخهٔ بعث چنانکه گفت : «ثمّ نفخ فیه اخری فاذاهم قیام ینظرون».

قومی گفتند اسرافیل صاحب صور نیست فریشته‌ای دیگرصاحب صوراست که **عائشة** روایت میکند از مصطفی (ص) که گفت : انّ اسرافیل له جناح بالمشرق ، و

جناح بالمغرب، وجناح متسرول به، والقلم على اذنه فاذا نزل الوحی جری القلم، وصاحب الصّور اسفل منه قد حنا ظهره و الصّور على فمه وينظر الى اسرافيل وقد امر صاحب الصّور اذا رأيت اسرافيل ضم جناحه فانفخ.» قالت **عائشة**: هكذا سمعت رسول الله يقول و **عن ابی سعيد** قال: ذكر النّبی صاحب الصور فقال عن يمينه جبرئيل وعن يساره ميكائيل. وعن **ابن مسعود** قال يقوم ملك بين السّمآء و الارض فينفخ فيه.

«ونحشر المجرمين» ای ـ المشركين. «يومئذ زرقاً» الزرقة ـ هی الخضرة فی سواد العين وهی اقبح نعوت العين والعرب يتشأم بها، ومن علامة اهل النّار زرقة العيون و سواد الوجوه وقيل تصير اعينهم من العطش زرقاً، و كذلك تصير العين فی شدة العطش. وقيل زرقاً ای ـ عمياً يخرجون من قبورهم بصراء كما خلقوا اوّل مرة ويعمون فی المحشر. وانّما قال «زرقا» لانّ السواد يزرق اذا ذهبت نواظرهم. وعن **ابن عمر** قال: قال رسول الله: «مامن غادر الّا له لو آء يوم القيمة يعرف به وصائح يصيح معه هذا لو آء غادر بنی فلان مسود وجهه وزرقة عيناه، مصفودة يداه، معقولة رجلاه على رقبته مثل الطود العظم من ذنوبه».

قوله: «يتخافتون بينهم» ای ـ يتناجون ويتكلمون خفية «ان لبثتم الّا عشراً» ای ـ ما مكثتم فی الدّنيا الّا عشر ليال. «وقيل فی القبور، و قيل مابين النفختين و هو اربعون سنة، لانّ العذاب يرفع عنهم بين النفختين، استقصروا مدّة لبثهم لهول ماعاينوا. معنی آنست كه مجرمان در قيامت ازهول رستاخيز وصعوبت عذاب مدّت درنگ خويش دردنيا اندك شمرند ونعيم دنيا درجنب آن عذاب ناچيز دانند وفراموش كنند، بايكديگر بآوازی نرم در خفيه مذاكره همی كنند: قومی گويند در دنيا چند بوديد ديگران جواب دهند كه ده روز، جائی ديگر گفت: «لبثنا يوماً او بعض يوم» روزی ياپاره‌ای از روزی.

ربّ‌العزة گفت : «نحن اعلم بمایقولون» ما دانیم آنچه می گویند : «اذیقول امثلهم طریقة » ای ـ اصوبهم جواباً واعدلهم قولا . « ان لبثتم الاّ یوماً» وانّما قال ذلك لانّ‌الیوم الواحداقرب الی الصّدق من‌العشرة ، لان‌العشرة والیوم‌الواحد اذاقوبلا بمدة‌القیامة وبایامهم کان‌الیوم الواحد اقرب الی‌الصّدق من‌العشرة . وروا باشد که این مدت اندك بین‌النفختین خواهد که عذاب گور ازایشان بردارند ،واین آنست که کافران وبیگانگانرا روزگاری در گور عذاب کنندپس ایشانرا بین‌النفختین ازعذاب فرو گذارند وبخسبند . باز بنفخهٔ بعث ایشانرا برانگیزانند و گویند : « یا ویلنامن بعثنا من مرقدنا» .پس ازهول‌وصعوبت رستاخیز ، آن‌مدت که عذاب گور ازایشان برداشته‌اند بدانش ایشان یك‌روز نماید گویند:«ان‌لبثتم الاّ یوماً» .

قوله : «ویسئلونك عن‌الجبال فقل‌ینسفها» ان‌قیل ماالعلّة للفآء التی فی‌قوله: «فقل» خلافاً لاخـواتها فی القرآن ؟ فالجواب انّ تلك اسؤلة تقدمت سألو اعنها رسول‌الله (ص)، فجآء الجواب عقیب السّؤال ، وهذا سؤال لم یسألوه بعد وقدعلم‌الله سبحانه انّهم‌سائلوه‌عنه فاجاب قبل‌السّؤال ، ومجازه وان سألوك‌عن‌الجبال،فقل‌ینسفها. **ابن عباس** گفت : قومی بودند از قبیلهٔ ثقیف منکران بعث ، تعجب همی کردند که حدیث فنآدنیا همی شنیدند، گفتند کیف‌تکون هذه‌الجبال الرّاسیات یومئذ ؟ در آن روز رستاخیز که تومیگوئی‌این کوهها بدین عظیمی وبزرگی چون شود وحاصل آن بچه باز آید؟ ربّ‌العالمین گفت : « فقل ینسفهاربّی نسفا» .جائی دیگر گفت : «تسیرالجبال سیرا»جائی دیگر کفت:«وکانت الجبال کثیباً مهیلا»جائی دیگر گفت: «وتکون‌الجبال کالعهن المنفوش» .جائی دیگر گفت : « وبست الجبال بسّا فکانت هباءً منبثاً » . اول گفت : « ینسفها ربّـی نسفاً » ای ـ یقلعها عن اماکنها قلعاً ویسیرها. خداوند آنرا ازبیخ بر کند وروان گرداند چنانکه گفت :« ویوم‌نسیر الجبال» ،پس آنرا ریگ گرداند ، چنانکه گفت : « کثیباًمهیلا» . پس باد رافرماید تاآنرا درهوا پراکنده کند همچون پشم زده ، چنانکه گفت : «کالعهن المنفوش» ،

پس آنرا درهوا هبا گرداند همچون آثار آفتاب در روزن، چنانکه گفت : « وبسّت الجبال بسّاً فکانت هباءً منبثّاً ».

«فیذرها» ای- یدع مکان الجبال من الارض، «قاعاً صفصفا» ارضاً ملساء مستویة لانبات فیها، والقاع - ماانبسط من الارض، والصّفصف - الا ملس. « لاتری فیها عوجاً ولا امتاً » ای - انخفاضاً وارتفاعاً. قال **الحسن** : العوج - ماانخفض من الارض، والامت - مانشز من الرّوابی، ای - لاتری فیها وادیاً ولارابیة .

« یومئذ یتّبعون الدّاعی» ای - داعی الله الّذی یدعوهم الی الموقف وهو **اسرافیل** فیسرع المؤمنون ویتثاقل المجرمون . فیرسل الله ناراً اودخاناً علیهم فیسوقهم الی ارض المحشر . روی حذیفة بن اسید الغفاری قال : اطّلع النبی (ص) علینا ونحن نتذاکر ، فقال ما تذکرون ؟ قلنا نذکر السّاعة ، قال انّها لن تقوم حتی تروا قبلها عشر آیات : فذکر ، الدّخان ، والدجال ، والدابة ، و طلوع الشمس من مغربها ، ونزول عیسی بن مریم، ویأجوج ومأجوج ، وثلاثة خسوف: خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب ، وخسف بجزیرة العرب، وآخر ذلك نار تخرج من الیمن ، تطرد النّاس الی محشرهم، ویروی نار تخرج من قعر عدن ، تسوق النّاس الی المحشر، و قیل یدعوهم **اسرافیل** من صخرة بیت المقدس ، وهو قوله : «واستمع یوم ینادی المنادی» یقول : ایتها العظام النخرة والاوصال المتفرقة ، واللحوم المتمزقة ، والشعور السّاقطة . قومی الی ربّك لیجزیك باعمالك . قوله : «لاعوج له» ای- لاغلط فیه . می گوید آن نه آوازی است که کسی گوید که ازین سومی آید و کسی گوید از آن سومی آید، وقیل «لاعوج له» ای - لامعدل عنه لایقدر احد ان یعدل عنه . قوله : « وخشعت الاصوات للرحمن» ای - سکنت اصوات الخلائق لمهابة الله. «فلاتسمع الّاهمساً» یعنی صوت وطئی الاقدام الی المحشر . قال **ابن عباس** : الهمس تحریك الشّفاه من غیر منطق .

«یومئذ لاتنفع الشفاعة » احداً «الّامن اذن له الرّحمن» فی ان یشفع له ، وهم المسلمون الّذین رضی الله سبحانه قولهم ، لانّهم قالوا لاآله الّاالله و هو معنی قوله :

«ورضى له قولا» وهذا يدّل على انّه لايشفع لغير المؤمنين .

«يعلم مابين ايديهم» اى ـ مابين ايدى الخلق من امر الاخرة . «وماخلفهم» من امر الدّنيا، وقيل ماقدّموا و ما خلّفوا من خير وشرّ . «ولايحيطون به علماً» ـ فيه قولان: احد هما انّ لكناية راجعة الى ما، اى ـ هو يعلم مابين ايديهم وماخلفهم وهم لايعلمونه. والثّانى انّها راجعة الى الله تعالى لانّ عباده «لايحيطون به علماً» اى ـ لايحيط علمهم بالله عزّوجل . قوله : «وعنت الوجوه للحىّ القيّوم » اى ـ ذلت وخضعت واستأسرت. ومنه قيل للاسير عان ، و فى الحديث: « انّما النسآء عندكم عوان ». و قال امية بن ابى الصلت :

مليك على عرش السّماء مهيمن   لعزّته تعنو الوجوه وتسجد .

المراد بالوجوه، الانفس كقوله عزوجل :« وما آتيتم من زكوة تريدون وجه الله» اى ـ تريدون الله ـ وقال: « كل شئ هالك الّا وجهه» اى ـ الّاهو . وقال: « ويبقى وجه ربّك» اى ـ ويبقى ربّك وانت تقسم وتقول بوجه الله تريد بالله، و من هذا الباب قول رسول الله لقتلة كعب بن الاشرف : «افلحت الوجوه». و قوله للكفّار يوم بدر: «شاهت الوجوه» وعن طلق بن حبيب فى قوله: « وعنت الوجوه للحىّ القيوم» قال : هو وضعك جبهتك و كفيك وركبتيك واطراف قدميك فى السّجود . « وقد خاب من حمل ظلما» اى ـ خسر من اشرك بالله، والظّلم ـ الشّرك، ومنه قول الشاعر .

الحمد لله لاشريك له   من اباها فنفسه ظلما.

«و من يعمل من الصّالحات وهو مؤمن فلايخاف ظلماً»، قرأ **ابن كثير** وحده «فلايخف» مجزوماً على النهى جواباً للشرط : وهو قوله : « ومن يعمل » و المراد به الخبر كانه قال: «ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلاخوف عليه» وقرأ الاخرون فلايخاف بالالف ورفع الفاء على تقدير مبتداء محذوف يراد بعد الفاء ، كانه قال فهو لايخاف ظلماً. قال **ابن عباس** : «لايخاف» ان يزاد على سيآته ولا ان ينقص من حسناته. واصل الهضم ـ الكسر ، والمعنى لايظلم بحرمان الثواب ولايهضم بنقصان الجزآء .

«و کذلك انزلناه» ای- کما انزلنا التّورية علی موسی بلغةقومه،انزلناعليك هذا القران بلغةقومك ليفهموه ، وقال البنی(ص):«احبّوا العرب لثلاث:لانّی عربّی ، و القران عربّی ، و کلام اهل الجنّة عربّی ». «صرّفنا فيه من الوعيد»ای- کرّرناالقول فيه من الوعيد ، وهوذکر الطوفان والصيحة و الرّجفة والمسخ . «لعلّهم يتقون» ان ينزل بهم مثل‌مانزّل بمن تقدّمهم ،«اويحدث لهم ذکرا» ای- يحدث لهم القرآن‌عبرة وعظة ، فيعتبرواويتّعظوا بذکر عقاب‌الله الامم .

قوله: «فتعالی‌اللهالملك‌الحق» جل‌اللهعن‌الحادا‌لملحدين‌وعمّايقوله‌المشرکون، وتعالی فوق کل شئی وهو الملك حقـّاً ،لايزول‌ملکهوهو المالك‌للاشياء علی‌الحقيقة.

« ولاتعجل بالقرآن» قال الشّافعی :هوالقرآن‌بغيرهمزوهواسم لکتابنا کالتّورية و الانجيل و الزّبور ، لکتب‌بنی اسرآئيل،ولو کان من القراءة‌لکان‌يسمّی کلّ‌مقروء قرآنا ولايسمّی باسم کتاب‌الله شئی غيره .«من‌قبل ان‌يقضی اليك وحيه» کان‌رسول‌الله يتعجّل بقراءة القرآن‌ساعة الوحی قبل‌ان يفرغ جبرئيل‌من القآء الوحی خشية النّسيان ، فامر بالانصات وحسن الاستماع الی ان‌يفرغ جبرئيل‌من‌البلاغ هربار که جبرئيل آمدی ووحی گزاردی مصطفی بشتاب خواندن گرفتی با جبرئيل و صبر نکردی تا جبرئيل از تلاوت و ابلاغ آن فارغ شدی ازبيم آنکه بروی‌فراموش‌شود، ربّ‌العزّة اورا ازآن نهی کرد وفرمود که تاآن‌ساعت که‌جبرئيل‌وحی‌پاك همی گزارد و قرآن همی خواندوی خاموش ميباشد و می‌شنود .همانست که جائی ديگر گفت: «لاتحرك به لسانك‌لتعجل‌به ». قوله : «من قبل ان يقضی اليك‌وحيه» يعنی من قبل ان يفرغ جبرئيل من تلاوته‌عليك. قرأيعقوب نقضی ، بالنون وفتحها و کسرالضّاد و نصب اليآء وحيه منصوباً، والوجه انّ الفعل لله تعالی ذکره بلفظ التعظيم و هـذا موافق‌لماقبله الّذی‌جآء بلفظ‌التعظيم‌وهوقوله :« انزلناه وصرّفنا»،ولمابعده‌وهوقوله: «ولقد عهدنا» فی‌انّ کليهما علی‌لفظ التعظيم . و قرأ الباقون يقضی بضم اليآء و فتح الضّاد،وحيه بالرّفع ،والوجه انّه‌علی اسناد الفعل الی المفعول به‌وهوالوحی ومعلوم

انّ الله تعالی هوالموحی فلذلك وقع الاستغنآء عن ذکر الفاعل . وقال **مجاهد و قتادة** لاتقرء اصحابك ولاتمله علیهم حتّی تبین لك معانیه وقال **السدّی** لاتسأل انزاله قبل إن یأتیك وقیل معناه لاتلتمس انزال القران جملة فانّا ننزل علیك لوقت الحاجة .

« وقل ربّ زدنی علماً » ای ـ زدنی حفظاً حتی لاانسی ما اوحی الیّ . وقیل معناه ربّ زدنی علماً، بالقران ومعانیه ،قیل علماً الی ماعلمت . وکان **ابن مسعود** اذا قرأهذه الایة قال : اللّهم زدنی ایماناً ویقیناً .

قوله: « ولقدعهدنا الی آدم » ای ـ امرناه واوصینا الیه، « من قبل » ای ـ من قبل هؤلاء الذّین ترکوا امری ونقضوا عهدی فی تکذیبك. « فنسی » ای ـ ترك ماامر به ، معنی آنست که اگر کفرۀ قریش نقض عهد کردند وفرمان ما بگذاشتند ، بس عجب نیست که پدرایشان آدم ازین پیش همین کرد ، با وی عهد بستیم و او را فرمودیم که هرچه در بهشت ترا مباحست مگر درخت گندم ، و گرد آن مگرد و از آن مخور، آن عهدو آن فرمان بگذاشت واز آن بخورد، « فنسی » ای ـ ترك امر ربّه کقوله : « نسواالله فنسیهم » ای ـ ترکوا امرالله فترکهم فی النّار. گفته‌اند نهی بردو وجه است نهی تنزیه ، ونهی تحریم ، وفرق میان تحریم وتنزیه آنست که با تحریم وعید باشد ، وباتنزیه نه ، ونهی آدم از خوردن آن درخت نهی تحریم بود که وعید قرینۀ آن بود ، آدم وعید بگذاشت ونهی تنزیه پنداشت ربّ العزة گفت: « فنسی »ای ـ نسی الوعید المقرون بالنهی لاالعهد ، فحمله علی التنزیه لاعلی التحریم ، وقیل نسی العهد و سهی ولم یکن النسیان فی ذلك الوقت مرفوعاً عن الانسان ، بل کان مؤاخذاً به وانمّا رفع عنا . « ولم نجدله عزماً » قیل لم نجدلـه عزماً علی الذّنب لانّـه اخطأ ولم یتعمّدالعصیان، انمّا استزله الشّیطان. و قیل لم نجدله قوة استقامة علی العهد. قال **الحسن** :لم نجدله صبراعمّا نهی عنه. وقال **عطیة العوفی** .لم نجدله حفظاً لما امر به. قال **ابن کیسان** :لم نجدله اصراراً علی العود الی الذّنب ثانیاً. واصل العزم فی اللّغة ـ توطین النّفس علی الفعل واعتقاد القلب الشئ ، وقیل محافظة علی امرالله. وروی عن

ابی امامة قال لو وزنت احلام بنی آدم بحلم آدم لرجح حلمه. وقدقال الله عزّوجل: «ولم نجدله عزماً»

قوله : «واذقلنا للملائکة اسجد والادم فسجدواالاابلیس»، سبق شرحه.«ابی» ان یسجد،«فقلنا یا آدم انّ هذا عدولك ولزوجك فلایخرجنکما من الجنة فتشقی»ای- تتعب وتنصب و یکون عیشك من کدّیمینك بعرق جبینك. قال السدی یعنی الحرث والزرع والحصد والطحن.وعن سعیدبن جبیر قال:اهبط الی آدم ثوراًاحمر فکان یحرث علیه ویمسح العرق عن جبینه ، فذلك شقاؤه. وعن الحسن قال: عنی به شقاءالدّنیافلا تلقی ابن آدم الا شقیّاًناصباً. وقیل لما اخرج الله آدم من الجنة اوحی الیه یا آدم اعمل وازرع و کل من عمل یدیك فعمل، فلما اکل الخبز احتاج الی قضاء الحاجة ، فلما خرج منه الطعام و شم منه رائحة ، حزن حزناً کان اشدّمن حزنه حین اخرج من الجنّة، وکان فی الجنة لایعرف هذا وذلك قوله: «فلایخرجنّکمامن الجنّة فتشقی»ولم یقل فتشقیا رجوعاًبه الی آدم لان تعبه اکثر ، فانّ الرّجل هو السّاعی علی زوجته و علیه نفقتها ، فهو یحتاج الی الاکتساب دونها. وقیل اراد فتشقیالکنه وحدّلمشاکلة رؤس الای .

در قصص آورده‌اند که آدم (ع) چون از آسمان بزمین آمد برهنه آمد سرما و گرما در وی اثر کرد ، بنالید تا ربّ العزة جبرئیل را بفرستاد و او را فرمود تا نر میشی راقربان کند. آدم نر میشی را قربان کرد و پشم آن بحوا داد تا برشت ، و آدم پشمینه‌ای ازآن ببافت ، و آدم وحوا هردو خویشتن رابآن پشمینه بپوشانیدند. جابر بن عبدالله روایت کرد که مردی آمد بمصطفی (ص) و گفت : یارسول‌الله چگوئی در حرفت من یعنی جامه بافتن ؟ رسول خدا گفت: «حرفتك حرفة ابینا آدم و کان اول من نسج آدم ، وکان جبرئیل معلمه وآدم تلمیذه ثلاثة ایّام وانّ الله عزوجل یحب حرفتك وانّ حرفتك یحتاج الیها الاحیاء و الاموات ، فمن انف منکم فقد انف من آدم ومن لعنکم فقد لعن آدم ، ومن آذاکم فقد اذی آدم ، فانّ آدم خصمه یوم القیامة فلا تخافوا و ابشروا فانّ حرفتکم حرفة مبارکة ویکون آدم قائدکم الی الجنة» .

آدم پس از آن که عورت پوشیده بود در باطن خویش اضطرابی و آشفتگی می‌دید که عبارت وی بوصف آن راه نمی‌برد ، که هرگز مثل آن اضطراب درخود ندیده‌بود، تاجبرئیل بجای آورد گفت: ای آدم آن رنج گرسنگی است که ترا مضطرب می‌دارد، آدم گفت اکنون تدبیر چیست ؟ جبرئیل گفت آری من کار تو را بسازم ، رفت و بفرمان حق دو گاو سرخ آوردو آلات حراثت و زراعت و دانه‌های گندم ، و ارشاد کرد او را بتخم کشتن ، گفت یاآدم خذفانّها سبب سدّجوعك و بها تحیی فی‌الدّنیا وبها تلقی الفتنة انت و اولادك الی قیام‌الساعة. چون آدم تخم در زمین‌افکند همان ساعت برست وخوشه بیاورد . گفت ای جبرئیل بخورم ؟ گفت نه‌صبر کن تابدروی و پاك کنی ؟ چون بدرود و پاك کرد، گفت اکنون خورم؟ گفت نه، تا آرد کنی، جبرئیل او رافرمود تا دو سنگ آوردو آن دانها همه آرد کرد ، آدم گفت اکنون خورم؟ گفت نه تا خمیر کنی وبآتش او را پخته گردانی ؛ گفته‌اند آدم آنرا بیخت ونخاله آن باز بر آن زمین افکند که گندم از آن دروده بود ، جو بررست. پس چون آدم آنرابپخت بگریست گفت یاجبرئیل ماهذا التعب والنصب ؟ فقال جبرئیل هذا و عدالله الذّی وعدك وذلك فی‌قوله : « فلایخر جنّکما من‌الجنّة فتشقی .

«انّ لك الا تجوع فیها ولاتعری» ای ـ لایلحقك فی‌الجنّة جوع ولاعری .

«وانّك لاتظمأ فیهاولاتضحی» ای ـ لایلحقك فیها عطش ولاحرّ. وقیل لایلحقك اذی الشمس اذلیس فی‌الجنّة شمس کمااخبر الله به فی‌قوله : « لایرون فیها شمساً ولا زمهریرا » بل اهلها فی ظلّ ممدود وماء مسکوب . **قرأنافع وابوبکر** وانّك بکسر الالف علی‌الاستیناف، وقرأالاخرون بالفتح نسقاً علی‌قوله : «الاتجوع» یقال ظمئی یظمأظماً فهوظمآن ای ـ عطشان . وضحی الرجل یضحی‌ضحی ، وضحایضحو ضحوا وضحواوضحی یضحی وضحاء وضحیا ، اذابرز للشّمس فاصابه حرّها .

قوله: «فوسوس الیه الشّیطان قال یا آدم هل ادلّك علی شجرة الخلد » یعنی علی‌شجرة ان اکلت منها بقیت مخلّداً . «وملك لایبلی» لایبیدولایفنی.« فاکلامنها »

ای ـ من الشجرة. « فبدت لهما سو آتهما » انکشفت لهما عوراتهما' و کانت مستورة عن اعینهما . وقیل عوقبا باز الة السّتر عنهما و کشف ما کانا یستران به من اللباس في الجنّة. «وطفقا یخصفان علیهما »ای ـ اقبلا وجعلا یلصقان علیهما من ورقة تین الجنة یستران به عوراتهما . « وعصی آدم ربّه با کل الشجرة فغوی» ای ـ فعل مالم یکن فعله ، وقیل اخطأ طریق الحق وضلّ حیث طلب الخلد با کل مانهی عنا کله ، فخاب ولم ینل مراده ، وقال **ابن الاعرابی:** فسّد علیه عیشه و صارمن العزّالی الذّل، ومن الرّاحة الی التعب . قال **ابن قتیبة:** لم یکن ذنب آدم من اعتقاد متقدّم ونیة صحیحة فنحن نقول و عصی و غوی ، کما قال الله، ولانقول آدم عاص وغاو کما تقول لرجل قطع ثوبه و خاطه قد قطعه و خاطه ، ولا تقول هو خیّاط حتی یکون معاوداً لذلك الفعل معروفاً به. وفی الخبر الصحیح عن **ابی هریره** قال: قال رسول الله (ص): «احتج آدم وموسی ، فقال **موسی** یا آدم انت ابونا خیبتنا واخرجتنا من الجنّة فقال آدم انت موسی اصطفاك الله بکلامه وخط لك التّوریة بیده اتلومنی علی امر قدّره الله علی قبل ان خلقنی باربعین سنة ؟ فحجج آدم موسی، وفی روایة اخری قال آدم بکم وجدت الله کتب التوریة قبل ان اخلق ؟ قال موسی باربعین سنة. قال آدم ،فهل وجدت فیها، فعصی آدم ربّه فغوی ؟ قال نعم ، قال افتلومنی علی ان عملت عملا کتبه الله علیّ ان اعمله قبل ان یخلقنی باربعین سنة ؟ قال : رسول الله (ص) « فحجج آدم موسی » .

قوله: «ثمّ اجتبیه ربّه» ای ـ اختاره واصطفاه، « فتاب علیه » بالعفو« وهدی » ای ـ یهدیه الی التوبة حتّی قال ربنا ظلمنا انفسنا.

«قال اهبطامنها جمیعاً الی الارض بعضکم لبعض عدوّ» انتما عدوّا بلیس وهو عدو کما وعدو ذریتکما . «فامّا یأتینکم» یعنی: یأتکم ، «منّی هدی»ای ـ کتاب ورسول . «فمن اتّبع هدای» کتابی ورسولی، «فلایضلّ» لایزول عن الحق ، «ولایشقی» فی الاخرة بالعذاب . روی **سعید بن جبیر** عن **ابن عباس** قال: من قرأ القران واتبع مافیه، هداه الله

من الضّلالة ووقاه یوم القیامة سوء الحساب و ذلك بانّ الله یقول :«فمن اتبع هدای فلایضل ولایشقی».وقال الشّعبی عن ابن‌عباس: اجارالله تابع القران‌من‌ان یضلّ فی الدّنیا ویشقی فی‌الاخرة، وقرأهذه الایة .

النوّبة الثالثة

قوله تعالی: «یوم ینفخ فی الصّور» الایة . نفخ اسرافیل درصور نشان قیامتست، واظهار سیاست وهیبت الهیت . یکبار بدمد همه زندگان مرده شوند ، باردیگر بدمد همه مردگان زنده شوند ، صوریکی، ودمنده یکی ، وآواز یکی ، گاه‌زنده مرده‌شود، گاه‌مرده زنده شود ، تابدانی که احیا وافناء خلق بقدرت‌ملکست نه بنفخهٔ ملك. آن‌صیحه اسرافیل بمشرق همچنان رسدکه بمغرب ، وبمغرب همچنان رسد که بمشرق ، شرقیان همچنان شوند که غربیان ،غربیان همچنان شوند که مشرقیان، خلق را درسماع آن‌صیحه تفاوت نه ، یکی را دورتر ودیگری را نزدیکتر نه ،این چنانست که‌قدیسان‌ملأ اعلی‌حافین ،وصافین کر وبیان‌وروحانیان خدایرا میخوانند وآن ذرّه که زیراطباق زمینست‌درتحت الثری اورا میخواند ،نه‌خواندن آن‌ذرّه از سمع‌الله دورتر ، نه خواندن عرشیان بسمع او نزدیکتر . از این عجبتر مردی بود درصدر این امت نام اوساریه . بصحرای نهاوند جنك میکرد عمر خطاب درمسجد مدینه برمنبر خطبه می کرد واین قصّه معروفست ، تا آنجا که گفت یاساریة‌الجبل الجبل، رب‌العزة‌ازمدینه تانهاوند حجابهابرداشت ، تاساریه‌آواز عمر بشنید دورچون نزدیك ونزدیك چون دور . همچنین اسرافیل وصور ، از آدمیان دورلکن نفخهٔ وی بایشان نزدیك تابدانی که کاردر رسانیدنست نه‌دردمیدن. و گفته‌اند که آوازصورنفخهٔ هیبتست واظهارسیاست،وبنفخهٔ هیبت کسی رازنده کنند که ببعث ونشور ایمان‌ندارد

وازقیامت وهول رستاخیز نترسد ، اما بندهٔ مسلمان که ببعث ونشور ایمان دارد واز احوال واهوال رستاخیز پیوسته ترسان ولرزان بود، اورا که بیدار کنند بآواز فریشتهٔ رحمت ، بنعت لطف و کرامت بیدار کنند. هرمؤمنی را فریشته‌ای آید بسرخاک وی باهزاران لطف ورحمت وانواع کرامت که یاولی‌الله خیز، که الله تعالی ترا میخواند.

قوله: «ویسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا» الایة . ازروی ظاهر هیبت وسطوت عزت خود بخلق مینماید ، وازروی باطن بندگان ودوستان خودرا تشریف میدهد که ما این‌زمین را فراش‌شما گردانیدیم ، و بساط شما ساختیم . چون شما نباشید بساط بچه کار آید ، آسمان سقف شماساختیم، ستاره دلیل شما، آفتاب طباخ شما ، ماه شمع رخشان شما ، چون شمارفتید شمع بچه‌کار آید ، ودلیل چه کند ، بساطی که برای دوست کردند چون برفت ناچار برچینند ، چون شما رفتید ماین‌بساط بر گیریم که نه کسی‌دیگر را خواهیم آفرید. «هوالذی خلق لکم مافی الارض جمیعاً» آسمان و زمین وماه‌و آفتاب‌وجبال‌راسیات و بحارزاخرات‌دلالهٔ‌راه‌شما بودند هریکی‌رامشعله‌ای دردست نهاده وفراراه شماداشته . فردا که وقت نظر بود همه را از پیش‌تو بر گیریم، گوئیم خبررفت ونظر آمد . برهان وقتی باید که‌عیان نبود ، چون‌عیان آمدبرهان چه کند ، دلاله چندان بکارآید که دوست بدوست نرسیده است ،اماچون‌دوست‌بدوست رسید دلاله را چکند ، چون‌روزگار روزگار خبر بود هدهد درمیان‌باید تاخبردهد، امّا چون عهدنظر آمد هدهد بکارنیاید. **مصطفی** (ص) تابمکّه بود **جبرئیل** آمدشدی می‌داشت چون بسدرهٔ منتهی رسید **جبرئیل** بایستاد ، گفت ما اکنون حجاب گشتیم دوست بدوست‌رسید واسطه بکارنیست ، ودلاله اکنون‌جزحجاب نیست «یومئذلاینفع الشفاعة الّامن اذن‌له الرحمن » الایة. مصطفی (ص) گفت : « انّ‌الرّجل من امتـی لیشفع للفئام‌من‌الناس فیدخلون الجنّة‌بشفاعته. وانّ‌الرّجل‌لیشفع‌للقبیلة‌وانّ‌الرّجل لیشفع‌للعصبة، وانّ‌الرّجل‌لیشفع لثلاثة‌نفر،وللرّجلین‌وللرّجل» وروی‌انّ‌من‌هذه‌الامّة لمن‌یشفع‌یوم‌القیامة لاکثر من‌ربیعة ومضر، فیشفع کل رجل‌علی قدر عمـله . وعن

جابر قال : کناحول رسول الله فقال: «الا انّه مثّلت لی امتّی : فی الطین وعلّمت اسمآءهم کماعلّم آدم الاسمآء کلها، وعرضت علی الرایات وانّ الفقیر من الفقراء لیشفع لعدد مثل ربیعة ومضر، فلاتز هدوا فی فقراء المؤمنین». می گوید درامت من کس باشد که فردای قیامت بعد دربیعة ومضر بشفاعت وی در بهشت روند ، چون عظمت چاکران اینست وشرف ایشان بدرگاه عزت چنین است ،حشمت وحرمت وشرف سید اولین وآخرین در مقام شفاعت خود چونست ؟ گوئی دران می‌نگرم که فردا دران عرصه عظمی و انجمن کبری سیّد صلوات‌الله علیه طیلسان شفاعت برسفت شفقت افکنده وآن بیچارگان وعاصیان امت دست در دامن شفاعت وی زده: وسید (ص) همی گوید تا یکی مانده من نروم، شفاعتی لاهل الکبائر من امتی ، وازحضرت عزت ذی الجلال این نداء لطف روان: «ولسوف یعطیك ربّك فترضی» ای محمد چندانکه میخواهی می بخشم وآنچه میگوئی می‌پذیرم ' ای محمد سوختگان درگاه ماراگوی تادست تهی آرید برما ' که مادست تهی دوست داریم ،فروشندگان دست پرخواهند ،بخشندگان دست تهی ، ای محمّد درازل همه احسان من ، درحال همه انعام من، درابد همه افضال من، اشارت بدرگاه بی‌نهایت بحکم رأفت ورحمت این است که اگرصدسال جفا کنی، چون عذرخواهی گویم کس را درمیان شفیع مکن ، تانداند که توچه کرده‌ای آن‌روز که مرا شفیع باید من خود شفیع انگیزم «من ذاالّذی یشفع عنده الّا باذنه» آن‌روز که شفیع انگیزم ، عدد جفاهای تو باوی بنگویم ، وگرنه شفاعت نکند زان که حلم من کشد بارجفای تو شفیع نکشد ، کرم من پوشد عیبهای توشفیع نپوشد . درخبرست که روز قیامت بنده ای‌را بدوزخ می‌برند ، مصطفی (ص) اورا ببیند گوید : یارب امتّی امتّی. خطاب آید که ای محمد ندانی که وی چه کرده‌است ؟ عددجفاهای بنده با وی بگوید، مصطفی (ص) گوید : سحقاً سحقا ، او که شفیع تواست چون بداند جفاهای تو، چنین گوید . پس بدان که آلوده ملوث را نپذیرد کسی مگرمن ،معیوب را ننوازد کسی جز ازمن

«فتعالی‌الله الملك الحق»، علوه کبریاؤه، و کبریاؤه‌سناؤه،وعلاؤه مجده‘وعزّته عظمته‘ کسی که‌علوّ و کبریاء جلّ جلاله بدانست واعتقاد کرد ، نشانش آنست که همه قدرها در جنب قدر او غدر بیند ، همه جلالها در عالم جلال اوزوال بیند ، همه کمالها نقصان ، وهمه دعویها تاوان داند ، که با کمال او کس را کمال مسلّم نیست وبا جمال او کس را جمال مسلم نیست .

الا کلّ شیئی ماخلاالله باطل .

اگر عزت‌می‌طلبی ترادران نصیب نیست، که عزّت صفت خاص ماست وذبول وخمول‌وقلّت‌سزای‌شما ، ابلیس دعوی‌عزّت کرد،دست‌در دامن‌تکبّر زد،بنگر که‌باوی چه کردیم.فرعون‌خودرا درصفت علو جلوه کرد ، بنگر که اورا بآب‌چون کشتیم، قارون بکنوزخود تفاخر کرد ، بنگر که او را بزمین‌چون فروبردیم ، بوجهل‌دعوی عزّت کرد ، گفت درمیان قوم خود مطاع وعزیزم فردا در دوزخ باوی گویند : «ذق انّك انت‌العزیزالکریم». آری من تواضع لله رفعه‌الله ، ومن تکبّر وضعه‌الله .

«ولاتعجل بالقران من قبل ان‌یقضی الیك وحیه وقل ربّ زدنی‌علماً» مصطفی عربی،رسول قرشی، که آسمان وزمین که آراستند باقبال وافضال‌وعصمت وحرمت‌وی آراستند ، خطبهٔ سلطنت‌در کونین بنام‌وی کردند ، اسم اوراشطرسطرتوحیدساختند. علم اوّلین و آخرین دروی آموختند ومنّت بروی ننهادند که :« وعلّمك مالم تکن تعلم» بـا این همه منقبت و مـرتبت او را گفتند : از طلب علم فـرو منشین زیادتی طلب کن . «وقل‌ربّ زدنی علماً » تا بدانی که لطایف وحقایق‌علوم را نهایتی نیست ، مصطفی (ص) گفت : «انّ من‌العلم کهیئةالمکنون لایعرفه الّاالعلماءبالله فاذانطقوابه‌لم ینکره الّااهل الغرة بالله . وقال(ص) : لایشبع عالم‌من‌علم حتی‌یکون منتهاه الجنّة ».و گفته‌اند که بر زبان سیّد صلوات‌الله علیه این کلمه برفت که : «انا اعلمکم بالله واخشاکم »،واین کلمه اگرچه سیّد (ع) از روی تواضع گفت شکر نعمت معرفت رنگ‌دعوی داشت ، ربّ‌العزة آن‌نکته ازوی درنگذاشت‌وبحکم

غیرت اورا از سر آن دعوی فرلداشت گفت : «قل ربّ زدنی علماً » ای محمد برمقام افتقار بنعت انکسار دعا کن وازما زیادتی علم خواه ، چه جای دعوی است ودعوی کردن خویشتن دیدنست ، وبنده باید که در همه احوال نظارهٔ الطاف ربّانی کند نه نه نظارهٔ خود ، که هلاك درخویشتن دیدنست ونجات درالله تعالی دیدن . و فرقست میان مصطفی (ص) و موسی کلیم ،موسی چون دعوی علم کرد ، ربّ‌العزة حوالت او برخضر کرد و بدبیرستان خضر فرستاد ، تا میگفت : «هل اتّبعك‌علی‌ان تعلمن ممّا علمت رشدا ». و مصطفی (ص) را حوالت برخود کرد گفت : « قل ربّ زدنی علما » .

قوله : « ولقد عهدنا الی آدم من قبل » تا آخر ورد قصّه آدم است وعهد نامهٔ خلافت وی ، اوّل باوی خطاب هیبت رفت، تازیانهٔ عتاب دید قدم در کوی خوف‌نهاد وزاری کرد، بازاورا بزبر لطف نشاند عنایت ازلی در رسید ، تاج اصطفا دید بر بساط رجا شادی کرد ، آری کاریست رفته وحکمی درازل پرداخته ، هنوز آدم زلت نیاورده که خیّاط لطف صدرهٔ توبة او دوخته ، هنوزابلیس قدم درمعصیت ننهاده بود که‌پیلور قهر معجون زهرلعنت وی آمیخته .ابتداء آثارعنایت ازلی‌درحق آدم صفی آن‌بود که جلال عزّت احدیت بکمال صمدیت‌خویش‌قبضه‌ای‌خاك بخودی خود ازروی‌زمین بر گرفت ، «انّ‌الله تعالی خلق آدم من‌قبضة قبضها من‌جمیع ادیم‌الارض» . آنگه‌آنرا نخست درقالب تقویم‌نهاد چنانکه گفت : «لقد خلقنا‌الانسان فی احسن تقویم»، پس آنرا درتخمیر تکوین آورد که : « خمّرطینة آدم بیده اربعین‌صباحاً » ،پس‌شاه‌روح را درچهاربالش نهاد او بنشاند که : « ونفخت فیه من روحی». پس منشور خلافت و سلطنت او در دارالملك ازل برخواند که : «انّی جاعل‌فی‌الارض خلیفة».اسامی جملهٔ مرجودات بقلم لطف قدم برلوح دل او ثبت کرد که : « و علّم آدم الاسمآء کلّها » مسبحان ومقدسان حظائر قدس ورياض انس را درپیش تخت دولت او سجده فرمود که : «واذقلنا للملائکة اسجدوا لآدم» این همه مرتبت ومنقبت ومنزلت می‌دان که

نه درشأن گل‌را بود ، که آن سلطان دل را بود ، لطیفه‌ای ازلطائف الهی ، سرّی از اسرار پارشاهی ، معنئی ازمعنیهای غیبی ، که در سترسرّ «قل الرّوح من امر ربّی» بود، در سویدای دل آدم ودیعت نهاد ، وبرزبان مطهر مصطفـی(ص) از آن سرّسر بسته این نشان باز داد که : «خلق الله آدم علی صورته» ملاء اعلی چون آن بزرگی وعلاء وی دیدند ، ارواح خودرا نثار آستانهٔ مقدّس خاك کردند. ای جوانمرد آدم خاك بود، چندانکه قالب قدرت ندیده بود، ودر پرده صنع لطیف نیامده بود ، ونور سرّعلم بروی نتافته بود ، وسر مواصلت وحقیقت معیت محبت روی ننموده بود . اکنون که‌این معانی ظاهر گشت و این در حقایق در درج دل وی نهادند ، اورا خاك مگو، که اورا پاك گو ، اورا حماء مسنون مگو، که اورا لؤلؤ مکنون گو . اگر کیمیا که‌مصنوع خلقست می‌شاید که‌مس را زر کند ، محبّتی که صفت حقست چرا نشاید که خاك را از کدورت پاك کند ، وتاج تارك افلاك کند، اگر از گلی که سرشته تواست گل آید، چه عجب گر از گلی که سرشته اوست دل آید

پیری را پرسیدند ازپیران طریقت که آدم صفی(ع) با آن همه دولت ورتبت و منزلت وقربت که اورا بود نزدیك حق جلّ جلاله ، نداء «وعصی آدم» بروی زدن چه حکمت داشت . پیر بزبان حکمت برذوق معرفت جواب داد که : تخم محبّت درزمین دل آدم افکندند وازکاریز دید گان آب حسرت برو گشادند ، آفتاب «واشرقت الارض بنور ربّها» بر آن تافت ، طینتی خوش بود قابل تخم دردآمد ، شجرهٔ محبّت بررست،هوای «فنسی» آنرا در صحرای بهشت بپرورد ، آفتاب «فلم نجدله عزماً» آنرا خشك کرد ، پس بداس «ثمّ اجتباه ربّه» بدرود ، آنگه بباد «فتاب علیه‌وهدی» پاك کرد ، آنگه خواست که آنرا بآتش پخته گرداند ، تنوری از سیاست «وعصی آدم» بتافت و آن قـوت عشق در آن تنور پخته کـرد هنوز طعم آن طعام بمذاق آدم نرسیده بود که‌زبان نیاز بر گشاد گفت : «ربّنا ظلمنا انفسنا» و گفته‌اند که آدم را دو وجود بود : وجود اول دنیا را بودنه بهشت ، وجود دوم بهشت‌را .فرمان آمد که ای آدم ازبهشت بیرون شو بدنیا رو وتاج و کلاه و کمر درراه عشق درباز ، وبا

درد ومحنت بساز ، آنگه ترا بدین وطن عزیز ومستقرّ بقاباز رسانیم باصدهزار خلعت لطف وانواع کرامت علی رؤس الاشهاد بمشهد صدهزار و بیست واند هزار نقطهٔ نبوّت وذات طهارت ومنبع صفوت . فردا آدم را بینی با ذریّت خود که در بهشت میرود و ملائکهٔ ملکوت بتعجّب می‌نگرند ومی گویند : این مرد فردست ، که بی‌نوا و بی برگ از فردوس رخت برداشت . ای آدم بیرون آوردن تو از بهشت پردهٔ کار ها و سرّ رازها است، زیرا که صلب تو بحر صد هزار وبیست‌واند هزار نقطه درّ نبوّت است . رنجی بر گیر ، وتاروزی چند گنجی بر گیر، همچنین مصطفی عربی (ص) را گفتند ای محمد ! ما مکّیانرا بر گماشتیم تاترا ازمکّه بیرون کردند ، وفرمودیم که بمدینه هجرت کن ، لباس غربت درپوش وبزاویهٔ حسرت **بوایوب انصاری** رو ، این همه تعبیهٔ آنست که روز فتح مکّه ترا باده هزار مرد مبارزتیغ زن بمکّه باز آریم تا صنادید قریش ورؤساء مکّه تعجب همی کنند که این مرداست که تنها بگریخت اکنون بنگرید که کارش بکجا رسید . همچنین روح پاك مقدس را گفتیم : تو معدن لطافتی ومنبع روح وراحتی ترا که بوطن غربت فرستادیم ، ودر صحبت نفس شورانگیز بداشتیم ، ودرین خاکدان محبوس کردیم ، مقصود آن بود که بآخر کار باصد هزار خلع الطاف وتحف مبار وهدایاء اسرار بحضرت خود بازخوانیم ، که: «یا ایتها النّفس المطمئنّة ارجعی الی ربّك». ای **آدم** اگر ترا ازبهشت درصحبت مار و **ابلیس** بدنیا فرستادیم، درصحبت رحمت و مغفرت وبدرقهٔ اقبال ودولت باز آوردیم . ای **محمد** اگر ترا از مکّه بصفت ذلّ بیرون آوردیم ، بافتح وظفر ونصرت بصفت عزّ باز آوردیم . ای روح! عزیز اگر ترا درین خاکدان ومنزل اندوهان وبیت الاحزان فراق روزی چندمبتلا کردیم ، ومدتی درصحبت نفس اماره بداشتیم ، بآخر درصحبت رضا وبدرقهٔ خطاب «ارجعی الی ربّك» بجوار کرامت بازآوردیم .

٦-النّوبة الاولی

قوله تعالی : « **و من اعرض عن ذکری** » هر که روی گرداند ازیاد وسخن من ، [وآنرا نپذیرد] « **فان له معیشة ضنکا** » او راست زیستی بتنگی و سختی ، « **و نحشره یوم القیمة اعمی**(۱۲٤) » و بینگیزیم فردا او را چنانکه نه‌حجّت بیند خودرا نه عذر .

« **قال ربّ لم حشرتنی اعمی** » گوید خداوند من چرا مرا چنین انگیختی؟ [که مرا نه عذر است و نه حجّت ، نه خویشتن را چاره می‌بینم ، نه‌دسترس] « **وقد کنت بصیراً** (۱۲٥) » ومن [دردنیا درکاری که بودمی] چارهٔ خویش‌وحجت ودسترس خویش دیدمی .

« **قال کذلك اتتك** » الله گوید اورا همچنانکه‌بتو آمد،« **آیاتنافنیستها** » پیغامها و بگذاشتی آنرا ، « **وکذلك الیوم تنسی** (۱۲٦) » امروز همچنان ترا بگذاریم .

« **وکذلك نجزی من‌اسرف** » و همچنان پاداش دهیم آنکس را که بگزاف رود ، « **ولم یؤمن بآیات ربّه** »وبنگرود بسخنان‌خداوندخویش،« **ولعذاب‌الاخرة اشد وابقی** (۱۲۷) » وعذاب آن جهان سخت‌تر پاینده‌تر از عذاب این جهان .

« **افلم یهدلهم** » بازننمود بایشان،« **کم اهلکناقبلهم‌من‌القرون** » که چند هلاك کردیم پیش ازایشان‌از گروه گروه‘ «**یمشون‌فی‌مساکنهم** » می‌روند درجایگاه های گذاشته پس‌ایشان . « **انّ‌فی ذلك لآیات لاولی‌النهی**(۱۲۸) » درین که‌نمودیم نشانهاست زیرکانرا و خردمندانرا .

« **ولولا كلمة سبقت من ربّك** » گرنه سخنی بودی پیش رفته ازخداوندتو [کهعمرهاورزقهایتمام بسپارم] «**لکانلزاما**» درپیچیدندیدرایشان وددرسیدندی وفرو گرفتندی، عذاب خداوندتو ، « **واجل مسمّی** (۱۲۹) » واگر نه روز های پسین نام زد کرده بودی .

« **فاصبر علی مایقولون** » شکیبائی کن بر آنچه ترا میگویند ، « **وسبّح بحمد ربك** » بپاکی بستای وبسزاواری یاد کن و پاك دان خداوند خویش را ، « **قبل طلوع الشّمس وقبل غروبها** » پیش از برآمدن آفتاب وپیش از فرو شدن آن ، « **ومن آناء الّیل فسبّح** » و از ساعتهای شب هم بستای اورا و نماز کن ، « **و اطراف النّهار** » وبر گوشه های روز، « **لعلك ترضی** (۱۳۰) » تامگرتراخشنود کند تاخشنود شوی .

« **ولاتمدنّ عینیك** » ومکش نگرستن دوچشم خویش را ، « **الی ما متّعنابه** » بآنچه برخود دار کردیم وفرا داشتیم بآن، « **ازواجاً منهم** » مردی چند وزنیچند از ایشان، « **زهرة الحیوة الدّنیا** » شکوفهٔ این جهانی که بیفروزد و به نپاید، « **لنفتنهم فیه** » تا ایشانرا بآن فتنه می کنیم و می آزمائیم ، « **و رزق ربك خیر وابقی** (۱۳۱) » وروزی خداوند تو روزبروز به وبرکت آن پاینده‌تر .

« **وأمر اهلك بالصّلوة** » و کسان خویش را بنماز فرمای ، « **واصطبر علیها** » و خود برنماز کردن شکیبائی کن ، « **لانسئلك رزقا** » از تو نمیخواهیم که داشت خودساز و خود را روزی ده ، « **نحن نرزقك** » ما خود ترا داریم وروزی رسانیم، « **والعاقبة للتّقوی** (۱۳۲) » وسرانجام پیروزی بپرهیز گاری است .

« **و قالوا لولا یأتینا بآیة من ربه** » میگویند چرا بما نشانی و معجزه‌ای نیارد از خداوندخویش ، «**اولم تأتهم**» نرسید بایشان ، « **بینة ما فی الصّحف الاولی** (۱۳۳) » خبر درست من ازکتابهای پیشین ، [که چه نمودم ایشانرا و نپذیرفتند وایشان آن شنیده بودند] .

« **ولو انّا اهلكناهم بعذاب من قبله** » واگر ما ایشانرا هلاك کردیمی بعذابی پیش از پیغام، « **لقالوا ربّنا** » ایشان گفتندی خداوند ما، « **لولا ارسلت الینا رسولا** » چرا رسولی نفرستادی بما؟ « **فنتّبع آیاتك** » تا ما پذیرفتیمی و متابعت کردیمی سخنان تو، « **من قبل ان نذل و نخزی** (١٣٤)» پیش از آنکه ماخوار گشتیمی ورسوا؟ « **قل کلّ متربّص فتربّصوا** » بگوی ماچشم داریم وشمامی‌دارید « **فستعلمون** » آری بدانید، « **من اصحاب الصّراط السوی** » که خداوندان راه راست که‌اند؛ « **ومن اهتدی** (١٣٥)» وبدانید که راهبران بصواب که‌اند.

النّوبة الثانية

قوله: « ومن اعرض عن ذکری » یعنی ـ عن القران. اعراض ـ الجحود والتکذیب. فیکون هذا وعیداً للکفار. «فانّ له معیشة ضنکا» فی نار جهنم الزّقوم والغسلین والضّریع. باین قول این آیت وعید کافرانست واعراض جحود وتکذیب است. گاهی می گفتند: «هذا سحر مستمر» وگاهی میگفتند: « ان هذا الا اساطیر الاولین». گاهی میگفتند: «ان هذا الّا قول البشر». میگوید آنان که قرانرا دروغ شمرند وپیغام رسان را دروغ زن گیرند، فردا دردوزخ ایشانرا عیشی است با تنگی وسختی میان زقوم وغسلین وضریع، وهرچند که ایشانرا در دنیا فراخی وسعت باشد اما ازالله تعالی ایشانرا خذلان باشد تا همه حرام گیرند وحرام خورند، و سرانجام کار ایشان فردا تنگ عیشی باشد وناخوش عذاب وعقوبت وسخط الله تعالی. این همچنانست که ربّ العزة خورندگان مال یتیم را گفت: « انّ الّذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انّما یأکلون فی بطونهم ناراً». قومی آیت برعموم براندند و گفتند اعراض هم ازکافرانست هم ازمؤمن، اعراض کافر ترك ایمانست، و اعراض

مؤمن ترك عمل وعقوبت ایشان باین اعراض که کردند اینست که گفت : « فانّ له معیشةً ضنکاً» .

ابن مسعود و **ابوهریره** و **ابوسعید خدری** وجماعتی مفسران گفتند که عیش ضنك عذاب قبراست ، کافررا براندازهٔ کفر ومؤمن را براندازهٔ معصیت . وخبری درستست که عایشه گفت : یارسول‌الله انّی منذحدثتنی بصوت منکر ونکیر وضغطة القبر لیس ینفعنی شیءٌ ، فقال : « یا عائشة انّ صوت منکرٍ ونکیرفی‌اسماع المؤمنین کالاثمد فی‌العین، وانّ ضغطة القبرعلی‌المؤمن کالامّ‌الشّفیقة یشکو الیها ابنها الصّداع فتقوم الیه فتغمزرأسه غمزاً رفیقاً .ولکن یاعائشة ویل للشاکین فی‌الله کیف یضغطون فی قبورهم‌ضغطة البیض علی‌الصّخرة ». وقال **ابن جریر** : « معیشةً ضنکاً» ای ـ یسلب‌القناعة حتّی لایشبع ، وقیل کسباً خبیثاً وعملا سیّئاً فی‌الدّنیا ، و قیـل ارادبه عیش‌الدّنیا، لانّ‌عیش‌الدنیـا ضنك ضیق لانقضائه و قصر مدّته و کثرة توابعه . وانّماالعیش الواسع عیش الاخرة ، قال‌الله تعالی : « وانّ الدّار الآخرة لهی الحیوان لوکانوایعلمون» .

«ونحشره یوم‌القیامة اعمی»اختلفوافیه، فقال بعضهم‌اعمی عن‌الحجّة والاعتذار، لانّه لایکون حجّة یحتج بها، ولاعذر یعتذر به، وانّما قال اعمی لانّه لایری‌فی‌القیمة مایسره وینتفع بــه ، ولاعذریعتذربه، ولذلك یسمّی الکفــار عمیاً لانّهم لاینتفعون بابصارهم . و قیل یحشرهم الله القیامة اعمی البصر . فان قیل کیف یقرؤن الکتب ؟ قلنا انّ‌الله تعالی یرد علیهم البصر لیقرؤا الکتب فاذا فرغوا من‌القراءة یرد علیهم العمی ، قال **ابن‌عباس** : یحشر بصیراً ثم اذا سیق‌الی‌المحشر عمی . وقیل اعمی عن کل شیءٌ الاّ عن جهنم .

« قال ربّ لم حشرتنی اعمی وقد کنت» فی‌دارالدّنیا، «بصیراً» .

«قال کذلك‌اتتك آیاتنا فنسیتها» یعنی فترکتها ولـم تؤمن بها ، وقیل معناه فترکتها ولم تعمل بها ، فیلحق‌الکافر الوعیدعلی‌ترك الایمان بها، والمؤمن علی‌ترك

العمل بها ، وقيل على نسيان آيات الله . «و كذلك اليوم تنسى» اى ـ تترك فى العمى والعذاب ، وقيل نعاملك معاملة المنسى . «و كذلك نجزى من اسرف» اى ـ كما جازينا المعرض، نجزى المسرف وهو المشرك الّذى « لم يؤمن بآيات ربّه ولعذاب الآخرة اشدّ» ممّا نعذّبهم به فى الدّنيا والقبر، «وابقى» اى ـ ادوم.

« افلم يهدلهم » يعنى ـ افلم يبين لهم القرآن، يريد كفّار **مكة** ، و قيل معناه افلم يبين لهم الامر اهلاك من قبلهم من القرون السّالفة والامم الماضية فلايتعظون و لايعتبرون. «يمشون فى مساكنهم» يعنى ـ اهلكناهم وهم يمشون فى مساكنهم، كقوله: « تأخذ هم وهم يخصّمون ». باين قول معنى آنست كه باز ننمود قرآن و پيدا نكرد كفّار **مكّه** را كه چند هلاك كرديم ازين گروه گروه پيشينيان كه درجايگاه وخانه خويش آمن ميرفتند و غافل بودند كه ناگاه گرفتيم ايشانرا و هلاك كرديم ؟ چون كه اينان عبرت نميگيرند وپند نمى پذيرند باهلاك ايشان ؟ و قيل معناه اهلكناهم وانّ قومك يمشون فى مساكنهم ، وذلك انّ قريشاً كانوا يسافرون الى الشّام فيـرون ديار المهلكين من اصحاب الحجر ثمود وقريات قوم لوط ، وهو نظير قوله: «وسكنتم فى مساكن الّذين ظلموا انفسهم» . «انّ فى ذلك لايات لاولى النّهى» اى ـ انّ فى اهلاكنا ايّاهم مع كثرة عددهم وعدّتهم وشدّة قوّتهم وشوكتهم لدلالات لذوى العقول .

«ولولا كلمة سبقت من ربّك لكان لزاماً واجل مسمى» . فيها تقديم و تأخير ، وتقديره: « ولولا كلمة سبقت من ربّك واجل مسمى لكان لزاماً » يعنى للزمهم العذاب عاجلا ، والكلمة قوله ينالهم نصيبهم من الكتاب. والمعنى لولا ماقضاه الله لكلّ احدٍ من عمر ورزق لايموت حتّى يستوفيه ، لكان العذاب وهو القتل ببدر لازماً لهم ، حتّى لايبقى منهم احد اى لولا انّه سبق لكلّ واحد منهم رزق لابدّ ان يستوفيه ، وعمر لابدّ ان يعيشه وانّه اجل لهم اجلا مسمى يعاقبهم فيه ، وهو يوم القيامة، لكان العذاب لازمهم لزاماً . وقيل المراد بالاجل المسمى الموت ، وقيل المراد به عذاب القبر ، وقيل الكلمة التى سبقت، هى انّه لايعذبهم و **محمد** (ص) بينهم ،لانّه قال: «وماكان الله ليعذبهم

وانت فيهم». معنی آیت بدوقول باز می آید . خلاصه یك قول آنست که اگر نه آن بودی که الله تعالی حکم کرده و گفته هر کسی‌را عمرچند است وروزی چند وزمان عقوبت‌وی کی، مشرکانرا روزبدرهمه هلاك کردمی وبیخ ایشان بر آوردمی تاازیشان کس نماندی ، لکن زمان عقوبت ایشان روزقیامتست چنانکـه گفت :«بل السّاعة موعدهم والسّاعةادهی وامر». خلاصه قول دیگر آنست که ای محمد اگر نه‌حرمت وحشمت وشرف وجاه تو بودی وحکمی که کرده‌ام و گفته که : «وماكان‌الله ليعذبهم وانت فيهم» مایشانراهم دردنیا عذاب کردیمی و بیخ ایشان بر آوردیمی .

قوله : «فاصبرعلى مايقولون» من‌الافتر آء بانّك مجنون وانّك ساحر،وقيل‌هو منسوخ بآيةالسّيف . «وسبّح بحمد ربّك» السبحة من اسمآءالصّلوة اى ـصل بامـر ربّك ، وقيل صل بمنة ربّك ومنه يقال فـى‌المثل . بحمدالله لابحمدك . «قبل طلوع الشّمس وقبل غروبها » يعنى ـ صلوةالصّبح وصلوةالعصر . و فى‌الخبر : «من صلّـى البردين دخل‌الجنّة» .

«ومن آناء الليل‌فسبح » اى ـ من‌ساعاته . وواحد الآناء انى وانّى وهى صلوة المغرب والعشاء .«واطراف النّهار» يعنى ـ صلوةالظهر، وسمّى وقت الظهر اطـراف النّهارلانّ وقته عندالزوال وهوطرف‌النصف الاوّل‌انتهاء ، وطرف‌النصف الآخر ابتداء. وقيل‌المراد من‌آناء الليل صلوةالعشاء ومن اطراف النّهار، صلوة الظّـهر والمغرب، لانّ الظهر فى آخر الطـرف‌الاول من‌النّهار وفى اول‌الطرف الآخر ، فهو فى طرفين منه ، والطرف الثالث غروب الشّمس وعندذلك يصلّى‌المغرب. «لعلّك ترضى» ثوابـه فى‌الميعاد ، وقيل ىرضى بالشّفاعة ومثله قوله : «ولسوف يعطيك ربّك فترضى» وقرأ **الكسائى و ابوبكر** عن **عاصم** . ترضى بضم‌التّاءاى- يرضيك‌الله بكرامته. وفى‌الخبر الصّحيح عن **جرير بن عبدالله** قال : كناجلوساً عند رسول‌الله (ص) فرأى‌القمر ليلة البدر فقال : «انّكم ترون ربّكم كماترون‌هذا القمر لاتضامون فى‌رؤيته ، فان‌استطعتم ان‌لاتغلبوا على صلوة ، قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ، فافعلوا ، ثم قرأ « وسبّح

بحمد ربّك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها» . وقال بعض اهل العلم من تهاون بالصلوة عاقبه‌الله بخمس عشرة عقوبة : ستٌ في الدّنيا وثلاث عندالموت ، وثلاث في القبر ، و ثلاث يوم القيامة . فامّااللواتی فی الدنيا فاحد يهنّ ان يرفع الله من حياته البركة ، والثانی يرفع‌الله من وجهه سيما الصّالحين ، والثالثة لايأجره‌الله على شی من طاعته ، والرابعةلايجعل‌الله له نصيباً فی‌دعاء الصّالحين، والخامسة. لايسمع‌له دعاء .والسّادسة لاتدفع عنه‌البلايا . واما اللّاتی عندالموت، فاحديهنّ ان تقع عليه شدة ، والثـانية لوسقی ماء البحرمات وهوعطشان. والثالثة لواطعم مافی‌الارض مات‌جائعاً.واما اللاتی فی‌القبر، فاحديهن ان يقع فی‌غمّ‌طويل ، و الثانية ان يخرج من قبره فيبقی فی‌ظلمة لايبصره ، والثّالثة ان يضيق عليه‌لحده ، وامّا اللاتی فی‌القيامة فاوليهن شدة‌الحساب ، والثانية غضب‌الجبّار ، والثالثة عذاب‌النار .

قوله : «ولاتمدنّ عينيك» درسبب نزول اين آيت **ابورافع** روايت كند مولی رسول‌الله(ص) گفت : مهمانی برسول خدای فرودآمد ودرخانهٔ رسول‌هيچ طعام‌نبود مرا فرستاد بجهودی تاطعام خرم ازوی بسلف تا ماه رجب ، جهود گفت لاابيعه ولا اسلفه الا برهن . طعام بسلف نفروشم مگر برهن ، بورافع باز گشت ورسول‌را گفت كه جهود گرو ميخواهد تا طعام‌بدهد. رسول گفت والله لئن باعنی‌او اسلفنی لقضيته وانّی لامين فی‌السّماء ،امين‌فی‌الارض ، اذهب بدرعی‌الحديداليه ، فنزلت هذه‌الاية: «ولا تمدّن عينيك» ای ـ لاتنظر ،« الی مامتعنا به ازواجاً منهم » ای ـ اصنافاً ـ وهم الرّجال والنساء ، وقيل ازواجاً منهم اشكالاً منهم لانّهم اشكال‌فی‌الذّهاب عن‌الصّواب. « زهرةالحيوة الدّنيا» ای ـ زينتها وبهجتها،شبّهها بزهرةالشّجرة لانّهاتروق ولاتبقی. قرأ يعقوب زهرة بفتح‌الهاء ، والباقون بسكونهاوهما لغتان.«لنفتنهم فيه»ای ـ لنجعل ذلك فتنة لهم بان ازيدلهم النعمة ويزيدوا كفراناً و طغياناً «و رزق ربّك» فی‌الجنة ، «خيروابقی» وذلك بانّ‌الدّنيا بما فيها قليل ، لقوله تعالـی : « قل‌متاع‌الدّنيا قليل » ونصيب‌الواحدمنها قليل عن‌قليل ، ثمّ يؤخذعنه كلّه ويسئل‌عن كلّ‌ذرة‌بعدذرة، بخلاف

نعیم الآخرة فانّها مع کثرتها وتمامها وصفائها وخلوها عماینغّصها ویکدّرها ، لایخاف نقصانها ولافناؤها ، ولایخاف علیها حساب ولاعقاب .

«وأمر اهلك بالصّلوة واصطبر علیها» ای ـ واظب علیها ، حتّی یأخذعنك اهلك، بینّ الله انّه لاینبغی لاحد ان یأمر غیره بمالایفعل . «لانسئلك رزقاً» لخلقنا ولالنفسك «نحن نرزقك» فالتمس منّا فانّ الله رازق الجمیع . « والعاقبة للتقوی » ای ـ العاقبة الجمیلة المحمودة لاهل التّقوی . قال **ابن عباس** : یعنی ـ الّذین صدقوك واتبعوك واتقونی . وفی بعض المسانید انّ النبی (ص) کان اذا اصاب اهله ضرّ ، امرهم بالصّلوة وتلاهذه الآیة . وکان **بکر بن عبدالله المزنی** اذا اصابت اهله خصاصة یقول قوموا فصلّوا ، ثمّ یقول بهذا امر الله ورسوله ، ویتلوا هذه الآیة . وکان **هشام بن عروة** اذا رآی ماعند السّلاطین، دخل داره فقرأ . « ولاتمدنّ عینیك » الی قوله «والعاقبة للتقوی.» ثمّ ینادی الصلوة یرحمکم الله .

«وقالوا» یعنی ـ المشرکین ، « لولایأتینا بآیة من ربّه» یعنی آیة تدلّ علی صدق محمّد (ص) . قال **الزجاج** : قداتتهم الآیات والبیّنات ولکنّهم طلبوا ان یؤتوا ماکانوا یقترحون فی سورة بنی اسرائیل وهوقوله تعالی اخباراً عنهم : «وقالوا لن نؤمن لك حتّی تفجر لنامن الارض ینبوعاً» الایات .. فقال الله عزوجل : « اولم یأتهم»؟ قرأ اهل **المدینة و البصرة و حفص عن عاصم** : تأتهم بالتّاء لتأنیث البیّنة و قرأ الآخرون بالیاء لتقدم الفعل ، ولانّ البینة هی البیان ، فردّ الی المعنی یقول الله تعالی : «اولم یأتهم» یعنی ـ فی القرآن «بینة مافی الصحف الاولی» ای ـ بیان ما فی التورته والانجیل والزّبور من انباء الامم انهم اقترحوا الآیات فلما اتتهم ولم یؤمنوا بها کیف عجلنا لهم العذاب والهلاك فمایؤ منهم ان اتتهم الآیة ، ان یکون حالهم کحال اولئك .

«ولوانّا اهلکناهم» ای ـ اهلکنا المکذبین بهذا القرآن . « بعذاب من قبله » ای ـ من قبل نزول القران ، «لقالوا» یعنی ـ یوم القیامة اذاعذبوا . «ربّنالولا ارسلت»

ای ـ هلاّ ارسلت ، « الینارسولا » یدعونا الی طاعتك، «فنتبع آیاتك» ـ ای امرك و نهیك ، «من قبل ان نذلّ» بالعذاب ، «ونخزی» فی جهنّم .

« قل کلّ متربص » ای ـ قل یامحمد کل منتظر لمن یکون النّصر والغلبة ، وقیل معناه کلّ منتظر دوائر الزّمان، وذلك انّ المشرکین قالوا نتربّص بمحمد حوادث الدّهر، فاذا مات تخلصنا، قال الله : «فتربّصوا» ای ـ فانتظروا . «فستعلمون» اذا جاء امر الله وقامت القیامة . «من اصحاب الصّراط السّوی» المستقیم ، «ومن اهتدی» من الضّلالة أنحن ام انتم ؟

النوّبة الثالثة

قوله: «ومن اعرض عن ذکری فانّ له معیشة ضنکا» الایة . قال **جعفر الصادق** (ع) فی هذه الایة: لوعرفونی مااعرضوا عنّی ومن اعرض عنّی رددته الی الاقبال علی ما یلیق به من الاجناس والالوان. هر که او را شناسد در همه حال او را یاد کند وزهمه یادها جز یـاد او اعراض کند ، هر که او را داند پیوسته ذاکر او بود و براداء فرایض و نوافل مواظب بود ، وقدم خود را بگذارد ، حقوق او مطالب بود ، وهر که درهمه عمر یك طرفة العین روی از ذکر حق بگرداند وبذکر خلق آرد مخدّره معرفت روی از وی بپوشد که هرگز از آن جمال بهره نیابد . هذا لمن اعرض عن ذکره فی جمیع عمره طرفة عین فکیف حال من لم یقبل علی ذکر الحق فی جمیع عمره طرفة عین. خطاب آمد از جبّار کاینات با آن مهتر عالم نقطهٔ دایرهٔ حادثات که : ای سیّد من نپسندم که در دو کون اعتماد تو جز برما بود یا برزبان تو جز ذکرما ودر دل تو جز مهر ما بود ، همه را برتو بیرون آریم وهمه را خصمان تو کنیم تا در دو کون جز از مات یاد نیاید ، اول خویشان وتبار ونزدیکان وی را بر وی بیرون آورد تا چون ازنزدیکان جفا بیند بردوران خوددل ننهد ، میخواست جلّ جلاله تاروی دل وی ازخلق بگرداند

و سروی از کل عالم بازبندد وبخود پیوندد ، فانّ الاتّصال بالحق علی قدرالانفصال عن‌الخلق . **واسطی** گوید : هر که بدونگرد بخود ننگرد ، هر که یاد او کند یاد خود فراموش کند، یاد خود و یاد خلق تخم غمانست ، یاد یاد حقسّت دیگر همه تاوانست، اگرنه‌درازل ترایاد کردی‌ترا زهرهٔیاد کرد او کی‌بودی،اگرنه این‌توقیع رفیع ازحضرت عزّت روان گشتی که : «فاذکرونی اذکرکم» که یارستی ذکروی بخواب اندر بدیدن یا نام وی بخاطربگذرانیدن ، خلقی بودند درمهامهٔ حیرت ودر ظلمات فکرت ، همی‌لطف ربّانی ومددیزدانی سفری کرد بعالم خاك ، یتیم **بوطالب** درّیتیم هرطالب گردانید ، آن سیّد کونین چون در آمد سفره بیفکند وصلا آواز درداد ، خواجگان قریش چون **بوجهل وبولهب** و امثال ایشان اجابت نکردند ، گفتند خواجگان‌ومهتران‌ننگ دارند که بدعوت گدایان‌حاضر آیند ، آن‌صلا گفتن مهتر کونین دراقطارعالم طوافی کردهر کجا سوخته‌ای بود اجابت کرد ، **بلال‌حبشی** صلای مهتر بشنید روی براه آورد ، **صهیب در روم** بشنید ، سر گردان‌درتك‌وپوی افتاد . **سلمان ازفارس** عاشق‌وار روی بحضرت نهاد ، چون دررسیدند برسفره نشستند و آن دولت دست درهم زد و آفتاب سعادت درآسمان ارادت بکمال رسید ، آن صنادید و کردنگشان درنگرستند بی‌دولتی خود در جنب دولت ایشان بدیدند ، حسدبردند خواستند که ایشانرا از آن سفره برانگیزانند گفتند ای محمّد ایشانرا بران تا مابا تو همسایگی کنیم ، ما را عار می آید که با گدایان نشینیم . مهتر از غایت حرص که بر اسلام داشت خواست که آن کار پیش گیرد ، از حضرت عزّت خطاب آمد که : گرد آزار دل سوختگان مگرد که کریمانرا عادت نبود که گدایانرا از سفره برانگیزانند . «ولاتطرد الذین یدعون ربّهم» ای محمد این درویشانرا مران که زندگانی ایشان بذکر ماست.ولاتطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا . و آن خواجگان را فرمان مبر که دل ایشان از ذکر ما خالیست . درویشانرا صفت اینست که : « یذکرون الله قیاماً وقعوداً » عادتشان اینست که

«یدعون ربّهم بالغداة والعشی». سیرتشان اینست : « ویؤثرون علی انفسهم ». حاصلشان اینست که «یحبهم ویحبونه ». بازخواجگان قریش را صفت اینست. « یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فساداً» همتشان اینست که : «لیثبتوك اویقتلوك اویخرجوك» حاصلشان اینست، « ومن اعرض عن ذکری» اینست «ونحشره یوم القیامه اعمی».

قوله :«ولولا کلمة سبقت من ربّك » الایة ... هر کرا نواخت درازل نواخت بفضل خود نه بطاعت او ، هر کرا انداخت درازل انداخت بعدل خود نه بمعصیت او، هر کرا قبول کرد ازوی هیچ سرمایه نخواهد، وهر کرا رد کرد ازوی هیچ سرمایه نپذیرد . باش تا فردا که فریشتگان سرمایه‌های خود بباد بردهند که : ماعبدناك حقّ عبادتك . آدمیان خرمنهای طاعت خود آتش در زنند که : ما عرفناك حقّ معرفتك انبیاء ورسل ازعلم ودانش خویش پاك بیرون آیند که : لاعلم لنا . تا بدانی حق جلّ جلاله هرچه راست کند ازآن خود راست کند ، هیچیز از کرد توپیوند کرد او نشاید اگر روا بودی که طاعت پیوند رحمت وی آمدی در خدائی درست نبودی ، و اگر روا بودی که معصیت توپیوند عقوبت او آمدی ترازوبرابر آمدی ، اگر رحمت کرد بفضل خود کرد نه بطاعت تو ، ورعقوبت کرد بعدل خود کرد نه بمعصیت تو.

« فاصبر علی ما یقولون وسبّح بحمد ربّك » جای دیگر گفت : « ولقد نعلم انّك یضیق صدرك بمایقولون فسبّح بحمد ربّك » ای **محمد** ما می‌دانیم که دل تو بتنك میآید ازگفتار ناسزایان وجهل بی‌حرمتان ، تو صبر کن ودل خودرا بحمد وثنا و تسبیح ماتسّلی ده ، هر گه ایشان قدم در کوی بی‌حرمتی نهند ، تو قدم در حضرت نماز نه ، تا راز نماز بارادی ایشان ازدل تو فرونهد .

بامداد وشبانگاه ودراطراف روز همه وقت ، در همه‌حال خواهم که حلقهٔ در ما کوبی ودر ذکر و ثناء ما باشی . ای **محمد** اگرمکیّان ترا ناسزا گویند ، باك مدار که مالوح مدح وثناء تو بقلم لطف قدم می‌نویسیم ، چون ایشان تخته هجو تو خواندن گیرند ، تو سورة مدح وثناء ما آغاز کن. « فسبح بحمدربّك » ای **محمد**

سینه‌ای که در وی سوز عشق ما بود، سری که دروی خمار شربت ذکر ما بود. دلی که حریق مهر ومحبّت ما بود، جانی که غریق نظر لطف ما بود، تنی که پیوسته در نازورازما بود، از کجابه‌اسماع گفت‌وگوی بیگانگان پردازد، یا جهل وبیهودهٔ ایشان در وی چه اثر کند.

« ولاتمدنّ عینیك » الایة . . . این باز مرهمی دیگراست که بردل درویشان می‌نهد، حقارت و مهانت دنیا فراخلق نماید، وعیب وعوار آن آشکارا می کند و دوستان خود را ازدیدن ودوست‌داشتن آن منع می کند، می گوید : «زهرةالحیوة الدّنیا لنفتنهم فیه » این دنیا شکوفه‌ایست، تری و تازگی و زیبائی وی روزی چند بود : آنگه‌پژمرده شود ونیست گردد وفتنهٔ وی دردل بماند.

چه داری مهر بی‌مهری کزو بی‌جان شد اسکندر
چه بازی عشق با یاری کزو بی‌ملك شددارا.

رجوع‌الاغنیاءالی‌الدنیا ورجوع‌الفقراء الی‌المولی،شتّان بین‌ذاوذا. توانگران بهرچه شان پیش آید رجوع با دنیا کنند، درویشان بهمه حال دل با مولی دارند، ازینجا معلوم شود شرف درویشان برتوانگران.

جنید رحمةالله علیه، درویشی را برتوانگری‌فضل نهادی، **و ابن‌عطا** برخلاف وی توانگری را برودرویشی شرف نهادی، روزی میان ایشان مناظره رفت **جنید** حجّت آورد که رسول خدا میگوید : یدخل فقراء امتی‌الجنّةقبل اغنیائها بنصف یوم وذلك خمس‌مأیة عام. گفت کسی که در بهشت شود فاضلتر ازآن که پانصدسال درشمار بماند . ابن عطا گفت لابل این فاضلتر که در شمار بماندازبهر آنکه آنکس که در بهشت است درلذت نعمتست وآنکس که در شمارست درلذت عتاب حقست، و با دوست سخن گفتن اگرچه درمقام عتاب بود وراء آنست که‌بغیر دوست مشغول شدن ورچه درمقام نعمت بود، زیرا که در بلاء دوست بودن خوشتراز آن که درنعمت دوست بی‌دوست بودن. **جنید** جواب داد که اگر توانگر را لذّت

عتابست درویش را لذت اعتذار است . وذلك فیماروی **انس بن مالك** عن النبی (ص) قال: « انّ الله لیؤتی بالعبدالفقیر یوم القیامة فیستره من النّاس فی کنف منه ثم یعتذر الیه کماکان الرّجل یعتذر الی الرجل فی الدّنیا ، فیقول عبدی و عزّتی وجلالی مازویت عنك الدّنیا لهوانك علیّ و لکن لما اعددت لك من الکرامة والفضیلة، اخرج یا عبدی الی هذه الصفوف فانظر من اطعمك و سقاك او کساك لایرید بذلك الا وجهی فخذ بیده فهولك والنّاس یومئذ قدالجمهم العرق ، فیخرج فیتخلل الصفوف و یتصفح وجوه النّاس، فازارأی رجلا قدصنع به شیئا من ذلك اخذ بیده فیقال قدوهب له.» جنید این خبر بدلیل آورد و گفت اگر با توانگر عتاب می کند از درویش عذر میخواهد، ولذت عذروراء لذت عتابست ، زیرا که عتاب با دوست ودشمن رود وعذرجز بادوستان نرود ، این منع دنیا ازدرویشان نه از آنست که دنیا ازایشان دریغ است . لکن ایشان ازدنیا دریغند، همت ایشان به از دنیا ، مراد ایشان به از عقبی . مقصود ایشان دیدار مولی .

لقمان سرخسی را وقتی موی دراز گشته بود برخاطر او بگذشت که کاشکی در می بودی که بگرمابه شدی و موی باز کردی هنوز این در خاطر تمام در نیاورده بود که یك صحرا همه زر دید ، **لقمان** دیده فراز کرد وبا خود گفت :

گر من سخنی بگفتم اندرمستی اشتر بقطار ما چرادربستی.

«وامر اهلك بالصلوة واصطبر علیها» بنده را آموخت میفرماید وبر اظهار عبودیت وملازمت طاعت می دارد، وتابنده شایسته وپسندیده نباشد اورا بردرگاه خود بخدمت بندارد ، وبحضرت راز درنماز او را راه ندهد ، چه دولتست و راء آن که در روزی پنج بار، بار گیر بار گاه وصل بحکم فضل دردست رکابی لطف بکلبه عجز بنده فرستد، واین طغرای عزت برمنشور دولت اوثبت کند که: قسمت الصلوة بینی وبین عبدی نصفین الحدیث . **موسی کلیم** را در وعدهٔ مناجات چهل روز درانتظار بداشت ، چون نوبت بـاین امت رسید مائدهٔ انتظار برداشت ، در شبانروزی پنج بار قدح مناجات بردست

ساقی لطف دمادم کرد که : واسجد واقترب » واین نه تفضیل اعم است بر انبیاء لکن من کان اضعف فالرب به الطف. رب‌الارباب کار ضعیفان چنان سازد که جملهٔ اقویا از آن درتعجب آیند ، صدهزار ملك مقرب در بحر رکوع وسجودغوص کردند و کس حدیث ایشان نکند واین گدای بی‌نوا ازخواب در آید و گوید آه که بیگاه شد ،ربّ العالمین درمصحف مجد رقم اعزاز ازبر کسوة راز وی کشد که : « تتجافی جنوبهم عن المضاجع» الایة .

« لانسئلك رزقاً نحن نرزقك » هر که اعتقاد کرد که رازق بحقیقت خداوند است ورزق همه ازوست واسباب بتقدیر اوست، نشان وی آن بود که بهمگی دل بروی توکل کند واز اغیار تبتل کند ، تا ربّ‌العزة کاروی میسازد وهردمی بانواع کرامت اورا می‌نوازد ، مردی بنزدیك **حاتم اصم** آمد گفت بچه چیز روز گار می گذرانی که ضیاعی وعقاری نداری؟ حاتم گفت من‌خزانته. ازخزانه‌حق میخورم . مرد گفت نان ازآسمان بتو فرو اندازد ؟ حاتم گفت لولم تکن له الارض لکان یلقی علی الخبزمن السماء . اگر زمین آن او نبودی نان از آسمان فرو انداختی . فقال الرّجل ، انتم تقولون بالکلام ، فقال حاتم لانه لم ینزل من السّماء الا الکلام فقال الرّجل انالااقوی علی مجادلتك. فقال لان الباطل لایقوی مع الحق.ای مسکین هیچ بیماری صعب‌تر ازبیماری ضعف یقین نیست ، یقین با حق درست کن و دست ترا . اسم یقین است ؛ علم یقین است ، وعین یقینست وحق یقینست وحقیقت حق‌یقینست ، اسم یقین‌عوام‌راست ، علم یقین خواص‌راست ،عین یقین خاص‌الخاص راست ، حق یقین‌انبیاء راست، حقیقت حق‌یقین **مصطفی** راست ، مرد که مرد گرددبیقین گردد ، یقین باید که بزبان رسد تا گوینده آید، بچشم رسد تابیننده آید، بگوش رسد تاشنونده آید ، بدست رسد تا گیرنده آید، بپای رسد تارونده آید .

مصطفی (ص) گفت : عیسی (ع) برروی آب برفت و گریقینش زیادت بودی برهوا برفتی. استاد **ابوعلی دقاق** گفت این اشارت بخود کرد یعنی شب معراج

ما که برهوا میرفتیم از کمال یقین بود.

«قل كلّ متربص فتربصوا» الاية. . ارباب التفرقه ينتظرون نوب الايام، كيف يقتضيه حكم الافلاك وما الذى يوجبه الطبايع والنجوم. والمسلمون ينتظرون ما يبدو من المقادير فهم فى روح التوحيد والباقون فى ظلمات الشّرك.

۲۱- سورة الانبياء - مكية

۱- النّوبة الاولى

قوله : « **بسم‌اللّه الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الجزء السابع عشر « **اقترب للنّاس حسابهم** » نزدیك آمد مردمان را حساب کردن با ایشان ، « **وهم فی غفلة معرضون** [1] » وایشان در بی آگاهی روی گردانند گانند [ازساختن آن روز] .

« **ما یأتیهم** » نآید بایشان ، « **من ذکر من ربّهم** » هیچ سخن ازخداوند ایشان، « **محدث** » بنو فرستاده بایشان « **الاّ استمعوه** » مگر میشنوند آنرا ، « **وهم یلعبون** [2] » وایشان بازی میکنند .

« **لاهیة قلوبهم** » دلهای ایشان درکاری دیگر ، « **واسروا النجوی** » وبا یکدیگر گفتند براز، « **الّذین ظلموا** » ایشان که ستم کردند، « **هل هذا الّا بشر مثلکم** » نیست این مگر مردی همچون شما ، « **افتاتون السحر** » شما خواهید شد وشما جادوئی اوخواهید پذیرفت ، « **وانتم تبصرون** [3] » وشماچشم دارید که مینگرید.

« **قل ربّی یعلم القول فی السماء والارض** » بگو خداوند من میداند هر گفت که در آسمان وزمین گویند ، « **وهو سمیع العلیم** [4] » و او شنواست ودانا .

« **بل قالوا اضغاث احلام** » گفتند جادوئی نیست که از خاشاك خوابست که

آدمی گوید ، « **بل افتریه** » [اضغاث نیست] که این سخن خود میسازد وخود مینهد ، « **بل هوشاعر** » فرا نهاده نیست که اوشعر گوئی است . « **فلیاتنا بآیة** » تا نشانی آرد بما ، « **کما ارسل الاوّلون** [٥] » چنانکه فرستادگان پیشینیان آوردند.

« **ماآمنت قبلهم** » بنگرویدند پیش از ایشان ، « **من قریة اهلکناها** » هیچ اهل شهری که ایشانرا هلاك کردیم ، « **افهم یؤمنون** [٦] » [کاش‌قریش] بـآن نشان که ازو میخواهند بخواهند گروید ؟

« **ومارسلنا قبلك الّارجالا نوحی الیهم** » نفرستادیم پیش ازتو پیغام رامگر مردانی که بایشان پیغام آمد .

« **فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** [٧] » پرسید از اهل پیغام و سخن و دانس اگر نمیدانید .

« **ماجعلنا هم جسداً لایأکلون الطّعام** » و ما فرستادگـان پیشینیان را کالبدی ناخورنده نکردیم ، « **وما کانوا خالدین** [٨] » و پیشینیان فـرستادگان جاوید نماندند .

« **ثم صدقناهم الوعد** » پس ایشانرا وعـده دادیم راست ، « **فانجیناهم** » و ایشانرا برهانیدیم، « **ومن نشاء** »وهر که رابخواهیم رهانیم، « **واهلکنا المسرفین** [٩] » وهلاك کردیم گزاف کارانرا و گزاف گویانرا .

« **لقدانزلنا الیکم کتاباً** » فرو فرستادیم بشما نامه‌ای ، « **فیه ذکرکم** » که در آن آوای شما وشرف شماست ، « **افلا تعقلون** [١٠] » این منت ازمـن در نیابید و بآن بننازید ؟

« **کم قصمنا من قریة** » وچند که پشت بشکستیم ازشهرشهر ، « **کانت ظالمة** » از آن مردان که گناه ایشانرا بود « **وانشانا بعدها قوماً آخرین** [١١] » وگروهی ساختیم ازپس ایشان دیگران .

« **فلما احسوا بأسنا** » چون بجای آوردند گرفتن ما وبدیدند عذاب مـا ، « **اذاهم منها یرکضون** (۱۲) » تك وگريز در گرفتند از آن وپای جنبانیدند.

« **لاترکضوا** » مدوید وپـای مجنبانید « **وارجعوا الی مااترفتم فیه** » و بازگردید باناز وتنعم خویش ، « **ومساکنکم** » و بانشستگاهای خویش ، « **لعلّکم تسئلون**(۱۳) » تامگر پرسند شمارا .

« **قالوا یاویلنا** » گفتند ای وای برما ، « **انّا کنّا ظالمین**(۱٤) » گناه ما را بود وظالم ما بودیم .

« **فمازالت تلك دعویهم** » همان ویل‌میخواندند برخود ، « **حتّی جعلنا هم حصیدآخامدین** (۱۵) » تا ایشانرا ریزیده کردیم چون کاه دروده .

« **وماخلقنا السماءَ والارض ومابینهما لاعبین** (۱٦) » وچون آسمان وزمین بیافریدیم وآنچه درمیان آن است بازیگر نبودیم .

« **لواردنا ان نتّخذ لهوآ** » اگر ما خواستیمی که باز گردیمی، و جفت و فرزند گیریمی ، « **لاتّخذناه من لدنّا** » ما آن از نزدیك خود گرفتیمی، « **ان کنّا فاعلین** (۱۷) » اگر ما خواستیمی که کنیمی .

« **بل نقذف بالحق علی الباطل** » بل بـازی کن نیستیم، راستی را بر کـژی می‌افکنیم ، « **فیدمغه** » تا آنرا فرو شکند، « **فاذاهو زاهق** » تا کـژی از راستی می رمد، « **ولکم الویل ممّا تصفون** (۱۸) » ویل شمارا وهلاك ازین صفت که‌خداوند خویش را میکنید [بزناشوئی] .

النّوبة الثانية

سورة الانبیاء مکّیست چهارهزار وهشتصد ونودحرفست وهزاروصد وشصت‌و

هشت کلمتست، وصدودوازده آیتست ودرین سورة سه آیت منسوخست متصل یکدیگر: «انکم وما تعبدون من دون‌الله حصب جهنم» تا آنجا که گفت: «وهم فیهالایسمعون» وناسخ آن سه آیتست متصل یکدیگر: «انّ‌الذین سبقت لهم‌منّا الحسنی» تا آنجا که گفت: «الّذی کنتم توعدون» وروی **ابیّ بن کعب** قال: قال رسول‌الله (ص): «من قرأ سورة اقترب للناس حسابهم، حاسبه‌الله حساباً یسیرا وصافحه وسلم علیه کل نبی ذکر اسمه **فی‌القرآن**». وقال **ابن‌مسعود: سورة بنی‌اسرائیل و الکهف ومریم و طه و الانبیاء** من العتاق الاول وهن من تلادی.

قوله: «اقترب للناس حسابهم» ای- یوم حسابهم وهو یوم القیامة. کقوله: «اقتربت‌السّاعة وانشقّ‌القمر». مفسران گفتند ناس اینجا اهل‌مکه‌اند ومنکران‌بعث، وروا باشد که برعموم رانند وبدان جملهٔ مردمان خواهند، یعنی قرب‌بودنا محاسبة‌الله ایّاهم و مجازاته لهم علی اعمالهم وانّما قال ذلك لانّ ماهو آت قریب. می گوید نزدیك‌آمد وقت محاسبت بندگان ومجازات ایشان براعمال نیك وبدایشان، یعنی قیامت آمدنیست وآمدنی آمده گیر ونزدیك شده گیر، و گفته اند معنی اقتراب آنست که آنچه مانده‌است ازدنیا باضافت آنچه بگذشت کمست واندك. **مصطفی**(ص) گفته: «اقتربت الساعة ولایزداد الناس علی‌الدنیا الّا حرصاً ولاتزداد منهم الّا بعداً. همانست که رب‌العالمین گفت: «وهم فی غفلة معرضون» ای- معرضون عن امر الآخرة والاستعداد للحساب والجزاء. این واو حالست، ومعنی آنست که خلق‌از کار آخرت غافلند، همچون ناآگاهان‌روی ازآن گردانیده وبساز وبرگ آن‌نامشغول شده تا آنگه که ناگاه آید بایشان وایشانرا درغفلت گیرد، چنانکه گفت: «بل تأتیهم بغتةً فتبهتهم». واگر گوئیم آیت درشأن مشرکانست پس اعراض، اعراض‌از ایمانست، یعنی «وهم فی‌غفلة معرضون» عن‌الایمان والهدی.

«ما یأتیهم من ذکرمن ربّهم محدث» ذکر اینجا **قرآنست** چنانکه آنجا گفت: «وهذا ذکر مبارك انزلناه»، و در سورة الزخرف گفت:

« افنضرب عنکم الـذکر صفحاً » یعنی القـرآن و لفظ محدث بـا تنزیل مـی شود نه با قرآن، کـه قرآن کـه فرو آمد نـو بنو فرو آمد آیت پس از آیت و سورة پس از سورة بوقتهای مختلف، چنانکه حاجت بـود، والمعنی مایحدث‌الله من‌تنزیل‌شیء من القرآن یذکرهم ویعظهم به،«الّاستمعوه وهم‌یلعبون» و مقاتل گفت یحدث‌الله تعالی الامر بعدالامر، همانست که‌الله گفت: «لعلّ‌الله‌یحدث بعد ذلك امرا»، حرب‌بن اسمعیل‌الحنظلی گفت امام اهل‌سنت: قدیم من رب‌العزة محدث الی‌الارض. «الا استمعوه وهم یلعبون» یعنی لایستمعون الیه، استماع تدبر وتفکر وقبول و انقیاد، وانمـا یستمعون الیه استماع لهو واستهزاء. و گفته‌اند ذکر اینجا محمّد است صلی‌الله علیه وسلم. چنانکه درسورة القلم گفت: «ویقولون انّه‌لمجنون وماهوالّا ذکر للعالمین» یعنی محمّد (ص). دلیل برین تأویل آنست که برعقب گفت حکایت از کفار: « هل هذا الّا بشرمثلکم » واگر مراد قرآن بـودی کافران گفتندی: « هل هذا الّا اساطیرالاولین». وباین قول‌محدث بمما ارسال‌شود. یعنی ـ مـا یأتیهم من ذکـر ربّهم محدث بالارسال الا استمعوه وهـم یلعبون مستهزئون به.

«لاهیة» نصب علی‌الحال، «قلوبهم» رفع لانّه‌فاعل، ای ـ ساهیة غافلة قلوبهم، وقیل مشتغلة بالباطل عن‌الحق، وباللّهو عن‌الذکر، تقول هی عن‌الشیء یلهی، اذا اشتغل عنه بغیره. قوله: « اسرّوا النّجوی » صفت آن مستمعانست که قرآن بلعب واستهزاء شنیدند، یعنی. وهم یلعبون واسروا النجوی. آنکه بیان کرد که ایشان که‌اند گفت: « الّذین ظلموا » یعنی ـ هم‌الّذین ظلموا. و روا باشد کـه الّذین در موضع نصب بود بر تقدیر، اعنی ـ الّـذین ظلموا. کسائی گفت، درین آیت تقدیم وتأخیر است یعنی والذین ظلموا اسروا النجوی. و گفته‌اند، الّذین درموضع خفض است، لانّه‌نعت‌الناس فی‌اوّل‌السورة، تقدیره اقترب للناس‌الّذین‌ظلمواحسابهم. قومی‌نحویان گفتند این درلغت‌بعض عرب سائغ است که فعل پیش اسم بجمع گوید

اکلونی البراغیث . وعلی هذا قوله. «ثم عموا وصموا کثیر منهم» . قوله : « هل هذا الّا بشر مثلکم» این تفسیر نجوی است یعنی ـ واسرّوا النجوی، «هل هذا الّا بشر مثلکم» معنی ـ آنست که کافران بایکدیگر برازمیگفتند که این **محمد** بشری است همچون شما آدمی مانند گوشت وپوست، چه تخصیص است اورا که دیگرانرانیست که اتّباع وی باید کرد وسخن وی باید پذیرفت ؟ « افتأتون السّحر وانتم تبصرون » ای ـ تقبلون سحره وانتم ترون انه رجل مثلکم . وقیل اتقبلونه وانتم تعلمون انّه سحر؟ یعنی **القرآن** ، وقیل اتقبلونه و انتم عقلاء ؟ او را می پذیرید وسحر وی می‌پسندید وشما عاقلان چشم دارید که می‌نگرید .

: «قل ربّی یعلم القول فی السّماء والارض » رب العزة **مصطفی** (ص) را خبر داد از آنچه ایشان بایکدیگر پنهان‌می گفتند، آنکه گفت: ای **محمد** ایشانرا جواب ده وبگوی خداوند من می‌داند هرچه درهفت آسمان وهفت زمین گویند پنهان یا آشکارا بروی هیچ گفت پوشیده نه ، آنچه بایکدیگر براز گفتید میداند وآنکه صدق من و دروغ شما میداند . قرأ اهل الکوفه غیر **ابی بکر** :«قال ربّی» بالالف علی انه اخبار عن **الرسول** صلی الله علیه و سلم بالقول ، والقول مسند الی الرسول و هو بشر فی قوله تعالی : « هل هـذا الا بشر مثلکم» ، وقرأ الباقون :«قل ربّی» بغیر الالف . والوجه انّه علی الامر للرسول (ص) بان یقول لهم انّ ربی یعلم القول ، یعنی السر والنجوی .

قوله :«بل قالوا اضغاث احلام» **مبرّد** گفت: بل در کلام عرب بردو وجه استعمال کنند : یکی آنست که ازسخنی باسخنی گردد که دومی غلطی آید یا بروی نسیانی رود ، واین برالله تعالی روا نیست تعالی عن ذلك. دیگر وجه آنست که سخنی درست تمام بسر برد آنگه ابتدا کند بسخنی دیگر، واین برالله تعالی جائز است و بااین معنی رب العالمین گفت : «بل عجبت ویسخرون ـ بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة ـ بل قالوا اضغاث احلام» حکایت ازکافران می کند که در **قرآن** سخنهای مختلف

بباطل میگویند واز بهر آن که سخن ایشان همه دروغست تناقض در آنست و صورت دروغ همین باشد که بریك حالت وبریك صفت بنایستد، یکبار گفتند سحراست : «افتأتون السّحر»، پس گفتند سحر نیست . اضغاث احلامست،ای ـ اباطیل یراها النائم فی نومه لیس لها حقیقة. پس گفتند اضغاث واحلام نیست: «بل افتریه» این محمد مفتریست، ازبرخویش می‌نهدو اضافت بالله تعالی می کند . پس این نیز نقض کردند گفتند: «بل هوشاعر» فرا نهاده وفریت نیست ، که محمد شعر گوئیست ، والشعر معناه العلم ، وانما سمّی شعراً لانّه خاص برأسه لاهله، لایستطیعه غیرهم ، یقال شعر بمعنی علم،وشعراذا قال الشعر. آنگه گفتند اگر محمد بآنچه‌میگوید زاست گویست «فلیأتنا بآیة» معجزه‌ای ظاهر نماید چنانکه پیغامبران پیشین نمودند، چون ناقهٔ صالح وعصا و ید بیضاء موسی وابراء اکمه وابرص و مرده زنده گردانیدن عیسی.

رب العالمین بجواب ایشان گفت : «ما آمنت قبلهم من قریة» ای ـ اهل قریة اتتهم الآیات اهلکناها ،حکمنا باهلاکهم، «افهم یؤمنون» استفهام تبعید وانکـار یعنی فلا تأتیهم اذ قضینا فی السابق ان لانعذب امّة محمد بـالاستیصال ، بل الساعة موعدهم، والساعة ادهی وامر . معنی آیت آنست که ای محمد مشرکان قریش اقتراح آیات می کنند واگر آنچه می خواهند از آیات بایشان نماییم ایمان نیارند ونگروند، چنانکه جای دیگر گفت: «انها اذا جاءت لایؤمنون» وآنگه چون نگروند عذاب استیصال ایشانرا واجب آید چنانکه پیشینیانرا واجب آمد ، و ما عذاب این امت باقیامت افکنده‌ایم ، و حکمی که در ازل کرده‌ایم نگردانیم. «مایبدّل القول لدی». وگفته‌اند وجه احتجاج برایشان بآنکه پیشینیان بعد از ظهور آیات ایمان نیاوردند آنست که اگر ظهور آیات سبب ایمان بندگان بودی ، پیشینیانرا بودی ، چـون پیشینیانرا نبود پسینیانرا هم نباشد ، واگر آیات سبب ایمان بودی قریش را آیات نمودیم، که ایشانرا قرآن معجز فرستادیم فعجزوا ان یأتوا بسورة مثله ، وانشقاق قمر نمودیم: «اقتربت الساعة وانشق القمر» الی غیر ذلك من الآیات والمعجزات .

« ومارسلنا قبلك الاّ رجالا نوحی الیهم » . قرأ حفص عن عاصم نوحی بالنون و کسر الحاء علی لفظ التعظیم لموافقة ماتقدمه من قوله : «ومارسلنا» . وقرأ الباقون یوحی بالیآء و فتح الحاء علی بناء الفعل لمالم یسم فاعله ، و معلوم انّ الموحی هوالله تعالی علی کل حال . این آیت جواب ایشانست که گفتند : «هل هذا الاّ بشر مثلکم» علت ترك ایمان خویش بشریت مصطفی (ص) مینهادند که چرا بما بشری فرستادند همچون ما نه فریشته‌ای ؟ رب العالمین برایشان حجت آورد که رسول پیشینیان هم بشر فرستادیم از بهر آنکه هر کسی باجنس خویش انس گیرد ، وبطبع وی نزدیکتر بود ، وازوی سخن بهتر فهم کند ، ولانّ الانسان کنفس واحدة ولا یأنف الانسان من نفسه . آنگه گفت : «فسئلوا اهل الذّکر» ای ـ اسئلوا کل من یقر برسول من اهل التوریة والانجیل . « ان کنتم لاتعلمون» ان الرسل بشر. این خطاب باقریش است، می گوید ازاهل دانش بپرسید ایشان که کتب خوانده‌اند واخبار پیشینیان دانسته‌اند وبرسل اقرار داده‌اند ، اکر شما نمی‌دانید که پیغامبران بشر بوده‌اند. قال ابن زید : اراد بالذکر القرآن، یعنی فسئلوا المؤمنین العالمین من اهل القرآن، وهذا ماقال علی (ع) لمّا نزلت هذه الآیة نحن اهل الذکر یعنی المؤمنین . وفی الخبر انما شفاء العیّ السؤال .

«وما جعلنا هم جسداً » اکثر مایقال الجسد لمالیس فیه روح ، قال الله تعالی: «عجلاجسداً» والجسدواحدینبی عن جماعة ای ـ ماجعلناهم ذوی اجساد .«لایأکلون الطعام» وهذه جواب قولهم ، مالهذا الرسول یأکل الطعام ، وقولهم یأکل ممّا تأکلون منه،ویشرب مماتشربون .وقولهم:« انماانت من المسحّرین».فاعلموا ان الرسل اجمعین یأکلون الطعام وانهم یموتون وهو قوله : « وماکانوا خالدین » وهذا جواب قولهم : «نتربّص به ریب المنون» ، والمعنی هم من جمیع الوجوه کسائر بنی آدم الا فی رتبة النبوة و شرف المنزلة.

« ثمّ صدقنا هم الوعد » ای ـ صدقنا رسلنا الوعد الذی وعدناهم باهلاك من

كذبّهم، «فانجيناهم ومن نشآء» من المؤمنين ، «واهلكنا المسرفين» ای۔ المشركين. والنجاة على وجهين : احدهما ان ينجى بعد الوقوع فى العذاب . والثانی ان يمنع الوقوع فيه ، ونجاة الانبياء والمؤمنين من الوقوع فى العذاب .

« لقد انزلنا اليكم » يامعشر قريش ، « كتاباً » يعنى القرآن ، «فيه ذكركم» ای ۔ شرفكم ، فان القرآن نزل بلغتهم ، وفی ارضهم وعلى رجل منهم، كقوله : «وانه لذكر لك ولقومك» يعنى ۔ ان هذا القرآن شرف لك ولقومك ، وقال تعالی : «بل آتيناهم بذكرهم» يعنى بشرفهم . وقيل معناه « فيه ذكركم » ای ۔ شرفكم ، ان عملتم بمافيه . «افلاتعقلون» انّ فيــه شرفكم ان تمسّكتم بمافيه ، و قيل افلاتعقلون مافضّلتكم به على غيركم .

« و كم قصمنا» كم فی موضع نصب بقصمنا، ومعنى قصمنا اهلكنا واذهبنا، يقال قصم الله عمر الكافر ای ۔ اذهبه ، وقيل القصم ۔ كسر الشيئ الصلب حتى يلين . ويقال للذاهبة قاصمة الظهر، « من قرية كانت ظالمة» ، يعنى من اهل قرية كانوا ظالمين . « وانشأنا بعدها » ای ۔ وحدثنا بعد اهلاكها. «قوماً آخرين » يقال انشأه فنشأ ، وهو ناشئ والجمع نشأ كخدم و حرس . « فلمّا احسّوا بأسنا » ای ۔ ادركوا بحواسهم عذابنا . يعنى ۔ اهل القرية المهلكة. «اذاهم منها» ای ۔ من القرية، «يركضون» ای۔ يسرعون هاربين .

ويقول لهم الملائكه: «لاتركضوا» ای۔ لاتهربوا فان هربكم لاينفعكم وسعيكم لايغنيكم من القدر . « وارجعوا الى ماأترفتم فيه » ای۔ الى تنعمكم الّذى لاجله عصيتم الله فاحفظوه ان قدرتم عليه ، هذا امر تبكيت على ماكانوا يكذّبون به من العذاب ، اوتنبيه على ان هربهم لاينفعهم . « ومساكنكم لعلكم تسئلون» يعنى تسئلون هل وجدتم ماوعد ربكم حقاً . وقيل لعلكم تسئلون من دنياكم شيئاً . قالت الملائكة لهم هــذا على طريق الاستهزاء بهم كانّهم قيل لهم ارجعوا الى ما كنتم فيه من المال

والنعمة لعلکم تسئلون فانکم اغنیاء تملکون المال .قال **الحسن** : لعلکم تسئلون معناه لکی تعذبوا فیها ویحکی عن العرب انهم یقولون قدّم الیّ فلاناالاسأله ، یعنی لاعذبه .**کلبی** گفت : این درشأن قومی آمد ازاهل **حصورا** دیهی ازدیهای یمن ' رب‌العزة بایشان پیغامبری فرستاد وایشان آن پیغامبررا دروغ زن داشتندوبکشتند تا رب‌العزة **بختنصر**را برانگیخت وقصد قتل‌واستیصال ایشان کرد،ایشان ازبختنصر و قصد وی‌آگاهی یافتند ، همه از دیه بیرون شدند گریزان و ترسان ، الله تعالی فریشتگان را فرستاد تا ایشانرا بقهر باز گردانیدند باخانها و مسکنهای ایشان و فریشتگان می گفتند : «لاترکضوا وارجعوا الی‌ما اترفتم‌فیه ومساکنکم»وبختنصر در پی‌ایشان‌نشست تاهمه رابکشت ، مردان وزنان ایشان‌خرد و بزرگ ، وچهارپای ومرغ ایشان تا درآن دیه ازیشان یك چشم نگرنده نماند ودر آن حال منادی از هواندا میکرد: یاآل‌ثارات‌الانبیاء .یك‌قول‌آنست که ایشان‌خود گفتند بایکدیگر: لاتهربوا وارجعوا الی منازلکم واموالکم . « لعلکم تسئلون » مالاً وخراجاً یرضی به بختنصرفلایتعرض للقتل والقتال .

« قالوا یا ویلنا » آنگه که اعتراف ایشان سود نداشت بگناه خویش معترف شدند و گفتند :« یاویلنا » ای ـ هلکنا و وقعنا فی‌اشدالبلاء . « انّا کنّاظالمین»اقرّوا علی‌انفسهم بظلمهم بالاشراك بالله وقتل نبیّه . چون بأس وبطش حق بدیدند گفتند ای ویل برما گناه ما رابود .« فمازالت تلك دعواهم» یعنی فمازالت دعویهم‌بالویل. والدعوی والدعا واحـد. همه آن ویل می خواندند برخود که : « یاویلنا ، یعنی وقالوا للویل ، تعال فهذا اوانك کقولهم یاعجبا ، فیدعون العجب معناه یا عجب . یقال فهذا اوانك ، و کقولهم یا اسفا معناه یا اسف تعال وربّما قلبوایاءالنداء واواً فقالوا وا اسفا،واعجبا«حتی جعلنا هم حصیداً» محصوداً بالسیف، مستأصلا بالعذاب «خامدین» میّتین حصدهم الموت حصداً قال الشاعر:

اذا الرجال ولدت اولادها   واضطربت من کبر اعضادها.

وجعلت اسقامها تعتادها فهی زروع قد دنا حصادها .

«وما خلقنا السماء والارض و ما بینهما لاعبین» عبثا وباطلا . اللعب یدعو الیه الجهل یروق اوّله ولاثبات له . وانما خلقناهما لتجازی المحسن والمسیٔ ویستدل بهما علی وحدانیة الله عزوجل وقدرته . وقیل ماخلقنا السماء والارض وما بینهما، لیأکل الناس ویشربوا ویتمتعوا ویفعلوا مایریدون ثم یموتوا ولایحشروا . وقیل ماخلقناهما لنتخذ الزوجة والولد والشرکاء . ثم قال تعالی : «لواردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنّا» بحیث لایطلع علیه احد لانّه نقص وستره اولی، وقیل «لاتخذناه من لدنّا» یعنی من السماء من الحور العین فانهن اطهر واطیب ، لامن الارض ، وهذا رد علی **النصاری** اذ جعلوا له **مریم** بزعمهم زوجة، وقیل اللهو الولد فی لغة **حضرموت** ، فیکون رداً علی من قال **عیسی** ابنه، «لاتخذناه من لدنا» کقوله : «لاصطفی مما یخلق مایشآء» معنی آنست که ما آسمان وزمین که آفریدیم نه بدان آفریدیم تا جفت و فرزند وانباز گیریم ، آنکه گفت اگر ماخواستیمی که جفت وفرزند گیریم ازنزدیك خود گرفتیمی چنانکه کس رابران اطلاع نبودی و از خلق خویش آن بر گزیدیم که خود خواستیمی « ان کنّا فاعلین » اگر ما خواستیمی چنین کردیمی لکن نخواستیم ونکردیم واز جفت وفرزند وانباز پاکیم ومنزه ومقدس ، « تعالی الله عن ذلك علواً کبیرا » وان شئت . جعلت ان کلمة نفی ، یعنی ما کنّا فاعلین ، وقیل «لاتخذناه من لدنا» ای عندنا بحیث لایصل الیه علمکم. قال **ابن بحر** :لیس فی الایة ذکر الولد والزوجة ، انّما هی عطف علی الایة الاولی ، ای لوکان اللعب یلیق بنا لاتخذنا منه ما یکون فی علمنا وقدرنا .

« بل نقذف بالحق علی الباطل» نفی اللهو واللعب بقوله بل. نه نه بازی کن نیستیم وفرزند گیر و جفت گیر وانباز گیر نه‌ایم . آنکه گفت نقذف بالحق علی الباطل یعنی بالاسلام علی الشرك وبالحجة علی الشبهة وبالوعظ علی المعاصی. وقیل الحق القرآن و الباطل ابلیس ، والتقدیر فی اللغة علی ذی الباطل، «فیدمغه» فیکسره فیبلغ ام دماغه

فلایحیی‌ولایبقی‌بعده، « فاذاهوزاهق»ای‌ هالك‌ذاهب‌والمعنی نرمی‌بالحق علی‌الباطل بالانبیاء والکتب‌فیبطله‌حتی‌لا بقاله‌بعدها. «ولکم‌الویل»ای‌شدة‌العذاب « مماتصفون» الله‌به مما‌لایلیق به من الصاحبة‌والولد .

النوبة الثالثة

قوله: «بسم‌الله الرحمن‌الرحیم» اسم‌من‌له‌الثبوت‌الاحدی والکون الصمدی، اسم من له‌البقاء الازلی‌والبهاء الابدی ، اسم‌من له العلم والحلم والارادة والطول والعزو السیادة ، اسم من له‌القدرة والحیاة والاسامی والصفاة ، اسم من‌له الوجه ذوالجمال والقدر ذوالجلال ، سبحانه هوالله الکبیرالمتعال. بنام خداوند ذوالجلال، قادر بر کمال، مفضل بانوال ، صانع بی‌احتیال، قیوم بی گشتن‌حال ، درذات وصفات‌متعال، موصوف بوصل‌جمال ، منعوت بنعت جلال ، کردگارست وبزرگوار، رسنده‌بهرچیز ودانا بهرکار ، پاك از انباز است و بی‌نیاز ازیار ، خود بی‌یار وهمه عالم را یار ، آنجا که دورست دیدهٔ یقین پردودست ، وآنجا که ناپیداست روی توحید گردآلودست ، پس آنرا که بکرم نزدیکست روزگار اوهمه سور وسرور است، و آنرا که بفضل پیداست‌کار او نور علی‌نور است .

یا حبیبی ومونسی وعمادی و غیاثی و معقلی ورجائی .
یاملاذی ومأملی ومرادی. ارحم‌الیوم ذلتی وبکائی

ای‌خداوند اعلم ! ای مهیمن اکرم، ای صمد ارحم ، هرانس که نه با توهمه درد‌ست وغم ، صحبت که نه درجوار توهمه اندوهست وماتم . جزیاد حدیث تو همه وزر است ومـاتم ، بادا روزی که باز رهم ازلوح وقلم ، بیابم صرف‌قدم بصدق قدم ، آزاد شوم ازبند وجود وعدم، ازدل بیرون کرده حسرت وندم ،درمجلس انس قدح

شادی بردست نهاده دمادم . بداود وحی آمد که یا **داود** ذکری للذاکرین وجنتی للمطیعین وکفایتی للمتوکلین و زیادتی للشاکرین ، ورحمتی للمحسنین وانسی للمشتاقین، وانا خاصة للمحبین . ای**داود** هم طالبان وقاصدان حضرت مامختلفست و مـا رنج کسی ضایع نکنیم هر کس را آنچه سزای اوست و همت او بدو دهیم ' اناعندظن‌عبدی فلیظن بی‌ماشاء ،ذاکران را گفتیم‌سلام وتحیت‌شمارا،مطیعانرا گفتیم نعمت جنت شما رامتوکلانرا گفتیم کرامت کفایت شما را ، شاکرانرا گفتیم‌زیادت نعمت شما را ، محسنان را گفتیم فضل و رحمت شما را ، مشتاقانرا گفتیم انس و سلوت شما را ، محبانـرا گفتیم شما مرا من شما را . مـن آن خداوندم که ببندهٔ خود بفضل خودنزدیکم، ناخوانده بوی نزدیکم ، ناجسته‌ونادریافته بوی نزدیکم، بعلم‌نزدیکم‌واز وهمهادور، بهرهٔ محبان‌خودم‌وبهره رسان من‌دور، یاد من‌عیشست ومهر من‌سور،شناخت من‌ملك است ویافت من سرور ، صحبت من‌روح است وقرب‌من‌نور .

قوله : « اقترب للنّاس حسابهم » **قال یحیی بن‌معاذ** : حان لك ان تحاسب نفسك فقد مضی اکثرعمرك وتنزجرعن‌الغفلة، فقد نودیت ودعیت الی‌الانتباه‌نداءلم یبق لاحد معه عذر . وهو **قوله** : « اقترب للناس حسابهم » فرحم الله عبداً حاسب نفسه قبل ان یحاسب ، و وزن اعماله قبل ان توزن وانتبه من غفلته قبل ان ینتبه. اولئك هم الابرار . نزدیك آمد وقت حساب بندگان ، و بندگان در خواب غفلتند اینك رستاخیز با هیبت روی نهاد بآفریدگان وایشان مست شهوت ، نه دیدهٔ آن که صورت روزگارخویش به‌بینند ، نه‌همت آن که روزی شمارخودبر گیرند ،نیکمردان وجوانمردان بحقیقت ایشانند که از عرض گاه‌وخطر گاه قیامت بترسند ، و ازبیم حساب فردا امروزحرکات وسکنات خود بشمارند ، لباس مراقبت درپوشند و گوش باقوال واعمال واحوال خود دارند وساحت سینهٔ خودرا از لوث‌غفلت مطهردارند، چون میدانند که الله تعالی محصی انفاسست ، و عالم بحواسست و آنرا روز شمار بازخواستست ، بی‌اجازت شریعت یکدم نزنند . وبی اذن حقیقت یکقدم ننهند ، و

فقر وفاقت اختیار کردند، واین کلمات را مطالعت کردند، که طوبی للفقیر فی الدنیا والاخـرة، امـا فی الدنیا فلا مؤنة علیه ولاخراج، واما فی الآخرة فلاعتاب معه ولاحساب. می گوید خوشا عیشا که عیش درویشانست هم در دنیا و هم در آخرت، در دنیا شغل طلب خراج ومؤنت نه، ودر عقبی اندوه حساب وبازخواست نه، وازین عجیبتر و بزرگوارتر که ایشانرا لذت اعتذار است از حضرت ذی الجلال، چنانکه درخبرمی آید: یؤتی بالرجل یوم القیامة فیقول الله عزوجل له عبدی لم ازوعنك الدنیا لهوانك زویتها عنك لصلاحك وصلاح دینك، «وهم فی غفلة معرضون» الغفلة علی قسمین: غافل عن حسابه لاستغراقه فی دنیاه وهواه. وغافل عن حسابه لاستهلاکه فی مولاه فالغفلة الاولی سمة الهجر، والغفلة الثانیة صفة الوصل، فالاولون لایستفیقون من غفلتهم الافی عسکر الموتی و هؤلاء لایرجعون من غیبتهم ابدالابد، لفنائهم فی وجودالحق جل وعلا. غافلان دواند: یکی درکاردنیا وهوای نفس مستغرق، ازشغل دنیا با کاردین نپرداخته و در غرقاب شهوت بمانده، یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون. دیگر مردیست درمشاهدت جلال وجمال حق چنان مستهلك شده که از وجود خود بی‌خبر گشته حق او را ازبود خود بیزار کرده نفایه حدث بینداخته و صفت قدم برداشته، یحول بین المرء وقلبه. این حالت مصطفی (ص) است شب قرب و کرامت که او را بـر گلشن بلند خرام دادند چون بمنـزل قاب قوسین رسید و کبریـا و عظمت آلهیت دید گفت: لااحصی ثنـاء علیك. این عجب نگـر همه ثناء الله تعالی ازوی می آموزند واو بعجز خود از ثناء وی مقرآمد، این چگونه باشد چنانستی که سید گفتی ما چون با خلق باشیم علم ایشان در جنب علم ما جهل نماید، ایشانرا شرط خاموشی باشد و مرا شرط گفتن، باز چون بحضرت عزت ذوالجلال رسیم، علم ماوعلم عالمیان درجنب علم قدیم حق جهل نماید، آنجا مرا خاموشی سزد واقرار بعجزدادن. فرمان آمد که ای محمد لااحصی اقرار بعجزاست چنانکه اعوذبك منك: لااحصی ثنآء علیك: هنوزدربند

صفات خویش مانده‌ای و تا از نظر صفات خویش پاك برنخیزی ما را نیابی. آنگه سید گفت: انت کما اثنیت علی نفسك. تو چنانی که خود خود را ستائی، مر ترا وصف کردن هم تو توانی، آنی که خود گفتی و چنانکه خود گفتی. انی لا احصی تجریدست، انت کما اثنیت علی نفسك، تفرید است. و تا بنده از غیر حق مجرد نگردد حق را فرد نگردد.

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد ز هر علت و دردی باید.

«قل ربی یعلم القول فی السّماء والارض»، در هفت آسمان و هفت زمین خداست خوانندگان را پاسخ کننده و آوازها را نیوشنده و بشنوائی خود برازها رسنده، و خواهندگان را بخشنده. یکی نعمت دنیا خواست یکی نعمت دین، دنیا چهار چیز است: صحت وعافیت، و امن و فراغت، نعمت دین هم چهار چیزست: در تن طاعت، برزبان شهادت، در دل معرفت، در سر محبت، رب العزة بفضل و کرم خویش این نعمتها از تو دریغ نداشت، تو نیز بطمع زیادت شکر از وی دریغ مدار، که میگوید جل جلاله «لئن شکرتم لازیدنکم».

«فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» اشارتست بعلم شریعت که آدمیان بآن مکرمند و دانایان در دو گیتی عزیز، از حق شنیده در تنزیل، وز **مصطفی** شنیده در بلاغ. وز استادان آموخته بتلقین، و گذشت از علم شریعت علم حقیقتست که: «وعلمناه من لدنّا علما». علم شریعت آموختنی است. علم حقیقت یافتنی، علم شریعت بتلقینست، علم حقیقت از نور یقینست، این علم حقیقت آفتابی است که مرد بنور عزت از آفاق دل بیند، وذات نبوت وصفات رسالت بشناسد، چون این شناخت پدید آمد جلال نبوت دامن درّاعهٔ وی در گوشهٔ پردهٔ خود بندد که «العلماء خلفاء الانبیاء». و گفته‌اند اهل الذکر اهل قرآنند، ایشان که در معانی و مبانی **قرآن** نظر کردند، و بلطایف وحقایق آن راه بردند و باحکام و مواعظ و زواجر آن کار کردند، تا رب العزة دلهای ایشان بنور حکمت روشن گردانید و چراغ معرفت

در باطن ایشان بیفروخت ومؤمنانرا بچراغ علم ایشان راه دین حق نمود ، تا اعلام قدرت‌وشواهدعزت ودلائل حکمت بر ایشان کشف گشت ، وباین تشریف واعزازحق رسیدند که رب‌العزة گفت : « لقد انزلنا الیکم کتاباً فیه ذکر کـم » این آیت اهل قرآن را تشریفی است بزرگوار و تهنیتی مهربار وبعزت عزیز که خاك جهان غلام اقدام اهل قرآنست ، عرصه قیامت و صعید سیاست در آرزوی روی اهل قرآنست ، اقداح شراب کوثر مشتاق لبان اهل قرآنست ، درجات جنات مأوی و حورعین و اشجار وانهار سلسبیل وزنجبیل ، دربند انتظار اهل قرآنست ، وازین همه عزیزتر و بزرگوارتـر ذات صمدی وصفات سرمدی در اشتیاق دیـدار اهل قـرآنست ، خود می گوید جل جلاله :

الاطال شوق الابرار الی‌لقائی وانّی الیهم لاشد شوقاً .

«و کم قصمنا من‌قریة‌کانت‌ظالمة» نتیجهٔ ظلم خرابی وطنست، **مصطفی** (ص) گفت : « لوکان‌الظلم بیتاً فی‌الجنّة لسلط الله علیه‌الخراب » وظلم صعب آنست کـه بنده برخویشتن کند که بجای طاعت معصیت نهد تا رب‌العزة باطن‌وی خراب کند، بجای توفیق خذلان نشیند ، شواهد معرفت رخت بردارد وسواس شیطان بجای وی رخت فرونهد ، اینست که رب‌العزة گفت:« و انشأنا بعدها قوما آخرین » و گفته‌اند درین‌آیت محوواثباتست ، محوآنست که گفت: «و کم قصمنا من قریة کانت ظالمة» اثبات آنست که گفت : « وانشأنا بعدهاقوماً آخرین » قومی جهان‌دارانرا زین‌جهان می‌برند آن محواست ، دیگرانرا بجای ایشان می نشانند ، آن اثباتست . و ذلـك معنی قوله : « یمحواالله مایشاء ویثبت » فی‌قول بعض‌المفسرین ، وقیل یمحو مایشاء من‌الباطل ، ویثبت مایشاء من‌الحق . کقوله : «بل نقذف بالحق علی‌الباطل‌فیدمغه» ای ـ ندخل نهار التحقیق علی‌لیالـی الاوهام ، فیتقشع سحاب الغیبة وینجلی صباب الابهام وتبرز شمس‌الیقین عن خفاء الظنون .

پیر طریقت باین معنی‌اشارت کرده گفته برخبرهمی‌رفتم جویان‌یقین ، ترس ،

مایه وامید قرین ، مقصود ازمن نهان ومن کوشندهٔ دین ، نا گاه برق تجلی تافت از کمین ، ازظن چنان روز بینند واز دوست چنین .

۲- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **وله من فی السموات والارض** » واوراست [وبندهٔ اوست] هر که درآسمان وزمین کس است ، « **ومن عنده** » وایشان که نزدیك وی‌اند [از فریشتگان] « **لایستکبرون عن عبادته** » خویشتن را بزرگ نمی دارند واز بنده بودن اورا ننگ نمی‌دارند وازپرستش اوسرنمی کشند . « **ولایستحسرون** (۱۹) » واز پرستش هیچ فرونمی‌مانند.

« **یسبحون اللیل والنهار** » می‌ستایند ومی پرستند ونماز میکنند شب و روز ، « **لایفترون** (۲۰) » سست نمیشوند .

« **ام اتخذوا الهة** » این خدایان که ایشان گرفتندآنند . «**من الارض هم ینشرون** (۲۱) » که مردگانرا ازگور برانگیزانند .

« **لوکان فیهما الهة الاالله** » اگر درآسمان وزمین خدایان بودی جز از الله‌تعالی،« **لفسدتا** » هم کار آسمان تباه گشتی هم کار زمین ، « **فسبحان الله رب العرش** » پاکی الله تعالی را خداوند عرش.« **عما یصفون** (۲۲)» از آنکه مشرکان صفت می کنند .

« **لایسئل عما یفعل**» نپرسند الله تعالی را از آنچه می کند که چرا کردی ، « **وهم یسئلون** (۲۳) » وایشانرا پرسند .

«**ام اتخذوا من دونه آلهة**»جز ازاوخدایان گرفتند، «**قل هاتوا برهانکم**» بگوی حجت وبرهان خود بیارید درپرستش ایشان ، « **هذا ذکر من معی** » درین نامه

یاد کرد وقصهٔ هر کس است که بامنند وسخن اللّٰه تعالی بااین مت ، **«وذکر من قبلی»** ویاد وقصهٔ هر که پیش از من ، **« بل اکثرهم لایعلمون الحقّ »** بلکه بیشتر ایشان آنند که کار راست و سخن راست نمی دانند ، **« فهم معرضون (٢٤) »** ایشان روی گردانیده می باشند .

« وما ارسلنا من قبلك من رسول » نفرستادیم پیش از تو هیچ فرستاده‌ای ، **« الّا نوحی الیه »** مگر پیغام دادیم باو . **« انّه لا آله الّا انافاعبدون (٢٥) »** که نیست خدای مگر من مرا پرستید .

« وقالوا اتّخذ الرّحمن ولداً » گفتند که رحمن فرزندی گرفت ، **« سبحانه »** پاکی و بی عیبی او را ، **« بل عباد مکرمون (٢٦) »** [دختران نیستند فریشتگان] بلکه بندگانند نواختگان.

« لایسبقونه بالقول » بی دستوری اوسخن نگویند، **« وهم بامره یعملون (٢٧) »** وبفرمان او کار کنند .

« یعلم مابین ایدیهم » می داند الله تعالی کردهٔ کار ایشان **« وما خلفهم »** وکردهٔ آن که خواهند کرد، **« ولا یشفعون »** وشفاعت نکنند و آمرزش نخواهند ، **« الّالمن ارتضی »** مگر آنکس را که الله تعالی پسندد ، **« وهم من خشیته مشفقون (٢٨) »** وایشان ازبیم او ترسندگانند .

« ومن یقل منهم » وهر که ازفریشتگان گوید، **« انّی آله من دونه »** من خدایم فرود ازالله، **« فذلك نجزیه جهنّم »** اوآنست که اوراپاداش کنیم دوزخ، **« کذلك نجزی الظّالمین (٢٩) »** چنان کنیم پاداش ستمکاران .

« اولم یر الّذین کفروا » نمی بینند ناگرویدگان، **« انّ السّموات والارض کانتا رتقا »** که آسمانها وزمین بسته بودند ، **« ففتقناهما »** بگشادیم آنرا هردو، **« وجعلنا من المآء کلّ شیْ حیّ »** وبیافریدیم از آب هر چیزی زنده ، **« افلا یؤمنون (٣٠) »** بنگروند که ما توانائیم ؟

« **وجعلنا فی الارض رواسی** » ودرزمین کوهها بلند کردیم، « **ان تمید بهم** » تازمین ایشانرا بنگرداند« **جعلنا فیها فجاجاً سبلاً** » ودرزمین راهها فراخ ساختیم، « **لعلّهم یهتدون** (۳۱) » تاایشان راه دانند که روند.

« **وجعلنا السّمآء سقفاً** » و آسمان کازی کردیم « **محفوظاً** » بی‌ستون نگاه داشته « **وهم عن آیاتها معرضون** (۳۲) » وایشان از چندان نشانهای توانائی روی گردانندگان.

« **وهو الّذی خلق الّلیل والنّهار** » او آنست که بیافرید شب وروز ،« **والشّمس والقمر** » وخورشید وماه را ،« **کلّ فی فلك یسبحون** (۳۳) » همه در چرخ آسمان شناو می برند.

النّوبة الثانية

قوله : « ولە من السّموات والارض » خلقاً و ملكاً فكيف يكون ولداً و بينهما تناف . ملك وولادت هرگز بهم جمع نیاید و همچنین ملك و نكاح كه میان ایشان منافاتست ، کسی که فرزندی دارد نتواند بود که آن فرزند ملك وی باشد ، و نـه کسی که زنی دارد آن زن درآن حال که منکوحۀ ویست مملوکۀ وی تواند بود ، پس میدان که هر که در آسمان وزمین همه رهی و بنده‌اند خدایرا عـزّوجل ، همه مملوك ومصنوع ویند ، دعوی ولادت بروی باطل واو جل جلاله ازآن مقدس ومنزه. «ومن عنده» یعنی الملائکة الّذین عنده، الّذین جعلتهم العرب بناته، کماقال عزّوجل: «وجعلوا الملائکة الّذین هم عبادالرحمن اناثاً». «ومن عنده» .حجتست بـر معتزله و جهمیه دراثبات جهت ومکان باری جلّ جلاله، اذلولم یکن بذاته فی‌موضع وعلمه فی کل موضع ، لماکان لقوله : «ومن عنده » معنی « لایستکبرون عن عبادته » ای

لایتعظمون ولایستنکفون عن عبادته، ولایخرجون عن طاعته. «ولایستحسرون» ای ـ لایعیون. یقال حسر الرجل واستحسر، اذا لغب واعیی، والملائکة لایعیون فان تسبیحهم یجری مجری النفس.

«یسبّحون اللّیل والنّهار» ینز هون الله عن الولد والزوجة والشریك وعمّا لایلیق به علی الدوام، «لایفترون» ای ـ لایضعفون عنه، وقیل لایفترون ای ـ لایشغلهم عن التسبیح رسالة، ویجری التسبیح منهم مجری النفس منّا لایشغلنا عن النفس شیٔ فلذلك تسبیحهم دائم.

«ام اتّخذوا آلهة من الارض هم ینشرون» یعنی اهم اتخذوا آلهة ینشرون الموتی من الارض؟ استفهام است بمعنی انکار، می گوید مشرکان قریش که، بتانرا خدایان گرفتند این خدایان مردگانرا از گور برمی انگیزانند و ایشانرا زنده می گردانند تا ایشانرا بان شبهت افتد و ایشانرا انبازان الله تعالی گویند، معنی آنست که آنکه قدرت آن ندارد که مرده زنده کند خدائی را نشاید.

«لوکان فیهما» ای ـ فی السّمآء والارض. «آلهة الّا الله» یعنی غیر الله. الّا اینجا بمعنی غیرست وهمچنین درهمهٔ قرآن هرجا که گفت: «لااله الّا هو» یعنی لااله غیره. قال الشاعر:

و کل اخ مفارقه اخوه   لعمر ابیك الّا الفرقدان.

المعنی و کل اخ غیر الفرقدین مفارقه اخوه و معنی الآیة لوکان فی السّموات والارض، ارباب غیر الله لخربتا وهلك من فیهما بوقوع التنازع بین الآلهة. «فسبحان الله ربّ العرش عمّا یصفون» ای ـ له السّموات والارض ومافوقها من الکرسی والعرش، وهو منزه عن الوصف بالشریك والصاحبة والولد.

«لایسئل عمّا یفعل» ای ـ لیس علیه اعتراض فی فعله ولافی حکمه اذلا احد مثله وفوقه فیسأله عن فعله و حکمه بعباده. «وهم یسئلون» ای ـ العباد مسئولون عن افعالهم. او خداوندست آفریدگار و کردگار، گفت وی همه راست، حکم وی همه

صواب، فعل وی همه پاك، امر و نهی وی محکـم، کس را نرسد که بـرحکم وی اعتراض کند، یا برفعل وی چون وچرا گوید بحجت خداوندی و آفریدگاری، ولله‌الحجة البالغة. وبندگانرا پرسند از اقوال و اعمال ایشان چنانکه آنجا گفت: «وقفوهم انهم مسئولون» نه‌بدان پرسید تا بداند که ایشان چه کرده‌اند که حق جلّ جلاله‌دانا بوددر ازل که ازبندگان‌چه‌آیداز اعمال واقوال وحرکات‌وسکنات، دانست که‌ایشان چه کنند و کی کنندوچون کنند، پس‌سؤال ایشان ازطریق ایجاب حجّت است برایشان، نه‌از طریق استعلام، یکی اهل توبیخ باشد از وی پرسد تا حجّت بروی درست شود واورا توبیخ کند، یکی اهل مغفرت بـاشد از وی پرسد تاجزاء کرداروی بتمامی بدو رساند، **ضحاك** گفت:سبب نزول‌این آیت‌آن بود که‌مشرکان قریش گفتند: یا محمّدربّنا یکتب علینا الذنب ثم یعذّبنا علیه، وباین‌سخن تکذیب قدرخواستند، تاربّ‌العزة این ایت فرو فرستاد بجواب ایشان وایـن آیت حجّتی قاطع است بر**قدریه**ودلیلی واضح بربطلان دعوی ایشان. و **مصطفی** (ص) گفته: «القدرية مجوس هذه الامّة ان مرضوا فلاتعودهم وان‌ماتوا فلاتشهدوهم». وقال‌صلّی‌الله علیه وسلّم. «صنفان من امّتی لیس لهمافی‌الاسلام نصیب، المرجئة والقدرية». وقال صلّی‌الله علیه وسلّم: «یکون فی امّتی خسفومسخ وذلك فی‌المکذبین‌بالقدر». وعن علی (ع)قال: قال رسول‌الله(ص): «لایؤمن عبدحتی یؤمن باربع،یشهدبان لااله‌الّاالله وانّی رسول‌الله بعثنی بالحق، ویؤمن بالموت وبالبعث، ویؤمن بالقدر». وعن‌عائشة قال :قال رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلّم: «ستة لعنتهم لعنهم‌الله و کل‌نبی مجاب‌الزائد فی کتاب‌الله‌والمکذب‌بقدرالله والمتسلط بالجبروت لیعزمن‌اذل‌الله، و یذل من‌اعزالله، والمستحل لحرم‌الله والمستحل من عترتی ماحرم‌الله والتارك لسنتی.

قوله: «ام اتّخذوا من دونه آلهة» امرهم‌الله‌بعبادتها فی کتاب من کتبه. «قل هاتوا برهانکم» قربوا حجتکم علی ذلك. «هذا ذکر من معی» ای ـ هذا **القرآن** فیه ذکر امّتی وذکر الامم المتقدمة ولیس فیه جواز ذلك ولاالامر بعبادة الاوثان.

وقیل تقدیره «هذا ذکر من معی» یعنی **القرآن**، وهذا «ذکر من قبلی» یعنی **التوریة و الانجیل**، ولیس فیها کلها اباحة ذلك. معنی آنست که ایشان جز ازالله تعالی خدایان گرفتند و پرستیدند، ای **محمّد** تو ایشانرا گوی حجّت خوذ بیارید بآن که الله تعالی شما را پرستش ایشان فرموده در کتابی از کتابهای خویش: اینك **قرآن** کتاب او که بامن، واینك **توریة و انجیل** که پیش از من فرو فرستاده‌اند، و درین کتابها ازین معنی هیچ چیز نیست تا بدانید که هرگز هیچ کس حجّتی نداشت بپرستش پرستیده‌ای جز الله تعالی. و گفته‌اند. «ام اتّخذوا آلهة» در آیت پیش گفت و «ام اتّخذوا من دونه آلهة» درین آیت گفت، واین تکراری بی‌فایده نیست از بهر آنکه آنچه در آیت پیش گفت قیاسی است واین که درین آیت گفت تقلیدی. فقال فی الآیة الاولی: «ام اتّخذوا آلهة من الارض و هم ینشرون» یعنی اوجدوا آلهة ینشرون الموتی من الارض فاتخذوهم آلهة قیاساً؟ وقال فی هذه الآیة: «ام اتّخذوا من دونه آلهة». معناه اوجدوا فی کتاب الله الامر باتخاذ الآلهة فاتخذوهم آلهة تقلیداً؟ و هذا معنی مفید حسن، و قیل معنی الآیة «ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم» علی استحقاقها الالهیة و قدتم الکلام. ثم استأنف فقال «هذا» ای القرآن «ذکر من معی» ای خبر من معی وما احل الله لهم و ماحرم علیهم ومالهم من الثواب والعقاب. «وذکر من قبلی» ای خبر من قبلی من الامم السالفة ما فعل الله بهم فی الدنیا وماهو فاعل بهم فی الآخرة. «بل اکثرهم لایعلمون الحق» فلایتأملون حجة التوحید. «فهم معرضون» بسبب جهلهم. قیل انما عدموا العلم لاعراضهم عن النظر، ولو وضعوا النظر موضعه لعلموا لامحالة، وهذا دلیل علی وجوب النظر، وان العلوم الدینیة کلها کسبیّة.

«وما ارسلنا من قبلك من رسول الّا نوحی الیه». قرأ **حمزة و الکسائی و حفص عن عاصم**. نوحی بالنون و کسر الحاء اعتباراً بما تقدمه من قوله: «وما ارسلنا»، وقرأ الباقون یوحی بالیاء وفتح الحاء علی مالم یسمّ فاعله. «انّه لااله الّا انا

فاعبدون» یریدلم یبعث رسولا الا بتوحیدالله ولم یأت رسول بان لهم الهاً غیر الله.

« وقالوا اتّخذالرّحمن ولداً » الاتّخاذ و التبنی واحد ، لکنه اذا استحال ان یکون له ولد،فالتبنی بولدالغیر ابعد،لان ذلك انّما یطلب به التعزز والاعتضاد بمکانه ، والله «سبحانه» غنی عن ذلك . این آیت رد است برمشرکان که گفتند الملائکة بنات الله ، وهم **خزاعة** .وبرطایفهٔ جهودان که گفتند عزیربن الله ، وبرترسایان که گفتند المسیح بن الله.سبحانه کلمة تنزیه ای ــ هو منزه عن اتخاذ الولد لان ذلك یقتضی المجانسة والله عزوجل منزه عن الوصف بالجنس والنوع . « بل عباد مکرمون » ای ــ بل هم عباد مکرمون ، اکرمهم الله بطاعته ولیسوا بالاولاد ، ثم اثنی علیهم فقال :

«لایسبقونه بالقول» ای ــ لایتکلمون الا بما امرهم بــه ، ولایتعبدون الاّ ما امروا به .«وهم بامره یعملون» مایعملون بامره. نظیره قوله: «لایعصون الله ما امرهم ویفعلون مایؤمرون» قال **سهل بن عبدالله** : لایسبقونه ای ــ لااختیارلهم مع اختیاره، وهم بامره یعملون اتباع السنة فی الظاهر ومراقبة الله فی الباطن.

« یعلم مابین ایدیهم وماخلفهم » ای ــ ماعملوا وماهم عاملون. قال **ابن عباس**: وقیل ماکان قبل خلقهم ومایکون بعد خلقهم . « ولا یشفعون الاّ لمن ارتضی » ای ــ لمن رضیه الله . وقال لااله الاّالله محمّد رسول الله . « وهم من خشیته مشفقون» ای ــ خائفون ومن مکره لایأمنون، گفته‌اند خشیت اینجا بمعنی علم است ای ــ من العلم به مشفقون . می گوید ایشان از آن که ویرا می‌دانندازو میترسند. قال **الواسطی** : الخوف للجهال والخشیة للعلماء ، والرّهبة للانبیآء ، وقدذکرالله الملائکة ، فقال « وهم من خشیته مشفقون » وفیه دلیل علی انّه سبحانه لوعذّبهم لکان ذلك جائــزاً اذلولم یجزان یعذب البریٔ لکانوا لایخافونه لعلمهم الله انهم لم یرتکبوا زلة. قوله: «ومن یقل منهم » ای ــ من الملائکة وممن عبدوا من دون الله . «انّی اله من دونه فذلك» ای ــ ذلك القائل. «نجزیه جهنّم کذلك نجزی الظّالمین» ای ــ الکافرین . قال **قتادة**:

اراد به ابلیس حیث ادعی الشرکة ودعا الی عبادة نفسه و امر بطاعته ، قال لانّه لم یقل احد من الملائکة «انی اله من‌دونه» .

« اولم یر الّذین کفروا » قرأ ابن کثیر وحده الم یر بغیرالواو ، وقرأ الباقون اولم بالواو وهما فی‌المعنی سواء ، والرؤیة هاهنا بمعنی العلم . و قیل هی من رؤیة البصر.«انّ السّموات‌والارض کانتارتقاً » ای‍ـ منسدتین‌ولم یقل‌رتقین لان الرتق‌مصدر، والمعنی‌کانتاذواتی‌رتق‌فجعلناهماذواتی‌فتق،والفتق‌هوالفصل‌بین‌شیئین،کانتاملتیمتین. وفیها اربعة اقوال :احدهاانّ‌السّموات‌کانت متّصلة‌بالارض، ففتقنا هما‌بان جعلنا‌بینهما الهوآء . و الثانی انّ السّموات کانت واحدة، ففتقناها بان‌جعلنا ها سبعاً . و الثالث کانت‌السّموات رتقاً لیس فیهما فتق‌ولافروج ینزل منها المطر‘وکانت الارض رتقاًلیس فیها فتق‌یخرج منه النبات. ففتقنا السّموات لانزال الغیث ، وفتقنا الارض لاخراج النبات ، وعلی هذا القول المراد بالسّموات، السمآء الدنیافجمعت ، والقول الرابع کانتارتقاً بالظلمة لایری مافیهما، ففتقنا هما‌بخلق الاجرام النیّرة . معنی آیت آنست که نمی بینند نا گرویدگان‌ونـگرند که آسمانها یك طبقه بود وما بقدرت وحکمت خویش آنرا هفت طبقه کردیم وزمین یك طبقه بود هفت کردیم ، درمیان آسمان و زمین هوا نبود که هردو درهم بسته بود ماازهم جدا کردیم ، آسمان بر هوا بقدرت بداشتیم ، و زمین بر آب نهادیم آسمان بسته بود از باران ، و زمین ازنبات، ما آنرا بگشادیم وفرجها پدید کردیم تا ازآسمان باران آمد واززمین نبات مصالح و منافع آدمیانرا . همانست که گفت : «والسماء ذات‌الرجع و الارض ذات الصدع» این همه بآن کردیم‌تا درنگرید وبدانید که این کرده هارا کردگاری هست واین آفریده‌ها را آفریدگاری ، آنگه در دلایل توحید بیفزود گفت : « وجعلنا من المآء کلّ شیءٍ حیّ» ای ـ خلقنا کل شیءٍ له حیوة من‌الماء ، وهوالنطفة التی تخرج من‌بین الصلب والترائب ، نظیره قوله : « والله خلق کل دآبّة من ماءٍ » ای‍ـ کل حیوان‌یدبّ من عاقل وبهیمة، وقیل یرید به‌المآء المشروب ، لان الله سبحانه خلق الماء اولا ثم

قلب الماء ناراً وخلق منها الجنّ وقلبه ریحاً وخلق منها الملائکة ثم احاله طیناً وخلق منه آدم. وسأل ابوهریره رسول‌الله (ص). ممّ خلق‌الله الخلق؟ فقال علیه‌السلم : « من‌الماء». وقیل جعلنا، هاهنا یتعدی‌الی مفعولین والمعنی یعیش کل شیٔ بالماء ، وفیه‌اضمار، تقدیره وجعلنا الماء حیوة کل شیٔ ، فخذف‌المضاف واقیم‌المضاف الیه مقامه . ثم قال تعالی : «افلایؤمنون» مع ظهور الآیات .

« وجعلنا فی‌الارض رواسی » ای ـ جبالا ثوابت ، من رسا اذا ثبت ، و سمّیت رواسی لانّ الارض رسّت بها . « ان‌تمیدبهم» یعنی لانّ لانمیدبهم ، قال قتادة : کانت الارض تمیدولایثبت علیهابناء فاصبحت وقدخلق الله الجبال اوتاداً لها حتی لاتمید . والمید فی‌اللغةالتحرک والدوران . «وجعلنا فیها» ای ـ فی‌الارض . وقیل فی‌الجبال «فجاجاً»ای ـ طرقاً. جمع فج وهوالطریق الواسع . وقیل هوالطریق بین‌الجبلین. « لعلّهم یهتدون » . الی دیارهم واوطانهم، و قیل یهتدون بالاعتبار ، یقال انّ مابین المشرق‌والمغرب‌مسیرةخمس‌مأته‌عام،اکثرهامفاوزوجبال‌وبحار،والقلیل‌منهاالعمران ثم‌اکثرالعمران‌اهل‌الکفر، والقلیل منه‌الاسلام، وحول‌الدنیا ظلمة ووراء الظلمة جبل قاف،وهوجبل‌محیط بالدنیا،وهومن‌زمرّداخضرواطراف‌السماء ملتصقة به،ویقال‌مامن جبل‌فی‌الدنیا الاوعرق من عروقه‌یتصّل بقاف ، وقد سلّط‌الله ملکاً بالقاف فاذا ارادالله هلاک قوم ، امرالملک فحرک عرقاً من عروقه ، فانخسف بهم .

قوله : «وجعلناالسّماء سقفاً» یعنی سقفاً فی‌الارض . «محفوظاً» حفظه الله جل وعزمن‌الوقوع علی‌الارض الّاباذنه ، کقوله : «ویمسک‌السّماء ان تقع علی‌الارض الّا باذنه» .وقیل محفوظاً من‌الشیاطین بالشهب کقوله: «وحفظناها من کل شیطان‌رجیم» وقیل محفوظاً بالهواء من غیر علاقة ولاعماد . «وهم عن آیاتها » ای ـ الکفّار عن الادلة التی فیها کالشمس والقمـر و النجوم ، « معرضون » غیر متفکرین فیها. ولامعتبرین بها .

« وهوالّذی خلق اللّیل و النّهار » اللیل والنهار خلقان لله عزّوجل فمادامت

الشمس تقطع من المشرق الـى المغرب فهو نهار، و مادامت تقطع من المغرب الى المشرق فهو ليـل ، ولو لاتعاقبهما لماكان بشر ولانبات ولا للحيوان قـرار كماكان فى الاماكن الّتى لاتزول عنها الشمس و الاماكن التـى لاتطلع عليها ، «والشّمس والقمر كلٌّ فى فلك يسبحون» انما قال هذالان الفلك يدورفى بحر مسكوب، وقال يسبحون كنى عنهم بكناية العقلاء لانه اضاف اليهم فعل العقلاء كقوله: «والشمس والقمر رأيتهم لى ساجدين» روى عن ابن عباس انه قال : القمر اربعون فرسخاً فى اربعين فرسخاًفى ستين فرسخاً،و كل نجم مثل جبل عظيم فى الدنيا، وقال بعضهم الشمس مثل عرض الدنيا ولولاذلك لكانت لاترى من جميع الدنيا ، و كذلك القمر ، واختلفوا فى الفلك. فقال ابن عباس: الفلك السّماء. وا كثر المفسرين على انّ الفلك موج مكفوف تحت السّماء تجرى فيه الشمس والقمر والنجوم. وقال الحسن : الفلك شبه الطاحونة تجرى تحت السّمآء . وقال قتاده : الفلك له استدارة بين السّماء والارض يدور بالنجوم مع ثبوت السّمآء، وقيل انه يدور دورالكرة ، وقيل يدور دورالرحى ، و قيل الفلك القطب الذى تدور عليه النجوم ، وقيل الفلك المواضع التى ر كبت فيها النجوم ، وقيل «فى فلك» يعنى فى دوران، وقيل الفلك جرم مستدير والاستدراته سمّى فلكاً ولكل واحد من السّيّارات فلك ، وفلك الافلاك يحر كها كل يوم حر كة واحدة من المشرق الى المغرب، والله اعلم،و من المفسرين من قال ان الله عزّوجل هوالعالم بكيفيّة جريها، يجريها كيف يشاء و كمايشاء .

النوبة الثالثة

قوله : « وله من السّموات والارض » الآية ... له الحادثات ملكاً والكائنات حكماً وتعالى ان يتجمل بوفاق او ينتقص بخلاف ، كائنات و محدثات موجودات و

متلاشیات در زمین ودرسموات همه ملك وملك اوست ، رهی وبنده و چاکر اوست حقیقت ملك بنزدیك ارباب معانی قدرت است بر ابداع و اختراع ، و این حقیقت صفت اوست وملك بسزا ملك اوست، بی خیل وخدم وبی طبل وعلم وبی سپاه وحشم، شاهان جهان چون لشکر عرض دهند خدم وحشم بر نشانند ، خیل وخول آشکارا کنند پس بملك وملك ونعمت وتنعم وسوار وپیاده ودرگاه و بارگاه خود سرافتخار برافرازند ، وحق سبحانه وتعالی اطلال ورسوم کونرا آتش بی نیازی در زند و عالم هباءً منثور گرداند وغبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و زمام اعلام برسر مرکب وجود کند، آنگه ندا درعالمدهد که :«لمن الملك الیوم ؟» پس هم خودبجلال عزّت خویش خودرا جواب دهد«لله الواحدالقهار ».مؤمن چون اعتقاد کند که همه حق و ملك اوست وعزّت عزّت اوست، سزای وی آنست که لوح دعوی بشکند وبساط هوس درپیچد وسودای انیّت ازسر بیرون کند ودامن از کونین وعالمین در کشد ، ننگش آید که بمخلوق همچون خود سر فرود آرد ، یادل در کسی بندد:

ومن قصد البحر استقل السواقیا .

غواص بلند همت که بادریای مغرق بجان ستد وداد کند تا گوهرشب افروز بدست آورد کی بشبه سیاه رنگ تن در دهد ، نیکو سخنی گفت آن عزیز عهد که : من عرفالحق لم یحتمل اذلال الخلق .

قوله : «لوکان فیهما آلهة الاّالله لفسدتا»تا اگر درآسمان وزمین جز از الله‌تعالی خدایانبودی میان ایشان تنازع بودی و عالم همه‌خراب گشتی،این برذوق جوانمردان طریقت اشارتست بقطع علاقه ورفض اسباب و به قال **السیاری** :حثك فی هذهالایة علی الرجوع الیه والاعتماد علیه وقطع العلائق والاسباب عن قلبك . هر کرا دیده‌بر اسرار این آیت افتاد وتوفیق رفیق خودیافت دیده ازنظر اغیاربردوزد وخرمن اطماع بخلق بسوزد وبا دلی بی‌غبار وسینه‌ای بی‌بار منتظر الطاف ومبار الهی بنشیند تا حق جل جلاله بلطف خودکار اومیسازد و دل اورا درمهد عهدمی دارد ، اعرابی را دیدند

دست در آستان کعبه زده ومی گوید : من مثلی ولی الــه ان اذنبت منانی ، وان تبت رجانی وان اقبلت ادنانی ، وان ادبرت نادانی ، ان ربنا لغفور شکور.

قوله : «لایسأل عمّا یفعل وهم یسئلون» ردقدریانست وارشاد سنّیان ، قدریان گفتند اگر کل حوادث باو حوالت کنیم خدای تعالی معیوب گردد گفتند شر ازما است وخیر ازو،همچنان کــه گبران گــویند خیر از یزدان وشر از اهرمن، القدریة مجوس هذه‌الامة . قدری مر گبری را گفت مسلمان شو گفت تا او نخواهد چون مسلمان شوم ؟ قدری گفت اومیخواهد لکن ابلیس نمی‌خواهد ، گبر گفت پس من با خصم قوی‌ترم ضعیف راچه خواهم کرد. اما ارشادسنیان از آن رویست که حق جل جلاله‌مالك‌بر اطلاقست‌اورراسد که‌درملك‌خودچنانکه‌خواهدتصرف کند. مصطفی(ص) گفت : «لوعذبنی وابـن مریم لعذبنا غیرظالم» بترس از خدای کــه هرچه خواهد کند و کس‌را زهرهٔ اعتراضی نه ، وبرحکم وی چون وچرا نه. استحیی‌من‌الله‌لقربه منك وخف‌الله لقدرته علیك . ازخدای شرم دار که بتونزدیکست وزخدای بترس که برتو قادرست وبدان که این‌کاری است رفته وبوده هر کس را بمنزل خود رسانیده وموضع وی پدید کرده ، آنگه بسرراه معاملت باز آورده. انبیاء که آمدند نه‌کاری نو درین عالم آوردند یا خبری‌نو درسینهٔ تونهادند ، بلکه آنچه درسینهٔ توبود بجنبانیدند وآنچه درحق تو نهاده بود ترا سوی آن خواندند . «وما کنا لنهتدی‌لولاان هداناالله» امیرالمؤمنین‌علی(ع) راپرسیدند ازقدر گفت : سرّالله فلاتکشفه. بحرعظیم‌فلاتلجه. علم بشریت طاقت کشش وی ندارد ، فهم و وهم آدمی هر گــز بدان نرسد ، و نداند هرچند پیش رود متحیرتر بود ، هرچند بیش تصرف کند افتاده تر آید .

بارخ‌تو کیست جان‌جز که یکی‌بلفضول بالب تو کیست‌عقل‌جز که یکی‌بلهوس.

قوله : «ام اتّخذوا من دونه آلهة قل ها توابرهانکم» الایة .. الاشارة فیه الی التوحیدالحق وافراد الرّب بوصف التفرّد و نعت الوحدانیة و اصل‌التوحیدالطیران فی‌میدان‌التجرید والاقامة عند احکامه بالتفرید ، وقطع‌الخوف‌والرجاء عن القریب

والبعید ، وتسلیم‌الامر الی‌الله لیحکم کیف یرید. وقال **الشبلی** : الواحد یکفیك من الکل ، والکل لایکفیك من‌الواحد. **شبلی** گفت حق جل جلاله واحدست اگر تو هزار خصم داری چون حق تعالی باتو باشدهمه کفایت کند ، واگر تقدیراً هزاریار ومعین داری چون حق تعالی با تونباشد بدست توباد بود ، رسول خدای (ص)درغار با صدّیق می گفت : « لاتحزن ان‌الله معنا » اندوه مدار که الله تعالی بـامـاست و عنکبوتی را گفتند مهترپیغامبران وسرصدّیقان را درغار از دشمن پنهان کـرده‌ایم رو زاویهٔ عجز وفقرخود بر درآن غاربزن ، تا بدرقهٔ ایشان باشد ، هیچ چیز درعالم ازعنکبوت عاجزتر نیست و ازخانه وی ضعیف تر نیست . « وانّ اوهن البیوت لبیت العنکبوت » چون خواهد که هلاك کند دشمنی‌را چون **نمرود** بپشه هلاك کند ، او خداوندی است که هرچه خواهد کند وقدرت‌خود بهرچه‌خواهد نماید ، یکی‌نظاره کن در کمال قدرت او در آفرینش آسمان و زمین کـه می گوید جل جلاله : « اولم یرالّذین کفروا انّ السّموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کل شیٔ حیّ » وجعلنا وجعلنا وجعلنا ، تا آخر آیات همه اشارتست بکمال قدرت او و بیان حکمت او،چون بقدرت نگری همه معدومات رنگ وجود گیرد . چون بعزت نگری همه موجودات رنگ عدم گیرد ، وتا ظن نبری که هرچه دانست بگفت ، هرچه توانست بکرد ، وهرچه داشت بداد ، موجودات ومخلوقات نمودکاریست از قدرت او، وحیها والهامها ذره‌ایست ازعلم او ، چنانکه حکمی چند ازعلم خویش بخلق فرستاد ، وعلم بته نرسید همچنین کلوخی چندبهم بازنهاد وقدرت او بپایان نرسید ، اگر هزاران عرش و کرسی وآسمان وزمین بیافریند هنوز ذره‌ای‌از قدرت‌خود پیدا نکرده باشد، آن قدرت تواست که متقاصراست ومتناهی ، اما قدرت او جل‌جلاله متعالی است و نامتناهی ، هرچه‌درعقل محالست، الله عزوجل بران قادربر کمالست ، و در قدرت بی‌احتیال است ودر قیّومیّت بی گشتن حالست ، ودر ذات وصفات‌جاوید متعال‌است.

قوله : « و هوالّذی خلق‌اللّیل والنّهار » بـرذوق اهل معرفت این شب‌و روز

نشان قبض وبسط عارفانست واين قبض وبسط حكم الهى وتقدير پادشاهى است، گاه درقبضۀ قبضش نهد تاسلطان جمال او را بحكم‌نوال بنوازد، وآنگه شرط مردصاحب درد آنست كه درقبضۀ قبض مهذب وبى‌اعتراض بود ، وبر بساط بسط مؤدب بى‌اعراض باشد ، كه بزرگان دين چنين گفته‌اند : لايجدالعبد حلاوة الايمان حتى يأتيه‌البلاء من كلّ‌مكان

« والشّمس والقمر كلّ فى‌فلك‌يسبحون » شمس وقمر بيافريد دربروج آسمان وبردروۀ افلاك روان . آفتاب بروجهى آفريد كه بيفزايد ونكاهد، وقمر بروجهى كه افزايدوكاهد. گاه درمحاق بود و گه دراشراق . آفتاب نشان صاحب توحيد است كه بنعت تمكين درحضرت شهود مى گويد : لوكشف الغطاء ما ازددت يقيناً . و قمر نشان صاحب علم است كه در ميدان اجتهاد قدم دارد ازراه نظر واستدلال در آمده و ديده درطاعت واعمال‌داشته ليزدادوا ايماناً مع‌ايمانهم صاحب‌توحيد خداوند درداست وصاحب علم خداوند كرد است ، صاحب كرد درنظارۀ سبب ، و صاحب درد در نظارۀ مسبب‌از سبب فارغ است . وبزرگان دين گفته‌اند سبب نديدن جهلست اما با سبب بماندن شركست . عارفى را ديدند كه برلب دجله گفت : سيدى اناعطشان و مضى ولم يشرب . آن عزيز در نظارۀ مسبب چنان مستغرق بود كه پـرواى‌سبب نداشت درمشاهدۀ حق نـه دجله‌ديـد ونـه آب‌دجله. كسى كه مشغول‌كارى بود اگرحوراء بهشت بروى بگذرد خبرندارد ،

يعلم‌الله گر همى دانم نگارا شب ز روز
زانكه‌هستم روزوشب مدهوش وسرگردان عشق ..

۳ـ النّوبة الاولى

قوله تعالى : « وماجعلنا لبشر من قبلك الخلد » هيچ مردم را پيش از تو

پایندگی وجاویدی ندادیم ایدر. «**افان متّ فهم الخالدون** (۳٤)» که تو بمیری ایشان جاوید مانند.

«**کلّ نفس ذائقة الموت**» هر کسی چشندهٔ مرگست وهر تنی، «**ونبلوکم**» می آزمائیم شمارا [تا زنده اید]، «**بالشّر والخیر فتنة**» ببداین جهان ونیك این جهان برسیدن را از شما، «**والینا ترجعون** (۳۵)» وپس شمارا با ما آرند.

«**واذا رآك الّذین کفروا**» آنگه که کافران ترا بینند، «**ان یتّخذونك الاّهزوا**» ترا جز بافسوس فرا نمی دارند، «**اهذا الّذی یذکر آلهتکم**» می گویند اینست که خدایان شما را بزبان می آرد، «**وهم بذکر الرّحمن هم کافرون** (۳٦)» وایشان بنام رحمن وسخن او کافرند.

«**خلق الانسان من عجل**» مردم را از شتاب آفریدند، «**سأریکم آیاتی**» با شما نمائیم باز نمودنی نشانهای خویش، «**فلایستعجلون** (۳۷)» مشتابانید مرا.

«**ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین** (۳۸)» و می گویند که بودن این وعده کی، اگر راست گویند؟

«**لویعلم الّذین کفروا**» اگر می دانستندی کافران حال خویش، «**حین لایکفّون عن وجوههم النّار**» در آن هنگام که بازنمی توانند برد ازرویهای خویش آتش، «**ولاعن ظهورهم**» ونه از پس پشتهای خویش. «**ولاهم ینصرون** (۳۹)» ونه ایشانرا یاری دهند وفریاد رسند.

«**بل تأتیهم بغتة**» بلکه آتش بایشان آید ناگاه، «**فتبهتهم**» تا در آن درمانند، «**فلایستطیعون ردّها**» نه باز پس برد آن توانند، «**ولاهم ینظرون** (٤۰)» ونه درایشان وزاری ایشان نگرند.

«**ولقد استهزیٔ برسل من قبلك**» افسوس کردند برسولانی پیش از تو، «**فحاق بالّذین سخّروا منهم**» فراسرنشست ایشانرا که آن افسوس کردند از آن افسوس کنندگان، «**ماکانوا به یستهزؤن** (٤۱)» سرانجام آن افسوس که می کردند

و پاداش آن. «**قل من یکلؤکم باللّیل والنّهار**» بگوی آن کیست که شما را نگاه می‌دارد بشب وروز، «**من الرّحمن**» از رحمن وعذاب او، «**بل هم عن ذکر ربّهم معرضون** (٤٢)» بلکه ایشان روی گردانیده‌اند ازسخن خداوند خویش.

«**ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا**» یا ایشانرا خدایانست که ایشانرا نگاه دارد جز ازما؟ «**لایستطیعون نصر انفسهم**» آن خدایان خودخویش را بکارنیایند، «**ولاهم منها یصبحون** (٤٣)» ونه ازما بایشان صحبت ونگاه داشت وياری.

«**بل متعنا هؤلاء وآباء هم**» نه‌جزآنکه ماایشان را درین جهان برخوردار کردیم، وپدران ایشانرا یك چند، «**حتّی طال علیهم العمر**» تا بودن درین جهان ورایشان دراز گشت، «**افلایرون انّا نأتی الارض**» نمی بینید که فرمان ما بزمین می آید‘ «**ننقصها من اطرافها**» کم می کنیم و میکاهیم از کرانهای آن[شهر شهر و گروه گروه]، «**افهم الغالبون** (٤٤)» کفرهٔ قریش ما را ور خود کم توانند آورد.

«**قل انّما انذرکم بالوحی**» بگوی من به‌پیغام‌آسمان‌شمارا آگاه‌می کنم‌و می‌ترسانم،«**ولایسمع الصّمّ الدّعاء**»و کران‌بازخواندن‌نشنوند،«**اذامایندرون** (٤٥)» آنگاه که ایشان را ترسانند.

«**ولئن مسّتهم نفحة من عذاب ربّك**» واگر بایشان رسد زخمی ازعذاب خداوندتو،«**لیقولنّ یاویلنا**»سخن‌این گویند که‌ای‌هلاك‌برما،«**انّا کنّاظالمین** (٤٦)» گناهکار بودیم وستمکار برخویشتن.

«**ونضع الموازین القسط لیوم القیامة**»وترازوهای داد وراستی روز رستاخیز نهیم، «**فلا تظلم نفس شیئا**» از هیچ کس‌هیچ چیز نکاهد از کردار او، «**وان کان مثقال حبّة من خردل اتینا بها**» اگرهمه همسنگ یك دانهٔ خردل بود از کردار آریم آنرا بترازو، «**وکفی بنا حاسبین** (٤٧)» وبسندهٔ شما رندگان که مائیم کردار خلق را ذرّه ذرّه.

« **ولقد آتینا موسی وهرون الفرقان** » ودادیم موسی وهارون را نامه که در آن جداست میان راستی و کژی . « **وضیاء وذکراً للمتّقین** (٤٨) » و روشنائی و یادگاری پرهیزکارانرا ،

« **الّذین یخشون ربّهم بالغیب** » ایشانرا که خداوند خویش را می دانندنادیده وازوی میترسند ، « **وهم من السّاعة مشفقون** (٤٩) » واز رستاخیز بر بیم می باشند ، « **وهذا ذکرمبارك** » واین قرآن سخنی است برکت بر وی پیوسته ، « **انزلنا** » فرو فرستادیم آنرا ، « **فانتم له منکرون** (٥٠) » شما بآن ناگرویده اید .

النوبة الثانیة

قوله: «وماجعلنا لبشر من قبلك الخلد» ای- دوام البقاء فی الدنیا، « افان مت فهم الخالدون» ای- فهم الخالدون ان متّ ، این جواب مشرکان قریش است که هلاك پیغمبر بآرزو میخواستند میگفتند: « نتربّص به ریب المنون» چشم نهاده ایم بآن که او بمیرد و بازرهیم ازو ، رب العزة گفت توبمیری نه ایشان خواهند بود که ایشان هم بمیرند .همانست که گفت: «انّك میّت و انهم میّتون» . یعنی که در مرگ شماتت نیست که بهمه کس خواهد رسید وهر کسی خواهد چشید ، اینست که گفت جل جلاله :

« کلّ نفس ذائقة الموت » ای - کلّ ذی جسد وروح سیذوق و یقاسی مرارة الموت ، درآفرینش کسی نیست که شربت مرگ نچشد هم فریشتهٔ مقرب وهم پیغامبر مرسل .

قضیت تحبنیّ فسرّقوم حمقی بهم غفلة و نوم
کانّ یومی علیّ حتماً ولیس للشامتین یوم

آن روز که « کلّ من علیها فان» از آسمان فرو آمد یعنی که هرچه در زمین

خلقست مرگ برایشان روانست وفنا حاصل ایشان است ، فریشتگان آسمان طمع داشتند که چون اهل زمین را مخصوص کرد بفنا ، ایشانرا بقا باشد بردوام ، تا آیت آمد که : « کلّ شیء هالك الاوجهه » آنگه ایشان دل برمرگ نهادند و دانستند که درآسمان و زمین هیچکس نیست از مخلوقان که برعقبهٔ مرگ گذرنکند ، و آن شربت قهر نچشد اگردر کل عالم کسی را ازقهر مرگ خلاص بودی مصطفی عربی بودی که سیّد و سرور کاینات ونقطهٔ دایرهٔ حادثات بود ، وبنزدیك الله تعالی عزیز و مکرم بود ، وبا وی میگوید انّك میّت . عائشه روایت میکند از مصطفی که گفت : «من اصیب منکم بمصیبة بعدی فلیتعز بمصیبته بی» هر کرا بعد ازمن مصیبتی رسد بوفات عزیزی تاوفات من یاد کند وخودرا بآن تعزیت وتسلیت دهد . ازاینجا آغاز کنم قصهٔ وفات مصطفی(ص) چنانکه نقله اخبار و حملهٔ آثار روایت کردند باسناد درست از **جابر بن عبدالله** و **عبدالله بن عباس** که گفتند: که آن روز که جبرئیل امین پیك حضرت ، برید رحمت سورهٔ **النصر** ازآسمان عزت فرود آورد **مصطفی** گفت : یاجبرئیل نفسی قدنعیت ای جبرئیل مارا ازقهر مرگ خبر داده‌اند مانا که هنگام رفتن نزدیك گشت وآفتاب عمر بسردیوار رسید ، جبرئیل گفت : یا محمّد « الآخرة خیر لك من الاولی ولسوف یعطیك ربّك فترضی» آنگه رسول خدا **بلال** را فرمود تا ندا کرد گفت الصلوة جامعة. مهاجر وانصار جمله حاضر شدند درمسجد ، رسول خدا نمازبگزارد آنگه برمنبر شدوخطبهای بلیغ خواندن گرفت چون کسی که وداع کند گفت : «یاایّهاالناس ای نبیّ کنت لکم ؟ »چگونه پیغامبری بودم شما را؟ وحی حق چگونه گزاردم وپیغام و نامهٔ ملك چون رسانیدم ؟ یاران گفتند جزاك الله من نبی خیر أفلقد کنت لنا کالاب الرحیم وکالاخ الناصح المشفق ادّیت رسالات الله وبلغتنا وحیه ودعوت الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة . ای سید چه گوئیم بکدام زبان توراستائیم وثناء تو بسزای تو کی توانیم، تومارا چون پدرمهربان

بودی وچون برادر مشفق نصیحت کردی ، مهجورانرا شفیع بودی مریدانرا دلیل بودی ، درویشانرا مونس بودی ، وحی پـاك و رسالت حق بشرط ورمّت گزاردی ، خلق را بدین اسلام وملت درست خواندی . آنگه رسول خدا سوگند نهاد بر یاران که بهیگانگی خدا وبحق من برشما که هر کرا برمن قصاصیاست برخیزد وهمین ساعت از من قصاص خواهد پیشازقصاص قیامت، واین سخن سه بار گفت آخر پیری برخاست ازمیان قوم ، نام وی **عکاشه** پای بسر مردم در می نهاد تا نزدیك **مصطفی** رسید گفت یا رسولالله اگر نه آن بودی که سهبار سوگند دادی و درخواستی من برنخاستمی، پدرومادرمن فداء توباد این سخن که خواهم گفت نه گفتمی ، وقتی من باتو در غزائی بودم والله مارا نصرت داد وفتح بر آمد، چون باز گشتیم ناقهٔ من پیش ناقهٔ توبر آمد من ازناقه فروآمدم تاپای مبارك ترا بوسهدهم قضیب خودرابر آهیختی وبر پهلوی من زدی ، ندانم مرا بقصد زدی یابقصد ناقه زدی وبر من آمد . رسول خـدا گفت: یـا عکاشة اعیذك بجلالالله ان یتعمدك رسولالله بالضرب. آنگه **بلال** را فرمود تا بسرای **فاطمه** رود و قضیب ممشوق بیارد، بلال ازمسجد بیرون شد دست برسر نهاده وندا میزند که اینك رسول خدای از نفس خویش قصاص میدهد ، آمد تـا در حجرهٔ **فاطمه** ودربزد و گفت ای دختر رسول خدا قضیب ممشوق بمن ده ، **فاطمه** گفت ، ای **بلال** پدر من قضیب ازبهرچه میخواهد ؟ وامروز نه روزحج است ونه روزغزا . **بلال** گفت: یا فاطمة ما اغفلك عمّا فیه ابوك انّ رسولالله یوّدعالدّین و یفارقالدّنیا ویعطیالقصاص من نفسه . ای فاطمه سخت غافل نشسته وازحال وکارپدر بی خبر مانده ای کـه دنیارا وداع میکند وساز سفر آخرت میسازد ، وازنفس خود قصاص میدهد ، **فاطمه** گفت ای **بلال** کرا دل دهد که ازرسول خدا قصاص خواهد؟ ای بلال اگر ناچارست باری **حسن** و **حسین** را گوی تاحوالت آن قصاص بـا خود گیرند ، وآن حکم بر ایشان برانند نه بر رسول خدا . **بلال** قضیب آورد و بدست رسول داد، ورسول بدست **عکاشه** داد، **ابوبکر** و **عمر** چونآنحال دیدند برخاستند

گریـان و سوزان گفتند : یا عکاشة هـا نحن بین یدیك فاقتص منّا ولا تقتص من رسول‌الله . رسول خدا چون ایشانرا بر آن صفت دید گفت امض یابابکر وانت یاعمر فقد عرف‌الله مکانکما ومقامکما ، **علی بن ابیطالب** (ع) برخاست گفت یـا عکاشة انا فی‌الحیوة بین یدی رسول‌الله ولاتطیب نفسی ان تضرب رسول‌الله فهذا ظهری و بطنی اقتص منّی بیدك واجلدنی مائة ولاتقتص من رسول‌الله . رسول خدا اورا گفت یاعلی اقعد ، فقد عرف‌الله مقامك و نیّتك ، **حسن** و **حسین** بزاری پیش آمدند وخویشتن را بر**عکاشه** عرض کردند و گفتند یا عکاشة الیس تعلم انّاسبطا رسول‌الله فالقصاص منّا کالقصاص من رسول‌الله . همچنان رسول خدای ایشانرا دلخوشی داد وساکن کرد و گفت : اقعدا یا قرّتی عینی لانسی‌الله لکما هذا المقام .

پس گفت ای عکاشه بزن اگر میزنی، **عکاشه** گفت یارسول‌الله آن روز که آن قضیب برمن آمد پهلوی من برهنه بود ، رسول جامه ازپهلو باز گرفت چنانکه خورشیدشعاع ونورخود برزمین افکند تاتلاءلؤ نورازپهلوی رسول برقوم افتاد یاران همه فریاد وغریودر گرفتند. **عکاشه** برجست وروی برپهلوی رسول مالید ومیگفت فداك ابی وامّی ، پدر ومادرمن فدای تو باد چه جای آنست کـه من از تو قصاص خواهم و کرا خود دل دهد که ازتو قصاص خواهد عکاشه را هزار جان بایستی که فدای این ساعت کردی، رسول خدا گفت: اما ان‌تضرب واما ان تعفو؟ فقال قدعفوت عنك رجاء ان‌یعفوالله عنّی فی‌القیامة. فقال‌النبی (ص): «من اراد ان‌ینظر الی رفیقی فی‌الجنّة فلینظر الی هذا الشیخ » فقام‌المسلمون یقبلون مابین عینی عکاشه و یقولون طوباك‌ثم طوباك نلت‌الدرجات‌العلی ومرافقة رسول‌الله. پس رسول‌خدا همان‌روز بیماری بوی‌در آمد هژده روزبیماربود. دربیماری **بلال** بانگ نماز گفت آنگه بدرحجره آمد گفت:السلام‌علیك‌یارسول‌الله‌ورحمة‌الله‌الصّلوة یرحمك‌الله. رسول خدا آواز **بلال** شنید، **فاطمه** (ع) گفت یابلال انّ رسول‌الله‌الیوم مشغول بنفسه . رسول خدای امروزبخود مشغول‌است، **بلال** درمسجدشد چون اسفارصبح ببود گفت والله که من اقامت نگویم

ونماز نكنم تاازسيدخودرسول خدای دستوری نخواهم، باز گشت وبردر بایستاد وندا کرد و گفت : السّلام عليك يا رسول‌الله و رحمةالله الصّلوة يرحمك‌الله . رسول آواز بلال بشنيد گفت : ادخل يا بلال انّ رسول‌الله اليوم مشغول بنفسه ، مرّ ابابكر يصلّ بالنّاس. ای بلال بگوتاقوم نماز كنند و **ابو بكر** پيش‌رودبجای من، كه من طاقت بيرون آمدن ندارم ، **بلال** بيرون آمد دست بر سر نهاده ومی گويد واغوثاه بالله، واانقطاع رجائی، واانقصام ظهری، ليتنی لم‌تلدنی امّی‌واذ ولدتنی‌لم اشهد من رسول‌الله هذااليوم. پس گفت ياابابكر رسول خدای فرمود تاتو بجای‌وی نمازبجماعت بگزاری **وابو بكر** مردی رقيق دل بود چون پيش شد ومقام رسول ديد ازرسول خالی ، بيفتادو بيهوش گشت ، ياران همه گريستن در گرفتند خروش وزاری عظيم در مسجد افتاد ، آواز ايشان بسمع رسول رسيد گفت اين‌چه آشوب وشور وچه خروش وزاری‌است ؟ گفتند صيحة المسلمين لفقدك يـا رسول الله . پس رسول خـدای علی را و ابن عبـاس را بخواند ، و تكيه بر ايشان كرد تا بمسجد آمد و نماز جماعت بگزارد دو ركعت سبك ، آنگه روی مليح بایاران كرد و گفت: «معاشر المسلمين استودعكم‌الله انتم فی رجآء الله وامانه والله خليفتی‌عليكم، معاشر المسلمين عليكم باتّقاءالله و حفظ طـاعته من‌بعدی فانّی مفارق‌الدنيا هذا اول يوم من‌الاخرة وآخريوم من‌الدنيا».

پس‌رسول‌خدابخانه بازشد وروزدوشنبه‌كاربروی سخت‌شدو كان‌صلی‌الله‌عليه‌وسلّم ولدیوم‌الاثنين وبعث‌يوم‌الاثنين وقبض‌فی‌يوم‌الاثنين، واوحی‌الله‌عزوجل الی‌**ملك الموت** ان اهبط الی حبيبی و صفيّی محمّد .فی احسن صورة و ارفق به فی قبض روحـه . **ملك الموت** از آسمان فرو آمد مانند اعرابی بردرحجرهٔ رسول بایستاد، پس گفت: السّلام عليكم يا اهل بيت‌النبوّة ومعدن‌الرّسالة ومختلف‌الملائكةأادخل؟ عايشه گفت يا فاطمة اجيبی‌الرّجل . مردی بردراست اورا جواب ده وباز گردان ، فاطمه گفت آجرك‌الله فی‌ممشاك ياعبدالله انّ رسول‌الله مشغول بنفسه. يكبارديگر همان ندا كرد وهمان‌جواب‌شنيد،سوم‌بارندا كردو گفت:السّلام‌عليكم‌يااهل‌بيت‌النبوّةومعدن‌الرسالة

ومختلف الملائکة أادخل فلابدّمن الدخول ؟ درآیم که ناچارست در آمدن، رسول‌خدا آواز ملك‌الموت بشنید گفت ای فاطمه کیست که بردراست؟ گفت یارسول‌الله مردی بردراست که دستوری در آمدن میخواهد وما یکبار ودوباراورا جواب دادیم سوم بار آوازی داد که از آن موی بر اندام من برخاست وشانه‌ام بلرزید، رسول خدا اورا گفت‌ای فاطمه‌ای‌جان‌پدردانی کیست که‌بردراست؟ هذاهادم‌اللّذات‌ومفرّق‌الجماعات، هذا مرمّل‌الازواج ومؤتم‌الاولاد هذامخرب‌الدور وعامرالقبور، این شکنندهٔ کامهاست جدا کنندهٔ جمعهاست، قطع کنندهٔ پیوندهااست، زنانرا بیوه کند طفلانرا یتیم کند خانه هارا خراب کند گور هـارا آباد کند، دوستانرا از یکدیگر جدا کند این ملك‌الموت است .

آنگه گفت لدخل یرحمك‌الله یا ملك‌الموت . ملك‌الموت درآمد رسول خدا چون اورا دید گفت : جئتنی زائراً امقابضاً ؟ بزیارت آمدی یابقبض‌روح؟ گفت جئت زائراً وقابضاً ، هم بزیارت آمده‌ام و هم بقبض روح اگر دستوری دهی که الله تعالی مرا چنین فرمود که بحضرتِ تو آیم بدستوری تو آیم و قبض روح بدستوری تو کنم اگر دستوری دهی اگرنَه باز گردم وبحضرت خداوند خویش بازشوم. رسول گفت: یاملك‌الموت این خلفت حبیبی جبرئیل . آن‌دوست من‌راجبرئیل کجا گذاشتی گفت در آسمان دنیاوفریشتگان اورا تعزیت می‌دهند، تادرین سخن بودند جبرئیل درآمد وبربالین‌مصطفی بنشست. رسول (ص) گفت: یاجبرئیل هذاالرحیل‌من‌الدنیا فبشّرنی بمالی‌عندالله . ای جبرئیل اینك طومار عمر ما درنوشتند و گوشوار مرگ در گوش بندگی ما کردند وسفر قیامت در پیش ما نهادند ازلطف الهی و ذخایر غیبی مـارا نشانی ده ودر آن نشان مارا بشارتی ده تا بخوشدلی ما ودیعت غیبی بسپاریم . قال ابشرك یا حبیب‌الله انّی‌ترکت ابواب السمآء قد فتحت والملائکة قد قاموا صفوفاً بالتحیّة والریحان یحیّون روحك یا محمّد . گفت یا حبیب‌الله درهای آسمان جمله

گشاده و مقربان صف صف ایستاده بانثار روح و ریحان و تحف رضوان و انتظار روح پاك تومی کشند، ای محمّد فقال لوجه ربّی الحمد فبشّرنی یا جبرئیل . گفت حمد خداوند مرا که بامن این همه کرامت کرد وعطا داد نه ازین می‌پرسم ، مرا بشارت ده. گفت بشارت می‌دهم ترا بآن که درهای دوزخ استوار ببستند و درهای بهشت گشادند وفرادیس اعلی وجنّات مأوی‌را بیاراستند وآذین بستند وجویهای آن مطرّد گشت ودرختان آن متدلی شد وحوران خویشتن را بیاراستند قدوم روح ترا ای محمّد . قال لوجه ربّی الحمد فبشرنی یا جبرئیل . گفت ای جبرئیل خدایرا ثنا میگویم وسپاس داری میکنم برنعمتهای ریزان ونواختهای بی کران، امانه ازین می پرسم، مرا بشارت ده . گفت اول کسی که ازخاك برآید توباشی واول کسی که درحضرت عزت بندگانرا شفاعت کند تو باشی واول کسی که شفاعت او قبول کنند ومرادش در کنار نهند توباشی . قال لوجه ربّی الحمد فبشرنی یاجبرئیل . گفت ای جبرئیل حمد خدا یرا بر نعمتهای وی نه ازین پرسم مرا بشارت ده . قال جبرئیل یا حبیبی عمّا تسئلنی ؟ گفت ای دوست مرا ازچه می پرسی؟ قال اسئلك عن غمّی و همّی فمن‌لقرّاء القرآن من بعدی، من‌لصوّام شهررمضان‌من بعدی، من لحجّاج بیت‌الله‌الحرام من بعدی، من‌لامّتی‌المصطفاة‌من بعدی. ای جبرئیل ترا ازغم‌واندوه خود می پرسم اندوه من همه برای امّت است، مشتی درویشان وبیچارگان که در متابعت ما کمر وفاداری برمیان بستند حلقهٔ بندگی شرع در گوش فرمان برداری کردند دین اسلام وملت شریعت بپای داشتند وبجان و دل پذیرفتند وبدوستی ما و امید شفاعت ما روز بسر آوردند ، گوئی سرانجام کار ایشان بچه رسد وفردا باایشان چه کنند؟ جبرئیل گفتا، ابشریاحبیب‌الله فان‌الله عزوجل یقول قد حرّمت‌الجنّة علی جمیع‌الانبیاء والامم حتی تدخلها انت وامتك یا محمّد . قال الآن طابت نفسی ادن یا ملك‌الموت فانته‌الی‌ماامرت علی (ع) حاضربود گفت: یارسول‌الله ازما که زهرهٔ آن دارد که ترا شوید وبرتو کفن کند وبرتو نماز کندوترا درخاك نهد مگر که تو

دستوری دهی و آنچه فرمودنی است فرمائی، مارا خبر کن که چون روح تومقبوض شود که ترا شوید ودرچه جامه ترا کفن کند و برتو که نماز کند و که در قبرشود؟ گفت یاعلی شستن تو وآب ریختن فضل بن عباس وجبرئیل سوم شما باشد ، آنگه چون از غسل فارغ شوید مرا درسه جامهٔ نو کفن کنید و حنوط بهشتی که جبرئیل ازبهشت آورد بران پراکنید آنگه چون فارغ شوید مرا در مسجد بر سریر نهید وشماهمه ازمسجد بیرون‌روید. فانّ اول من یصلی علیّ الرّب من فوق عرشه ثمّ جبرئیل ثمّ میکائیل ثمّ اسرافیل ثمّ الملائکة زمراً زمراً ثمّ ادخلوا فقوموا صفوفاً لا یتقدّم علیّ احد. فاطمه آن ساعت برفراق پدرزاربگریست و گفت الیوم الفراق فمتی القاك؟ فقال لها یابنیّة تلقیننی یوم القیامة عندالحوض وانااسقی من یردعلی الحوض من امتی، قالت فان لم القك یا رسول‌الله ؟ قال تلقیننی عندالمیزان وانا اشفع لامّتی ، قالت فان لم القك یا رسول الله ؟ قال تلقیننی عندالصراط و انا انادی ربّ سلم امّتی من النار .

پس چون کارتمام شد وقبض روح پاك او کردند ووصیت اوچنانکه فرموده‌بود بجای آوردند سریردرمیان مسجد بنهادند خالی وخودبیرون رفتند. علی(ع) گفت: لقد سمعنا فی المسجدهمهمة ولم نرلهم شخصاً فسمعنا هاتفاً یهتف وهویقول، ادخلوا رحمکم الله فصلّوا علی نبیّکم فدخلنا و قمنا صفوفاً کما امرنا رسول الله فکبّرنا بتکبیر جبرئیل و صلّینا علی رسول الله بصلوة جبرئیل ، ما تقدّم منا احد علی رسول‌الله و دخل القبر **ابوبکرالصدّیق** و **علی بن ابی طالب** و **ابن‌عباس** . ودفن رسول‌الله فلمّا انصرف الناس قالت **فاطمة** لعلی : یا اباالحسن دفنتم رسول‌الله ؟ قال نعم، قالت فاطمة کیف طابت انفسکم ان تحثوا التراب علی رسول‌الله اما کان فی صدورکم لرسول‌الله الرحمة اماکان معکم الخیر؟ قال بلی یافاطمة ولکن امرالله الّذی لامردّ له ، فجعلت تبکی و تندب و هی تقول یا ابتاه الآن انقطع عنّا جبرئیل وکان یأتینا بالوحی من السّمآء . روی **ابوالاشعث الصنعانی** عن **اوس بن اوس** قال : قال

رسول‌الله (ص): « انّ من افضل ایّامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم وفیه قبض وفیه النفخة وفیه الصعقة، فاکثروا من الصلوة علیّ فیه فانّ صلوتکم معروضةً علیّ قالوا یارسول‌الله و کیف تعرض صلاتنا علیك وقد ارمت ؟ قال‌الله عزوجل حرّم علی الارض ان تأکل اجساد الانبیاء. قوله: «ارمت» اصله ارممت فادغمت احدی المیمین فی التّآء، یقال رمّ العظم اذ ابلی، وارم الرجل اذا صارت عظامه بالیة ، قولـه : « و نبلوکم » ای نختبرکم ، «بالشّر والخیر» ای ـ بالشدّة والرخاء والصّحة والسقم والغنی والفقر وبما تحبّون وما تکرهون ، « فتنة » ابتلاءً وامتحاناً لننظر کیف شکرکم فیما تحبّون وصبرکم فیما تکرهون ، یعنی مادمتم احیاء . معنی آنست که تا زنده اید شمارا می آزمائیم گاه بیماری و گاه تندرستی و گاه درویشی و گاه توانگری ، گاه بلا وشدت و گاه آسانی و راحت ، گاهی بانشاط وشادی همه آن بینید که دل شما خواهد، گهی باخروش وزاری همه آن بینید که شمارا کراهت آید ، این همه بآن کنیم تابنگریم که ازشما صابر بر بلا وشاکر بر عطا کیست. وانگه ازهمه بپرسیم، شاکررا بر شکر جزادهیم وصابررا برصبر ، اینست کـه الله تعالی گفت : « و الینا ترجعون » یعنی للحساب والثواب والعقاب. قرأ **یعقوب** وحده ترجعون بفتح التّاء و کسر الجیم، وقرأ الباقون ترجعون بضم التّاء و کسر الجیم .

« واذا رآك الّذین کفروا ان یتّخذونك الاّ هزواً » سبب نزول این آیت آن بود که **ابوجهل** و **ابوسفیان** درانجمن قریش نشسته بودند رسول خدا بایشان بر گذشت **بوجهل** باستهزاء گفت **بابوسفیان** : انظر الی نبیّ بنی عبد مناف . درنگر باین پیغامبر بنی عبد مناف ، **بوسفیان** گفت چه بود اگر پیغامبری ازبنی عبدمناف بود. رسول خدای سخن هردو بشنید ، آنگه روی به **ابوجهل** کرد و گفت : مـا اریك تنتهی حتی ینزل بك ما نزل بعمّك **الولید بن المغیرة**، وبابوسفیان نگریست و گفت: انّما قلت الّذی قلته حمیّة. فانزل‌الله عزوجل «واذا رآك الّذین کفروا ان یتّخذونك الّا هزوا» ای ـ ما یتّخذونك الاّ بالاستهزاء، وقیل تقدیره و اذا رأوك داعیاً الی رفض آلهتهم

اتخذوك هزواً وقالوا : « اهذا الّذی یذکر آلهتکم» ای ـ یعیب آلهتکم . یقال فلان یذکر الناس ، ای یغتابهم و یذکرهم بالعیوب. و یقال فلان یذکر الله ای ـ یصفه بالعظمة و یثنی علیه ویوّحده . « وهم بذکر الرّحمن » ای ـ باسم الرّحمن ، « هم کافرون» یعنی الّذین قالوا ،وماالرّحمن، لانعرف الرّحمن الاّ رحمن الیمامة مسیلمة، وقیل ذکر الرحمن هاهنا القرآن والتوحید ، یعنی هم بالتوحید والقرآن کافرون .
معنی آیت آنست که رب العزة گفت ای محمد چون توایشانرا گوئی که بتانرا مپرستید که ایشان سزای پرستش نیستند و خدائی را نشایند ، ایشان بایکدیگر گویند برطریق استهزاء ، اینست که عیب بتان ما میکند وایشانرا بزبان می آرد ومی گوید ایشانرا سزاواری الهیت نیست ، تا ما را ازپرستش ایشان باز دارد. آنگه رب العزة گفت : «وهم بذکر الرحمن هم کافرون» این برسبیل تعجب گفت وتنبیه برجهل ایشان ، یعنی که بررسول ما انکار کردند که عیب بتان گفت وایشانـرا از آنان منع کرد ، وآنگه خود بنام رحمن وسخن وی کافر میشوند ، و رسول را بـر عبادت الله تعالی عیب می کنند ، این غایت جهل وحماقت است .

قوله : « خلق الانسان من عجل » هذا من الامثال ، کمـا تقول خلق فلان من الغضب ، وعجن فلان من الجود ، وقطع فلان من القمر . وانّما اراد بهذا استعجال الکفار بالعذاب ، وهوقولهم: «ائتنا بماتعدنا»ـ «عجّل لنا قطـّنا»ـ « امطرعلینا حجارة من السّماء» و کذلك استعجل طائفة من المؤمنین بالعذاب للکفـّار ، فقال للطائفتین: «خلق الانسان من عجل» یعنی خلق الانسان عجولاً . کماقال فی سورة بنی اسرائیل: « وکان الانسان عجولاً » ، وقیل المراد به آدم، (ع) قال مجاهد: لمّاخلق الله آدم فی آخر ما خلق عند آخر النهار فصار الروح فی لسانه وعینیه ، رأی الشمس قاربت الغروب ، فقال : یارب عجل تمام خلقی قبل ان تغیب الشمس ، فقیل له خلق الانسان من عجل . وقال سعیدبن جبیر : لمّادخل الروح فی رأس آدم و عینیه نظر الی ثمار الجنّة فلمّا دخل فی جوفه اشتهی الطعام فوثب قبل ان تبلغ الروح الی رجلیه عجلان

الی ثمارالجنّةفذلك قوله : «خلق الانسان من‌عجل» وقیل معناه‌خلق‌الانسان بسرعة، وتعجیل علی غیرترتیب ، خلق سائر الآدمیّین من النطفة والعلقة والمضغة وغیرها، وقیل‌العجل الطین بلغة الحمیر ، یعنی خلق‌الانسان من‌طین قوله : «سأریکم آیاتی» یعنی ماتوعدون به من‌العذاب ، «فلاتستعجلون» این درشأن **النضر بن الحارث** فرو آمد که عذاب بتعجیل میخواست باستهزاء می گفته ، اللّهم ان‌کان هذا هوالحق من عندك فامطر علینا حجارة من‌السّمآء اوائتنا بعذاب الیم. وهمچنین جماعتی مؤمنان که عـذاب کافران بتعجیل میخواستند ، ربّ‌العزّة گفت مرا مشتابانید بعذاب فرو گشادن برایشان که ما بوقت خویش مواعید خویش بشما نمائیم ، پس آن بود که روز **بد** رایشانرا هلاك کرد ، و گفته اند که استعجال قیامت میکردند می گفتند : « متی هذاالوعد ان کنتم صادقین » ربّ‌العالمین گفت بجواب ایشان: « لویعلم‌الّذین کفروا » جواب لومحذوفست یعنی لوعلموا ما استعجلوا ولاقالوا متی هذاالوعد ، وقیل لوعلموا لما اقاموا علی کفرهم و لسارعوا الی‌الایمان .

« حین‌لایکفـّون عن وجوهم‌النّار » ای‌ـ حین تلفح وجوههم‌النّار فلایدفعونها عن وجوهم ، « ولا عن ظهورهم » یعنی‌السیاط ، « ولاهـم ینصرون » ای ـ ولاهـم یمنعون‌من عذاب‌الله . و قیل معناه لیت‌الّذین کفروا یعلمون حین لایکفـّون. کاشك بدانند کافران حال خویش در آن هنگام که باز نمی توانند برد از رویهای خویش آتش، ونه ازپس پشتهای خویش چنانکه جای‌دیگر گفت: « وتغشی وجوههم‌النار. لوّاحة للبشر » .

قوله : « بل تأتیهم » ای ـ السّاعة ، « **بغتة** » ای ـ فجأة، و قیل تأتیهم العقوبة بغتة علی غرّة منهم . « فتبهتهم » فتحیّرهم ، « فلایستطیعون ردّها » ای‌ـ لایقدرون علی دفعها ، « ولاهم ینظرون » یمهلون .

« و لقد استهزیٔ برسل‌من قبلك » یعزی بهذا نبیّه ، « فحاق بالّذین سخروا

منهم ما كانوا به يستهزؤن » اى ـ فحل بهم جزاء استهزائهم، وعاد عليهم ما ارادوا بالرّسل . باين آيت پيغامبر را تسلى ميدهد ميگويد ، اين كفرهٔ **قريش** با تو همان مى كنند كه كافران پيش با پيغامبران كردند ، اى‌محمّد تودل بتنگ ميار وضجر مشو از ايذا واستهزاءاايشان كه ما همچنان كه پيشينيان ترا جزاء استهزاء بداديم ايشانرا هم جزاء خود بدهيم ، كافران پيش را آن بد كه پيغامبرانرا خواستند خود فراسر ايشان نشست ، اينانرا هم‌آن بد كه بتو ميخواهند فراسر ايشان نشيند .

« قل من يكلؤكم » قل لهم يا محمّد من يحفظكم ، « باللّيل » اذانمتم ، « وبالنّهار » اذا تصرفتم ، « من الرّحمن » اى ـ من بأس الرّحمن ، ومن عذابه ، و قيل من امره هذا كقوله : «فمن ينصرنى من الله ان‌عصيته»، وقيل هذا استفهام معناه‌النفى، اى ـ لا كالى لكم من عذابه ان اتاكم ليلا او نهاراً ، نقول كلاه كلاة اى ـ حفظه .
« بل هم عن ذكر ربّهم » اى ـ عن علم قدرته عليهم معرضين و قيل عن مواعظ ربّهم « معرضون » لايلتفتون اليها، وقيل عن‌القرآن معرضون لايتدبّرونه .

« ام لهم آلهة تمنعهم من‌دوننا» معناه ام‌لهم آلهة تجعلهم فى منعة وعزّمن‌ان‌ينالهم مكروه وعذاب من جهتنا ، **وقال ابن عباس**: فيه تقديم وتأخير، والمعنى ام‌لهم آلهة من دوننا تمنعهم ، ثمّ وصف‌الآلهة بالّضعف ، فقال : « لايستطيعون نصر انفسهم » اى ـ لايستطيعون دفع ذباب عنهافكيف يرجون نصرها، «ولاهم منّا يصحبون» قيل‌الكناية للآلهة اى ـ ولايصحبها الله معونة على‌النصر، وقيل‌الكناية‌للكفار، يعنى ولاالكفارمنّا يجارون اى ـ يحفظون، من قولهم صحبك‌الله اى ـ حفظك ونصرك .

« بل متّعنا هؤلاء وآباء هم حتّى طال عليهم‌العمر» اى ـ ليس‌لهم‌آلهة يرجون نصرها بل وسّعنا عليهم ما يعيشون به وعلى آبائهم من قبلهم و طوّلنا اعمارهم فغرّهم ذلك و تركوا تدّبر آياتنا فصاروا كفاراً . معنى‌آيت آنست كه اين‌كافران كه بتانرا مى پرستند ايشانرا از آن بتان عزى و نصرتيست و بازداشتى از عذاب ، تا ايشانرا بطمع آن نصرت ومعونت پرستند ، آن بتان ازضعيفى چنانند كه يك مگس ازخود

دفع نتوانند کرد، وخودرا بکارنیایند دیگرانرا چون بکار آیند ونصرت کنند. آنگه گفت نه که ایشانرا امید نصرت ومنعت بتان نیست لکن ما ایشانرا و پدران ایشانرا در دنیا برخوزداری ونعمت وعمر دراز دادیم ، تا بدان غرّه شدند و دلهاشان در تنعم سخت گشت تا درآیات وسخنان ما تفکر نکردند ودردلایل وحدانیت وقدرت ما نظر نکردند وکافرشدند. وفی الخبر الصحیح: «ماحدا صبر علی اذی یسمعه من الله یدعون له الولد ثمّ یعافیهم ویرزقهم» .

« افلا یرون انّا نأتی الارض ننقصها من اطرافها » نفتحها لمحمّد و یخرجها من ایدی المشرکین. ویزیدها فی ارض المسلمین، وقیل «ننقصها من اطرافها» نمیت الواحد بعد الواحد والقرن بعد القرن. قال **ابن عباس** : نقصانها موت العلمآء والفقهاء وخیار النّاس لانّ عمارة الارض بحیوة العلماء والخیار ، والمعنی اذا لم یبق الخیار والعلمآء لم یبق، الاشرار والکفار. وقیل نقصانها جور ولاتها، و قیل نقصانها ذهاب البرکة عن ثمارها و نباتها . « افهم الغالبون » ام محمّد و اصحابه، والمعنی لیس ذلك کمایظنه المشرکون بل حزبنا هم الغالبون .

« قل انّما انذرکم بالوحی » ای ـ انذرکم عذاب الله بامره و بما اوحی الیّ .

« ولا یسمع الصمّ الدّعاء » قرأ **ابن عامر** وحده ولا تسمع الصم بالتّاء و ضمّها و کسر المیم من تسمع و نصب الصم والوجه انه علی مخاطبة النّبی حملا علی ماقبله و هو خطاب له ، وذلك قوله . « قل انّماانذرکم بالوحی» ای ـ انّك لاتقدر علی اسماع الصم، والمراد انهم معاندون فاذا اسمعتهم لم یعلموا بما سمعوا کانّهم صم لم یسمعوا ، وقرأ الباقون یسمع بالتّآء مفتوحة، الصم رفعاً، والوجه انه علی الذّم والتوبیخ بترك استماع مایجب علیهم استماعه، فکانّهم صم لایسمعون. وارتفاع الصم بانه فاعل وتذکیر الفعل من اجل تقدمه، ویکون التأنیث غیرحقیقی. دعا اینجاندا است چنانکه درسورة الملائکة گفت : « ان تـدعوهم لا یسمعوا دعاءکم » یعنی ان تنادوهم لایسمعوا نداءکم .

همانست که گفت: «یوم یدعوکم فیستجیبون بحمده» ای - ینادیکم جبرئیل. جـای دیگر گفت: «یوم یدع الداعی» ای - ینادی المنادی. «اذا ماینذرون» ای - یخوفون.

«و لئن مسّتهم نفحة» ای - ضربة «من عذاب ربّك» من قولهم نفحت الدابة اذا رمحت، وقیل النفحة الدفعة الیسیرة من الشیٔ، من قولهم نفح فلان لفلان، اذا اعطاه قدراً یسیراً من المال، وقیل النفحة الزمهریر، و معنی الآیة لوعاینوا ادنی عذاب من الله دلوا وخضعوا ودعوا بالویل علی انفسهم مقرّین بانهم کانوا «ظالمین».

قوله: «ونضع الموازین القسط» هذا الوضع یراد به النصب. یقال وضع صاحب الدیوان المیزان، اذا اخذ فی اخذ الخراج والمراد بالموازین المیزان کقوله: «یاایّها الرّسل» والمراد به النّبی (ص) وحده، والعرب تذکر الجمع وترید به الواحد، کماقال **الاعشی**:

ووجه نقی اللون صاف یزینه   مع الجید لبات لها و معاصم

اراد بذلك لبة ومعصماً. قال **الزجّاج**: القسط، العدل، وهو مصدر یوصف به الواحد والجمع، یقال میزان قسط، ای - ذات قسط، وموازین قسط، ای ذوات قسط. «لیوم القیامة» ای - لاهل یوم القیامه، و قیل فی یوم القیامة، وقیل لجزاء یوم القیامة، وفی الخبر المیزان له لسان و کفتّان، توزن به صحایف الحسنات و السیّئات فیثقل ویخیف علی قدر الطاعات و المعاصی. وعن **ابن عباس** قال: ینصب المیزان فیکون العمود منه کمابین المشرق والمغرب. وگفته‌اند: کطباق الدنیا جمیعاً فی طولها وعرضها، فاحدی کفتیه من نور وهی الکفة التی توزن بها الحسنات وموضعها عن یمین العرش، والکفة الاخری من الظلمة وهی الکفة التی توزن بها السیئات و موضعها عن یسار العرش. «فلا تظلم نفس شیئاً» ای - لاینقص من ثواب حسناته ولایزاد علی سیآته.

«وان کان مثقال حبة» قراءت اهل مدینه مثقال حبّة برفع لام است و باین قراءت کان بمعنی وقع است، یعنی وان وقع وحصل للعبد مثقال حبّة «من خردل» می گوید از کردار هیچکس هیچ چیز نکاهند و اگر آن چیز همسنگ یکدانه خردل

بود، و اگر بنصب خوانی برقراءت باقی، تقدیر آنست که، وان كان العمل مثقال حبّةمن خردل زیرا که کان برین قراءت ناقص بود ومحتاج اسم و خبر باشد مثقال که منصوب است خبر کان است واسم دروی مضمر، واگر این سخن مستأنف نهی،رواست گوئی: و ان كان مثقال حبّة من خردل. «اتینابها» یعنی و اگر همسنگ یك دانه خردل بود از کردار اوبترازو آریم آنرا وویرا بدان پاداش دهیم، «و كفى بناحاسبين» ای- محصلين وقيل عالمين حافظين لانّ من حسب شيئاً علمه و حفظه، قيل دخلت البّاء لان معناه معنى الامر، كانّه قال اكتفوا بالله محاسباً ،وانتصابه على التمييز.روى انّ رسول الله (ص) صلّى صلّوة الصبح يوماً فقرأ فيها هذه السورة فلمّا بلغ قوله «و كفى بناحاسبين» اخذته سعلة فركع.

«ولقدآتينا موسى و هرون الفرقان» يعنى الكتاب المفرق بين الحق الباطل و هوالتورية، وقال ابن زيد الفرقان، النصر على الاعدآء. كما قال: «وماانزلنا على عبدنا يوم الفرقان» يعنى يوم بدر. و لانّه قال: «وضياءً» ادخل الواوفيه اى- آتينا موسى وهرون النصر والضيّآء، وهو التورية، و من قال المراد بالفرقان التورية، قال الواو فى قوله «وضياء» زائدة معجمة، معناه آتينا هماالتورية ضياء، وقيل هو صفة اخرى للتورية، مثل قوله فى سورةالمائدة فى صفة الانجيل: «فيه هدى و نور و ذكراً للمتقين» خصّ المؤمنين بالذكر لانّهم هم المنتفعون به والمتبعون له، ثم فسّر فقال: «الذّين يخشون ربّهم بالغيب» اى يخافونه ولم يروه بعد، و قيل يخشون ربّهم اى ـ يطيعونه فى خلواتهم مستترين عن اعين الخلق. «و هم من السّاعة» اى ـ من القيامة. «مشفقون» خائفون. «وهذا» يعنى القرآن «ذكر مبارك» كثير الخير دائم النفع يتبرك به ويطلب منه الخير، «انزلناه» على محمّد «افانتم» يا اهل مكه، «له منكرون» جاحدون؟ وهذا استفهام توبيخ و تعيير.

النوبة الثالثة

قوله : « وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افان متّ فهم الخالدون كلّ نفس ذائقةالموت » آنرا که دردل‌یك نقطهٔ صدق‌پیدا گردد حقیقت عشق‌مرگ سرازجان وی برزند زیرا که وعدهٔ لقا آنجاست ، آن چه جانی بود که وعدهٔ لقا فراموش کند یا چه دلی بود که ارتیاحی که جز بمشاهدهٔ حق نتواند بود جائی دیگر طلب کند، لاراحة للمؤمن دون لقاء ربه. ای درویش هیچ دولت عزیزترازمرگ نیست ، دین دارانرا تاج کبریا و کرامت بدروازهٔ مرگ برسر نهند بر خورداران شریعت توقیع دولت بدر مرگ خواهند یافت ، مرگ حرم لااله‌الاالله است ، مرگ آستانهٔ دارالملك قیامت است ، وممرزوار حق است ' مرگ مرکز عزّعارفانست ؛ ومظنهٔ ارواح مقربان ، مرگ طلیعهٔ عنایت ازلست ومقدمه رعایت ابد ، در دوعالم هیچکس را آن راحت نیست که مرد موحّد درلحد با احد ، علم اسلام و کوس ایمان‌بقیامت باخود بخاك برد ، تا با علم اسلام و کوس ایمان بقیامت درآید ' چنانکه پادشاهان بشهر خویش در آیند.

داود طائی ازکبار فقها بود درعلم‌ظاهر، ودر صدق‌چنان بود که‌آن شب که ازدنیا بیرون شد ازبطنان آسمان ندا آمد که یا اهل الارض انّ داودالطائی قدم علی ربّه،وهوعنه‌راض. مریدی ازآن وی‌میگویدداود را دیدم درحال نزع درخانهٔخراب درشدت گرما برخاك افتاده ونیم خشتی در زیر سرنهاده وقرآن میخواند . گفتم یا داود لوخرجت الی‌الصحراء ماذاکان . چه بود اگر این ساعت با خود رفقی کنی و وبصحرا بیرون شوی تا این گرما درتـو اثر کمتر کند گفت: یافلان انّی‌لااشتهیه و لکن استحیی مـن ربّی ، ان انقل قدمی الی‌مافیه راحة نفسی . هرگز این نفس

مرا برمن دست نبوده است درین حال اولیتر که نباشد، وهم درآن حال برآن خاك کالبدخالی کرد رحمه‌الله. قال الجنید کلّ من کانت حیوته بربّه‌فانه ینقل من حیوة الطبع الی حیوة الاصل و هـوالحیوة علـی الحقیقة. قـال‌الله تعالـی :«فلنحیینّه حیوة طیّبة».

قوله : « خلق الانسان من عجل » عجله دیگرست و مسارعه دیگـر ، عجله ناپسندیده است ونکوهیده ودرآن نهی آمده که:«فلاتستعجلون» . و مسارعه‌پسندیده است وستوده‌وبدان امر آمده که: «سارعوا» . عجله‌استقبال‌کاری است نه بوقت‌خویش ومسارعة شتافتن است بکاری فرموده باوّل وقت خویش، عجله‌نتیجهٔ وسواس شیطان است ومسارعه قضیهٔ توفیقست وتعظیم فرمان ، ازعجله ندامت‌آیدو شور دل ، و از مسارعه سکینه پیوندد بجان ودل . هوالّذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین. حق جلّ جلاله آرامی فرو فرستد بردل مؤمنان تااورا بشناسند نادریافته و دوست دارند نادیده، ازکارخود با کار وی پرداخته واز یاد خود با یاد وی‌آمده و ازمهرخودبامهر وی شده ؛ همه یادها جزیاد وی همه سهواست . همه مراد ها جزمراد وی همه لهو است ، همه مهرها جز مهر وی همه لغو است .

«قل من‌یکلؤکم باللّیل والنّهار » ارباب طریقت واهل معرفت برزبان اشارت درمعنی این آیت گفته‌اند : من یأخذکم عن تصاریف‌القدرة ومن‌یحجبکم عن‌سوابق القضیةومن یمنعکم من تنفیذ ماقدّره واجراء ماقضاه فسائریسیر بانوار رحمته‌وآخر یسیربنیران سخطته ، برداشتن تهمت از سوابق قسمت در دین رکنی عظیمست تکیه برتقدیرحق واعراض ازتدبیر خودصراط‌مستقیمست ، بگذاشتن اختیاربصدق افتقار نقطهٔ پـرگار طـریقتست ، خویشن را باو سپردن ودست اعتماد بضمان وی زدن مدار اسرار حقیقت است ، دارو گیر ونواخت وسیاست وتاج وتاراج همه‌بدست اوست وبحکم اوست ، یکی را در صدر عزّت بنعت رفعت می‌نشاند ، یکی را درصف نعال درعین مذلّت می‌دارد ، یکی را بربساط لطف می‌نشاند ، یکی را در زیر سیاط

قهرمی آورد ، آدم خاکی را ازخاك مذلّت برمی کشد وبحکم افضال برهامهٔ همّت می‌نهد ، ابلیس مهجور را از عالم علوی درمی کشد وبرسر چهارسوی ارادت بی‌علت ازعقابین عقوبت می آویزد ، قومی‌را میگوید: «فاستبشروا ببیعکم» قومی رامیگوید : « قل موتوا بغیظکم » . **موسی‌عمران** چون بطلب آتش می‌شد شبانی بود با گلیم، چون باز آمد پیغامبری بود کلیم ، **بلعام باعور** که با آن کوه‌بر می‌شد ولیّی بود بحکم‌صورت ، چون بازآمد سگی بود بحکم صفت ، او جلّ‌جلاله اسرارربوبیّت‌خود جائی آشکارا کند که عنقاء عقول آنجا پروهم نزند ، ترازوی‌عدل درید اوست وحکم عدل اوست .

« ونضع الموازین القسط لیوم‌القیمة » حکم کرد بر آن که خواست بآنچه خواست، حکمی بی‌مثل و قضائی بی‌جور که همه‌اعزهٔ‌طریقت را از خوف این مقام زهره‌ها آب گشت، وجگرها خون شد و دلها بسوخت ازنهیب این حکم که : « انّ الرّجل لیعمل بعمل اهل الجنّة وهو عندالله من اهل النّار، وانّ الرّجل لیعمل بعمل اهل‌النّاروهوعندالله من‌اهل‌الجنّة» سابقه‌ای رانده‌چنانکه خود دانسته، عاقبتی نهاده چنانکه‌خودخواسته: قوم طلبوه فخذلهم ، وقوم هربوا منه فادرکهم ، قومی شب وروز در ریاضت ومجاهدت گذاشته : والطلب‌ردٌّ والطریق سدٌّ، در گوش‌ایشان فروخوانده. قومی دربتکده معتکف گشته **لات** وهبل‌را مسجود خودکرده و ندآء عـزّت پیاپی شده که انالکم‌شئتم ام ابیتم وانتم لی شئتم ام ابیتم

ای جوانمرد اگرمددی ازغیب بنام توفرستاده‌اند و نظری از نظر های لطف بتو رسیده غـازی آن رومی را چنان اسیر نبرد کـه آن نظر ترا برد ، لکن می دان کـه بهیچ علت فرو نیاید و در هیچ سبب نیاویزد ، نظر عزّت چون درآمد بیك لحظه ازگبری صاحب صدری کند ، واز راهزنی راهروی سازد «ونضع الموازین‌القسط لیوم‌القیمة». بدان که‌آدمیان دو گروهند مؤمنانند وکافران،فردای قیامت که عالمیانرا حشر کنند چنانکه ربّ‌العزّه گفت : « وحشرناهم فلم نغادرمنهم

احداً »کافرانرا یکسر بدوزخ برند واعمال ایشان درترازو نهند که اعمال ایشان هباءً منثور بود ، وهباءً منثور در تحت وزن نیاید . فذلك قوله : « فلانقیم لهم یوم القیامة وزنا» اما مؤمنان، هم مطیعانرا وهم عاصیانرا درمقام ترازو بدارند قومی‌را حسنات برسیئات افزون آید ایشانرا ببهشت فرستند و قومی راسیئات برحسنات افزون آید ایشانرا بدوزخ فرستند چنانکه گفت : « والوزن یومئذالحق» الی‌قوله: « بآیـاتنا یظلمون »، وقومی‌را حسنات وسیئات در ترازو برابر آیـد ازیشان کس باشد کـه در دین برادری دارد که درذنیا با یکدیگر صحبت و در دین موافقت داشتند ربّ‌العزّه آن برادر را بر گمارد تا ازحسنات خویش چیزی بوی بخشد چندانکه کفهٔ حسنات وی برسیئآت راجح شود وباین سبب الله‌تعالی اورا ببهشت رساند و کس باشد که در دنیادرمیانهٔ شب‌وقتی بیدار بود ومصطفی‌راعلیه‌الصّلوة‌والسّلام‌درود داده‌چنانکه‌الله‌تعالی ازوی دانست ودیگرهیچکس ازوی آن حال ندانست واز آن خلوت وی‌خبر نداشت، ربّ‌العزّه آن درود وی برداشت ودر خزینهٔغیب بنهاد تاروز قیامت آن ساعت کـه او را حاجت بود از غیب آن صحیفه در آید و کفهٔ حسنات بدان راجح آید ، ربّ‌العزّه گوید عبدی این امانت تو بود بنزدیك من بوقت حاجت با تو رسانیدم ، فادخل الجنّة سالماً . واز ایشان کس باشد که نه آن برادر دارد که بوی طاعت بخشد ، ونه اورا ودیعت بنزدیك الله‌تعالی بود ، اورا درآن مقام سیاست و هیبت رستاخیز بدارند تا بیم وترس واندوه وی بغایت رسدآن بیم وترس وانـدوه کفارهٔ لختی گناهـان وی شود ، آن کفه سیئات وی بآن کفاره سبك گردد و کفهٔ حسنات راجح شودفرمان آید که در بهشت شو که کفهٔ حسنات راجح گشت وبحکم ازلی‌وعنایت سرمدی‌کارتوسره شد زبان حال وی این ساعت این گوید، من‌چه‌دانستم که آروز برید وصالست و زیر ابرجود نومیدی محالست، من‌چه دانستم کـه آن‌مهربان چنان بردبارست کـه که لطف ومهربانی اوبگناهکار بی‌شمارست .

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « **و لقد آتینا ابرهیم رشده من قبل** » و دادیم ابراهیم را راه شناسی او وبهی دانستن ازپیش ، « **و کنّا به عالمین** (٥١) » و دانستیم ما که کی باید داد اورا آن .

« **اذقال لابیه و قومه** » پدر خویش را گفت و قوم خویش را « **ماهذه التّماثیل** » این چه تندیسهاست ، « **الّتی انتم لها عاکفون** (٥٢)» که شما آن را پرستگارانید ؟

« **قالوا وجدنا آباء نا لها عابدین** (٥٣) » گفتند پدران خویش را پرستگاران آن یافتیم .

« **قال لقد کنتم انتم و آباؤکم** » گفت تا بودید شما و پدران شما همه ، « **فی ضلال مبین**(٥٤) » در گمراهی آشکارا بودید .

« **قالوا اجئتنا بالحقّ ام انت من اللّاعبین** (٥٥) گفتند این راستست که بما آوردی یا تو ازبازیگرانی .

« **قال بل ربّکم ربّ السّموات و الارض** » گفت [بازی نیست] که خداوند شما خداوند آسمان وزمینست ، « **الّذی فطرهنّ** » او کـه بتان شمارا او آفرید ، « **و انا علی ذلکم من الشّاهدین** (٥٦) » ومن بر آن شمارا ازگواهی دهانم .

« **و تاللّه لاکیدنّ اصنامکم** » و بخدای که من سازی سازم برین بتان شما ، « **بعد ان تولّوا مدبرین** (٥٧) »پس هنگامی که شما شوید جائی پشت برایشان .

« **فجعلهم جذاذاً** » آن بتان ایشان را ریزه ریزه کـرد ، « **الّا کبیراً لهم** » مگر آن بزرگتر بتی که ایشانرا بود ، « **لعلّهم الیه یرجعون** (٥٨) » مگر [چون

خواری وناتوانی بتان بینند] با ابراهیم گروند .

« **قالوا من فعل هذا بآلهتنا** » گفتند این با خدایان ما که کرد ، «**انّه لمن الظّالمین** (۵۹) » که اوازستمکارانست .

«**قالوا سمعنا فتی یذکرهم** » گفتندمیشنیدیم‌ازجوانی که‌ایشانرابدمیگفت، « **یقال له ابرهیم** (۶۰) » ابراهیم گویند اورا.

« **قالوا فأتوا به علی اعین النّاس** » گفتند او را بر دیـدار چشمهـای مردمان آرید وباز نمائید، « **لعلّهم یشهدون** (۶۱) » تا گواهی دهند، [که‌اینست که آن بدها میگفت] .

« **قالوا ءانت فعلت هذا بآلهتنا یا ابرهیم** (۶۲) » گفتند این تو کردی بخداوندان ما ای ابراهیم ؟

« **قال بل فعله کبیرهم هذا** » گفت این بزرگ ایشان کرد آنك، « **فسئلوهم ان کانوا ینطقون** (۶۳) » بپرسیدازایشان اگر سخن گویند .

«**فرجعوا الی انفسهم** »بایکدیگر گشتند.« **فقالوا انّکم انتم الظّالمون** (۶۴) » و یکدیگر را گفتند [راست میگوید **ابراهیم**] شمائید که ستمکارید [و پرستش جای ناسزا می‌نهید] .

« **ثمّ نکسوا علی رؤسهم** » پس برگرداند دایشانراوبرسرافکندند(۱) ،«**لقد علمت ماهؤلآء ینطقون** (۶۵) » ابراهیم‌را گفتند دانسته‌ای تو که بتان آن‌نیستند که سخن گویند .

« **قال افتعبدون من‌دون اللّه** » ابراهیم گفت می پرستید جز ازالله تعالی، « **مالاینفعکم شیئاً ولایضرّکم** (۶۶) » چیزی کـه سود ندارد وبکارنیاید شمارا هیچ [اگرپرستید آنرا] و گزندی نکند شمارا [اگر نپرستید] .

« **افّ لکم ولما تعبدون من دون اللّه** » اف‌شمارا و آنرا که می‌پرستید جز

۱ـ نسخهٔ الف : اوکندند .

ازالله‌تعالی ، « **افلا تعقلون**(٦٧) » که خواری وناتوانی ایشان بدیدند ناسزائی‌ایشان در نمی یابند .

« **قالوا حرّقوه** » گفتندبآتش‌بسوزید ابراهیم را ، « **و انصروا آلهتکم** » و خـدایان خویش را بکار آیید و یاری دهید ، « **ان کنتم فاعلین**(٦٨) » اگر هیچیز خواهید کرد .

« **قلنا یانار** » گفتیم ای آتش ، « **کونی برداً و سلاماً علی ابرهیم**(٦٩) » سرد گرد و سلامت(۱) برابراهیم .

« **و ارادوا به کیداً** »وسازی‌خواستندابراهیم‌را، «**فجعلنا هم الاخسرین**(٧٠) » و ما [ساز خویش] ایشانرا زیان‌کارتر ونومیدتر همه زیان‌کاران ونومیدان کردیم.

« **ونجّیناه ولوطاً** » رهانیدیم‌ابراهیم ولوط را،«**الی الارض الّتی بارکنافیها للعالمین**(٧١) » وبردیم ایشانرا بآن زمین که برکت کردیم درآن جهانیانرا .

« **و وهبنا له‌اسحق** » و ابراهیم را اسحق بخشیدیم ، « **و یعقوب نافلة** » و یعقوب بافزونی ، « **و کلّا جعلنا صالحین**(٧٢) »و همه را نیکان کردیم .

« **وجعلناهم ائمّة** » و ایشانرا پیشوایان کردیم ، « **یهدون بامرنا** » تـا راه می‌نمودند خلق‌را بفرمان وپیغامها، « **واوحینا الیهم فعل‌الخیرات** » وفرمان‌دادیم وپیغام‌بایشان نیکیها کردن، « **واقام‌الصّلوة** » ونمازبپای داشتن « **وایتاءالزّکوة** » و زکوة دادن ، « **وکانوا لنا عابدین**(٧٣) » ومارا پرستگاران بودند.

« **ولوطاً آتیناه حکماً وعلماً** » و دادیم لوط را راست دانی و باریك دانی و دانش،«**ونجّیناه من‌القریة**»وبرهانیدیم‌اوراازآن‌شهر،«**الّتی کانت تعمل الخبائث** » که مردمان آن بدها میکردند ، « **انّهم کانوا قوم سوء** » که ایشان گروهی بد بودند ،« **فاسقین**(٧٤) » ازفرمان برداری بیرون .

«**وادخلناه فی رحمتنا**»واورادرآوردیم‌دربخشایش‌خویش،«**انّه‌من‌الصّالحین**(٧٥) » که او از نیکان بود .

۱ـ نسخه ج : بارستگی

« **و نوحاً اذنادی من قبل** » و یاد کن نوح را که آواز داد پیش ازابراهیم ، « **فاستجبناله** » پاسخ کردیم او را ، « **فنجّیناه و اهله من الکرب العظیم** (۷۶) » برهانیدیم اورا و کسان اورا از آن اندوه بزرگ.

« **ونصرناه من القوم الّذین کذّبوا بآیاتنا** » ویاری دادیم اورا بر آن قوم که دروغ می‌شمردند سخنان مارا ، « **انّهم کانوا قوم سوء** » ایشان قومی بدبودند، « **فاغرقناهم اجمعین** (۷۷) » بآب بکشتیم ایشانرا همه .

النوبة الثانية

قوله: «ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل» **حسن** گفت رشد اینجا نبوّتست، ومن قبل یعنی من قبل **موسی و هرون**. معنی آنست که **ابراهیم** را نبوّت دادیم پیش از **موسی و هرون**، وگفته اند رشد توفیق خیرست وراست راهی بشناختن ، وصلاح دین خود بدانستن ، ومن قبل یعنی فی صغره قبل البلوغ . می گوید اورا توفیق دادیم تاراست راهی یافت وبهی کار خویش بدانست از کودکی پیش از بلوغ ، آنگه که ازسرب بیرون آمد و گفت : « انّی وجّهت وجهی »الایه ... همچنانکه **یحیی زکریا** را گفت : « و آتیناه الحکم صبیّا » و قیل معناه کتبت له السعادة من قبل ان خلق . « و کنّا به عالمین » انّه اهل للهدایة و النبوّة وهو نظیر قوله : و لقد اخترناهم علی علی العالمین » وقوله : « الله اعلم حیث یجعل رسالاته » .

« اذقال لابیه » معناه آتینا ابراهیم رشده اذقال لابیه، « وقومه ماهذه التّماثیل الّتی انتم لها عاکفون » یقال اسم ابیه آزر و قیل آزری ، و ذکر النسّابون انّ له اسماً آخرو هو **التارخ** بن **ناخور** بن **ارغو** بن **فالغ** بن **ارفخشد** بن **سام** بن **نوح**. والتّماثیل جمع تمثال وهو شیئ یعمل مشبهـّا بغیره فی الشکل.والعکوف اطالة الاقامة ،و یقال کانت تماثیل علی صورالسبّاع والطیور والانسان ، و قیل علی صور هیاکل

الکواکب یعبدون‌الله بوساطة‌العبادة‌للکواکب ، ثمّ اعتقدوا انّها فی‌انفسها آلهة .

« قالوا وجدنا » اسلافنا، « عابدین» . لهـا فاقتدینا بهم . این اشارتست بعجز ایشان ازاقامت بیّنت واظهار حجّت برعبادت بتان ، چون ازحجّت وبیّنت درماندند دست در تقلید زدند ، در ضمن آیت ذم تقلید واهل تقلیدست .

« قال لقد کنتم انتم وآباؤکم فی ضلال مبین » هذا کون‌الحال . ای ـ انتم واسلافکم فی خسار بیّن بعبادتکم ایّاها .

« قالوا اجئتنا بالحقّ ام انت من‌اللاّعبین » ای ـ ابجدّمنك هذاالکلام ام تلعب بهذا المقال .

« قال بل‌ربّکم ربّ‌السّموات والارض الّذی فطرهنّ» ای ـ لست بلاعب وانّما ربّکم وخالقکم‌الّذی یجب علیکم‌عبادته هوربّ‌السّموات والارض،وفاطرهما ویحتمل انّ‌الضمیر فی فطرهن یعود الی‌التّماثیل . « واناعلی ذلکم من‌الشّاهدین »بانّه‌ربّکم، تقدیره وانا شاهد علی ذلکم من‌الشّاهدین

« وتالله لاکیدنّ اصنامکم »اصله والله فقلبت‌الواو تاء ، ولا تصلح‌التاء فی‌القسم الاّ فی اسم الله ، تقول تالله ولا تقول تا الرّحمن، و تقول و حقّ الله لا فعلن کذا ولایجوز تحقّ الله لا فعلن . « لا کیدنّ اصنامکم بعد ان تـولّوا مدبرین » ای ـ لا کسرنّها بعد ذهابکم عنها الی عید لکم . و سمّاه کیداً لانّه مکر بذلك عـابدیها . مفسران گفتند ایشانرا عیدی بود که هر سال یکبار اهل شهر در مجمعی بیرون از شهرحاضرمی‌شدند‌چون‌ازآنجا باز گشتندی دربتخانه‌رفتندی وبتانرا‌سجود کردندی، آنگه بخانهٔ خویش باز گشتندی، آن روز که میرفتند **آزر** گفت‌ابراهیم راکه‌اگر رغبت کنی درین عید ما مگر ترا دین ما وکار وبار ما خوش‌آید ، **ابراهیم** باایشان بیرون‌رفت درراه خویشتن را بیفکند و گفت‌من بیمارم وازدرد پای می نالید، ایشان که سران وسروران بودند همه در گذشتند ، بآخر که ضعیفان و کمینان بر گذشتند ازپی ایشان برفت ، و گفت : « تالله لاکیدنّ اصنامکم » بخدای که دربتخانهٔ شماروم

وبتانرا بشکنم، ضعیفان و واپس ماندگان مردمان آن سخن ازوی بشنیدند، و گفته‌اند که یك مرد بشنید وبردیگران آشکار کرد پس چون ایشان بعید خویش رفتند، **ابراهیم** از آنجا بازگشت و در بتخانه رفت، بهوئی عظیم بود ، در آن بهو هفتاد ودو صنم برافراشته بودند . بعضی زرین بعضی سیمین، بعضی از آهن ، بعضی از شبه وارزیز، و بعضی ازچوب وسنگ ، وبرابر بهوصنمی عظیم افراشته بودندمهینهٔ ایشان، صنمی زرین بجواهر مرصع کرده، ودر دوچشم وی دویاقوت روشن نشانده، ودرپیش آن بتان طعامهای الوان نهاده، یعنی تا آن بتان در آن طعامها برکت افزایند ومشرکان چون ازعید گاه باز آیند بخورند ، **ابراهیم** چون آن دید برطریق استهزاء بتانرا گفت: الاّ تأکلون . نمی خورید ازین طعامها که پیش شما نهاده‌اند ؟ بتان جواب نمیدادند ازآن که جماد بودند. **ابراهیم** گفت هم برطریق استهزاء : مالکم لاتنطقون . چه بوده است شمارا که سخن نمی گوئید ومرا جواب نمی‌دهید؟ آنگه تبر درنهاد وهمه را خرد کرد ، چنانکه ربّ العزّه گفت :

«فجعلهم جذاذاً» ایشانرا ریزه ریزه کرد، جذاذ بکسر جیم قراءت کسائی است یعنی کسراً وقطعاً، جمع جذیذ ،وهوالهشیم مثل خفیف وخفاف، وثقیل وثقال وطویل و طوال. باقی قرّاء جذاذاً بضم جیم خوانند، مثل الحطام والرّقات ومعناه المجذوذ ، ای ـ المقطوع. «الاّ کبیراً لهم» ای ـ للکفّار، وقیل للاصنام، فانّه لم یکسره . همه را بشکست وبر آن نکال کرد، مگر آن بت مهینهٔ ایشان که درجثه وصورت مهینه بود، ازروی تعظیم و عبادت ایشان که آن مهینه را نشکست و تبر بردست وی بست ، وبقول بعضی از گردن وی درآویخت ، «لعلّهم الیه یرجعون» یعنی ـ لعلّهم اذا راوا ما باصنامهم من العجز والهوان یرجعون الی ابراهیم بالاقرار له وبالتوبة. وقیل یرجعون الی الله بالایمان والاقرار بوحدانیته.

پس آن قوم چون ازعید خویش باز گشتند ودربتخانه شدند وبتان را بدان صفت دیدند گفتند : «من فعل هذا بآلهتنا انّه لمن الظّالمین» ای ـ لمن المجرمین . که

كرد این نکال بر خدایان ما ظلم کرد بر ایشان که بجای عبادت ایشان مذلّت نهاد، آن قوم که از ابراهیم شنیده بودند که گفت: « تا لله لا کیدنّ اصنامکم » . گفتند : « سمعنا فتی یذکرهم» ای ـ یعیبهم ویسبّهم، « یقال له ابراهیم » آن جوانی هست که او را **ابراهیم** گویند ، وما می‌شنیدیم ازوی که عیب خدایان ما میکرد وایشانرا ناسزا میگفت ، ظن می‌بریم که این فعل اوست .

این خبر با **نمرود** جبّار افتاد و اشراف قوم وی گفتند: « فأتوا به علی اعین النّاس» ای ـ جیؤا به ظاهراً بمرئی من النّاس . «لعلّهم یشهدون» علیه بفعله و قوله ، فیکون حجّة علیه ، کرهوا ان یأخذوه بغیر بیّنة ، خواستند که او را چون گیرند عقوبت کنند بحجت وبیّنت کنند . این معنی را گفتند : «فأتوا به علی اعین النّاس لعلّهم یشهدون» و گفته‌اند معنی آنست که اورا بردیدار قوم عقوبت کنید ، تا دیگران عبرت گیرند وچنین کار نکنند .

ابراهیم را حاضر کردند واورا گفتند :«ء انت فعلت هذا بآلهتنا یاابراهیم» این تو کردی بخدایان ما ای ابراهیم ؟ **ابراهیم** جواب داد و گفت : « بل » یعنی نه من کردم ، «فعله کبیرهم هذا» غضب من ان تعبدوا معه هذه الصغار ، وهوا کبر منها فکسرها ، آن بزرگ ومهینهٔ ایشان کرد ، که خشم آمد ویرا بآن که این کهینانرا باوی پرستیدند. «فسئلوهم ان کانوا ینطقون» بپرسید اینانرا اگر سخن گویند تا جواب دهند که این فعل بایشان که کرد ، ومقصود **ابراهیم** آن بود تا عجز و خواری وناتوانی بتان بایشان نماید ، و حجّت بر ایشان درست شود که بتان سزای عبادت نیستند ، ازآن جهت که سخن نگویند وجواب ندهند. واین دلیلی روشن است که ربّ العالمین جلّ جلاله گویاست ونطق بروی رواست سخن گوید واز وی سخن شنوند واوجلّ جلاله ازدیگران سخن شنود وجواب دهد ، ودر قرآن عیب بتان کرد که نشنوند وجواب ندهند گفت:«ان تدعوهم لایسمعوا دعاءکم ولو سمعوا مااستجابوا لکم» قال القتیبی: تقدیره بل فعله کبیرهم هذا ان کانوا ینطقون فسئلوهم . جعل

اضافة الفعل الیه مشروطاً بنطقهم، ولم یقع الشرط فلم یقع الجزآء. و قال فی ضمنه انا فعلت ذلك. معنی سخن **قتیبی** آنست که **ابراهیم** اضافت فعل که باصنم کرد بشرط نطق کرد، یعنی که اگر صنم قدرت نطق را داشتی قدرت فعل نیز داشتی واین فعل وی کرده بودی، اکنون معلومست که وی قدرت نطق ندارد وچون قدرت نطق ندارد قدرت فعل هم ندارد، ومقصود **ابراهیم** آن بود تاعجز بتان بایشان نماید ودرضمن این سخن آنست که این فعل من کردم و این معنی را کسائی وقف کند «بل فعله». یعنی فعله، و این تأویل اگر چه نیکوست بعضی علماء دین نپسندیده‌اند و گفته‌اند این تأویل بر خلاف قول **رسول** (ع) است که **رسول** بر **ابراهیم** تقدیر کرد که سه‌جای سخن گفت برخلاف راستی، وذلك ماروی **ابوهریره** انّ **رسول الله** (ص) قال: «لم یکذب ابراهیم الّاثلاث کذبات. فی ذات الله قوله: «انّی سقیم» وقوله: «بل فعلهم کبیرهم» وقوله لسارة: «هذه اختی». هرچند که اهل تأویل گفتند «انّی سقیم» ای ـ ساسقم، یعنی عندالموت، وقیل انّی سقیم ای ـ مغتمّ بضلالتکم وقوله لسارة «هذه اختی» یعنی فی الدین، این تأویل گفته‌اند لکن آن نیکوتر که آنرا کذب دانند: چنانکه **رسول** تقدیر کرد بروی، وبیش از آن نیست که این زلّتی است ازصغایر، وربّ العالمین در قرآن جایها ز لّات صغایر با انبیاء اضافت کرده، و روا باشد که ربّ العزه **ابراهیم** را درآن کذب رخصت داد قصد صلاح را و اقامت حجّت را برمشرکان همچنانکه **یوسف** رارخصت داد در آنچه بابرادران گفت: «انّکم لسارقون ولم یکونوا سرقوا.

قوله: «فرجعوا الی انفسهم» ای ـ فتفکروا فی قلوبهم، ورجعوا الی عقولهم «فقالوا» ماتراه الّا کماقال. «انّکم انتم الظّالمون» بعبادتکم من لایتکلّم، وقیل انتم الظّالمون لابراهیم فی سؤالکم ایاه، وهذه آلهتکم الّتی فعل بها ما فعل حاضرة فسئلوها.

«ثمّ نکسوا علی رؤسهم» قال اهل التفسیر اجری الله الحق علی لسانهم فی القول

الاوّل ثمّ ادر كتهم الشقاوة فهو معنى قوله : «نكسوا على رؤسهم» . اى ـ ثمّ ردّوا الى الكفر بعدان اقرّوا على انفسهم بالظلم . يقال نكس المريض اذا رجع الى حالته الاولى ، ربّ العزّه برزبان ايشان سخنى راست بر صواب راند ، و گناه سوى خويش نهادند ، اما شقاوت ازلى دررسيد، وايشانرا با كفر خويش برد ، اينست كه اللّٰه‌تعالى گفت : « ثمّ نكسوا على رؤسهم» اى ـ ردّوا الى غيّهم وار كسوا فيه‌فر كبوا رؤسهم، «لقد علمت» اينجا قول مضمر است ، يعنى فقالوا لقد علمت ، «ماهؤلآء ينطقون» فكيف تأمرنا بسؤالهم .

آنگه حجت برايشان متوجه گشت ابراهيم گفت : «افتعبدون من دون اللّٰه مالا ينفعكم شيئاً ولايضرّكم اف لكم» تبالكم ونتنا «ولما تعبدون‌من دون‌اللّٰه» احجار لاصنع لها ، ولا نطق ولابيان ، « افلا تعقلون » افـلا تستحيون من عبادة من كان بهذه الصفة ؟

فلمّاالزمتهم الحجة و عجزوا عن الجواب . « قالوا حرّقوه بالنّار وانصروا آلهتكم» باهلاك من يعيبها . «ان كنتم فاعلين» امراً فى اهلاكه . روايت كردند از **ابن‌عمر** كه گفت آنكس كه ايشانرا ارشاد كرد بتحريق ابـراهيم مردى بود از اعراب فارس ازين كردان دشت‌نشين ، نام وى **هيزن** ، وقيل **هيون** . ربّ العزّه اورا بزمين‌فرو برد ، هنوز مى‌رود تا قيامت ، پس **نمرود** جبّار گفت تا حظيره‌اى‌ساختند گرد آن ديوار برآوردند طول آن شصت گز ، و ذلك قوله تعالى : «قالوا ابنوا له بنياناً، فالقوه‌فى‌الجحيم»و گفت تاهر كسى ازهرجانب هيمه كشيدند هم شريف و هم وضيع يكماه، و گفته‌اندچهل‌روز ، و گفته‌اند يكسال، و آنرابزرگ‌طاعتى مى‌دانستند، تا آن‌حد كه زن‌بيمار مى گفت: لئن‌عوفيت لاجمعن الحطب لابراهيم. بعد از يكسال كه هيمه جمع كردند آتش درآن زدند ،آتشى عظيم برافروختندوابراهيم را دست وپاى بستند وغل بر گردن نهاده درمنجنيق نهادند تا بآتش افكنند ، روايت كنند كه‌آن ساعت فريشتگان آسمان آواز برآوردندوهرچه در زمينست بيرون‌ازثقلين،

و گفتند: ربّنا لیس فی ارضك احد یعبدك غیر ابراهیم یحرّق فیك فاذن لنافی نصرته،
فقال الله تعالی انه خلیلی لیس لی خلیل غیره وانّا الهه ، لیس له اله غیری . فان
استغاث بکم فاغیثوه وان استنصر کم فانصروه ، وان لم یدع غیری ، ولم یستنصر
سوای ولم یستغث الّابی فخلّوا بینه وبینی . وروی ان خازن المآء اتاه فقال یا ابراهیم
ان اردت اخمدت النّار فانّ خزائن المیاه والامطار بیدی ، واتاه خازن الریاح فقال ان
شئت طیرت النّار فی الهواء فانّ خزائن الرّیاح بیدی ، فقال ابراهیم لاحاجة بی الیکم.
ثم رفع رأسه الی السماء فقال : الهی انت الواحد فی السّماء و انا الواحد فی الارض
لیس فی الارض احد یعبدك غیری ، حسبی الله ونعم الوکیل . یااحد یاصمد بك استعین
وبك استغیث وعلیك اتوّکل لااله الّاانت سبحانك ربّ العالمین لك الحمد ولك الملك،
لاشریك لك . پس چون او را بیفکندند **جبرئیل** اورا پیش آمد و گفت یا ابراهیم
الك الحاجة ؟ فقال اماالیك فلا . قال **جبرئیل** فسئل ربّك فقال حسبی من سؤالی علمه
بحالی ، فقال الله عزّوجل : «یانار کونی برداً وسلاماً» ای ـ کونی ذات برد وسلامة،
« علی ابراهیم » لایکون فیها برد مضرّ ولاحرّ موذٍ ، قال **ابن عباس** : لولم یقل سلاماً
لمات ابراهیم من بردها ، ومن المعروف فی الآثار انه لم تبق یومئذ نار فی الارض الّا
طفئت فلم ینتفع فی ذلك الیوم بنار فی العالم ظنت انّها تغنی ولولم یقل علی ابراهیم
بقیت ذات برد ابداً . وقال **الحسن** : قوله :«وسلاماً» هوتسلیم من الله عزّوجل علی
ابراهیم . والمعنی سلّم الله سلاماً علی ابراهیم کقوله تعالی : «قالوا سلاماً» ای ـ
سلّموا سلاماً ، و مثله فی المعنی ، فی سورة الصافات ، « سلام علی ابراهیم ». قال
کعب الاحبار : جعل کل شیٔ یطفیٔ عنه النّار الّا الوزغ ، فانّه کان ینفخ فی النّار ،
ولهذا امر النبیّ صلّی الله علیه وسلّم بقتل الوزغ ، وقال کان ینفخ علی ابراهیم . **سدّی**
گفت : چون ابراهیم را بآتش افکندند ربّ العزّه فریشتگانرا فرستاد تاهر دو بازوی
ابراهیم را بگرفتند واورا بآهستگی برزمین نشاندند، آنجا چشمهٔ آب خوش پدید
آمد و گل سرخ ونرگس بویا ، وربّ العزّه فریشتهٔ ظلّ را بفرستاد بصورت ابراهیم

تا باوی بنشست ومونس وی بود ، و **جبرئیل** آمـد وطنفسه‌ای آورد از بهشت ، و آنجا بگسترانید وپیراهنی ازحریر بهشت دروی پوشانید واورا بر آن طنفسه‌نشاند وجبرئیل باوی حدیث می کند و میگوید: انّ ربّك یقول اما علمت انّ النّار لاتضر احبائی". ای‌ابراهیم ملك تعالی میگوید ، ندانستی که آتش دوستان مرا نسوزد و ایشانرا گزند نرساند. قال **کعب** :ماحرقت‌النّارمن‌ابراهیم الاّوثاقه . وقال**المنهال بن‌عمرو** : قال ابراهیم خلیل الله ماکنت ایّاماً قطّ انعم منّی من الایّام الّتی کنت فیها فـی النّار ، **ابراهیم** گفت : در همه عمر خویش مـرا وقتی خوشتر از آن نبود وروزگاری خوب‌تر ازآن چندروز که در آتش بودم ، هفت روز گفته‌اند که در آتش بودبقول بیشترین مفسران . پس **نمرود** بزبام قصر خویش نظاره کرد تاخود کار **ابراهیم** بچه رسیده است اورا دید در آن‌روضه میان گل ونرگس و چشمهٔ آب نشسته وگرد بر گرد آن روضه آتش‌زبانه میزد . آواز داد که یا **ابراهیم** ! کبیرٌ الهك الّذی بلغت قدرته ان حال بینك وبین ما اری . ای **ابراهیم** بزرگ خدائـی داری که قدرت وی اینست که‌می‌بینم وباتواین صنع‌نموده ، ای **ابراهیم** هیچ‌توانی که ازین موضع بیرون آئی ناسوخته و رنج نـا رسیده ؟ گفت توانم ، گفت هیچ می‌ترسی که همانجا بمانی ترا از آتش گزندی رسد ؟ گفت نه ، گفت پس بیرون آی تا باتو سخن گویم ، وبروایتی دیگر**نمرود** گفت وزیران خویش را ، بروید و **ابراهیم** را بنگرید تا حالش بچه رسید ایشان گفتند چه نگریم سوخته و نیست گشته بی‌هیچ گمان آتشی بدان عظیمی که کوه بدان بگدازد وی درآن نسوزد ؟ **نمرود** گفت : من خوابی عجیب دیدم چنان دانم که وی نسوخته است . بخواب نمودندمرا که دیوارهای‌حظیره‌ای که مابنا کردیم‌بیفتادی و **ابراهیم** بی‌رنج بیرون آمدی ، وپس ما اورا طلب کردیم و نیافتیم پس **نمرود** از بام قصرخویش بوی نظر کرد واورا چنان‌دید و بیرون خواند ، و **ابراهیم** بیرون آمد **نمرود** گفت : من الرجل الّذی رأیته معك فی‌مثل صورتك قاعداً الی جنبك ؟ آن که بود که با تـو

نشسته بود مردی هم بصورت تو ؟ **ابراهیم** گفت فریشتهٔ ظلّ بود خداوندمن فرستاد اورا برمن تا مرا مونس باشد، گفت ای **ابراهیم** مهربان خدائی داری و کریم ، که باتو این همه نیکوئی کرد بآن که تو ویرا می‌پرستی . ای **ابراهیم من میخواهم** که چهارهزار گاو ازبهر وی قربان کنم . **ابراهیم** گفت : اذالایقبل‌الله منك ما کنت علی دینك حتی تفارقه الی دینی . خدای من ازتو قربان نپذیرد تا بردین خویشی پس اگر بادین من آئی واورا توحید گوئی بپذیرد ، **نمرود** گفت : لااستطیع ترك ملکی ، ولکن سوف اذ بحها له ،فذبحها ، پس **نمرود** دست از **ابراهیم** بداشت ونیز تعرض وی نکرد ، ووبال کید وی هم بوی بازگشت وذلك قوله : «وارادوا به کیداً فجعلناهم الاخسرین» ای خسروا السعی والنفقة ولم یحصل لهم مرادهم. وقیل معناه انّ‌الله ارسل علی نمرود وقومه البعوض فاکلت لحومهم و شربت دماء هم ودخلت واحدة فی دماغه فاهلکته .

« ونجیناه ولوطاً» **محمدبن اسحق بن یسار** گفت : پس ازآن که الله تعالی با ابراهیم آن کرامت کرد و دشمن وی نومید وخاکسار گشت جماعتی بوی ایمان آوردند یکی ازایشان **لوط** بود وهو لوط بن هاران بن تارخ ، وهاران هواخو ابراهیم. وقیل لهما کان اخ ثالث وهو ناخور بن تارخ وهو ابو توبیل وتوبیل ابو لایان، ورتقا بنت توبیل امرأة اسحق بن ابراهیم ام یعقوب، ولیّان وراحیل زوجتا یعقوب ابنتا لایان ، وهمچنین ساره بوی ایمان آورد و ابراهیم او را بزنی کرد بوحی آسمان . و اوّل وحی که بابراهیم آمد این بود ، وساره دختر مهین هاران بود عمّ ابراهیم . وبعضی مفسران گفتند که ساره دختر ملك حرّان بود . مفسّران گفتند ابراهیم برفت اززمین عراق بجائی که آنرا کوثی گویند بزمین شام، وباوی لوط بود وساره ، اینست که ربّ العزّه گفت : «فآمن له لوط وقال انّی مهاجر الی ربّی». وقال تعالی : «ونجیناه ولوطاً» یعنی نجیناه من نمرود وقومه . « الی الارض الّتی بارکنا فیها للعالمین» یعنی الشام. بارك الله فیها بالخصب و کثرة الاشجار والثمار والانهار ومنها بعث اکثر الانبیاء . قال

ابیّ بن کعب : سمّا ها مبارکة لانّه مامن ماء عذب الاّ وینبع اصله من تحت الصخرة التی هی ببیت المقدس. وعن **عبدالله بن عمرو بن العاص** قال: سمعت **رسول الله**(ص) یقول : «انّها ستکون هجرة بعد هجرة فخیار النّاس الی مهاجر ابراهیم» . وعن **معمّر** عن **قتاده** انّ **عمر بن الخطاب** قال **لکعب** : الاّتتحول الی المدینة فیها مهاجر رسول الله وقبره؟ فقال له کعب یا امیر المؤمنین انّی وجدت فی کتاب الله المنزل انّ الشام کنز الله فی ارضه وبها کنزه من عباده . و عن **قتاده** قال : **الشام** دار عقار الهجرة ومانقص من الارض زید فی الشام ومانقص من **الشام** زید فی **فلسطین** وهی ارض المحشر والمنشر وبها یجمع النّاس و بها ینزل عیسی بن مریم وبها یهلك الله الدجّال . وحدث **ابو قلابة** ان **رسول الله** (ص) قال: «رأیت فیما یری النائم کان الملائکة حملت عمود الکتاب فوضعه بالشام فادّلته ان الفتنة اذا وقعت کان الایمان بالشام . **وعن زید بن ثابت** قال : قال رسول الله (ص) «طوبی للشام ، قلنا لایّ ذلك یا رسول الله ؟ قال لانّ ملائکة الرّحمن باسطة اجنحتها علیها .

قوله : «ووهبناله اسحق ویعقوب نافلة» النافلة هاهنا ولد الولد یعنی به خاصة یعقوب ، لان الله تعالی اعطاه اسحق بدعائه حیث قال ربّ هب لی من الصالحین، وزاده یعقوب ولد الولد ، والنافلة الزّیادة. وقال **مجاهد وعطاء** معنی النافلة، العطیة وهما جمیعاً من عطآء الله عزّوجلّ نافلة ای ـ عطاء . فعلی هذا القول تعود النافلة الیهما جمیعاً وعلی القول الاوّل تعود الی یعقوب وحده . «وکلاّ جعلنا صالحین » ای ـ **ابراهیم و لوطاً و اسحق و یعقوب** جعلناهم انبیاء ، و قیل امرنا هم بالصلاح فصلحوا «وجعلنا هم ائمّة» یعنی انبیاء یقتدی بهم فی الخیر « یهدون بامرنا » ای ـ یدعون النّاس الی دیننا بوحینا واذننا. «واوحینا الیهم فعل الخیرات» ای ـ اوحینا الیهم ان افعلوا الخیرات ، قیل مافیه رضاالله فانّه من الخیرات ،«واقام الصّلوة وایتاء الزّکوة» یعنی وان اقیموا الصّلوة و آتوا الزّکوة،وحذفت هآء الاقامة لما فی الاضافة من الدلالة علیها. «وکانوا لناعابدین» خاشعین غیر مستکبرین .

« ولوطاً آتیناه» یعنی وآتینا لوطاً ، «حکماً وعلماً» . وقیل واذکر لوطاً آتیناه حکماً . الحکم فی القرآن علی وجهین : احدیهما بمعنی القضیّة کقوله:«لامعقّب لحکمه». والثانی بمعنی الحکمة تجده فی مواضع من القرآن وهو هاهنا من هذه الوجه، تقول حکم وحکمة کماتقول نعم ونعمة . وعلماً بمعنی فقهاً بدین الله ، وقیل حکماً وعلماً ، ای ـ النبوّة والکتاب . « ونجّیناه من القریة » ای ـ من اهل القریة کقوله : «وکایّن من قریة عتت» ای عتی اهلها ، و القریة **سدوم** «الّتی کانت تعمل الخبائث» ما کره الله، من اللواط وقطع السبیل، واتیان المنکر من التضارط فی الاندیة ، وخذف النّاس بالبنادق. « انّهم کانوا قوم سوءٍ » شراراً ، « فاسقین » خارجین عن طاعة الله ، «وادخلناه» یعنی لوطاً ،«فی رحمتنا» فنجّیناه بها،وقیل ادخلناه فی النجاة والخلاص من قومه . «انّه من الصّالحین» المطیعین لامر الله .

«ونوحاً اذ نادی من قبل» ای ـ من قبل ابراهیم ولوطاً ، « فاستجبناله » ای ـ اجبناه الی ماسأل . یعنی قوله : «لاتذر علی الارض من الکافرین دیّارا». «فنجّیناه واهله» ای اهل بیته . « من الکرب العظیم » . قال **ابن عباس** : من الغرق وتکذیب قومه و اذاهم ، وقیل من شدّة البلاء لانّه کان اطول الانبیاء عمراً واشدّهم بلاءً . والکرب ، اشدّ الغم .

« ونصرناه من القوم» یعنی ـ انجیناه من القوم ، وقیل من هاهنا بمعنی علی ای ـ نصرناه علی القوم . « الّذین کذّبوا بآیاتنا انّهم کانوا قوم سوء فاغرقناهم » فاهلکناهم بالمآء . «اجمعین» صغیرهم و کبیرهم ، ذکرهم وانثاهم .

النوبة الثالثة

« ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل»، خداوندان معرفت بزبان اشارت گفته‌اند

درمعنی این آیت، رشده ما کاشف به‌روحه قبل ابداعها قالبه ، من تجلی الحقیقة. ابراهیم خلیل هنوز در کتم عدم بود که خیاط لطف صدرهٔ توحید وی دوخته بود ، هنوز قدم در دائره وجود ننهاده بود که پیلور فضل شربت نوشا گین‌وی آمیخته‌بود، لاجرم چون در وجود آمد هم دربدایت نشو او آفتاب خلّت تابیدن گرفت ینابیع علوم وحکم درصحن سینهٔ او گشادند ، نـور هدایت در حـال صبی تحفهٔ نقطهٔ وی گردانیدند ، کمر کرامت برمیان او بستنداورا بمحلی رسانیدند که مقدّسان ملأ اعلی انامل تعجب در دهن حیرت گرفتند گفتند : الهنا جانهای‌ما در غرقابست از آن الطاف کرم وانواع تخصیص که ازجناب جبروت روی بخلیل نهاده، تا از درگاه عزّت ذی‌الجلال ندا آمد که : ای ملأ اعلی اگر ما آن آتش که در کانون جان خلیل نهان کـرده‌ایم بصحرا آریم از شرر آن کونین وعـالمین بسوزیم، آن مهجور درگاه عزّت **نمرود** خاکسارزخواست که ملك خلّت خلیل‌برهم شکند وسپاه‌عصمت ویرا منهزم کند ، آتشی افروخت که تاخلیل را بسوزدوجزجان ودل خودرا در آن آتش کباب نکرد ، وجز قاعدهٔ دولت خویش خراب نکرد ، آن ساعت که خلیل‌را بآتش انداختند وآتش بروبستان گشت‌او درمیان آن ریاض وانوار واز هار تکیه‌زده ونظارهٔ صنع الهی میکرد که دختری از آن **نمرود** بربام کوشك آمد اطلاع‌بگیرد خلیل را دید بر آن هیأت در آن تنعم آسوده نشسته ، روی سوی آسمان کرده گفت یااله الخیل ما الطفك بخلیلك کن بی لطیفاً . ای خدای خلیل در خلیل خود نظر لطف کرده‌ای‌بلطف خود نواخت بروی نهاده‌ای یك‌نظر لطف‌نیز درکارمن بیچاره کن ونعمت خود برمن تمام کن، آن مخدّره را بردیدار خلیل وقت خوش گشت دردعشق دین ناگاه سر ازنقطهٔ جان‌وی‌برزد ، درخاك حسرت می‌غلتید وباوقت خویش‌ترنّمی می کـرد ، هرگز کسی از حواشی آن سرای آواز آن مخدّره نشنیده بود خدم و حواشی دویدند و **نمرود** را خبر کردند گفتند : ایهـا الملك جنّت‌الحرّة. ای ملك

تعجيل كن كه دخترت ديوانه گشته در خاك مى‌غلتد وفرياد مى كند وجامه برخود پاره ميكند نمرود پاى تهى ازتخت خويش بيامد تا ببالين دختر، چون بربالين او نشست دختر بگوشهٔ مقنعه روى خويش ازپدر بپوشيد گفت : اى‌پدر سرو طلعت تو جنابت كفر دارد واين ديدهٔ من طهارت يافته از مشاهدهٔ خليل‌الله ، نبايد كه ديگر بآن ملوّث شود . گفت اى ماهروى پدر خليل‌الله كيست ؟ گفت : ابراهيم . نمرود چون اين‌سخن بشنيد دودست برفرق خويش زد گفت ما آتشي برافروختيم كه ابراهيم رادر آن بسوزيم ، ندانستيم كه دل وجان خويش را در آن كباب ميكنيم. گفت اى دختر اگر ديوانه گشته‌اى تابغل وزنجيرت ببندند؟ گفت چون از اغلال وانكال دوزخ نجات يافتم بغل آهنين تواندوه نخورم ، گفت اى دختر اگر جز زمن خدائى ديگر گيرى ترا هلاك كنم . گفت: الّذى خلقنى فهو الهى . خداى من اوست كه مرا آفريد ، نسب تو [1] وامشتى خاكست اگرخواهى بكش واگر خواهى بگذار اين جان پاك ازاين مشكوة آلوده بنسب نمرودى دل تابر آيد، او مرغيست تابر كدام درخت آشيانه مى‌يابد . اى جوانمرد كسى كه درحرم عنايت ازلى شد هرگز غوغاى محنت ابدى گرد دولت سرمدى او نگردد . دختر همان نظاره ميكرد كه‌پدر كرد،دختر راسبب هدايت بود وپدر را شقاوت بيفزود . ومن لم يجعل‌الله له نوراً فماله من نور .

«قلنا يانار كونى برداً» اصحاب معارف وارباب حقايق را درين آيت رمزى ديگر است ، گفتند اين ندا آتشي است كه در كانون جان خليل تعبيه بود چون نمرود اورا درمنجنيق نهاد خليل نيز سرّ خويش درمنجنيق مشاهدت نهاد،راست كه بنزديك آتش نمرود رسيد از سوز شهود حق خواست كه آه كند وآتش نمرود را تباه كند،ندا آمد كه :«يانار» اى آتش شهودى!«كونى برداً» بر آتش نمرودى سردباش سلطنت خود بروى مران كه ما قضا كرده‌ايم كه ازميان آتش بستانى پر ازهار و انوار برآريم كرامت خليل خود را و اظهار معجزهٔ ويرا واگر تو آنرا تباه كنى

۱ـ با (نسخه ج)

بستان نباشد و معجزه پیدا نگردد، سردباش بر آتش نمرودی تا بستان پدید آید، سلامت باش بر ابراهیم تا معجزه پدید آید. لطیفهٔ دیگر شنو ازین عجبتر، نفس تو بر مثال نمرود است و هواءِ نفس آتش است و آن دل سوختهٔ تو خلیلست. نفس آتش هوی، برافروخته و دل را باسلاسل مکر واغلال شهوت در منجنیق معاصی نهاده و بآتش هوی انداخته هنوز یك گام نارفته که عقل چون شیفتگان می آید بچاکری دل که: هل لك من حاجة؟ دل جواب میدهد: امّا الیك فلا. ای عقل یاد داری که ترا گفتند بیا بیامدی گفتند برو برفتی گفتند تو کیستی فروماندی؟ آن روز راه بخود ندانستی امروز بمن چون دانی راست؟ چون دل بآتش هوی فروآید فرمان در آید که: «یانار کونی برداً» ای آتش هوی سرد باش بردل که او خود سوختهٔ محبت ماست؛

ففی فؤاد المحبّ نار هوی.

سوخته را دیگر باره نسوزند. چون آتش هوی را این فرمان آید در ساعت فرو میرد واز میان جان عارف بوستانی عجب پدید آید باصد هزار بدایع و لطائف انواع ازهار واشجار پر ثمار، برهوای بوستان سحاب افضال می ریزد باران اقبال، برنفس باران کفایت تا ازوطاعت ووفا روید، بردل باران هدایت تاازو شوق وصفا روید، بر زبان باران لطافت تا از و حمد و ثنا روید، بر چشم باران کرامت تا ازو رؤیت ولقا روید.

٥ ـ النّوبة‌الاولی

قوله تعالی: «**و داود وسلیمان**» ویاد کن داود وسلیمان را، «**اذیحکمان فی‌الحرث**» که داوری می بریدند در آن کشتزار، «**اذنفشت فیه**» که چرا کرد در آن

بشب. « **غنم القوم** » گلهٔ گوسفند قومی دیگر ، « **وکنّا لحکمهم شاهدین** (۷۸) » وما داوری بریدن ایشانرا آنجا بودیم بآگاهی‌ودانش .

« **ففهّمنا ها سلیمان** » دریافت داوری سلیمان را دادیم ، « **وکلّا آتینا حکماً وعلماً** » وهردو را حکمت وعلم دادیم ، « **وسخّرنا مع داود الجبال** » ونرم کردیم وفرمان بردار کوهها را با داود ، « **یسبّحن والطّیر** » تا کوه ومرغ می‌ستودند با داود که مرا میستود ، « **وکنّا فاعلین** (۷۹) »و کردیم ازنیکوکاری آنچه کردیم وتوانایان بودیم بر کرد آنچه کردیم .

« **وعلّمناه صنعة لبوس لکم** » ودر آموختیم داود را زره کردن از بهر شما ، « **لتحصنکم من بأسکم** » تا نگه داریم شمارا بآن از گزند سخت شما ، « **فهل انتم شاکرون** (۸۰) » مرا سپاس‌دار هستید ؟

« **ولسلیمان الرّیح عاصفة** » ونرم کردیم وفرمانبردار سلیمانرا باد عاصفه ، «**تجری بامره** » می‌رفت ومی‌برد بفرمان او ، [در بامدادان از اصطخر] «**الی الارض الّتی بارکنا فیها**»بزمین‌مقدسه‌ای که مابرکت کردیم‌در آن،«**وکنّا بکلّ شیء عالمین** (۸۱) » ومابهمه چیز دانائیم همیشه .

« **ومن الشّیاطین من یغوصون له** » واز دیوان اوراغواصان دادیم[که از دریا ها اورا بیرون می آوردند آنچه میخواست از مروارید ومرجان وبسدّ وجز از آن] « **ویعملون عملا دون ذلك**» وجزاز آن‌هر کار که‌میخواست‌میکردند. « **وکنّالهم حافظین** (۸۲) » ومی کوشیدیم ایشانرا تاآنچه میکردند تباه نکردند.

« **وایّوب اذ نادی ربّه** » ویاد کن ایوب را که آواز داد خداوند خویش را ، «**انّی مسّنی الضّرّ** » که گزندرسیدبمن.«**وانت ارحم الرّاحمین** (۸۳) »وتو بخشاینده‌تر بخشایندگانی .

« **فاستجبناله** » پاسخ کردیم او را ، « **فکشفنا مابه‌من ضرّ** » باز بــردیم آن

گزند که بود باو. «**و آتیناه اهله ومثلهم معهم**» وباو دادیم کسان او وهم چندان دیگر باایشان ، «**رحمة من عندنا**» بخشایشی از نزدیك ما ، «**وذکری للعابدین** (٨٤)» و یاد گاری امّت محمّد را .

«**واسمعیل وادریس وذاالکفل**» ویاد کن اسمعیل را وادریس را وذاالکفل را ، «**کلّ من الصّابرین** (٨٥)» همه از شکیبایان بودند .

«**وادخلناهم فی رحمتنا**» و در آوردیم ایشانرا در نبوّت خویش . «**انّهم من الصّالحین** (٨٦)» که ایشان از نیکان بودند .

النّوبة الثانیة

قوله: «و داود وسلیمان» **داود بن ایشا** از فرزندان **یهودا** بن **یعقوب** بود، مردی کوتاه زرد روی باریك تن دلاور لشکر شکن ، هر گز روی از دشمن بنگردانیده و درهیچ وقعه‌ای بی‌فتح وبی‌ظفر بازنگشته ، وقوّت وی چنان بود که در روزگار شبانی درابتداء جوانی شیر را وپلنگ را بگرفتی ودهن وی از هم بردریدی. عمر وی صد سال بود ملك وی چهل سال بود، وابتداء ملك وی بعدازقتل جالوت بود هفت‌سال، وبنو اسرائیل بعد از یوشع بن نون هیچکس را چنان مجتمع نشدند که اورا شدند. روی **ابوهریره** قال قال رسول‌الله (ص) : «الزرقة یمن وکان داود (ع) ازرق»، ربّ‌العزّه باوی کرامتها کرد اورا ملك داد وعلم وحکمت ونبوّت، واورا کتاب **زبور** داد صدوپنجاه سوره بلغت عبرانی ، درآن ذکر حلال وحرام نبود و حدود واحکام نبود، پنجاه سوره همه موعظت وحکمت بود ، وصد سوره بیان وقایع و ذکر حوادث وسر گذشت بنی اسرائیل و غیرایشان بود ، و داود را صوتی خوش بود و نغمتی دلربای، هر گه که زبور خواندی بصحرا رفتی وعلماء بنی‌اسرائیل باوی صف کشیده

ودیگر مردمان ازپس علما صف کشیده وجن ازپس مردمان وشیاطین ازپس جن وازپس ایشان وحوش وددان بیابان گوشها فراداشته ومرغ درهوا پروا پرزده، چون داود زبور خواندن گرفتی ایشان همه سماع کردندی وآب روان درجوی بایستادی وباد فرو گشاده سا کن گشتی ازلذت نغمهٔ داود. قال ابن مسعود :اعطاه الله علم الحکم والبصر فی القضاء و کان لایتتعتع فی القضآء بین النّاس . اورا درحکم کردن وداوری بریدن میان مردم بصیرت بر کمال بود ودانش تمام، وربّ العزّه بروی منّت نهاده و گفته : «یا داود انّا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین النّاس بالحق» .

ابن عباس و قتاده و زهری گفتند : دومرد آمدند واز داود حکم خواستند یکی برزگر بود صاحب کشتزار ، و دیگر شبان بود صاحب گوسفندان . برزیگر گفت این شبان گوسفندان خویش رافرا گشتزارمن گذاشت تاهمه تباه کرد واز آن هیچیز بنماند' داود میان ایشان داوری بر برید گوسفند به برز گرداد بعوض آنکه زرع وی تباه کرده بود، آن دومرد از بیش داود بیرون آمدند و بر سلیمان بر گذشتند وسلیمان هنوز کودك بود یازده ساله، گفت داود شمارا چون حکم کرد؟ ایشان سیلمان را خبر کردند از آن حکم که داود کرد ، سلیمان گفت اگر این حکم من کردمی وولایت قضا مرابودی مـن جززان حکم کردمی داود اورا بخواند گفت تـو حکم ایشان چون کنی ؟ گفت گوسفندان یکچندی بصاحب زرع دهم تا بآن روز رسد که زرع وی تباه کرده بودند تا بدرّ ونسل آن منتفع می‌شود و صاحب غنم تخم کارد از بهر صاحب زرع تا بحال خود باز آید با صاحب خویش دهد و گوسفندان با خداوند خویش ، داود گفت : اصبت. صواب اینست که تو گفتی، پس داود همان حکم کرد که وی گفت . آورده‌اند که بعاقبت چون گوسفندان باخداوند رسید منافع آنکه صاحب زرع برداشته بود وزرع متلف هردو قیمت کردند برابر آمد ، اینست که ربّ العالمین گفت : « وداود وسلیمان اذیحکمان فی الحرث اذنفشت فیه غنم القوم» یعنی واذکر داود وسلیمـان حین حکما فی الحرث . قال اهل اللغة: الحرث القاء الحبّ فی الارض للزرع. وقال

مسروق : الحرث هاهنا، الکرم. وقال **ابن‌مسعود** .فی جماعة کان کرماً تدلّت‌عنا قیده . « اذنفشت فیه غنم القوم » النفش. الرعی باللّیل بلاراعٍ ، **والهمل** بالنهار بلا راع ، والمعنی اذ دخلت غنم‌القوم فی حـرث قوم لیلا فرعته وافسدته . « و کنّا لحکمهم شاهدین»،الضمیر یعود الی‌داود وسلیمان والخصمین ، وقیل‌الی داود وسلیمان فجمع کما جمع فی‌قوله : «فان‌کان له‌اخوة یرید اخوین»، اماحکم اهل اسلام‌درین مسأله امروز آنست که هرچه ماشیهٔ فرا گذاشته بروز تباه کند ازمال غیری ، بر خداوند ماشیه ضمان نبود و هر چه بشب تباه کند بروی ضمان بود از بهر آن کـه بعرف وعادت اصحاب زرع بروز زرع خویش نگـه دارند ، و اصحاب مواشی بشب ماشیهٔ خویش بچرا نگذارند و بامراح برند ، و فی ذلك مـا روی **الزهری** عن **حزام بن بحیصة** انّ ناقة **للبرآء بن عازب** دخلت حائطاً لبعض **الانصار** فافسدتـه فرفع ذلك الی رسول‌الله (ص) فقرأ هذه الآیة ثمّ قضی علی‌البراء بما افسدت‌الناقة . وقال:«علی‌اصحاب الماشیة‌حفظ الماشیة باللّیل، وعلی‌اصحاب الحوائط‌حفظ‌حیطانهم وزروعهم بالنّهار». وامّا اصحاب الرأی فانّهم ذهبوا الی انّ المالك اذا لم یکن معها فلاضمان علیه فیما اتلفت ماشیته لیلا کان اونهاراً .

قوله : « ففهّمناها سلیمان » ای ـ علّمنا القضیة والهمناها سلیمان دون‌داود. «و کلّا»یعنی داود وسلیمان، « آتینا حکماً و علمـاً ». قال **الحسن** : لولا هذه الآیة لرأیت الحکام قدهلکوا ولکن‌الله تعالی حمد هذا بصوابه واثنی علی هذا باجتهاده. خلاف است میان علما که داود وسلیمان حکم که کردند باجتهاد کردند یا بنصّ . قومی گفتند باجتهاد کردند وپیغامبرانرا اجتهاد رواست همچون دیگران ، واجتهاد داودا گرچه خطا آمدخطا بر ایشان رود، الّاانّهم‌لایقرّون‌علیه.قومی‌دیگر گفتندداود و سلیمان حکم کـه کردند بنص کـردند وبوحی نه باجتهاد، ایشانرا حکم کـردن باجتهاد روا نباشد که ایشان مستغنی‌اند ازاجتهاد بوحی منزل، وبه‌قال‌تعالی : «وما ینطق‌عن‌الهوی»، اجتهاد کسی کند که نصّ نیابد ووحی‌بوی نیاید ، وداود اگرچه

حکم بنص کردنصّی دیگر بسلیمان فرو آمد که آنرا منسوخ کرد وحکم سلیمان ناسخ حکم داود گشت ، امّا علماء دین بیرون ازپیغامبران روا باشد که اجتهاد کنند در حوادث ، چون در حوادث نص کتاب وسنّت نیابند واکر در اجتهاد ایشان خطا رود آن خطا از ایشان موضوع است و فی ذلك ما روی **عمرو بن العاص** انّه سمع رسول‌الله (ص) یقول:«اذاحکم الحاکم فاجتهد فاصاب فله اجران، واذا حکم فاجتهد فاخطأ فله اجر لم یرد به انّه یؤجر علی الخطاء بل یؤجر علی اجتهاده فی طلب الحـق لانّ اجتهاده عبادة والاثم فی الخطاءِ عنه موضوع اذا لم یأل جهده » .روی **عبدالرحمن الاعرج عن ابی‌هریره** انّه سمع رسول الله(ص) یقول : «کانت امرأتان معهما ابناهما، جاء الذئب فذهب بابن احدیهما فقالت صاحبتها انّما ذهب بابنك وقالت الاخری انّما ذهب بابنك، فتحا کما الی داود فقضی به للکبری فخرجتا علی سلیمان واخبرتاه فقال ائتونی بالسّکین اشقه بینهما فقالت الصغری لاتفعل یرحمك‌الله هو ابنها، فقضی به للصغری . فذلك قوله:« ففهمّناها سلیمان و کلاّ آتیناحکماً وعلماً ».

«وسخّرنا مع داود الجبال یسبّحن» فیه تقدیم وتأخیر ، تقدیره وسخّر الجبال، «والطیر» یسبّحن مع داود کقوله : «یا جبال اوّبی معه» معنی آنست که داود تسبیح کردی وثناء الله گفتی، کوه‌باوی همچنان تسبیح میکردی وثنا میگفتی ، تسبیحی که مردم‌می‌شنیدند وبسمع ایشان‌میرسید ، **ابن‌عباس** گفت: کان یفهم تسبیح الحجر والشجر . داود تسبیح کوه و درخت دانستی و گفته‌اند که داود را فترتی بود در تسبیح ربّ العزّه اورا تسبیح کوه ومرغ بشنوانید تا اورا نشاط تسبیح خاستی وبعشق پیش شدی ، وقیل تسخیر الجبال له انّها کانت تسیر معه اذاسار وتقف اذا وقف، وقیل تسیر اذا شاء ، وتقف اذا شاء ، وقال **الحسن** : جمیع ما خلق‌الله من الجبال والطیر کانت تسبّح مع داود بالغداة والعشیّ . « و کنّا فاعلین » انّما قال ذلك لانّه ممّا لا یدخل تحت قدرة البشر ، قال **محمد بن علی** : جعل‌الله الجبال تسلیة للمحزونین و انساً للمکروبین الاتراه یقول:«وسخّرنا مع داود الجبال یسبّحن» .قال والانس الّذی

فی الجبال هو انّها خالیة عن صنع الخلائق فیها باقیة علی صنع الخالق لااثر فیها المخلوق فیوحش ، والآثار التی فیها آثار الصنع الحقیقی من غیر تبدیل ولاتحویل .

«وعلّمناه صنعة لبوس لکم» المراد باللبوس هاهنا الدرع، لانّها تلبس، وهو فی اللغة اسم لکلّ مایلبس ویستعمل فی الاسلحة کلّها درعاً کان او سیفاً اورمحاً، وهو بمعنی الملبوس ، کالحلوب بمعنی المحلوب والرکوب بمعنی المرکوب. قال **قتادة** :اوّل من صنع الدّرع **داود** وانّها کانت من قبل صفائح فهو اوّل من سردها وحلّقها فجمعت الخفّة والتحصین .

سبب زره گری داود آن بودی که **داود** پیغامبر بود وپادشاه، واورا عمال ومتصرفان و گماشتگان بودند در اطراف و نواحی خویش ، و پیوسته متفکروار بشب طواف کردی وتعرّف احوال عمال و گماشتگان خویش کردی تا برچه سیرت زندگانی میکنند وبارعیت عدل می کنند یاجور ، ونیز هر کسی راپرسیدی، **داود** چه‌مردی است و برخلق خدای پادشاهی چون میراند؟شبی از شبها **جبرئیل** او را پیش آمد بصورت بشر، **داود** از وی پرسید که **داود** چه مردی است ؟ و چون شناسی او را ؟ **جبرئیل** گفت نیك مردی است ویسندیده سیرتی دارد لکن در وی خصلتی است که اگر آن خصلت در وی نبودی به‌بودی، گفت چیست آن خصلت ؟ گفت : یأکل من بیت المال المسلمین . ازبیت المال مسلمانان میخورد، **داود** از آنجا بازگشت و بمحراب خویش بازشد ودعا وتضرع کرد وازالله تعالی حرفت خواست و کسب کردن تا از کسب دست خویش خورد ، ربّ العزّه دعاء وی اجابت کرد واورا زره گری در آموخت .

فذلك قوله : «وعلّمناه صنعة لبوس لکم»،جای دیگر گفت: «والنّاله الحدید» معنی آنست که آهن اورا مسخر و نرم کردیم ، تا چنانکه خواست بی آلت وعدّت آهنگران بدست خویش در آن تصرف میکرد ، و از آن زره میساخت . روزی **لقمان حکیم** پیش وی نشسته بود واو زره میکرد لقمان نمی دانست که آن چیست که پیش از داود کس زره نکرده بود و کس ندیده، لقمان صبرهمی کرد ونمی‌دانست

ونمی‌پرسید تا داود از آن فارغ گشت. برخاست ودر پـوشید و گفت : نعم القمیص هذا للرجل المحارب. فعلم لقمان مایراد به، فقال الصّمت حکم و قلیل فاعلـه. «لنحصنکم» بنون قراءت **ابوبکر** است از **عاصم**، اضافت فعل باحق است جلّ جلاله یعنی وعلّمناه لنحصنکم ای ـ لنحرزکم ونحفظکم به عندملاقاة اعدائکم من القتل. و گفته‌اند من اینجا بمعنی فی است، یعنی لندفع السلاح عنکم فی حالة الحرب. **ابن عامر و حفص**، «لتحصنکم» بتاء خوانند وباین قراءت فعل لبوس راست والتأنیث لاجـل المعنی لانّ اللبوس، الدّرع، والدرع مؤنثة. وروا باشد کـه فعل صنعة را بود، ای ـ لتحصنکم الصنعة. باقی قرّاء و **روح** از **یعقوب**، «لیحصنکم» بیاء خوانند و فعل باین قراءت خدارا بود، ای علّمه‌الله لیحصنکم. و روا بود که فعل لبوس‌را بود، واللبوس فعول بمعنی مفعول اراد الملبوس، ای ـ لیحصنکم الملبوس، فذکر الفعل علی اللفظ. و روا بود که فعل **داود** را بود لانّ الهآء فی قوله : «علّمناه» راجعة الیه. ای ـ علّمناه داود صنعة لبوس لیحصنکم بمصنوعه «من بأسکم». وروابود کـه فعل تعلیم را بود. ای ـ علّمناه لیحصنکم التعلیم. «فهل انتم شاکرون» نعمی بطاعة الرسول وهذا نوع من انواع الامر، معناه اشکروا، کقوله: «فهل انتم منتهون» ای ـ انتهوا. و کقوله : «فهل انتم مسلمون» ای ـ اسلموا. وفی الحدیث. هل انتم تارکوا لی اصحابی. ای ـ اترکوا لی اذاهم.

«ولسلیمان الرّیح» یعنی وسخّرنا لسلیمان الرّیح، الرّیح هواء متحرّك وهو جسم لطیف یمتنع بلطفه من القبض علیه ویظهر المحسّ بحرکته، یذّکر ویؤنث. «عاصفة» نصب علی الحال و العصف شدّة حرکة الریح یقال، عصفت الریح فهی عاصفة وعاصف اذا اشتدت، «تجری بامره» ای ـ بامر سلیمان. «الی الارض الّتی بارکنا فیها» یعنی الشام، وذلك انّها قد کانت تجری لسلیمان واصحابه حیث شاء سلیمان ثمّ تعود الی منزله بالشام. **وهب منبه** گفت: سلیمان بن داود پیغامبری غازی بود پیوسته درغزات بودی تاشهرها بگشاد وملوك عالم را همه در تحت قهـر خویش آورد و ملك وی بهمه جـهان بـرسید. **مقاتل**

گفت شیاطین از بهر وی بساطی ساخته بودند یك فرسنگ طول آن ویك فرسنگ عرض آن، زر و ابریشم درهم بافته وتختی زرین ساخته درمیان بساط ، و گردبر گرد آن تخت سه‌هزار کرسی زرین و سیمین نهاده . **سلیمان** بر آن تخت نشستی وانبیاء در آن کرسیهای زرین وعلما بر کرسیهای سیمین وازپس ایشان عامهٔ مردم وازپس عامهٔ مردم جن وشیاطین صفها بر کشیده ومرغان درهوا جمع آمده وپر درپر کشیده چنانکه آفتاب برسلیمان واصحاب وی نتافتی . **ابن زید** گفت: **سلیمان** را مرکبی بود از چوب ساخته و آن مرکب راهزار رکن بود ودرهر رکنی هزار خانه ، جن وانس در آن خانه‌ها نشسته وعدّت و آلت حرب در آن نهاده وزیرهر رکنی هزار شیطان بداشته تا آن مرکب برمی‌داشتند، **سلیمان** چون خواستی که بر نشیند بادعاصف رافرمودی تا آن مرکب و آن بساط ومملکت وی بردارد و برهوا برد ، چون برهوا راست بیستادی باد رخارا فرمودی تا درروش آرد بامداد یکماهه راه برفتی و شبانگاه یکماهه ، چنانکه در قرآنست : «غدوّها شهر ورواحها شهر».

وهب منبه گفت ماراخبر کردند که درنواحی دجله درمنزلی ازمنزلها نبشته‌ای یافتند که کسی ازاصحاب سلیمان نبشته بود ، اما من الجن واما من الانس . یاجنی نوشته بود یا انسی: نحن نزّلناه و مابنیناه ومبنیاً وجدناه غدونامن اصطخر فقلناه و نحن رائحون منه فبائتون بالشام ان شآء الله . معنی آنست که مادرین منزل فرو آمدیم وبنانکردیم وخود بناساخته دیدیم بامداد ازاصطخر برفته ودرین منزل قیلوله کرده وبرعزم آنیم که شبانگاه از اینجا برویم وشب رابشام باشیم . وروی انّ سلیمان سارمن ارض العراق غادیا فقال بمدینة مرووصلّی العصر بمدینة **بلخ**، تحمله وجنوده الریح و تظلّهم الطیر، ثم سارمن مدینة بلخ متخللاً بلاد الترك ثم جازهم الی ارض الصین یغدو علی مسیرة شهرویروح علی مثل ذلك، ثم عطف یمنة عن مطلع الشمس علی ساحل البحر حتی اتی ارض القندهار وخرج منها الی مکران و کرمان ثم جاوزها حتی ارض فارس فنزلها ایّاماً وغدا منها بعسکر ثم راح الی الشام وکان مستقره بمدینة تدمر

وکان امر الشیاطین قبل شخوصه من الشام الی العراق فبنوها له بالصفاح والعمد والرّخام الابیض والاصفر. «وکنّا بکلّ شیئ عالمین» ای کنا فی الاول بکلّ شیء عالمین، فقدّرناها ودبّرناها علی ماتوجبه الحکمة، واعطینا کل نبیّ ماتقوم به الحجّة وتنقطع به المعذرة وماهو داع الی الایمان و ابلغ فی الانقیاد والاذعان. وقیل معناه، علّمنا ان مانعطی سلیمان من تسخیر الریح وغیره یدعوه الی الخضوع لربّه

«ومن الشّیاطین» ای - وسخّرنا من الشیاطین، «من یغوصون له» یقال من للواحد والجمع والذکر والانثی، یغوصون ای- یدخلون تحت المآء فتخرجون له من قعر البحر الجواهر. «ویعملون عملا دون ذلك» ای - دون الغوص. و هوماذکر الله تعالی «یعملون له مایشآء من محاریب و تماثیل» الایة. «وکنّا لهم حافظین» حتی لایخرجوا من امره، و قیل حفظناهم من ان یفسدوا ما عملوا. و فی القصة انّ سلیمان کان اذا بعث شیطانا مع الانسان لیعمل له عملا قال له اذا فرغ من عمله، اشغله بعمل آخر لئلّا یفسد ماعمل وکان من عادة الشیاطین انّهم اذا فرغوا من عمل ولم یشغلوا بعمل آخر حربوا ماعملوا و افسدوه.

« وایّوب اذنادی ربّه» **ایوب** بن آموص بن تارخ بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم وکانت امّه من ولد لوط بن هاران و زوجته **رحمة** بنت افرائیم بن یوسف بن یعقوب. **وهب بن منبه** گفت: **ایوب** پادشاه بود و پیغامبر در نواحی شام، و او را ملك ومال فراوان بود از هرصنفی و از هر جنسی ازین ضیاع و عقار نهمار و ازین چهارپایان چرندگان و بارکیران وازین غلامان وخدمتگاران، وفرزندان داشت ازین جوانان و نورسیدگان. وبااین همه مال ونعمت مردی بود پارسا ومتورع ونیکوسیرت درویش نواز، مهمان دار. با درویشان نشستی وغریبانرا نواختی نعمت الله تعالی را شکر کردی و بردرگاه حق جل جلاله برطاعت و عبادت مواظبت نمودی. ابلیس مهجور ویرا درمیان کام ونعمت دنیا برصفت وسیرت پاکان و پارسایان می‌دید، بروی حسد برد خواست که اورا درغرّت وغفلت کشد چنانکه دنیاداران و مترفان باشند بروی

دست نمی‌یافت و کار ازپیش نمیشد ،و ابلیس را آنگه بر آسمان راه بود واورا برفع **عیسی** از چهارم آسمان باز داشتند وببعث **مصطفی** (ص) از آن سه دیگر بازداشتند. اکنون ازهمهٔ آسمانها محجوب بستهم او وهم لشکر وحشم او ، الاّ من استرق السمع فاتّبعه شهاب مبین . امابروزگار **ایوب** محجوب نبود ودر آسمانها از فریشتگان ثنا ومدح **ایوب** می شنید، و فریشتگان از **جبرئیل** شنیده بودند و جبرئیل ازحق جل جلاله شنیده بود . ابلیس آنگه حسدبرد بر **ایوب** گفت بار خدایا اگر مرا برمال او مسلط کنی او را بغفلت و کفران در کشم ، فرمان آمداز جبار کاینات: انطلق فقد سلّطك علی ماله . رو که ترا برمال وی مسلط کردم ، ابلیس بیامدو آن مردهٔ شیاطین دیوان ستنبه رابرانگیخت تا آن مال ویرا جمله نیست کردند و بتلف بردند و بعضی را بسوختند وبعضی را بصیحه بکشتند وبعضی را بباد بردادند و نیست کردند چون خبر بایوب رسید گفت هو الّذی اعطی وهو الذی اخذ الحمدلله حین اعطانی وحین نزع منّی، عریانا خرجت من بطن امّی و عریانا اعود فی التراب ، وعریانا احشر الی الله عزوجل . ابلیس نومید و خاسر باز گشت و بآسمان بازشد گفت : بارخدایا ایوب چنان داند که اورا بفرزندان و بنفس خویش برخورداری است وتومال بوی بازدهی از آن بفتنه نیفتاد ، اگر مرا برفرزندان وی مسلط کنی اورا بفتنه مضله افکنم ، گفت : رو که ترا برفرزندان وی مسلط کردم ، هفت پسرداشت وهفت دختر جمع شده درقصر خویش ، ابلیس وحشم وی آمدند و آن قصر بسر ایشان فرو آوردند وهمه را هلاك کردند **ایوب** چون خبر هلاك فرزندان بوی رسید طاقتش برسید و صبر ازوی برمید زاربگریست و قبضه‌ای خاك برسر ریخت، پس همان ساعت پشیمانی بوی در آمد توبه کرد وعذر خواست والله تعالی اورا عفو کرد ، ابلیس نومیداز وی بازگشت و گفت بار خدایا اگر مرا برتن وی مسلط کنی اورا ازراه صواب بگردانم تا نعمت ترا جحود آرد، گفت :رو که ترا برتن وی مسلط کردم مگر بردل که محل معرفت وفکر است وبرزبان که محل تسبیح و ذکرست ، ابلیس بیامد و اورادر نماز یافت بادی دربینی وی دمید که بهمه تن او برسید

وقرحه‌ها و بثرها در اندام وی پدید آمد حکه وخارش بروی افتاد همی خاریدومی خراشید تاهمه تن وی مجروح گشت وخونابه وصدیدازوی روان شد ، پس خورنده دروی افتاد و بوی ناخوش ازوی دمیدن گرفت مردم از وی نفرت گرفتند و او را از شهر بیرون بردند و در کناسه‌ای بیفکندند. سه کس بوی ایمان آورده‌بودند نام‌ایشان **یفن‌ویلدد وصافر** ، این‌سه کس چون اورا بر آن‌صفت دیدند دروی‌بتهمت افتادند بشخص ازوی بر گشتند ، اما بردین وی می بودند و باوی هیچکس بنماند مگر **رحمه** عیال وی.ودرین بلاهژده سال بماند ، و گفته‌اند هفت سال‌و گفته‌اند سه سال و گفته‌اند هفت سال وهفت ماه وهفت روز . و گفته‌اند آن سه مرد از اصحاب وی که از وی بر گشتند کهل بودند وایوب را تعییر کردند گفتند : تبالی‌الله‌سبحانه من الذنب الّذی عوقبت‌به. یکی‌دیگر باایشان بودجوانی حدیث‌السن، بایوب‌ایمان آورده واورا تصدیق کرده، آن کهول را ملامت کرد بان تعییر که کردند ، گفت : حرمت ایوب را نداشتید وراستی وصواب درسخن بگذاشتید ، ورای صائب از دست بدادید بآن تعییر که کردید نه بوقت خویش ونه بجای خویش ، نمیدانید که‌ایوب پیغامبر خدایست ، گزیده وصفوت وپسندیدهٔ‌خدای تعالی است ، هر گز کاری‌بخلاف فرمان‌نکرده و ازجادهٔ دین‌قدم بیرون‌ننهاده‌بیش از آن‌نیست که بلائی عظیم‌روی‌بوی نهاده‌واین‌بلاعیب‌دین‌وی نیست،ونشان‌سخط‌الله‌نیست. پیغامبران‌وصدّیقان‌وشهیدان که بودند ورفتندبی‌بلانبوده‌اند ،و آن‌ازالله‌تعالی کرامتی دانسته‌اندوخیرت‌در آن‌دیده‌اند چون انبیاء و اولیاء را دلیل سخط وهوان نبوده ، ایوب را هم دلیل سخط الله تعالی تعالی‌نباشد. سزای شما چنان بودی که اگر این صاحب بلانه ایوب پیغامبر صاحب منزلت بودی که برادری از برادران‌مسلمان بودی صحبت شما یافته، واجب کردی درین حال زبان ملامت‌وتعییر فروبستن و دربلاء وی حزین واندوهگن بودن وبهمه حال موافقت‌وی نمودن وتسکین وتسلیت وی‌دادن . واین مجارات درحضرت‌ایوب میرفت ، ایوب گفت کلمات حکمت که برزبان بندهٔ مؤمن رودنه‌ازبسیاری تجربت

رود یا ازروی‌شباب وشیبت بلكه رب‌العزه اقبال كند بردل وی بنعت رأفت ورحمت ودر دل وی افكند نورهدایت وتخم حكمت، آنگه برزبان افتد واز آن عبارت كند، ایوب آن جوان‌نورسیده را بستود و بپسندید آنگه روی بآن سه مرد كهل‌نهادوایشان را عتابی بلیغ كرد، آنگه روی ازیشان بگردانید ودرالله زارید واز درد دل خویش بحق نالیدهمچون شیفته‌ای‌سر گشته‌و والهی درمانده بزبان تضرع و حسرت گفت: ربّ لایّ شیء خلقتنی لیتنی اذ كرهتنی لم‌تخلقنی یالیتنی كنت حیضة القتنی‌امّی یالیتنی عرفت الذنب الّذی اذنبت والعمل الّذی عملت فصرفت و جهك‌الكریم عنّی لو كنت‌امتنی‌فالحقنی بآبائی ، فالموت‌كان اجمل بی‌الم اكن‌للغریب‌داراً وللمسلمین قراراًوللیتیم‌ولیاً وللارملة قیّماً . الهی اناعبد ذلیل ان احسنت فالمنّ لك وان اسأت فبیدك عقوبتی جعلتنی للبلاء عرضاً وللفتنة نصباً و قدوقع علیّ بلاء لوسلّطت علی جبل ضعف عن حمله فكیف یحمله ضعفی ،الهی قضاءك هـوالّذی اذلنی وسلطانك هـوالذی اسقمنی وانحل جسمی ولـوانّ ربـی‌نزع الهیبة التی‌فـی صدری و اطلق لسانـی‌حتی‌اتكلّم بملیء فمی ثم كان ینبغی‌للعبدان یحاج عـن نفسه لـرجـوت ان یعافینی عند ذلك ولكنّه القانی و تعالـی عنّی فهو یرانـی ولا اراه و یسمعنی ولااسمعه لا نظر الـیّ فـرحمنی ولارثی منّی و لا ادنانـی ، فـادلّی بعـذری واتكلّم ببرائی‌واخاصم عن‌نفسی. فلمّا قال ذلك ایوب واصحابه عنده، اظله غمام حتی ظن اصحابه انّه عذاب ، ثمّ نودی منه یاایّوب انّ‌الله تعالی یقول ها انا قد دنوت‌منك قریباًقم فادلّ بعذرك وتكلم ببرائك وخاصم عن نفسك واشدد ازارك وقـم مقام جبار یخاصم جباراً ان استطعت فـانّه لاینبغی ان یخاصمنی الّا جبار مثلی ولاینبغی ان یخاصمنی الا من یجعل الزیار فی‌فم‌الاسد والسحال‌فی فم‌العنقاء واللجام فی‌فم التنّین ویكیل مكیالا من‌النور ویزن مثقالا من‌الریح ویصرّ صرّة من‌الشمس ویرد امس‌لقـد منتك نفسك ، یا ایّوب امرأ ما تبلغ بمثل قوّتك ولو كنت اذ منتك ذلك ، ودعتك الیه تذكرت ایّ مـرام رامت لك اردت ان تخاصمنی بغیّك ام اردت ان تحاجنی

بخطاءك امارادت آن تكابرنى بضعفك، اين انت منّى يوم خلقت الارض فوضعتها على اساسها ،هل كنت معى تمدّ باطرافها ؟ هل علمت باىّ مقدار قدرتها ؟ ام على اىّ شىٔ وضعت اكنافها ؟ ابطاعتك حمل الارض الماء؟ ام بحكمتك كانت الارض للماء غطاء ؟ اين انت معى يوم رفعت السماء سقفاً فى الهواء لاتعلق بسبب من فوقها ، ولايقلها دعم من تحتها هل تبلغ من حكمتك ان تجرى نورها اوتسير نجومها او يختلف بامرك ليلها ونهارها ؟ اين انت منّى يوم صببت الماء على التراب ونصبت شوامخ الجبال هل تدرى على اىّ شىٔ ارسيتها ؟ ام باىّ مثقال وزنتها ؟ ام هل لك من ذراع تطيق حملها ؟ ام هل تدرى من اين الماء الذى انزلت ؟ ام هل تدرى من اىّ شىء انشىٔ السحاب ؟ ام هل تدرى من اين خزانة الثلج ؟ اين خزانة الريح ؟ اين جبال البرد؟ اين خزانة الليل بالنّهار وخزانة النهار باللّيل ؟وباىّ لغة تتكلم الاشجار ؟ من جعل العقول فى اجواف الرجال ومن شق الاسماع والابصار؟ ومن ذلت الملائكة لملكه ، و قهر الجبّارين بجبروته ، وقسم الارزاق بحكمته. فقال ايوب صغرشأنى و كلّ لسانى و عقلى ورائى و ضعفت قوّتى عن هذا الامر تعرض علىّ يا الهى قد علمت ان كلّ الّذى ذكرت صنع يديك و تدبير حكمتك و اعظم من هذا ماشئت ،علمت لايعجزك شىٔ و لاتخفى عليك خافية ، اذلقتنى البلايا . الهى فتكلمت ولم املك فليت الارض انشقت لى فذهبت فيها ولم اتكلّم بشىٔ يسخط ربى وليتنى مت بغمّى فى اشد بلائى قبل ذلك انمّا تكلمت لتعذرنى وسكت حين سكت لترحمنى كلمة زلت منى فلن اعود وقد وضعت يدى على فمى وعضضت على لسانى والصقت بالتراب خدّى، اعوذ بك اليوم منك واستجيرك من جهد البلاء فاجرنى واستغيث بك من عقابك فاغثنى واستعين بك فاعنّى . و اتوكل عليك فاكفنى ، واعتصم بك فاعصمنى ، و استغفرك فاغفرلى، فلن اعود لشىٔ تكرهه منّى.فقال الله تعالى وتقدس نفذفيك علمى وسبقت رحمتى غضبى اذخطئت فقدغفرت لك و رددت عليك اهلك و مالك و مثلهم معهم لتكون لمن خلفك آية و تكون عبرة لاهل البلاء وعز اللصابرين ، فاركض برجلك هذا مغتسل بارد وشراب فيه شفاؤك و

قرب عن اصحابك قرباناً واستغفرلهم فانّهم قدعصونى فيك فر كض برجله نانفجرت له عين فدخل فيها فاغتسل فاذهب الله كل ماكان به من البلاء .

قوله : «مسّنى الضّر وانت ارحم الرّاحمين»، **حسن** گفت : **ايوب** هفت سال و اندماه در آن كناسه گرفتار گشته وخورنده دروى افتاده ومردم ازوى بگريخته مگر زن وى **رحمه** كه باوى مى‌بود و گـاه گاه طعام بوى‌مى آورد و **ايوب** درآن بلاء يك لحظه از ذكرالله تعالى بازنماند پيوسته درذكر وتسبيح بودى ودرآن بلاصبر همى كرد وابليس ازوى درماند و حيلت وى برسيد ، بانگى وزعقهٔ ازوى رهاشد كه هر هرجا لشكروى بود دراقطار عالم همه بشنيدند و بنزديك وى‌آمدند اورا غمگين و دلتنك يافتند گفتند مهترما را چه‌رسيد كه چنين‌غمناك ودلتنگ است ؟ ابليس گفت درماندم دركار **ايوب** وصبر كردن وى بربلا وهرچه دانستم ازتلبيس وتدليس وفنون حيل ووساوس جمله بكار داشتم‌وپيش وى بردم وهيچ بروى‌ظفر نيافتم. گفتند آنچه دام بود ازدامهاى‌مكر كه برراه **آدم** نهادى تا اورا از بهشت بيرون كردى ؟ گفت زن ويرا **حوا** واسطه ساختم‌تامكرخود دروى‌براندم ، گفتند اينجاتدبيرهمانست‌مكرى بساز با زن وى كه اوزن خودرا فرمان برد ، واز راه بيفتد ، ابليس بصورت مردى پيرفراپيش **رحمه** شد گفت : يا امة الله شوهرت كجاست ؟ گفت آنكه در آن مزبله افكنده وخورندگان دروى افتاده ، گفت آن ايوبست آن جوان زيبا تن نيكوروى وفرزندان داشت بدان جوانى وزيبائى ومال فراوان و نعمت تمام اكنون از آن هيچ نمانده‌استوهمه نيست گشته نپندارم كه‌هرگزبآن بازرسيد مگر **ايوب** يك گوسفند بنام من قربان كند تا من اورا بحال صحت باز آرم و آن جوانى و زيبائى وى باز بينى، **رحمه** بگريست وجزع كرد آنگه بيامدو بانك بر **ايوب** زد گفت يا ايوب حتى متى يعذبك ربّك اين المال ؟ اين الولد ؟ اين الصديق ؟ اين لونك الحسن ؟اين جسمك الحسن ؟ اذبح هذه السخلة واسترح. **ايوب** كـه اين سخن از وى بشنيد دانست كه ابليس ويرا فريفته است وباد دروى دميده . گفت اى زن مال وفرزند كه

توبآن می گوئی وبنایافت آن تحسر میخوری آن بما که داده بود؟ گفت : اللّٰه‌تعالی، گفت‌چندسال مارا درآن برخورداری بود ؟ گفت هشتادسال، گفت‌اکنون چنداست که ما دربلائیم ؟ گفت هفت‌سال، گفت و یلك ما انصفت الاّ صبرت فی‌البلاء ثمانین سنة کما کنّافـی‌الرّخاء ثمانین سنة والله لئن شفانی‌الله لاجلدنك مائة جلدة امرتنی ان اذبح لغیرالله . **ایوب** ازسردلتنگی‌وضجرسو گند یاد کرد که اگرشفایابم ترا صد تازیانه بزنم بآن که مرا میفرمائی تا قربان کنم بغیرنام الله.روبیرون شو از نزدیك من که من ازین طعام وشراب که تو آری نخورم وترا نه‌بینم . **رحمه** را از نـزدیك خـویش بیرون کـرد و تنها بماند بی‌طعام و بی‌شراب وبی یار و بی مونس،طاقتش برسید روی بر خاك نهاد گفت: «ربّ انّی مسّنی الضّرو انت ارحم‌الراحمین» ،فرمان آمد از جبّار عالم آن ساعت که یا ایوب ارفع رأسك وار کض برجلك ، سر بردار ای ایوب وپای بزمین‌زن. **ایوب** پای برزمین زدچشمه‌ای آب پدید آمدغسلی بر آورد آن درد وادی‌پاك‌ازوی فروریخت‌بحال تندرستی‌وجوانی‌وزیبائی‌خویش‌بازشد، یکباردیگر پای‌برزمین زد چشمه‌ای‌دیگر پیداشد شربتی خورد از آن و درباطن وی هیچ درد و رنج‌نماند، برخاست‌وبر آن بالائی‌نشست‌وحلّه‌ای‌زیبا پوشانیدند اورا، آن ساعت **رحمه** آنجا که‌بود دردل‌وی‌افتاد که کار آن‌مسکین بیمار گوئی‌بچه‌رسید،تنها وعاجزاست در آن کناسه ، ودانم که هیچکس ویرا طعامی وشرابی نبرد بروم و او را بازبینم نباید که‌از گرسنگی بمیردیا دد بیابانی‌اوراهلاك کند، برخاست وبیامد واورادر آن‌موضع ندید ازین گوشه بدان گوشه طواف میکرد واورا میجست ومیگریست ، و **ایوب** او را میدید که جست وجوی میکرد ، و**رحمه** اورا جوانی زیبادیدحلّه‌ای‌نیکوپوشیده شرمش‌میآمد که‌فرانزدیك‌وی‌شود، آخر **ایوب** اورابخودخواند گفت‌ماتریدین‌یاامةالله؟ ای‌زن چه میخواهی‌وچه میجوئی ؟ گفت آن بیمارمبتلی که اینجا افتاده‌بود نمی‌بینم اوراومیترسم که‌هلاك گشت، **ایوب** گفت‌اوترا که‌باشد؟ گفت‌شوهرمنست: گفت‌اگر اورا ببینی بازشناسی ؟ پس **رحمه** نیك دروی تأمل کرد گفت : اماانّه اشبه خلق‌الله

دك اذكان صحيحاً . گفت آنگه که تندرست بود بتوسخت مانده بود ، گفت پس اندوه مدار که من ایوبم. و گفته‌اند **ایوب** تبسّمی کرد دندان ضواحك وی پیدا شد **رحمه** اورا بآن شناخت برخاست ودست در گردن وی آورد . **ابن عباس** گفت : والّذی نفس عبدالله بیده مافارقته من عناقه حتی مر بهما کلّ مال لهما وولد . و یروی انّ ابلیس قال لها اسجدی لی سجدة حتی اردّ علیك المال والاولاد واعافی زوجك ، فرجعت الی ایوب فاخبرته بماقال لها فقال قد اتاك عدوّ الله لیفتنك عن دینك ثم اقسم ان عافاه الله لیضربها مائة جلدة، و قال عندذلك مسّنی الضّر من طمع ابلیس فی سجود حرمتی له و دعائه ایّاها و ایّای الی الکفر . و قال **وهب** :کانت امرأة ایوب تعمل للناس وتجیئه بقوته فلمّا طال علیه البلاء وسئمها الناس فلم تستعملها احد التمست له یوماً من الایام ماتطعمه فما وجدت شیئاً فجزّت قرنا من رأسها فباعته برغیف فاتته به ، فقال لها این قرنك ؟فاخبرته فحینئذ قال مسّنی الضّر . وقیل بلغت الاکلة لسانه وقلبه فخاف ان یضعف عن الذکر و الفکر؛ فقال مسّنی الضّر . وقیل سقطت منه دودة فردّها الی موضعها فقال: کلی قدجعلنی الله طعامك فعضته عضة زاد المها علی جمیع ماقاسی من عضّ الّدیدان فقال مسّنی الضّر . فنودی من اختیارك مسّك الضّر لامن اختیاری، وقیل نودی یاایوب تظهر الرجولیة من نفسك عند تزول بلائنا علیك فقال مسّنی الضّر، لاقرارمعك ولافرارمنك، وقیل انقطع عنه الوحی ایّاماً فقال مسّنی الضّر، وقیل اراد الصلوة فلم یقدر علیها فقال مسّنی الضّر، وقیل الضّر هاهنا الشیطان، لقوله مسّنی الشیطان بنصب وعذاب، فان قیل انّ الله سمّاه صابراً وقد اظهر الشکوی والجزع بقوله مسّنی الضّر و مسّنی الشیطان بنصب؟ قیل لیس هذاشکایة ،انّما هودعاء بدلیل قوله عزّوجل: «فاستجبناله» علی ان الجزع انّما هوفی الشکوی الی الخلق فامّا الشکوی الی الله عزّوجل فلایکون جزعاً ولاترك صبر، کماقال **یعقوب** : انّما اشکوا بثّی وحزنی الی الله . قال **سفیان بن عیینة**: و کذلك من اظهر الشکوی الی الناس وهوراض بقضاء الله لایکون ذلك جزعاً، کما روی انّ **جبرئیل** دخل علی **النبی** (ص) فی مرضه فقال: کیف تجدك؟ قال اجدنی

مغموماً، اجدنی مکروباً. وقال لعائشة حین قالت وا رأساه بل انا وا رأساه.

«فاستجبنا له» ای ـ استجبنا دعاه، «فکشفنا ما به من ضرّ»، ازلنا عنه البلاء الّذی کان فیه، «و آتیناه اهله» ای ـ اولاده وهم عشرة بنین ، وقیل سبعة بنین وثلاث بنات ، وقیل سبعة وسبع. « ومثلهم معهم»، قال **ابن عباس**: احیی الله اولاده باعیانهم و امواله و مواشیه ومثلها و مثلهم معهم، وقیل ردّ اولاده وابقاهم حتی جعل من نسلهم مثلهم. روی عن **ابن عباس** انّ الله تعالی ردّ الی المرأة شبابهـا فولدت له ستة و عشرین ذکراً .

«رحمة من عندنا» ای ـ نعمة علیه من عندنا. «وذکری للعابدین» یقتدون به فی الصبر علی البلاء والشکر علی النعمآء. روی **عقبة بن عامر** عن **النبی** (ص) قال : اوحی الله تعالی الی ایوب، تدری ما ذنبک عندی حتّی ابتلیتک؟ قال لا یارب . قال دخلت علی فرعون فادهنت له بکلمتین. وقیل استعان رجل ایوب علی ظلم یدرؤه عنه فلم یعنه فـابتلی . و روی انّه مطر علی ایوب جراد من ذهب فجعل یجمعه و یجعله فی ثوبـه فقال یـا ایوب اما تشبع ؟ فقال و من یشبع من رحمتک.

«واسمعیل» یعنی و اذکر اسمعیل، هو ابن **ابراهیم** . « وادریس » هو اخنوخ .

«وذاالکفل» سمی ذاالکفل لانّه تکفل با مر فوفی به، وذلک ماروی انّ نبیاً من انبیاء بنی اسرائیل اوحی الله الیه انی اريد قبض روحک .فاعرض ملکک علی بنی اسرائیل، فمن تکفل لک انه یصلّی باللّیل لا یفتر ویصوم بالنّهار ولا یفطر ویقضی بین الناس ولا یغضب فادفع ملکک الیه، ففعل ذلک، فقام شاب فقال اتکفل لک بهذا فتکفل و وفی به ، فشکر الله له ونبأه، فعلی هذا القول الکفل بمعنی الکفالة .وقیل سمّی ذاالکفل لعظم حظّه من عبادة الله و من ثوابـه، والکفل الحظّ العظیم. من قوله تعالی : « یؤتکم کفلین من رحمته » . وقیل کان رجلا صالحاً عبدالله فی غار جبل ، والکفل الجبل ، واختلفوا فی انّه هل کان نبیّا. و قیل هو **الیاس** وقیل هو **زکریا** ، و قیل هو **یوشع بن نون** . وقال **الحسن** : هو نبیّ اسمه **ذوالکفل**. وقال **ابوموسی الاشعری** : لم یکن نبیّا ولکن کان عبداً صالحاً اسمه **ذوالکفل**. وفی ذلک ماروی **ابن عمر** قال: سمعت **النبی** (ص) یحدّث حدیثاً

لولم اسمعه الّا مرّة او مرّتين لم احدث به، سمعته منه اكثر من سبع مرّات قال: «كان في بني اسرائيل رجل يقال له **ذو الكفل** لاينزع عن ذنب عمله فاتبع امرأة فاعطاها ستين دينارا على ان تعطيه نفسها، فلمّا قعد منها مقعد الرجل من المرأة ارعدت وبكت فقال ما يبكيك؟ قالت من هذا العمل ما عملته قطّ، قال اكرهتك؟ قالت لا ولكن حملتني عليه الحاجة، فقال اذهبي فهو لك. ثم قال: والله لا اعصى الله ابداً فمات من ليلته فقيل مات ذو الكفل، فوجدوا على باب داره مكتوباً انّ الله غفر لذي الكفل». «كلّ من الصّابرين» اي ـ كل هؤلاء المذكورين موصوفون بالصبر.

«وادخلناهم في رحمتنا» اي ـ غمرتهم الرحمة فيكون هذا ابلغ من رحمناهم، وقيل الرحمة هاهنا النبوّة. «انّهم من الصالحين» اي ـ من الانبياء سمّوا صالحين لانّ صلاحهم لايشوبه كدر الفساد، وقيل بين الحكم والمعنى الحكم صبرهم وصلاحهم، والمعنى ادخاله ايّاهم في الرحمة وقد تضمنت الاية تسلية **النبي** (ص) والمؤمنين وتقوية قلوبهم على البليّة والحثّ على الصبر عليها لينالوا بذلك خير الدنيا والاخرة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وداود وسليمان اذ يحكمان في الحرث» الايه، داود وسليمان بحكم نبوّت مشترکند لکن در درجه وفضیلت متفاوتند، نبینی که سلیمان را درین یك مسأله افزونی داد بعلم، فهم اورا مخصوص کرد و گفت: «ففهّمناها سليمان»، ملکی بدان عظیمی بوی داد بروی منت ننهاد بلکه حقارت آن بوی نمود بآنچه گفت: «هذا عطاؤنا فامنن» اي ـ اعط من شئت لحقارته و خسته. چون بعلم و فهم رسید تشریف داد ومنت برنهاد که: «ففهّمناها سليمان»، علم فهم وراء علم تفسیر وتأویلست، تفسیر بواسطهٔ تعلیم وتلقین است، تأویل بارشاد وتوفیقست، فهم بی‌واسطه بالهام ربّانیست،

وتفسیر بی‌استاد بکار نیست، تأویل بی‌اجتهاد راست نیست، وصاحب‌فهم را معلم‌جز حق نیست، تفسیروتأویل بدانش استو کوشش، وفهم یافتستو کشش. **حسن بصری** گفت **حذیفهٔ یمان** را پرسیدم از علم باطن یعنی علم‌فهم ، **حذیفه** گفت : از رسول خدا پرسیدم و گفت:«علم بین الله و بین اولیائه لم یطّلع علیه ملك مقرّب ولا احدمن خلقه» . فهم این مردان دراسرار کتاب‌وسنت بجائی رسیدست که وهم‌ارباب ظواهرزهره ندارد که گرد آن حرم محترم گردد، ایشانرا درهرحرفی مقامی‌است. وازهر کلمه‌ای‌پیغامی،ازهر آیتی‌ولایتی، وازهرسورتی سوزی و سوری، وعید در راه ایشان و عداست ، ووعد درحق ایشان نقد است ، بهشت‌ودوزخ بر راه ایشان منزل است ، وهرچه دون حق بنزدیك‌ایشان باطل است، دنیاو آخرت دربادیهٔ وقت ایشان دومیل است ، روز درمنزل رازند و شب در محمل نازند ، روز درنظرصنایعند و شب درمشاهدهٔ جمال صانعند . روزباخلق درخلقند و شب‌باحق‌درقدم صدقند، روزدر کارند وشب درخمارند، بروزراه جویند وبشب‌راز گویند.

لیلی‌من‌وجهك‌شمس‌الضحی	و انّما الظلمة فی‌الجوّ
والنّاس فی‌الظلمة من‌لیلهم	ونحن من وجهك‌بالضوّ.

«ولسلیمان‌الرّیح‌عاصفة»،سلیمان پیغامبربا آن همه مرتبت و منزلت او را گفتندای سلیمان بدست توجز بادی‌نیست و آن بادنیزبدست‌سلیمان نبود ، بلکه‌بامر خداوندجهان بود ، بامداد مسافت یك ماهه راه می‌بریدوشبانگاه همچنان، واگر سلیمان خواستی که بر آن مسافت بقدریك گز بیفزاید نتوانستی وبدست وی‌نبودی، زیرا که آن تقدیرالهی بود نه‌تدبیرسلیمانی ، مملکتی بدان عظیمی برهوا می‌برد وبکشتزاری‌بر گذشتی یك پره‌کاه نجنبانیدی . و گفته‌اند که سلیمان برمرکب‌باد، روزی به‌پیری‌بر گذشت که درمزرعهٔ خویش کشاورزی میکرد آن پیرچون‌مملکت سلیمان دید گفت : «لقد اوتی آل داود ملکاً عظیماً »،باد آن سخن بگوش سلیمان افکند سلیمان فرو آمد و پیررا گفت من سخن تو شنیدم و بدان آمدم تا با تو

بگویم این ملك بدین عظیمی که تو می‌بینی بنزدیك‌الله تعالی آنرا قدری و محلی نیست. لتسبیحة واحدة یقبّلهاالله تعالی خیر ممّااوتی آل داود . یك تسبیح راست که‌از بنده مؤمن بیاید والله تعالی آنرا بپذیرد به‌است‌ازین‌ملك‌ومملکت که آل‌داود‌را‌دادند. پیر گفت: اذهب‌الله‌همّك کمااذهبت‌همّی.

«وایّوب اذنادی‌ربّه»، عادت خلق چنانست که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت آن دوست خود خواهند‌ وروا ندارند که باد هوا بروی گذر کند ، لکن سنت الهی بخلاف اینست هر کرا بدوستی اختیار کرد شربت محنت باخلعت محبت بوی فرستد ، هر کرا درجهٔ وی درمقام محبت عالی‌تر، بلای او عظیم‌تر، اینست که مصطفی(ص) گفت: «انّ اشدالناس بلاء الانبیاء ثم‌الاولیاء ثم‌الامثل فالامثل».وبروفق این قاعده قضیهٔ **ایوب** پیغامبر علیه السلام است ، هر گز هیچکس بلا چنان بر نداشت که **ایوب** برداشت، گفتند کسی که پیش سلطانی سنگی‌نیکو بردارد چکنند خلعتی دروپوشانند **ایوب** چون سنگ بلا نیکو برداشت جلال احدیت این خلعت دروپوشانید که: نعم‌العبد. صدهزارهزاران‌جام زهر بلابر دست‌ایوب‌نهادند گفتند: این جامهای زهر بلانوش کن، گفت‌ما جام زهربی‌تریاق صبر نوش نتوانیم کرد، تا هم از وجود اوجام‌پازهرساختند که: «اناوجدناه‌صابراً نعم‌العبد» اینت‌عجب قصه‌ای که‌قصهٔ ایوب‌است، درسرای عافیت آرام گرفته‌حلهٔ‌نازپوشیده. سلسلهٔ‌نعمت‌وی‌منتظم،اسباب‌دنیا مهیّا درراحت و انس‌بروی گشاده، قبلهٔ اقبال قبول گشته. ناگاه متقاضی این حدیث بدرسینه وی آمد شوری‌وآشوبی درروزگاروی افتاد احوال‌همه منعکس.گشت‌نعمت ازساحت‌وی‌باربربست لشکرمحنت خیمه بزد و نام وننگ برفت، سلامت با ملامت گشت، عافیت هزیمت‌شد، بلاروی نهاد ، مهجورقوم گشت تااورا ازشهر بیرون کردند ودرهمهٔ‌عالم یك‌تن باوی‌بگذاشتند عیال وی **رحمه**،و آن نیزهم سبب‌بلا گشت که‌در قصص منقول چنین است که آن سرپوشیده هرروز در آن دیه رفتی‌ومردمان‌آن دیه راکار کردی تادوقرص‌بوی دادندی‌وبایوب بردی، **ابلیس** در آن میان تلبیسی بر آورد

اهل دیه‌را گفت شما اورا بخود راه مدهید ودرخانه‌ها مگذارید که وی تعهدبیماری میکندمشکل نباید که آن‌علت‌بشماتولّد کند پس‌ازآن چنان گشت که کس رابر وی رحمت نیامد و هیچکس اوراکارنفرمود و هیچ چیزنداد، دلتنگ وتهی دست ازدیه بیرون آمد، **ابلیس** رادیدبرسرراه‌نشسته، گفت‌چرادلتنگی؟ گفت‌ازبهر آنکه‌امروزاز بهربیمارهیچ پدیدنکردم[1] وکس‌رابرمارحمت‌نیامدابلیس گفت‌اگر آن‌دو گیسوی خویش‌بمن‌فروشی‌ترادوقرص‌دهم‌تابسر بیماربری[2]،رحمه گیسو بفروخت ودوقرص بستدابلیس بتعجیل‌نزدایوب‌رفت گفت‌خبرداری که‌رحمه‌راچه‌واقعه‌افتاد،اورابناسزائی گرفتند وهردو گیسوی وی‌ببریدند، وایوب را عادت چنان بود که هر گاه‌برخاستی دست‌بگیسوی وی‌زدی تابرتوانستی خاستن ، آن‌روز گیسوندید تلبیس‌ابلیس باور کرد ورحمه رامهجور کرد، آن ساعت‌رنج دلش بیفزود بیت‌المال صبرش تهی گشت فریاد برآورد که: « مسّنی‌الضّر وانت ارحم‌الراحمین».ای‌جوانمرد ایوب آن‌همه‌بلا بقوت‌شربتی‌میتوانست کشد که‌ازحضرت‌عزت‌ذوالجلال‌بامدادوشبانگاه‌پیاپی‌میرسید کـه: دوش شب بربلاءِ ما چگونه گذاشتی ؟ امروز دربلاءِ ماچون‌بسر آوردی.

خرسندشدم‌بدان که گوئی‌یکبار ای‌خستهٔ‌روزگاردوشت‌چون‌بود؟

٦ - النوبةالاولی

قوله‌تعالی : « **وذا النّون** » یاد کن آن مرد ماهی‌را ، « **اذ ذهب مغاضباً**» که خشمگین‌برفت، « **فظّن ان‌لن نقدرعلیه** » پنداشت وندانست که مابر او چــه چیز تقدیر کرده‌ایم . « **فنادی‌فی الظّلمات** » تا بانگ درگرفت در تاریکی شب ، [ودریا وماهی] « **ان لا اله الاّ انت** » که نیست‌خدائی جزتو، « **سبحانك** »پاکی

۱ـ ازبهر بیمار رفقی پدید نیامد (نسخهٔج) ۲ـ ازتعهد بیمار بازنمانی (نسخهٔج)

ترا [ازستمگاری]، « **انّی کنت من‌الظّالمین** (۸۷) » من از ستمکارانم.

« **فاستجبناله** » آواز دادن اورا پاسخ کردیم، «**ونجّیناه من الغمّ**» وبرهانیدیم اورا از آن تنگی‌ودشواری. « **وکذلك ننجی المؤمنین**(۸۸) » وهمچنان گرویدگان را رهانیم.

« **وزکریّا اذ نادی ربّه** » یاد کن زکریا را که آواز داد خداوند خویش‌را، « **ربّ لاتذرنی فرداً** » گفت خداوند من مرا تنها وبی‌فرزند مگذار، « **وانت‌خیر الوارثین** (۸۹) » بهتر کسی که بازمانده دارد آن توئی.

« **فاستجبناله**» پاسخ کردیم او را، « **ووهبناله یحیی** » و او را یحیی دادیم « **واصلحناله زوجه** » و جفت او را زاینده کردیم، « **انّهم کانوا یسارعون فی الخیرات** » در نیکیها شتابندگان بودند [و برجهانیان پیشی جویندگان]، «**ویدعوننا رغباً ورهباً**» ومارا می‌خواندندبه‌نیازوبیم، «**وکانوا لناخاشعین**(۹۰) » وما را فروتنان بودند و فرمان پذیر وحکم پسند، « **والّتی احصنت‌فرجها**» ویاد کن آن زن که پاك داشت فرج خویش، «**فنفخنا فیها من روحنا**» تا درو دمیدیم جان خویش، « **وجعلناها وابنها آیة للعالمین** (۹۱) » واورا وپسر اورا شگفتی کردیم‌جهانیان‌را.

« **انّ هذه امّتکم امّة واحدة** » این گروه شما تا بریك دین باشند، امّت اینست، «**وانا ربّکم فاعبدون** (۹۲) » ومن خداوند شمایم مرا پرستید.

« **وتقطّعوا امرهم بینهم** »کاردین‌خویش پاره‌پاره‌ببریدند[راه‌راه‌وجوك(۱) جوك]، « **کلّ الینا راجعون**(۹۳) » وهمه با ما آیند.

« **فمن یعمل‌من‌الصالحات** » پس هر کس که نیکیها کرد، « **وهو مؤمن**» وبالله تعالی گرویده بود. « **فلاکفران‌لسعیه** » کردار اورا ناسپاسی نیست [آواز آن دانسته‌است‌وپسندیده]، « **وانّا له کاتبون** (۹٤) » وما کردار اورا نویسندگانیم.

« **وحرام علی قریة اهلکناها** » وحرام است برهر شهری که ما آنرا [درعلم

۱ـ جوق جوق (نسخه ج)

خویش] هلاك خواهیم کرد [واهل آن تباه]، «**انّهم لایرجعون** (۹۵)» که هرگز ایشان باایمان آیند واز کفر خویش توبه کنند.

«**حتّی اذا فتحت یأجوج ومأجوج**» تا آنگه کـه باز گشایند یأجوج و مأجوج. «**وهم من کلّ حدب ینسلون** (۹۶)» و ایشان از هرتلی و بالائی می‌دوند.

«**واقترب الوعد الحقّ**» وبنزدیك آمد هنگام آن وعدهٔ راست، «**فاذاهی شاخصة ابصار الّذین کفروا**» آن آنگه آنست که چشمهای کافران گشاده‌مانده، [درآن روز و در آنچه درآن روز]. «**یاویلنا**» [میگویند] ای ویل هلاك برما، «**قد کنّافی غفلة من‌هذا**» مادرناآگاهی‌بودیم ازاین‌روزگار، «**بل کنّاظالمین** (۹۷)» بل ناآگاه نبودیم که ستمکاران بودیم.

«**انّکم وماتعبدون من دون‌اللّه**» شما واین بتان که می‌پرستید جز ازالله تعالی، «**حصب جهنّم**» همه درآتش انداختنی‌اند، «**انتم لها واردون** (۹۸)» که همه بآن خواهید رسید.

«**لوکان هؤلاء آلهة ماوردوها**» اگر بتان خدایان‌بودندبآتش نشدندی[۱] «**وکلّ فیهاخالدون** (۹۹)» و شما و ایشان همه در آتشید. «**لهم فیها زفیر**» ایشانراست درآن ناله‌ای زار، «**وهم فیها لایسمعون** (۱۰۰)» ودرآن هیچ‌سخن خویش نشنوند.

النّوبة الثانیة

قوله‌تعالی: «وذاالنّون»، النّون الحوت الّذی التقم یونس، قال هاهنا ذوالنّون وقال‌فی موضع آخر: «کصاحب الحوت». ای‌ـ اذکر صاحب الحوت وهو **یونس بن‌متی**، گفته‌اند

۱ـ نسخه الف. نشدندید

که **متی** نام‌مادروی‌بوده وهیچکس ازپیغامبران‌نسبت بامادر نکنندمگر **عیسی بن‌مریم** را ویونس‌متی‌را و گفته‌اند که‌متی‌نام‌پدروی‌بوده ومادرش تنخیس‌نام‌بوده واین‌یونس آنست که **مصطفی** «ص» درحق وی گفته: «لاینبغی لاحد ان‌یقول اناخیرمن یونس بن‌متی»، وبروایتی دیگر گفت:«لاتفضّلونی علی یونس بن متی» حکمت‌نبوت‌درین کلمه آن‌بود که‌رب‌العزه درحق‌یونس گفته که. «اذذهب مغاضباً» **مصطفی**(ص) گفت نباید که چون امّت من‌این‌آیت بشنوند بوی‌ظن بدبرند وبچشم حقارت درو نگرند وآن بدگمانی دین ایشانرا زیان دارد ، هرچند که مصطفی فاضلتربود از وی واز همهٔ پیغامبران گفت : «لاتفضّلونی علی یونس بن متی» مرا بریونس فضل‌منهید، نه مراد تحقیق این کلمه بود بلکه مراد تعظیم یونس‌بود تاهمگنان‌بوی بچشم تعظیم نگرند، وقصّهٔ وی بگوش تعظیم شنوند . اصحاب اخبار گفتند یـونس مـردی بود متعبّد خوش‌آواز ،چون کتاب خواندی وحوش‌بیابان بسماع آمدندی چنانکه **داود** را بود درزمان خویش ، اما قلیل‌الصبر بود و تنگ خوی باحدّت و عجلت ، ازینجا بود که خدای تعالی با مصطفی گفت : «فاصبرلحکم ربّك‌ولاتکن کصاحب‌الحوت ». وقال تعالی : «فاصبر کما صبر اولوا العزم‌من‌الرسل»‌ای‌**محمد** توچون آن مردماهی بی‌صبروزودخشم وشتابنده‌درکارمباش، توصبر کن درکارهاودربلاها چنانکه‌اولوالعزم من‌الرّسل صبر کردند.

یونس پیغامبرخدا بوده باهل **نینوا** ، دهی بود از دههای موصل، وخلافست میان علماء که ابتداء رسالت وی کی بود؟ **ابن‌عباس** گفت بعدازآنکه ازشکم ماهی بیرون‌آمد رسالت ووحی بوی پیوست بدلیل آنکه رب‌العزه گفت‌«فنبذناه بالعرآء» ثمّ ذکر بعده،«وارسلناه الی‌مائةالف اویزیدون ». قومی گفتند:ازاهل‌تفسیر که‌رسالت وی‌پیش از آن بود که درشکم‌ماهی‌شد بدلیل قوله‌تعالی : « وانّ یونس لمن‌المرسلین اذابق الی‌الفلك المشحون». و گفته‌اند سی‌ساله بود که الله تعالی اورا بقوم فرستاد وسی وسه‌سال دعوت کرد ودرین مدت جزازدومردبوی ایمان نیاورد. **عبدالله‌مسعود**

گفت ، پس از آن که نومید گشت از ایمان قوم خویش دعاء بد کرد وایشانرا عذاب خواست ، فرمان آمد کـه ای یونس شتاب کردی که بر بندگان من دعاء بد کردی وایشانرا عذاب بس زود خواستی ، باز گرد وچهل روز دیگر ایشانرا دعوت کن پس اگر نگروند فرو گشایم بر ایشان عذاب. یونس بحکم فرمان دعوت میکرد تا سی وهفت روز بگذشت ، وایشان اجابت نکردند ، پس ایشانرا بیم داد و وعده نهاد که تا سه روز بشما عذاب رسد اگر نگروید، یونس چون آن کفر ایشان وتمرد وعصیان ایشان دید بخشم ازمیان ایشان بیرون رفت آن شب که دیگر روز وعدهٔ عذاب بود پیش از آنکه الله تعالی اورا برفتن فرمود، اینست که رب العالمین گفت: «اذذهب مغاضباً» یعنی مغاضباً لقومه قبل امر ناله ، قیل لمّا لم یقبلوا منه کفروا فوجب ان یغاضبهم وعلی کلّ احدان یغاضب من عصی الله. **ابن عباس** گفت یونس وقوم وی از بنی اسرائیل بفلسطین مسکن داشتند ، وپادشاه ایشان **حزقیا** بود، لشگری بیگانه بیامد ونه سبط ونصفی ازاسباط بنی اسرائیل برده گرفت دوسبط ونصفی بماندند ، ودر آن روز گار شعیا پیغامبر بود و دیگر پیغامبران نیز بودند اما بشعیا وحی آمد از حق جلّ جلاله که حزقیای ملك را گو تا پیغامبری قوی امین بآن لشگر بیگانه فرستد تا من در دل ایشان افکنم که بنی اسرائیل که برده گرفته اند از اسر خویش رها کنند وبازفرستند. حزقیا گفت مر شعیارا که رای تو چیست؟ کرا نامزد کنیم وفرستیم؟ ودر مملکت وی آنگاه پنج پیغامبر بودند . شعیا گفت یونس مردی قوی است وامین وسزای این کار، حزقیا اورا بخواند تا فرستند، یونس گفت الله تعالی مـرا نامزد کرده است باین کار ؟ گفتند نه ، گفت پس اینجا پیغامبران دیگر هستند اقویا و امناء ، دیگری را فرستید که نه کار من است . پس ایشان بوی الحاح کـردند و کوشیدند تا آنگه که یونس بخشم برخاست و بیرون شد تا رسید بدریای روم ودر کشتی نشست ، فذلك قوله تعالی : « اذذهب مغاضباً»، یعنی مغاضباً للنبیّ وللملك ولقومه فاتی بحر الروم فرکبه . وقال **عروة بن الزبیر وسعید بن جبیر** وجماعة : مغاضبا لربّه اذ کشف عن قومه العذاب بعدما وعدهم وان یکون بین

قوم جرّبوا علیه الخلف فیما وعدهم واستحیی منهم ولم یعلم السّبب الّذی به رفع العذاب وکان غضبه انفة من ظهور خلف وعده، وان یسمّی کذّابا لا کراهیه لحکم الله عزّوجل. والمغاضبة هاهنا من المفاعلة الّتی تکون من واحد کالمسافرة والمعاقبة، فمعنی قوله: «مغاضباً» ای ـ غضبان.

«فظنّ ان لن نقدر علیه» ای ـ ظن ان لن نقضی علیه ماقضینا من حبسه فی بطن الحوت، فعلی هذا نقدر بمعنی نقدّر، یقال قدّر الله الشیء تقدیرا، وقدره یقدره قدراً، ومنه قوله تعالی: «فقدّرنا فنعم القادرون» ای قدّرنا فنعم المقدّرون، وقیل معناه فظنّ ان لن نضیق علیه الامر من قوله: «یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر» ای ـ یضیق قرأ **یعقوب** ان لن یقدر بالیاء و ضمّها و فتح الدال علی مالم یسم فاعله تعظیماً و تفخیماً للشأن و فاعله حقیقة هو الله. وقرأ الباقون ان لن نقدر بالنون وفتحها و کسر الدال علی الاخبار عن الجماعة علی مایکون من خطاب الملوك. معنی آنست که یونس ندانست که حبس او درشکم ماهی حکمی است کرده و تقدیر الهی بدان رفته ' پنداشت که ما کار بروتنك نخواهیم کرد که پیش از فرمان ما بیرون شد از میان قوم خویش. «فنادی فی الظّلمات»، ذهب من قومه فسارحتی بلغ السفینة فرکبها فساهم فسهم والقی نفسه فی البحر فالتقمه الحوت. «فنادی فی الظلمات»، ظلمة اللّیل وظلمة البحر و ظلمة الحوت. خویشتن را ازمیان قوم بیرون برد روی بدریا نهاد در کشتی نشست. چون کشتی بمیان دریا رسید بایستاد نمیرفت ملاحان گفتند درمیان ما بنده ایست ازسیّد خود گریخته، رسم و آئین کشتی چنینست که چون بنده‌ای گریخته در کشتی باشد کشتی نرود وبایستد. یونس گفت: اناالابق اطرحونی فیه فاناالمجرم فیمابینکم. منم بندهٔ گریختهٔ گنه‌کار، بیفکنید مرا بدریا، ایشان گفتند لاتسمح نفوسنا بالقائك فی البحر نری فیك سیما الصّلاح. ما را دل ندهد که ترا بدریا افکنیم که تو سیمای نیکان ونیك مردان داری. گفتند تا قرعه‌زنیم. قرعه زدند سه‌بار هرسه بار بریونس افتاد، یونس خویشتن را بدریا افکند ' ماهی ویرا فروبرد. گفته‌اند ماهی دیگر

ازآن عظیم تر آمد وآن ماهی را فرو برد ، در آن حال ماهی را وحی آمد ازجبار کاینات که : «خذه ولا تخدش له لحماً ولا تکسر له عظماً انالم نجعل یونس لك رزقاًانّما جعلناك له حرزاً ومسجداً» .ماهی اورا بقعر دریابرد وچهل شبانروز درشکم وی بماند ، وگفته‌اند هفت روزو گفته‌اند سه روز ، ودرشکم ماهی یك موی وی آزرده نشد وازحال خود بنگشت هرچند که حبس وی برسبیل تأدیب بود بقاء وی بر آن صفت اظهار معجزهٔ وی بود . یونس درآن حال باخود افتاد ازآن کرده پشیمان شدوتوبه کردوبزالله تعالی زاریددرآن تاریکیها آوازبرآورد که: «لااله الاّانت سبحانك» ای تنزیها لك وتقدیساً .«انّی کنت من الظالمین » لنفسی فی مغاضبتی لقومی والخروج من بینهم قبل الاذن . روی **سعید بن المسیب** یرفعه،انّ رسول‌الله «ص» قال : « اسم‌الله الّذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطی دعوة یونس النّبی،قال الراوی قلت یا رسول‌الله له خاصة ؟ فقال له خاصة ولجمیع المؤمنین عامة اذا دعوابها ، الم تسمع قول‌الله سبحانه: «وکذلك ننجی المؤمنین» وقال **النبی** (ص):«انّی لاعلم کلمة لایقولها مکروب الاّ فرّج عنه کلمة اخی یونس،«فنادی فی الظلمات ان لااله الاّ انت » الایه ، وروی انّ النّبی (ص) قال: انّ یونس لما استقرّ به الحوت فی قرارالبحر حرّك رجلیه فلمّا تحرّکتا سجدمکانه وقال : ربّ اتخذت لك مسجداً فی موضع مااتخذه احد .

وگفته‌اند یونس اندرشکم ماهی درقعردریا آوازی وحسی بسمع وی رسید با خود گفت ما هذا ؟ این چیست گوئی و چه تواند بود؟ ربّ العزه وحی فرستاد بوی درشکم ماهی که این آواز تسبیح اهل دریاست' یونس بموافقت ایشان آواز بتسبیح بر آورد،رب العزه فریشتگان آسمانرا تسبیح وی شنوانید تا گفتند: یا ربّنا نسمع صوتاً معروفاً من مکان مجهول. خداوندا آوازی معروف میشنویم از جائی مجهول . قال: ذاك عبدی یونس عصانی فحبسته فی بطن الحوت فی البحر. آوازبندهٔ من است یونس که او را درحبس کرده‌ام در شکم ماهی معصیتی را که از وی بیامدد ، فریشتگان گفتند بار خدایا آن بندهٔ شایستهٔ نیکمرد نیك عهد که پیوسته ازوعمل صالح ببالا

آمدی؟ گفت آری آن بندهٔ صالحست، فریشتگان زبان شفاعت بگشادند و از بهروی آمرزش خواستند، ورب‌العالمین برحمت خود دعاء یونس اجابت کرد و شفاعت فریشتگان قبول کرد، و اورا از آن‌غم برهانید چنانکه گفت تعالی وتقدس. «فاستجبناله و نجّيناه من‌الغمّ» يقال انّ الحوت لمّاالتقمه ساربه‌الى بحرالنيل ثم‌الى بحرفارس‌ثم‌الى بحردجلةثم‌القاه **بنصيبين**،وقيل مرّبه على **الابلّة**، ثم مرّبه‌على‌دجلة ثم انطلق‌حتى‌القاه فى‌نينوى .

«ونجّيناه‌من‌الغمّ‌و كذلك ننجى‌المؤمنين»، اى‌ـ كماننجى‌به من‌اقتدى‌به ودعا اللّٰه‌باخلاص.قرأ **ابن‌عامر** و **ابو بكرعن‌عاصم** نجّى المؤمنين‌بنون‌واحدةمشدّدةالجيم والوجه انّ‌الاصل ننجى بنونين لكنّ‌النون‌الثانية اخفيت‌مع‌الجيم لانّ النون تخفى مع‌حروف‌الفم و تبيينها معها لحن فلمّا كانت هذه‌النون مخفاةفى‌الجيم ظنّهاالسامع جيماً مدغمة فى‌الجيم وجعل الكلمة فعلا ماضياً على‌فعل بتشديد العين مبنياً لمالم يسم‌فاعله‌وهذا خطاء لانّه لوكان كذلك‌كان مفتوح‌الاخرولكان‌المؤمنين رفعاً،فسكون الياء و انتصاب المؤمنين يدلّان على انّ‌الكلمة فعل مستقبل وانّ المؤمنين نصب‌به والمعنى ننجى نحن‌المؤمنين‌ومن‌النجاةمن‌صوّب‌هذاالوجه،وذكر انّه‌على‌اضمار المصدر والتقدير نجى‌المنجاالمؤمنين‌على‌ان‌يكون‌نجى‌فعلاماضياًمبنياًلمالم‌يسم‌فاعله‌واسندالى مصدره وهوالمنجاثم نصب لفظ المؤمنين بعده كقولك ضرب‌الضرب زيداً ثم‌تقول ضرب زيداً بالنصب على‌اضمارالمصدروسكن‌الياءفى ننجى كما سكنوها فى‌بقى‌فقالوا بقى‌على‌اجرائهافى‌الوصل مجرى‌الوقف ومصوّب‌هذاالوجه‌مخطىءلانّ‌ذلك انمايجوز فى‌ضرورةالشعر كماقال‌جرير:

فلوولدت‌فقيرةجروكلب لسبّ بذلك‌الجروالكلابا.

اى‌ـ لسبّ السبّ، فلما اسندالفعل الى‌المصدر فرفعه به نصب‌الكلاب . و قال القيتبيى من‌قرأ بنون‌واحدة والتّشديد انّماارادننجى من‌التنجيةالّا انّه‌ادغم‌وحذف‌نوناً طلباللخفة ولم يرضه‌النحويون لبعد مخرج‌النّون من‌الجيم ، والادغام يكون عند

قرب المخرج. وقرأ الباقون ننجی بنونین مخففة الجیم من الانجاء، والوجه انّه هو الاصل لانّ الاولی من النونین حرف المضارعة والثانیة فاء الفعل لانّ وزنه نفعل مثل نکرم ، و اما کتبه فی المصحف بنون واحدة فلانّ النون الثانیة ساکنة غیر ظاهرة علی اللسان فحذفت کما فعلوا فی الاحذ فوا النون من ان لخفائها اذ کانت مدغمة فی اللام، و قیل کتب بنون واحدة کراهة لاجتماع مثلین فی الخط وهذا الوجه احسن.

«وزکریّا اذنادی ربّه» ای۔ واذکر لهم قصّة زکریا اذ دعا ربه، «ربّ لاتذرنی فرداً» ای۔وحیدا بلاولد یعیننی علی دینك و یکون لی خلفاً صالحاً . « وانت خیر الوارثین» ای ۔خیر من یرث لانّك لایزول ملکك و من سواك اذا ورثوا ازالت املاکهم . وقیل معناه هب لی وارثاً من صلبی یاخیر الوارثین . وانّما سمّی الله وارثاً لقوله : «انا نحن نرث الارض ومن علیها »، و قیل و کل الامر فی سؤال الولد من الله الیه، فقال ان لم تجعل وارثاً سواك فانّی اعلم انّك خیر الوارثین.

«فاستجبناله» ای۔ لدعائه ، «و وهبناله یحیی واصلحناله زوجه» ای۔ جعلناها ولوداً بعدما کانت عقیماً . وروی انّها ولدت و هی ابنة سبع وتسعین، وهو ابن مائة سنة، وقیل کانت عجوزاً فرّد الیهاماء الشباب ، و قیل کانت سیئة الخلق فاصلحهاله بان رزقها حسن الخلق. « انّهم » یعنی الانبیآء الّذین سمّاهم فی هذه السورة ، «کانوا یسارعون فی الخیرات» یعنی خصصناهم بما خصصناهم من المناقب لاجل انّهم کانوا یسارعون الی الطاعات مخافة ان یعرض لهم بما یمنعهم عن فعلها، «ویدعوننا» ای۔کانوا یدعوننا. «رغباً ورهباً» ای ۔ رغبة فی ثوابنا و رهبة من عذابنا . یقال رغب یرغب رغبة ورغباً ورغباً ورهب یرهب رهبة ورهباً ورهبا وانتصابهما علی انّهما فی موضع المفعول له،وقیل هما مصدران وقعا موقع الحال ، ای ۔ یدعوننا راغبین راهبین کما قال تعالی : « ثم ادعهنّ یأتینك سعیاً» ای۔ساعیات. «وکانوا لنا خاشعین» متواضعین خائفین،قیل هو وضع الیمنی علی الیسری والنّظر الی موضع السجود فی الصّلوة .

« والّتی احصنت فرجها »من الفاحشة وهی مریم علیها السلام. وقیل حفظت فرجها و

و منعته من‌الازواج و قیل منعته من جبرئیل لمّا قرب منها لینفخ فیه قبل ان تعلم انّه رسول‌الله.وقیل فرجها ای جیب قمیصها حفظته وضیّقته. «فنفخنا فیهامن‌روحنا» ای - امرنا جبرئیل حتی نفخ فی‌جیب درعها واحدثنا بذلك‌النفخ‌المسیح فی‌بطنها. قوله: «من‌روحنا» ای- من‌امرنا یعنی نفخ جبرئیل فیهامن امرنا ، وهونظیر قوله: «و کذلك اوحینا الیك روحاً من امرنا» ای - امراً من امرنا ، و اضافه سبحانه الی ذاته تشریفاً لعیسی، وقیل معناه اجرینافیها روح عیسی المخلوقة لنا. «وجعلناها و ابنها آیة للعالمین» ای-دلالة علی قدرتنا علی خلق ولد من غیراب ولم یقل آیتین‌وهما اثنان لانّ معنی‌الکلام و جعلنا شأنهما وامرهما آیة ولانّ‌الایةکانت فیها واحدة وهی انّها اتت به من غیراب .

«انّ هذه امتکم امّة واحدة».این خطاب باجملهٔ اهل‌اسلامست ، وسخن برمعرض مدح است . میگوید این گروه شما که مسلمانانید تابریك دین باشید یعنی بردین اسلام‌مجتمع بی‌تفرق امّت‌اینست‌یعنی امت پسندیده اینست . وامّت نصب‌علی‌الحال است ، وقیل «انّ هذه امّتکم» ای- ملتّکم و دینکم‘«امّة واحدة» ای - دینا واحداً و وهوالاسلام فابطل ماسوی‌الاسلام‌من الادیان.واصل الامّة الجماعة الّتی هی‌علی‌مقصد واحد، فجعلت الشریعةامّة لاجتماع اهلها علی مقصد واحد و نصب‌امّة علی‌القطع. «و انارَبّکم فاعبدون» ای-فاعبدونی‌دون غیری ، و قیل معناه انّ دینکم و دین من قبلکم واحد.وملتکم‌وملّتهم وربّکم وربّهم واحد ، فاعبدوه کما عبدوه لتستحقوامن الثواب ما استحقوه.

«وتقطّعوا امرهم بینهم »ای-اختلفوا فی‌الدین فصاروا فرقاً و احزاباً . قال **الکلبی** : فرقوا دینهم بینهم یلعن بعضهم بعضاً ویتبرأ بعضهم من بعض ویقول کلّ فریق‌الحقّ معی،والتقطع هاهنا بمعنی‌التقطیع ، وهذا ابتداء اخبارمن‌الله عزو جل عن‌الامم ، یعنی تفرّقوا فیما بینهم و قدامروا بالموافقة ، و یحتمل ان یکون معناه

سیفترقون فی مذاهبهم کما روی عن النبی (ص) « ستفترق امّتی اثنتین و سبعین فرقة» ثم اوعد فقال : « کلّ الینا راجعون » ای- کلّ هؤلاء مرجعهم الینا فنجازیهم علی اعمالهم.

«فمن یعمل من الصّالحات» من هاهنا زیادة، یعنی فمن یعمل الصالحات، «وهو مؤمن» بمحمّد والقرآن، لانّ البرّ من غیر ایمان باطل. «فلا کفران لسعیه» کقوله : «فلن یکفروه» والله عزّوجل شاکر علیم وهو شکور حلیم، وشکره رضاه بالیسیر. وقیل معنی الشکر من الله المجازاة، ومعنی الکفران ترك المجازاة. یقال کفرو کفران وشکروشکران ، وقیل «فلا کفران لسعیه» ای -لانبطل عمله ولانجحده بل نجازیه احسن الجزاء . « وانّا له کاتبون » ای- آمرون الکرام الکاتبین بکتبة اعماله، وقیل حافظون ماعمل الی یوم ، الجزاء .نیکوکارانرا نیکیشان مضاعف کنیم ، یکی ده نویسیم وبد کردارانرا یکی، یکی نویسیم و درآن نیفزائیم ، چنانکه جای دیگر گفت : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلایجزی الّا مثلها .

«وحرام علی قریة»، قرأ **حمزة والکسائی وابو بکر**، حرم بکسر الحاء بغیر الف، وقرأ الباقون وحرام بالالف وهما لغتان، مثل حلّ وحلال . قال الله عزّوجل : «وانت حلّ بهذا البلد» وقال **رسول الله** (ص) فی زمزم : « لااحلّها لمغتسل وهی لشارب حلّ وبلّ» ، قال **ابن عباس** :معنی الآیة ، وحرام علی اهل قریة اهلکنا هم بعذاب الاستیصال ان یرجعوا الی الدّنیا ابداً فعلی هذا یکون لا، صلة، وفی ذلك ابطال قول اهل التراجع و التناسخ، وقیل الحرام هاهنا بمعنی الواجب، فعلی هذا یکون لا، ثابتاً والمعنی واجب علی اهل قریة اهلکناهم «انّهم لایرجعون» الی الدّنیا .می گوید حرامست براهل شهری که ما ایشانرا بعذاب استیصال هلاك کردیم که هر گز بادنیا آیند، ابطال قول تناسخیا نست ورداهل تراجع، و گفته اند این آیت بآیت اول متصلست و تقدیره ، فمن یعمل من الصّالحات وهو مؤمن فلا کفران لسعیه وحرام ذلك علی الکفار لانّهم لایرجعون الی الایمان . می گوید اعمال مؤمنان پذیرفته است وسعی ایشان مشکور واین بر کافران

حرامست، نه سعی ایشان مشکورو نه عمل ایشان مقبول که ایشان هرگز توبه نکنند و با ایمان نیایند ربّ العزّه از ایشان شناخت و دانست کـه ایمان نیارند و از کفر بازنگردند وایشانرا هلاك کرد . **ابن عباس** از اینجا گفت درمعنی آیت : وجب علی اهل قریة حکمنا بهلاکهم انّه لایرجع منهم راجع، ولایتوب منهم تائب .

قوله: « حتّی اذافتحت» قرأ **ابن عامر وابوجعفر ویعقوب** فتّحت بتشدید التّاء علی التکثیر، وقرأ الآخرون فتحت بتخفیف التّاء . «یأجوج ومأجوج» بالهمز فیهما، قرأها **عاصم** وحده و کذلك فی سورة الکهف . وقرأ الآخرون یاجوج وماجوج بغیر همز فی السورتین وقدمرّ شرحه فیمامضی، وهذا علی حذف المضاف ای ـ فتح ردمهم و ودكّ عنهم . «وهم من کلّ حدب» ای ـ من کلّ نشز وتل . الحدب ، المکان المرتفع . « ینسلون » ای ـ یسرعون النزول من الآکام والتلاع کنسلان الذئب وهو سرعة مشیه.

روی **عبدالله بن مسعود** قال: لمّا اسری بالنبیّ لیلة اسری لقی **ابرهیم وموسی وعیسی** فتذاکروا السّاعة، فبدؤا بابرهیم فسألوه عنها فلم یکن عنده منها علم .ثمّ بموسی فلم یکن عنده منها علم، فرجعوا الی عیسی، فقال عیسی عهدالله الیّ فیمادون وجبتها فامّا وجبتها فلا یعلمها الاّ الله فذکر خروج الدجّال فقال فاهبط فاقتله ویرجع النّاس الی بلادهم فیستقبلهم یأجوج ومأجوج، «وهم من کل حدب ینسلون» فلایمرّون بماء الاّ شربوه ولایمرّون بشیء الاّ افسدوه فیجارون الیّ فادعوا الله فیمیتهم فیجتووون الارض من ریحهم و یجارون الیّ فادعوا الله فیرسل السّماء بالماء فیحمل اجسادهم فیقذفها فی البحر ثمّ ینسف الجبال ویمدّ الارض مدّ الادیم ،فعهدالله الیّ اذا کان ذلك انّ الساعة من النّاس کالحامل المتم لایدری اهلها متی تفجأهم بـولادها لیلا ام نهاراً . قال **عبدالله:** وجدت تصدیق ذلك فـی کتاب الله « حتّی اذا فتحت یأجوج و مأجوج وهم من کل حدب ینسلون». وعن **حذیفة بن اسید الغفاری** قال : اطلع **النبی** (ص) علینا ونحن نتذاکر، فقال ما تذکرون ؟ قلنا نذکر السّاعة ، قال انّها لن تقوم حتی ترون قبلها عشر آیات: فذکر الدخـّان والدجّال والدابّة، وطلوع الشمس من مغربها،

ونزول عیسی بن مریم ، ویأجوج ومأجوج ،وثلاثةخسوف : خسف بالمشرق و خسف بالمغرب وخسف بجزیرة العرب و آخر ذلك نار تخرج من الیمن تطرد النّاس الی محشرهم . وعن **ام سلمه** انّ **النبی** (ص) کان نائماًفی بیتی فاستیقظ محمرّاً عیناه فقال لاالٰه الّاالله ثلاثاًویل للعرب من امر قداقترب،قدفتح الیوم من ردم **یأجوج ومأجوج** مثل هذا واشار بیده الی عقدتسعین. وقیل انّ ملك الروم یبعث کل یوم خیلایحرسون الردم، فاذاعادوا قالوا امازلنا نسمع من وراء السدّجلبة وامراًشدیداًکانّهم یسمعون قرع فؤسهم، وقیل«وهم من کل حدب»الضمیر یعودالی جمیع الخلق وذلك حین یخرجون من قبورهم. یدلّ علیه قراء ت **مجاهد** وهم من کل جدث بالجیم والثّاء کماقال تعالی : «فاذاهم من الاجداث الی ربّهم ینسلون» .

قوله:«واقترب الوعد الحقّ » ای ـ القیامة والحقّ الّذی لاخلف فیه ،قال **الفرّاء** وجماعة ، الواوفی قوله : «واقترب الوعد الحقّ» مقحمة زائدة ومعناه حتی اذافتحت یأجوج ومأجوج اقترب و عدالحقّ کماقال تعالی:«فلمّا اسلما وتله للجبین ونادیناه» یعنی وتله للجبین نادیناه . و الدلیل علیه ماروی عن **حذیفة** قال : لوانّ رجلا اقتنی فلوا بعد خروج یأجوج ومأجوج لم یرکبه حتی تقوم الساعة، وقال قوم لایجوزطرح الواووجعلواجواب حتی اذافتحت فی قوله :«یاویلنا»فیکون مجازالآیة حتی اذافتحت یاجوج و مأجوج واقترب الوعد الحق قالوا: «یاویلنا قد کنّافی غفلة من هذا» . وقوله : « فاذا هی شاخصة » فی هی ثلاثة اوجه : احد هاانّها کنایة عن الابصار ثمّ اظهـر الابصار بیاناً، معناه فاذا الابصار شاخصة ، ابصار الـذین کفروا . والثّانی ان هی تکون عماداً کقوله : «فانّها لاتعمی الابصار».والثالث ان یکون تمام الکلام عند قوله:«هی» ولهذا وقف بعض القرّاء علی هی کانّه جعلها کنایةعن السّاعة، یعنی : فاذا هی قائمةای ـ من قربها کانّهاحاضرة ثم ابتداء فقال شاخصة ابصارالّذین کفرواعلی تقدیر خبرالابتداء ،مجازهاابصارالّذین کفروا شاخصة وشخوصهاامتدادها فلاتطرف من شدّة ذلك الیوم وهوقوله یقولون :«یاویلنا قد کنّا فی غفلة من هذا» ای ـ لم نعلم انّه حقّ

«بل کنّا ظالمین» لانفسنا بترك الایمان به.

«انّکم وما تعبدون من دون الله» ای ـ قل لهم یا محمّد انّکم ایّها المشرکون وما تعبدون من دون الله یعنی الاصنام، «حصب جهنّم» ای ـ وقودها، وقیل خطبها بلغة الحبشة واصل الحصب الرّمی، قال الله تعالی: «انّا ارسلنا علیهم حاصباً» ای ـ ریحاً ترمیهم بالحجارة. «انتم لها واردون» ای ـ فیها داخلون. وقیل اللّام هاهنا بمعنی الی، کقوله: «بانّ ربك اوحی لها» ای ـ اوحی الیها.

«لو کان هؤلآء» الاصنام، «آلهة» علی الحقیقة، «ماوردوها» ای ـ ما دخل عابدوها النّار. «و کلّ فیها خالدون» یعنی العابدین والمعبودین. فان قیل وایّ حکمة فی ادخال الاصنام النّار وهی جماد لا تعقل لیس لها ثواب ولا علیها عقاب؟ قلنا انّها تحمی بالنّار فتلزق بهم فیعذّبون بها لیکون ذلك اشدّ واشقّ علیهم وابلغ فی الحسرة اذ عذّبوا بما کانوا یعبدون ویرجون النجاة والشفاعة من قبله.

«لهم فیها زفیر» انین وتنفّس شدید وبکاء وعویل. «وهم فیها لا یسمعون» حین صاروا صمّاً بکماً. و قیل لا یسمعون لانّهم فی توابیت من نار. قال **ابن مسعود** فی هذا الآیة: اذا بقی فی النّار من یخلّد جعلوا توابیت من نار ثم جعلت تلك التوابیت فی توابیت اخری، ثم تلك التوابیت فی توابیت اخری علیها مسامیر من نار فلا یسمعون شیئاً ولا یری احد منهم انّ فی النّار احداً یعذب غیره.

النوبة الثالثة

قوله: «وذا النّون اذ ذهب مغاضباً» الآیه. خدایرا جلّ جلاله دوستانی اند که اگر یك طرفة العین مدد لشکر بلا ازروزگار ایشان گسسته گردد چنانکه اهل عالم ازبی نعمتی غریو ناك گردند ایشان ازبی بلائی بفریاد آیند، هرچند که آسیب دهر

وبلا بیش بینند بربلای خویش عاشق ترند ، هرچند زبانهٔ آتش عشق ایشان تیزتر، ایشان چون پروانهٔ شمع برفتنهٔ خویش هرروز فتنه‌ترند .

پیر طریقت گفته: الهی دردیست مرا که بهی مباد ، این درد مرا صوابست، با دردمندی بـدرد خرسند کسی را چه حسابست ، الهی قصه اینست که برداشتم این بیچاره درد زده را چه جوابست . آن عزیزراه و برگزیدهٔ پادشاه **یونس** پیغامبر که قصهٔ وی می‌رود روزگار وحال او همین صفت داشت ، مردی بود در بوتهٔ بلا پالوده زیر آسیای محنت فرسوده، تازیانه عتاب بی‌محابا برسروی فرو گذاشته،وهرچند که درمجمرهٔ بلاجگراو بیش کباب کردند اوبربلای خود عاشق‌تر بود که ماه‌روی عشق حقیقت را که‌نشان دادند در کوی‌بلانشان دادند درحجرهٔمحنت . در آثارمنقولست، اذا احبّ الله عبداً صبّت علیه‌البلاء صبّاً . رضوان با همهٔ غلمان چاکر خاك قدم‌اهل بلاست ، اقبال ازلـی وتقاضای غیبی معدّ بنام اهل‌بلاست محبّت الهی غذای اسرار اهل بلاست . لطف ورحمت ربّانی و کیل درخاص اهل‌بلاست. صفات قدیم‌زاد وتوشهٔ اهل بلاست، ذات پاك منزّه مشهود دلهای اهل بلاست، «یحبّهم ویحبّونه»از سراپردهٔ غیب هدیـه وتحف اهل‌بلاست. «وسقیهم ربّهم» سرانجام وعاقبت اهل بلاست .

« ان‌لااله‌الاّ انت سبحانك‌انّی کنت من‌الظّالمین‌فاستجبناله» خبرمی‌دهد ازروی اشارت که‌هر آن بنده که دعا کند،دعائی که دروی سه‌چیزموجود است آن‌دعا باجابت مقرون‌بود ، یکی توحید ، دوم تنزیه، دیگراعتراف بگناه خویش،همچنین **یونس** پیغامبرابتدابتوحید کرد گفت:«لااله‌الاّانت» پس‌تنزیه در آن‌پیوست گفت:«سبحانك» پس بگناه خویش معترف شد گفت : «انّی کنت‌من‌الظّالمین» . چون این‌سه خصلت مجتمع گشت در دعای وی، ازحضرت الهیت اجابت آمد که : «فاستجبناله ونجّیناه من‌الغمّ» . توحیدآنست که خدای تعالی رابزبان یکتا گوئی وبـدل یکتا دانی ، یکتا درذات ، یکتا درصفات ، بری ازعلاقات ، مقدّس ازآفات ، منزه از مزاجات ، نه کس را جزازوی شکرومنت، نه بکس جزبوی حول و قوّت ، نه‌دیگری را جز

زوی‌منح‌ومنحت، وبدان که‌این توحید از کسی درست‌آید که دلی‌دارد صافی وهمّتی عالی‌وسینه‌ای خالی، نه‌صید دنیا شده نه قید عقبی گشته، نه‌چیزی ازو درآویخته، نه او با چیزی آمیخته، تا جمال توحید بروی مکشوف گردد و بادراك سرّ آن موصوف شود.

ذوالنون مصری را بخواب دیدند پسندیده حال وستوده روزگار، گفتند: یاذوالنون حالت چون بود وروزگارت بچه رسید؟ جانت کجاست ودوست را باخود چگونه یافتی؟ جواب داد که ازدوست سه‌آرزو خواسته بودم دو از آن بداد وامیدم درآن وفا کرد، سوم رامنتظرم، یکی آنست که گفتم ملکا پیش ازآنکه **ملك‌الموت** ازکارمن باخبر شود تو بلطف خود جان من بر گیر ومرا باومگذار، امیدم وفا کرد ومرا باانگذاشت،دیگر گفتم ملکا مرابی‌منّت رضوان در روضهٔ رضا بنشان و مرا بکس حوالت نکن همچنان کرد و بفضل خودآن‌نعمت برمن تمام کرد، و آرزوی سوم که آنرا منتظرم، گفتم ملکا دستوری ده تا در میدان جلال تو در صف صدّیقان وموحدان‌نام نومی گویم ودر دارالجلال کلّ‌وصال‌تومی‌پویم ودرمجمع عارفان تونعره‌ای همی‌زنم و گرد کعبهٔ وصل توطوافی همی کنم امیدوارم که این‌نیز اجابت کند.

«و زکریّا اذنادی ربّه ربّ لاتذرنی فرداً» برمذاق عارفان واشارت محققان معنی‌آنست که لاتذرنی خالیاً عن عصمتك معرضاً عن‌ذکرك مشتغلا بشیٔ سواك. خداوندا پردهٔ عصمت ازمن باز مگیر وبر یاد کرد ویادداشت خود می‌دار و مرا از خود بدیگری مشغول‌مدار.

پیر طریقت گفت: الله تعالی را جلّ‌جلاله خزانه بکارنیست وبهیچ‌چیز حاجت نیست هرچه دارد برای بندگان دارد، فردا خزانهٔ رحمت بعاصیان دهد و خزانهٔ فضل بدرماندگان دهد، تا هم از خزانهٔ وی حق وی بگزارند که بندگان از آن خود بگزاردن حق وی نرسند. سلطان که دختربگدائی دهد گدا راکاوین بسزای

دخترسلطان نبود هم ازخزانهٔ خودکاوین بگدا فرستد تاکاوین کریمهٔ خود ازخزینهٔ وی بدهد ، بنده که طاعت وی‌می کند بتوفیق وعصمت الله تعالی میکند ، بتأیید و تقویت وی‌حقّ وی می گزارد ، آنگه بنده‌را بفضل طاعت بفضل‌خود می‌ستاید،وبکرم خود می‌پسندد و برجهانیان جلوه می کند که : «انّهم کانوا یسارعـون فی‌الخیرات ویدعوننا رغباً ورهباً و کانوا لنا خاشعین» بندگان من بطاعت می کوشند برغبت ورهبت‌مارا میخوانند همه مارا می‌دانند و گرد درمامی گردند ، سوختگان حضرت ماالند، برداشتگان لطف ماالند. هداهم حتّی عرفوه ووفّقهم‌حتی عبدوه ولقّنهم‌حتی سألوه ونوّر قلوبهم حتی‌احبّوه . بنواخت تا بشناختند ، توفیق داد تـا پرسیدند . تلقین کرد تا بخواستند ، دل معدن نور کرد تا دوست‌داشتند ، یحبّ بغیررشوة، و یعطی بغیرمنّة ویکرم بغیروسیلة. بی رشوت دوست دارد، بی‌منّت عطادهد، بی وسیلت گرامی گرداند ، صدنعمت برسرتو نثار کندوذرّه‌ای شمرد،وکاهی‌ازتو کوهی انگارد، نبینی که بهشتی بدان عظیمی‌وفراخی‌بتوداد و آنرا بغرفه بازخواند گفت: «اولئك یجزون‌الغرفة» . **ابراهیم‌خلیل**علیه‌السلام گوساله‌ای پیش مهمان نهادربّ‌العزّه آن ازوی بپسندیدو گرامی کرد و برجهانیان جلوه کرد ، که : «جاء بعجل حنیذ»،او خداوندیست که هر که نیاز باوبردارد توانگرش کند هر که ناز باو کند عزیزش گرداند ، اگرتقدیراً صدسال‌بنده معصیت کند آنگه که گوید : تبت. گوید قبلت، و هوالّذی یقبل‌التوبة عن عباده . اعرابیء دعامی کرد و دعای ایشان بوالعجب‌بود گفت : الهی تجدمن تعذّبـه غیری ولا اجد من یرحمنی غیرك . خداونـدا تـو. دیگری را یابی که عذاب کنی جز از من ، و من دیگری را نیابم که برمن‌رحمت کندجزازتو.

«انّ هذه امّتکم امّة واحدة» معبود کم واحد ، نبیّکم واحد، وشرعکم‌واحد، فلاتسلکوا بنیات الطرق فتطبحوافی اودیة الضّلالة وعلیکم باتّباع سلفکم و احذروا موافقة ابتداع خلفکم . «و انا ربّکم فاعبدون» واعرفواقدری و احفظوا فی‌جریـان

التقدیرسرّی واستدیموا بقلوبکم ذکری، تجدوا فی‌مآلکم غفری وتحظّوا بجمیل برّی. مفهوم این آیت حثّ مؤمنانست بر راه سنت و جماعت رفتن و در دین اقتدا بسلف کردن وازتأویل وتصرّف اهل بدعت پرهیز کردن.

پیر طریقت گفت: ایمان ما از راه‌سمعست نه‌بحیلت عقل، بقبول‌وتسلیمست نه بتأویل و تصرف، گردل گوید چرا؟ گوئی من امر را سر افکنده‌ام، اگرعقل گوید که چون؟ جواب‌ده که من بنده‌ام، ظاهرقبول کن وباطن‌بسپار، هرچه‌محدث است بگذار، وطریق سلف دست بمدار. «واناربّکم فاعبدون» می گوید مرا پرستید که معبود منم، مراخوانید که مجیب‌منم، من‌آن‌خداوندبی‌انبازبی نیازم که بهیچ چیزوبهیچ کس حاجت ندارم، هرچه‌آفریدم برای شما آفریدم آسمان‌وزمین‌عرش و کرسی‌لوح وقلم طفیل وجود شمایند، آنچه **مصطفی** (ص) گفت: «ینزل‌الله کلّ لیلةالی‌السّماءالدنیا بنی‌جنة عدن بیده غرس شجرة طوبی بیده یضع الجبّار قدمه فی‌النّار لاتسبّوا الدهر فانّ الله هوالدهر. «الرّحمن علی العرش استوی» مقصود ازین خلعتها نه‌اعیان آسمان وزمین عرش و کرسی وبهشت ودوزخ است ونه مقصود نواخت وتشریف آنست لیکن درحکم قدم‌رفته که شما را درین منازل گذری باشد ودرین مواضع نظری، در هر منزلی ازین منازل ما ازلطف خود نزلی بیفکندیم تا چون دوستان ما در رسند حظّ ونصیب خود از نواخت وتشریف ما بر گیرند.

۷ـ النّوبةالاولی

قوله تعالی: «**انّ‌الّذین سبقت لهم منّا الحسنی**» ایشان که پیشی کرد ایشانرا از ما خواست نیکو، «**اولئك‌عنها مبعدون**(۱۰۱)» ایشان از آن آتش دور داشتگانند.

« **لایسمعون حسیسها** » آواز آتش نشنوند فردا ، « **وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون** (۱۰۲) » وایشان در آنچه دلهای ایشان آرزو خواهد جاویدانند.

« **لایحزنهم الفزع الاکبر** » بیم مهین ایشانرا اندوهگن نکند ؛ « **وتتلقّیهم الملائکة** » ودر برایشان می آیندفریشتگان، « **هذا یومکم الّذی کنتم توعدون** (۱۰۳) » [و می گویند ایشانرا] این آن روز نیکوی شما است که وعده می دادند شما را.

« **یوم نطوی السّمآء** » آن روز که بر نوردیم آسمانرا ، « **کطیّ السّجلّ للکتب** » چون بر نوشتن سجل نامه را، « **کما بدانا اوّل خلق نعیده** » چنانکه مردم رابیافریدیم باز دیگر باره باز آفرینم، « **وعداً علینا** » کردن این که ما گفتیم برماست ، « **انّا کنّا فاعلین** (۱۰٤) » که ما آنرا خواهیم کرد .

« **ولقد کتبنافی الزّبور** » نبشتیم در آن نبشته که نبشتیم ، « **من بعد الذّکر** » پس آن یادها که در آن نوشتیم ،« **انّ الارض یرثها** » که این جهان از جهانیان میراث برند ، « **عبادی الصّالحون** (۱۰۵) » بندگان من آن گروه نیکان .

« **انّ فی هذا لبلاغاً** » درین سخن شرف وصیت ومدح بسنده است و آگاهی داد ، « **لقوم عابدین** (۱۰٦) » گروهی را که خدای پرستانند .

« **وما ارسلناك الاّ رحمة للعالمین** (۱۰۷) » و نفرستادیم ترا مگر بخشایشی جهانیانـرا .

« **قل انّما یوحی الیّ** » گوی بمن پیغام وفرمان میدهند و آگاهی می افکنند، « **انّما الهکم اله واحد** » که خدای شما خدای یکتاست، « **فهل انتم مسلمون** (۱۰۸) » گردن نهید وبگروید؟

« **فان تولّوا** » اگر بر گردند از اسلام ، « **فقل آذنتکم علی سواء** » بگو آگاه کردم شمارا همسانی را [تامن وشما در بودنی یکسان باشیم بدانش که چـه خواهد بود]،« **وان ادری** »ومن نمیدانم، « **اقریب ام بعید** » که سخت نزدیکست یا دورتر یا دیرتر ، « **ماتوعدون** (۱۰۹) » آنچه شمارا وعده می دهند [از رستاخیز

وعذاب شما]

« **انّه يعلم الجهر من القول** » خداوند می داند بلند گفتن از هر سخن ، « **و يعلم ماتكتمون** (١١٠) » ومی داند آنچه پنهان می‌دارید ،

« **وان ادری** » وگوی که من ندانم « **لعلّه فتنة لكم** » مگر که این [فـرا گذاشتن شما بدرنگ ونشتابیدن بعذاب] آزمایشی است شمارا ، « **ومتاع الی حين** (١١١) » وبرخورداری اندك تایکچندی .

« **قال ربّ احكم بالحقّ** » گوی خداوندا کار برگزار بسزا ، « **وربّنا الرّحمن المستعان** » وخداوند ما کـه رحمن است یـاری خواستن ازوست ، « **علی ماتصفون** (١١٢) » برکشیدن بار این ناسزا ها ودروغها که می گویید.

النّوبة الثانية

قوله : « انّ الّذين سبقت لهم منّا الحسنی » ، **ابن‌عباس** و جماعتی از مفسّران گفتند که سبب نزول این آیت آن بود که صنادید قریش در **حطیم** حاضر بودند و گرد کعبه مقدّسه سیصدوشصت بت نهاده و آنرا میپرستیدند رسول خدا(ص) برایشان خواند: « انّكم و ماتعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لهاواردون » ، کافرانرا این سخن دشخوار آمد بانگ برآوردند گفتند : میبینید این محمّد که خدایان مـا را زشت گویدودشنام دهد؟ رسول خدا برفت وایشان همچنان در گفت و گوی بودند ودرتحیر ، **عبدالله بن الزبعری** فرازآمد و گفت چه بودست شمارا که چنین متحیّر ومتغیّر گشته‌اید ودر گفت و گوی رفته‌اید ؟ گفتند : محمّد خدایان مارا دشنام داد وناسزا گفت که : انّكم وماتعبدون من دون‌الله حصب جهنّم» گفت اورابازخوانید تا من با وی سخن گویم ، رسول خدا بازآمد، گفت: یامحمّد هذاشیٔ لآلهتنا خاصّةاولكلّ من عبد من

دون‌الله؟ این خدایان ماراست علی‌الخصوص یاهر معبودی که فروداز الله‌تعالی است؟ گفت همه راست برعموم، **ابن‌الزبعری** گفت: خصمت وربّ هذه البنیّة یعنی الکعبة. دست بردم وخصم راشکستم، بخدای این کعبه جهودان **عزیر** را می‌پرستند، ترسایان **مسیح** رامی‌پرستند، **بنوملیح** فرشتگان رامی‌پرستند، پس ایشان همه بدوزخند؟ رسول خدا گفت: «بل‌هم یعبدون الشیاطین هی‌الّتی امرتهم بذلك»، فنزل‌الله عزوجل، «انّ‌الّذین سبقت‌لهم منّاالحسنی»، وهم عزیروالمسیح والملائکة. «اولئك عنها مبعدون» لانّهم عبدوامن دون‌الله وهم لذلك کارهون. وانزل‌فی‌ابن‌الزبعری، «ماضربوه لك الّاجدلا بل هم قوم خصمون». گفته‌اند که: «انّکم و ما تعبدون» دلیلست که مراد اصنام است نه‌فریشتگان ونه مردم، که اگرایشان مراد بودند من‌تعبدون گفتی. وقیل‌ارادبقوله: «سبقت لهم منّاالحسنی» جمیع المؤمنین، والحسنی‌السعادة والعدّة الجمیلة بالجنّة. وعن **النعمان‌بن بشیر** قال: تلا **علی** (ع) لیلة هذه الآیه: «انّ الذین سبقت لهم منّا الحسنی اولئك عنهـا مبعدون». قال: انا منهم و**ابوبکروعمرو عثمان و طلحة و الزبیر و سعد و عبدالرحمن بن عوف** منهم، ثم اقیمت الصلوة فقام علـیّ یجرّ رداه، وهو یقول:

«لایسمعون حسیسها» یعنی صوتها اذا نزلوا منازلهم فی الجنّة. «وهم فیمـا اشتهت انفسهم خالدون»، کقوله: «وفیها ماتشتهی الانفس وتلذّالاعین».

«لایحزنهم الفزع الاکبر» قال **ابن‌عباس**: یخرج اهل الایمان من‌النّار حتی اذا لم یبق فیها واحد منهم اطبقت النّار علی اهلها اطباقاً فیلحقهم عند ذلك فزع لم یلحقهم مثله قبله فذلك الفزع الاکبر، وقیل الفزع الاکبـر النفخة الاخیرة الّتی یبعث عندها الخلق، و قیل حین یذبح الموت علی صورة کبش املح علی‌الاعراف، والفریقان ینظران وینادی یا اهل‌الجنّة خلود فلاموت، وبااهل النّارخلود فلاموت. و گفته‌اند فزع مهین آنست که بنده را بدوزخ برند زبانیه درو آویخته وخشم ملك بدو رسیده، وانواع عذاب گرد او درآمده. **مصطفی** (ص) گفت: روزقیامت سه کس

را بر تل مشك اذ فر بدارند از فزع اکبر ایمن گشته و بیم حساب بایشان نرسیده : مردی که قرآن خواند بی‌ریا برضاء خدا امامی کند در نماز قومی را که بوی راضی باشند . دیگر مردی که در مسجد مؤذّنی کند بی‌مزد درطلب رضاءِ خدای . سدیگر مردی که در دنیا برقّ بندگی مبتلا بود ودر گزارد حق سیّد ازطلب آخرت باز نماند. قوله: «وتتلقّیهم الملائکة هذا یومکم الّذی کنتم توعدون» فی الدنیا . آنان که فزع اکبر ایشانرا اندوهگین نکند فریشتگان رحمت باستقبال ایشان آیند بردر بهشت، وایشانرا تهنیت کنند و گویند: بشارت باد شمارا بنعیم جاویدان وعزّ بیکران ، این آن روزست که شمارا وعده داده بودند دردنیا که بکرامت رسید وثواب طاعت ببینید.

« یوم نطوی السّمآء» ای ـ اذکر یوم نطوی السّماء . وقیل تقدیره ، وتتلقیهم الملائکة یوم نطوی السماء . یعنی نطویها بعد نشرها کقوله : «والسّموات مطویّات بیمینه» ، وقیل طیّها ابطالها وافناؤها ، وقیل طیّها تبدیلها « کطیّ السّجل للکتب»، قرأ **حمزة و الکسائی و حفص و عاصم** . للکتب علی الجمع ، وقرأ الآخرون للکتاب علی الواحد ، علماءِ ، تفسیر در معنی سجلّ مختلفند **ابن‌عباس** گفت و جماعتی مفسران که : سجل صحیفه است مشتق من المساجلة ، وهی المکاتبة ولام بمعنی علی است . و کتاب بمعنی کتابتست . ای ـ نطوی السّماء علی مافیها من النّجوم کما نطوی الصحیفة علی مافیها من الکتابة. وقیل اللّام زائدة للتوکید ، والکتاب بدل من السجلّ والمعنی ، نطوی السّماء کطیّ الکتاب . وقیل اللّام لام العلّة ای ـ کطی الصحیفة لاجل الکتاب الّذی فیها کی لایطلع علیه. **سدّی** وجماعتی دیگر از مفسران گفتند : سجلّ نام کاتب است که نویسندهٔ صحیفه است آنکه خلاف کردند که آن کاتب کیست ؟ قومی گفتند نام کاتب **رسول** (ص) است، قومی گفتند نام فریشته ایست که استغفار بندگان نویسد بمداد نور ، قومی گفتند نام آن فریشته‌ایست که صحایف اعمال بنده دردست وی‌است وپس ازمرگ وی آنرا در نوردد . ربّ‌العالمین طی آسمان بروز قیامت مانند کرد بطی کاتب مر صحیفهٔ

خویش.را یعنی چنانکه آسان بی‌رنج ودشواری‌کاتب صحیفه در نوردد ، ما آسمـان بدان عظیمی بقدرت در نوردیم بی‌تعذّر وتکلّف،اینجا سخن‌تمام شد آنکه براستیناف گفت : « کما بدانا اوّل خلق نعیده » الکاف نصیب بنعیده، ای ـ اذا افنینا الخلق اعدناهم خلقاً ای ـ قدرتنا فی‌الاعادة کقدرتنا فی‌الابتداء . وقیل خلقناهم من‌الماء ثم نعیدهم من‌التراب . وقیل کمابداناهم فی بطون امّهاتهم حفاة عراة غرلا ، کذلك نعیدهم یوم‌القیمة نظیره قوله : «ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرّة » وبه قال‌النبی (ص) : «انّکم محشورون حفاة عراة غرلا کمابدانا اول‌خلق نعیده » وعن **عائشة** قالت: دخل علیّ **رسول‌اللّه** (ص) وعندی عجوز من بنی عامر فقال من هذه العجوز یا **عائشة**؟فقلت احدی خالاتی ، فقالت ادع‌الله انّ یدخلنی الجنّة ، فقال‌انّ الجنّة‌لاتدخلها العجز،فاخذالعجوزمااخذها فقال‌علیه‌السّلام ان‌الله ینشئهنّ خلقاًغیر خلقهنّ قال الله تعالی : «انّا انشأنا هنّ انشآءً» الآیة . ثم قال: یحشرون یوم‌القیامة حفاةعراةغلفاً، فاول‌من‌یکسی **ابراهیم خلیل‌اللّه**، فقالت: **عائشة** واسواتاه‌ولایحتشم النّاس بعضهم بعضاً ، قال : «لکل امریءٍ منهم یومئذ شأن یغنیه » ثمّ قرأ **رسول‌اللّه**: « کما بدانا اوّل خلق نعیده کیوم ولدته‌امّه». « وعـداً علینا» نصب علی‌المصدر یعنی وعدناه وعداً علینا انجازه، «انّا کنّا فاعلین»لاخلف لوعدنا وقولنا،وقیل معناه انّا کنّا فاعلین لمایرید اوّلا و آخراً لا فاعل للخلق سوانا .

« ولقد کتبنافی الزّبور من بعدالذّکر» الزبور المزبور وهوالمکتوب ، یقال زبرت‌الشیء ای ـ کتبته . **زبور** نامی است هر کتابی را که به پیغامبری فرو آمد ، و ذکراینجا لوح محفوظ است . می گوید مانوشتیم و حکم کردیم در کتابهای منزل به پیغامبران‌پس‌آن که درلوح محفوظ‌مثبت کرده‌بودیم ونوشته ، **حمزه**«فی الزبور» بضمّ الزّاءخواند ، جمع زبر، وهی‌الکتب المنزلة، وقیل‌معناه قضینا وبیّنّا فی‌الکتب المنزلةالی‌الارض من بعدما ذکرنافیها من‌الوحی . **شعبی** گفت‌زبور کتاب‌**داود** ست وذکر **تورات‌موسی** ، وقیل الزبور کتاب داود ، والذکر **القرآن** ، وبعد بمعنی‌قبل

كقوله: «والارض بعد ذلك دحيها» اى- قبل ذلك ومثله‌فى الظروف وراء، فانّه‌يكون بمعنى خلف و بمعنى امام ويستعمل لهما. معنى آنست كه ما در **زبور داود** نوشتيم پيش از **قرآن محمد**. «انّ الارض» يعنى ارض الجنّة. «يرثها عبادى الصّالحون» المؤمنون، دليله قوله: «اولئك هم الوارثون الّذين يرثون الفردوس» وقال تعالى: «الحمدلله الّذى صدقنا وعده واورثنا الارض» يعنى ارض الجنّة. و گفته‌اند زمين اينجا زمين دنياست آنگه خلاف كردند كه كدام زمين است؟ قومى گفتند زمين مقدسه است و عبادى الصالحون بنى اسرائيل‌اند كه ميراث بردند ازجبّاران. قومى گفتند زمين **مصر** است كه ميراث بردنداز **قبطيان**. قومى گفتندهمهٔ زمين دنيا خواهد كه امت **محمد** ميراث بردند ازجهانيان كه پيش ازايشان بودند، وهذا حكم من الله سبحانه باظهار الّدين و اعزاز المسلمين وقهر الكافرين. قال الله تعالى: «ليظهره على الدّين كلّه ولو كره المشركون»، وقال **وهب** قرأت فى عدة كتب من كتب الله سبحانه قال الله عزوجل: «انّى لاورث الارض عبادى الصّالحين» من امّة محمّد.

«انّ فى هذا» اى فى هذا **القرآن**. «لبلاغاً» اى- وصولا الى البغية، من اتّبع **القرآن** وعمل به وصل الى مايرجو من الثواب. وقيل بلاغاً اى ــ كفاية. يقال فى هذا الشئ بلاغ وبلغة، اى- كفاية، و **القرآن** زادالجنّة كبلاغ المسافر، وقيل انّ فى هذا اى- فى تورثينا الجنّة الصالحين لبلاغاً وكفاية فى المجازاة. «لقوم عابدين» مطيعين لله سبحانه، وقال **ابن عباس**: اى- عالمين. وقال **كعب** هم امة **محمد** (ص) اهل الصّلوات الخمس وشهر **رمضان** سمّاهم الله عابدين. روى **سعيد بن جبير عن ابن عباس** عن **النبى** صلّى الله عليه وسلّم انه قرأ «لبلاغاً لقوم عابدين»، قال: «هى الصّلوات الخمس فى **المسجد الحرام** جماعة».

قوله: «و ما ارسلناك» يا **محمد**. «الاّ رحمة للعالمين» نعمة تشملهم قيل هى للمؤمنين خاصة واليه ذهب **ابن عباس**. وقيل عام فيهم امنوا الخسف والمسخ والعذاب يعني من آمن به كتبت له الرّحمة فى الدنيا والآخرة ومن لم يؤمن به عوفى ممّا اصاب

الامم قبله من الخسف و الغرق و نحوهما . و قدقال صلّی الله علیه و سلّم : « انّما انا رحمة مهداة ».

« قل انّما یوحی الیّ انّما الهکم اله واحد » ای ـ اخبر قومك یا **محمد** بانّ الله اوحی الیّ انّ معبودکم معبود واحد وهو الله . « فهل انتم مسلمون »، لفظه الاستفهام ومعناه الامر، ای- فاسلموا له و اعبدوه ولاتشرکوا به شیئاً، والاسلام الانقیاد لامر الله وترك مخالفته

« فان تولّوا » ای ـ اعرضوا عن الاسلام ، « فقل آذنتکم علی سواء »، هذا من فصیحات **القرآن** و احسنه اختصاراً ، معناه اعلمتکم لنستوی نحن وانتم فی العلم، وقیل معناه اعلمتکم ما امرت به وسویت بینکم فی الاعلام لم اخف عن بعضکم شیئاً واظهرته لغیرکم، وقیل معناه آذنتکم علی انّی حرب لکم وان لاصلح بیننا لاکون انا وانتم فی العلم بالحرب علی سواء لایکون فیه خداع، وقیل علی سواء صفة مصدر محذوف ای- آذنتکم ایذاناً علی سواء وقیل هو حال من الفاعل اومن المفعول اومنهما جمیعا «وان ادری اقریب ام بعید ماتوعدون» ای ـ لاادری متی تکون یوم القیمة اقریب ام بعید ، یقال هومنسوخ بقوله : « واقترب الوعدالحق » ، وقیل معنی الآیة ، لاادری متی یحلّ بکم العذاب ان لم تؤمنوا .

«انّه یعلم الجهر من القول و یعلم ماتکتمون » ای - یعلم ما تجهرون به من الکفر و ماتخفون ، و قیل انّ الّذی یعلم السرّ والعلانیة هو الّذی یعلم وقت قیام السّاعة .

«وان ادری لعلّه فتنة لکم » ای ـ ما ادری لم اخّر عقابه عنکم فی الدنیا فلعلّ تأخیره ذلك اختبار لکم، لانّهم کانوا یقولون لو کان حقاً لنزل بنا، وقیل معناه ماادری ما آذنتکم به اختبار لکم ، و قیل ما ادری لعلّ ابقاؤکم علی ما انتم علیه فی الدّنیا .
« فتنة لکم » ای ـ عذاب لکم و قدیطلق لفظ الفتنة بمعنی العذاب . کقوله : « ذوقوا فتنکم » یعنی عذابکم . « ومتاع الی حین » لتتمتّعوا بحیوتکم الی الاجل المعلوم

وهوالموت ، وقيل الى يوم بدر و قيل الى يوم القيامة ، و قيل لتتمتّعوا بحيوتكم الى اجل قدضربه لكم لتزدادوا اثماً فتستوجبوا زيادة العذاب .

« قل ربّ احكم بالحقّ » قرأ **حفص عن عاصم** ، قال رب احكم بالالف على الاخبار عن الرسول (ص) بانّه دعاالى الله تعالى ان‌يحكم بينه و بين قومه بالحّق . كما دعت الرّسل الّتى قبله حين قالوا ربّنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق . و قرأ الآخرون قل‌ربّ‌احكم على‌الامر، اى- قل‌يامحمّد رب احكم بالحقّ . اى‌اقض بيننا وبين اهل **مكّة** بالحقّ .فان قيل كيف قال احكم بالحقّ واللّٰه‌لايحكم‌الّابالحق؟ قيل‌الحقّ هاهنا بمعنى العذاب‌كانّه استعجل العذاب لقومه ، فقيل يا **محمّد** اترك اختيارك‌فى‌امر الكفار وفوّض‌الامر فى‌ذلك‌الى حكم‌اللّٰه بالحقّ‌بينك‌و بينهم ولاتستعجل عليهم بذلك و سلنى الحكم بالحقّ ولاتتعرّض لما لاتعلم عاقبته ، و قيل معناه ربّ احكم بحكمك الحقّ،فحذف الحكم واقيم‌الحقّ مقامه،امران يقول كماقالت‌الرّسل قبله : ربّنا افتح بيننا وبين قومنا بالحقّ .

«وربّناالرّحمن»اى- وقل ربّناالرحمن العاطف‌على خلقه‌بالرزق، «المستعان» المطلوب‌منه‌المعونة والنصر، « على‌ماتصفون » من الكذب والباطل ، و تقولون ما هذاالّا بشر مثلكم واضغاث احلام و اساطيرالاوّلين واشباه‌ذلك .

النوبة الثالثة

قوله : « انّ الّذين سبقت لهم منّا الحسنى » الآيه. سبقت لهم من الله العناية فى‌البداية فظهرت الولاية فى‌النهاية . دربدايت عنايت بايد تا درنهايت ولايت بود ، يك ذره عنايت ازلى به‌ازنعيم دوجهانى، اوراكه نواختند درازل نواختند ،و اوراكه

خواندند درازل خواندند، دوستان اودرازل کاس لطف نوشیدند ولباس فضل پوشیدند کارهادرازل کرده وامروز کرده می‌نماید. سخنها درازل گفته وامروز گفته می‌شنواند، خلعتها بنام دوستان درازل دوخته وپرداخته وامروزمی‌رساند. «کلّ یوم هو فی شأن» سوق المقادیر الی المواقیت. دیرست تا با تورازمی گویند تواکنون می‌شنوی، جلال عزت او قدیم است تو امروز می‌دانی، علم ازلی درازل نیابت تو میداشت در دانست صفات ازلی. سمع قدیم درازل نیابت تومی داشت درسماع کلام ازلی، قیّم که مال کودکی در دست دارد بنیابت اودارد، پس چون کودك بالغ شود بوی دهد. میگوید ازروی اشارت که شما اطفال عدم بودید که لطف قدم کارشما می‌ساخت ونیابت شما می‌داشت، چه‌ماند ازفضل وکرم که آن باتونکرد، بلطف قدم تکلیف بسمع رسانید، حکم بدل فرستاد، رازبا جان گفت، رقم طاعت براطراف کشید، ترامنتظرواردات غیب گردانید که ای منتظروارد لطف‌ما! ای نظارهٔ شاهد غیب‌ما! ولایت نراند دردل تومگرسلطان سرما، حلقهٔ دردل تونکوبد مگررسول برّما، اینست حقیقت حسن ازلی که دوستانرا سابق شد، وربّ العزّه برایشان منت نهاد که: «سبقت لهم منّا الحسنی»، وثمرهٔ آن حسنی ابدیست که ربّ العزّه وعده‌داده و گفته که: «للّذین احسنوا الحسنی وزیادة». آنگه عاقبت وسرانجام اهل سعادت بیان کرد و سابقهٔ ازلی را لاحقهٔ ابدی درپیوست که: «لا یحزنهم الفزع الاکبر» روز رستاخیز در انجمن کبری وعرصهٔ عظمی ازفریشتگان نداء «لابشری» شنوند نه‌خطاب «وامتازوا الیوم ایّها المجرمون» نه آوازسیاست «اخسئوا فیها ولا تکلّمون»، نه‌آواز دردفراق، نه‌نومیدی ازرحمت، بلکه فریشتگان همی‌آیند جوق‌جوق[1] وایشانرا بشارت می دهند که: «هذا یومکم الّذی کنتم توعدون» ای هذا یومکم الّذی وعدتم بالثواب، فمنهم من یتلقّاه الملك ومنهم من یردّ علیه الخطاب والتعریف من الملك، فیقول جلّ جلاله: عبادی هل اشتقتم الیّ، قومی را بواسطهٔ فریشته‌سلام کنند که: سلام علیکم ادخلوا الجنّة بما کنتم تعملون، قومی بیواسطه

۱- نسخه الف: جوك جوك.

وترجمان سلام ملك شنوانند که: «تحیّتهم یوم یلقونه سلام»، گوید جلّ جلاله :عبادی هل اشتقتم الیّ . بندگان من بمنتان آرزو میبود ، این کرامتی و نواختی است که فردا برستاخیز ببندهٔ مؤمن رسد ، اما امروز دلهای ایشان چنانست که آن عزیز راه گفته : قلوب المشتاقین منوّرة بنور الله فاذا تحرّك اشتیاقهم اضاء النور ما بین السّماء والارض فیعرضهم الله علی الملائکة ویقول هؤلاء المشتاقون الیّ اشهدکم انّی الیهم اشوق . می گوید دلهای مشتاقان منوّراست بنور الٰهی چون آتش شوق ایشان آسمان و زمین و عرش و کرسی را روشن کند ، حق جلّ جلاله خطاب کند که ای مقرّبان حضرت، اینان مشتاقان جمال وجلال منند گواه میکنم شمارا که شوق من بایشان بیش از آنست که شوق ایشان بمن .

«یوم نطوی السّماء» الآیة.. انّما کانت السّماء سقفاً مرفوعاً حین کان الاولیاء تحتها، والارض کانت فراشاً اذکانوا علیها فاذا ارتحل الاحباب عنها تخرّب دیارهم علی العادة فیما بین الخلق فی تخریب الدّیار بعد مفارقة الاحباب، وقیل نطوی السّماء الّتی فیها عرجت بدواوین العصاة من المسلمین لئلاّ تشهد علیهم بالاجرام ونبدّل الارض الّتی عصوا علیها غیر تلك الارض حتّی لاتشهد علیهم . وقیل نطوی السّماء لیقرب قطع المسافة علی الاحباب .

« ولقد کتبنا فی الزّبور» کتب اینجا بمعنی اخباراست، وذکر **تورات** است ، و صالحون امّت **محمّد**ند . می گوید **موسی** را **وداود** را وامّت ایشانرا خبر دادیم که امّت **محمّد** شایستگان وبرگزیدگان ماانِد ، خاصگیان حضرت ما اند هرچند بصورت بیگاه خاستند اما بمعنی بگاه خاستند ، نحن الآخرون السّابقون . بیگاه خیزان بودند در عالم قدرت ، اما بگاه خیزان بودند در عالم مشیّت ، صبح مشیّت سر برمیزد که ایشان برخاسته بودند، لکن آفتاب اظهار قدرت فرو می‌شد که پیراهن عدم راچاك کردند، درخلقت مؤخّر بودند اما درخلعت مقدّم بودند ، همه را باوّل آوردیم وایشانرا بآخر، تا ذلّت همه با ایشان بگوئیم ورازهای ایشان باکس

بنگوئیم، «و کلاّ نقصّ علیك من انباء الرّسل» همه را اندك دادیم و ایشانرا مالامال، نبینی درمجلس شراب چون قومی بآخر رسند ساقی را گویند ایشانرا قدح مالامال ده تابمادررسانی. «مثل امّتی مثل القطر لایدری اوّله خیر ام آخره، کیف تهلك امّة انافی اوّلها وعیسی فی آخرها».

«و ما ارسلناك الاّ رحمة للعالمین» در روزگارفترت پیش از مبعث **مصطفی** عربی جمال اسلام روی در نقاب عزّت کشیده بود، قومی بودند که طبع را مؤثّر و محدث نهادند راهی بر گرفتند که نهایت آن راه جزعمایت وضلالت نبود، عقل را خدای نهاده، طبع رارسول ساخته، فلك رامقدّر گفته، مستحسنات عقل راشریعت ساخته مستنکرات طبع رامناهی گفته، باشکال وهیآت مشغول شده، بتدویرات وتزویرات روزگار ببادبرداده، همی ناگاه آفتاب دولت شرع **محمّدی** (ص) از آفاق اقبال احدی پدید آمد که: «وما ارسلناك الاّ رحمة للعالمین». **تبّع** ملك **حمیر** مرکاهن خود را گفت: هل تجد ملكاً یزید علی ملکی؟ هیچ ملك دانی که افزونی دارد برملك من؟ کاهن گفت که آری پیغامبری درراه است که ملك اوبرملك عالمیان بیفزاید، سیّدی ومهتری سروری که درپیشانی وی نورسجودبود درابروی وی نورخضوع بود، درموی وی نور جمال بود. در چشم وی نورعبرت بود. درروی وی نور رحمت بود. در میان دو کتف وی نورنبوّت بود، دردل وی نورمعرفت بود، درسرّوی نورمحبّت بود، درکلام وی نورحکمت بود، درحکمت وی نورغیرت بود، درغیرت وی نورحضرت بود، انّه لبارّمبرور ایّد بالظهور، ووصف فی الزّبور، وحصّلت امّته فی السفور. مفرّج الظلم بالنّور. احمدالنبیّ طوبی لامّته حین یجیٔ وانشدوا.

انّ الرسول لسیف یستضاء به	مهنّد من سیوف الله مسلول
نبّئت انّ رسول الله اوعدنی	والعفو عندرسول الله مأمول

مردی بود از زیرداه ن**عبدالله بن عبدالمطّلب** بیرون آمده ودر اصلاب بشری رفته لکن ازغیب مددی درآمده واحوال واقوالش مبدّل کرد که: «وانّك لعلی خلق

عظیم»، خلق بشریت برداشتند وخلق قرآن بنهادند، نطق بشریت بستدند ونطق از وحی پاك بدادند که : « وما ینطق عن‌الهوی ان هوالّا وحی یوحی » . لاجرم گویندهٔ بشرع آمد ، روندهٔ بحق آمد ، متحرّك بامر آمد ، شب معراج بهشتها بروی عرض کردند طرف وغرف بوی‌نمودند ، ذرّه‌ای بآن التفات نکرد، این طراز وفابر کسوهٔ صفاء وی کشیدند که : «مازاغ البصرو ماطغی» . بازچون قدم بر بساط راز نماز نهاد گفت: «جعلت‌قرّة عینی‌فی‌الصّلوة»، روشنائی‌چشم مادرنمازست زیرا که مقام رازست المصلّی‌یناجی ربّه. « و ما ارسلناك الّارحمة للعالمین » ازرحمت وی بود که ترا در هیچ‌مقام‌فراموش نکرد ، اگر درمکّه بود واگردرمدینه ، گردرمسجد بود و گر در حجره ، همچنین بر ذروهٔ عرش وقاب قوسین ترا فراموش نکرد ، درمکّه می گفت : «واعف عنّا» . ودرغارمی گفت : «انّ الله معنا »، درصدرقاب قوسین‌می گفت: «السّلام علینا وعلی عبادالله الصّالحین»، دروقت وفات می گفت : «الله خلیفتی‌علیکم». فردا درمقام محمود بساط شفاعت گسترده می گوید : امّتی،امّتی .

سورة الحجّ-مدنيّة

۱- النوبة الاولى

« بسم‌اللّه الرّحمن الرّحيم »

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان.

« يا ايّها النّاس اتّقوا ربّكم » ای‌مردمان بپرهیزیدازعذاب خداوندخویش، **« انّ زلزلة السّاعة شيء عظيم (۱)»** بدرستی که جنبش رستاخیز چیزی بزرگست.

« يوم ترونها » آن روز که زلزله‌بینید، **« تذهل كلّ مرضعة عمّا ارضعت »** بازماند هرشیردهنده‌ای‌از آن‌فرزند که‌شیرمیداد، **«وتضع كلّ ذات حمل حملها»** و بنهد هر باروری آنچه دارد از بار خویش. **« وترى النّاس سكارى »** ومردمانرا در دیدار چشم مستان بینی [که ازفزع راست نمی‌ایستند]، **« وما هم بسكارى»** و ایشان مستان نیستند، **« ولكنّ عذاب اللّه شديد (۲) »** لکن عذاب خدای که می‌بینند سختست.

« ومن النّاس من يجادل في اللّه بغير علم » و از مردمان کس است که می پیکار کند درخدای تعالی بی‌دانش، **« ويتّبع كلّ شيطان مريد (۳) »** و بر پی میرود هر دیوی‌را شوخ پلید.

« كتب عليه » که بر آن دیو نوشته‌اند، **« انّه من تولّاه فانّه يضلّه »** که

هر که باو گوید او آنکس را بی‌راه کند، «**ویهدیه الی عذاب السّعیر** [٤]» و راه نماید اورا بعذاب آتش.

«**یاایّها النّاس ان کنتم فی ریب من‌البعث**» ای مردمان اگر در گمانید از انگیخت پس مرگ، «**فانّا خلقناکم من تراب**» پس [نشان توانائی ما بر آن آنست که] مابیافریدیم شمارا ازخاك. «**ثمّ من نطفة**» پس ازنطفه، «**ثمّ من علقة**» پس از خون بسته، «**ثمّ من‌مضغة**» پس از پاره‌ای گوشت، «**مخلّقة وغیر مخلّقة**» تمام آفریده یا نه تمام آفریده، «**لنبیّن لکم**» تا پیدا کنیم شمارا [که‌هردوتوانیم]، «**ونقرّ فی‌الارحام**» ومی‌آرامانیم در رحمها «**مانشاء**» آنکه خواهیم [چندان که خواهیم]، «**الی‌اجل‌مسمّی**» تا هنگامیکه نامزد کرده [زادن‌را]، «**ثمّ نخرجکم طفلا**» آنگه بیرون می‌آریم شمارا خرد خرد، «**لتبلغوا اشدّکم**» تا آنگه که بزورمندی خویش رسید [درتن ودرخرد]، «**ومنکم من یتوفّی**» واز شما کس است که اورا می میرانند بجوانی، «**ومنکم من یردّ الی ارذل العمر**» و از شما کس است که اورا پس باز می‌برند تا بتر عمر، «**لکی لایعلم**» آنرا تامگر چیزی بنداند [در وقت پیری]، «**من بعدعلم شیئاً**» پس آن که دانسته است بجوانی، «**وتری‌الارض‌هامدة**» وزمین را بینی مرده وفرو شده، «**فاذاانزلناعلیها المآء**» چون آب بران فرستادیم، «**اهتزّت وربت**» زنده گشت وبجنبید و بخندید[١]، «**وانبتت من‌کلّ زوج بهیج** [٥]» وبر رویانید از هرصنفی نیکو.

«**ذلك بانّ‌الله هوالحقّ**» بودن آن و این بآنست که الله تعالی خدای بسزاست، «**وانّه‌یحیی‌الموتی**» و اوست که [فردا] مردگانرا زنده کند، «**وانّه علی‌کلّ شیءٍ قدیر** [٦]» واوست که برهمه چیزها تواناست.

«**وانّ‌السّاعة آتیة لاریب فیها**» و رستاخیز روز آمدنی است گمان نیست

(١)- نسخه ج - بخنجید. بمعنی طرب وشادی

در آن ، « **وانّ اللّه يبعث من في القبور** (۷)» والله تعالی برخواهد انگیخت هر که در گورها .

« **ومن النّاس من يجادل في اللّه** » واز مردمان کس است که پیکار میکند درخدای تعالی ، « **بغير علم ولا هدى** » بی دانشی وبی‌بیانی ، «**ولا كتاب منير** (۸)» وبی‌نامه روشن .

« **ثاني عطفه** » سر بگردن بازنهاده بیکسو بیرون شود خویشتن درمیکشد، « **ليضلّ عن سبيل اللّه** »تا گم‌شود ازراه خدای‌تعالی ، «**له في الدّنيا خزي** » اوراست دراین جهان خواری ، « **ونذيقه يوم القيمة عذاب الحريق** (۹)» وبچشانیم اورا رستاخیز عذاب آتش .

« **ذلک بما قدّمت يداك** » وگویند اورا این ترا بآنست که دستهای تو ترا پیش فرا فرستاد ، « **وانّ اللّه ليس بظلّام للعبيد** (۱۰) » والله تعالـی ستمکـار نیست رهیگانرا.(۱)

« **ومن النّاس من يعبد اللّه على حرف** » واز مردمان کس است کـه خدای تعالی‌رامی‌پرستدبر گوشه‌ای[چنان که درمیان‌پدیدنیاید]، « **فان اصابه خير** » اگر باو رسد نیکی ، « **اطمأنّ به** » بآن نیکی در دین آرام گیرد ، «**وان اصابته فتنة**» واگر باو رسدآزمونی، [که اورا درشوراند] « **انقلب على وجهه** » برروی‌خویش بازگردد، « **خسر الدّنيا والآخرة** » زیان کار دوجهان[که‌بردنیازیان کرد وبردین] « **ذلک هو الخسران المبين** (۱۱) » آنست زیان کاری آشکارا .

« **يدعوا من دون اللّه**» میخواند ومی‌پرستد جز ازخدای‌تعالی، «**مالا يضرّه ومالا ينفعه**»چیزی که او را زیان نکند اگر نپرستد و اگـر بپرستد سود نکند ، « **ذلک هو الضّلال البعيد** (۱۲) » آنست گمراهی دور .

« **يدعوا لمن ضرّه اقرب من نفعه** » می پرستد چیزی که گزند او نزدیکتر

۱ــ بندگانرا (نسخه ج)

ازسود او ، « **لبئس المولی** » بد خداوندی‌کاو بت است ، « **ولبئس العشیر** (۱۳) » وبد همسازی .

« **انّ‌اللّه یدخل الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات** » الله تعالی درآرد ایشان را که بگرویدند ونیکیها کردند ، « **جنّات تجری من تحتها الانهار** » در بهشتهائی که‌می‌رود زیرآن جویها ، « **انّ اللّه یفعل مایرید** (۱٤) » الله تعالی آن کند که خود خواهد .

« **من کان یظنّ** » هر که چنان پندارد ، « **ان لن ینصره اللّه** » که الله تعالی پیغامبر خویش را یاری نخواهد داد ، « **فی الدّنیا والآخرة** » درین جهان ودرآن جهان ، « **فلیمدد بسبب الی السّمآء** » تافرو کشد رسنی ازکاز « **ثمّ لیقطع** » پس تا بگسلد آنرا [بآویختن بگلو درآن] « **فلینظر هل یذهبنّ کیده مایغیظ** (۱٥) » پس تا بنگرد که آن ساز که اوساخت و کوشش که کوشید هیچ می ببرد غیظ او .

« **وکذلک انزلناه** » و چنان فرو فرستادیم ، « **آیات بیّنات** » سخنهای درست پاك روشن ، « **وانّ اللّه یهدی من یرید** (۱٦) » والله تعالی راه مینماید او را که خواهد .

« **انّ الّذین آمنوا** » ایشان که بگرویدند ، « **والّذین هادوا** » وایشان که جهود شدند ، « **والصّابئین والنّصاری والمجوس** » وصابیان وترسایان و گبران ، « **والّذین اشرکوا** » و ایشان که بت را انباز گرفتند ، **انّ‌اللّه یفصل بینهم یوم القیامة** » الله بر گزاردکار وحکم کند میان ایشان روز رستاخیز ، « **انّ‌اللّه علی کلّ شیءٍ شهید** (۱۷) » الله تعالی برهر چیزی گواه است بآن دانا وازآن آگاه .

النّوبة الثانیة

این سوره بعدد کوفیان هفتاد و هشت‌آیتست ، و بعدد بصریان هفتاد و پنج

آیت ، وهزار ودویست ونود ویك کلمت وپنج‌هزار وهفتادحرف . جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که درمدنیّات شمرند، «هذان خصمان اختصموا فی ربّهم» الی قوله «الی صراط الحمید» ، بعضی مفسّران گفتند سوره همه مدنی است مگرچهار آیت: «وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبیّ» الی آخر اربع آیات. و قیل کلّها مکّیّة الّا اربع آیات : «و من النّاس من یعبدالله علی حرف» الی آخر الآیتین، و قوله تعالی: «اذن للّذین یقاتلون بانّهم ظلموا» الی آخر الآیتین . ودراین سوره سه آیت منسوخ است بآیت سیف ، اوّل : «قل یاایّها النّاس انّما انالکم نذیر مبین» ، دیگر «وان جادلوك فقل الله اعلم بما تعملون» این هر دو آیت منسوخ است بآیت سیف ، سوّم «وجاهدوافی الله حق جهاده» نسخها الله تعالی بقوله: «فاتّقوا الله ما استطعتم» . وعن **ابیّ بن کعب** قال قال رسول الله (ص) : «من قرأ سورة الحجّ اعطی من الاجر کحجّة حجّها و عمرة اعتمرها بعدد من حجّ و اعتمر فیما مضی وفیما بقی .

قوله : «یاایّها النّاس» خطاب لاهل مکّة ، «اتّقوا ربّکم» اطیعوه و احذروا عقابه «انّ زلزلة السّاعة شیء عظیم» . الزلزلة والزلزال شدة الحرکة وشدّة الاضطراب ولیس یرید به اضطراب السّاعة و انّما یرید به اضطراب الارض بما فیها من الجبال واضیف الی السّاعة لانّها من اشراطها . مفسّران اینجا دو قول گفته‌اند که: این زلزله کی خواهد بود ، قومی گفتند این زلزله ازاشراط ساعتست دردنیا خواهد بود در آخر الزمان بوقت قرب قیامت بنفخهٔ اولی که آنرا نفخهٔ فزع گویند ، گفتند فریشته‌ای ازآسمان ندا کند که : یا ایّها النّاس اتی امرالله . آواز وی بجملهٔ اهل زمین رسد همه در فزع افتند فزعی عظیم که از آن هیبت و فزع همه زنان حامله[1] بار فرونهند و ناخورده شراب بسان مستان افتان خیزان شوند، زمین را و کوهها را بشدت و عنف بجنبانند واز پس این زلزله وفزع آفتاب ازمغرب بر آید ، وبقول **سدّی وحسن** :این زلزله روز قیامت خواهد بود وقت خاست رستاخیز . و قال **ابن عباس** : هی الزلزلة

۱ـ بارووران (نسخه ج)

الّتی تکون معها السّاعة وهی رجعة الارض لخروج من فیها.

«یوم ترونها» یعنی الزلزلة، وقیل السّاعة، «تذهل» یعنی تغفل، والذهول الغفلة، وقیل الذهول السّلو، ذهلت عن کذا اذا سلوت عنه. «کلّ مرضعة» ای ـ کلّ امرأة معها ولد ترضعه، یقال امرأة مرضع بلاهاء اذا ارید به الصّفة مثل حائض و حامل، فاذا اراد وا الفعل فی الحال ادخلوا الهآء. «وتضع کلّ ذات حمل حملها» ای ـ تسقط ولدها من هول ذلک الیوم. قال **الحسن**: تذهل المرضعة عن ولدها بغیر فطام، وتضع الحامل مافی بطنها لغیر تمام. این دلیل قول ایشانست که گفتند این زلزله در دنیاست پیش از رستاخیز، زیرا که حبل ووضع حمل ورضاع بعد از بعث نباشد، وبقول ایشان که گفتند زلزله درقیامتست سیاق این سخن بر تعظیم کار رستاخیز است و شدت هول و صعوبت آن نه بر تحقیق حمل و رضاع، هذا کقول القائل: اصابنا امر یشیب فیه الولید، یرید شدّته وصعوبته. «وتری النّاس سکاری و ما هم بسکاری» قرأ حمزة والکسائی «سکری وماهم بسکری» بفتح السین من غیر الف فیهما، وقرأ الباقون «سکاری و ما هم بسکاری» بضمّ السین وبالالف فیهما، وهما لغتان کلاهما جمع سکران، والمعنی اذا نظرت الیهم تحسبهم سکاری من زوال عقلهم ولیسوا کذلک فی الحقیقة ولکن هول القیامة صیّرهم کذلک. **عمران حصین وابو سعید ـ خدری** گفتند: این دو آیت از اول سوره درغزات بنی المصطلق فرو آمد درمیانهٔ شب، جمع یاران درروش بودند که رسول خدای ندا کردهمه را بازخواند، یاران همه راحلها سوی وی راندند و گرد وی در آمدند رسول (ص) این هر دو آیت برایشان خواند یاران بسیار بگریستند و زاری کردند آنگه جائی که فرو آمدند ازدلتنگی ورنجوری زینها از چهار پایان باز نگرفتند وخیمه ها نزدند ودیگها نپختند همچنان اندوهگین و متفکّر نشسته گریان و سوزان، رسول خدا یاران را گفت: «اتدرون ای ّیوم ذلک؟» هیچ دانید که آن روزچه روزست؟ گفتند الله ورسوله اعلم، اللّه‌تعالی داناتر دانائی است بآن روزوپس رسول وی، رسول گفت آن روزربّ العزّه آدم را گوید برخیز وازفرزندان خود

نصیب آتش بیرون کن، گوید بارخدایا چند بیرون کنم؟ گوید از هزار نهصد و نود و نه بیرون کن و یکی را بگذار که سزای بهشتست، آن سخن بر یاران صعب آمد و در زاریدن و گریستن بیفزودند و گفتند: فمن ینجو یا رسول‌الله؟ پس ازما خود که رهد و که امید دارد که نجات یابد؟ رسول خدا گفت: «ابشروا وسدّدوا وقاربوا». بشارت پذیرید راست باشید و ساکن گردید و این اندوه و گریستن فراوان فراهم گیرید و بدانید که آن نهصد و نود و نه از یأجوج ومأجوج باشند و از شما یکی، شما که یاران منید و امّت من بقیامت مسلمانان و مؤمنان در میان کفار، و یأجوج ومأجوج فردا در قیامت همچون یکتاموی سیاه باشند در گاو سپید یا همچون یکتاموی سپید در گاو سیاه. آنگه گفت من چنان امیدوارم که امّت من ثلث اهل بهشت باشند، یاران همه از شادی تکبیر گفتند و خدای تعالی را سپاسداری کردند، رسول خدا بر آن بیفزود و گفت: چنان دانم که شما اعنی امّت من نیمهٔ اهل بهشت باشید، یاران همچنان ثناء خدای تعالی گفتند وشادی نمودند، رسول بر آن بیفزود گفت چنان دانم که دوسیك اهل بهشت شما باشید، آنگه گفت اهل بهشت صد و بیست صف باشند، هشتاد صف از ایشان امّت منند، ثم قال صلّی الله علیه وسلّم: «ویدخل من امّتی الجنّة سبعون الفاً بغیر حساب». فقال عمر سبعون الفاً؟ قال نعم ومع کل واحد سبعون الفاً، فقام **عکاشة بن محصن** فقال یا رسول‌الله ادع الله ان یجعلنی منهم، فقال رسول‌الله صلّی الله علیه وسلّم انت منهم، فقام رجل من الانصار فقال ادع الله ان یجعلنی منهم، فقال رسول‌الله سبقك بها عکاشة. وعن عائشة قالت نام النبی (ص) فی حجرتی فقطرت دموعی علی خدّه، فاستیقظ فقال مایبکیك؟ فقلت ذکرت القیامة و هولها فهل تذکرون اهالیکم یا رسول الله؟ فقال یا عائشة ثلاثة مواطن لایذکر فیها احدٌ الّا نفسه: عندالمیزان حتّی یعلم ایخف میزانه ام یثقل، وعند الصحف حتّی یعلم مافی صحیفته، وعندالصراط حتّی یجاوزه.

قوله: «ومن النّاس من یجادل فی الله بغیر علم» این آیت درشأن **النضر بن الحارث** فرو آمد، مردی کافر دل بود سخت خصومت، ملائکه را بنات‌الله گفت، و قرآنرا

اساطیر الاوّلین گفت، وبعث ونشور را منکر بود و مجادلت وی در الله تعالی آن بود که بجهل و کفر خویش میگفت، الله تعالی قادر نیست بر زنده گردانیدن مرده پس از آن که خاک گشت و ذلك فی قوله تعالی: «من یحیی العظام وهی رمیم»، وبا رسول خدای باین معنی خصومت میگرفت، ربّ العزّه گفت: «ویتّبع کلّ شیطان مرید».

ای - یتّبع فی جداله ذلك کلّ شیطان مرید، متمرد عات خبیث. یقال فی الغایة مرید وهو الّذی لا یبقی من الشرّ شیئاً الّا اتاه لا یتحاشی عنه، وقیل للمحدث امرد لانّه لا شعر علیه وارض مرداء لا نبات علیها.

«کتب علیه» ای - علی الشّیطان. «انّه من تولّاه فانّه یضلّه» ای - قضی علی الشّیطان انّه یضلّ اتباعه ویدعوهم الی النّار. کرّر «انّ» وهذا ممّا یستحسن فی العربیّة ان تقول انّ فلاناً انّه فصیح. قال الشاعر:

انّ الخلیفة انّ الله سربله سربال ملك به یزجی الخواتیم.

«ویهدیه الی عذاب السّعیر» ای - یدعوه الی النّار بما یزیّن له من الباطل. ثمّ الزم الحجّة منکری البعث فقال: «یا ایّها النّاس» یعنی ایّها الشاكّون فی البعث، «ان کنتم فی ریب» ای - فی شكّ فی قدرة الله علی البعث، وفی شكّ من صدق محمّد، «فانّا خلقناکم» ای - فانظروا فی ابتداء خلقنا کم، «فانّا خلقناکم» یعنی آدم، «من تراب» ثمّ ذریته «من نطفة» النطف الصبّ، والنطفة المصبوب، وقیل هی الماء القلیل، قیل وهی المآء الصافی، وجمعها نطف. «ثمّ من علقة» وهی الدّم العبیط الجامد وجمعها علق، «ثمّ من مضغة» وهی لحمة قلیلة قدر ما یمضغ، وذلك انّ النطفة تصیر دماً غلیظاً ثم تصیر لحما، «مخلّقة» یعنی مخلوقة والتّشدید لتکرار الفعل من السمع والبصر، والاکف والفم وغیر ذلك. قال **ابن عباس وقتادة**: مخلّقة ای - تامّة الخلق والاعضاء، «وغیر مخلّقة» غیر تامّة یعنی ناقصة الخلق والاعضاء، و **قال مجاهد**: مصوّرة و غیر مصوّرة، یعنی السّقط وذلك انّ الله اذا اراد ان یخلق الحیوة

فی الولد اظهر فیه خطوطا ، ثم یصیر کلّ خط عضواً ، وقیل المخلّقة ، الولد الّذی تأتی به المرأة لوقت ، وغیر المخلّقة السّقط یسقط قبل وقته روی عن علقمة عن عبدالله بن مسعود قال : انّ النطفة اذا استقرّت فی الرّحم اخذها ملك بکفه فقال ای ربّ مخلّقة اوغیر مخلّقة، فان قال غیر مخلّقه قذفها الرّحم دماً ولم یکن نسمة، وان قال مخلّقة قال الملك أذکر ام انثی؟ اشقیّ ام سعید؟ ما الاجل وما العمل ؟ و ما الرّزق ؟ و بایّ ارض یموت ؟ فیقال له اذهب الی امّ الکتاب فانّك تجد فیها کلّ ذلك ، فیذهب فیجد فی الکتاب فینسخها فلایزال معه حتّی یأتی علی آخر صفته . وقال رسول الله (ص) : « انّ خلق احدکم یجمع فی بطن امّه اربعین یوماً، ثمّ یکون علقة مثل ذلك ، ثمّ یکون مضغة مثل ذلك ، ثم یبعث الله الیه ملکا باربع کلمات ، فیکتب عمله واجله ورزقه وشقیّ او سعید ، ثمّ ینفخ فیه الرّوح . وقوله : « لنبیّن لکم » اللاّم متعلقة بترتیب الخلق کانّه قال: فقلنا کم فی ابتداء الخلق من حال الی حال مع قدرتنا علی انشائکم دفعة واحدة، لنبیّن لکم قدرتنا علی مانشاء . معنی آنست که شمارا در بد و آفرینش بگردانیدم دراطوار خلقیّت ازین حال بدان حال وازین طور بدان طور، روزگاری نطفه وروزگاری علقه و روزگاری مضغه و بر ما آسان بود و قدرت بود که ماشمارا بیك دفعه آفریدیمی لکن خواستیم که باشما نمائیم کمال قدرت خویش بر آنچه خواهیم چنانکه خواهیم آفرینیم وقدرت آن داریم ،وقیل «لنبیّن لکم» یعنی لنظهر لکم قدرتنا علی اعادة الخلق، بیافریدیم شمارا تا بآفرینش اوّل دلیل گیرید بر آفرینش ثانی، باشما می نماییم که همچنانکه بر آفرینش اوّل قادریم براعادت و بعث قادریم ، و قیل معناه ، لنبیّن لکم ما تأتون و ما تدرون وما تحتاجون الیه فی العبادة ، شما را بیافریدیم تا نیك وبد خود بدانید و آنچه شما را در پرستش الله تعالی بکار آید بشناسید و دریابید . « و نقرّ فی الارحام مانشآء » این ما ، خواهی بمعنی من گوئی خواهی بمعنی مدّت، اگر بمعنی من گوئی ، معنی آنست که ما آن کس که خواهیم ازفرزندان دررحمها میداریم و آرام میدهیم چنانکه رحم اورا نیفکند وسقط نبود، « الی اجل مسمّی » تا بوقت خویش تمام خلق وتمام مدت

بیرن آید ، و اگر گوئیم «ما»، اسم مدّت است معنی آنست که ما چندانکه خواهیم فرزند را در رحم میداریم، خواهیم چهار سال که اکثرمدت الحمل است ، خواهیم شش ماه کـه اقلّ المدّت است ، خواهیم نه ماه که غالب عادت باروران است، « ثمّ نخرجکم طفلا » یعنی اطفالاً ، یدّل علیه ذکر الجماعة ، والطفل یقع علی الجمع کقوله:« اوالطّفل الّذین لم یظهروا »، وقیل معناه نخرج کلّ واحد منکم من بطن امّه طفلا ، وقیل انّه مشبّه بالمصدر مثل عدل وزور ، و طفلا نصب علی الحال ، یعنی نخرجکم من بطون امّهاتکم فی حال طفولیّتکم . « ثمّ لتبلغوا اشدّکم » هاهنا فعل مضمر تقدیره ، ثمّ نربّیکم لتبلغوا اشدّکم ، الاشدّ جمع الشدّة مثل نعمة وانعم ، وهو من البلوغ الی الاربعین سمّی الاشد لانّها حالة اجتماع الشدّة و القوّة ، و کمال العقل والتجارب. «ومنکم من یتوفّی » عند بلوغ الاشدّ اوقبله اوبعده ، « ومنکم من یردّ الی ارذل العمر» ای ـ الهرم والخرف و هواهونه و اخسّه عنداهله ، لانّه یصیر کلا علیهم وافادقوله :«یردّ » الرجوع الی حالة کان علیها قبل، وهی الضعف زمن الطفولیة وقلّة الفهم ، «لکی لایعلم من بعدعلم شیئاً » لایستفیدعلماً وینسی ماکان عالماًبه ،وقیل لایعقل بعدما عقل شیئا، وقیل لایعمل بعدعمله شیئاً ، والمعنی رددناه الی حالة الاولی فی حیوته لیعلم قدرتنا علی ردّه بعدموته، ثمّ بیّن دلالة اخری للبعث ولنفی الریب ، فقال: «وتری الارض هامدة »ای- یابسة میتة لانبات فیها، یقال همدت النّار اذاصارت رماداً لم تبق فیها حـرارة ، و قیل هامدة ای ـ دارسة . « فاذا انزلنا علیها المآء » ای ـ المطر ، « اهتزّت » تحرّکت لاخراج النبات منها ، « وربت » زادت و انتفخت ونمت ، قال **الحسن** : فیه تقدیم و تأخیر، ای ـ ربت و اهتزّت ، « وانبتت من کلّ زوج بهیج » ای ـ من کل صنف ولـون حسن رائق یبهج به ، والمعنی حیوة الارض بنباتها بعد موتها بهمودها دالّة علی قدرتنا علی احیاء الموتی منها .

« ذلـك » ای ـ ذلك الّذی تقدّم ذکره من اختلاف احوال خلق الانسان و احیاء الارض ، « بانّ الله » ای ـ بسبب انّ الله ، « هوالحقّ » الثّابت الدّائم الموجود ،

وقيل فعل الله ذلك لانّه هو الحق المستحق لكمال الصفات ، « وانّه يحيى الموتى » كما احيى الارض، « وانّه على كلّ شىء قدير » ذوقدرة تامّة،

« وانّ السّاعة آتية لاريب فيها » لفظه نفى ومعناه نهى ،اى ـ لاترتابوا فيها ، « وانّ الله يبعث من فى القبور » فقد قام الدّليل على ذلك ، وفى خبر **لقيط بن عامر بن المنتفق** فى امر البعث . قال : فقلت يا رسول الله كيف يجمعنا بعدما تمزّقنا الرّياح والبلى والسباع ؟ قال انبئك بمثل ذلك فى الّ الله الارض اشرقت عليها مدرة بالية ، فقلت انى تحيى ابداً ثم ارسل ربك عليها السّماء فلن تلبث عليها الّا اياماً حتى اشرقت عليها فاذا هى شربة واحدة ولعمر الهك لهو اقدر على ان يجمعكم من الماء على ان يجمع نبات الارض فتخرجون من الاصواء ومن القبور ومن مصارعكم ، فتنظرون اليه ساعة و تنظر اليكم ، قال قلت يا رسول الله و كيف و نحن ملء الارض و هو واحد ينظر الينا و تنظر اليه ؟ قال انبئك بمثل ذلك فى الّ الله الشمس و القمر آية منه صغيرة فترونهما ساعة واحدة و يريانكم لاتضامون فى رؤيتهما ، قلت يا رسول الله فما يفعل بنا اذا لقيناه ؟ قال تعرضون عليه بادية صفا حكم لاتخفى عليه منكم خافية فيأخذ ربّك بيده غرفة من المآء فينضح به قبلكم فلعمر الهك ما يخطىء به وجه احد منكم قطرة ، فامّا المسلم فيدع وجهه مثال الريطة البيضاء وامّا الكافر فيخطمه بمثل المخطم الاسود .

قوله:« ومن النّاس من يجادل فى الله» اى ـ فى صفاته فيصفه بغير ماهو له ،نزلت فى النضر بن الحارث ،وقيل فى ابى جهل ، وقيل فى المشركين . « بغير علم » اى ـ حجّة و برهان عقل،« ولاهدى » اى ـ سنّة متّبعة ، « ولا كتاب منير» واضح مبين انزل من عندالله ، علمى كه حاصل آيد بنده را ازين سه وجه حاصل آيد: يا از كتابى منزل يا ازسنّتى متّبع يا ازبرهان عقل ، چون اين سه هيچ نباشد جز جهل محض نبود ، ربّ العالمين بوجهل را ونضر حارث را ومشركانرا مى گويد: كه بجهل محض درخداى تعالى سخن مى گويندوبارسول خصومت مى گيرند.

«ثانی‌عطفه» متکبروار سر بیرون گردن وانهاده وپیچ درخود داده همچنانکه جائی دیگر گفت : « واذاتتلی علیه آیاتنا ولّی مستکبراً » و در حق منافقان گفت لوّوا رؤسهم . « ثانی عطفه » النّصب فی‌الیای للحال ، یقال ثنی فلان عطفه ، وثنی خدّه و نأی بجانبه . این همه بریك نسق است و بر یك معنی و جمله کسی را گویند که خویشتن‌را بزرگ دارد وبچشم استخفاف بمردم‌نگرد وازراستی بر گردد وحق نپذیرد وعطف الرّجل ناحیة من منکبه الی کعبه و هوالجانب ، فی قوله : «و نای‌بجانبه » ویقال للرّداء ،عطاف لانّ الرّجل یلبسه فی جانبیه ، ومنه‌قوله صلّی‌الله علیه و سلّم : « سبحان الّذی تعطف العزّ»ای‍ ارتدی به کقوله لبس المجد و فی الحدیث : الکبریاء ردآئی والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما القیته‌فی‌النّار . وفی الخبر:من‌نازع‌الله رداه قصمه ، وقال یهودی لکعب **وهو کعب‌بن‌مانع بن متیح** یقال له‌الحبرو قدیعظم فیقال الاحبار یکنّی اباالسحق . قال له یهودی یاباسحق ماکسوة ربّ العالمین ؟ قال رداؤه العزّ وازاره‌العظمة . فقال صدقت و اسلم و کسوة کل شیٔ صفته ، وفی القرآن « هنّ لباس لکم » هذا زوج الرّجل لانّه یلابسها و تلابسه ، قال الشّاعر :

اذا ما الضّجیع‌ثنی عطفها ثنت علیه فکانت لباساً

« لیضلّ عن سبیل الله » بفتح الیای مکّی **و ابوعمر و ورویس عن یعقوب**، والوجه انّه من‌الضّلال والفعل منه ضلّ یضلّ‌وهو لازم ، وقرأالباقون، **روح‌عن‌یعقوب** لیضلّ‌بضم‌الیاء والوجه انّه‌من‌اضلّ یضلّ‌اضلالا وهومتعدی ضلّ واللام متعلقة بالجدال ای ‍ یجادل لیضلّ الناس‌من طاعة الله کماقال:«وجادلوا بالباطل لید حضوا به‌الحق».

«له فی‌الدّنیا خزی» یعنی‌القتل ببدر، قتل النبیّ (ص) **النضر بن‌الحارث** صبراً امر به فضربت عنقه ، ولم یقتل هذه القتلة سواه وسوی**عقبة بن ابی معیط** ، وقیل له فی الدّنیاخزی یعنی الجزیة والهوان ، فقد قال عزّوجلّ‌ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین

یعنی عزّ الاسلام . « ونذیقه یوم القیامة عذاب الحریق » ای ـ عذاب النّار.

« ذلك بما قدّمت » القول ههنا مضمر یعنی یقال له اذا عذّب فی النّار،هذا العذاب بما کسبت« یداك » العرب، تدخل الید فی هذا الباب کثیراً و نزل بکثرتها القرآن.« وانّ الله لیس بظلاّم للعبید» فیعذّبهم بغیر ذنب وهوجلّ جلاله علی ایّ وجه تصرّف فی عبده فحکمه عدل وهوغیرظالم‛ وذکر الظلاّم بلفظ المبالغة لمااقترن بالعبید وهو اسم الجمع .

« ومـن النّاس من یعبدالله علی حرف »،**ابن‌عباس** گفت: این آیت در شأن قومی آمد ازاعراب **بنی اسدبن خزیمة**.بیابان نشین بودند برخاستند با اهل و عیال وهجرت کردند **بمدینه** چون ایشانرا نعمت وراحت وصحّت تن و افزونی مال پیش آمد گفتند : هذا دین حسن وقد اصبنا فیه خیراً . نیکودینی که دین اسلام است که ما بخیر و نعمت رسیدیم ، باز چون ایشانرا بیماری ورنج ودرویشی رسید ، شیطان ایشانرا بر کفر و ردّت داشت گفتند : بئس الدّین هذا . بد دینی که این دین است که مادرین دین ببدی افتادیم ، ونزلت هذه‌الایة . **ابوسعید خدری** گفت : مردی جهود مسلمان شد وبعد از اسلام بینائی وی برفت ومال‌وفرزند وی‌هیچ نماند دین اسلام بشوم داشت گفت : اقلنی یا محمّد،مرااقالت کن.رسول‌خدای (ص) گفت این‌اقالت که تومیخواهی‌دراسلام نیست، جهود گفت من‌درین دین‌هیچ‌خیر نمی بینم، بینائی‌ومال وفرزندهمه‌برفت ، رسول (ص) گفت:«یایهودی انّ‌الاسلام‌لیسبك‌الرّجال کماتسبك‌النّارخبث‌الحدیدوالفضّةوالذهب»،اسلام‌مردانرابگدازدوواخلاص‌بردچنانکه آتش آهن وسیم‌وزرواخلاص برد وخبث‌ازآن‌بیرون کند ،ربّ العالمین‌درشأن وی‌این آیت‌فرستاد.« ومن‌النّاس‌من یعبدالله علی‌حرف»ای ـ علی‌شكّ،واصله من‌حرف‌الشیء وهوطرفه ، نحوحرف الجبل والحائط الّذی القائم علیه غیرمستقرّ ‛ فقیل للشاكّ فی‌الدّین‌انّه یعبدالله علی‌حرف‌لانّه‌علی‌طرف وجانب من‌الدّین غیرمتوغّـل‌ولامتمکّن کالقائم علی حرف‌الجبل فانّه مضطرب غیرمستقرّ . قال **الحسن** : هوالمنافق یعبدالله

على حرف ، يعنى بلسانه دون قلبه ، والمؤمن يعبدالله على حرفين، بلسانه و قلبه .
« فان اصابه خير » ،صحّة فى جسمه وسعة فى معيشته، « اطمأنّ به» رضى وسكن اليه ،
« و ان اصابته فتنة » بلاء فى جسده وضيق فى معيشته ، « انقلب على وجهه » اى ـ
ارتدّ و رجع على عقبه الى الوجه الّذى كان عليه من الكفر. « خسر الدّنيا » حيث لم
يعمل فيها خيراً وفاته ماكان يؤمل ، « والاخرة » حيث لاينال نعيماً ويخلّد فى النّار،
و قيل« خسر الدّنيا والاخرة» ، اى ـ قتل فى الدنيا وحرم الجنّة ، و قرئ خاسر الدّنيا
منصوب على الحال و الاخرة جرّ معطوف على الدّنيا، « ذلك »اى ـ خسران الدّنيا
والآخرة ، « هو الخسران المبين » الظاهر لاخسران اخسر منه .

« يدعوا من دون الله ما لايضرّه و مالاينفعه» اى ـ يعبد الصنم الّذى لانفع فيه
ولاضرّ،وقيل معناه يدعوا مالايضرّ ترك عبادته ولاينفعه عبادته وطاعته. « ذلك هو الضّلال
البعيد » اى ـ ذلك الفعل هو العدول عن الصّواب .

« يدعوا لمن ضرّه » اى ـ لمن ضرّ دعائه و عبادته اقرب من نفعه لانّه يوجب
القتل فى الدّنيا والنّار فى الاخرة . فان قيل لم قال :«لمن ضرّه اقرب من نفعه»ولانفع
فى عبادة الصّنم اصلا ؟ قيل هذا على عادة العرب فانّهم يقولون فمالايكون اصلا بعيد.
كقوله : « ذلك رجع بعيد » اى ـ لارجع اصلا.فلمّا كان نفع الصّنم بعيداً على معنى
انّه لانفع فيه اصلا، قيل ضرّه اقرب لانّه كائن ، وامّا اللّام فهى لام قسم ومن فى موضع
النصب ، تأويله . يدعوا بعزّتى معبوداً ضرّه اقرب من نفعه . « لبئس المولى » اى ـ
لبئس النّاصر الصّنم ، « و لبئس العشير » الصّاحب و الخليط ، و العرب تسمّى الزوج
عشيراً لاجل المخالطة .

« انّ الله يدخل الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات » . اى سيدخل يوم القيامة من
آمن به وعمل فى الدّنيا بطاعته،« جنّات تجرى من تحتها الانهار» اى ـ بساتين تجرى
من تحت قصورها و اشجارها الانهار . « انّ الله يفعل مايريد». يدخل من شاء الجنّة و
يدخل من شاء النّار.

«من كان يظنّ ان لن ينصره الله »، الهاء راجعة الى الرّسول، «فى الدّنيا والاخرة فليمدد بسبب » اى ـ بحبل ، « الى السمآء» اى ـ سقف البيت والسبب الحبل، والسّماء هاهنا سقف البيت ، و كلّ ما علاك من شئ فهو سمآء ، وقوله: «ليقطع» اى ـ ليختنق، تقول العرب قطع فلان اذا اختنق، وقيل «ثمّ ليقطع» اى ـ ليتعلّق بعنقه بالحبل وليثقله بها حتى ينقطع، « فلينظر هل يذهبنّ كيده ما يغيظ »، ما، بمعنى المصدر اى ـ هل يذهبنّ كيده وحيلته غيظ ، والمعنى من كان يظنّ ان لن ينصر الله نبيّه فى الدّنيا بالغلبة و الحجّة والظفر و الغنيمة ، و فى الآخرة بالحجّة والشفاعة و الثواب فليشدد حبالا فى سقف بيته وليختنق به حتّى يموت . اين آيت درشأن قومى از **غطفان** و **بنى اسد** فرو آمد، رسول خداى ايشانرا براسلام دعوت كرد ايشان سروا زدند گفتند ميان ما وجهودان عهدو پيمان وسو گند است وما ترسيم كه محمّد را نصرت نباشد و دين وى قوّت نگيرد و آنگه آن عهد وپيمان ما با جهودان منقطع گردد از آن بازمانيم و باين نرسيم ، ربّ العالمين اين آيت بجواب ايشان فرستاد گفت : هر كه مى پندارد كه الله تعالى پيغامبر خويش را نصرت نخواهد داد ودر دنيا وآخرت دين وى بالا نخواهد گرفت بگوى رسنى از بالا درآويز و خبه كن وپس بنگر تا آن كيدو حيلت غيظ تو با رسول وبا اسلام هيچ بخواهد برد يا نه ، اين چنانست كه بعادت مردم گويند : من لم يحبّ هذا فليختنق، ومن لم يرض هذا فرأسه والجدار، هر كه اين نپسندد و نخواهد گوسر برديوار مى‌زن يا خويشتن را ميكش . خلاصهٔ معنى آنست كه هر كه گـويد و پندارد كه الله تعالى رسول خود را نصرت نخواهد داد و اين از آن گويد كه او را خشم مى آيد از آن نصرت دادن ، گوى بخشم خود مى‌مير كه آن نصرت خواهد بود هم در دنيا وهم درآخرت . **مجاهد** گفت : نصر اينجا بمعنى رزق است، يقال ارض منصورة اى ـ ممطورة ، و تقول العرب مـن نصرنى نصره الله ، اى ـ من اعطانـى اعطاه الله ، وباين قول « ان لن ينصره » اين هاء با «من» شودو معنى آنست كه هر كه پندارد كه الله تعالى او را روزى نخواهد داد بگوى خبه كن وخويشتن رابكش وپس بنگر تا ايـن فعل ترس از تو بخواهد برد يا نه ، و سبب هم آن بود كه قوم غطفان

می گفتند مارا ازحلف یهودمال ونعمت وروزی‌فراوان میرسد واگر آن عهد وپیمان بشکنیم از آن نعمت وروزی درمانیم ، این آیت جواب ایشانست . قرأ **ابوعمرو ورش** عن نافع ،و **ابن‌عامر ورویس‌** عن‌ **یعقوب** «ثمّ لیقطع ثمّ لیقضوا»، بکسر اللاّم، والباقون باسکانها و زاد **ابن‌عامر** « ولیوفوا ولیطوفوا» بکسر اللاّم فیهما وذلک لانّ الاصل فی لامات الامر الکسر بدلالة انّك اذا ابتدأتها کسرتها ، کقوله : « لیستأذ نکم لینفق ذوسعة»، وانّما کسرت للفرق بینها وبین لام التّأکید فی‌نحو قوله:« وان‌ربّك لیحکم». وامّا الاسکان فی‌الجمیع فلمطلب الخفة استثقالا لتوالی الحرکات .

قوله : « و کذلك انزلناه » ای ـ کمابیّنا ابتداء الخلق والمعاد انـزلناه ، « آیات بیّنات » واضحات ، یرید جمیع القرآن ، وقیل کما بیّنا قدرتنا علی الخلق عقلا انزلنا فی‌القرآن‌آیات واضحات بصحّة ذلك ، « وانّ الله یهدی من یرید» ای‌ـ ولانّ الله یهدی الی النبوّة من یـرید علی ما یوجبه الحکمة لامن تریدون ، نظیره قوله : « ولقداخترناهم علی علم »، وقیل یهدی من یرید ' ای ـیوفـّق للصّواب من یرید هدایته .

« انّ الّذین آمنوا »،هم المؤمنون من امّة محمّد (ص) ' « و الّذین هادوا » هم‌الیهود ،« والصّابئین» ،هم من‌الیهود، وقیل هم عبدة النجوم، وقرأ **نافع** الصابین بلاهمز وقرأالباقون‌الصابئین‌بالهمز، «والنّصاری» هم الّذین‌تنصروا،« والمجوس»هم عبدةالنّیران،وامّاالبهافریدیةالّذین‌یعبدون‌الشّمس ولایعبدون‌النّارفهم زنادقة. الحقوا بالمجوس‌قوم‌یدعون‌ابراهیم ،«والّذین اشرکوا»هم عبدة الاصنام ، قال **قتادة** :الادیان خمسة،اربعةللشیطان وواحدللرّحمن. «انّ الله یفصل بینهم» ای ـ بین الّذین آمنوا و بین هؤلاء ، « یوم القیامة »،والفصل‌ان‌یدخل المؤمنین الجنّة و یدخل الآخرین النّار ، کقول اهل‌النّار بعدان یدخلوها'انّ الله قدحکم بین‌العباد . « انّ الله علی کلّ شیٔ شهید » عالم به حافظ له لایخفی علیه شیٔ وخبرانّ الاوّل انّ الثانی کما تقول انّ زیداً انّ اباه قائم ، و کقول الشاعر:

انّ‌الخلیفة انّ‌الله سربله.

النوبة الثالثة

قوله: بسم الله الرّحمن الرّحیم »، استنارت الارواح بذکر الحبیب و انشقت الاکباد بشوق الحبیب، فلاراحة للحبیب بدون الحبیب، ولا سکون للمحبیب الی غیر الحبیب، حتی یصل الی الحبیب:

رکبت بحار الحبّ جهلا بقدرها — وتلك بحار لیس یطفوا غریقها
فسرت علی ریح تـدلّ علیکم — ولاح قلیلا ثـم غاب طریقها
الیکم بکم ارجوا النجاة ولااری — لنفسی دلیلا غیرکم فیسوقها

نام خداوند کریم مهربان، پناه درویشان وذخیرۂ مفلسان، همراه بازپس ماندگان وقرّة العین محبّان، سور دل دوستان، و سرور نزدیکان. خداوندی که آئین بهشت در آئین دوستی او کجا پدید آید، نعیم دو گیتی در تجلی لطف او چه نماید، کریمی که ناپاکی ناپاکان اورا ضجر نکند، جوادی که الحاح سائلان اوراه بستوه نیاورد، مهربانی که ببد کرد رهی بخشیده وانستاند، آمـرزگاری که بجرم امروزینه از عفود یگینه (۱) واپس نیاید نیك عهدی کـه ببد عهدی بنده از گفته پشیمان نشود، لطیفی که ناشایسته بفضل خود شایسته کند، کریمی که رهی را ازجنایت می شوید و پـاك بیرون آرد، قرینی کـه دوستان را پیش از خاطر ایشان ببرحاضر آیـد، عظیم پادشاهی، نیك خداوندی، مهر پیوندی، معیوب پسندی، راحت نمائی، دل گشائی، سرّ آرائی، مهرافزائی. آن عزیزی در مناجات خویش گویـد: الهی سمع العابـدون عظمتك فخشعوا، وسمع الجبابرة سلطانك فخضعوا، وسمع المذنبون رحمتك فطمعوا، خداوندا عابدان وصف بزرگواری تو شنودند گردنها بسته کردند، سلطانان وصف

۱ـ بمعنی دیروزی ازدیك بمعنی دی‌روز گذشته باشد. برهان قاطع

علاء توشنیدند از بیم قهرتو گردن نهادند ، عاصیان صفت رحمت تو شنیدند امیدها در بستند .

دست‌مایهٔ بندگانت گنج خانهٔ‌فضل‌تست کیسهٔ امید از آن دوزد همی امیدوار

«یا ایّها النّاس »،نداء علامتست ، «یا ایها الّذین آمنوا »،نداء کرامت . نداء علامت عامهٔ مردم راست ، نداء کرامت اهل خصوص‌را. نداء علامت تخویف است وتحذیر، نداء کرامت تشریف‌است و تبشیر. آنکه گفت: « اتقواربّکم » دو کلمتست یکی قهر،ویکی لطف . « اتّقوا » قهر است که می‌راند بعدل خویش،« ربّکم» لطفست که می‌نماید بفضل‌خویش . بنده‌را میان قهرو لطف می‌دارد تادرخوف ورجا زندگی میکند ، چون در خوف باشد بفعل خود مینگرد ومیزارد ، چون در رجا بود بلطف الله تعالی‌مینگرد ومینازد ، چون بخود نگرد همه سوز ونیازشود ، چون بحق نگرد همه راز وناز شود.

پیر طریقت گفت : الهی گاهی بخود نگرم گویم ازمن‌زارتر کیست ؟ گاهی بتونگرم گویم ازمن بزرگوارتر کیست ؟ بنده چون بفعل خود نگردبزبان تحقیر ازکوفتگی‌وشکستگی گوید:

پرآب دودیده وپر آتش جگرم پر باد دودستم وپراز خاک‌سرم.

چون بلطف الهی‌وفضل ربّانی نگرد بزبان شادی و نعمت آزادی گوید :

چه کند عرش که اوغاشیهٔ من نکشد چون بدل‌غاشیهٔ حکم وقضاء تو کشم

بوی‌جان‌آیدم‌ازلب چوحدیث‌تو کنم شاخ عزّرویدم‌ازدل چوبلاء تو کشم.

« انّ زلزلة السّاعة شیء عظیم »، زلزلهٔرستاخیز وسیاست قیامت آنرا چه شرح وچه نشان توان داد که ربّ العزّه گفت. « شیء عظیم » چیزی عظیم است ، روزی و چه روزی ،کاری،وچه‌کاری ، روز بازاری، وچه روز بازاری ، سراپردهٔ عزت بصحراء قدرت‌زده ، بساط عظمت گسترده ، ترازوی‌عدل‌آویخته، صراط راستی بـاز کشیده ، زبـانهای فصیح همه گنگ و لال گشته ، عذرها همه باطل کرده که : هـذا یوم

لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون ،بساپرده‌ها که آن روزدریده گردد ، بسانسبها که بریده شود، بسا سپید رویان که سیاه روی شوند ، بسا پارسایان که رسوا گردند ، بسا کلاه دولت که در خاك مذلّت افکنند ، ومنشورسلاطین که آنرا توقیع عزل بر کشند، که: «والامر یومئذلله». بسا پدران که درقعردوزخ فریاد میکشند وفرزندان درمرغزار بهشت میخرامند،لایجزی والد عن ولده ولا مولودهو جازعن والده شیئاً . ازسیاست آن روز **آدم** درپیش آید که بارخدایا آدم را بگذار وبا فرزندان تودانی که‌چه کنی، **نوح** نوحه میکند که بارخدایا برضعف ودرماندگی‌من رحمت کن،**ابراهیم خلیل** و **موسی کلیم وعیسی روح‌الله** هـر یکی بخود درمانده و بزبان افتقار در حالت انکسار همی گویند : نفسی نفسی ، باز سیّد اوّلین و آخرین چراغ آسمان و زمین گزیده و پسندیدهٔ ربّ‌العالمین **محمّد** (ص) درآن صحراء قیامت بر آید همچنانکه ماه دوهفته ،عالم همه روشن شود وفلك گلشن گردد چون سیّد جمال و کمال خود بنماید و تلألؤ نور رخسار وی باعالم قیامت افتد ، اهل ایمان راسعادت‌وامان پدید آید، چنانکه ماه اندرفلك بستارگان گذرهمی کند ،آن مهترعالم آن روزبمؤمنان گذرهمی کند ، وبـرخسارایشان نظرهمی کند ، واهل ایمانرا بشفاعت همی دارد ، « ولسوف یعطیك ربّك فترضی ».

«یاایّها النّاس ان کنتم فی‌ریب من‌البعث فانّا خلقناکم من‌تراب»الایه،ترکیب جسد آدمی درآفرینش اوّل حجتی روشن است برمنکران بعث ،میگوید .. من آن خداوندم که جسدی‌وهیکلی‌بدین زیبائی ،قدوقامتی وصورتی‌بدین نیکوئی بیافریدم از آن نطفهٔ مهین درآن قرارمکین ، جای دیگر گفت : « الم نخلقکم من‌ماء مهین فجعلناه فی قرارمکین » ؟ جسدی که هرچه مخلوقاتست و محدثات در عالم علوی ودرعالم سفلی نمودگارآن درین جسد یابی اگر تأمل کنی چنانکه در آسمان هفت فلك مرتب ساخته ، درین جسد **هفت عضو** مرکب کرده ازآب وخاك آنگه از گوشت وپوست ورگ وپی واستخوان ، وچنانکه فلك بخشیده بردوازده برج، درابن بنیت

ساخته دوازده ثقبه برمثال دوازده برج ، دوچشم ودو گوش ودو بینی ودوپستان و دو راه معروف ودهن وناف ، وچنانکه فریشتگانرا روش است در اطباق سماوات، همچنین قوای نفس را روش است در این ترکیب آدمی ، وچنانکه برجها در آسمان لختی جنوبی اند ولختی شمالی ، این ثقبه‌ها درجسد لختی سوی یمینند ولختی سوی شمال، وچنانکه بر فلك آسمان هفت کوکبست که آنرا سیارات گویند وبرزعم قومی نحوست وسعادت درنواصی ایشان بسته، همچنین درجسد تو هفت قوّت است که صلاح جسد در آن بسته ، قوّت باصره وقوّت سامعه وقوّت ذائقه وشامّه ولامسه وناطقه و عاقله ، واصل این شاخها دردل است والیه الاشارة بقوله صلّی الله علیه وسلّم : « انّ فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها سائر الجسد » الحدیث .. این خود اعتبار جسد است بعالم علوی ، امّا اعتبار جسد بعالم سفلی آنست که جسد همچون زمینست ، عظام همچون جبال ، مخ چون معادن ، جوف چون دریا ، امعاء و عروق چون جداول، گوشت چون خاك، موی چون نبات، روی چون عامر، پشت چون غامر، پیش روی چون مشرق ، پس پشت چون مغرب، یمین چون جنوب ' یسار چون شمال ، نفس چون باد ، سخن چون رعد ، اصوات چون صواعق ، خنده چون نور ، غم و اندوه چون ظلمت ، گریه چون باران ، ایّام صبی چون ایّام ربیع ، ایّام شباب چون ایام صیف ، ایّام کهولت چون ایام خریف ، ایام شیخوخت چون ایام شتاء ، درجمله همیدان که هیچ حیوان ونبات وصامت وناطق نیست که نه خاصیت اودرین نقطهٔ خاکی بازیابی ازینجا گفته‌اند بزرگان دین که : همه چیز در آدمی بازیابی و آدمی را در هیچ چیز بازنیابی، این جسد بدین صفت که شنیدی برمثال تختی است شاهی برونشسته که او را دل گویند ، اورا با این خاك کثیف قرابتی نه و همچون زندانی او را با وحشت زندان آرام وقرار نه ، شب وروز در اندیشهٔ آن که تا ازین زندان کی خلاص یابد ، و بعالم لطف « ارجعی الی ربّك » کی بارشود ، همچون مرغی درقفص پیوسته سر از دریچهٔ نفس فرازمی کند که :

کی باشد کاین قفص بپردازم در باغ الهی آشیان سازم.

« ذلك بانّ الله هو الحقّ وانه یحیی الموتی » الایة. این اختلاف احوال خلق که نمود. بآن نمود که وی براستی خداست و خدائی را سزاست، و بقدر خود بجاست موجودی که فنا را بدوراه نه، موصوفی که صفات اورا بعقل دریافت نه، خلق را آفرید چنانکه خواست، وبرگزید آنرا که خواست، در آفریدن از شرکت مقدس، در گزیدن از تهمت منزّه. در وجود آورد بتقاضاء قدرت، بداشت بتقاضاء رحمت، با عدم برد بتقاضاء غیرت، حشر کرد بتقاضاء حکمت، خلقکم لاظهار القدرة ثمّ رزقکم لاظهار الکرم ثمّ یمیتکم لاظهار الجبروت، ثم یحییکم للثواب والعقاب. آدمی اوّل نطفه‌ای بود، بقدرت خود علقه گردانید، بمشیّت خود مضغه ساخت، بارادت خود عظام پدید آورد، بجود خود کسوت لحم در عظام پوشانید، حکمت در ین آن بود که تا آراسته وپرداخته درصدف رحم نگاه داشته، اورا برپدرو مادر جلوه کند، همچنین فردای قیامت آراسته وپیراسته درصدف خاك نگاه داشته لؤلؤ وار بیرون آرد وبرفریشتگان وپیغامبران جلوه کند، اینست که ربّ العالمین گفت. « وانّ الله یبعث من فی القبور ».

۲ - النّوبة الاولی

قوله تعالی: « **الم تر انّ الله یسجد له** » نمی دانی که خدایرا سجود میکند و فرمان می برد. « **من فی السّموات ومن فی الارض** » هر که در آسمان وهر که درزمین، « **والشّمس والقمر والنّجوم** » و خورشید وماه وستارگان، « **والجبال والشّجر والدّوابّ** » وکوهها و درختان و جنبندگان، « **وکثیر من النّاس** » و فراوانی از مردمان، « **وکثیر حقّ علیه العذاب** » و فراوانست باز از مردمان که

بر ایشان حکم رفته که ایشان اهل عذابند: « **ومن یهن اللّه** » وهر که اللّه تعالی اورا خوار کرد، « **فماله من مکرم** » اورا نوازنده‌ای نیست « **انّ اللّه یفعل مایشاء**[۱۸] » که اللّه تعالی آن کند که خود خواهد.

« **هذان خصمان** » این دو گروه جنك کنان، « **اختصموا فی ربّهم** » که با هم بر آویختند درخدائی خداوند خویش [یك گروه میگفت که یکی ودیگر گروه میگفت که باو انبازی] ، « **فالّذین کفروا** » امّا ایشان که کافر شدند، « **قطّعت لهم ثیاب من نار** » جامه‌ها بریده‌اند ایشانرا از آتش. « **یصبّ من فوق رؤسهم الحمیم**[۱۹] » می‌ریزند از زبر سرهای ایشان فرو آب گرم.

« **یصهر به مافی بطونهم** » می گدازند بآن حمیم آنچه در شکمهای ایشان، « **والجلود**[۲۰] » ومی گدازند بآن پوستهای ایشان.

« **ولهم مقامع من حدید**[۲۱] » وایشانراست مقمعها از آهن.

« **کلّما ارادوا ان یخرجوا منها من غمّ** » هر گه که خواهند که بیرون آیند از آن ازغمی، « **اعیدوا فیها** » فرو گذارند ایشانرا در آن، « **وذوقوا عذاب الحریق**[۲۲] » وایشانرا می گویند بچشید عذاب آتش.

« **انّ اللّه یدخل الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » در آرد اللّه تعالی ایشانرا که بگرویدند ونیکیها کردند، « **جنّات تجری من تحتها الانهار** » در بهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویها، « **یحلّون فیها** » می آرایند ایشانرا در آن، « **من اساور من ذهب ولؤلؤاً** » ازین دستینه هائی از زر ومروارید، « **ولباسهم فیها حریر**[۲۳] » وپوشش ایشان در آن حریر.

« **وهدوا الی الطیّب من القول** » راه نمودند ایشانرا بآن سخن پاك، « **وهدوا الی صراط الحمید**[۲۴] » وراه نمودند ایشانرا براه خداوند ستودهٔ ستودنی.

« **انّ الّذین کفروا** » ایشان که کافر شدند، « **ویصدّون عن سبیل اللّه** » و بر میگردانند از راه خدای، « **والمسجد الحرام الّذی جعلناه للنّاس** » واز مسجد حرام

آنکه مردمان را کردیم آنرا و دادیم ، « **سواء العاکف فیه والباد** » یکسانست در آن شهری ودشتی،مقیم وغریب ، « **ومن یردّ فیه بالحاد بظلم** » و هر که در آن کژ کاری خواهد و جوید ستمکاری ، « **نذقه من عذاب الیم** [۲۵] » بچشانیم او را عذاب سخت .

النّوبة الثانیة

قوله : « الم تر » ای ـ الـم تعلم ، وقیل الم تر بقلبك ، « انّ الله یسجد له من فی السّموات » هو علی العموم وسجودهم طاعة ،«ومن فی الارض »خصوص فی المؤمنین، « والشّمس و القمر والنجوم والجبال والشجر و الدّوابّ »،مفسران گفتند وجه این سجود همان وجه تسبیحست که در آن آیت گفت : « وان من شیء الاّ یسبّح بحمده» دانیم که سجودست بحقیقت لکن عقل را بدریافت آن راه نیست ، همچنین ربّ العزّه آسمان وزمین را گفت : «ائتیا طوعاً او کرهاً؟ قالتا اتینا طآئعین »،وسنگ راخشیت گفت :« وانّ منها لما یهبط من خشیة الله »،ودرآثار سلف است مـا فی السّماء نجم و لاشمس ولاقمر الاّ یقع ساجداً حین یغیب ثم لاینصرف حتی یـؤذن له فیأخذ ذات الیمین حتی یـرجع الی مطلعه . **مجاهد** گفت : سجود جمادات تحوّل ظلال است کقوله : « یتفیّؤ ظلاله عن الیمین والشمآئل سجّداً لله »،وشرح آن در موضع خویش رفت . « و کثیر من النّاس » این ناس مسلمانانند ومعطوف است بر اوّل آیت،ای ـ هذه الاشیآء کلّها تسجد لله و کثیر من المسلمین،اینجا سخن تمام شد پس بـر استیناف گفت : « و کثیر حقّ علیه العذاب » یعنی و کثیر النّاس حقّ علیه العذاب بکفره و اباته السّجود . این معنی بر قول ایشان است که گفتند : سجود طاعت وعبادت است. امّا بر قول ایشان که گفتند ، سجود ظلال است ، واو استیناف نیست بلکه واوعطف است وسخن بیوسته ، و کثیر من النّاس و کثیر حقّ علیه العذاب وان سجد ظله لله.

« ومن یهن‌الله » ای - من یهنه بالخذلان ، « فما له‌من مکرم » بالتوفیق ، « انّ الله یفعل مایشاء » یکرم من‌یشاء بالایمان ، ویذلّ من یشاءبالکفر. فالسّعادة و الشّقاوة بمشیّته وارادته.

«هذان خصمان»، قرأ **ابن کثیر** «هذانّ»بتشدیدالنّون،وقرأالباقون بتخفیفها، « اختصموا فی ربّهم » ای - فی دینه وفی امره ، و انّما قال خصمان لانّهمافریقان، و قال اختصموا لانّها جمعان ، جمع المؤمنین وجمع الکافرین ، خلاف است میان علماء که این دو جمع که‌اند ؟ **بخاری** آورده در **صحیح** که : **ابوذرغفاری** سوگند یاد کرده که این آیت درشأن مبارزان روزبدر فروآمد ، شش کس بودند از قریش سه مسلمان : **حمزةبن عبدالمطّلب و علیّ بن ابیطالب وعبیدة بن الحارث بن المطّلب** و سه کافر :**عتبةبن ربیعه وشیبةبن ربیعه والولیدبن‌عتبه. محمد بن اسحق** گفت : روزبدرعتبة بن ربیعه وپسروی ولید بن عتبه‌وشیبة بن ربیعه ازصف‌مشرکان بیرون آمدند ومبارزت خواستند، ازصف مسلمانان‌سه جوان انصاری بیرون شدند **عوذ و معوذ** پسران **حارث بن رفاعة بن سواد و عبدالله بن‌رواحه**، ایشان گفتند : من انتم ؟ شما که باشید؟ گفتند ما انصاریانیم فلان و فلان وفلان ، ایشان گفتند: یا محمّد اخرج الینا اکفائنا من قومنا . ما کفو خویش خواهیم ازقوم خویش یعنی ازقریش ، **مصطفی** (ص) گفت : قم یا عبیدةبن‌الحارث ویا حمزةبن عبدالمطّلب ویاعلی‌بن ابیطالب . مشرکان چون ایشانرا دیدند گفتند اکفاء کرام شمائید کریمان و بزرگان وهمسران ما ، آنگه **عبیده** با **عتبه** بر آویخت ، **وحمزه** با **شیبه وعلی** با**ولید** کوشیدند تا آنگه که مشرکان هرسه کشته شدند ، و درشأن ایشان‌آیت‌آمد ، « هذان خصمان اختصموا فی ربّهم » ای - اقتتلوا فی الله عزّوجلّ وحّده‌هؤلاء ، واشرک به هؤلاء . ویروی عن **قیس بن عبّاد** انّه قال سمعت**علی بن- ابیطالب** (ع) یقول: « اناأوّل من‌یجثوا للخصومة بین‌یدی‌الله عزوجل یوم‌القیامة وهذاالکلام یؤمی الی‌انّ اوّل قتیل یوم بدرکان **عتبة** الّذی قتله **علی بن ابیطالب**

لیس هذا من مجاثاة علی **معاویة بن ابی سفیان** انّما هی مجاثاة علی **عتبة بن** ربیعة. **ابن عباس** گفت: این‌دوخصم یکی گروه مؤمنانند ودیگر گروه اهل کتاب وخصومت ایشان آن بود که اهل کتاب می گفتند: نحن اولی بالله واقدم منکم به کتاباً ونبیّنا قبل نبیّکم، وقال المؤمنون نحن احقّ بالله آمنّا نبیّنا محمّد و نبیّکم وبما انزل‌الله من کتاب وانّکم تعرفون نبیّنا و کتابنا و کفرتم به حسداً. وقیل هم المؤمنون و الکافرون اختصموا فی‌البعث، وقیل جعل‌الادیان ستّة فی قوله: «انّ الّذین آمنوا والّذین هادوا» الایة ... فجعل خمسة للنّار، وواحداً للجنّة، فقوله: «هذان خصمان» ینصرف الیهم فالمؤمنون‌خصم، وسائر الخمسة خصم اختصموا فی دین ربّهم. و قال **عکرمة** هما الجنّة والنّار اختصمتا کما روی **ابوهریرة** قال قال رسول (ص): «تحاجّت الجنّة والنّار، فقالت‌النّار اوثرت بالمتکبّرین والمتجبّرین،، وقالت الجنّة فمالی لایدخلنی الا ضعفاء النّاس وسقطهم وعزّتهم، قال‌الله للجنّة انّما انت رحمتی ارحم بك من اشاء من عبادی، وقال للنّار انّما انت عذابی اعذب بك من اشاء من عبادی ولکلّ واحدة منکما [illegible]ها، فامّا النّار فلاتمتلئ حتی یضع‌الله فیها رجله فتقول قط قط فهنالك تملئ وتزوی بعضها الی‌بعض ولایظلم‌الله من‌خلقه احداً وامّا الجنّة فانّ‌الله ینشئ لهاخلقا».

«فالّذین کفروا قطّعت‌لهم ثیاب من‌نار» این بیان سرانجام و مآل و مرجع کافرانست، که احدالخصمین‌اند، ومعنی «قطعت» قدّرت وجعلت وسوّیت لهم ثیاب من نار، ای ـ النّار احاطت بهم کاحاطة الثیاب المقطوعة. میگوید همچنانکه جامهٔ پوشیدنی گرد مردم‌در آید وهمهٔ اندام وی فرو گیرد، آتش گردایشان‌در آید دردوزخ وایشانرا فرو گیرد. قال **سعید بن جبیر**: «ثیاب‌من‌نار» ای‌ـ من‌نحاس مذاب، ولیس شیئ اشدّ حرّاً منه اذا احمی ومثله قوله: «سرابیلهم من قطران» و هوالنحاس، و قیل یلبسون‌سرابیل من حدید قداحمیت بالنّارلیکون جمعاً بین‌ثقل‌الحدیدوحرارة النّار.» ویصبّ من فوق رؤسهم الحمیم» الحمیم ـماء الحار الّذی انتهت حرارته.

« يصهر به » اى - يذاب بالحميم الّذى يصبّ من فوق رؤسهم،« مافى بطونهم» من الشحوم والاحشاء .« والجلود » يعنى يشوى حرّه جلودهم فيتساقط .قال النّبى(ص): « انّ الحميم ليصبّ على رؤسهم فينفذ الجمجمة حتى يخلص الى جوفه فيسلت مافى جوفه حتى يمرق من قدميه وهو الصهر ثمّ يعاد كماكان . الحميم فى القرآن على وجهين : احدهما بمعنى القرابة كقوله : « ولايسئل حميماً حميما »،و فى **الشعراء** « ولاصديق حميم »، وفى **المصابيح** «كانّه ولىّ حميم » اى ـ قريب . والوجه الثانى الحميم المآءالحارّ كقوله : «يصبّ من فوق رؤسهم الحميم »،وفى **الصافات** «لشوباً من حميم »، وفى **الرحمن** « يطوفون بينها و بين حميم آن » اى ـ حارقد انتهى حرّه .

قوله : « ولهم مقامع من حديد » اى ـ سياط من حديد، واحدتها مقمعة، و قيل هى شبه الجرزمن الحديد من قولهم : قمعت رأسه اذاضربته ضرباً عنيفاً . وفى الخبر لووضع مقمع من حديد فى الارض ثم اجتمع عليه الثقلان مااقلّوه من الارض، و قيل فى الاية تقديم ، تقديره و لهم مقامع من حديد يثقب بها رؤسهم ثم يصبّ فيها من فوق رؤسهم الحميم .

« كلّما ارادوا ان يخرجوا منها من غمّ » اى ـ كلّما حاولوا الخروج من النّار لمايلحقهم من الغمّ والكرب الّذى يأخذ بانفاسهم . « اعيدوا فيها » اى ـ ردّوا اليها بالمقامع . وروى انّ جهنم يجيش بمن فيها كما يجيش المرجل بمافيه ، فاذارفعتهم الى اعلى طبقة طلبوا الخروج فضربهم الزبانية بمقامع الحديد فيهوون فيها سبعين خريفاً،« وذوقوا عذاب الحريق » اى ـ تقول لهم الملائكة ذوقوا عذاب النّار ، ثم ذكر حسن حال الاخرين من الخصمين فقال :

« انّ الله يدخل الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات جنّات تجرى من تحتها الأنهار » اى ـ بساتين تجرى من تحت اشجارها وقصورها انهار العسل والخمر و اللبن والمآء .« يحلّون فيها من اساور » جمع اسورة ، واسورة جمع سوار وهو مايلبس فى

الذراع من ذهب اوفضّة. «ولؤلؤاً» قرأ اهل المدينة و **عاصم** هاهنا و في سورة **الملائكه**«ولؤلؤاً»بالنصب وافقهما **يعقوب** هاهنا على معنى ويحلّون لؤلؤاً ولانّها مكتوبة في المصاحف بالالف واختلف عن عاصم في الهمز، فقرأ **ابو بكر** عنه بهمزة واحدة و هي الثانية، وقرأ **حفص** عنه بهمزتين، وقرأ الآخرون ولؤلوء، بالخفض في السورتين عطفاً على ذهب، اى ـ من ذهب ومن لؤلوء .يعني مرصّعة . قوله : «من اساور» «من»للتبعيض«ومن ذهب»للتبيين، وفي الخبر : لوانّ رجلامن اهل الجنّة اطلع فبدت اساوره لطمس ضوئه ضوء الشّمس ، كما تطمس الشّمس ضوء النّجوم . و عن **ابي هريره** قال: دارالمؤمن في الجنّة من لؤلوء فيها شجر تثمر الحلل فيذهب المؤمن فيأخذ بين اصبعيه سبعين حلّة كل حلّة منظّمة بالدّر والمرجان.« و لباسهم فيها حرير » اى ـ انّهم يلبسون في الجنّة ثياب الابريسم وهوالّذي حرم لبسه في الدّنيا على الرّجال ، وروى **ابوسعيدالخدرى** قال قال **رسول الله** :«من لبس الحرير في الدّنيا لم يلبسه الله في الآخرة فان دخل الجنّة لبسه اهل الجنة لم يلبسه هو».

«وهدوا الى الطيّب من القول» اى ـ ارشدوا في الدّنيا الى شهادة ان لااله الّاالله وانّ محمّداً رسول الله .قال **ابن زيد** : الطيّب من القول لااله الّاالله والله اكبر، وسبحان الله والحمدلله، نظيره « اليه يصعد الكلم الطيّب» وقيل طيّب من القول القرآن ، و قيل هوالبشارة الّتي تأتيهم من الله في الجنّة والتحيّة والسّلام من الله .كقوله : «تحيّتهم فيها سلام» . «وهدوا الى صراط الحميد » اى ـ الى دين الله وهوالاسلام ، وقيل هو كقوله: « صراط الله» سمى الله عزّوجلّ نفسه في القرآن حميداً سبعة عشر موضعاً، والحميد في اسماء تعالى من لايتكلّم فيه الّابالمدح ، ولايسمى الا بالمدح ، و لا ينسب اليه الّا الشّكر، و لايوصف الّابالمجد.

«وانّ الّذين كفروا» ،نزلت في كفّار قريش حين صدوّ النّبى(ص) عن المسجد الحرام يوم **الحديبيّة** ، يصدون لفظ مستقبل عطف به على الماضى لانّ المراد من لفظ المستقبل الماضى كماقال في موضع آخر،«الّذين كفروا وصدّوا عن سبيل الله»، قيل

معناه‌انّ الذین کفروافیماتقدّم «ویصدّون‌عن سبیل‌الله» فی‌الحال ،ای .و هم یصدّون یعنی یمنعون و یمتنعون عن‌الدّخول فی‌الاسلام ، و یصدّون المؤمنین عن المسجد الحرام والدّخول فیه والطّواف‌بالبیت،«الّذی‌جعلناه‌للنّاس» قبلة لصلوتهم ومنسکاً ومتعبّداً کما قال فی‌موضع آخر : «وضع للنّاس». گفته‌اند این مسجد حرام صحرا بود وفضا ازبهر طوّافان تاروزگار **عمر** چون مردم بسیار گشت آنرا زیادت کرد و سرائی چند بخرید واندر مسجدافزود وتنی چندنمی‌فروختند سرایهای ایشان‌فرود آورد وبهای آن بداد ومسجدرا دیواری ساخت کم از قامتی ، و باز **عثمان** سرائی چند در افزود ومسجدرا رواقهاساخت، وپس **ابوجعفرالمنصور** زیادت کرد ، وپس ازآن **مهدی** زیادت کرد. «سوآء» قرأ **حفص‌عن‌عاصم** ،سواء بالنصب بایقاع‌الجعل علیه‌لانّ‌الجعل‌یتعدّی الی مفعولین.وقیل معناه، مستویاً فیه العاکف والبادی وقرأ الآخرون سواء بالرفع علی انّه خبر مبتداء تقدّم علی‌المبتداء والتقدیر،العاکف والبادی فیه سواء ، فالعاکف هوالمبتداء والبادی معطوف علیه، سواء هوخبرتقدّم علی‌المبتداء ، وبهذه‌القراءة تمّ الکلام عند قوله : «للنّاس» ثمّ یبتدئ فتقول‌سواء العاکف فیه والباد ، العاکف ـ المقیم ومن‌کان من **اهل مکّة** ، والبادی‌کان من غیر اهلها، البادی من البادیه فلایسلك الی مکّة الافی البوادی من الوجوه کلّها ،یقال بدأالرجل اذاخرج الی الصحراء ، ومنه قوله : «و جاء بکم من البدو» ،واختلفوا فی معنی‌الایة فقال قوم:سواء العاکف فیه و البادی فی تعظیم حرمته و قضاء النسك فیه ، و حق‌الله الواجب علیهما فیه فلیس اهل مکّة باحق به من‌النازع الیه ، و الیه ذهب **مجاهد والحسن** و جماعة، وقالوا المراد منه نفس المسجد الحرام لاالحرم کلّه، ومعنی التسویة هوالتسویة فی‌تعظیم‌الکعبة وفی فضل‌الصّلوة فی‌المسجدالحرام والطواف بالبیت ،وقال آخرون : المراد منه جمیع‌الحرم ومعنی‌التسویةان‌المقیم، والبادی سواء فی النزول به‌لیس احدهما احقّ بالمنزل یکون فیه من‌الآخر غیرانّه

لايزعج احداذاكان فيه سبق الى منزل وهو قول **ابن عباس** و**سعيد بن جبير** و**قتادة** و **ابن زيد** قالـوا : ممّا سواء فـى البيوت والمنازل ، قال **عبدالرحمن بن سابط** : كان الحجّاج اذا قدموا مكّة لم يكن احد من اهل مكّة باحقّ بمنزله . وكان عمر بن الخطاب ينهى النّاس ان يغلقوا ابوابهم فى الموسم و على هذا القول لايجوز بيع دور مكّة واجارتهاعلى القول الاوّل وهو اقرب الى الصّواب يجوز لانّ الله قال للفقراء المهاجرين الّذين اخرجومن ديارهم، وقال النبىّ يوم فتح مكّة: من دخل دار **ابى سفيان** فهو آمن فنسب الدّيار اليهم نسبة ملك ، واشترى **عمر** دار السجن بمكّة باربعة آلاف درهم فدلّ على جواز بيعها ، وهذا قول **طاوس** و**عمرو بن دينار** ، وبـه قال **الشافعى** .« ومن يرّد فيه » اى ـ فى المسجد الحرام ، « بالحاد بظلم » قيل هاهنا ضمير. يعنى و من يرّد فيه سواء بالحاد اى ـ ميل عن الحق . ثم فسرّ الالحاد بظلم اذ قد يكون الحاد وميل بغير ظلم ، و قيل الباء فيه زائدة كقوله:« تنبت بالدّهن » والمعنى من يرّد فيه الحاداً بظلم ، واختلفوا فى هذه الالحاد، فقال **مجاهد** و**قتادة**:هو الشّرك وعبادة غير الله، وقيل هو كلّ شىٴ كان منهياً عنه من قول اوفعل حتّى شتم الخادم . وقال **عطاء** :هو دخول الحرم غير محرم اوارتكاب شىٴ من محظورات الحرم من قتل صيد اوقطع شجرة، وقال **ابن عباس** : هوان تفتل فيه من لايقتلك او تظلم من لايظلمك وقال **حبيب بن ابى ثابت** : هواحتكار الطّعام بمكّة . روى انّ **ابن عمر** جاء يطلب رجلا بمكّة فى منزله ، فقالوا ذهب الى السّوق يشترى طعاماً ، قال ابن عمر لاهله يشترى اوللبيع؟ قالوا لاهله و للبيع ، قال ابن عمر فاذا جآء فاخبروه انّ **رسول الله** قال : احتكار الطّعام بمكّة الحاد . وقال **مجاهد** : تضاعف السيّآت بمكّة كما تضاعف الحسنات . قال **عبدالله ابن مسعود** : من همّ بسيئة فـى غير مكّة فلم يعملها لايكتب عليه ولوانّ رجلا ببلد آخر يهمّ فى ان يقتل رجلا بمكّة اويهمّ فيها بسيئة ولم يعملها لاذاقه الله العذاب الاليم . قـال **السّدى** : الاّ ان يتوب .و روى انّ **عبدالله بن عمر** كان له فسطاطان احد هما فى الحلّ والآخر فى الحرم فاذا اراد ان يصلّى صلّى فى الفسطاط الّذى فى الحرم ، و اذا ارادان يعاتب اهله عاتبهم فى الفسطاط الّذى فى الحلّ ، فسئل عن ذلك فقال كنّا نتحدّث انّ من الالحادفيه ان يقول الرّجل لاوالله بلى والله .واختلف

النحاة فی جواب «انّ الّذین کفروا»، فقال بعضهم الواو فی یصدّون زیادة وهو الخبر والجواب، یعنی، انّ الّذین کفروا یصدّون، وقیل جوابه محذوف وتقدیره، انّ الّذین هذه صفتهم هلکوا.

النّوبة الثالثة

قوله: «الم تر انّ الله یسجد له من فی السّموات ومن فی الارض» الآیة ... بدانکه هرچه درهفت آسمان وهفت زمین است حیوانات وجمادات همه آنند که خدایرا جلّ جلاله میخوانند و او را سجود میکنند، وبه بی عیبی گواهی میدهند، وبپاکی یاد می کنند، امّا بعضی آنست که آدمی بعقل خود فرا دریافت آن می‌رسد واز ادراك آن عاجز نه وبردانش وی پوشیده نه، سجود فریشتگان در آسمان ومؤمنان در زمین از آن نمط است، ذلك قوله: «یسجدله من فی السّموات و من فی الارض»، امّا بعضی آنست که عقل آنرا رد می کند و دل در آن می شورد ودین آنرا می‌پذیرد والله تعالی بدرستی آن گواهی میدهد، سجود آفتاب وماه وستارگان و درختان وجنبندگان از این بابست، ربّ العزه آنرا در قرآن یاد کرد ومؤمنانرا باقرار وتسلیم فرمود که: «وامرنا لنسلم لربّ العالمین»، هر که الله تعالی بوی نیکوئی خواست ودل روشن داد وتوفیق رفیق کرد که آنچه که درخرد محال است الله تعالی بر آن قادر بر کمال است معقول ونامعقول را مقدّر است و مقتدر، فاطر و مدبّر، نه باوّل عاجز نه بآخر، از کیف باطن است و بقدرت ظاهر. ای جوانمرد حیلت در رزق محنت بار آورد و تکلّف در دین حیرت بردهد، نه رزق بدست ماست نه دین بخرد ما، هردورا گردن باید نهادن وکار با خداوندگار سپردن، آنجا که گفت: «جداراً یرید ان ینقض» دیوار را ارادت در خود معلوم نگشت، و خالق بآنچه گفت راستگوی واستواراست وآنجا که گفت: «ثیاب من نار» از آتش پیراهن بریده درعقل معلوم نگشت وخالق استوار، «انّها شجرة تخرج فی اصل الجحیم». درآتش درخت آتشین رسته می بالد و بر میدهد، درعقل معلوم نگشت، وخالق استوار، «قالتا اتینا طائعین» اززمین وآسمان

بی‌جان سخن گفتن درعقل معلوم‌نگشت و خالق استوار ، « تکاد تمیزّ من الغیظ » از آتش‌بی جان خشم راندن درعقل‌معلوم نگشت وخالق استوار ، « وتقول هل من‌مزید » سخن گفتن دوزخ فردا درعقل معلوم نگشت وخالق استوار ، گویائی رعد و دانائی وی که: « ویسبّح‌الرّعد بحمده » درعقل‌معلوم‌نگشت‌وخالق‌استوار،ماه درمنازل‌مقادیر روان‌بدونیم گشته وردونیمهٔ کوه که:« وانشقّ القمر » درعقل معلوم نگشت‌وعیان آنرا گواه وخالق‌بآنچه گفت استوار. مسلمانان این‌جمله‌را بنوررهدی پذیرفتند وبسکینهٔ ایمان پسندیدند ، وبقوّت اخلاص بیاراميدند وبر مایهٔ بصیرت واایستادند وآنرا دین دانستند ، تهمت بـر عقل خـود نهاده و عیب از سوی خود دیده والله تعالی را بهمه استوار گرفته .

« ومن یهن‌الله فماله من مکرم »،مسکین آن بیچارهٔ رانده که در ازل داغ‌خسار بر رخسار وی نهادند و بتازیانهٔ انتقام از مقام قربش براندند که : « ومن یهن الله فماله من مکرم »، سابقه‌ای رانـده چنانکه خـود دانسته، عاقبتی‌نهاده چنانکه خود خواسته، و کس رابر آن اطلاع نداده ، یکی را امروزلباس شرك داد و طرازحرمان ، و فردا لباس قطران با طراز هجران، « قطّعت لهم ثیاب من نار و یصبّ من فوق رؤسهم الحمیم ». یکی‌را امروز لباس تقوی داد وفردا لباس حریر در آن باغ وبستان و آب روان ، وجفت جوان وتن درست و دل‌شاد وجان خرّم .

« یحلّون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤاً ولباسهم‌فیها حریر »،چنانکه‌امروز اهل معرفت درمعرفت‌متفاوتندومؤمنان در زیادت ونقصان ایمان ، فردا درسرای بقا هر کسی برحسب حال خویش و بـراندازهٔ معرفت خویش نواخت و کرامت بیند ، عابدان را لباس حریر ودستینه‌های زر و مروارید با حور و قصور ، و عارفانرا لباس تفرید در بحر عیان غرقهٔ نور، قومی را بزیور بهشت بیارایند باز قومیند که بهشت را بنورجمال‌ایشان بیارایند .

واذا الدّر زاد حسن وجوه کان للدّر حسن وجهك زیناً.

« وهدوا الی الطیّب من القول » ، قیل هوالاعتراف بالذنب والاقرار بقوله :

« ربّنا ظلمنا انفسنا »،سخن راست و کلمهٔ پاك آنست که ازدعوی پاك است وازعجب دور و به‌نیاز نزدیك ، بعجز خویش اقرار دادن و بگناه خویش معترف بودن و بسوز ونیاز در گفت : « ظلمنا انفسنا » اقتداء بآدم کردن . **سهل تستری** گفت : نظرت فی هذاالامر فلم ارطریقاً اقرب الی‌الله من الافتقار ولا حجاباً اغلظ من‌الدّعوی . گفت درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم ، براه ابلیس فرونگر تا همه دعوی بینی ، براه آدم فرونگر تا همه نیاز بینی . ای ابلیس تو چه میگوئی:« اناخیر » ، ای آدم تو چه میگوئـی : « ربّنا ظلمنا انفسنا »، همه موجودات از کتم عدم بفضاء قضا آوردند از هیچ چیز،نبات نیاز نرست مگر از خاك آدم ، مسجود فریشتگانش کردند و بر تخت پادشاهی وخلافت نشاندند ، و مقرّبانرا پیش تخت وی بپای کردند و از نیاز او ذرّه‌ای کم نشد گفت : خداوندا آن همه فضل تست وحق ما اینست که : « ربّنا ظلمنا انفسنا»،مسندخلافت عطاء تست امّا داد نهاد مـا اینست کـه : « ربّنا ظلمنا انفسنا ». آن عزیزی میگوید روزی گناهی کردم سیصد هزار بار توبت کردم از آن گناه هنوز خود را در قدم‌خطر می بینم ، ای مسکین مردان این راه با نفس خود جنگی کردند ، این جنك را هر گز روی صلح نیست زیرا که نفس خود را ضدّ دین یافتند ومرد دین با ضدّدین بصلح کی تواند بود ، گاه نفس را بهیمه‌ای صفت گردند، گاه بسگی ، گاه‌بخوکی ، هرنقش که برو کردند راست‌آمد مگر نقش دین ،

ای نفس خسیس همّت سودائی برهرسنگی که برزنم قلب آئی

قوله : « سواءالعاکف فیه‌والباد »،قال **محمدبن علی الترمذی**:هذا اشارةالی الفتوّة ، فالفتوّة ان یستوی عندك الطاری والمقیم ، و کذا یکون بیوت الفتیان من نـزل فیها فقد تحرّم باعظم حرمة واجل ذریعة الا تری‌الله کیف و صف بیته فقال : «سواءالعاکف‌فیه‌والباد» ، هر زینهاری و هر خواهنده‌ای را بسرای جوانمردان‌وپناه کریمان جای بود ، و آنگه که باز گردانند هر که شکسته تراوزا بیشتر نوازند و

هر که دورتر اورا نزدیکتر دارند ، وباین معنی حکایت کنند که در بغداد مردی بود خداوندکام و نعمت، روزگار بی وفا تجمّل از روی وی فرو کشید آن کام و نعمت همه ازدست وی برفت وبدحال گشت ، روزی ازسر دلتنگی و بی کامی برشط دجله نشست و در کارخویش اندیشه میکرد ملاحی فرازآمد و زورقی بیاورد، در آن زورق نشست چون بمیان دجله رسید ملاح پرسید ازوی که کجا خواهی رفت ؟ گفت ندانم ، ملاح عاقل بود ، گفت این مرد یا مفلس است یا بیدل یا گرفتار ، آنگه گفت حال خود با من بگو، حال خود بگفت ، ملاح گفت ترا بدان جانب برم باشد که فرجی پدید آید او را بدان جانب برد ، مرد از کشتی بیرون آمد و برشط دجله مسجدی بود در آن مسجد رفت ، بعد از ساعتی قاضی شهر با جماعتی عدول در آمدند و نشستند خادمی در آمد از سرای خلیفه ایشانرا گفت ، امیرالمؤمنین را اجابت کنید ، قاضی وجماعت عدول رفتندواین مرد خودرا درمیان ایشان تعبیه کرد ورفت، چون درسرای خلیفه رفتند فرمان آمد که امیرالمؤمنین فلانه را بفلان میدهد عقد ببندید ، عقد بستند، آنگه خادم آمد باده طبق پر اززرو برسر هریك نافۀای مشك نهاده هر طبقی پیش یکی بنهاداین مردرا طبق نبود خادم امیرالمؤمنین را گفت مردی مانده است که ویرا طبق نبود ، گفت نـه نامها نبشته بودم؟ گفت بلی ما ده تن را خواندیم یازده آمدند ، امیرالمؤمنین گفت آن مرد را پیش من آرید چون پیش تخت رسید دعائی لطیف بگفت ، امیرالمؤمنین گفت ما ترا نخواندیم چونست که درحرم ما ناخوانده آمدی؟ گفت یا امیرالمؤمنین نا خوانده نیامدم ، گفت تراکه خواند ؟ گفت ایشانرا که خواند ؟ گفت ایشانرا خدم ما می‌خواند ، گفت مراکرم تو خواند .

چنان‌مدان که‌من اینجایگه‌خود آمده‌ام   مرا مکارم توشهریار گفت تعال

امیرالمؤمنین گفت : مـرحبا بداعیك . آنگه امیرالمؤمنین دوات و قلم بخواست وبخط خویش‌منشور ولایتی نبشت وبوی داد وخلعتی نیکوفرمود ومرکب خاص‌بوی داد آنگه گفت که : هرکرا خدم ما خواند خلعت چنان‌یافت وهرکرا

کرم‌ما خواند خلعت چنین بیند.

۳- النوبة‌الاولى

قوله تعالى: «و اذبوّأنا لابرهيم مكان البيت» [یاد کن‌ای محمّد] آنگه که ما جای ساختیم ابراهیم را جایگاه خانه، «ان لاتشرك بی‌شیئاً» گفتیم بامن انباز مگیر هیچ چیز، «وطهّر بيتى» وخانهٔ من پاك‌دار [ازناسزاها و پاك كن از آلایشها] «للطّائفين» حاجیانرا که گردآن طواف کنند، «والقآئمين» وایشانرا که آنجا مقیمند، «والرُّكّع السّجود (۲٦)» ونمازگزارانرا.

«واذّن فى‌النّاس بالحجّ» وبانگ زن درمردمان و آگاه کن بآهنك خانه کردن، «يأتوك‌رجالا» تا آیند بتوپیادگان، «وعلى كلّ‌ضامر» وبرهراشتری‌نزار باریك گشته‌ای‌درنشسته‌پهلوی، «يأتين من كلّ فجّ عميق (۲۷)» میایندازهرشاهراهی‌دور، «ليشهدوا منافع لهم» تا بمنفعتها می رسند کـه ایشانـرا روا داشتم آن،

«ويذكروا اسم‌اللّهّ» وخدایرا یاد کنند بتلبیه، «فى ايّام معلومات» در شبانروزهائی که‌دانسته جهانیانست [که آن‌روزگار حجّ است] «على مارزقهم من بهيمة الانعام» برآنچه ایشانرا روزی داد اللّه‌تعالی از بسته زبانان، «فكلوا منها» می‌خورید ازآن. «واطعموا البائس الفقير (۲۸)» وخورانید مستمند درویش را.

«ثمّ ليقضوا تفثهم» پس تا بگزارند آنچـه نشانهای بیرون آمدنست از احرام، «وليوفوا نذورهم» وبگزارندکارهای‌خویش‌درحجّ که‌آن‌شمردنی‌اند، «وليطوّفوا بالبيت‌العتيق (۲۹)» وتاطواف کنند گردآن خانه که ازدعوی‌جباران آزاد است.

«ذلك» آنچه گفتیم از اعمال و احکام حجّ دین خـداست. «ومن يعظّم

حرمات اللّٰه » وهر که بزرگ دارد آزرمهای خدای خود ، « **فهو خیر له عند ربّه** » آن بهست اورا بنزدیك خداوند او ، « **واحلّت لكم الانعام** » وشما را گشاده وحلال کرده آمد خوردن چهار پایان ، [شتر وگاو و گوسفند] « **الّا ما یتلی علیکم** » مگر آنچه می‌خوانند برشما [تحریم آن] « **فاجتنبوا الرّجس من الاوثان** » دور شوید و بپرهیزید ازین بتان پلید ، « **واجتنبوا قول الزّور**(۳۰) » ودور شوید وبپرهیزید از سخن دروغ ساخته و کژ نهاده .

« **حنفآء للّٰه غیر مشرکین به** » خدایرا مخلصان نه باوی انباز گیرندگان ، « **ومن یشرك باللّٰه** » وهر که انباز گیرد با اللّٰه‌تعالی [ودیگری‌را پرستد] « **فکانّما خرّ من السّمآء** » همچنانست که درافتاد از آسمان . **فتخطفه الطّیر** » تا مرغ رباید او را در هوا ، « **او تهوی به الرّیح فی مکان سحیق**(۳۱) » یا باد او را ببرد و جائی دور اندازد .

« **ذلك** » آن پرهیزیدن از رجس وسخن دروغ ، « **ومن یعظّم شعآئر اللّٰه** » وهر که بزرگ دارد نشانهای خدای ،« **فانّها من تقوی القلوب**(۳۲)» آن همه آزرم داری دلهاست .

«**لکم فیها منافع**» شمارا در آن[شترها که میرانید تا آنرا بمنا بکشید درراه] منفعتهاست ، «**الی اجل مسمّی**»تازمانی‌نامزد کرده، «**ثمّ محلّها الی البیت العتیق**(۳۳)» آنگه جای کشتن وخوردن آن آنگه بود که بآن خانه‌آزاد رسید .

«**ولکلّ امّة جعلنا منسکاً** » و هر گروهی را قربانی دادیم و جای قربان ساختیم ، « **لیذکروا اسم اللّٰه** » تایاد کنند نام خدای ، «**ما رزقهم من بهیمة الانعام**» بر آنچه روزی داد اللّٰه‌تعالی ایشانرا ازین چهارپایان بسته زبانان [بنزدیك کشتن] **فالهکم اله واحد** » خداوند شما خدائیست یکتا ، « **فله اسلموا** »مسلمان باشیدواورا گردن‌نهید ، «**وبشّر المخبتین**(۳٤)» وشاد کن فروتنانرا .

« **الّذین اذا ذکر اللّٰه**» ایشان که آنگه که یاد کنند اللّٰه تعالی را پیش ایشان ،

«وجلت قلوبهم» بترسد دلهای ایشان، **«والصّابرین علی ما اصابهم»** وشکیبایانند بر آنچه بایشان رسد ازناخوشیها ودشواریها. **«والمقیمی الصّلوة»** وبپای دارندگان نماز، **«وممّا رزقناهم ینفقون (۳۵)»** واز آنچه ایشانرا روزی دادیم نفقه میکنند.

«والبدن» آن شتران کشتنی بمنا، **«جعلناها لکم من شعائر اللّه»** آن شما را از نشانهای دین کردیم، **«لکم فیها خیر»** شما را در آن نیکنامی و پاداش است، **«فاذکروا اسم اللّه علیها»** نام برید الله تعالی را بر آن که میکشید، **«صوافّ»** وآن شترایستاده برپای، **«فاذا وجبت جنوبها»** آنگه که بزمین افتد پهلو های آن، **«فکلوا منها»** میخورید از آن، **«واطعموا القانع والمعترّ»** و خواهنده را دهید هم آنکه بتصریح خواهد و هم آنکه بتعریض، **«کذلك سخّرناها لکم»** چنان نرم کردیم شمارا وبساختیم، **«لعلّکم تشکرون (۳٦)»** تامگر آزادی کنید،

«لن ینال اللّه لحومها ولادماؤها» نرسد بالله گوشتهای آن و خونهای آن، **«ولکن یناله التقوی منکم»** لکن باوراستی وپاکی دل رسد از شما، **«کذلك سخّرناها لکم»** چنان است شمارا نرم کرده وساخته وزیردست **«لتکبّروا اللّه علی ماهداکم»** تاالله تعالی را ببزرگی یاد کنید بر آنچه شما را راه نمود، **«وبشّر المحسنین (۳۷)»** و شاد کن نیکوکارانرا.

النّوبة الثانیة

قوله: «و اذ بوّأنا لابرهیم مکان البیت» ای ـ و اذکر یا محمّد کیف کان بدؤ ابناء البیت، وقیل فیه مضمر تقدیره، واوحینا اذبوّأنا لابرهیم مکان البیت. «ان لاتشرك»، یقال تبوء الرّجل منزلا اتخذّه وبوّاه غیره منزلا اعطاه واصله باء اذارجع وبوّاته جعلت له منزلا یرجع الیه،واللّام فی لابرهیم زیادة لقوله: «بوّأنا بنی اسرائیل

تبوئ المؤمنین»، والمبوّأ والمباة، المنزل،«مکان البیت»اصل شرف البیت شرف مکانه الّذی بنی فیه فانّه حرم الی الارض السابعة ، قیل انّما ذکر مکان البیت لانّ الکعبة رفعت الی السماء زمن الطوفان ، ثم لمّا امرالله تعالی ابرهیم ببناء البیت لم یدر این یبنی، فبعث‌الله تعالی ریحاً یقال له‌الحجوج فی صورة حیّة لها رأس‌وجناحان فکنست لابرهیم ما حول الکعبة عن اساس البیت الاوّل الذی بناه‌آدم (ع). و قال **الکلبی** : بعث‌الله‌سحابةً بقدرالبیت فقامت بحیال‌البیت و فیها رأس یتکلم یا ابرهیم این علی قدری فبنی‌علیه.« وان لاتشرك بی‌شیئاً » ای- عهدناالیه وامرناه ان لاتشرك بی‌شیئاً، قیل تأویله انصب البیت قبلة للمصلّین الّذین لایسجدون الّاالله ، « وطهّر بیتی » عن الاصنام وعبادةالاوثان ، وذلك انّ‌المشرکین کانوایضعون الاصنام‌ویعلّقونها فی‌البیت، وقیل کانوا یذبحون باسم‌الاصنام ویلطخون البیت بدمائها کماتلطخ‌المساجد بالخلوق، وقیل طهّر بیتی من‌الاقذار وان یجری‌فیه مایجری‌فی‌سائرالبیوت. « للطائفین » الّذین یطوفون بالبیت ، « والقائمین » ای ـ المقیمین فیه ، و قیل القائمین، « و الرّکّع السّجود » یعنی المصلّین فانّ الصّلوة قیام‌و رکوع و سجود ، الرّکّع جمع راکع والسّجود جمع‌ساجدولم‌یذکرالواوبین‌الرّکّع‌والسّجودوذکربین‌القیام‌وبین‌الرّکوع لانّ‌الصّلوة قاعداً جائزة ولاتجوز بغیرالرکوع والسّجود . سخن دربناء کعبهٔ مقدسه واختلاف احوال آن‌از ابتداءآفرینش خلق تا بروزگارآخر در سورةالبقرة مستوفی گفته‌ایم کسی که خواهد تا بداند کیفیت وقصّهٔ آن آنجا مطالعه کند .

«و اذّن فی‌النّاس بالحجّ » **حسن** گفت : این سخن مستأنف است و خطاب با مصطفی است او را فرمودند تا در حجّة الوداع این نداکند ، و فی ذلك ما روی **ابوهریره** قال قال رسول‌الله ص : « ایّها النّاس قد فرض علیکم الحجّ فحجّوا » امّا جمهور مفسران برآنند که این خطاب با ابراهیم (ع) است وسخن پیوسته است نه مستأنف ، یعنی و قلنا له اذّن فی‌الناس‌بالحجّ ، ای - ناد فیهم‌بالحج کقوله : « فاذّن مؤذن بینهم » ای - نادی منادی بینهم . ابراهیم چون از بناء خانه فارغ شد فرمان

آمد ازجبّار عالم بوی که عالمیانرا برحج خوان ، قال **ابن عباس** : عنی بالنّاس فی هذه الاية اهل القبلة . ابراهیم گفت بار خدایا آواز من تا کجا رسد و که شنود ؟ رب‌العزه گفت : علیك الاذان و علیّ الابلاغ. ابراهیم برمقام ایستاد آن سنگ که آنرا مقام ابراهیم گویند ، چون ابراهیم علیه‌السّلام بر آن مقام بایستاد بالا گرفت چندانکه کوهی عظیم‌شد ،و گفته‌اند که بر **بوقبیس** شد ، و گفته‌اند که بر **کوه صفا** شد وانگشت در گوش نهاد وروی با شرق وغرب گردانید وبا یمین وشمال، و گفت. یا ایّها النّاس انّ الله بنی لکم هذا البیت و امرکم ان تحجّوه فاطیعوه و اعبدوه ولا تشرکوا به شیئاً ، فاجابه کلّ من یحجّ من اصلاب الآباء و الارحام الامّهات لبیّك اللّهم لبیّك . وقال **ابن‌عباس**:فاوّل من اجابه اهل‌الیمن فهم‌اکثرالناس حجّا . قوله: « یأتوك رجالا » ای ــ مشاةعلی ارجلهم جمع‌راجل مثل قائم وقیام وصاحب‌وصحاب، وراکب ورکاب ، « وعلی کلّ ضامر» ای ـ رکبانا علی کل بعیر مهزول اتعبه‌السّفر لبعده ، « یأتین من کلّ فجّ عمیق » ای ـ یأتی تلك النّوق الضّوامرمن کلّ طریق بعید، یقال بئرعمیقة ای ــ بعیدةالقعر.

« لیشهدوا منافع لهم » ای ــ لیشهدوا مکّة و مشاهدها للحجّ والعمرة ،وقال **سعیدبن‌المسیب‌و محمدبن علی‌الباقر** (ع): لیشهدوا العفو والمغفرة. گفته‌اند منافع درین آیت همانست که آنجا گفت :«لیس علیکم‌جناح آن تبتغوا فضلا من‌ربّکم»،هم تجارت‌دنیاست‌وطلب‌روزی‌حلال وهم‌ثواب آخرت . «ویذکرواسم‌الله‌فی‌ایّام‌معلومات» ذکراینجا تلبیه است وایّام معلومات‌دههٔ ذی‌الحجة وانّما قیل‌لهامعلومات‌للحرص‌علی علمهابحسابها من اجل‌وقت‌الحجّ فی آخرها روایت کردند از**علی** (ع) که گفت:ایام معلومات روزنحراست وایام‌تشریق‌واین اختیار**زجاج** است.قال‌لانّ‌الذکرعلی بهیمة الانعام یدلّ‌علی‌التسمیة علی‌نحرهاونحرالهدایا یکون‌فی‌هذه‌الایّام. «فکلوامنها» امرا باحت است نه امروجوب ، میگوید بخورید ازین‌قربان خویش که شمارا مباح‌است خوردن آن نه چون اهل جاهلیت که آنرا نمی‌خوردند وبرخود حرام کرده بودند،

علماء دین متفقند که هدایا و ضحایا چون برسبیل تطوّع باشد نه واجب، روا باشد که خود از آن خورد، لما روی **جابر بن عبدالله** قال فی قصّة **حجّة الوداع**: وقدم علیّ ببدن من الیمن وساق **رسول الله** مائة بدنة فنحر منها رسول الله ثلاثاً وستّین بدنة بیده، ثم اعطی الشفرة علیّا فنحر ما غبر واشرکه فی هدیه وامر من کلّ بدنة ببضعة فجعلها فی قدر فطبخت فاکل من لحمها وشرب من مرقها وفی روایة فاکلا من لحمها وحسّوا من مرقها. اما قربانی که بشرع واجب آید چون دم تمتع و قران و جزاء صید و آنچه بافساد حج واجب شود و آنچه بنذر بر خود واجب کند علما در آن مختلفند قومی گفتند نه روا باشد که خود از آن خورد، و این مذهب **شافعی** است و جماعتی فقها، **ابن عمر** گفت آنچه واجب شود بجزاء وصید و نذر از آن نخورد و باقی همه خورد و این مذهب **احمد** ست و **اسحق**، امّا مذهب اصحاب رأی آنست که دم تمتع و قران خورد و آنچه بیرون از آنست از واجبات نخورد. قوله: «واطعموا البائس الفقیر» یعنی الزمن الفقیر الّذی لاشیء له، البائس الّذی فی بؤس وشدّة من العیش، والفقیر الّذی کانه اصیب فقاره.

«ثمّ لیقضوا تفثهم»، التفث الوسخ والقذارة من طول الشعر والاظفار والشعث، یقول العرب لمن تستقذره ما اتفثك، ای ما اوسخك والحاجّ اشعث اغبر لم یحلق شعره ولم یقلم ظفره فقضاء التفث ازالة هذه الاشیاء، «لیقضوا» ای لیزیلوا ادرانهم والمراد منه الخروج عن الاحرام بالحلق وقصّ الشارب ونتف الابط والاستحداد وتقلیم الاظفار ولبس الثیاب المخیطة وقال **ابن عمر** و **ابن عباس**: قضاء التفث مناسك الحجّ کلّها، وقیل التفث هاهنا رمی الجمار، و قال الزجّاج لاتعرف التفث ومعناه الّا من القرآن، «ولیوفوا نذورهم» قرأ **ابو بکر** عن **عاصم** ولیوفّوا بفتح الواو وتشدید الفاء. وقرأ الآخرون وحفص عن عاصم «ولیوفوا» بسکون الواو وتخفیف الفاء وهما لغتان، وفی واوفی مثل وصی، واوصی قال **مجاهد**: اراد به نذر الحج والهدی وما ینذر الانسان من شیء یکون فی الحجّ ای لیتمّوها بقضائها وقیل المراد منه الوفاء بما نذر علی ظاهر، وقیل اراد به الخروج عمّا وجب علیه نذرا ولم ینذر، والعرب تقول لکلّ من خرج عن الواجب علیه وفی بنذره، وقال **مالك بن انس**: وفاء النذر

فی هذه‌الآیة قضاء کلّ نسك معدود کالطوّاف سبعاً والسعی سبعاً والرمی سبعاً ، « و لیتطوّفوا بالبیت العتیق » این طواف واجبست وفرض روزنحر بعد رمی وحلق آنرا طواف افاضت گویند ، و برجمله بدان که طواف سه‌اند ، طواف قدوم اول که حاج در مکّه شود نخست طواف کند ، **عایشه** گفت : حجّ النّبی (ص) و انّه اوّل شیء بدأبه حین قدم انّه توضأ ، ثم طاف‌البیت ، واین طواف قدوم سنّت است اگر بگذارد بروی هیچ چیز نیست ، و رمل خاصیت این یك طوافست . طواف دوم طواف افاضت است روز نحر و این طواف رکنی است از ارکان حجّ که حجّ و عمره بی طواف افاضت درست نیایـد ، و تا این طواف نکند تحلّل از احرام حاصل نشود روی عن **عائشة** قالت : حاضت حفصة‌لیلة النفرفقالت ما ارانی‌الّا حابسکم فقال‌النبی (ص) : عقری حلقی اطافت یوم‌النحر، قیل نعم قال فانفری ، وهذا دلیل انّ من لم یطف یوم‌النحر طواف الافاضة لایجوزله ان ینفر . سوم طواف وداع کسی که خواهد از مکه بیرون شود تا بمسافت قصر اورا رخصت نیست که بی‌طواف وداع بیرون شودواگر بگذارد قربانی واجب شود بروی . مگرزن حائض که اوراروااست ترك وداع.قال **ابن‌عباس:** امرالنّاس ان یکون آخرعهدهم‌بالبیت الّا انّه رخص‌للمرأة الحائض .«ولیطوّفوا» انّما شدّدالطآء لانّ التآء مندرجة فیه بالبیت العتیق،سمّی عتیقاً لانّ الله تعالی اعتقه من ایدی‌الجبابرة ان یصلوا الی تخریبه فلم یظهرعلیه‌جبّار قطّ وهذا قول **ابن‌عباس و مجاهدوقتادة** ، وقیل سمّی به لانّه قدیم وهو اوّل بیت وضع للنّاس‌ بناه‌آدم و جدّده ابرهیم ،یقال دینار عتیق ای ـ قدیم ، وقیل سمّی عتیقاً لانّ‌الله تعالی‌اعتقه من‌الغرق فانّه رفع ایام‌الطـوفان‌فلم یهدمه ، وقیل‌العتیق الکریم ، یقال لکرام‌الخیل العتاق ، وسمّی **ابو بکرالصدیق** العتیق ، لانه عتیق من‌النّار، ویقال لعتاقة وجهه وهی حسنه .

« ذلك » هذه کلمة لها تزداد فی القرآن یختم بها الکلام ، و کـذلك هذا یختم بها الکلام فـی مـواضع مـن القرآن کقوله : « مالـه مـن نفاد هذا ». « ومن یعظّم حـرمـات الله » قـال **ابن‌زید** : الحرمـات هـاهنا البیت الحرام و البلد الحرام

والمسجدالحرام والمشعر الحرام والشهر الحرام ، والاحرام ، وقيل الحرمات الحجّ والعمرة وسائر المناسك ، ومعنى الحرمة ماوجب القيام به وحرّم التفريط فيه «فهو خير له » اى ـ التعظيم خير له، « عند ربّه » ثوابٌ له مدّخر . « واحلّت لكم الانعام » ان تأ كلو ها اذا ذبحتموها وهى الابل والبقر والغنم ، « الّا مايتلى عليكم » تحريمه فى قوله : « حرمت عليكم الميتة والدّم ولحم الخنزير » الآيه.وقيل«الّامايتلى عليكم» فى قوله :«يا ايّها الّذين آمنوا لاتقتلّوا الصيد و انتم حرّم ». « فاجتنبوا الرّجس من الاوثان »اى ـ كونوا من عبادة الاوثان على جانب. و«من» هاهنا لتلخيص جنس من الاجناس لاللتبعيض ، والمعنى فاجتنبوا الرّجس الّذى هو وثن ، و انّما سمّاها رجساً لانّها فى وجوب اجتنابها كالرّجس ولانّهم كانوا يلطخون الاصنام بدم الاضاحى وهو نظير قوله : «انّما المشر كون نجس » وانّما اراد به خبث الاعتقاد،و قيل تقديره اجتنبوا الاوثان الّتى هى رجس ، اى ـ هى سبب رجس، و الرّجس بمعنى الرجـز وهوالعذاب ، « واجتنبوا قول الزّور » يعنى الكذب والبهتان . وقيل شهادة الزّور، روى انّ النبى (ص) قام خطيباً فقال :«ياايّها النّاس عدلت شهادة الزّور بالشّرك بالله » ، ثمّ قرأ هذه الآية . و قيل الزّور هـاهنا الشّرك بالله عزّوجلّ . قال **الزجاج**:الآية تدلّ على انّهم نهوا ان يحرّموا ما حرّم اصحاب الاوثان ، نحو قولهم . مافى بطون هذه الانعام خالصة لذكورناو محرّم على ازواجنا ، و نحو تحريمهم البحيرة والسائبة . فاعلمهم الله عزّوجلّ انّ الانعام محلّلة الّا ما حرّم الله منها.ونهاهم الله عن قول الزّور ،ان يقولوا هذه حلال وهذا حرام ليفتروا على الله الكذب.

« حنفاء الله » الحنفاء جمع حنيف ، والحنيف اسم لمتّبع هذه الملة ، والمسلم اسم سمّى به ابرهيم نفسه واهل دينه ، والمعنى حنفاء لله على ملّة ابرهيم مخلصين بالتلبية،« غيرمشر كين به » لانّهم كانوا يقولون لبّيك لاشريك لك الّا شريك هو لك تملكه وما ملك . قال **قتادة**: كانوا فى الشّرك يحجّون و يحرّمون البنات و الامّهات والاخوات وكانوا يسمّون حنفاء ، فنزلت، «حنفاء لله غيرمشر كين به »اى ـ حجّاجاً

لله مسلمین موحّدین ، یعنی من اشرك لایکون حینفاً ، « ومن یشرك بالله فکانّما خرّمن السّماء » ای ـ سقط من السّماء ، « فتخطفه الطیّر »، قرأ اهل المدینة« فتخطّفه الطیّر » بفتح الخاء و الطآء مشدّده الطآء ، والوجه انّه تتخطفه بتایئن ' فحذف تاء التفعل لاجتماع التائین ، فبقی تخطفه ، وقرأ الباقون فتخطفه باسکان الخاء وفتح الطاء وتخفیفها ، والوجه انّه مضارع خطف بکسر الطاء یخطف بفتحها وفیه لغتان : خطف یخطف . کعلم یعلم ، و خطف یخطف کضرب یضرب ، و الاوّل اعلی . والخطف و الاختطاف و التخطف سلب الشیٔ بسرعة ، « اوتهوی به الرّیح فی مکان سحیق » ، الهوی ـ السقوط ، والسحیق ـ البعید. یقال سحق بالضّم بعد ، وسحق بالفتح ابعد ، و سحق بالکسر هلك ، و هذا مثل ضربه الله سبحانه للکافر شبّه حاله حال من خرّمن السّماء فکما لایرجی لهذا الخارّ من السّماء الحیوة ، لایرجی للمشرك الخلاص. ، و قیل شبّه حاله حال من خرّمن السّماء فانّ عاقبته الهلاك ، امّا ان یهلك قبل ان یصل الی الارض یتخطف الطّیر ایّاه ، وامّا ان یصل الی الارض فیتقطّع ، کذلك الکافر امّا ان یعاجل بالعقوبة به قبل وصوله الی الآخرة ، وامّا ان یمهل حتی یهلك فی الآخرة قال **الحسن** : شبّه اعمال الکفار بهذا الحال فی انّها تذهب وتبطل فلا یقدرون علی شیٔ منها .

«ذلك» یعنی الّذی ذکرت من اجتناب الرّجس وقول الزّور وتعظیم شعائر الله. « من تقوی القلوب » ای ـ من اخلاص القلوب . قال **ابن عباس** : شعائر الله ، البدن والهدی ، واصلها من الاشعار وهو اعلامها بوجاء المشقص فی سنامها حتی یسیل الدّم ، فیکون الدّم شعاراً لها اوقلدت بلحاء الشجر او النعل لتعرف انّها هدی و تعظیمها استسمانها واستحسانها .

«لکم فیها» ای ـ فی البدن قبل تسمیتها للهدی منافع فی درّها ونسلها واصوافها و اوبارها ورکوب ظهرها ، «الی اجل مسمّی» یعنی الی ان یسمّیها ویشعرها ویوجبها هدیاً ، فاذا فعل ذلك لم یکن له شیٔ من منافعها ، «ثمّ محلّها » موضع نحرها «عند

«البيت العتيق» يريد ارض الحرم كلّها كما قال فلايقربوا المسجد الحرام ، يعنى الحرم كلّه ، وقيل معناه «لكم فيها» اى ـ فى الهدايا منافع بعد ايجابها وتسميتها هدايا بان تركبوها و تشربـوا البانها عند الحاجة ، « الى اجل مسمّى » يعنى الى ان تنحروهـا . روى **ابوهريره** انّ **رسول الله** (ص) رأى رجلا يسوق بدنة فقال له : اركبها؛ فقال يارسول الله انّها بدنة، فقال اركبها ويلك فى الثانية والثالثة. وقال بعض المفسّرين اراد بالشعائر مناسك الحجّ ومشاهد مكّة ومواضع النسك . « لكم فيها منافع » يعنى بالتجارات و المعاملات فى الاسواق ، «الى اجل مسمّى » يعنى الى وقت الخروج من مكّة ، و قيل « لكم فيها منافع » بالاجر و الثواب فى قضاء المناسك ، « الـى اجل مسمّى »اى ـ على انقضاء ايّام الحجّ . « ثم محلّها الى البيت العتيق»اى ـ محلّ النّاس من احرامهم الى البيت العتيق ان يطوفوا طواف الزيارة يوم النحر.

« ولكلّ امّة » اى ـ جماعة مؤمنة سلفت قبلكم ، « جعلنا منسكا » ، قرأ **حمزة و الكسائى** منسكا بكسر السين هاهنا وفى آخر السّورة، اى ـ مذبحاً وهوموضع القربان و قرأ الآخرون منسكا بفتح السين على المصدر مثل المدخل والمخرج ، اى ـ اراقة الدمآء وذبح القرابين ، « ليذكروا اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام » ، عند نحرها وذبحها، سمّيت بهيمة الانعام لانّها لايتكلّم يعنى لاستبهامها عن الكلام ، و قال بهيمة الانعام قيّد بالانعام لانّ من البهائم ماليس من الانعام كالخيل والبغال والحمير لا يجوز ذبحها فى القرابين . « فالهكم اله واحد » اى ـ سمّوا على الذبائح اسم الله وحده فانّ الهكم واحد ، « فله اسلموا » انقادوا واطيعوا واسجدوا لوجهه واذبحوا على اسمه .
« بشر المخبتين » اى ـ الخاشعين المتواضعين المطمئنين الى الله، وقيل هم المخلصون الرّقيقة قلوبهم ، وقيل هم الّذين لايظلمون واذا ظلموا لـم ينتصروا . « الّذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم والصّابرين على ما اصابهم» من البلاء والمصائب ، « والمقيمى الصّلوة » اى ـ المقيمين الصّلوة فى اوقاتها والمتمّين لها بوضوئها وركوعها وسجودها، « و ممّا رزقنـا هـم ينفقون » اى ـ ممّا اعطينا هـم مـن الامـوال يخرجـون

الزكوة و يتصدّقون ،

« والبدن » جمع بدنة كخشبة و خشب ، واصله الضّم ثم خفـّف ، وقيل بادن و بدن كفاره وفره واصلها من الضخامة . يقال بدن بدانة ، اذا ضخم ضخامة ،والبدن، الابل. وقيل الابل والبقر و لايسمّ الغنم بدنة،« جعلنا ها لكم من شعائرالله » جمع شعيرة وهى العلامة ، اى ـ هى علامة لطاعتكم ، وقيل من شعائرالله . اى ـ من معالم دين‌الله، « لكم فيها خير» اى لكم فى‌نحرها وذبحها ثواب، وقيل فيها خيرمن‌احتاج الى ظهرها ركب وان احتاج الى لبنها شرب . « فاذكروا اسم‌الله عليها » اى ـ على نحرها. قال **ابن‌عباس** :هوان يقول‌بسم‌الله والله اكبر لااله‌الاالله‌والله اكبر. «صواف » اى ـ قياماً على ثلث قوائم جمع صافة وهى الّتى صفت رجليها واحدى يديها ويده اليسرى معقولة فينحرها كذلك ، عن **زياد بن جبير** قال رأيت **ابن‌عمر** اتى‌على رجل قد اناخ بدنة ينحرها قال ابعثها قياماً مقيدةسنّة **محمّد** (ص)،وقال **مجاهد** : الصواف اذا عقلت رجلها اليسرى وقامت على ثلث قوائم . وقرأ **ابن مسعود** صوافن وهى ان تعقل منهايد وتنحرعلى ثلث وهو مثل‌صواف ّ، وقرأ **ابيّ والحسن و مجاهد** صوافى باليای اى. صافية خالصةلله عزّوجل لاشريك له فيها، و قيل معنى‌صواف اى ـ مصطفة واقعة بعضها الى جنب بعض فى صف واحد مدح‌الله‌عزّوجل‌هذاالصف ّكما مدح‌صف ّ القتال فى‌قوله . « انّ‌الله يحبّ الّذين‌يقاتلون فى‌سبيله صفـّا»ـ«فاذا وجبت جنوبها » اى ـ سقطت بعدالنحر فوقعت جنوبها على‌الارض ‘ « فكلوا منها » هذا توسيع و اذن ، « واطعموا القانع والمعترّ » هذا ترغيب‌وامر‘ والقانع من‌القنوع وهوالسؤال، ليس من‌القناعة ومنه قول‌الشاعر:

لمال المرء يصلحه فيغنى مغافره اعف من‌القنوع

قال**ابن‌عباس‌وسعيدبن‌جبيروالحسن‌والكلبى** : القانع الّذى يسأل ، والمعترّ الّذى يتعرض ولايسأل ‘ وقال **المجاهد** : القانع جارك وان كان غنيّاً ، وقيل‌القانع

كالتّابع والخادم لاهل البيت ، و قيل القانع الّذى يأتيك سائلاوالمعترّ الّذى ينتظر الهدية . « كذلك» اى ـ مثل ما وصفنا من نحرها قياماً ، « سخّـرناها لكم » نعمة منّا لتتمكّنوا من نحرها، « لعلّكم تشكرون » لكى تشكروا نعمتى .

« لن ينال الله لحومها ولادماؤها»وقال **ابن عباس** :كانوا فى الجاهليّة اذاذبحوا القرابين لطخوا جدار الكعبة بدمائها قربة الى الله عزّوجلّ فهمّ المسلمون بمثل ذلك فانزل الله:«لن ينال الله لحومها ولادماؤها». قرأ **يعقوب** وحده' لن تنال ولكن تناله بالتاء فيهما ، والوجه انّه انّث الفعل فيهما لتأنيث الفاعل، امّا الاوّل وهو قوله:«لن تنال الله لحومها» فانّما انّث تنال لانّ فاعله جماعة وهى قوله : « لحومها » ، وامّا الثانى . هوقوله : « تناله التقوى » فانّما انّثه لانّ فاعله التقوى وهى مصدر مؤنث لكونه على فعلى ، و قرأالباقون باليای فيهما والوجه انّ تذكير الفعل انّما هوللفصل بين الفعل وفاعله ، امّا الاوّل فقد فصل بين الفعل منهو هو ينال و بين فاعله وهو اللّحوم بلفظ اللهوا كدّ التذكير لانّ تأنيث اللّحوم تأنيث جمع فيجوز تذكيره، وامّا الثانى فقدفصل بين الفعل منهو بين فاعله بالهآء وهو ضمير المفعول فى قوله : «يناله التقوى»، والتأنيث فى الفاعلين غير حقيقى فاالامر فيه اسهل ، والمعنى لن ينال الله النفع فيما امركم به من ذبح البدن بل نفع ذلك راجع اليكم ' وانّما يصل اليه اخلاصكم ونيّاتكم ومقاصدكم، وقال **مقاتل** :لن يرفع الى الله لحومها ولادماؤها ولكن يرفع الله منكم الاعمال الصالحة والتقوى و الاخلاص وما اريد به وجه الله نظيره قوله : « اليه يصعد الكلم الطيّب ».

« كذلك سخّـرها لكم »اعاد قوله:« كذلك سخّـرناها لكم» لانّ الاوّل ايجاب الشّكر والثّانى بيان انّ التكبير من الشكر لله، يعنى سخرها لكم «لتكبروا الله على ماهداكم» ، يريد به التسمية عند الذبح. وقيل يريد به التكبير ايّام التشريق ، « وبشّر المحسنين» اى ـ المطيعين لله بالجنّة .

النّوبة الثالثة

قوله: « واذ بوّأنا لابرهیم مکان البیت» الآیة. قال **ابن عطاء** :وفّقنا لبناء البیت ومکّناه منه واعنّاه علیه وقلنا له:«لاتشرك بی شیئا » ای- لاتلاحظ البیت ولا تنظر الی بنائك . می گوید ابراهیم را تمکین کردیم وساز و آلت وقوّت و مهارت و قدرت و معونت دادیم تا خانهٔ کعبه را بنا کرد چنانکه خواستیم وفرمودیم ،آنگه اورا گفتیم کرده و ساختهٔ خود منگر توفیق و معونت مانگر ، وجهد خود مبین ارادت وعنایت ما بین . ای جوانمرد بنده را دودیده داده‌اند تا بیك دیده صفات آفات نفس خودبیند وبیك دیده صفات الطاف کرم حق بیند ، بیك دیده فضل او بیند . بیك دیده فعل خودبیند ، چون فضل اوبیند افتخار کند ، چون فعل خود بیند افتقار آورد ، چون کرم قدم بیند در ناز آید ، چون قدم عدم خاك بیند درنیاز آید ،آن شوریدهٔ عراق سوختهٔ آتش فراق **شبلی** گاهی می گفت : لیتنی کنت این نباذ لم اعرف هذاالحدیث . کاشکی مرا خراباتی بودی و مرا با این حدیث سروکار نبودی ، و گاه گفتی کجایند ملائکهٔ ملکوت وسکّان حظایر قدس تا پیش تخت دولت و سریر عزت ما سماطین بر کشد .

گه با کف پر سیمم و گه درویشم   گه با دل پر نشاط و گه دل ریشم
گه بازپس خلق و گهی درپیشم   من بوقلمون روزگار خویشم

« وطهّر بیتی » یعنی الکعبة علی لسان العلم ، و علی بیان الاشارة معناه فرّغ قلبك عن الاشیاء سوی ذکر الله . می گوید دل خویش را یکبارگی باذکر من پرداز هیچ بیگانه وغیری را بدوراه مده که دل پیرایهٔ شراب مهر ومحبت ماست. القلوب اوانی الله فی الارض فاحبّ الاوانی الی الله اصفاها وارقها واصلبها . هر دلی که ازمکوّنات صافی‌تر و برمؤمنان رحیم تر آن دل بحضرت عزت عزیزتر ومحبوب‌تر، دل سلطان نهاد تست زینهار تا اورا عزیزداری وروی وی از کدورت هوی وشهوت نگاه داری وبظلمت

وشهوت دنیا آلوده نگردانی . **بداود** (ع) وحی آمد که : یا داودطهـّر لی بیتاً اسکنه. ای داود خانه پاك گـردان تا خداوند خانه بخانه فرو آید ، گفت بار خدایا وایّ بیت یسعك ؟ آن کدام خانه است که عظمت وجلال ترا شاید؟ گفتٓ آن دل بندهٔ مؤمن است ، گفت بارخدایا چگونه پاك گردانم ؟ گفت آتش عشق درو زن تا هرچه نسب ما ندارد سوخته گردد ، و آنگه بجاروب حسرت بروب تا اگر بقیّتی‌مانده بود پاك بروبد ، ای داود از آن پس اگر سرگشته‌ای بینی درراه طلب ما آنجاش‌نشان‌ده که خرگاه قدس ما آنجاست ، انا عندالقلوب المحمومة .

قوله:« واذّن فی‌النّاس بالحجّ » حج‌دوحرفست حاء وجیم،حاء اشارتست بحلم خداوند، جیم اشارتست بجرم بنده ، فکانّه قال جئت بجرمی الی حلمك فاغفرلی ، خداوندا آمدم با جرم خویش بیامرز مرا بفضل خویش . اعرابئی را دیدند دست‌در استار کعبه زده و می گوید : من مثلی ولی‌اله ان اذنبت منّانی و ان تبت رجّانی وان اقبلت ادنانی، وان ادبرت نادانی . چومن کیست ومرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند ونعمت بازنگیرد واگر بازآیم بپذیرد وبنوازد واگر روی بدرگاه وی آرم نزدیك کند ، واگر بر گردم بازخواند و خشم نگیرد . در **تورات موسی** است یابن آدم اکلت رزقی ولم تشکرنی وبارزتنی ولم تستحی منّی عبدی ان لم تستحی منّی فانا استحی منك . « یاتوك رجالا و علی کلّ ضامر » پیادگان را در راه حج برسواران رتبت بیشی داد و باین کرامت ایشانرا مخصوص کرد از بهرآن که رنج ایشان بیش از رنج سوارانست پایهاشان آبلـه کـرده غبارراه بـرروی و محاسن ایشان نشسته‌برامید مشاهدهٔ کعبهٔ مقدّسه‌باررنج برخود نهاده وبترك‌راحت وآسایش بگفته، وارین‌عجبتر که چون ذکرسواران کرد مرکوب بذکر مخصوص کرد نه راکب ، گفت : « وعلی کلّ ضامر»،ازبهرآن که رنج رفتن وگرانی بار برمرکوبست نه بر راکب . آری کسی که خواهد که تا آن حجرمبارك که بروی رقم تخصیص کشیده وخلعت یمین‌الله فی‌الارض یافته آنرا مصافحت کند و بناز آنرا در بر گیرد کم از آن

نباشد که درراه طلب او باری برخود نهد ورنجی بکشد ، آن کعبهٔ مشرّفهٔ مقدسه که تومی بینی هزاران سال بتخانهٔ کافران کـرده بودند تا از غیرت نظر اغیار بخداوند خود بنالید که پادشاها مرا شریف‌ترین بقاع گردانیدی ورفیع ترین مواضع ساختی آنگه ببلاء وجود اصنام مرا مبتلا کردی ، ازبارگاه جبروت بدو خطاب رسید آری چون خواهی که معشوق صدو بیست واند هزارنقطهٔ طهارت باشی و خواهی که همهٔ اولیاء و صدّیقان و طالبانرا در راه جست‌خود بینی و ایشانرا بناز در کنار گیری و هزاران ولی وصفی را جان ودل درعشق خود بسوزی وبگدازی . یا دران بادیهٔ مردم خوار بی جان کنی کم از آن نباشد که روزی چند این بلا و محنت‌بکشی و صفات صفا و مروهٔ خود دربطش قهرغیرت فرو گذاری.

« لیشهدوا منافع لهم » روندگان در راه حق مختلفند ومنافع‌هریکی براندازهٔ روش اوست وبقدر همت او ، ارباب اموال را منافع مال ومعاش است ، ارباب اعمال را،منافع حلاوت طاعات‌است،ارباب احوال را منافع صفاء انفاس‌است ، **بوشعیب سقا** بقصد حج ازشهر **نیشابور** بیرون‌آمد احرام گرفته، چون قدم دربادیـه نهاد بهرمیل که رسید دو رکعت نماز کرد تا بمقصد رسید . آنگه گفت . رب العزّه مـی گوید : «لیشهدوامنافع لهم » وهذا منافعی فی حجّی، گفت حاجیان وزائران که از اقطار عالم روی بـدین کعبهٔ شریف نهاده‌اند بدان می آیند تا بمنافع خویش رسند ، چنانکه الله تعالی می گوید ، ومنافع من درین حج آن رکعتهاء نماز است که مقام رازست . المصلّی یناجی ربّه . و گفته‌اند منافع ایشان آنست که **مصطفی** (ص) گفت : «اذا کان یوم عرفة ینزل‌الله الی‌السّماء الدّنیا فیباهی بهم الملائکة فیقول انظروا الی عبادی ائتونی‌شعثاً غبراً من کلّ فجّ عمیق ، اشهدکم انّی قدغفرت لهم ، فتقول الملائکة یا ربّ فلان کان یرهق وفلان وفلانة ، قال یقول‌الله عزوجل، قدغفرت‌لهم ».

«ذلك ومن‌یعظّم‌حرمات‌الله‌فهوخیرله‌عندربّه»، تعظیم‌حرمات‌کارجوانمردانست وسیرت صدّیقان ، اصحاب خدمت دیگرند وارباب حرمت‌دیگر، ترك خدمت‌عقوبت

بازآورد، ترك حرمت داغ فرقت نهد ، نتيجهٔ خدمت ثوابست و درجهٔ ثمرهٔ حرمت لذّت‌صحبتست و انس خلوت ، او كه برمقام شريعت خدمت كند ناظر بمقام است ، و او كه درعالم حقيقت حرمت شناسد ناظر بحق‌است ، رسول‌خدا **محمّد مصطفى** (ص) كه خورشيد فلك سعادت بود وماه آسمان سيادت درصدف‌شرف‌وطراز كسوت وجود، شب معراج اطناب خيمهٔ سرّ خود ازهمه مقامات روندگان بكند ناظر بحق گشت نه ناظر بمقام ، عالميان همه درمقامات مانده وسيّد ازهمه بر گذشته و نظر بحق داشته ، لاجرم ازبارگاه عزت جبروت اين‌خلعت كرامت‌يافته كه : «مازاغ البصر وماطغى» . لطيفه‌اى ديگر ازين عجبتر شنو. اهل خدمت‌چون نالند ازغير دوست بدوست نالند، واز غيردوست بدوست ناليدن در راه جوانمردان شرك است كه تا غيرى مى‌نبيندازو بدوست مى‌ننالد ، باز اهل حرمت چون نالند از دوست بدوست نالند و از دوست بدوست ناليدن عين توحيدست ، از روى ظاهر شكوى مى‌نمايد امّا از روى باطن شكرست . مى بازنمايد كه جز تو كسى ندارم باكه گويم،جز تو كسى رانبينم بكه نالم، خلق پندارند كه وى گله ميكند و او خود باين سخن اخلاص محبت عرضه مى‌كند ازاينجاست كه حق جلّ جلاله ازنالهٔ **ايوب** خبرداد كه : «مسّنى الضرّ»وبا اين ناله او را صابرخواند كه : «انّا وجدناه صابراً نعم‌العبد »، اگرشكوى بودى او را صابر كـى خواندى ، باز نمود كه شكوى آنگه بود كه بغيرما نالد، امّا چون بما نالدآن شكوى نبود ، ايوب نگفت : اى عالميان:« مسّنى الضرّ » بلكه گفت : « ربّ انّى مسّنى الضرّ » عجز وفقر خويش بحضرت مولى بنهاد ذلّ خويش بربى‌نيازعرضه كرد و ادب حضرت بنعت حرمت بجاى آورد ، اينست بيان تعظيم حرمت و شرط آداب عبوديت .

٤ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **ان اللّه يدافع عن الّذين آمنوا** » الله بازدارد از گرویدگان [کید دشمن ایشان] ، «**انّ اللّه لا يحبّ كلّ خوّان كفور**(۳۸) » الله دوست ندارد هر کژ کاری ناسپاس ،

« **اذن للّذين يقاتلون** » دستوری دادند ایشانرا که جنگ کنند با دشمن ، « **بانّهم ظلموا** » از بهر آن بیداد که برایشان کردند ، « **وانّ اللّه على نصرهم لقدير**(۳۹) » والله بر یاری دادن ایشان براستی که تواناست .

« **الّذين اخرجوا من ديارهم بغير حقّ** » ایشان که بیرون کردند ایشانرا از خان ومان ایشان به نشایست بی هیچ چیز ، « **الّا ان يقولوا ربّنا اللّه** » جز زان که میگفتند خداوند ما الله است ، « **ولولا دفع اللّه النّاس بعضهم ببعض** » و اگر نه بازداشت الله بودی که ایشانرا ازیکدیگر بازداشت ، « **لهدّمت صوامع** » فروهشتندی صومعه‌های راهبان ، « **وبيع** » و کلیسیاهای ترسایان ، « **وصلوات** » و کنیسه‌های جهودان ، « **ومساجد يذكر فيها اسم اللّه كثيراً** » و مسجد های مسلمانان که الله را خوانند و یاد کنند در آن ببانك نماز ونماز ، « **ولينصرنّ اللّه من ينصره** » وبراستی که الله یاری دهد آن کسانی را که دین اورا یاری دهند ، « **انّ اللّه لقوىّ عزيز**(٤۰) » که الله براستی با نیرواست با هر کس تاونده .

« **الّذين ان مكّنّاهم فى الارض** » ایشان که اگر ایشانرا در زمین دسترس دهیم و پایگاه ، وسلطانان نشانیم ، « **اقاموا الصّلوة** » نماز بپای دارند ، « **وآتوا الزّكوة** » وزکوة مال دهند ، « **وامروا بالمعروف** » ونیکوکاری فرمایند ، « **ونهوا عن المنكر** » و از ناپسند باززنند ، « **وللّه عاقبة الامور**(٤۱) » والله راست سرانجام همهٔ کارها ،

[همه آن بود که او خواهد وآن رود که اوراند]

« **و ان یکذّبوك** »واگر دروغ زن گیرند ترا ، « **فقد کذّبت قبلهم** » دروغ زن گرفت پیش ازایشان[پیغامبران خویش را]«**قوم نوح وعاد وثمود** (۴۲)»قوم نوح وقوم هود وقوم صالح« **و قوم ابرهیم** »نمرود واصحاب او،« **وقوم لوط** (۴۳)»وقوم لوط

« **و اصحاب مدین** » و قوم شعیب ، « **و کذّب موسی** » و دروغ زن گرفتند موسی را ، « **فامليت للكافرين** » فرو گذاشتم کافرانرا و درنگ دادم ، « **ثم اخذتهم** »آنگه فرا گرفتم ایشانرا ، « **فکیف کان نکیر** (٤٤) » چون دیدی و چون بود ناپسندیدن من .

« **فكاين من قرية اهلكناها** »ای بسا شهرا که هلاك کردیم آنرا،«**وهی ظالمة**» وستمکار ایشان بودند ، « **فهي خاوية على عروشها** » آنکه آن شهر ازمردمان خالی، دیوار ها افتاده بر کازها. « **و بئر معطلّة** » و آنکه چاه بازمانده از[دشتیان]،« **وقصر مشيد** (٤٥) »وکوشك استواررفیع [بازمانده ازشهریان].

«**افلم يسيروا في الارض** »بنروند درزمین، «**فتكون لهم قلوب يعقلون بها**» وایشانرا دلهائی بودی هشیار که دریافتندی، « **او آذان يسمعون بها** » گوشهائی بودی شنوا تا صواب بشنیدند بآن ، « **فانّها لاتعمى الابصار** » کــه آن جای چشمهای سرنابینا نیست ، « **ولكن تعمى القلوب التي في الصّدور** (٤٦) » لکن چشمهای دل نابیناست که دربرهاست.

« **ويستعجلونك بالعذاب** » می‌شتابند ترا بعذاب ، « **ولن يخلف الله وعده** » والله گفت خود مخالفت نکند و وعده بنگرداند، « **وانّ يوماً عندربّك** » وروزی بنزدیك خداوند تو، « **كالف سنة ممّا تعدّون** (٤٧) » چون هزارسالست ازآنچه شما می شمرید .

« **وكايّن من قرية** » وای بسا شهرا ، « **امليت لها** » کــه درنگ دادم آنرا، « **وهي ظالمة** » ایشان برستمکاری خویش ، « **ثمّ اخذتها والىّ المصير** (٤٨)»

آنگه فرا گرفتم آنرا و باز گشت بامن.

« **قل یا ایّها النّاس** » بگوی ای مردمان، « **انّما انالکم نذیر مبین**(٤٩) » من شمارا بیم نمائی آگاه کننده‌ام آشکارا.

« **فالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » ایشان که بگرویدند و کارهای نیك کردند، « **لهم مغفرة و رزق کریم**(٥٠) » ایشانرا آمرزش است و روزی نیکـو [بی رنج]،

« **والّذین سعوا فی آیاتنا معاجزین** » وایشان که برسخنان وپیغام ماخاستند که مارا [کم آرند بپندار خویش و گروید گانرا] عاجز آرند [برنج نمودن ایشان] « **اولئك اصحاب الجحیم**(٥١) » ایشان فردا آتشییانند.

« **وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبیّ** » نفرستادیم پیش از تو هر گـز فرستاده‌ای و نه هیچ پیغامبری، « **الّا اذا تمنّی** » مگر آنگه که کتاب الله می‌خواند، « **القی الشّیطان فی امنیّته** » دیو چیزی در افکند در خواندن وی، « **فینسخ الله مایلقی الشّیطان** » الله آنچه دیو درافکند بیفکند [ازسخنان خویش] « **ثمّ یحکم الله آیاته** » پس محکم گرداند وروشن آنچه خود فرستاده بود ازسخنان خویش، « **والله علیم حکیم** (٥٢) » والله داناست وراست‌دان.

« **لیجعل مایلقی الشّیطان فتنة** » آنـرا کند تاآنچه دیو در افکند تباهی و آزمایشی کند، « **للّذین فی قلوبهم مرض** » ایشانرا که‌در دلهای‌ایشان بیماری‌است وگمان، « **والقاسیة قلوبهم** » و ایشانرا کـه سخت دلانند، « **وانّ الظالمین لفی شقاق بعید** (٥٣) » وکافران درستیز وخلافند [در رفتن‌وازحق تعالی] دور.

« **ولیعلم الّذین اوتوا العلم** » تابدانندایشان که دانایانند، « **انّه الحقّ من ربّك** » که آن حکم‌حق‌است از خداوندتو، « **فیؤمنوا به** » و بدان ایمان آرند. « **فتخبت لهم قلوبهم** »، و دلهای ایشان آنرا نرم گردد، « **وانّ الله لهادالّذین آمنوا الی صراط مستقیم** (٥٤) » والله تعالی بـراستی که راه نمای مؤمنانست

براه راست .

« **ولایزال الّذین کفروا فی مریة منه** »همیشه ناگرویدگان در گمانند ازین نامه که بتو آمد ، « **حتی تأتیهم السّاعة بغتة** » تا آنگه که رستاخیز با ایشان آید ناگاه ، « **اویأتیهم عذاب یوم عقیم**(۵۵) » یا بایشان مرگ روز بدر .

« **الملك یؤمئذ للّه** » پادشاهی آن روز الله تعالی راست « **یحکم بینهم** » داوری بردمیان ایشان ، « **فالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » ایشان که بگرویدند وکارهای نیك کردند ، « **فی جنّات النعیم**(۵٦) »در بهشتهای نازند .

« **والّذین کفروا وکذّبوا بآیاتنا** » وایشان که کافر شدند وبدروغ داشتند پیغامهای ما ، « **فاولئك لهم عذاب مهین**(۵۷) » ایشانند که ایشان راست عذابی خوار کننده .

النّوبة الثانیة

قوله تعالی . « انّ الله یدافع » ـ **ابن کثیر** وقرّاء بصره یدفع خوانند بی الف ، و باقی یدافع بالف ، ومعنی هردویکسانست یعنی یدفع عن المؤمنین کید عدوّهم و وشرّهم . این آیت بساط آیت ثانی است ازبهر آن که اوّل آیت که بقتال فرو آمد این آیت بود که : « اذن للّذین یقاتلون » ، رسول را و یارانرا فرمودند تا با اهل زمین جنگ کنند قیاصره واکاسره واقیال وغیر ایشان، ودر آن عصر اهل زمین همه کفّار بودند ومؤمنان درجنب ایشان اندك ، ربّ العزّه ایشانرا وعدهٔ نصرت داد و دفاع ، و ایشانرا درین آیت برقتال داشت و دلیر گردانید گفت الله شر ایشان و کید ایشان گرچه بسیارند باز دارد از مؤمنان اگر چه اند کند ، و گفته‌اند معنی آیت برعموم است ، ای ـ یدفع عن المؤمنین بنورالسنّة ظلمة البدعة، وبنورالایمان ظلمة الکفر.

« انّ‌الله لایحبّ کلّ خوّان کفور » - هذان اسمان یشملان کلّ کافر بالله، ای - کلّ خوّان فی‌امانة الله، کفور لنعمته، یقال‌الخوّان الّذی عادته وسنّته الخیانة، والکفور الّذی عادته الکفران، بینّ‌الله سبحانه انّه انّما یدفع‌عمن لیس بخوّان‌ولا کفور.

« اذن » بضم الف قراءت **نافع و ابوعمرو وعاصم ویعقوب** است برفعل مجهول، باقی اذن بفتح الف خوانند یعنی اذن‌الله « للّذین یقاتلون »، و اذن گفت نه امر یعنی که الله تعالی حرص ایشان دید برقتال دشمن و اعلاء کلمه حقّ آن از ایشان بپسندید وایشانرا بقتال دستوری داد وتولّی نصرت ایشان کرد و دفاع ایشان « یقاتلون » بفتح تاء قراءت **نافع** است و **ابن‌عامر و حفص**. یعنی اذن للمؤمنین الّذین یقاتلهم المشرکون، باقی بکسرتاء خوانند، یعنی اذن للمؤمنین الّذین یصلحون‌للقتال‌فی‌قتال الکفّار، «بانّهم‌ظلموا» یعنی بسبب‌ان ظلموا اولانّهم‌ظلموا اومن اجل انّهم ظلموا اوجزاء بان ظلموا فاخرجوا من دیارهم فاوذوا . « و انّ الله علی نصرهم‌لقدیر» هذا تفسیر الدّفاع، و قیل « اذن للّذین یقاتلون » ای - قضی للمجاهدین‌انّهم ربّما هزموا اوقتلوا احیانا مع ان‌الله‌علی‌نصرهم لقادر. باین‌قول‌معنی آنست که الله‌تعالی حکم راند وقضا کرد وخواست ایشانرا که جنگ کنند بادشمن دین که‌برایشان‌ستم‌آید گاه گاه‌باآنکه‌الله‌تعالی‌بریاری‌دادن‌ایشان براستی که قادراست وتوانا، و «اذن» درقرآن جایها بیاید بمعنی قضاء، منها قوله: « فمنهم ظالم لنفسه» الی قوله : «باذن الله » ومنها ماخاطب به عیسی : « واذتخلق من‌الطین کهیئة الطیر باذنی» . آنگه تغریت کرد گفت : « الّذین اخرجوا من دیار هم »ای - اخرجوا من مکّة ظلماً « بغیرحقّ »، ای - بغیرجرم اوجب اخراجهم، و قیل « بغیرحقّ » ای - من غیرحقّ استحقوا ذلك، « الّا ان یقولوا ربّنا‌الله »،هذا استثناء منقطع یعنی لکنّهم یقولون ربّنا‌الله، وقیل محلّه جرّ بدلا من قوله : « بغیرحقّ » ای - اخرجوا بان‌یقولو:«ربّنا‌الله» روی عن‌الحسن انّه قال : اماوالله ماسفکوادماً ولااخذوا مالا ولا قطعوالهم رحماً و انّما فعلوا ما **فعلوا** لانّهم قالوا :«ربّنا‌الله».وهو نظیر **قوله** : « و ما

نقموا منهم الاّ ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید » ، سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان مکّه پیوسته اصحاب رسول را می‌رنجانیدند وایشانرا ناسزا میگفتند وزخم میکردند ، یاران برسول خدا نالیدند ورنج خویش بدو برداشتند ودستوری قتال خواستند ، رسول گفت صبر کنید که جز صبر روی نیست . ومرا بقتال نفرموده‌اند، پس کار بدانجای رسید که کافران ومشرکان رسول را ازمکّه بیرون کردند ابوبکر صدّیق گفت . عرفت انّه سیکون قتال ، آن روزدانستم که قتال و جهاد خواهد بود که رسول خدایرا بیرون کردند ، پس چون بمدینه هجرت کرد این آیت آمدوهی اوّل آیة نزلت فی القتال نسخت بها کلّ آیة امر فیها بالکف عن القتال. وقال **مجاهد:** نزلت هذه الآیة فی قوم باعیانهم خرجوا مهاجرین من مکّة الی المدنیة فکانوا یمنعون فاذن الله لهم فی القتال الکفّار الّذین یمنعونهم من الهجرة .

« ولولا دفع الله النّاس بعضهم ببعض » بالجهاد واقامة الحدود و کفّ الظلم ، « لهدّمت صوامع » ، قرأ **ابن کثیر** و **نافع** لهدمت بتخفیف الدّال، وقرأ الآخرون بتشدیدها ، فالتخفیف اصل الکلمة ویصلح للقلیل والکثیر، والتشدید یختص بالکثیر، لهدمت ، یعنی لخربت وقیل لعطّلت وتهدیمها تعطیلها، صوامع، یعنی صوامع الرهبان، وقیل صوامع الصّابیئن وقیل صوامع المؤمنین. لقوله علیه السلام. «نعم صومعة المؤمن بیته» واشتقاقها من الصمع وهو الصغر فی الاذن، یقال اذن صمآء ،قوله:«وبیع»یعنی بیع النصاری،واحدتها بیعة. « وصلوات » یعنی کنائس الیهود، ویسمّونها بالعبرانیّة صلوتا. «ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً» یعنی مساجد المسلمین من امّة **محمّد**(ص) معنی آیت آنست که اگر نه والیان و سلطانان بودندی و گماشتگان الله که بفرمان وی جهاد و قتال می کنند و حدهامی رانند وشرّ بدان ازنیکان باز می‌دارند. لهدّم معبد اهل کلّ زمان ، فی زمن موسی الکنائس ، وفی زمن عیسی البیع والصوامع ، وفی زمن محمّد (ص) المساجد ، فروهشتندی خراب و معطل ، در عهد **موسی** صلوتـاهای جهودان و درعهد **عیسی** کلیساهای ترسایان وصومعه‌های راهبان ، و درعهد **محمّد**

مصطفی مسجدهای‌مؤمنان. وقال **ابن‌زید**: اراد بالصلوات، صلوات‌اهل‌الاسلام فانّها تنقطع اذا دخل‌العدوّ علیهم، و قیل معنی الآیة، لولا انّی اذنت للمؤمنین فی‌قتال الکفّار لغلب الکفّار علی‌البلاد واظهروا فیها الفساد. «ولینصرنّ‌الله من‌ینصره» ای من اقام شریعة من شرایعه نصر علی اقامة ذلك الّا انّه لایقام فی شریعة نبیّ الّا ما اتی به ذلك النبیّ وینتهی عمّا نهی عنه. «انّ الله لقوی» علی خلقه، «عزیز» منیع فی سلطانه.

«الّذین ان مکنّا هم فی‌الارض»، الّذین فی موضع نصب علی‌تفسیر «من» یعنی ولینصرنّ‌الله من‌ینصره. ثم بیّن صفة ناصربه فقال: «الّذین ان مکنّاهم فی‌الارض اقاموا الصّلوة وآتوا الزّکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر»، تأویل الآیة انّ‌الله عزّوجل ینصر الّذین یمکّنهم ویؤمرهم ویستخلفهم ویولّیهم فینصرونه و ینصرون دینه ویجاهدون عدوّه ویقیمون صلوات‌الجمعة والاعیاد والصّلوات بعرفات ومنی وینصبون المؤذنین ثمّ لم یفرّق بین الصلوة و قرینتها و هی‌الزّکوة و یأمرون بالمعروف اقامة حقوق الدّین وجهاد العدوّ و ینهون عن‌المنکر یکفّون‌ایدی‌العتاة والبغاة. روی عن **الحسن** انه قال: اخذالله المیثاق علی‌الامراء اذتمکّنوا فی‌الارض ان یقیموا الصّلوة ویؤتوا الزّکوة یأمروا بالمعروف وینهوا عن‌المنکر، کما اخذ علی العلماء ان یتلوا کتابه واحکامه‌فلایکتموه، فی‌قوله: «الّذین آتیناهم‌الکتاب یتلونه‌حق تلاوته اولئك‌یؤمنون به» وفی‌قوله: «واذ اخذالله میثاق‌الّذین اوتوالکتاب» الآیة.. وفی‌الآیة‌دلیل‌علی صحّة خلافة الخلفاءالرّاشدین، لانّهم‌کانوامن‌المهاجرین وتمکّنوا فی‌الارض واقاموا‌الصّلوة وآتوالزّکوة وامروا بالمعروف ونهواعن‌المنکر، وقیل‌التمکّن فی‌هذه‌الآیة هوالتولّی الّذی قال فی قوله عزّوجلّ: «فهل عسیتم ان تولّیتم» ثمّ قال: «ولله عاقبة الامور»، ای آخر امورالخلق. ومصیرهم الیه، یعنی یبطل کلّ‌ملك سوی ملکه فتصیرالامور لله بلامنازع ولامدّع.

«وان‌یکذّبوك» فی هذه الآیة تسلیة محمّد (ص) من تکذیب اهل‌مکّة ایّاه،

ای ـ لست باوّل من نسب الی الکذب من الانبیاء بل کذّب کلّ قوم نبیّهم قبل قومك. « کذّبت قوم نوح » نوحاً «وعاد» هودا، « وثمود » صالحاً، «وقوم ابرهيم »ابرهيم ، « و قوم لوط » لوطاً ، « واصحاب مدين » شعيباً ، « و كذّب موسى» كذّبه فرعون وقوم فرعون فلم يقل و قوم موسى لانّ قوم موسى بنو اسرائيل وكانوا قد آمنوا به فی الآية مضمر تقديره ، وان يكذّبوك فلاتحزن . وقوله : « فامليت للكافرين » ، ای ـ اخـّرت آجالهم ، «ثمّ اخذتهم» ای عاقبتهم على كفرهم ، و اهلكتهم قوم نوح بالطوفان، وعاداً بالريح، وثمود بالصيحة ،ونمرود ببعوضة، وقوم لوط بالخسف وامطار الحجارة عليهم،واصحاب مدين بالظّلّة، واعداء موسى بالغرق ، « فكيف كان نكير » ای ـ انكاری یعنی انكرت عليهم مافعلوا من التكذيب بالعذاب و الهلاك يخوف به من يخالف النبیّ (ص)ويكذّبه .

« فكايّن من قرية » ای ـ كم من اهل قرية، « اهلكتها » بالتّاء على الوحدة قرأها اهل **البصرة** والوجه انّه فعل الله تعالى فجاء على اصله من الافراد لانّ ماقبله كذلك وهو قوله : « فامليت للكافرين ثمّ اخذتهم » ، وقرأ الآخرون : « اهلكنا بالنّون والالف على التعظيم والـوجه انّه قدجاء فی التنزيل كثير بهـذا اللفظ نحو قوله : « و كم من قـرية اهلكناها » ، « ولقـد اهلكنا القرون من قبلكم » ، « و كم اهلكنا من قـرية وهی ظالمة » ای ـ واهلها ظالمـون كافرون ، « فهی خـاوية علـی عروشها » ای ـ ساقطة علـی سقوفها ، یعنی سقطت السقوف ثمّ سقطت عليها الجدران . و قيل خاوية ای ـ خالية عن اهلها باقية على حالها ، يقال خوت الدّارو الارض ، تخوى خواء و خـوى بطنه من الطعام ، يخوى خوى وخـوى النهر يخوى خوى والنهر خو . « وبئر معطّـلة»ای ـ و كم من بئرمتروكة مخلاة عن اهلها ، وبير غير مهموزة قرأها **ورش عن نافع وابو عمرو** ، و اذا ادرج و الوجه انّه على تخفيف الهمزة وتخفيفها هاهنا يقلّبها ياء لسكونها وانكسار ماقبلها كذيب ونحوه، وقرأ الباقون «وبئر»بالهمزوالوجه انّه هوالاصل لانّ الاصل فی الهمزة

التحقیق. «وقصر مشید»، رفیع طویل من قولهم: شاد بناه اذا رفعه، و قیل مشید ای ـ مجصّص بالشّید و هوالجص والکلس، تأویل الآیة، انّ کلهم فی الارض صنفان سکن ونزل فلایزال النزل یموتون ویعطّلون بئرهم، والسکن یموتون ویعطّلون قصرهم. خلاف است میان علما که این بئر وقصر اینجا برعموم رانند یابرخصوص قومی گفتند این برعموم است ومراد آنست که اهل زمین جمله دو گروهند: دشتیان وشهریان ازدشتیان که بمیرند چاه بازماند معطّل وازشهریان کوشك وخانه بازماند معطّل بازقومی گفتنداین بئر وقصر معلومند ومخصوص وموضع آن پیدا، دردیاریمن کوهی است برسر آن کوه این قصرساخته بودند قومی ازین کردان ودشت نشینان درعصرعاد، آخر شیطان برایشان ظفریافته وازراه ببرده وبه پیغامبر آن عصر کافر گشته وبت پرست شده بتعلیم شیطان برسر آن کوه قصری ساختند ازسنك و گچ دویست گز بالای آن، صدخانه در آن ساخته برپنج طبقه، یك طبقه شترانرا، یکی گاوانرا، یکی گوسفندانرا، یکی طعام وخوردنی خویش را، یکی نشستنگاه خویش را، ودردامن آن کوه چاهی فروبردند و آنرا آبشخور خویش وچهارپایان ساختند. روز گار برآمد و کفر ایشان وطغیان ایشان بغایت رسید واز پذیرفتن حق سرباز زدند وپیغامبر خویش را خوار داشتند تا پیغامبر دعا کرد برایشان گفت: اللّهم اهلکهم بماشئت، فغارماء بئرهم فبقیت معطّلة وبقیت اغنامهم عطاشاً ثلاثة ایّام ثمّ ماتت فلمّا کان یوم الرّابع بعث الله علی ابلهم وجعاً فماتت عن آخرها، وبعث الله علیهم یوم السابع جبرئیل فصاح فیهم فصاروا کلّهم خامدین فبقیت البئر معطّلة من الماء، والقصر معطّلا عن السکّان لم یسکنه احدالی یومنا هذا. **ضحاك** گفت: این چاه **بحضرموت** است در شهری که آنرا **حاصور** گویند و سبب آن بود که چون قوم **صالح** را عذاب رسید جماعتی بوی ایمان آوردند وبا **صالح** بحضرموت شدند چون آنجا رسیدند **صالح** فرمان یافت از ان حضرموت خواندند، لانّ صالحاً لما حضرمات. پس آن قوم که بصالح ایمان آورده بودند وعدد ایشان چهارهزار بود این شهر حاصوررا بنانهادند برسر آن

چاه و آنجا وطن گرفتند واز قوم خویش یکی را برخود امیر کردند پس بروزگار فرزندان ونژاد ایشان بسیار شدند ودر نعمت وکام ایشانرا بطر گرفت کافر گشتند و بت پرست ، تا ربّ العزّه بایشان پیغامبری فرستاد نام وی **حنظلة بن صفوان** وقیل **شریح بن صفوان** وكان حمّالا فيهم ، ایشان پیغامبر را بکشتند و در طغیان و کفر بیفزودند ربّ العزه ایشانرا جمله هلاك کرد و آن دیار و وطن ایشان خراب گشت وچاه معطل ماند ، گفته‌اند که از آن‌چاه پیوسته دودی سیاه منتن میآید کسی که بنزدیك آن چاه و آن قصرشود ناله‌ای بگوش وی رسد . و روی عن **ابن‌عباس** انّه قال: امّا البئر المعطّلة فانّها كانت لاهل عدن من اليمن وهى الرّس الّذى قال‌الله عزوجل : «واصحاب الرّس» . وقال كعب‌الاحبار: انّ‌القصر بناه عاد الثانى وهو عاد بن منذر بن ارم بن عاد .

قوله : «افلم يسيروا فى‌الارض» يعنى كفار مكّة فينظروا الى مصارع المكذّبين فى‌الامم الخالية وهو قوله : « فتكون لهم قلوب يعقلون بها او آذان يسمعون بها » ، فيتفكروا ويعتبروا ، ثمّ ذكر انّ الابصار لاتعمى عن رؤية الآيات ولكن‌القلوب تعمى فلاتتفكر ولاتعتبر، قوله : «فانّها لاتعمى الابصار» هذه الهاء تسمّى عماداً والمعنى انّ العمى الضارّ، هوعمى القلب ، فامّا عمى‌البصر فليس بضارّ فى‌امر الدّين . قال **قتادة** : البصر الظاهر بلغة و متعة و بصر القلب هوالبصر النافع ، وذكر القلوب الّتى فى صدور والقلب لايكون الّا فى‌الصدر ، ولكن جرى هذا على التوكيد كقوله : «ولاطائر يطير بجناحيه» وفى الآية دليل على انّ القلب محلّ العقل والعلم لاالدّماغ ، وقيل‌العقل علم غريزى يكتسب به العلم‌الاختيارى . آن روز که این آیت از آسمان فرو آمد که: «ومن كان‌فى هذه اعمى‌فهوفى‌الآخرة اعمى» ، **عبدالله بن زائده** که او را امّ ابن مکتوم گویند پیش **مصطفی** (ص) آمد گفت : يا رسول الله انا فى‌الدّنيا اعمى افاكون فى‌الآخرة اعمى ؟ من که در دنیا نابینایم فردا در قیامت نابینا خواهم بود ؟ ربّ العالمین بجواب وی این آیت‌فرو فرستاد : « **فانّها لاتعمى**

الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی‌الصدور »، معنی آنست که نابینائی ظاهر در کاردین زیان ندارد وفردا درقیامت بینائی به‌نبرد، نابینائی دلست که‌در کاردین زیان دارد وفردا درقیامت بینائی ببرد.

«ویستعجلونك بالعذاب» این‌درشأن مشرکان مکّه فرو آمد **النضر بن الحارث** وغیر او کـه برسبیل انکار باستهزاء میگفتند : ، « امطـر علینا حجارة من‌السّماء عجّل لناقطّـنا، ائتـابماتعدنا». ربّ‌العزه بجواب ایشان این آیت فرو فرستاد: «ویستعجلونك بالعذاب ولن یخلف‌اللّٰه‌وعده»، می‌شتابانند ترا بعذاب و آن عذاب بوقت خویش برسد چنانکه اللّٰه‌تعالی خواسته وتقدیر کرده که اللّٰه تعالی وعدهٔ خلاف نکند و گفتهٔ خود بنگرداند، آنگه گفت: «وانّ یوماً عندربّك کالف‌سنة ممّاتعدّون» یعنی این چه شتابست که می کنند وروزی از روزگار عذاب اخرت هزارسالست‌ازین روزها کـه امروز می شمرند آنرا که‌صفت این‌بودشتاب در آن‌چون کنند، وقیل معناه انّه‌لایفوته شیء وانّ‌یوماً عنده والف سنة فی‌قدرته واحد، شتاب میکنند درچیزی که بر اللّٰه‌تعالی‌فوت نخواهدشد ، وروزی وهزارسال در قدرت‌اویکسانست یعنی که درمهلت دادن ایشان چه‌روزی وچه‌هزارسال که‌نه بروفوت‌خواهد شد، **نحاس گفت:** معنی آبت آنست که ای محمّد کافران استعجال عذاب‌می کنند ومن که خداوندم وعده‌ای که باتو کرده‌ام که ترا نصرت دهم وایشانرا هلاك کنم این‌وعده خلاف‌نکنم، پس انجاز وعـده آن بود که روز بدر مسلمانانرا نصرت داد وکافرانرا هلاك کرد آنگه گفت: « وانّ‌یوماً عندربّك کالف سنة ممّا تعدون ». ایشانرا خبر کن که عذاب دنیا اینست کـه دیدند وعذاب آخرت چنانست که روزی ازآن روزگار عذاب چون هزارسالست ازیـن روزگار که شما می‌شمرید **ابن زید** گفت این‌روز گار ایّام آخرتست آنگه که مؤمن درنعیم بهشت‌باشد وکافر درعذاب دوزخ روزی ازروزهای ایشان‌براندازهٔ هـزارسال دنیاباشد، ودلیل برین خبر **مصطفی** است قال **النبی** (ص): «ابشروا یامعشرصعالیك

المهاجرين بالفوزالتّام يوم القيامة تدخلون الجنّةقبل اغنياء النّاس بنصف يوم وذلك مقدارخمس مائةسنة»، اما آنچه ربّ العزّه گفت: «في يوم كان مقداره خمسين الف سنة» صفت روزقيامتست على الخصوص، وعن **ابن عباس** فی جماعة: انّ كل يوم من الايّام الستة الّتی خلـق اللهفيهـا السّموات والارض كالف سنة ممّاتعدون. قـرأ **حمزة وابن كثير والكسائی** «يعدون» بالياء هاهنا لقوله: «يستعجلونك»، وقرأ الباقون بالتاء لانه اعم لانّه خطاب للمستعجلين وللمؤمنين واتفقوا فی سورة **المضاجع** انّه بالتّاء .

«وكايّن من قرية امليت لها » امهلتها بتأخير عقوبتها ، «وهی ظالمة» كافرة ، « ثمّ اخذتها » بالعقوبة ، « والیّ المصير» مرجع الجميع فلايفوتنی شیء.

« قل يا ايّها الناس » يا اهل مكّة ، « انّما انالكم نذيرمبين » ای ـ بشير و نذيرثمّ بشّرفقال : « فالّذين آمنوا و عملوا الصّالحات لهم مغفرة و رزق كريم » الرّزق الكريم الّذی لايكتسب بالدنّيات من التذلل للخلق والاخذ من المنّان و ارتكاب الظلّم ، وقيل الرّزق الكريم الّذی لاينقطع ابداً وهوالجنّة .

« والّذين سعوا فی آياتنا» ای ـ يجتهدون فی ردّ القرآن وابطاله ،«معاجزين» ای ـ مقدّرين ظانّين انّهم يعجزوننا بزعمهم ان لابعث ولانشور ولاجنّة ولانار، يعنی يظنّون انّهم يسبقوننا ويفوتوننا فلانقدر عليهمهذا ، كقوله: « ام حسب الّذين يعملون السيآت ان يسبقونا» ، وقيل معاجزين ای ـ مشاقين معاندين، وقرأ **ابن كثير وابوعمرو** معجـّزين بتشديد الجيم من غير الف هاهنا وفی سورة **سبا** ، ای ـ مثبّطين النّاس علی الايمان **بمحمّد** وقيل ناسبين من اتّبع **النبیّ** الی العجز. « اولئك اصحاب الجحيم » ای ـ اصحاب النّار الموقدة ، وقيل الجحيم احدی الطبقات .

« وما ارسلنامن قبلك » ، «من» هاهنا لابتداء الغاية وقوله : « من رسول »من زيادة لعموم النفی و اختلفوا فی الرّسول و النبی فقال بعضهم كلّ رسول نبیّ و كلّ نبیّ رسول، وقال بعضهم الرسول اعلی شأنا لانّ كلّ رسول نبیّ و ليس كلّ نبیّ رسولا ، و قال بعضهم الرّسول هو الشّارع والنبیّ الحافظ شريعة غيره ؛ وقال بعضهم الرّسول الّذی يأتيه الملك بالوحی والنبیّ الّذی يری فی المنام مايوحی

الیه ،« الّا اذاتمنّی »، فیها قولان : احد هما تمنّی ای ـ حدّث‌نفسه ، والثانی تمنّی ای‌تلا، ومنه قول‌الشاعر:

تمنّی کتاب الله آخر لیلة تمنّی داود الزّبور علی رسل

واصل الکلمة من منی‌الله کذااذا قدرّه وتمنّی‌الانسان تقدیره بلوغه ،والتمنّی التلاوة لانّ التالی یقدّرالحروف و یذکرها شیئاً فشیئاً . قوله : « القی الشّیطان فی امنّیته » ای ـ فی تلاوته ، مفسرّان گفتند **رسول خدا** درانجمن **قریش** نشسته بود که **جبرئیل** ازآسمان فرود آمد وسورة **والنجم اذا هوی** فروآورد ، **رسول‌خدای** برخواندچون‌اینجا رسید : « افرأیتم اللات والعزّی و مناة الثالثة الاخری » برزبان وی برفت بالقاء شیطان برسبیل سهو ونسیان : « تلك الغرانیق العلی وان شفاعتهنّ لترتجی » . قریش آن بشنیدند شاد شدند و **رسول‌خدا** همچنان میخواند تاسوره بآخربرد و سجود کرد مؤمنان ویاران با وی سجود کردند و همچنین مشرکان که حاضربودند بموافقت همه سجود کردند تاآن حد که **ولیدمغیره وسعیدبن‌العاص** هـردو سخت پیر بودند و طاقت نداشتند که‌سر برزمین نهند هریکی قبضه‌ای خاك برداشتند و بر پیشانی خویش نهادند و باشارت سجود کردند ، پس قریش متفرق گشتند شادان وخرم با یکدیگر می گفتند که **محمّد** امروز خدایان‌مارا سخن‌نیك گفت وما نیك دانیم که خدای‌آسمان جلّ جلاله آفرید گاراست وروزی گمار،مرده زنده کند وزنده میراند ، لکن این خدایان‌ما بدان‌می‌پرستیم تافردا ازبهرمابنزدیك وی شفاعت کنند اکنون که **محمّد** ایشانرا این سخن گفت مـا بااوییم وازو جدا نه‌ایم. شبانگاه **جبرئیل** فروآمد گفت :یا **محمّد** ماذا صنعت؟ این چـه بود کـه تو کـردی ؟ لقد تلوت علی‌النّاس مالم آتك به عن‌الله ، برمردم چیزی خواندی که من نیاوردم ودر پیغام و کلام حق نبود ، رسول خدا از آن عظیم دلتنگ شد و رنجور گشت و از قهرحق بترسید ، پس **جبرئیل** فروآمد وتسکین روعت ویرا وتسلّی دل ویرااین‌آیت فروآورد : « وما ارسلنا من قبلك من رسول ولانبیّ الّا اذا تمنّی‌القی

الشیطان فی امنیّته ».

قومی گفتند رسول خدا در مسجد حرام بود در نماز که سورة والنجم خواند واین قصهٔ القاء شیطان برفت ، اگر کسی گوید رسول خدا معصوم بود ازغلط وسهو دراصل دین وتبلیغ رسالت پس این غلط در تلاوت بروی چون روا باشد ؟ ونیز رب العزه گفت قـر آنرا : «لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه » ، یعنی **ابلیس** ، وقال تعالی: «انّانحن نزّلنا الذّکر و انّاله لحافظون » یعنی من التغییر والتبدیل . علماء تفسیر درجواب این مختلفند ، **قتاده** گفت : القی الشیطان فی تلاوته وهو ناعس یعنی اغفی **النبی**ؐ اغفاة فجری ذلك علی لسانه بالقاء الشّیطان ولم یکن له خبر، وقیل القی الشّیطان فی تلاوته بقراءة الشّیطان رافعاصوته فظنّ السامعون انّه من قراءة **النبی**ّ هذا کما انّ الشیطان نادی یوم احد: الا انّ **محمداً** قدقتل، حتی انکسرت قلوب المؤمنین وقویت قلوب المشرکین . وقال **ابن عیسی**: لمّاانتهی **النبی**ّ الی هذه الآیة تلاه منافق من شیاطین الانس والقی فی صوته هذه الکلمة فخیّل الی النّاس انّه من تلاوة **النبی**ؐ وقال **الحسن** : انّما قال **النبی**ّ ذلك علی وجه الانکار دون الاخبار فکانّه حکی کلامهم ثم انکر علیهم . وتقدیره تلك الغرانیق العلی بزعمکم ایّها المشرکون امنها شفاعتهن ترتجی ، وکم من ملك فی السّموات لاتغنی شفاعتهم شیٔاً ، هذا ماذکره المفسّرون والله اعلم بالصواب . « فینسخ الله مایلقی الشّیطان » فیبیّن بطلان ذلك ویخبر انّه من الشّیطان، « ثمّ یحکم الله آیاته »ای ـ ینزلها محکمة مبینّة لایجد احدالی بطلانها سبیلا ، « والله علیم » بوحیه، « حکیم » بخلقه ،

«لیجعل» هذه اللام تسمّی لام العاقبة، کقوله: «فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدّوا»، وقیل هی لام کی، ای ـ کی یجعل . « مایلقی الشّیطان فتنة، »ای ـ محنة وبلیّة،« للّذین فی قلوبهم مرض»، شك ونفاق وهم المنافقون،«والقاسیة قلوبهم» عن قبول الحقّ وهم المشرکون وذلك انّهم افتتنوا لمّا سمعوا ذلك ثـمّ نسخ ورفع فازداد واعتوّاً وظنّوا انّ **محمّداً** کان

یقوله من عند نفسه ثم یندم فیبطل، « وانّ الظّالمین لفی شقاق بعید» ای - فی‌خلاف شدید، الشّقاق غایـة الخلاف، یقال شاقنی فلان، ای - کنت فـی شـقّ و هـو فی شقّ آخر.

« و لیعلم الّذین اوتوا العلم » ای - التوحید والقرآن والتصدیق بالنسخ، « انّه الحقّ من ربّك » تأویل الآیة لیجعل مایلقی الشّیطان وینسخه‌الله فتنة، ولیعلم الّذین اوتوا العلم انّ الّذی احکم الله من آیاته هوالحق من ربّك، « فیؤمنوا به» یعتقدوا انّه من‌الله، « فتخبت لـه قلوبهم » ای - فتسکن الیه قلوبهم، « وانّ الله لهاد الّذین آمنوا الی صراط مستقیم » ای - دین قیّم وهوالاسلام یثبتهم‌علیه.

« ولا یزال الّذین کفروا فی مریة منه » ای - فی‌شك ممّا القی الشیطان علی لسان **رسول الله** یقولون مابا له ذکرها بخیر ثمّ ارتدّ عنها، وقال **ابن جریح** :«منه» ای. من‌القرآن، و قیل من الدّین و هوالصّراط المستقیم. « حتّی تأتیهم السّاعة بغتة » یعنی القیامة، و قیل الموت، « اویأتیهم عذاب یوم عقیم » ای - عذاب یوم لالیلة له و هویوم القیمة، وقیل عقیم علی‌الکفّار فلایکون لهم فیه خیرولاراحة کما انّ الرّیح العقیم هی‌الّتی لاسحاب معها ولامطر، والعذاب العقیم هوالّذی‌لامخرج منه، اخذذلك من عقم‌المرأة الّتی لاتلد وعقم الرّجل الّذی لایولد له، و قیل یوم عقیم یوم بدر وانّما سمّی عقیماً لانّ نسلهم انقطع فیه، ولم‌یکن للکفّار فیه خیر، وقیل لانّه لامثل له فی عظم امره لقتال‌الملائکة فیه ولم یقاتلوا بعد ذاك.

« الملك یومئذ » یعنی یوم‌القیامة، «لله»وحده‌من غیرمنازع ولامدّع. کقوله « لمن الملك الیوم » . « یحکم بینهم » ای - یقضی بین الفریقین، ثمّ بین‌الحکم، فقال عزّمن قائل : « فالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات فی جنّات النّعیم، والّذین کفروا و کذّبوا بایاتنا فاولئك لهم عذاب مهین » ای - عذاب معه ذلة وهوان، و قیل « یومئذ »یعنی یوم‌بدر، فحکم لنبیّه بالنّصر، وللمؤمنین بالجنّة ولاعدائه بالقتل والهزیمة والنّار.

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: « انّ الله یدافع عن الّذین آمنوا » یدفع عن صدورهم نزعات الشیطان وعن قلوبهم خطرات العصیان وعن ارواحهم طوارق النسیان، ربّ العزه جل جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته دوستان خود را ومؤمنانرا پیوسته در پردهٔ عصمت و حمایت خویش دارد، سینه‌هاشان از نزعات شیطان، دلهاشان از خطرات عصیان، جانهاشان از طوارق نسیان پاك دارد و در امان و حفظ حویش دارد، چندانکه که برغیب خود غیرت دارد بر سرّ مؤمن غیرت دارد، زیرا که این برای آن میدارد، و آن برای این می‌پرورد، وقتی بیاید که پرده از میان برخیزد این سرّ در آن غیب نظر کند و آن غیب دربن سرّ نظر کند، ای جوانمرد آن ساعت نعیم بهشت کجا پدید آید وجمال حورا وعینا بکدام حساب برآید.

پیر طریقت گفته: وقتی خواهد آمد که زبان در دل برسد ودل درجان برسد وجان درسرّ برسد وسرّ درحق برسد، دل بازبان گوید خاموش، سرّ با جان گوید خاموش، نور باسرّ گوید خاموش، الله‌تعالی گوید بندهٔ من دیر بود تا تومی گفتی اکنون من میگویم، تو می‌شنو، (۱) آری و از غیرت الهیت است برسرّ فطرت بشریت که هرعضوی ازاعضاء بنده بسرّی ازاسرارخود مشغول کرده، سمع را گفت ای سمع تو درسماع ذکرش باش، « واذا قرئ القرآن فاستمعوا له. »، ای بصر تو با بصیرت وعبرت باش « فاعتبروا یا اولی الابصار»، ای زبان تودرذکر آلاء ونعماء من باش « فاذکروا آلاء الله » ، ای انف توازشم نتن اغیار با انفه باش، ای دست تو گیرندهٔ اقداح لطف باش، ای پای تو رونده در ریاض ریاضت باش، ای بنده همه مرا باش، قل‌الله ثم ذرهم. « انّ‌الله لایحبّ کل خوّان کفور » الله تعالی دوست ندارد هرخیانت‌کاری ناسپاس، خیانت هم دراموال رود هم دراعمال هم دراحوال، دراموال

۱ـ می نیوش (نسخهٔ ج)

باختزال رود، ودر اعمال بریا وتصنّع ودر احوال بملاحظت اغیار، ربّ العزه دراین خیانتها فروبندد برمؤمن عارف، روی دل وی با خود گرداند واورا بهیچ غیری ندهد ورهمه فردوس برین باشد، هر کـه غارت سلطان غیرت حق گشت اورا پروای هیچ غیر نماند، گفته‌اند الزّاهد صیدالحقّ من الدّنیا والعارف صیدالحق من الجنة. زاهد صیدحق است از دنیا بجسته، عارف صید حق است ازبهشت بربوده، دلی بعشق سوخته بمرغ بریان نیاساید، جانی بحق زنده باغیراو نیارامد.

«ولولا دفع الله النّاس بعضهم ببعض» یتجاوز عن الاصاغر لقدر الاکابر و یعفوا عن العوام لاحترام الکرام، و تلك سنّة اجراها الله سبحانه لاستیفاء منازل العبادة و استصفاء مناهل العرفان ولاتحویل لسنّته ولا تبدیل لکریم عادته، وفی بعض الکتب انّ الله عزّوجل یقول: انّی لاهمّ باهل الارض عذابا فاذا نظرت الی عمّار بیوتی والی المتهجدین والی المتحابین فیّ والی المستغفرین بالاسحار صرّفت ذلك عنهم.

«الّذیـن ان مکّنّاهم فی الارض» الآیة. اهل تمکین از زمین ایشانند کـه ربّ العزه نظام کار عالم درناصیهٔ ایشان بسته وایشان هفت گروهند کما روی فی بعض الآثار، انّ قوام الدّنیا بسبعة: بالملوك والوزراء ونوّابهم والقضاة والشهود والعلماء والفقراء، اذااستقام رأیهم ولم یخالفوا اسقی الله بهم الغیث وانبت بدعائهم العشب واحیی بهم الارض و کشف بهم البلاء با من الخلق. معنی آنست که ربّ العالمین جلّ جلاله نظام کار عالم و آرایش جهان وصلاح کار خلق و معاش بندگان و استقامت ایشان در هفت گروه بسته. چون این هفت گروه برسنن صواب وبراستقامت روند ودر شرایع دین وامرمعروف و نهی منکرمتفق باشند ودل با خدا وباخلق راست دارندومخالفت بخود راه ندهند ربّ العالمین ببرکت همت راست واستقامت رای ایشان ازآسمان باران رحمت فرستد واززمین نبات و نعمت رویاند ودرهای خیر و راحت بـر خلق گشاید وبلاها وفتنها بگرداند، اوّل پادشاهانند که بندگان خدایرا نگهبانند (۱) و

۱ـ کوشوانند (نسخه الف)

خلق درامان و زینها را ایشانند، السّلطان ظلّ الله فی الارض یأوی الیه کلّ مظلوم. دیگر وزیرانند که کار مملکت پادشاه راست می‌دارند وبر سنن صواب می رانند، ان نسی ذکره وان ذکراعانه ، لفظ خبرست. سوم نوّاب ایشانند دراطراف عالم تا از احوال خلق ایشانرا خبرمی‌دهند وضعیفان ومظلومان را در گوشه‌ها بازمیجویند واگردر همه عالم گوسفندی گرگن در گوشه‌ای بماند که آنرا روغن نمالند و شفقت نبرند نخست ان نوّاب بآن گرفتار شوند ، پس وزراء پس ملوك چهارم قاضیانند که حقوق خلق برخلق نگاه می‌دارند ودستهای متغلبان ومتمّردان بقوت وعدل پادشاه ازضعفا کوتاه می‌دارند . پنجم گواهان عدولند که بگفتار و گواهی ایشان حق از باطل جدا می کنند و حق بمستحق می‌رسانند ، وفی الخبر : اکرموا الشّهود فانّ الله یستخرج بهم الحقوق ویدفع بهم الظّلم . و این خاصیت امّت **محمّد** است که اداء شهادت وتحمّل وقبول چنانکه درین امّت است درهیچ امّت نبوده والله تعالی عزّوجلّ یقول : « وکذلك جعلناکم امّة وسطاً » ای ـ عدلا . ششم عالمانند که پیغامبرانرا وارثانند ونایبان ودین اسلام را دلّالانند وبرجادهٔ دین خلق را سوی حق می‌رانند هفتم درویشانند و صوفیان که در ازل گزیدگان بودند و در ابد رستگارانند امروز خاصگیان ونزدیکانند وفردا ملوك مقعد صدق ایشانند ،وفی الخبر : انّ ملوك الجنّة کلّ اشعث اغبر لو قسم نور احدهم علی اهل الارض لوسعهم .

« وما ارسلنامن قبلك من رسول ولانبیّ الّا اذا تمنّی القی الشّیطان فی امنیّته» الآیة . الشیاطین یتعرّضون للانبیاء ولکن لا سلطان لهم ولاتأثیر فی احوالهم منهم ونبیّنا صلّی الله علیه وسلّم افضل الجماعة وانّما یکون من لشیطان تخییل ولیس به شیء من التضلیل وکان لنبیّنا سکتات فی خلال قرائته **القرآن** عند انقضاء الآیات فتلفظ بهمهمته الشّیطان ببعض الالفاظ فمن لم یکن له تحصیل تو همّ انّه کان من الفاظ الرّسول وصارفتنة لقوم والّذی اراد الله به خیراً امدّه بنورالتحقیق وایّده بحسن العصمة فیمیّز بحسن البصیرة و قوّة النحیزة بین الحقّ والباطل فلایظلّه غمام الرّیب

وینجلی عنه غطاء الغفلة ولا تأثیر لضباب الغداة فی‌شعاع الشّمس عند متوع النهار وهذا معنی قوله : « و لیعلم الّذین اوتوالعلم انّه الحقّ من ربّك فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم». انبیاء و رسل که علم سعادت و رایت اقبال بردرگاه سینه های ایشان نصب کرده و مفاتیح کنوز خیرات وخزائن طاعات در کف کفایت ایشان نهاده و این حایط عصمت بگرد روزگار ایشان درکشیده که: «انّ عبادی‌لیس لك علیهم‌سلطان» کی صورت بندد که صولت غوغای لشکرشیاطین راه بساحات اقبال ایشان برد ، یا سطوت مکرابلیس پیرامن دل ایشان گردد ، بلی آن مهترعالم وسیّد ولد آدم اورا درقراءت قرآن سکتهابود که در آن سکتها دربحارعزّت معانی‌قرآن غوص کردی، شیطان در آن میان همی درجست و بلفظ خویش آن کلمات درافکند ، آن کلمات لفظ شیطانی بود نه لفط نبوی ، ربّ‌العزه خواست که قومی را در آن بفتنه افکند ، وله جلّ جلاله ان یمتحن من شاء بماشاء ولا یسئل عمّا یفعل . منافقان و مشرکان درآن بفتنه افتادند ودر نفاق وشقاق بیفزودند ومؤمنان بتوفیق الهی و عصمت ربّانی حق از باطل بشناختند و در صراط مستقیم راست رفتند،« وانّالله لهاد الّذین آمنوا الی صراط مستقیم ».

٥ - النّوبةالاولی

قوله تعالی : « **والّذین هاجروا فی سبیل‌الله** » وایشان که هجرت کردند از بهر خـدای تعالی ، « **ثمّ قتلوا اوماتوا** » و ایشانرا بکشتند یا بمردند ، « **لیرزقنّهم‌اللّه‌رزقاحسناً** » براستی که‌الله تعالی ایشانرا روزی دهد روزی نیکو ، «**وانّ‌اللّه‌لهو خیرالرّازقین** (۵۸) » والله تعالـی‌است کـه بهتر روزی کنندگـان و نـزل‌سازندگانست ،

« لید خلنّهم » در آرد ایشانرا ، « مدخلا یرضونه » درآوردنی که ایشانرا آن خوش آید وپسندیدهٔ هر کسی بود ، « وانّ الله لعلیم حلیم (٥٩) » والله تعالی داناست فرا گذار .

« ذلك » اینست [حکم‌الله تعالی وقصه‌ای که برشما خواندیم] ، « ومن عاقب بمثل ما عوقب به » وهر کس که‌عقوبت کند بهمان که کرده بودندبآن ، اورا رسد آن ، « ثمّ بغی علیه ولینصرنّه الله» پس‌افرونی جویند برو براستی که الله تعالی او را یاری دهد ، « انّ‌الله لعفوّ غفور (٦٠)» که الله تعالی فراگذارنده‌ایست آمرزگار،

« ذلك بانّ الله یولج اللّیل فی النّهار و یولج النّهار فی اللّیل » [آن نصرت‌مظلوم بآنست که قادر است برهرچه خواهد] شب در روز می آرد وروز در شب می آرد ، « وانّ الله سمیع بصیر (٦١) » و بآن که الله تعالی شنوایست و بینا .

« ذلك بانّ الله هوالحقّ » آن بآن است که الله تعالی اوست هست بسزا ، « وانّ ما یدعون من دونه » و آنچه خدای خوانند بجز الله تعالی « هو الباطل » آن ناچیزست ، « و انّ الله هوالعلیّ الکبیر (٦٢)» والله است که برتر ومهترست،

« الم تر انّ الله انزل من السّماء مآء » نمی بینی که الله فرو فرستاد از آسمان آبی ، « فتصبح الارض مخضرّة » تا زمین سبز گشته بینی ، «انّ‌الله لطیف خبیر (٦٣) » الله تعالی باریك دانی است دوربین ازنهان آگاه .

« له ما فی السّموات وما فی الارض» اوراست‌هرچه‌در آسمان‌وزمین‌چیزست، « وانّ‌الله لهوا الغنیّ الحمید (٦٤) » والله تعالی اوست که بی‌نیازست وراد وستوده

« الم تر انّ الله سخّر لکم مافی‌الارض » نمی بینی که الله تعالی نرم کرد شما را هرچه در زمین چیزست . « والفلك تجری فی‌البحر بامره » و نمی بینی کشتی‌می‌رود در دریا بفرمان او، « ویمسك السّماء » ونگاه می‌دارد آسمانراایستاده،

«**ان تقع علی الارض الّا باذنه**» که می نخواهد که برزمین افتد مگر بدستوری او ، «**انّ اللّه بالنّاس لرؤف رحیم** (٦٥)» اللّه تعالی بمردمان مهربانی است سخت بخشاینده .

«**وهو الّذی احیاکم**» اوست آنکه شما را زنده کرد [ازنطفهٔ مرده]،«**ثمّ یمیتکم**» پس آنگه بمیرانـد شمارا، «**ثمّ یحییکم**» پس زندهٔ گرداند شما را ، «**انّ الانسان لکفور** (٦٦) این مردم براستی که ناسپاس است.

«**لکلّ امّة جعلنا منسکاً هم ناسکوه**» هر گروهی را دینی ساختیم تا بران دین باشند ، «**فلا ینازعنّك فی الامر**» مبادا که باایشان پیکار کنی در دین ایشان، «**وادع الی ربّك**»وباخداوندخویش‌خوان‌ایشانرا،«**انّك لعلی هدی مستقیم** (٦٧)» که تو براستی برراه راستی .

«**وان جادلوك**» واگر پیکار کنند باتو،«**فقل اللّه اعلم بما تعملون** (٦٨)» پس بگو اللّه تعالی بکردار شما داناست .

«**اللّه یحکم بینکم یوم القیامة**» اللّه داوری بـرد میان شما روز رستاخیز ، «**فیما کنتم فیه تختلفون** (٦٩)» در آنچه شما می باشید و می روید و می گویید از خلاف .

«**الم تعلم انّ اللّه یعلم مافی السّماء والارض**» نمی‌دانی که اللّه میدانـد هرچه درآسمان وزمین است ، «**انّ ذلك فی کتاب**» آن‌در دانش خدای تعالی‌است ودرنسخت او ،«**انّ ذلك علی اللّه یسیر** (٧٠)» دانش آن وآگاهی از آن براللّه‌تعالی آسانست .

«**ویعبدون من دون اللّه**» ومی‌پرستندجز از خدای ، «**مالم ینزّل به سلطاناً**» چیزی که اللّه تعالی نه پرستیده را سزاواری فرستاد نه‌پرستنده را عذر، «**وما لیس لهم به علم**» چیزی که ایشانرا بآن‌هیچ دانش نیست،«**وما للظّالمین من نصیر** (٧١)»

وکافران راهرگز هیچ یاری دهنده نیست ،

« **واذا تتلى عليهم آياتنا بينّات** » وچون برایشان خوانندسخنان‌ما پیغامهای راست پیدا ، « **تعرف في وجوه الّذين كفروا المنكر** » آشکارا می‌شناسی در روی کافران ناپسند و ناشناختن و ناخواستن ، « **يكادون يسطون بالّذين يتلون عليهم آياتنا** » خواستندی که فرا ایشان افتندی که سخنان ما برایشان میخوانند، « **قل افأنبئكم بشرّ من ذلكم** » بگو شمارا خبر کنم به بتر از آن که‌شما مارا میخواهید و دردل دارید ، «**النّار وعدها الله الّذين كفروا** »آتش‌است آن که وعده دادالله‌تعالی بآن‌کافرانرا ، « **وبئس المصير**(۷۲) » وبد جائی که آنست .

« **ياايّهاالنّاس ضرب مثل فاستمعوا له** » ای اهل مکّه مثلی زده آمد گوش دارید ، « **امّا الّذين تدعون من‌دون‌اللّه** » این چیز ها که می پرستید و بخدائـی میخوانید فرود ازالله ، «**لن يخلقوا ذباباً ولوا اجتمعوا له**»مگسی‌نیافرینند ورهمه بهم‌آیند آفرینش مگس را ، « **وان يسلبهم الذّباب شيئاً** » و اگر مگس چیزی ربایـد از ایشان ، « **لايستنقذوه منه** » باز نستانند آنرا ازو ، « **ضعف‌الطّالب والمطلوب** (۷۳) » سست پرستگار وسست پرستیده .

« **ماقدروااللّه‌حق قدره** » سزای الله تعالـی بندانستند چنانکـه بایست ،

« **انّ اللّه لقوّى عزيز** (۷٤) »الله‌یاری قوی‌است تاونده هرچیز را کم آورنده.

« **اللّه يصطفي من الملائكة رسلاً** » الله تعالـی می گزیند از فریشتگان فرستادگان ، « **ومن‌النّاس** » و از مردمان همچنان ، « **انّ‌اللّه سميع بصير** (۷۵) » الله شنوایست‌وبینا، « **يعلم ما بين ايديهم وماخلفهم** » می‌داند‌آنچه پیش وپس‌خلق است از بوده و بودنی ، « **والی‌اللّه ترجع‌الامور**(۷٦) » و همه کار ها با خواست الله گردد .

« **ياايّهاالّذين آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، «**اركعواواسجدوا** » رکوع کنید وسجود کنید خداوند خویش را ، «**واعبدواربكم**» وخدای خویش را

پرستید، «**وافعلوا الخیر لعلّکم تفلحون** (۷۷)» ونیکی کنید تا بنیکی افتید.

«**وجاهدوا فی الله حق جهاده**» وباز کوشید بآن سزا که اللهرا باز کوشید بآن[بادشمنان او]، «**هو اجتبیکم**» اوگزید شمارا، «**وماجعل علیکم فی الدّین من حرج**» شمارا درین دین هیچ تنگی ننهاد، «**ملّة ابیکم ابرهیم**» نگاه داریدو محکم دارید کیش پدرخویش ابراهیم، «**هوسمّیکم المسلمین من قبل وفی هذا**» او شمارا مسلمان نام نهاد ازپیش ودرین قرآن، «**لیکون الرّسول شهیداً علیکم**» تااین رسول گواه بود برشما فردا، «**وتکونوا شهداء علی النّاس**» وشما گواهان باشید فردا بر دیگران، «**فاقیموا الصّلوة وآتوا الزّکوة**» پس شما نماز بپای داریدوزکوة مال بدهید، «**واعتصموا بالله**» ودست بالله تعالی زنید [شناختن و پرستیدن]، «**هو مولیکم**» اوست آن خداوندشما، «**فنعم المولی ونعم النصیر** (۷۸)» نیك خداوندست ونیك یار.

النّوبة الثانية

قوله: «والّذین هاجروا فی سبیل الله» ای ـ فارقوا اوطانهم و عشائرهم فی طاعة الله وطلب رضاه مهاجرین الی المدینة، یعنی المهاجرة الاولی، رأسهم **حمزة بن عبدالمطّلب و مصعب بن عمیر و عبدالله بن جحش**. «ثمّ قتّلوا» بتشدید التاء قراءت **ابن عامر** ای ـ اکثرفیهم القتل، والتفعیل لکثرة الفعل و کثر ایضاً لکونهم جمیعاً، وقرأ الباقون قتلوا بتخفیف التّاء، والتخفیف یصلح للقلیل والکثیر، وهو هاهنا للکثرة ارادقتلی **احد** قتلوا ثم مثل بهم وبقر **حمزة**، «اوماتوا» حتف انفهم، «لیرزقنّهم الله رزقاً حسناً» یعنی الجنّة ونعیمها، وقیل الشهادة ثم الجنّة، وقیل العلم والحکمة فی الدّنیا، وقیل الرّزق الحسن الّذی یأتی من غیر سؤال و من غیر شره

النّفس اليه، وفى ذلك ما روى **عبدالله السعدى** قال: قدّمت على **عمر بن الخطاب** فارسل الىّ بالف دينار فرددتها فقال: رددتها؟ فقلت انا عنها غنّى و ستجد من هو احوج اليها منّى، فقال لى خذها فانّ **رسول الله** اعطانى عطاء فقلت يا رسول الله انا عنه غنّى وستجدنى من هوا احوج اليه منّى فقال لى خذه هذا رزق الله اذا ساق اليك رزقاً لم تسئله ولم تشره اليه نفسك فهو رزق الله ساقه اليك فخذه، «وانّ الله لهو خير الرّازقين» لانّ كلّ معط يفنى عطاؤه الاّ الله ولانّ المخلوق اذا غضب حرّم رزقه وانّ الله تعالى لايحرم.

«ليدخلنّهم مدخلا» اى ـ ادخالا، «يرضونه» او مكاناً يرضونه لانّ لهم فيه ما تشتهى الانفس وتلذّ الاعين و هوالجنّة، على انّ المدخل مصدر ادخل او مفعول له، و قرأ **نافع** مدخلا بفتح الميم اى ـ دخولا او موضعاً يدخل كما انّ المخرج كذلك فان حملته على المصدر اضمرت له فعلا دلّ عليه و انتصابه يكون بذلك الفعل، و تقديره ليدخلنّهم فيد خلون دخولا، وان حملته على المكان لم تحتج الى الاضمار و تقديره ليدخلنّهم مكاناً مرضيّا، وقيل معناه لينزلنّهم منزلا يرضونه عوضاً عن اذ...هم الّتى بذلوها فى الله. «وانّ الله لعليم» باحوالهم ونيّاتهم، «حليم» لايعاجلهم بالعقوبة، «ذلك» موصول بما قبله يعنى ذلك حكم الله و قيل الامر، ذلك الّذى قصصنا عليكم، «ومن عاقب بمثل ما عوقب به» العقوبة الاولى مجاز والعقوبة الثانية حقيقة، خرجت الاولى على لفظة ما قابلها لازدواج الكلام وهى فى الحقيقة جزاء كقوله عزوجل: «جزاء سيئة سيئة مثلها»، الاولى حقيقة والثانية مجاز و من هذا الباب قوله: «وان عاقبتم فعاقبوا» و انّما سمّى عقوبة لانّ صاحبها قاساها بعقب جنايته وقال الله عزّوجلّ للجنّة: «تلك عقبى الّذين اتقوا»، لانّ المؤمن ينالها بعقب طاعته. سبب نزول اين آيت آن بود كه قومى مشركان در ماه **محرم** قصد قتال مسلمانان كردند و مسلمانانرا كراهيت آمد آن قتال ازبهر آنكه ماه محرّم بود گفتند كه: ماه حرام است ما قتال نكنيم وروا نداريم، شما نيز قتال مكنيد درين

ماه و روا مدارید، کافران نشنیدند و جنگ کردند پس مسلمانانرا رخصت آمد بقتال باین آیت: «ومن عاقب بمثل ماعوقب به» ای - قاتل المشرکین کماقاتلوه. «ثم بغی علیه» ای - ظلم با خراجهمن م زله، معنی آنست که هر که با مشرکان قتال کند چنانکه مشرکان باوی کردند ورچه ماه حرام بود و آنکه بروی ظلم و بغی رفته که اورا از خان ومان واوطان خود بیزون کردند، «لینصرنّه الله» براستی که الله تعالی او را نصرت کند، «انّ الله لعفوّ» ای- ذوصفح لمن انتصر من ظالمه، «غفور» له،

«ذلك بانّ الله یولج اللّیل فی النّهار» گفته‌اند که این «ذلك» متصل است بآیت پیش «الملك یومئذ لله». ومعنی آنست که پادشاهی فرداهم اوراست که امروز شب می درروز آرد وروزدرشب، و گفته‌اند «ذلك» کنایت است از نصرت مظلوم، ای - ذلك النّصر بانّه القادر علی مایشاء فمن قدرته انّه یولج اللّیل فی النّهار ویولج النّهار فی اللّیل. یزیدفی احدهماوینقص من الآخر ای- لایخفی علیه شیء فیهما ولایعجزعن شیء اراده، «وانّ الله سمیع» لمایقال للمظلوم، «بصیر» بمایعامل به قادرعلی نصره، و قیل سمیع یسمع مایجری بین الظالم والمنتصر، بصیر یبصرمایجری بین الباغی والمبغی علیه، فیجزیهم بمایستحقّونه.

«ذلك بانّ الله هو الحق» ای- ذلك الفعل من الله من اجل انّ الله هو الحقّ، ای- ذوالحقّ فی قوله وفعله یعدل بین خلقه، وقیل هو الحقّ ای- هو المستحقّ للعبادة، و قیل هو الثابت الموجود لااوّل لوجوده ولا آخر، «وانّ مایدعون من دونه» قرأ اهل البصرة و**حمزه** و **الکسائی** و **حفص** عن **عاصم** «یدعون» بالیاء، وقرأ الآخرون «تدعون» بالتاء، والوجه للیاء انّ المراد الاخبار عن المشرکین و هم غیبت لانّ الخطاب مع **النبیّ** (ص): والوجه للتاء انّه علی خطاب المشرکین کانّه قال: انّ ماتدعون ایّها المشرکون «هو الباطل»، اوعلی معنی القول کانّه قال: قل لهم یا**محمّد** «انّ ماتدعون» والمعنی انّ القدرة علی ذلك له لالغیره بانّه الاله الحقّ و ماسواه الباطل. «وانّ الله هو العلیّ»

العالی علی کلّ شیء، «الکبیر» الّذی کلّ شیء دونه یغلب لایغلب ویقضی ولایقضی علیه

« الم تر انّ الله انزل من السّماء مآء »ای ـ مطراً ،« فتصبح الارض مخضرّة» فتصبح رفع لانّ ظاهر الآیة استفهام ومعناها الخبر، مجازها اعلم یا محمّد انّ الله ینزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرّة بالنبات . « انّ الله لطیف» بارزاق عباده واستخراج النبات من الارض' «خبیر» بمافی قلوب العباد اذاتأ خّر المطر عنهم .

«له ما فی السّموات ومافی الارض »عبیداً او ملکاً ،« وانّ الله لهو الغنی »عن عباده لایحتاج الی شیئ و کلّ الخلق محتاج الیه ، « الحمید » فی افعاله، ، وقیل الحمید هاهنا فی موضع الجواد لان الجود محمود علی کلّ لسان و فی کلّ ملّة.وقال المفسرون الحمید المحمود عند خلقه کلّهم .

« الم تر انّ الله سخّر لکم » ای ـ الم تعلم انّ الله ذلك لکم ، « مافی الارض » یعنی الدّواب والمعادن وغیر ذلك، ترکبون الدّواب وتستخرجون المنافع من المعادن، «والفلك تجری فی البحر» ای ـ وسخّر الفلك الجاریة علی ظهر الماء ،«بامره» «ویمسك السّمآء ان تقع» یعنی یحفظها من ان تقع ، وقیل لئلّا تقع ،«علی الارض» وقیل کراهة ان تقع علی الارض ،« الّا باذنه » ای ـ بامره ، واراد به یوم تنفطر وتنشقّ . معنی آنست کـه آسمانی ثقیل ، جسمی کثیف نگه می‌دارد بر هوای لطیف ایستاده بی‌علاقه و بی‌عمادی که می نخواهد که بر زمین افتد وآن روز که خواهد یعنی روز قیامت بشکافد و بیفتد ، « انّ الله بالناس لرؤف رحیم» لرأفته بهم ورحمته امسکها عن الوقوع .

« وهو الّذی احیاکم » فی الارحام ، « ثمّ یمیتکم » عند انقضاء آجالکم و فناء اعمالکم، « ثمّ یحییکم» یوم البعث والنشور للثواب والعقاب ، «انّ الانسان لکفور» قیل هو عام والمراد به کفران النعمة، وقیل اراد به الکفار الّذین یجحدون الآیات الدّالة علی وحدانیّة الله عزّوجلّ .

لکلّ امّة » ای ـ لکل اهل الدّیـن ، « جعلنا منسکا » بکسر السین قراءت **حمزة والکسائی** ' والباقون منسکا بفتح السین فبالفتح المصدر وبالکسر اسم المکان،

ای ـ جعلنا لکلّ امّة شریعة هم عاملون بها ، قاله **ابن عباس** وروی عنه ایضا ، منسکا ای ـ عیداً یتعبّدون فیه ، والمنسك فی کلام العرب الموضع المعتاد لعمل خیراو شرّ ومنه مناسك الحجّ لتردّد النّاس الی اماکن اعمال الحجّ. « فلاینازعنّك فی الامر » ای ـ فی امرالذبائح .این درشأن **بدیل بن ورقا** و **بشر بن سفیان و یزید بن خنیس** فروآمد که با صحابهٔ **رسول** گفتند برسبیل طعن مالکم تأکلون ممّا تقتلون بایدیکم ولا تأکلون ممّا قتله الله . چونست که کشتهٔ دست خـود می خورید و کشتهٔ خدای نمی خورید ؟ رب العزه گفت نرسد ایشانرا که با تو منازعت کنند درکاردبایح، معنی آنست که فلاتنازعهم ان نازعوك ، اگر ایشان با تو پیکار کنند تو با ایشان پیکارمکن.منازعت بناء مفاعلتست میان دو کس رود چون گویند مبادا که فلان باتو منازعت کند یعنی تو مکن باوی تا اونکند باتو ، هذا لانّ المنازعة لاتتمّ الّا باثنین فاذا ترك احد هما فلا منازعة هاهنا ، و قیل « فلا ینازعنّك فی الامر » ای ـ فی امر الشریعة ، وذلك انّ الیهودکانوا ینکرون النسخ . « وادع الی ربّك » ای ـ الی دین ربّك والایمان ، « انّك لعلی هدی مستقیم » ای ـ دین مستقیم . « و ان جادلوك » بباطلهم مراءً وتعنّتاً فادفعهم بقولك: « الله اعلم بما تعملون » من التکذیب والکفر، فان قیل کیف وجه الجمع بین هذه الآیة وبین قوله : « وجادلهم بالّتی هی احسن » ؟ قلنا انّهم کانوا یجادلون مجادلة شغب وتعنّت،وکان ذلك یزری **بالنبی** فبیّن بهذه الآیة انّه لایجوز مجادلة المتعنّت المتعسف ، وبیّن بتلك الآیة جواز مجادلة المسترشد المستمع .

« الله یحکم بینکم یوم القیامة » یعنی بین الفریقین فیتبیّن المحقّ من المبطل اوعدهم بحکمه فیهم ، ویجوزان یکون ذلك استینافاً ای ـ یقضی الله بین الخلق یوم ـ القیامة فیماهم فیه مختلفون ویتبیّن لهم الحقّ والباطل حتی یعرفوهما اضطراراً کما عرفوهما فی الدّنیا استدلالا .

« الم تعلم انّ الله یعلم مافی السّماء والارض » یعلم اعمالکم فیجازیکم علی ذلك ،« انّ ذلك فی کتاب » ای۔ انّ مافی السّماء والارض مکتوب فی اللوح المحفوظ، « انّ ذلك علی الله یسیر » یکونه بقوله کن ، باین قول معنی آنست که هرچه در آسمان و زمین است الله تعالی میداند وهمه درلوح محفوظ نبشته ودر علم الله تعالی حاصل، و آفریدن همه بر الله تعالی آسان که گوید آنرا که خواهد تابود، کن فیکون، و قیل انّ ذلك الاختلاف الّذی فیه الخلق فی علم الله و فی لوحه . « انّ ذلك علی الله یسیر» ای ـ انّ علمه بجمیع ذلك علی الله یسیر. **سهل** میگوید این اختلاف که در میان خلق است در علم خدای تعالی حاصل است ودرلوح مثبت ، در ازل دانسته و علم وی بهمه رسیده وبر الله تعالی آسانست دانش آن و آگاه بودن از آن ، وقیل «انّ ذلك علی الله یسیر » ای ـ انّ الحکم بینکم یسیر علی الله . وجه اتصال این آیت بآیات پیش آنست که رب العزه باز نمود و بیان کرد که آن خداوند که هر چه در آسمان وزمین چیزست همه می‌داند وعلم وی بهمه می‌رسد صلاح وفساد بندگان هم داند،چون فرماید بصلاح بندگان فرماید، چون نهی کنداز آن کند که فسادبندگان در آن بود، پس روا نباشد و نسزد که بندگان با رسول وی منازعت کنند درکار دین و شریعت ودرکار امر ونهی .

« ویعبدون من دون الله » رب العزّه جلّ جلاله دلائل قدرت خویش ونشانهای وحدانیت خویش در آفرینش آسمانها وزمین وبرّ وبحر واحیاء وافناء بندگان ورسیدن علم وی بهمگان واظهار نعمت ورأفت ورحمت خود برایشان این همه در این آیات که رفت یاد کرد، آنگه جهل مشرکان برعبادت اصنام در پی آن داشت گفت : « و یعبدون من دون الله مالم ینزل به سلطاناً » ای ـ حجّة و برهاناً می گوید این مشرکان ونا گرویدگان از پرستش آن خداوند که این همه حجتهای روشن و دلائل قدرت و وحدانیت وی پیداست برمی گردند وچیزی می پرستند که ایشانرا در پرستش آن هیچ حجّت نیست،«مالم ینزّل به سلطاناً » ای۔ حجّة و برهاناً علی عبادته وانّما سمّی

الحجّة سلطاناً لانها تتسلّط على الباطل فتمحقه وتزهقه وهو نظير قوله : « بل نقذف بالحقّ على الباطل فيدمغه فاذا هوزاهق»، وسمّى السلطان سلطاناً لتسلّطه على رعيته، وقيل مالم ينصب عليه دلالة من جهة العقل ولا من جهة السمع، «و ما ليس لهم به علم » اى ـ يعبدونه تقليداً وجهلاً لاعن عقل وسمع ، « وما للظالمين» اى المشركين « من نصير » من ولىّ يلى امرهم ولاحافظ يحفظهم ولامانع يمنعهم من عذاب الله .

« واذا تتلى عليهم » اى على اهل مكّة ، « آياتنا بيّنات » بالفرائض و الاحكام والحلال والحرام يعنى **القرآن** ، « تعرف وفى وجوه الّذين كفروا المنكر» اى ـ الكراهية والعبوس والانكار على تاليه،« يكادون يسطون بالّذين يتلون عليهم آياتنا » يقربون من الوثوب عليهم بالقتل والضّرب ، يقال سطابه و عليه يسطوسطواً و سطوة اذا حمل عليه و بطش به ، و قيل السطوة اظهار الحال الهائلة للاخافة ، و منه يقال فى الدّعاء ،اللّهم انّى اعوذبك من سطواتك يعنى من الاحوال الهائلة . « قل افانبّئكم» بشرّمن ذلكم » اى ـ بشرّعليكم وا كره اليكم من هذاالقرآن الّذى تسمعون .اى ـ ان ساءكم سماع كلام الله وفيه ابطال دينكم وحسبتموه شراً لكم فانا آتيكم « بشرّ من ذلكم »، ثم فسّر فقال : « النّار » اى ـ هوالنّار ، « وعدها الله الّذين كفروا و بئس المصير » النّار .

« يا ايّها النّاس » يا اهل مكّة . « ضرب مثل » معنى ضرب جعل، كقولهم ضرب السّلطان البعث على النّاس وضرب الجزية على اهل الذّمة ومنه قوله تعالى : «ضربت عليهم الذّلة و المسكنة » اى ـ جعل ذلك عليهم ، قال **الاخفش** : ليس هاهنا مثل والمعنى جعل لى مثل اى ـ مثل و شبه ، اى ـ جعل المشركون الاصنام شركاى فعبدوها . « فاستمعوا » حالها وصفتها ، يقال استمعه وسمعه وسمع لهواستمع له ، ثمّ بيّن ذلك فقال : « انّ الّذين تدعون من دون الله» يعنى الاصنام. قرأ **يعقوب** «يدعون» بالياى ، والباقون بالتاء . « لن يخلقوا ذباباً » واحداً فى صغره وقلّته لانّها لاتقدر عليه ، وقيل هو مثل من حيث المعنى لانّه ضرب مثل من يعبد الاصنام بمن يعبد مالا

يخلق ذباباً ، الذباب واحد وجمعه القليل اذبّة والكثير ذبّان، مثل غراب واغربة و غربان ، وسمّى ذباباً لانّه يذبّ استقذارا واحتقاراً ، « ولوا جتمعوا له » يعنى اجتمع الاوثان ، و قيل الشّياطين وقيل الرؤساء لخلق الذباب ، « و ان يسلبهم الذّباب شيئاً لايستنقذوه منه »، الاستنقاذ والانقاذ واحد ، قال **ابن عباس** : كانوا يطلون الاصنام بالزعفران فاذاجف جاء الذّباب فاستلب منه ، وقال **السدّى** : كانوا يضعون الطعام بين يدى الاصنام فتقع الذبان عليه فتأكل منه ، وقال **ابن زيد** : كانوا يحلّون الاصنام باليواقيت واللآلى وانواع الجواهر و يطيّبونها بالوان الطيب فربّما تسقط منها واحدة فيأخذها طائر او ذباب فلايقدر الالهة على استردادها ، فذلك قوله : « و ان يسلبهم الذباب شيئاً »، وقيل ان يسلبهم الذّباب شيئاً ممّا جعلوه باسم الاصنام من الحرث والانعام، « لايستنقذوه منه» اى ـ لايستخلصوه ، و قيل هو الالم الّذى يمسّ الانسان فى عضّ الذّباب او قرصه ، لم يتهيأ لهم تخليصه منه ، والمعنى كيف يصلح للالهيّة مالايقدر على دفع اذية ذباب ضعيف عن نفسه «ضعف الطالب والمطلوب» الطالب عابد الصّنم يطلب منه الشفاعة، والمطلوب الصّنم العاجز عجز عن يخلق اضعف الخلق وهو الذّباب، وقيل الطالب الصنم يطلب ماسلبه، والمطلوب الذّباب يطلب منه ماسلب ، وقيل على العكس الطالب الذّباب يطلب مايسلب من الطيب عن الصنم ، والمطلوب الصّنم يطلب منه الذباب السّلب .

« وماقدروا الله حقّ قدره » اى ـ ماعظموه حق عظمته لماجعلوا الصّنم شريكا له ، وقيل ما عرفوه حقّ معرفته ولو عرفوه لماسوّوا بينه وبين الصنم .« انّ الله لقوى» على خلق مايريد ، « عزيز » لايغلب . والصنم لايمتنع من ذباب ولا ينتصر منه.

« الله يصطفى » اى ـ يختار ، « من الملائكة رسلا » و هم **جبرئيل وميكائيل و اسرافيل و عزرائيل** و غيرهم ، « و من النّاس » اى ـ يختار من النّاس رسلا مثل **ابراهيم و موسى وعيسى ومحمّد** وغيرهم من الانبياء صلوات الله عليهم . فالملائكة سفراء الله الى الانبياء ، والانبياء سفراؤه الى الخلق ، نزلت هذه الآية حين قال

المشركون أأنزل عليه الذّكر من بيننا؟ فاخبر اللّه انّ الاختيار اليه يختار من يشاء من خلقه، «انّ اللّه سميع» لقولهم، «بصير» بمن يختاره لرسالته.

«يعلم مابين ايديهم وما خلفهم» قال **ابن عباس**: يعنى ماقدّموا وماخلفوا، و قال **الحسن**: مابين ايديهم ماعملوا و ماخلفهم ماهم عاملون من بعد، و قيل يعلم مابين ايدى ملائكته ورسله قبل ان خلقهم. «وما خلفهم» يعلم ماهو كائن بعد فنائهم. وقيل يعلم مابين ايديهم من امر الدّنيا وما خلفهم من امر الآخرة، «والى اللّه ترجع الامور» اى ـ مرجع جميع الامور اليه. «يا ايّها الّذين آمنوا اركعوا واسجدوا» اى ـ صلّوا، وخص الرّكوع والسّجود بالذكر لانّهما معظم الصّلوة ولاتكون الصّلوة الّا بالرّكوع والسجود، «واعبدوا ربّكم» اى ـ اخلصوا عبادتكم للّه وحده، يعنى لاتقصدوا بركوعكم وسجودكم الّا اللّه، «وافعلوا الخير» يعنى لاتقتصروا على هذا القدر بل افعلوا الخير من صلة الرّحم و كف الظّالم واغاثة الملهوف واعانة الضعيف، «لعلّكم تفلحون» يعنى رجا ان تفلحوا، و قيل كى تفلحوا وتفوزوا وتبقوا فى الجنة. قال على(ع): معناه اذا فعلتم ذلك ظفرتم بالمراد. خلاف است ميان علماء دين در سجود تلاوت باين آيت، مذهب **شافعى و احمد واسحق وابن المبارك** آنست كه اينجا سجود تلاوت كنند وهو قول **عمر وعلى(ع) وابن عمر وابن مسعود وابن عباس**، وحجّت ايشان خبر **مصطفى**(ص) است روايت كنند از **عقبة بن عامر** كه گفت: **يارسول اللّه** سورة الحجّ فضيلتى دارد كه در وى دو سجده است، رسول خداى گفت: نعم و من لم يسجدهما فلا يقرأها. وقال **عمر بن الخطاب**: فضّلت سورة الحج بان فيها سجدتين، امّا مذهب **سفيان ثورى** واصحاب رأى آنست كه در اين آيت سجود تلاوت نيست، ودرجمله بدان كه عدد سجود **قرآن** چهارده است بقول بيشترين اهل علم، وايشان كه د رسورة الحجّ يك سجده گويند سجدۀ «ص» سجدۀ تلاوت نهند تا همان چهارده باشد، وبمذهب **شافعى** «ص» سجدۀ شكر است نه سجدۀ تلاوت، وبمذهب **احمد واسحق وابن المبارك** جملۀ سجدات **قرآن** پانزده اند كه ايشان درسورة الحج دو شمرند، ودرسورة «ص» يكى، واحتجوا

بماروی‌عن **عمروبن‌العاص** انّ‌**النبی**ّ اقرأه‌خمس عشرة سجدة، فی‌القرآن،منهاثلاثاً فی‌المفصّل وفی‌سورةالحج سجدتین.وبدان که‌سجودتلاوت بمذهب **سفیان‌واسحق** و اصحاب رأی واجبست برخواننده وشنونده تاآن حد که‌شنونده اگر بروضوء نباشد چون وضو کند قضا بازآرد . امّا بمذهب **شافعی واحمد** واجب نیست بلکه سنّتی مؤکّد است ، و خبر درستست که **زیدبن ثابت** سورة **والنجم** بر**مصطفی** خواند و سجود نکرد . و رسول خدا او را نفرمود واگر واجب بودی رسول او را فرمودی، **وعمر** گفت: انّ‌الله لم‌یکتبها علیناالّاان نشاء و کیفیت‌این‌سجود آنست که چون آیت سجده برخواند یاشنود هردودست بردارد بانیّت وبا تکبیر پس‌دیگرباره تکبیر کند و دست برندارد ، و در سجود شودو یك سجود کند و در سجود گوید سجد وجهی للّذی خلقه وشقّ سمعه وبصره وبحوله وقوّته ، واگرخواهد گوید اللّهم اکتب لی بها عندك اجراً وضع عنّی بها وزراً واجعلها لی عندك ذخراً و تقلّبها منی کما تقلّبها من عبدك داود ، روایتست از **ابن عباس** که گفت : شنیدم از **رسول خدا** که‌این دعا میخواند درسجود تلاوت . و روایت **عایشه** آنست که: سجد وجهی للّذی خلقه ، خواندی. آنگه‌چون سراز سجود بردارد سلام بازدهد واتلتها وضع الجبهة علی الارض بلا شروع فی‌التشّهد ولاسلام.

«وجاهد وافی‌الله»ای‌ـ جاهدوا فی‌سبیل‌الله اعداءالله، «حق‌جهاده» هواستفراغ الطاقة فیه‌قاله**ابن‌عباس**: وعنه‌ایضاً انّه‌قال: لاتخا فوافی‌الله لومةلائم فهو حق‌الجهاد کماقال:«یجاهدون فی‌سبیل‌الله ولایخافون لومة لائم»، وقیل‌حقّ‌الجهادان یکون‌بنیّة صادقةخالصةلله‌عزوجلّ،وقال**ابن‌المبارك**:هومجاهدةالنفس‌والهوی‌وهوالجهادالاکبر، وهوحقّ‌الجهاد، وقدروی‌انّ‌رسول‌الله لمّارجع من‌غزوة **تبوك** قال:« رجعنا من‌الجهاد الاصغرالی‌الجهادالاکبر»، وقیل‌جاهدوا فی‌الله حق جهاده‌ای‌ـ جاهدوا فی‌دین‌الله کما یجب‌ان‌یجاهدفی‌دینه فتدخل‌فیه جمیع الطاعات‌وهونظیرقوله : «اتقواالله‌حق‌تقاته». وقال**مقاتل بن سلیمان** : نسخهاقوله:« واتقوا الله ما استطعتم». «هواجتباکم» ای

اختار کم لدینه ولجهاد عدّوه ونصرة نبیّه واختار کم من سائر الامم، « وماجعل علیکم فی الدّین من حرج » ای ـ ضیق معناه انّ المؤمن لایبتلی بشیء من الذنوب الّا جعل الله له منه مخرجاً بعضها بالتوبة و بعضها بردّ المظالم والقصاص ، و بعضها بانواع الکفّارات، فلیس فی دین الاسلام مالا یجدالعبد سبیلا الی الخلاص من العقاب فیه ، فلاعذرلاحدفی ترك الاستعداد للقیامة، وقال **مقاتل** : یعنی بذلك الرخص عندالضرورات کقصر الصّلوة فی السفروا لتیمم وا کل المیتة عند الضرورة ، والافطار فی السفرو بالمرض، والصّلوة قاعداً عندالعجز عن القیام. وقال **ابن عباس** : الحرج ماکان علی **بنی اسرائیل** من الآصار الّتی کانت علیهم وضعها الله عن هذه الامّة. « ملّة ابیکم» نصب بنزع حرف الصفة ای ـ کملّة ابیکم والمعنی وسّع علیکم کماوسّع علیه، وقیل نصب علی الاغراء ای ـ اتّبعوا ملّة ابیکم « ابرهیم » ، وانّما امر باتّباع ملة ابرهیم لانّهاداخلة فی ملّة **محمد**.

اگر کسی گوید که چونست که گفت : ملّة ابیکم ونه همهٔ مسلمانان نسب باابراهیم برند؛ جواب آنست که این خطاب باعرب ست وایشان ازنسل **اسماعیل بن ابراهیم** اند وروا باشد که خطاب باعموم مسلمانان بود برمعنی وجوب احترام اویعنی که حرمت داشت وشناخت او برهمهٔ مسلمانان چنانست که حرمت پدران، این همچنانست که زنان رسول خدایرا امهات المؤمنین گویند . قال الله تعالی: « وازواجه امّهاتهم»، یعنی که حق وحرمت ایشان بنزدیك شماواجبست چنانکه حق وحرمت مادران شما وقال **النبی**: «انّما انالکم مثل الوالدلولده». « هوسمّاکم المسلمین »ای ـ الله سبحانه وتعالی سمّاکم المسلمین ، « من قبل» یعنی یوم القسمة والقضاء ،وقیل من قبل نزول **القرآن** فی المتقدمة. « وفی هذا » ای ـ وفی هذا **القرآن**، وقیل فی هذاالزّمان ، وقال **الحسن**: هوسمّاکم ای ـ ابراهیم سمّاکم المسلمین ، یعنی فی قوله : « ومن ذریتنا امّة مسلمة لك » وعلی هذا التأویل یحتمل ان یکون تقدیر قوله : «وفی هذا»ای ـ و فی **القرآن** بیان تسمیة ایّاکم مسلمین وهوقوله: « ومن ذریّتنا امّة مسلمة لك» «لیکون الرّسول شهیداً علیکم » ، وذلك انه یشهدلمن صدّقه وعلی من کذّبه ، و قیل شهیداً علیکم

يزّكيكم ، « وتكونوا شهداء على الناس » تشهدون عليهم انّ رسلهم قد بلغتهم ، وهو نظير قوله : « جعلناكم امّة وسطاً ليكونوا شهداء على النّاس ويكون الرّسول عليكم شهيداً» . « فاقيموا الصّلوة » بشرائطها ، « و آتوا الزّكوة » بفرائضها ، « و اعتصموا بالله» تمسّكوا بدينه وامتنعوا بطاعته عن معصيته واجعلوه عصمة لكم مما تحذرون، وقيل تمسّكوا بقول لااله الّا الله، وقيل الاعتصام بالله هو التمسّك بالكتاب والسّنة. «هو موليكم» خالقكم وحافظكم وناصركم ومتولى اموركم، « فنعم المولى» لعبده اذا تمسّك بطاعته، «ونعم النصير» الناصر له اذا استنصره بلزوم عبادته ، يروى انّ الله عزوجل اعطى هذه الامّة ثلاثة اشياء لم يعطها الّا الانبياء ،جعلت شهيدة على سائر الامم و الشهادة لكلّ نبى على امّة وانّه يقال للنبى اذهب فلاحرج عليك وقال لهذه الامّة ما جعل عليكم فى الدّين من حرج و انّه قال : لكلّ نبى سل تعط ، وقال لهذه الامّة : وقال ربّكم ادعونى استجب لكم.

النّوبة الثالثة

قوله: «والّذين هاجروا فى سبيل الله » الآية. .هجرت دواست هجرت ظاهر وهجرت باطن،هجرت ظاهر آنست كه خانه وشهر خويش را وداع كند، هجرت باطن آنست كه كونين وعالمين را وداع كند ، هجرت ظاهر موقت است وهجرت باطن مستدام ، درهجرت ظاهر زاد طعام وشراب است ، در هجرت باطن زاد لطف رب الارباب است ، درهجرت ظاهر منزل غارست ' درهجرت باطن منزل ترك اختيارست ، هجرت ظاهر ازمكه تا مدينه ، هجرت باطن ازاضطراب نفس شورانگيز تاسكينهٔ سينه . قال النبىّ المهاجر من هجر مانهى الله عنه . صدر نبوّت ورسالت درصدف شرف سيّد اوّلين و آخرين ورسول ربّ العالمين صلوات الله عليه ميگويد : مهاجر اوست كه از كوى جفاهجرت كند وراه صفا ووفا پيش گيرد،ازبدى وبدان ببرد بنيكى ونيكان پيوندد ، نهى شريعت

بر کار گیرد وازمواضع تهمت بپرهیزد، دردل پیوسته حزن و ندامت دارد ، از دیده اشك حسرت بارد ، این چنین کس را خلعت چه دهند نزل چه سازند . « لیرزقنّهم الله رزقاحسنا» رزقی نیکو نزلی ساخته پرداخته یکی امروزیکی فردا ، امروز حلاوت معرفت، فردالذّت مشاهدت، امروز درراه دوست خطوتی، فردابادوست خلوتی ،امروز مهر دل وذکر زبان ، فردا معاینهٔ میان جسم وجان ، اینست که گفت جل جلاله : « لیدخلنّهم مدخلایر ضونه » ای - ادخالا فوق مایتمنونه و ابقاء علی الوصف الّذی یهوونه . ایشانرا دردرون پرده آورده و آرزوی دیرینهٔ ایشان بر آورده و خلعت رضا پوشانیده و خطاب کرامت بنعت رأفت و رحمت شنوانیده که : یعینی ماتحمّل المتحملون من اجلی. آن رنجها که ازبهرمن بتمامی رسید من می‌دیدم ، گامها که در راه من برداشتید میشمردم ، قطره های اشك حسرت که ازدیده باران کردید میدیدم آنگه **داود** را فرمان آید که : قم یا **داود** فمجدنی بذلك الصوت الرحیم' برخیزای **داود** ودوستان مارا دربوستان لطف بآوازخوش خویش میزبانی کن ، سبحان الله آن مائدهٔ چنان و آن دعوت چنان وضیافت رحمن ' مرید بمراد رسیده مرغ سوی آشیان شتافته ، دوست ازلی پرده بر گرفته، الربّ والعبد والعبدوالرّب . «ذلك ومن عاقب بمثل ماعوقب به » مفهوم آیت هم اظهارعدل است بنعت سیاست درقهراعداء ،هم اظهار اظهارفضل نبعت رأفت درنصرت اولیاء .

« ذلك بانّ الله یولج اللّیل فی النّهار» الآیة ..بیان قدرت است بنعت عزت در آفرینش روزوشب ونوروظلمت . «ذلك بانّ الله هو الحقّ» اثبات وحدانیّت است بصفات الهیّت وابطال شرکاءوشرکت . «الم تران الله انزل من السّماء ماء » مضمون این آیت وآنچه برعقب این آید ازآیات تذکیر نعمت است و اظهارحکمت درآفرینش منافع خلیقت، هرچه آفرید بسزای خودچنانکه بایست آفرید' وهرچه نهاد برجای خود نهاد وهرچه داد باهل خود داد، قادرست که هر چه خواهد کند، حکیم است نه هر چه تواند بکند،درین عالم پای موری وپرپشه ای نیافرید مگر بتقاضاء قدرت، بسر

قضیّت حکمت، بروفق مشیّت ، حکمت و قدرت دست درهم داده تا کارالهیّت برنظام می رود، اگرحکمت باقدرت نبودی عالم زیروزبر شدی، خدایرا جلّ جلاله صفاتی است که آن صفات خصم وجود وافعال خلقند ،آن صفت عزتست وعظمت و جبروت وکبریا و استغناءلم یزل ' باز اورا صفتی است که شفیع وجود و افعال خلقند چون حکمت ورحمت ولطف ورأفت وجود و کرم ' و این صفات رحمت وحکمت عنان آن صفات عزّت وغنا فرو گرفته تااین مشتی بیچارگان در سایهٔ لطف ورحمت بمقتضای حکمت عمر بسر آرند ، ورنه این شفیعان بودندی از عرش و کرسی در گیرتا بپای موری و پرپشه‌ای همه نیست گشتی و باعدم‌شدی ،یك کلمه‌بوداز غنا واستغناء لم‌یزل که روی داد باین عالم تا کافران و بیگانگان را روز هجران پیش آمد ' بیگانه‌وار سر بفکر خویش در نهادند قدرالله نشناختند و بسزای وی راه نبردند ، بتی عاجز جمادی بی‌صفات را باوی انباز کردندو آنرا پرستیدند و بدوست گرفتند تارب‌العزه از ایشان باز گفت که : «ضعف‌الطـّالب‌والمطلوب ». ضعیفست و بیچاره هم‌پرستگار و هم پرستیده .

« ما قدرواللهحقّ قدره » قال **الواسطی** : لایعرف‌حق قدره‌الخلق‌الّاالحقّ . قدراو کس نداند مگر او ، بسزا معرفت او کس نداند مگر او ' عقلها مدهوش گردد و فهما حیران در مبادی اشراق جلال او، انبیاء و رسل‌بقدم عجز باز گشتند از درگاه حقیقت معرفت او ، ای جوانمرد فردا که بندگان بعزّ وصال او رسند و شواهد قرب بینندیدارخود که عطادهد بقدرطاقت‌تودهد نه‌بقدرعظمت‌و جلال‌خود، از اینجا گفته‌اند : کلّم موسی‌من‌حیث موسی، و لو کلّم موسی بعظمته‌لذاب موسی .

« یاایّهاالّذین آمنواار کعواواسجدوا » **پیر طریقت** از روی فهم برزبان اشارت گفت : مؤمنانرا رکوع و سجود فرمودآنگه گفت : « واعبدواربّکم» ای‍ـ احتملوا البلایا بالدّین والدّنیابعدان جعلکم‌اللّه‌من اهل خدمته، و رزقکم حلاوة مذاق‌صفوته، می گوید اگر بلاء روزگار و محنت دنیا شربتی سازند و بر دست عجز تـو نهند

تاروی ترش نکنی و آن بار بلابجان و دل بکشی و شربت محنت بنوشی بشکر آن که ترا خدمت خود فرمود و برحضرت‌نماز و مقام رازبداشت، ونگر تا باین‌طاعت و عبادت خود منتی برننهی وبحقیقت‌دانی که جملهٔ طاعات و عبادات و اعمال‌واقوال اولاد آدم از ابتداءوجود تا آخر عهد در مقابلهٔ کمال و جمال الهی جزجرست دوك پیر زنان نیست، ورنه آن بودی که‌او جل‌جلاله بکرم و فضل خویش این مشتی خاك را بدرگاه قدم خود دعوت کرد و بساط انبساط در سرای هدایت بلطف خودبسط کرد والاّ این سیه گلیم وجود را واین ذرّهٔ خاك نا پاك راکی زهرهٔ آن بودی که قدم بر حاشیهٔ بساط ملوك نهادی، پس سزای خاك آنست که بنعت انکسار بزبان عجز و افتقار گوید:

ماخود زوجودخویش‌تنگ آمده‌ایم وزروی‌قضا برسرسنگ آمده‌ایم

اندر کیلان گلیم بدبختی را ماازسیهی‌بجای رنگ آمده‌ایم

«وجاهدوافی‌اللهٔحقّ‌جهاده»، جهاد برسه‌قسم است: یکی بنفس یکی‌بدل یکی بمال. جهاد بنفس آنست که از خدمت و ریاضت نیاسائی و گرد رخص و تأویلات نگردی و امر ونهی را بتعظیم پیش‌روی، و جهاد بدل آنست که خواطر ردی را بخود راه ندهی وبرمخالفت عزم مصمم نداری و از تفکر درآلاء و نعماء نیاسائی. وجهاد بمال ببذل است و سخاوجود وایثار. سخا آنست که بعضی بذل کند وبعضی خود را بگذارد، جودآنست که بیشترین بذل کند و اندکی خود را بگذارد، ایثار آنست که همه بدهد و برفقر وفاقت زندگانی کند، و این حال صدّیق اکبر است که **مصطفی** ویرا گفت: ماذاابقیت‌لاهلك: قال‌الله ورسولـه. و قیل حق‌الجهاد ان لاتفترعن‌مجاهدةالنفس لحظة قال‌قائلهم:

یا ربّ انّ جهادی غیرمنقطع فکل ارضك لی ثغروطرسوس.

«هواجتبیکم» هوسمّاکم هو مولیکم هواجتباکم، برگزید شما را و چون می گزید عیب می‌دید و با عیب می پسندید. «هوسمّاکم» نه‌آسمان بود ونه زمین

نه عرش نه کرسی نه ، **آدم** نه **حوا** که تو در علم او مسلمان بودی ، وترا مسلمان نام‌می‌نهاد وبر تورقم خصوصیت می کشید، که : « سبقت‌لهم منّاالحسنی » هواجتباکم بالهدایة ، هوسمّاکم باسم الولایة ، هومولیکم باظهارالعنایة ، هو اجتباکم لافضل ــ الاعمال ، هوسمّاکم باسم الابدال ، هومولیکم فی‌جمیع‌الاحوال ، هواجتباکم فمن یضلّکم، هوسمّیکم فمن یذلّکم، هومولیکم فمن یخذلکم . بر گزید شمارا بهدایت نام مسلمانی نهاد بعنایت ، این‌بآن کرد که او مولای شماست بحقیقت ، دلگشای شماست برحمت ، سرّارای شمااست بمحبّت . « نعم المولی »یسترالعیوب ویکشف الکروب ویغفر الذنوب ، بوقت گناه تراجاهل‌خواند گفت :« یعملون السّوءبجهالة» تا عذرت بپذیرد ، بوقت شهادت ترا عالم خواند گفت : « الاّ من شهد بالحقّ و هم یعلمون » تا گواهیت بپذیرد، بوقت تقصیرترا ضعیف خواند گفت: « وخلق‌الانسان ضعیفاً » تا تقصیرت محو کند. « فنعم المولی » مولاك ان دعوته لبّاك وان ولّیت عنه ناداك ،فنعم‌المولی‌بداك بالمحبة قبل‌ان احببته، واراد‌ك قبل‌ان‌اردته، نیك‌خداوندی، مهرپیوندی معیوب پسندی ، بردباری ، فراگذاری ، فراگذارد تا فروگذارد ، یا می گذارد تا در گذارد ، اگر فرو گذارد بی‌نیازست ، ور در گـذارد بنده نوازست ، عظیم المنّ و قدیم الاحسان ، وجهانیانرا نوبت سازست، ازنیك خداوندی اوست که عطاء خود بخطاء بنده باز نگیرد ونعمت بجفوت قطع نکند . **ذوالنون مصری** گفت : وقتی برشط نیل جامه می‌شستم ناگاه عقربی‌دیدم عظیم که می آیدفاستعذت بالله من شرّها فکفانی‌الله شرّها ، گفت ازپی وی می‌رفتم تا بکنارهٔ‌آب رسید ضفدعی ازآب بر آمد وپشت خویش فراداشت تاآن عقرب برپشت وی‌نشست ازنیل بگذشت **ذوالنون** بتعجب گفت:انّ لهذا شأناً . ازاری برمیان بست و بآن جانب عبره کرد ضفدع‌را دید که‌عقرب بنهاد وبموضع خویش‌باز گشت، عقرب‌می‌رفت‌تارسیدبدرختی عظیم ، **ذوالنون** گفت نگاه کردم غلامی رادیدم تازه جوانی، مست وخراب افتاده وخوابش‌برده گفتم اناالله، همین ساعت‌آن جوانرا هلاك کند، درین اندیشه بودم که

ماری عظیم از آن گوشه بر آمد بقصد آن غلام تا اورا هلاك كند، آن عقرب را دیدم که بر پشت آن مار جست ودماغ او بزد واورا بکشت واز آنجا با کنار آب آمد تا ضفدع باز آمد و بر پشت وی عبره کرد. گفت من از آنجا باز گشتم و آن جوان هنوز در خواب غفلت بود آواز بر آوردم گفتم:

یاراقداً والجلیل یحفظه من کلّ شیٔ یدبّ فی الظّلم

کیف تنام العیون عن ملك یأتیك منه فوائد النعم

آن جوان بیدار گشت و آن حال دید، **ذوالنون** گفت: انظر الی ما صرف الله عنك بماذا صرف الله عنك آنگه قصه با وی بگفت جوان چون آن سخن بشنید ازدرون دل وی دردی و اندوهی سر برزد و خوش بنالید روی سوی آسمان کرد ودر الله تعالی زارید گفت: یاسیّدی ومولائی هذا فعلك بمن عصاك البارحة فوعزّتك لااعصیك حتی القاك، فخلع ثیاب بطالته ولبس ثیاب الخیر والرشد.

۲۳- سورة المؤمنون- مكيّة

۱- النّوبة الاولى

« بسم‌اللّه الرّحمن الرّحيم »

بنام‌خداوند بزرگ بخشایش‌مهربان.

الجزء الثامن عشر

« قدافلح المؤمنون (۱) » جاوید پیروزآمد گرویدگان.

« الّذين هم فی‌صلوتهم خاشعون (۲)»ایشان که درنمازخویش آرامیدگان‌و فروشکستگانند.

« والّذين هم عن‌اللّغو معرضون (۳) » وایشان که از نابکار روی‌بر گردانند،

« والّذين هم للزّكوة فاعلون (٤) » وایشان که زکوة مال دهند.

« والّذين هم لفروجهم‌حافظون (۵)» وایشان که‌فرجهای‌خویش‌نگه‌دارند.

« الّا علی‌ازواجهم » مگربرجفتان خویش، **« اوما ملكت ايمانهم »** یابربردگان خویش، **« فانّهم غير ملومين** (٦)» که ایشان که زنان دارند یا کنیزکان نکوهیده نیستند.

« فمن ابتغی وراء ذلك » هر که بیرون از آن چیزی جوید، **« فاولئك‌هم العادون** (۷) » ایشان از اندازهٔ پسند در گذشتگانند.

« والّذين هم لاما ناتهم وعهدهم راعون (۸) »وایشان که‌امانتهاوعهدهای

خویش را گوشوانانند .

« **والّذین هم علی صلواتهم یحافظون** (٩) » و ایشان که بر هنگام نمازهای خویش برایستادگانند .

« **اولئك هم الوارثون** (١٠) » ایشانند که بهشت را میراث برانند .

« **الّذین یرثون الفردوس** » ایشان که بیافتند بهشت [بازمانده ازبدبختان]، « **هم فیها خالدون** (١١) » ایشان در آن جاویدانند .

« **ولقد خلقنا الانسان** » بدرستیکه بیافریدیم مردم را، « **من سلالة من طین** (١٢) » از گلی ساخته کشیده ،

« **ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین** (١٣) آنگه اورا نخست نطفه کردیم در آرامگاهی استوار .

« **ثم خلقنا النطفة علقة** » پس آن نطفه را خونی بسته کردیم، « **فخلقنا العلقة مضغة** » آنگه آن خون را پاره گوشت کردیم، « **فخلقنا المضغة عظاما** » آنگه آن مضغه را استخوانها کردیم، « **فکسونا العظام لحما** » آنگه آن استخوان واندامها را گوشت پوشانیدیم، « **ثمّ انشأناه خلقا آخر** » پس اورا آفریدیم آفریدنی دیگر، « **فتبارك الله احسن الخالقین** (١٤) » با آفرین خدای الله تعالی که نیکو نگار تر همهٔ نگارندگانست ونیکو آفریدگارتر همهٔ آفرینندگان است .

« **ثمّ انّکم بعد ذلك لمیّتون** (١٥) » پس آنگه شما پس آن مردگانید .

« **ثمّ انّکم یوم القیامة تبعثون** (١٦) » پس آنگه شما را روز رستاخیز از خاك برانگیزانیم .

النّوبة الثانية

بدانكه اين سوره چهارهزار وهشتصد ودوحرف است وهزاروهشتصد و چهل کلمه وصدوهژده آيت بعدد کوفيان، جمله بمکه فرو آمد، ودرين سوره دو آيت منسوخ است: يکی «فذرهم فی غمرتهم حتی حين» بآيت سيف منسوخ است ديگر. «ادفع بالّتی هی احسن السيئة» اين قدر از آيت منسوخ است بآيت سيف وباقی آيت محکم، و در فضيلت سوره **ابیّ بن کعب** روايت کند قال قال **رسول الله** (ص): «من قرأ سورة المؤمنون بشرّته الملائکة بالروح والرّيحان وماتقرّ به عينه عند نزول ملك الموت. وعن **عروة بن الزبير** عن **عبد الرحمن بن عبد القاری** قال سمعت **عمر بن الخطاب** يقول: كان اذا نزل على **رسول الله** (ص) الوحی يسمع عند وجهه كدویّ النحل فمكثنا ساعة. و فی رواية فنزل عليه يوماً فمكثنا ساعة فاستقبل القبلة ورفع يديه وقال اللّهم زدنا ولا تنقصنا واكرمنا ولا تهنّا واعطنا ولا تحرّمنا وآثرنا ولا تؤثر علينا وارضنا وارض عنّا، ثم قال لقد انزل لنا علينا عشر آيات من اقامهنّ دخل الجنّه، ثم قرأ قد افلح المؤمنون عشر آيات.

قوله: «قد افلح المؤمنون» قد فی اللغة لتزيين الكلام وتحسينه، وقيل هو حرف تأكيد، وقال المحققون، معنى قد تقريب الماضی من الحال، يدّل على انّ الفلاح قد حصل لهم وهم عليه فی الحال، وهذا ابلغ فی الصفة من تجريد ذكر الفعل، ومعنى الفلاح نيل المأمول والنجاة من المحذور. وقال **ابن عباس**: الفلاح البقاء والنجاح. ومعنى الآية قد سعد المصدّقون بالتوحيد ونالوا دوام البقاء فی الجّنة. وعن **ابن عباس** قال قال **رسول الله**: «لمّا خلق الله جنّة عدن خلق فيها مالا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر. ثمّ قال لها تكلمی، قالت قد افلح المؤمنون ثلاثاً، ثمّ قالت انا حرام على كلّ بخيل و مراءٍ.

«الّذین هم فی صلاتهم خاشعون» الخشوع فی الصّلوة غض الطرف وضبط السرّ وتسکین الاطراف . معنی خشوع در نماز آنست که سر در پیش افکند متواضع وار دست بر یکدیگر نهاده زبر سینه وچشم فرا موضع سجود داشته ، **مصطفی** پیش از نزول این آیت براست و چپ نگاه کردی در نماز وبآسمان نظر کردی، پس ازآن که این آیت فرو آمد سردر پیش افکند ونیز التفات نکرد . **ابوهریره** گفت . یاران **رسول** همچنان بآسمان نظر داشتند در نماز **ورسول**(ص) ایشانرا ازآن باززد و نهی کرد . قال **النبی** :«لایزال الله عزوجل مقبلا علی العبد ماکان فی صلاته مالم یلتفت فاذا التفت اعرض عنه . وعن **عائشة** قالت : سألت **رسول الله** عن الالتفات فی الصّلوة فقال : هو اختلاس یختلسه الشّیطان من صلوة العبد. و عن **ابی هریره** قال قال **رسول الله**: «انّ العبد اذا اقام الی الصّلوة فانّه بین عینی الرّحمن عزّوجل فاذا التفت قال له الرّب الی من تلتفت الی من هو خیر لك منّی ابن آدم اقبل الیّ فانا خیر ممّن تلتفت الیه . علما گفتند اگر در مکه باشد مستحب است او را بخانهٔ کعبه نگرستن اگرچه در نماز بود . و قال **عطاء** : الخشوع فی الصّلوة ان لاتعبث بشیء من جسدك فیها فانّ **النبی** علیه السلام ابصرر رجلا یعبث بلحیته فی الصّلوة فقال: لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه .و قال صلّی الله علیه وسلّم: «اذا قام احدکم الی الصّلوة فلا یمسح الحصا فان الرّحمة یواجهه». وقال بعضهم حقیقة الخشوع فی الصّلوة جمع الهمة لتدبّر افعال الصّلوة واذکارها، واصل الخشوع فی اللغة الخضوع والتواضع من قوله :«وخشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الّاهمساً» .

«والّذین هم عن اللّغو معرضون » قال **ابن عباس** :عن الشّرك . وقال **الحسن**: عن المعاصی. وقال **الزجّاج** : کلّ باطل ولهو ومالا یحمل من القول والفعل، وقیل یعنی عن معارضة الکفّار بالشتم والسّب معرضون. قال الله تعالی:«واذا مرّوا باللغو مرّوا کراما» ای ـ اذا سمعوا الکلام القبیح اکرموا انفسهم عن الدخول فیه ، و قیل هو مجالس المبتدعین .

«والّذين هم للزّكوة فاعلون» اى للزكوة الواجبة مؤدّون فعبر عن التأدية بالفعل لانّه فعل ،وقيل الزكوة هاهنا هو العمل الصّالح، يعنى والّذين هم للعمل الصّالح فاعلون. قال امية :المطعمون الطّعام فى السنة الازمة، والفاعلون للزكوات ؛ويقال هذه اللّام لام العلة والمعنى يفعلون مايفعلون للزّكوة اى ــ ليصيروا عندالله از كياء .

«والّذين هم لفروجهم حافظون » الفرج اسم يجمع سوءة الرّجل والمرأة . وحفظ الفرج التعفف عن الحرام ، «الّا على ازواجهم» يعنى لايطلقونها الّا على ازواجهم وقيل«على» هاهنا بمعنى من، و« ما » بمعنى من اى ــ يحفظونها الّا من الازواج و الاماء. ودلّ الكتاب والسنّة واجماع الفقهاء انّ ملك اليمين هاهنا هم الاناث دون الذّكور والآية فى الرّجال خاصة بدليل قوله : « و ما ملكت ايمانهم » والمرأة لايجوز لها استمتاع بفرج مملوكها . « فانّهم غير ملومين » يعنى يحفظ فرجه الّا من امرأته اوامته فانّه لايلام على ذلك وانّما لايلام فيهما اذاكان على وجه اذن فيه الشرع دون الاتيان فى غير المأتى وفى حال الحيض والنفاس فانّه محظور وهو على فعله ملوم. و العبد والامة يسميان ملك اليمين دون العقار والدّار .

«فمن ابتغى وراء ذلك» اى ــ من التمس وطلب سوى الازواج والولايد المملوكة « فأولئك هم العادون » الظالمون المتجاوزون من الحلال الى الحرام حرّمت هذه الآية كلّ مأتى فى الدّنيا الّا ماكان من زوج اوجارية ، سئل **مالك بن انس** عن الاستمناء باليد فدلّ على تحريمه بهذه الآية . وقال **ابن جريح** :سألت **عطاء** عنه فقال:مكروه، سمعت انّ قوماً يحشرون و ايديهم حبالى فاظن انّهم هؤلاء . و عن **سعيد بن جبير** قال : عذّب الله امّة كانوا يعبثون بمذاكيرهم .

« والّذين هم لاماناتهم» قرأ **ابن كثير** لامانتهم على التّوحيد هاهنا وفى **المعارج** لقوله: « وعهدهم »، وقرأ الباقون لاماناتهم بالجمع لقوله : « ان الله يأمركم ان تؤدّو الامانات » . و اعلم انّ الامانة ثلاث :اوليها الطّاعة والدّين وهو قوله تعالى : « انّا عرضنا الامانة » ، والامانة ما ائتمنت عليه من مال اوحديث .وفى الحديث عن النبى

انه قال : اذا حدّثك الرّجل بحديث فالتفت فهو امانة ، والنساء عندالرّجال امانة . وفى الخبر :«اخذ تموهنّ بامانة الله» . وامّاالعهود فكثيرة.مواثيق الله على عباده عهود و اوامره ايّاهم عهود ، والنذور والمواعيد والذمم عهود ، والعقود بين النّاس عهود ، وعهود الصّحبة عهود ، ومنه قول الشّاعر :

لاكان هذا العهد آخر عهدنا بكم ولاكان الزّبال زوالا

« وعهدهم راعون » اصل الرّعى فى اللغة القيام باصلاح مايتولّاه من الامور، و ذلك معنى قوله صلّى الله عليه وسلّم : « كلّكم راع و كلّكم مسؤل عن رعيّته» .

« والّذين هم على صلواتهم يحافظون » قرأ **حمزة والكسائى** صلوتهم على التّوحيد ، وقرأ الآخرون صلواتهم على الجمع لانّها خمس لايجوز الاخلال بواحدة منها، ومعنى المحافظة المداومة على حفظها و مراعاة اوقاتها و اتمام ركوعها و سجودها واعاد ذكر الصّلوة وقد ذكرها فى اوّل السورة تاكيداً لحفظ الصّلوة، وقيل لانّ الخشوع فيها غير المحافظة عليها فتبيّن تبلك الآية وجوب الخشوع وبهذه الآية وجوب المحافظة عليها ، وقيل يريد هاهنا التطوع . « اولئك » يعنى اهل هذه الصفة، « هم الوارثون » يرثون منازل اهل النّار من الجنّة . روى عن **ابى هريرة** قال **رسول الله** (ص) : « مامنكم من احدالاّ وله منزلان، منزل فى الجنّة ومنزل فى النّار فان مات ودخل النّار ورث اهل الجنّة منزله وذاك قوله : « اولئك هم الوارثون » و قال **مجاهد** : لكلّ واحد منزلان منزل فى الجنّة ومنزل فى النّار، فامّا المؤمن فيبنى منزله الّذى له فى الجنّة ويهدم منزله الّذى فى النّار ، وامّا الكافر فيهدم منزله الّذى فى الجنّة ويبنى منزله الّذى فى النّار . وقيل معنى الوراثة انه يؤل امرهم الى الجنّة كما يؤل امر الميراث الى الوارث . و قيل لانّ الوراثة اقوى سبب يقع فى ملك الشيء لايتعقبّه ردّ ولا فسخ ولانقض ولا اقالة .

« الّذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون » الفردوس البستان يجمع محاسن النبات والاشجار ، والعرب تسمّى البستان الّذى فيه الكرم فردوساً ، و قيل اصله

رومّی عرّب وهو البستان الّذی فیه الاعناب بالرومّیة، وقال **عکرمة** :هو الجنّة بلسان الحبشة، وقال **قتاده** :الفردوس ربوة الجنّة واوسطها وافضلها وارفعها،قال **النبی** (ص): «اذا سألتم الله فسألوه الفردوس فانّه اوسط الجنّة واعلی الجنّة وفوقه عرش الرّحمن و منه تفجر انهار الجنّة . وقال **کعب** : لیس فی الجنان جنّة اعلی من جنّة الفردوس فیها الآمرون بالمعروف والنّاهون عن المنکر. وروی انّ الله تعالی لمّا خلق الفردوس قال لها تزیّنی فتزّینت ، ثم قال لها تکلّمی، فقالت طوبی لمن رضیت عنه. وروی انّ الله تعالی بنی جنة الفردوس بیده ثم قال وعزّتی و جلالی لا یدخلها مدمن خمر ولا دیوّث ، وروی انّ الله بنی الجنة الفردوس لبنة من ذهب ولبنة من فضة‘ و جعل حبالها المسك الاذفر وفی روایة اخری کنس جنة الفردوس بیده وبناها لبنة من ذهب مصفی و لبنة من مسك مدراء، وغرس فیها من جید الفاکهة وجید الرّیحان .

« ولقد خلقنا الانسان » فی الانسان هاهنا قولان احدهما انّه عام فی بنی آدم و هو اسم الجنس یقع علی الواحد والجمع . « من سلالة من طین » قال **ابن عباس** : السلالة صفوة الماء ، وقال **مجاهد** : منی ابن آدم ، وقال **عکرمة** : هو الماء سل من الظهر، والعرب تسمّی النطفة سلالة والولد سلیلا وسالة لانّهما مسلولان منه . قوله : « من طین » یعنی من آدم لانّه خلق منه ، وتقدیره خلقنا بنی آدم من نطفة آدم ، و القول الثانی انّ الانسان یرید به **آدم**،والسلالة کلّ لطیف استخرج من کثیف،وقیل السلالة مایخرج بین الاصبعین من الشیء اذا عصّر ،وقیل السلالة صفوة الشیء الّتی تخرج منه کانّها تسل منه، والمعنی خلقنا آدم من تربة سلّت ونزعت من طین ، ای ــ من هاهنا وهاهنا، و قیل اخذت قبضة من الارض واجمعوا علی انّ الله عزّوجل خلق آدم من تراب ، و اختلفوا فی **حواء** ، والجمهور علی انها خلقت من ضلع من اضلاعه ، وقیل خلقت من بقیة طین آدم .

«ثمّ جعلناه نطفة فی قرار مکین » ای ــ جعلنا نسله ، فحذف المضاف و اقیم المضاف الیه مقامه لانّ آدم لم یصیر نطفة ، والمعنی خلقنا نسله من نطفة، ومثله قوله: « ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین » . معنی قول اوّل آنست که فرزند آدم را

ازآبی صافی آفریدیم سلاله‌ای روشن که ازپشت آدم بیرون آمده ، ومعنی قول دوم آنست که آدم را ازقبضه‌ای خاك آفریدیم از همه روی زمین بر گرفته سلاله‌ای لطیف ازخاکی کثیف بدر آورده وبا صفا برده پس ازو نسل او نطفه‌ای کردیم در آرامگاهی استوار بجائی یعنی رحم المرأة . وقیل « جعلناه » ای ـ جعلنا الانسان بعد کونه فی ظهرابیه ولا یسمّی نطفة الابعدان یخرج من الرّجل ، و قیل معناه جعلنا السّلالة . « نطفة فی قرارمکین » القرار مصدر قرّیقر قراراً ثم یسمّی الموضع الّذی یقرفیه قـرأرا ، و قـولـه : « مکین » ای ـ حصین منیع ای ـ مکّن لاستقراره فیه الی التّمام

« ثمّ خلقنا النطفة علقة » ای ـ صیرّنا النطفة البیضاء علقة حمراء ، والعلقة القطعة من الدم . «فخلقنا العلقة مضغة » ای ـ احلناها وصیرّناها مضغة من اللّحم مقدار مایمضغ ، « فخلقنا المضغة عظاماً » ای ـ احلناها و صیرّناها عظاماً . « فکسونا العظام لحماً » انبتنا علیها اللّحم فصارلها کاللباس ، قـرأ **ابن‌عامر وابوبکروعاصم** عظماً، فکسؤنا العظم علی التّوحید فیهما ، والوجه انّ العظم اسم جنس یؤدی معنی الجمع ، کما یقال اهلك الانسان الدّینار والدرهم ، وقرأ الآخرون عظاماً .فکسونا العظام بالالف فیهما علی الجمع لانّه اذاکان التّوحید فی هذاالموضع محمولا علی ـ الجمع فلفظ الجمع به اولی ، و لانّ الانسان ذو عظام کثیرة ، و قیل معناه فکسونا العظم لحماً وعصباً وعروقاً وقدتمّ الجسم و لیس حیواناً حتی یجعل الله فیه الروح و هوقوله : « ثمّ انشأناه خلقاً آخر» یرید به نفخ الروح فیه ، وقال الحسن : ای ـ جعلناه ذکراً اوانثی بعد ان لم یکن . و عن **ابن‌عباس** انّه قال : انّ ذلك تصریف احواله بعدالولاد من الاستهلال الی الارتضاع، الی القعود الی القیام، الی المشی الی ـ الفطام، الی ان یأکل ویشرب الی ان یبلغ الحلم و یتقلّب فی البلاد الی ما بعدها من احوال الاحیاء فی الدّنیا . « فتبارك الله » ای ـ استحق التعظیم والثناء بانّه لم یزل و لایزال، وهومن البروك وهوالثبوت .«احسن الخالقین » ای ـ المصوّرین والمقدّرین،

والخلق فی اللغة التقدیر، قال **مجاهد** : تصنعون و یصنع الله والله خیر الصّانعین و احسن الصّانعین ، یقال رجل خالق ای صانع ، وقال **ابن جریح** : انّما جمع الخالقین لانّ **عیسی** (ع) کان یخلق کما قال تعالی : « انی اخلق لکم من الطین » فاخبر الله عن نفسه انّه احسن الخالقین . روی انّ **عمر** کان حاضراً فلمّا سمع الآیة قال فتبارك الله احسن الخالقین فوافق قراءته وحی جبرئیل، فقال **النبی**: هکذا انزل، ویقال کان قائل هذا الکلام **معاذ بن جبل** . وروی عن **ابن عباس** قال : کان **عبدالله بن ابی سرح** یکتب هذه الآیة **لرسول الله** (ص) فلما انتهی الی قوله : « خلقاً آخر» عجب من تفصیل خلق الانسان فقال، تبارك الله احسن الخالقین ، فقال **النبی** اکتب هکذا انزلت، فشك عند ذلك و قال ان کان **محمّد** صادقا یقول انّه یوحی الیه فقد اوحی الیّ کما یوحی الیه، وان قال من ذات نفسه فقد قلت مثل ما قال فکفر بالله ، و قیل هذه الآیة غیر صحیحة لانّ ارتداده کان بالمدینة وهذه السّورة مکیّة

« ثمّ انکم بعد ذلك» ای ـ بعد الخلق ، وقیل بعدما ذکرنا من امرنا ،«لمیّتون» ای ـ صائرون الیه فنزل منزلة الکائن اذلابدّ من کونه ، و یقال المیّت بالتّشدید والمائت الّذی لم یمت بعد وسیموت ، والمیت بالتخفیف من مات ، ولذلك لم یجز التخفیف هاهنا کقوله : « انك میّت وانّهم میّتون » .

« ثمّ انّکم یوم القیامة تبعثون » تحیّون بعد الممات للحساب والجزاء .

کلّ الی الغایة محثوث والمرء موروث ومبعوث .

فکن حدیثاً حسنا سائراً فانما النّاس احادیث .

النّوبة الثالثة

قوله:«بسم الله الرّحمن الرّحیم» باسم من تفرّد بالقوّة والقدرة والجلال ، باسم

من توحّد بالرحمة والنصرة والافضال، سبحانه سبحانه ذی‌المنّ و الاکرام والاحسان، متقدس عن شرکة الاوثان، متعطف بالعزّ فهوا زاره ثم ارتدی بالکبریاء والسّلطان. نام خداوندی که درذات یکتا ودرصفات بی‌همتاست، کریم ومهربان لطیف ورحیم ونیك خداست، درآزمایش باعطا ودرضمانها باوفاست، داعی‌راپیش از دعا و راجی را پیش‌ازرجاست، آنرا که هست مهرنمای ومهر افزاست، کار آن دارد که تا خود کراست؛ یادوی دلها را شمع تابانست، ومهروی زندگانی دوستان است ونام وی عالم را روح وریحانست، و عارف را غارت جانست. **حسین منصور** را پرسیدند که معنی نام الله تعالی چیست؟ گفت گدازندهٔ تن، ربایندهٔ دل، غارت کنندهٔ جان، امّا این‌معاملت نه‌باهرخسی‌ودون همتی رود که این جزباجوانمردان طریقت و راضیان حضرت نرود. وجزحال ایشان نبود که اندوه عشق‌دین بجان و دل خرند هرچه دارند فدای دردوغم خویش‌کنند بزبان حال گویند:

اکنون باری‌بعشق دردی دارم کان درد بصد هزاردرمان ندهم

پیر طریقت گفت: من چه دانستم که بر کشتهٔ دوستی‌قصاص است، چون‌بنگرستم این معاملت ترا باخاص‌است.

قوله: «قدافلح المؤمنون» المؤمن‌من‌یکون‌بضاعته‌مولاه‌وحبیبته‌ذکراه‌وبغیضته دنیاه وزاده تقواه، مؤمن اوست که همتی‌دارد به ازدنیا، مرادی‌به ازعقبی، اشتیاقی بدیدارمولی. گهی دربرّبرّاوسر گشته، گهی دربحر لطف اوغرق شده، گهی بر وفق شریعت درحضرت نماز برمقام راز ایستاده، گهی‌در میدان حقیقت بنعت خشوع تن درداده ودل برده وجان بسته، اینست که ربّ‌العالمین گفت:

«الّذین هم فی‌صلوتهم خاشعون» خشوع درنماز گوهری‌است نفیس، کیمیائی است که هرچه فساد بود باصلاح آرد، تفرقه بجمع بدل کند ازقبض بازرهاند ببسط رساند، سیآت محو کند، حسنات ثبت کند، حجابی‌است ازخلق، حسابی است با حق، درمعر کهٔ مرگ مبشر است، درظلمت گورمونس است، دروحشت لحد انیس

است ، درعرصهٔ قیامت عدیل است ، دروقت عرض شفیع است ، ازدوزخ ستر وببهشت دلیلست .

«والّذین هم عن اللغو معرضون» مایشغل عن الله فهوسهو، ومالیس لله فهوحشو، ومالیس بمسموع اومنقول فهولغو، و ماهوغیر الحق سبحانه فهولهو، هرچه ترا از الله تعالی بازدارد آن سهوست، هرچه نه الله تعالی رابود حشواست ، هرچه نه کتاب مسموع وسنّت منقول بود لغواست ، هرچه نه حق است جل جلاله باطل و لهوست .
الا کلّ شیٔ ماخلا الله باطل .

پیر طریقت گفت : طرح کلّ قرب دوست را نشانست ، بود تو بر تو همه تاوانست ، از بود خود در گذر آنت سعادت جاودانست . ای جوانمرد شغل طلب بند جانست ، او که شغل او را کرانست کار او آسانست ، کاراودشخوارست که مطلوب او بی کرانست .

« والّذین هم للزکوة فاعلون » تاآنجا که گفت : «اولئك هم الوارثون» صفت وسیرت آن مؤمنانست که رب العزه ایشانرا گفت : «قدافلح المؤمنون» شادکامند و نازنین وروز افزون در سرای پیروزی نزول کرده ، بر بساط انبساط آرام گرفته ، در حظیرهٔ قدس خلعت فضل پوشیده ، درروضهٔ انس شربت وصل نوشیده، اینست که الله تعالی گفت: «الّذین یرثون الفردوس» وانکه بلفظ وراثت گفت تانسب درست کنی وانکه میراث برداری ، ونسب دو چیزست ایمان در اصل، وطاعات در فضل، وچنانکه در استحقاق ارث تفاوتست هم درفرض وهم درتعصیب، همچنان مؤمنان امروزدرطاعات متفاوتند ، و فردا دردرجات ومنازل متفاوت ، ومهینهٔ ایشان اصحاب علیین اندرجات ایشان ازهمه برتروبزرگوارتر وبحق نزدیکتر ، قال **النبی**(ص): «انّ اهل الجنّة یرون اهل علیین کماترون الکوکب الدرّی فی افق السّماء وان **ابابکر وعمر** منهم وانعما.»
اصحاب علیین مردانی اند کـه تخم ارادت بکشتند وبردوستی بر گرفتند ، دو گیتی بدریا انداختند وهر گز با غیرحق نپرداختندنه هرچه بهشت راشاید مهروصحبت را

شاید، تنی بحلال پرورده بهشت را شاید، دلی در آرزوی دوست بسوخته مهر را شاید، جانی بآب قدس شسته صحبت دوست را شاید.

پیر طریقت گفت: در جستن بهشت جان کندن باید، در گریختن از دوزخ ریاضت کردن باید، درجستن دوست جان بذل کردن باید، عزیزمن بجفاء دوست از دوست دوربودن جفاست، درشریعت دوستی جان ازدوست بسر آوردن خطاست.

« ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین» الآیة .. بدان که ربّ الارباب خداوند حکیم، کردگار عظیم جل جلاله بکمال قدرت خویش نهاد آدمی بحکم جود در وجود آورد، از آب و گل چندان جواهر مختلف شکل پیدا کرد، یکی عظام یکی اعصاب یکی عروق، دوچشم بینا دو گوش شنوا، دودست گیرا، دوپای روا. دماغی که درو تخیّل محسوساتست وتحفظ معلومات، دلی که در و علم است وارادت وشجاعت و قدرت وحقدو خرد وفکر، وانگه این جواهر بحر قدرت را بکمال حکمت خویش درسلك تر کیب کشید تاچون سرای ساخت آراسته بدویست وچهل عمود راست بداشته این عمود ها عظامند، و آنگه آنرا بهفتصدوهشت بندمستمر کرد آن اعصابند، وانگه سیصدوشصت جدول بر مثال جویها و چشمه های روان دران گشاد، آن عروقند، وانگه ازآن نهاد روزنها بیرون گشاده چون چشم و گوش و بینی ودهن، و آنگه شش خادم بخدمت این سرای فراز کرده چون قوّت جاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه ونامیه وغاذیه، و آنگه پنج حارس بحفظ وی موکّل کرده چون حواس پنجگانه، و آنگه دل برمثال شاه درین سرای برتخت نشانده وزمام تصرفات وترتیب کدخدائی درین سرای بکلّیت دردست دل نهاد، اینست که صاحب شرع صلوات الله علیه بوی اشارت کرده که: «انّ فی جسد ابن آدم لمضغة اذاصلحت صلح لها سائر الجسد و اذا فسدت فسدلها سائر الجسد الاوهی القلب». ای جوانمرد این بنیت انسان هرچند از آنجا که دیدهٔ تواست مختصر مینماید امّا ازروی معانی ومعالی آن کنوزرموز که درو مودع است عالم اکبرست این کواکب و اختران که درین عالم بلند مواکب خود

براراسته‌اند، واین ماه وآفتاب که رایت نورنصب میکنند و بساط ظلمت می نوردند ، همه نور که گیرند ازدل مؤمن گیرند ودل مؤمن که نور گیرد از نظرحق گیرد که می گوید : فهو نورمن ربّه .

قوله: «ثمّ انشأناه خلقا آخر» بزبان اشارت بر ذوق ارباب مواجید ومعرفت این باز خاصیتی دیگرست وخلعتی دیگر که بندهٔ مؤمن راداد پس از کمال عقل وتمییز، وآن آنست که چون نقطهٔ خاك را قرطهٔ وجود برقضیت کرم درپوشید آن سرّ محبت که درستر غیرت بود بروی آشکارا کرد که : «یحبّهم ویحبّونه» بر لوح روح وی بمداد کرم بقلم لطف قدم عهدنامه ایمان نبشت که: «کتب فی قلوبهم الایمان»، و برین اقتصار نکرد که نداء کرم روان کرد که: اناالملك ادعوكم لتصیروا ملوكا ، اناالحیّ ادعوكم لتكونوا احیاء . تراپادشاه کرد وپادشاهی داد ، ازروح تو عرشی ساخته و از دل تو کرسی نهاده وازدماغ تولوح المحفوظی پیش تو نهاده، حواس خمس راملائکهٔ ملکوت نهاد تو گردانیده ، ازعقل توماهی وازعلم توآفتابی برفلك پیکرتورخشان کرده ، و ترا برهمه پادشاه کرده وعبارت ازاین حال برلسان نبوت رفته که: «کلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیته» . اکنونکه درین عجایب فطرت و بدایع خلقت نگری بزبان شکروثنا بگو: «فتبارك الله احسن الخالقین»، لماذکر نعتك وتارات حالك فی ابتداء خلقك ولم یکن منك لسان شکر ینطق، ولابیان مدح ینطلق ، ناب عنك فی الثناء علی نفسه، فقال :«فتبارك الله احسن الخالقین »

« ثمّ انّكم بعد ذلك لمّیتون » آخرالامر ماتری القبرو اللحد والثری ، ولقد انشدوا .

حیاتنا عندنا قروض	والموت من بعد فی التقاضی
لابد من ردّ مااقترضنا	كلّ غریم بذاك راض .

« ثمّ انكم یوم القیامة تبعثون » فعندذلك یتصل الحساب و العقاب والثواب و یتبین المقبول من المردود والموصول من المهجور

٢- النّوبة الاولی

قوله‌تعالی : «**ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق**» بیافریدیم زبرشما هفت طبق آسمان ، «**وما کنّا عن الخلق غافلین**(١٧)» و [در برتری خویش] از آفریدهٔ خویش هرگز ناآگاه نبوده‌ایم .

«**وانزلنا من السّماء ماء بقدر**» وفروفرستادیم ازآسمان آبی باندازهٔ حاجت خلق بدو ، «**فاسکنّاه فی الارض**» آنرا در زمین جای دادیم ، «**وانّا علی ذهاب به لقادرون**(١٨)» وما بربردن آن آب [باهمه جای] توانائیم ،

«**فانشأنا لکم به جنّات**» بیافریدیم شمارا بآن آب بهشتهائی، «**من نخیل واعناب**» ازخرما بنان وانگورها ، «**لکم فیها فواکه کثیرة**» شما را در آن میوه‌های فراوان ، «**و منها تأکلون**(١٩)» واز آن میخورید .

«**و شجرة تخرج من طور سیناء**» وبیافریدیم درختی که بیرون آید ازسنگ کـوه ، آن کـوه نیکو ، «**تنبت بالدّهن**» بیرون آیـد وباخود روغن می آرد ، «**وصبغ للآکلین**(٢٠)» ونان‌خوارانرا نان‌خورش میآرد .

«**وانّ لکم فی الانعام لعبرة**» وشمار رادرین چهارپایان عبرتی است ، [تانادیده بآن دریابید] ، «**نسقیکم ممّا فی بطونها**» میآشامانیم شما راازآن شیر که‌درشکمهای ایشانست ، «**ولکم فیها منافع کثیرة**» وشمارادر آن سودها وبکار آمدهای فراوانست ، «**ومنها تأکلون**(٢١)» واز آن می‌خورید .

«**وعلیها و علی الفلک تحملون**(٢٢)» وشما رابر پشتهای ایشان وبر کشتیها بردارند .

«**ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه**» به‌پیغام فرستادیم نوح را بقوم او، «**فقال**

يا قوم اعبدوا الله» تا گفت ای قوم الله راپرستید ، «**مالكم من اله غيره**» نیست‌شما را خدائی جزازو ، « **افلاتتقون** (۲۳)» به نپرهیزیداز جزازو

« **فقال الملاء الّذين كفروا من قومه** » پیشوایان قوم او گفتند ، « **ماهذا الاّ بشر مثلكم** »نیست‌این‌مردمگر مردمی‌چون‌شما، «**يريد ان يتفضّل عليكم** »میخواهد که افزونی یابدبرشما ، « **ولوشاء الله لانزل ملائكة**» واگر الله خواستی به پیغام از فرشتگان فروفرستادی ' « **ماسمعنا بهذا**» هرگز نشنیدیم این ، [پیغام آسمان برمردمان] « **فی آبائنا الاوّلين** (۲٤)» در روزگارپدران پیشینیان‌ما.

« **ان هو الاّ رجل به جنة**» نیست این‌مگر مردی کـه در او دیوانگیست ، « **فتربصّوا به حتّی حين** (۲٥)» درنك می‌دارید اورا یکچندی .

«**قال ربّ انصرنی بما كذّبون** (۲٦)» [نوح] گفت خداوند من یاری‌دِه‌مرا بآنچه ایشان مرا دروغزن گرفتند .

« **فاوحينا اليه**» پیغام دادیم باو '«**ان اصنع الفلك باعيننا** » که کشتی کن بر دیدار چشمهای ما '« **ووحينا** »وپیغام‌وفرمان‌ما ، « **فاذاجاء امرنا**» چون‌فرمان ما آید ،« **وفار التنّور** » واز میان تنور تافته آب‌بر آید ، « **فاسلك فيها**» درآردر آن کشتی ، « **من كلّ زوج اثنين**» از هرجفتی‌وازهرجنسی ، [از جانور و بیخ‌وتخم] جفت جفت ، « **واهلك** » وکسان‌خویش را در آر ، «**الامن سبق عليه القول منهم** » مگر کسی که پیشی کردبروسخن‌الله‌ببدبختی ' « **ولاتخاطبني في الّذين ظلموا** » وبامن سخن‌مگو درآن‌ستمکاران ، «**انّهم مغرقون** (۲۷)» که ایشان کشتنی‌اندبآب.

« **فاذا استويت انت ومن معك على الفلك**» چون‌راست‌نشستی بر کشتی‌وآرام گرفتی تو وایشان که باتواند ، « **فقل الحمدلله الّذی نجّانا من القوم الظالمين** (۲۸)» بگو ستایش نیکو آن خدایرا که بازرهاند مارا ازین قوم ستمکاران .

«**و قل ربّ انزلنی منزلاً مباركاً**» وبگوی خداوند من فرودآر مرا فـرود آوردنی بابرکت ، « **وانت خير المنزلين** (۲۹)» وتوبهتر فرودآورندگانی .

« **ان فی ذلك لآیات** » دریـن قصهٔ نـوح نشانـها و پندهـای نیکـوست .

«**وان كنّا لمبتلین** (٣٠) » و نبودیم ما مگر آزمایندگان .

«**ثمّ انشأنا من بعدهم قرناً آخرین** (٣١) » آنگه بیافریدیم پس ایشان گروهی دیگر، «**فارسلنا فیهم رسولاً منهم** » به‌پیغام فرستادیم بـایشان رسولی هم از ایشان ، «**ان اعبدوا اللّه مالكم من اله غیره** » ایشانرا گفت اللّه‌را پرستید نیست‌شمارا خدائی جززو ، «**افلا تتقون** (٣٢) » به‌نپرهیزید ازجزاو.

« **و قال الملاء من قومه** » روی شناسان قـوم او گفتند ، « **الّذین كفروا و كذّبوا بلقاء الاخرة** » ایشان كه كافر شدند و دیدار رستاخیزرا دروغ شمردند ، « **واترفناهم فی الحیوة الدّنیا** » و درین جهان ایشانرا در فراخی ونعمت داشتیم ، « **ما هذا الاّ بشر مثلكم** » نیست این مگرمردمی همچون شما، « **یأكل ممّا تأكلون منه** » میخورد از آنچه شما میخورید ، «**ویشرب ممّا تشربون** (٣٣) » و می آشامد از آنچه شما میآشامید .

« **ولئن اطعتم بشر مثلكم** » وا گر فرمان‌برید شما مردمی را همچون خود، « **انّكم اذاً لخاسرون** (٣٤) » شما آنگه براستی كه زیان‌كارانید .

« **ایعدكم** » این‌مرد شمارا وعده‌دهد، « **انّكم اذا متّم و كنتم تراباً وعظاماً** » كه شما آنگه كه بمیرید وخاك گردید و استخوان ، « **انّكم مخرجون** (٣٥) » شما بیرون آوردنی اید اززمین .

« **هیهات‌هیهات** » چون دور است و نابودنی چـون دوراست ونابـودنی ، « **لماتوعدون** (٣٦) » دوری این وعدهٔ راست كه [این‌مرد] می‌دهد شمارا .

« **ان‌هی الاّ حیوتنا الدّنیا** » نیست این مگر زندگانی ما این‌جهانی ، «**نموت و نحیا** »هم ایدرمیرییم‌وهم‌ایدر می‌میزیم، « **ومانحن بمبعوثین** (٣٧) » وما انگیختنی نیستیم .

«**ان‌هو الاّ رجل افتری علی اللّه كذباً**» نیست او مگر مردی كه دروغ‌می‌سازد

بر الله از خویشتن ،« **ومانحن له بمؤمنين** (۳۸) » وما اورا استواردارندگان نیستیم،

«**قال رب انصرنی بماکذبون**(۳۹) » [پیغامبر] گفت خداوند من یاری ده مرا بآنچه مرا دروغزن گرفتند ،

«**قال عما قلیل لیصبحن نادمین**(۴۰) » الله گفت چند بیشتر بدرنگی اندك تر از گفت خویش پشیمان شوند .

« **فاخذتهم الصیحة بالحق**» فرا گرفت ایشانرا بانگ جبرئیل بداد ، «**فجعلنا هم غثاء** » ایشانرا چون خاشاك سر سبك کردیم ، « **فبعداً للقوم الظالمین** (۴۱) » دوری بادا گروه ستمکارانرا وفروتری .

«**ثم انشأ نامن بعدهم قروناً آخرین** (۴۲) »پس آنکه بازبیافریدیم پس ایشان قرنهای دیگران . « **ماتسبق من امة اجلها وما یستأخرون**(۴۳) » هیچ گـروه از هنگام خویش پیش نشد ونه باپس ماندند ،

«**ثم ارسلنـا رسلناتتراً** » پس رسولان خویش را فرستادیم دمادم ،« **کلما جاء امة رسولها کذبوه** » هرگه که بگروهی رسول ما آمد درو غزن گرفتند او را ، « **فاتبعنا بعضهم بعضاً**» درپی یکدیگر پیوستیم پیغامبران خویش را،« **و جعلناهم احادیث** » ودشمنانرا سمری کردیم ،«**فبعداً لقوم لایؤمنون**(۴۴) »دورتری بادا گروه ناگرویدگان را .

«**ثم ارسلنا موسی واخاه هرون**» پس ایشان فرستادیم موسی را وبرادر وی هارون ، «**بآیاتناوسلطان مبین**(۴۵) » به پیغامها ونشانهای ماوحجت آشکارا ،

«**الی فرعون وملائه**»بفرعون وکسان او،« **فاستکبروا وکانوا قوماً عالین** (۴۶)» گردن کشیدند وقومی بودند درخویشتن برافراشتگان .

« **فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا** » گفتند مابگـرویم دو مـردم را همچون ما ، «**وقومهمالناعابدون** (۴۷) » وقوم ایشان هردو مارا پرستگاران .

«**فکذبوهما فکانوا من المهلکین**(۴۷) » دروغزن گرفتند ایشانراهردو، تا از

هلاك كردگان گشتند.

«**ولقد آتینا موسی الکتاب**» و موسی را نامه دادیم، «**لعلّهم یهتدون** (۴۹)» تا او و قوم او بآن راه برند، «**وجعلنا ابن مریم وامّه آیة**» و پسر مریم را و مادر او را شگفت جهان کردیم، «**وآویناهما**» و بازآوردیم ایشانرا «**الی ربوة**» بر بالائی «**ذات قرار و معین** (۵۰)» آرامگاه و آبروان.

النّوبة الثانیة

قوله: «ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق» ای - سبع سموات، سمیّت طرائق لتطارقها وهوان بعضها فوق بعض؛ یقال طارقت النعل اذ جعلت بعضها فوق بعض، و قیل سمیّت طرائق لانّها طرائق الملائکة یسیرون فیها ویقفون علیها. «وما کنّا عن الخلق غافلین» ای کنّا لهم حافظین من ان تسقط السّمآء علیهم فهلکهم کما قال تعالی: «ویمسك السّماء ان تقع علی الارض الّا باذنه». و قیل و ما کنّا عن خلق السّموات غافلین فیقع فیها التفات والفطور کقوله: «ماتری فی الخلق الرّحمن من تفاوت». قال **الزجّاج**: ای - لم یکن لتغفّل عن حفظهنّ کما قال. «و جعلنا السّماء سقفاً محفوظاً»، وقیل وما کنّا عن ارزاق الخلق غافلین وعن شکرهم و کفرهم، وقیل ما ترکناهم سدی بغیر امر ونهی.

«وانزلنا من السّمآء» ای - من جانب السّمآء، و قیل من السّحاب، وقیل من عین السّماء، «ماء» ای - مطرا، «بقدر» ای - قدر ما یکفیهم لشربهم وزرعهم، و قیل معناه بمقدار معلوم عند الله لایزید علیه ولاینقص. قال **ابن مسعود**: لیست سنة بامطر من سنة ولکن الله یصرفه حیث یشاء. وقیل بقدر او بوزن یعلمه الله «فاسکنّاه فی الارض» یعنی ما یبقی فی **الغدران والمستنقعات** ینتفع به النّاس فی الصیف

عندانقطاع المطر، وقيل فاسكنّاه في‌الارض ثم اخرجنامنها ماينبع فماء الارض كلّه من‌السّماء ، « وانّا على ذهاب به لقادرون » حتى تهلكوا عطشاً و تهلك مواشيكم و تخرب اراضيكم، وفي‌الخبر :«انّ الله تعالى انزل‌اربعة انهارمن‌الجّنة سيحان وجيحان ودجلة والفرات ». عن عكرمة عن ابن‌عباس عن‌النبّي (ص): انّ الله تعالى‌انزل من الجنّة خمسة انهارجيحون وسيحون ودجلة والفرات والنيل‌انزلها‌الله من‌عين واحدة من عيون‌الجنّة من اسفل‌درجة من درجاتها على‌جناحي‌جبرئيل استود عها الجبال و اجراها في‌الارض وجعل فيهامنافع للناس في‌اصناف معائشهم فذلك قوله عزوجل : «وانزلنامن‌السّماء ماء بقدرفاسكنّاه في‌الارض»،فاذاكان عند خروج يأجوج ومأجوج ارسل‌الله جبرئيل فيرفع من الارض القرآن و العلم كلّه والحجر الاسود من ركن البيت و مقام ابراهيم و تابوت موسى بما فيه وهذه الانهار الخمسة فيرفع كلّه ذلك الى‌السماء فذلك‌قوله « وانّاعلى‌ذهاب به لقادرون »، فاذا رفعت‌هذه الاشياء فقداهلها خيرالدّين والدنيا .

«فانشأنالكم به»اى‌ـ بالماء ، «جنّات من‌نخيل واعناب لكم‌فيها»اى‌ـ في‌الجنّات «فواكه كثيرة منها تأكلون » شتاء و صيفاً ، وخصّ النخيل والاعناب بالذكر لانّهما اكثرفواكه العرب، فالنخيل لاهل مكة والمدينة والاعناب لاهل الطايف .

« وشجرة » اى‌ـ وانشأنالكم شجرة ، « تخرج من‌طورسيناء » وهى‌الزيتون ، قرأابن كثير ونافع وابوعمرو سيناء بكسرالسّين ، وقرأ الآخرون بفتحها واختلفوا في‌معناه وفي‌سينين في‌قوله: «وطورسينين»قال مجاهد :معناه البركة . اى‌ـتخرج من‌جبل مبارك، وقال‌قتادة معناه:الحسن‌اى‌ـ من‌جبل‌حسن، وقال مقاتل : كلّ‌جبل فيه اشجارمثمرة فهوسيناء وسينين بلغةالنبط. قال‌ابن‌زيد: هوالّذى نودى منه‌موسى وهو مابين مصر وايلة ، و قيل سيناء اسم حجارة بعينهااضيف الجبل اليها بوجودها عنده ، وقال مقاتل : خصّ الطّور بالزيتون لانّ اول‌الزيتون نبت‌فيه ، ويقال انّ الزيتون اوّل شئى‌نبت في‌الدّنيابعدالطّوفان. «تنبت بالدهن»قرأابن كثيروابوعمرو

ورویس وابن حسان عن یعقوب ، تنبت بضم التاء و کسر الباء ، وقرأ الآخرون و روح عن یعقوب ،تنبت بفتح التّاء وضم الباء ، فمن قرأ بفتح التّاء معناه تنبت بثمر الدهن وهوالزیتون ، وقیل تنبت ومعها الدهن،ومن قرأ بضمّ التاء ، اختلفوا فیه منهم، من قال الباء فیه زائدة ومعناه تنبت الدهن کما یقال اخذت ثوبه و اخذت بثوبه ، ومنهم من قال نبت وانبت لغتان بمعنی واحد، قال **زهیر** :

رأیت ذوی الحاجات حول بیوتهم قطیناً لهم حتی اذا انبت البقل

ای ـ نبت . «وصبغ للآکلین» الصبغ والصّباغ الادام الّذی یلون الخبز اذا غمس فیه وینصبغ به والادام کلّ ما یؤ کل مع الخبز سواء ینصبغ به الخبز اولاینصبغ ، قال **مقاتل**: جعل الله فی هذه الشجرة اداماً ودهناً،فالادام الزیتون ، والدّهن الزیت، وخصّ بالذّکر لبرکته و کثرة الانتفاع به من الاستصباح به والاصطباغ .

قوله: «وانّ لکم فی الانعام لعبرة» ای ـ آیة تعتبرون بها،وقیل العبرة الاتعاظ بالشیء « نسقیکم ممّا فی بطونها » من اللّبن ، کقوله: «من بین فرث ودم لبناً»، قرأ **نافع** و **ابن عامر وابو بکر عن عاصم ویعقوب** ،نسقیکم بفتح النون، و قرأ الباقون و **حفص عن عاصم** نسقیکم بضم النّون ، قرأ **ابو جعفر** تسقیکم بالتاء وفتحها، فیکون الفعل للانعام ، وسقی واسقی لغتان . « ولکم فیها منافع کثیرة» فی ظهورها ورکوبها واوبارها واصوافها واشعارها، «ومنها تأکلون » یعنی لحومها .

« وعلیها » ای ـ وعلی الانعام فی البرّ ، « و علی الفلك » فی البحر ،«تحملون» یقال حمله حملاناً ارکبه، قیل ومن العبرة بها تسخیر الله ایّاها النامع قوّتها لنتصرّف فیها کیف نشاء .

«ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله » وحده، «مالکم من اله غیره» معبود سواه ، « افلا تتقون» افلا تخافون عقوبته اذعبدتم غیره .

« فقال الملاء الّذین کفروا من قومه » ای ـ اشرافهم لعوامهم ، « ماهذا الاّ

بشر مثلكم يريد ان يتفضّل عليكم » اى ـ يتشرّف بان يكون له الفضل عليكم فيصير متبوعاً وانتم له تبع ، « ولوشاءالله » ان لاتعبد سواه ، « لانزل ملائكة » يعنى لابلاغ الوحى ، « ماسمعنا بهذا » الّذى يدعونا اليه نوح من التّوحيد ، وقيل ما سمعنا آدميّا بعثه الله رسولا ، « فى آبائنا الاوّلين » اى ـ فى القرون الماضية ، وقيل معناه ما ارسل بشر فى آبائنا الاوّلين .

« ان هو الاّ رجل به جنّة » اى ـ ماهو الاّ رجل به جنون سوداء لغلب على دماغه فتنقص من عقله ورأيه ولجنونه يأتى بمثل هذا وطمع فيماطمع ، « فتربّصوا به حتّى حين » اى ـ انتظروا حتى يموت فتنجوا منه ولاتقتلواه يفيق من جنونه فيدع هذا، اويستبين جنونه فيعذر،

« قال ربّ انصرنى بما كذّبون» لمّاايس نوح من ايمانهم قال ربّ انتقم لى واهلكهم بسبب تكذيبهم ايّاى .

« فاوحينا اليه ان اصنع الفلك باعيننا » اى ـ استجبنادعاه وامرناه ان يصنع سفينة بمرىٔ منّا ومنظر وتعليمنا ايّاه صنعتها واتخاذها. «فاذا جاء امرنا » اى ـ قضاؤنا فى قومك بهلاكهم، «وفار التّنور». يعنى التنور الّذى كان فى دار نوح جعل الله خروج الماء منه علامة لهلاك القوم ، وقال على بن ابيطالب(ع) :فار التنور اى ـ طلع الصبح، وقدسبق شرحه فى سورة هود . «فاسلك فيها،» سلك متعدّ كقوله: «ماسلككم فى سقر» اى ـ ادخل فى السفنية من كلّ نوع من الحيوان ذكراً وانثى « واهلك » اى ـ نسلك واولادك و من آمن معك، «الاّ من سبق عليه القول » بانّه هالك فلاتحمله معك و هوابنه كنعان واحدى زوجتيه اسمها واغلة . « ولاتخاطبنى فى الّذين ظلموا انهم مغرقون »اى ـ لاتسئلنى انجاهم فانّى اغرقهم .

«فاذا استويت انت ومن معك على الفلك» ، درقرآن لفظ استواء بر پنج معنى آيد : يكى بمعنى محاذات چنانكه گفت : « هل يستوى الّذين يعلمون و الّذين لايعلمون» ـ « هل يستوى الاعمى والبصير». وجه دوم بمعنى اعتدال چنانكه دروصف

موسی گفت : « ولمّا بلغ اشدّه واستوی » ای ـ استوی قدّه واعتدل بحیث لایزید علیه . وجه سوم بمعنی وقوف چنانکه کشتی نوح را گفت : « واستوت علی الجودی » ای ـ وقفت . چهارم بمعنی قصد کقوله : « ثمّ استوی الی السّماء » ای ـ قصد وعمد . پنجم بمعنی استقرار کقوله . « ثمّ استوی علی العرش » ، و کقوله : « فاذا استویت » ای ـ استقررت . « انت و من معك علی الفلك فقل الحمدلله الّذی نجّانا من القوم الظالمین » ای ـ الکافرین .

« وقل ربّ انزلنی منزلا مبارکا » قرأ **ابو بکر عن عاصم** ، منزلا بفتح المیم و کسر الزای ، یرید موضع النزول لانّ مفعلا قدیکون للمکان . وهو القیاس فیه لانّه من نزل ینزل بکسر الزاء ، فیکون المنزل علی هذا مفعولا به وهو السفینة بعد الرکوب ، و قیل هو الارض بعد النزول ، ویجوز ان یکون مصدراً ویکون المفعول به محذوفا ویکون الفعل العامل فی المصدر مضمراً یدلّ علیه ، انزلنی کانّه قال : انزلنی مکانی لانزله نزولا مبارکا ، فانّ النزول لایکون مصدراً لانزل بل یکون مصدراً لنزل والمنزل والنزول واحد ، والوجه الاوّل اظهر و هو انّ المنزل موضع النزول ، و قرأ الباقون **وحفص عن عاصم** منزلا بضم المیم وفتح الزای ، والوجه انّه یجوز ان یکون موضع انزال وان یکون مصدراً فان کان موضعاً للانزال کان مفعولا ، والمعنی انزلنی موضع انزال مبارکا ، فیکون المنزل علی هذا اسماً للمکان من انزل ، و ان کان مصدراً فالمفعول به محذوف والتقدیر ، انزلنی مکانی انزالا مبارکا ، والانزال یحتمل انّه اراد فی السفینة ، ویحتمل بعد الخروج . قوله : « مبارکا » بالبرکة فی السفینة النجاة وفی النزول بعد الخروج کثرة النسل من اولاده الثلاثة . « وانت خیر المنزلین » ای خیر من انزل عباده المنازل ، فاستجاب الله دعاءه حیث قال : اهبط بسلام منّا وبرکات علیك ، وبارك فیهم بعد انزالهم من السفینة حین کان جمیع الخلق من نسل نوح ، و قیل اراد بهذه الآیة تعلیم الخلق ان یقولوا هذا اذا ارادوا النزول بمکان ایبارك لهم فیه .

« انّ في ذلك » الّذي ذكرت من امر نوح والسفنية واهلاك الاعداء ، «لآيات» اى ـ لعبراً ودلالات على قدرتنا ، « وان كنا » يعني وما كنّا ، وقيل وقد كنّا ، «لمبتلين» اى ـ مختبرين طاعتهم بارسال نوح اليهم .

« ثمّ انشأنا من بعدهم » اى ـ اهلكناهم واحد ثنا . « من بعدهم » اى ـ من بعد قوم نوح ، « قرناً آخرين » اى ـ عاداً الاولى .

« فارسلنا فيهم رسولا منهم » وهو **هود** ، وقيل قرناً آخرين اى ـ ثمود وهى عاد الآخرة ، «فارسلنا فيهم رسولا منهم » وهو **صالح بن عابر** ، وكان صالح عربيّ اللسان وكان اشدّ زهداً من **عيسى بن مريم** . وكان يمشي عمره حافيا حاسراً ، «فارسلنا فيهم» اى ـ اليهم وافاد فيهم انّه لم يأتهم من مكان غير مكانهم ، وانّما اوحى اليهم وهو فيما بينهم ، « رسولا منهم » اى ـ من قومه ، « ان اعبدوا الله » وحده ' « مالكم من اله غيره » اى ـ معبود سواه ، «افلا تتّقون » افلا تخافون عقابه .

« وقال الملاء من قومه الّذين كفروا » اى ـ الاشراف الّذين جحدوا توحيد الله ، « وكذّبوا بلقاء الآخرة » اى ـ بالبعث والنشور ، « واترفناهم » اى ـ نعّمناهم و وسّعنا عليهم ، « في الحيوة الدّنيا » حتى بطروا وعتوا ، «ماهذا » اى ـ ماهذا النبىّ ، « الاّ بشر مثلكم يأ كل ممّا تأكلون منه و يشرب ممّا تشربون » فمن اين يدّعى رسالة الله من بينكم وليس هو باولى بها من غيره .

« ولئن اطعتم بشراً مثلكم » فيما يأمر كم به و ينهاكم عنه ، « انّكم اذا لخاسرون » عقولكم ومغبونون رأيكم .

« ايعدكم انّكم اذا متّم و كنتم تراباً وعظاماً انّكم مخرجون » انّ الاولى في موضع نصب مفعول يعدكم ، والثانية بدل منها ، والمعنى ايعدكم الخروج من من قبوركم احياء بعد كونكم تراباً وعظاماً رميمة .

« هيهات هيهات لما توعدون » اى ـ بعيد بعيد ماتوعدون ، اصل هذه الكلمة من المباهاة ، يقال باهي يباهي مباهاة ، والعرب تقولها فى الاستبعاد والاستنكار

وتستحسن فيها التكرار وتدخل فيها اللام وتحذفها تقول هيهات هذا الامراى ـ هو بعيد ، وهيهات لهذا الامراى ـ بعداً ، وقرأ **ابوجعفر** هيهات هيهات بكسر التّاء ، و قرئ بالضم ايضاً و كلّها لغات صحيحة، فمن فتحه جعله مثل اين و كيف ، ومن ضمّه جعله مثل منذ وقط وحيث ، ومن كسره جعله مثل امس وهؤلاء ، والوقف عليها اذا كسرتها بالتّاء لاغير ، واذا فتحتها جازان يقف عليها بالهاء .

قوله : « ان هي الّا حيوتنا الدّنيا » قيل هي كناية عن الحيوة اى ـ ما الحيوة الّا حيوتنا الدّنيا الّتى نحن فيها ودنت منّا ، والحيوة الّتى تدعى بعد الموت باطلة ، وقيل هي كناية عن النهاية اى ـ ما نهايتنا ومدة بقائنا «ان هي الّا حيوتنا الدّنيا» ولا بعث بعدها ولا حيوة. وقيل هي كناية عن الاحوال، اى ـ ما احوالنا الّا حيوتنا الّتى نحن فيها ثمّ نموت و قد انقضى الامر و انقطع النظام . «نموت ونحيا » اى ـ يموت الاباء ويحيى الاولاد ثمّ يموتون ، وقيل فيه تقديم وتأخير ، وتقديره ، ان هي الّا حيوتنا الدنيا نحيا ونموت وما نحن بمبعوثين بعد الموت .

« ان هو الّا رجل» يعنون الرّسول . « افترى على الله كذبا » فى دعواه الرسالة والبعث بعد الموت ، « وما نحن له بمؤمنين » بمصدّقين فيما يدعيه ولا نؤمن به.

«قال ربّ انصرنى» اى ـ قال الرّسول وهو **صالح** ، ربّ انصرنى وعجّل هلاكهم بتكذيبهم ايّاى ، دعا عليهم حين ايس من ايمانهم ، فاستجاب الله دعاه ، « قال عمّا قليل » اى ـ عن قريب ، « ليصبحنّ نادمين » يندمون اذا نزل بهم العذاب على التكذيب .

« فاخذتهم الصّيحة بالحقّ » اى ـ بالامر الحق من الله ، قيل صاح بهم جبرئيل صيحة هائلة تصدعت قلوبهم بها فماتوا ، « فجعلنا هم غثاء » وهو ما يحمله السيل من حشيش وعيدان شجر ،معناه صيّرناهم هلكى فيبسوا يبس الغثاء من نبات الارض ، « فبعداً للقوم الظالمين » هذا كلام من لا يغلط فى فعله ولا يندم على امره وتجده فى القرآن فى مواضع .

« ثمّ انشأنا من بعدهم قروناً آخرين » فاورثناهم دورهم واموالهم ففعلوا مثل افعالهم فعذّبناهم كتعذيبهم ،منهم **العمالقة وسدوم وطسم وجديس ووبار وصغار** و غيرهم . « ماتسبق من امّة اجلها وما يستأخرون » قيل يعنى بذلك اجل الموت وقيل اجل العذاب .

« ثم ارسلنا رسلنا تترا » اى ـ تواترت الرّسل بعدهم الى زمن موسى(ع) . وفى تترى قولان: احدهما يتلوا بعضهم بعضاً وبين كلّ اثنين فترة ، والثانى متتابعة لافتور فيها ، واصله من الوترالّذى هوالفرد ، اى ـ واحداً بعد واحد ، وهواسم واحد وضع للجمع ، مثل شتّى ، والتّاء مبدّلة من الواو ، والا صل وترى ، قلبت الواو تاء مثل التقوى والتراث ، والتكلان ، والالف الّتى فى آخره قيل هى للالحاق بمنزلة الالف فى ارطى وعلقى ومعرى وفعلى هذا يجوز انتنوّنه وهوقراءة **ابن كثير وابى عمرو و ابى جعفر** ، و قيل الالف للتأنيث وزنه فعلى مثل سكرى فلا يدخله التنوين ، و هوقراءة الباقين . « كلمّا جاء امّة رسولها كذّبوه » اى ـ ماياتيهم رسول الّا كذبوه ' « فاتّبعنا بعضهم بعضاً » بالاهلاك . « و جعلنا هم احاديث » اى ـ سمراً و مثلا لمن بعدهم يتحدّث بهم تعجباً ، و هى جمع احدوثة ويجوز ان يكون جمع حديث .قال **الاخفش** : انّمايقال هذافى الشرّ،وامّافى الخير فلايقال جعلناهم احاديث واحدوثة ، وانّما يقال صارفلان حديثاً . « فبعداً لقوم لايؤمنون » اى ـ بعداً من رحمةالله لقوم لايؤمنون فيكون بمعنى اللعنة، وقيل بعداً اى ـ اهلاكا على معنى الدعاء عليهم .

« ثم ارسلنا موسى واخاه هرون بآياتنا » التسع ' وقيل بالتورية ، « و سلطان مبين » حجة ظاهرة .

« الى فرعون وملائه فاستكبروا » عن قبول الايمان تعظمّا وترفعاً ، « و كانوا قوماً عالين » متكبرين قاهرين غيرهم بالظلم ، كقوله : « انّ فرعون علا فى الارض »

« فقالوا » يعنى فرعون وقومه ، « انؤمن لبشرين مثلنا » فتبعهما ' «وقومها »

یعنی بنی‌اسرائیل، « لنا عابدون » ای ـ هم لنا کالخول والعبید یخدموننا طائعین خاضعین، والعرب تسمّی کلّ من دان لملك عابداً له، قال **الحسن**: کانت بنواسرائیل یعبدون **فرعون** وفرعون یعبد الصّنم، وقیل یعبد العجل.

قوله: « فکذّبوهما » ای ـ اقاموا علی تکذیبهما، « فکانوا من المهلکین » بالغرق فی بحر **قلزم**.

« ولقد آتینا موسی الکتاب » ای ـ التوریة بعد هلاك فرعون وقومه، « لعلّهم یهتدون » لکی یهتدی به قومه.

« وجعلنا ابن مریم وامّه آیة » ای ـ دلالة علی قدرتنا، ولم یقل آیتین لانّ المعنی وجعلنا کلّ واحد منهما آیة، کما قال سبحانه وتعالی: « کلتا الجنتین اتتا کلها» ای ـ اتت کلّ واحدة منهما اکلها، و قیل و جعلنا شأنهما آیة لانّ عیسی ولد من غیر اب وامّه ولدت من غیر مسیس ذکر فکانت الاعجوبة فیهما واحدة، « و آویناهما» ای ـ جعلنا مأویهما « الی ربوة » قرأ **ابن عامر و عاصم** ربوة بفتح الرّاء، وقرأ الباقون ربوة بضمّ الرّاء، وهی **بیت المقدس**، وسمّیت ربوة لانّها اقرب الارض من السّماء بثمانیة عشر میلا، وقیل هی **دمشق**، وقیل هی **مصر**، ولولا ان قربها علی ربی لغرقت تلك القری، والربوة النشز من الارض، وفیها خمس لغات، ربوة وربوة وربوة ورباوة ورباوة وهی البقاع من الارض، ویقال فلان فی ربوة من قومه ای ـ فی نسب ونصاب شریف. « ذات قرار» ای ـ مستویة بسیطة یمکن الاستقرار علیها، وقیل فیها منازل یستقرّون فیها، وقیل القرار مستقر الماء، و معین ماء ظاهر یری بالعین، وهو مفعول من عانه یعینه اذا ادرکه البصر و رآه، ویجوز ان یکون فعیلا من معن الماء یمعن اذا جری و کثر فهو معین و کلاء وممعون جری فیه الماء، والماعون من اسماء الماء. اهل تاریخ گفتند مولد عیسی (ع) بعد ازملك اشکانیان بود به پنجاه ویك سال ودر آن روزگار مملکت زمین ملوك طوایف را بود وملك شام قیصر روم را بود و**هیردوس الملك** بر بنی‌اسرائیل پادشاه بود ازجهت قیصر، وهیردوس ازقوم بنی‌اسرائیل که کتاب دانیال

را خوانده بودند شنیده بود که ستاره‌ای بر آید وطلوع آن ستاره نشانست مر فرزندی را که ازمادر دروجود آید ودرعهد خویش سیّد جهانیان بود ودست وی بالای همگان بود ، وبتقدیر وارادۀ الله تعالی مرده زنده کند وبیماررا شفا دهد وازنها نیها خبر دهد، وبعاقبت بآسمان شود. پس چون آن ستاره بر آمد و **عیسی** ازمادر دروجود آمد وخبر بهیردوس رسید هیردوس قصد قتل وی کرد رب‌العزه ملکی فرستاد **یوسف** نجّار که هیردوس قصد قتل **عیسی** دارد اورا ومادر اورا اززمین **شام** بزمین **مصر** بر، **یوسف مریم** را و **عیسی** را برخر نشاند وروی‌سوی **مصر** نهادند اینست که ربّ‌العزه گفت : «وآوینا هما الی ربوة ذات قرار و معین». دوازده سال درمصر بماندند مادر در آن صحرا و کشت‌زار خوشه می‌چید وفرزند می‌پرورد، آورده‌اند که **مریم** گهوارۀ **عیسی** باخود می‌برد هرجا که میرفت ازیك دوش گهواره درآویخته وازدیگر دوش زنبیل که در آن خوشه بود چنان زندگانی می کرد تا **عیسی** دوازده‌ساله گشت ، **وهب منبه** گفت: اول اعجوبه‌ای که در مصر بروی پیدا گشت آن بوَد که بخانۀ دهقانی فـرو آمده بودند ، شبی ازشبها دزد در آن رفت و مال دهقان ازخزینۀ وی ببرد دهقان دلتنگ شدو **مریم** نیز بسبب وی دلتنگ شد، **عیسی** مادررا گفت چیست که ترا دلتنگ می بینم؟ گفت از آن که شب دزد آمد ومال دهقان ببرد، **عیسی** گفت خواهی که من آن دزدرا پیدا کنم ومال با خداوند رسانم ؟ گفت : نعم یا بنیّ، نیك می گوئی ای پسرك من چنین کن اگر توانی ، گفت دهقان را بگوی تا فلان نابینا را وفلان مقعد را بنزدیك من آرد چون آمدند مقعدرا گفت تو بر گردن نابینا نشین چون برنشست نابینا را گفت تو برخیز، گفت من ضعیف تر از آنم که برتوانم خاست . **عیسی** گفت چنانکه دوش برخاستی برخیز، آن قوّت کـه ترا دوش بود امروز هنوز هست برخیز، چون برخاست دست مقعد بروزن خزینه رسید کـه در آن مال بود ، **عیسی** گفت نابینا بقوّت یاری داد ومقعد بچشم بدید وبر گرفت، ایشان هردو اقرار دادند واورا براست داشتند و مال باخداوند دادند، دهقان گفت مریم را که این مال یك نیمه بتو دادم ،

مریم گفت من نخواهم که مرا نه‌برای این آفریده‌اند، گفت بپسرت دادم گفت کاراو از آن عظیم‌ترست وهمّت او از آن عالی‌تر که بمال دنیا رغبت کند، و آن‌وقت **عیسی** دوازده ساله‌بود، و بعد از آن خبر هلاك **هیردوس** بایشان رسید ایشان بفرمان و وحی الله تعالی از آنجا بشام باز گشتند **مریم وعیسی ویوسف نجار** بدهی فرو آمدند، نام آن ده **ناصره**، وبها سمّیت **النصاری** وکان **عیسی** یتعلّم فی‌السّاعة علم‌یوم و فی‌الیوم علم شهر وفی الشّهر علم سنة،فلمّا تمت له ثلثون سنة اوحی‌الله عزّوجل الیه وبعثه الی‌النّاس، وتمام بیان هذه‌القصّة ذکرناه فیما مضی‌والله اعلم.

النّوبة الثالثة

قوله: «ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق» باشارت ارباب معارف واستنباط‌اهل فهم این سبع طرائق اشارتست بهفت حجاب که ربّ‌العزّه درنهاد آدمی آفریده واورا بآن محجوب داشته ازدیدن لطائف ویافت حقایق، یکی حجاب عقل دیگرحجاب علم، سدیگر قلب، چهارم نفس، پنجم حس، ششم ارادت، هفتم مشیّت، عقل او را برشغل دنیا وتدبیرمعاش داشت تاازحق بازماند، علم اورا درمیدان مباهات کشید بااقران خویش تادر وهدهٔ تفاخر وتکاثر بماند، دل اورا برمقام دلیری و دلاوری بداشت تادر معارك ابطال بطمع‌صیت دینوی چنان بفتنه‌افتاد که پروای دین‌ونصرت دینش‌نبود، نفس‌خودحجاب مهین استودشمن‌دین،اعدی‌عدوّك نفسك‌الّتی بین‌جنبیك، اگربروی دست یابی دست ببری ورنه افتادی که هر گز نخیزی اینجا حس شهوت،وارادت معصیت، ومشیّت‌فترت،شهوت ومعصیت حجاب عامه خلق‌است،وفترت حجاب خواص حضرتست ازراه حقیقت.

بهرچه‌ازراه بازافتی‌چه کفرآن حرف‌وچه‌ایمان

بهرچه ازدوست وامانی چه‌زشت‌آن‌نقش وچه زیبا.

این حجابها یاد کرد وآنگه برعقب گفت: «وما کنّاعن الخلق غافلین» با این همه حجاب، که درپیش بنده است اورا فرو نگذاریم وازو غافل نه‌ایم، بنده‌را باول آیت بیم داد ازقهر وعدل خویش وبآخر آیت امیدوار کرد بفضل و کرم خویش، وروش سالکان برین قاعده بنا نهادند اول خوف وآخر رجا ، خائف باش ای درویش تا روزی ترا گویند: لاتخف ولا تحزن، ودرمیدان رجا بعفو اوچشم دار تاهنگامی که گویند ابشر بالجنّة. **سهل عبدالله تستری** گفت: الخوف ذکر والرّجا انثی ومنها تتولد حقائق الایمان، خوف ورجا یکدیگررا جفتند چون بهم رسند از ایشان حقائق ایمان زاید ، رجارا صفت انوثت داد وخوف را صفت ذکورت زیرا که غلبهٔ رجا کاهلی وفترت بار آرد و آن صفت اناث است، وغلبهٔ خوف تشمر وتجلّد باردهد واین صفت ذکورست، و کمال ایمان دربقاء این هردومعنی نهاده‌اند چون این دومعنی ازمنش برخیزد یاامن حاصل آید یاقنوط، واین هردوصفت کفارست زیرا که امن ازعاجزانست وقنوط ازلیئمان، و اعتقادلؤم وعجز درالله تعالی داشتن کفرمحض است.

«وانزلنامن السّماءماء بقدر» الآیه.. ربّ العزه جل جلاله وتقدست اسماؤه منّت می نهد بربندگان که مابکمال قدرت ازآسمان باران رحمت فرستادیم بوقت بهار وتلقیح اشجار تا زمین مرده بدان زنده گشت، صدهزاران بدایع وودایع که دروتعبیه بوداز انواع نبات وثمار و ریاحین بیرون داد چنانکه گفت تعالی وتقدس : «فانشأنالکم به جنّات من نخیل واعناب» الآیه .. مستنبطان طریقت وسالکان راه حقیقت گفتندظاهر آیت اشارتست ببهارعموم، وباطن آیت اشارتست ببهارخصوص، ولکل آیة ظهروبطن. بهارعموم آیات آفاق است، وبهارخصوص آیات انفس، والله تعالی عزوجلّ یقول: «سنریهم آیاتنافی الافاق وفی انفسهم» اگر بهار عموم را ابر بارنده است بهار خصوص را چشم گرینده است، اگر بهارعموم را رعد باصولتست بهارخصوص رانالهٔ وحسرتست، اگر بهارعموم را برق باحرقتست، بهارخصوص را نورفراستست، دربهار عموم چشم عبرت باز کن تا گل بینی، دربهار خصوص دیده فکرت بر گمار تادل بینی، درویشی رادیدند

سرفرو برده وقت بهار، گفتند ای درویش سر بـردار تا گل بینی ' درویش گفت ای جوانمرد سرفروبر تادل بینی .

«ولقدارسلسانوحاًالی‌قومه»، **نوح** را نام یشکر بود لکن ازبس که بگریست ودرطلب رضاء حق نوحه کرد وزاری وحی آمدازحق جل جلاله که: یا نوح کم تنوح ای نوح تا کی نوحه کنی وچند گرئی ؟ نوح گفت خداوندا کریما لطیفا بآن میگریم تاتو گوئی چند گریی، واین خسته‌روانم را مرهم نهی ، خداوندا اگر تا امروز از حسرت و نیاز گریستم اکنون تاجان دارم ازشادی وناز گریم.

پیر طریقت گفت: الهی درسرّ گریستنی دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا ازناز، گریستن یتیم ازحسرتست و گریستن شمع بهرهٔ ناز، ازناز گریستن چون بود این قصّه‌ایست دراز، ای جوانمرد این ناز درچنین حال کسی را رسد که ناز پدران ومادران ندیده باشد ونه درحجر شفقت دوستان آرام داشته بود ' بلکه دربوتهٔ بلاتنش گداخته باشد وزیر آسیای محنت فرسوده، نبینی که باسیّد اوّلین وآخرین وخاتم النبیین اول چه کردند پدرومادررا ازپیش وی برداشتند تا نازمادران نبیند ودر حجر شفقت پدران ننشیند ، چون بغار **حرا** آمد گفتند ای محمّدخلوتگاهی نیکـو سـاختی لکن عقبه‌ای در پیش است ، بدر خانهٔ **بوجهل** میباید شد و در زیر شکنبهٔ شتر می‌بایدنازید، ودندان‌عزیز خویش فدای‌سنك سنگدلان میباید کردورخساره‌رابخون دل خلق میباید زد که بردرگاه ماچنان نازك ونازنین‌نتوان‌بود.

خون صدّیقان بپا لودند وزان‌ره ساختند   جزبجان رفتن درین‌ره یکقدم‌رابارنیست

ای محمّد از ما میباید ستد و بخلق میباید رسانید و در میانه راست باشی ، «فاستقم کماامرت»،همه دست دردامن توزده وتوبدل بکس التفات ناکرده،بظاهر با خلق آمیخته وبباطن ازخلق‌مجرد وآزاد گشته' ولسان‌الحال بنعت‌التمکین‌یقول:

بیان بیان الحق انت بیانه   وکلّ معانی‌الغیب انت‌لسانه

«وقل‌رب انزلنی منزلاً مبارکاً» قال **ابن‌عطا** :اکبرالمنازل‌برکة منزل تسلم

فيه‌من‌هواجس النفس ووساوس الشيطان وموبقات الهوى وتصل فيه الى محل القربة ومنزل القدس وسلامة القلب من الاهواء والبدع والضلالات والفتن.

٣- النّوبة الاولى

قوله تعالى: « **يا ايها الرّسل كلوا من الطيّبات** » ای پیغامبران، پاك خوريد و حلال خوريد ، «**واعملوا صالحاً**» و کار نیکو کنید ، «**انّي بما تعملون عليم**(٥١)» که من بکردار شما دانایم .

«**وانّ هذه امّتكم امّة واحدة**» این دین شماست يك دين كه جز از آن دين نيست ، « **وانا ربّكم**» ومنم خداوند شما « **فاتّقون**(٥٢)» بپرهيزيد، [از آن که دیگری را پرستید بامن]

«**فتقطّعوا امرهم بينهم**» گوناگون گروه گروه کردند خویشتن را و پاره‌پاره دین خویش ، « **زبراً** » قصه‌قصه جوك جوك ، « **كلّ حزب بما لديهم فرحون**(٥٣)» هرجو کی بآنچه در پیش ایشانست و بردست دارند شادند وپسندمی‌دارند .

« **فذرهم في غمرتهم حتی حين** (٥٤)» گذار ایشانرا تادر آن غرقاب که‌هستند میباشند [ازحیرت وشغل] تا هنگامی، تایکچندی .

« **ايحسبون** » می‌پندارند ایشان، «**انّما نمدّهم به**» که آنچه‌فرامی‌فزاییم‌ایشانرا، « **من مال و بنين** (٥٥)» ازمال وپسران .

«**نسارع لهم في الخيرات**» ایشانرا بآن‌همی‌شتابیم، «**بل لا يشعرون**(٥٦)»نه که ایشان نادانند .

«**انّ الّذين هم من خشية ربّهم مشفقون**(٥٧)» ایشان که از ترس خداوند خود ترسانند .

«**والّذین هم بآیات ربّهم یؤمنون** (٥٨)» و ایشان که بسخنان خداوند خود می گروند.

«**والّذین هم بربّهم لایشرکون** (٥٩)» و ایشان که با خداوند انباز نیارند.

«**والّذین یؤتون ما آتو**» وایشان که میارند و مینمایند و میدهند، آنچه که دادند مینمایند و میدهند در کوشش و پرستش «**وقلوبهم وجلة**» و دلهای ایشان ترسان [که نپذیرند کردار ایشان ازایشان] «**انّهم الی ربّهم راجعون** (٦٠)» [ومی ترسند ازبهر آنکه می‌دانند] که آخر باخداوند خویش شوند.

«**اولئك یسارعون فی الخیرات**» ایشانند که به نیکیهامی شتابند «**وهم لها سابقون** (٦١)». وآنرا پیشوایانند.

«**ولاتکلّف نفساً الّاوسعها**» و برننهیم برهیچکس از بارمگر طاقت وتوان او، «**ولدینا کتاب ینطق بالحقّ**» و بنزدیك ما است نامه‌ای که براستی گواهی دهد [برهر کس بآنچه کرد]، «**وهم لایظلمون** (٦٢)» وبرایشان ستم نیاید.

«**بل قلوبهم فی غمرة من هذا**» دلهای ایشان در غفلت است ازین سخن که می گوئیم، «**ولهم اعمال من دون ذلك**» و ایشانرا کردهاست نا کرده آن نیز جز زآن [که ازایشان دیدی که کردند]. «**هم لها عاملون** (٦٣)» ایشان آنرا کنند گانند ناچار.

«**حتّی اذا اخذن امترفیهم بالعذاب**» تا فراگیریم نازنینان ایشانرا بعذابها «**اذاهم یجأرون** (٦٤)» ایشان از آن بانك درگیرند،

«**لاتجأروا الیوم**» امروز بانك مکنید [که دی نکردید ومزارید که‌دی‌نزاریدید] «**انّکم منّا لاتنصرون** (٦٥)» شمارا ازما کس نرهاند.

«**قد کانت آیاتی تتلی علیکم**» سخنان‌مابرشمامی‌خواندند، «**فکنتم علی اعقابکم تنکصون** (٦٦)» وشما ازپذیرفتن آن باز گشتید بپس.

«**مستکبرین به**» سرهابگردن‌بازنهاده [کماخانه‌ای‌داریم] «**سامراً تهجرون** (٦٧)»

نابکار گفتن را بهم بازمی‌نشینید و [قرآنرا وپیغمبرانرا میگذارید].

«افلم یدبّروا القول» در سخن بهتر نیندیشند وبهتر درننگرند وباندیشهٔ‌پس آن فرا نشوند، **«امجاءهم مالم یأت آباءهم الاوّلین (۶۸)»** یا بایشان‌خبری آمد که‌پدران پیشینیان ایشان نیامده بود.

«ام‌لم‌یعرفوا رسولهم» یا بایشان پیغمبری آمد که نشناختند او را، **«فهم‌له‌منکرون (۶۹)»** ایشان او را بیگانه دیدند نشناخته.

«ام‌یقولون به‌جنة» یا میگویند که درو دیوانگی است، **«بل‌جاءهم‌بالحقّ»** نیست دیوانه‌ای که بایشان آمد و راستی آورد، **«واکثرهم‌للحقّ کارهون (۷۰)»** وبیشتر ایشان آنند که راستی را دشوار میدارند.

«ولواتّبع الحقّ‌اهواءهم» واگر برپی‌پسندایشان ایستد [آن هست بسزا خدای یکتا] **«لفسدت‌السّموات‌والارض ومن‌فیهنّ»** تباه گردد [هفت] آسمان و [هفت] زمین‌وهرچه در آن‌است، **«بل‌آتیناهم‌بذکرهم»** نیست که مابایشان‌سخنی آوردیم و دین و نامه‌ای که در آن نامداری ایشانست ومهتری و بهتری، **«فهم‌عن ذکرهم‌معرضون (۷۱)»** وایشان از آن روی‌میگردانند.

«ام‌تسئلهم‌خرجاً» یا پندارند که ازایشان[براداءرسالت] جعلی خواهی خواست‌ومزدی، **«فخراج ربّك‌خیر»** روزی‌خداوندتوبه‌از آن، **«وهوخیرالرّازقین (۷۲)»** واو بهترروزی رسانان است.

«وانّك‌لتدعوهم‌الی صراطمستقیم (۷۳)» وتوایشان‌رامیخوانی‌باراهی‌راست.

«وانّ‌الّذین لایؤمنون‌بالاخرة» و ایشان که ناگرویدگانند برستاخیز، **«عن‌الصّراط لناکبون (۷۴)»** از آن راه می‌بگردند.

«ولورحمناهم‌وکشفناما بهم من‌ضرّ» واگر ما برایشان ببخشائیم وباز بریم گزندی که رسید بایشان، **«للجوافی طغیانهم‌یعمهون (۷۵)»** بستیهند در افسار گسستن خویش، برناپسند بی‌سامان می‌روند.

« **ولقداخذناهم بالعذاب** » فرا گرفتیم‌ایشانرا بعذاب، «**فمااستکانوالربّهم وما یتضرّعون** (٧٦)» تن به‌ندادند وخویشتن را به‌نیو کنندخداوندخویش‌را ودرو نزاریدند.

«**حتی اذافتحناعلیهم باباًذاعذاب شدید**» تا آنگه که بگشادیم برایشان دری از عذاب سخت، « **اذاهم‌فیه‌مبلسون** (٧٧) » تا ایشان در آن فرو ماندند نومید و اندوهگین وخاموش.

«**وهوالّذی‌انشا لکم‌السّمع والابصار والافئدة** » اوست که شمارا آفرید وساخت شنوائیها و بینائیها و دلها. « **قلیلاماتشکرون** (٧٨)» چون اندك سپاسداری می کنید.

«**وهوالّذی‌ذراکم‌فی‌الارض**» واو آنست که بیافرید شما را در زمین اززمین، «**والیه تحشرون** (٧٩) وآخرشمارا برخواهند انگیخت‌و بااوخواهندبرد.

« **هوالّذی یحیی ویمیت** » واو آنست که مرده زنده کند وزنده می‌میراند، « **وله‌اختلاف‌اللّیل‌والنهار** » واو راست شد آمد شب و روز، «**افلا تعقلون** (٨٠) » در نمی‌یابید.

« **بل‌قالوا مثل ماقال‌الاوّلون** (٨١)» بل[می‌درنیافتند] که گفتندهمچنانکه پدران پیشینیان ایشان گفتند.

«**قالوءاذامتناو کنّاتراباًوعظاماً**» گفتند آنگه که مابمیریم وخاك گردیم و واستخوانها بپوسد، «**ء انّالمبعوثون** (٨٢)» ما اززمین انگیختنی‌ایم.

« **لقد وعدنانحن وآباؤناهذا من قبل** » وعده دادند ما را این، هم ما را وهم پدران مارا پیش، «**ان‌هذا الّااساطیرالاوّلین** (٨٣) » نیست این مگر افسانهٔ پیشینیان.

«**قل‌لمن‌الارض‌ومن فیها**»بگو کراست‌زمین‌وهر که‌در آن،«**ان کنتم‌تعلمون**(٨٤)» [پاسخ کنید] اگردانید.

«سيقولون لله» گويند الله تعالى را ، **«قل افلا تذكّرون (٨٥)»** بگوى پس پند نپذيريد و درنيابيد .

« قل من ربّ السّموات السبع» بگوى كيست خداوند هفت آسمان ،

«وربّ العرش العظيم (٨٦)» وخداوند عرش بزرگوار .

«سيقولون لله» گويندالله ، **« قل افلا تتّقون (٨٧)»** بگوى پس بنپرهييد ازديگر گفتن با او .

«قل من بيده ملكوت كلّ شيءٍ » بگوى آن كيست كه بدست اوست داشت وپادشاهى هرچيز ، **« وهو يجير ولا يجار عليه »** وبرهمه زينهار دارد وكس برو زينهارندارد، **«ان كنتم تعلمون (٨٨)»** اكر ميدانيد ، [پاسخ كنيد]

« سيقولون لله» گويند ايشان كه الله است آن ، **« قل فانّى تسحرون (٨٩)»** بگوى پس شمارا چه پرديومى كنند وبچه فريبند وچه باطل برشماروا ميكنند .

« بل آتينا هم بالحقّ » و پرديو نيست و باطل كه بايشان راستى آورديم ، **« وانّهم لكاذبون (٩٠)»** وايشان دروغزنانند .

«ما اتخذ الله من ولد» هرگز فرزندنگرفت الله تعالى ، **« وما كان معه من اله »** وبااوهرگزخدائى دگرنبود، **«اذا لذهب كلّ اله بما خلق»** كه اگرازين هردوچيزى بودى بريكديگر خاستندى(١) وهريك باسپاه خود بايك سوجستيد . **« ولعلا بعضهم على بعض»** وبريكديگر برترى جستندى، **«سبحان الله عمّا يصفون (٩١)»** پاكى وبى عيبى الله را ازآنچه ايشان اورا بآن صفت ميكنند .

«عالم الغيب والشّهادة» داناى نهان آشكاراست ، **«فتعالى عمّا يشركون (٩٢)»** برتر از آنست وپاك تر ازآن كه بااو انباز بود، [وناپاك اورانظير] .

«قل ربّ» بگوخداوند من ، **« امّا ترينّى ما يوعدون (٩٣)»** اگر با من نمائى چون نمائى هنگام آنچه ايشانرا بيم افكنى بآن .

١ ــ خاستنديد (نسخه الف)

« ربّ فلاتجعلنی فی القوم الظّالمین(۹۴) » خداوند من پس مـرا آن روز درجملۀ قوم ستمکاران مکن . « وانّاعلی ان نریك مانعدهم لقادرون (۹۵) » وما برباز نمودن باتو که بایشان چه خواهد بود ازعذاب توانائیم .

النّوبة الثانیة

قوله : « یا ایّها الرّسل » مفسران درمعنی این آیت سه قول گفته‌اند : یکی آنست که این خطاب با **مصطفی** است وتشریف وتعظیم ویرا بلفظ جمع گفت وبر عادت عرب که یکی را گویند : ایّها القوم کفوا عنّا اذاکم . ونظیراین درقرآن و در کلام عرب فراوانست ودر ضمن این خطابست که پیغامبران‌را همه چنین فرمودیم که : « کلوا من‌الطّیّبات واعملوا صالحاً » پاك خورید و کار نیك کنید ، ای **محمّد** خطاب‌با توهمان است بایشان اقتدا کن وراه ایشان رو، وکان **النبیّ** یاکل‌من‌الغنائم. قول دوم آنست که این خطاب‌با **عیسی** است که آیت بذکروی‌متصل‌است وکان‌یأکل من غزل امّه وهواطیب الطّیّبات . قول‌سوم آنست که این خطاب با پیغامبران است که ذکرایشان در مقدمۀ این آیت رفت ، ومعنی آنست که : ارسلنا الرّسل وقلنالهم «یا ایّها الرّسل کلوا من‌الطّیّبات»ای_ کلوا من‌الحلال، و کلّ مأکول‌حلال مستطاب فهو داخل فیه . « واعملوا صالحاً » ای _ اعملوا بطاعةالله وما یوافق رضاه ، وقیل الصّلاح الاستقامة علی مـا توجبه الشّریعة . « انّی بما تعملون علیم » هذا ترغیب فی فعل‌الخیروترك‌الشرّ، ای _ اعلم‌الجمیع فاجازی علیه .

« وانّ هذه» بکسرالف وتشدید نون‌قرآءت‌اهل کوفه است برمعنی‌استیناف. **ابن عامر**،«وان‌هذه» بفتح الف وتخفیف نـون خواند ، والوجه انّ« ان » مخففةمن

الثقيلة وهی اذا خففت اقتضت مايتعلّق بها كما تقتضی اذالم تخفف ، وقوله : « هذه » فی مـوضع نصب لانّها اسم انّ المخففة وما بعدها جملة هیللخبر، ويجوزان يكون موضع « هذه » رفعاً علی ان تكون مع ما بعدها جملة فیموضع الخبر واسم انّ مضمر وهوضمير الامر والشأن،والتقدير ان الامر اوالشأن « هذه امتكم» وتعلق انّ بما يتصل بها علی ماقدّمناه من الـوجهين،ويجوز ان تكون انّ صلة' وتقديره «وهذه امتكم»، باقی قراء «وانّ» بفتح الف وتشديد نون خوانند، وباين قرائت اضمارست، يعنی: واعملوا انّ هذه امّتكم. وقيل معناه ولانّ هذه امّتكم امّة واحدة. «وانا ربّكم فاتقون » ای ـ لاجل هذه النعمة فاتقون ، كذا قال **الخليل و سيبويه** ومثل ذلك عندهما قوله تعالی: «وانّ المساجدلله فلاتدعوا » ای ـ لانّ المساجدلله فلا تدعوا مع الله احداً . و كذلك قوله : « لايلاف قريش » كانّه قال : فليعبدوا رب هذاالبيت لايلاف قريش . ای ـ ليقابلوا هذه النعمة بالشكر والعبادة للمنعم عليهم بها . امّت اينجا بمعنی دين است و ملّت ، معنی آنست ، كـه شمارا همان فرمودم كه پيغامبران گذشته را فرمودم،دين شما و ملّت شما يكی وخداوند شما يكی ' دين دين اسلام است وجزازين دين نيست: «انّ الدّين عندالله الاسلام » ، ومن خداوند شمايم جزازمن خداوند نيست ، « وانا ربكم فاتّقون » بپرهيزيد از آن كه با من ديگری پرستيد ، كلمة يخرج بها **عيسی** من عزّ الربوبية . و روا باشد كه امّت بمعنی جماعت بود، ای ـ جماعتكم و جماعة من قبلكم كلّهم عبادی وانا ربّكم ،والمعنی انّها مادامت متوحدة فهی مرضية،فاذاتفرقت فلا، « فاتّقون » ای ـ خافونی فی شقّ العصا و تفريق كلمتكم . آنكه خبرداد ازقومی كـه دين اسلام بگـذاشتند و در ديـن خـويش و در كلمت خويش تفرقت راه دادند

« فتقطّعوا امرهم » ای ـ قطّعوا امردينهم وفرّقوا ما امروا به ان يكون ديناً واحداً ، « زبراً » ای ـ فرقاً مختلفة ، واحدها زبر وهوالفرقة والطائفة ، وقرأ بعض **اهل الشام** زبرا بفتح الباء جمع زبرة ، ومنه زبرالحديد ، ای ـ صاروا فرقاً كزبر ـ

الحدید ، میگوید گروه گروه گشتند هر گروهی جز از دین اسلام دینی و مذهبی گرفتند ، یعنی مشرکان و جهودان و ترسایان ، و محتمل است که این گروههای مختلف احزاب ترسایانند که درکار عیسی مختلف شدند کقوله : « فاختلف الاحزاب من بینهم » تحزبوا علی عیسی علی ثلاثة اقاویل. و گفته‌اند زبر جمع زبورست ومراد باین کتب است ، یعنی دان کلّ فریق بکتاب غیر الکتاب الّذی دان به الآخر ، و ذلك انّ الیهود اخذوا **بالتوریة** و ترکوا **الانجیل والقرآن**،و کذلك **النصاری** ، و قیل معناه جعلوا کتبهم قطعاً مختلفة آمنوا بالبعض و کفروا بالبعض وحرّفوا البعض ، « کلّ حزب بما لدیهم » ای ـ بماعندهم من الدّین والکتاب ،وقیل بالاموال والاولاد « فرحون » مسرورون معجبون والمحق واحد .

« فذرهم فی غمرتهم » هذا کنایة عن الخذلان،یعنی دعهم یا **محمّد** فی جهالتهم وضلالتهم السّاترة وجه الصّواب،واصله الستر، وقیل معناه دعهم فیما غمرهم من دنیا هم،«حتی حین»حتی یجیئ اجلهم ، ای ـ انّ امهالنا ایّاهم لاینجیهم .

« ایحسبون انّما نمدّهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات» ،جزاء علی حسن صنیعهم، بل لیس الامر علی ماتوهموا،«لایشعرون» انّ ذلك امتحان واستدراج ، و تقدیر الآیة ، ایحسبون امدادنا ایّاهم بالمال والبنین مسارعتنا لهم فی الخیرات ، سارع واسرع واحد ، ثمّ ذکر المسارعین فی الخیرات فقال :

« انّ الّذین هم من خشیة ربّهم مشفقون » الخشیة الخوف مع التعظیم المخشی منه ، والاشفاق الخوف من المکروه ، والمعنی انّ المؤمنین بماهم علیه من خشیة الله خائفون من عقابه . قال **الحسن البصری** : المؤمن جمع احساناً وخشیة ،والمنافق جمع اساءة وامنا .

« والّذین بآیات ربّهم » ای ـ بکتب الله ، « یؤمنون »

« والّذین هم بربّهم لایشرکون » ای ـ لایدعون معه الهاً.

« والّذین یؤتون ماآتوا » ای ـ یؤدون ما ادّوا ، کقوله:«ما آتیکم الرّسول

فخذوه » ای ـ ادیکم و کقوله : «اتت اكلها ضعفين » ای ـ ادت ، و قيل يعطون ما اعطوا من الصّدقات والزكوات . « وقلوبهم وجلة »خائفةان لاتقبل منهم لتقصيرهم . میگوید صدقات وزکوات می دهند و اعمال برّمی کنند و دلهای ایشان ترسان که نپذیرند از ایشان ، ازبهر آن که خودرا درآن مقصردانند. و باین معنی خبر عایشه است قالت : قلت يا رسول الله « والّذين يؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة » هوالّذى يزنى ويشرب الخمر ويسرق؟قال:لايابنت الصّديق ولكنه الرّجل يصوم ويصلّى ويتصدّق ويخاف ان لايقبل منه . « انّهم الى ربهم راجعون » قيل هو مفعول الوجل ، ای ـ وجلة للرجوع الى الله ، وقيل قلوبهم وجلة لانّهم الى ربّهم راجعون ، فيرد عملهم ولا يقبل منهم ، قـال الحسن : لقد ادركت اقواماً كان خوفهم على طاعاتهم ان لاتقبل منهم اكثرمن خوفكم على معاصيكم ان تعذّبوا عليها .

« اولئك يسارعون فى الخيرات » ای ـ الّذين هذه صفاتهم هم الّذين يبادرون الى الطاعات ويستكثرون ، وهذا خبرانّ، « وهم لهاسابقون » ای ـ لاجل الخيرات سابقون الى الجنّات ، وقيل اللّام بمعنى الى ای ـ الى الخيرات سابقون ، كقوله : « بانّ ربك اوحى لها » ای ـ اوحى اليها . و كقوله . « لما نهوا عنه » ای ـ الى مانهوا عنه ، قال الكلبى : سبقوا الامم الى الخيرات ، و قال ابن عباس : سبقت لهم من الله السّعادة فلذلك سارعوا فى الخيرات . وقيل وهم للسعادة سابقون الى الجنّة ثمّ ذكر انّه لم يكلّف العبد الا مايسعه فقال :

« ولانكلف نفساً الا وسعها » فمن لـم يستطع ان يصلّى قائماً فليصل جالساً ، و من لم يستطع الصوم فليفطر، والوسع ما فى القدرة وهو مصدر و سع نظيره قوله : « لايكلف الله نفساً الاوسعها».«ولدينا كتاب » يعنى اللوح المحفوظ ، «ينطق بالحق » يبيّن بالصدق ، والمعنى لانكلف نفساً الّاما اطاقت من العمل وقداثبتنا عمله فى اللوح المحفوظ فهوينطق به ويبيّنه ، وقيل« ولدينا كتاب» يعنى كتاب اعمال الخلق لايشهد على احدالا بما عمل . « وهم لايظلمون » لاينقص من حسناتهم ولايزاد على سيئاتهم،

ثمّ ذکر الکفّار فقال :

« بل قلوبهم فی غمرة » ای - قلوب الکفّار فی غطاء من هذا ، ای - من هذا الّذی وصف به المؤمنون ، وقیل من کتاب الحفظة ،وقیل من القرآن ، وقیل من - الحقّ ، مفسران گفتند این آیت متصلست بآنچه گفت : « ایحسبون انّما نمدّهم » ای - لیس الامر کما یحسبون،نه چنانست که مشرکان وبیگانگان می پندارند که آن مال وپسران که بایشان میدهیم بایشان خیرخواستهایم ، لکن دلهای ایشان در غفلتست ودرنادانی ودرپوشش ازین طاعات واعمال برّ که اوصاف مؤمنانست ، روشنائی قرآن دردل ایشان نتافته واز آنچه حفظه بر ایشان می نویسند غافل مانده . آنگه گفت : « ولهم اعمال » ای- للکفار اعمال خبیثة من المعاصی والخطایا محکومة علیهم. « من دون ذلك » ای- من دون اعمال المؤمنین الّتی ذکرها الله فی هذه الآیات، « هم لها عاملون» لابّد لهم من ان یعملوها فیدخلوا بها النّار لماسبقت لهم من الشقوة . می گوید این کافرانرا عملهاست کردنی جزاز آن اعمال که مؤمنانرا یاد کردیم ازین خبائث ومعاصی که برایشان حکم کردهایم ودر ازل رانده که ناچار آن کنند و بان مستوجب دوزخ شوند ، وروا باشد که « من دون ذلك » کنایت نهند از اعمال کفار وبهذا قال **الزجاج** :اخبرالله عزوجل بما سیکون منهم و اعلم انّهم سیعملون اعمالا تباعد من الله عزوجل غیر الاعمال الّتی ذکروابها . مفسران گفتند : «بل قلوبهم » این ضمیر با مؤمنان شود ، ای -قلوبهم مغمورة بالاشفاق مع هذه الافعال الحسنة ، « ولهم » ای - وللمؤمنین « اعمال من دون ذلك » یرید بالاوّل الفرائض و بالثانی النوافل ، « هم لها عاملون » وعلیها مقیمون .

« حتی اذا اخذنامترفیهم » ای - لاتنقطع اعمالهم السیئة الی ان نأخذ متنعمیهم بالعذاب . قال **ابن عباس** : هوالسیف یوم بدر ، و قال **الضحاك** : بالقحط والجوع حین دعاعلیهم رسول الله وقال: اللّهم اشدد وطأتك علی مضرواجعلها علیهم سنین کسنی یوسف . فابتلاهم الله سبع سنین حتّی اکلوا الجیف والکلاب والعظام المحرقة

والقد . « اذا هم يجأرون » يضجّون و يجزعون و يستغيثون و اصل الجؤار رفع الصوت بالتضرع .

«لاتجأروا» ای- يقال لهم لاتجأروا،« اليوم » ، ای- لاتتضرعوا وهذا يأس لهم من النجاة لانهی ، « انّكم منا لاتنصرون » ای- انكم من عذاب الله لاتمنعون ، و قيل « انّكم منّا » ای- من جهتنا . « لاتنصرون » بقبول التوبة .

« قدكانت آياتی تتلی عليكم » يعنی القرآن ،«فكنتم علی اعقابكم تنكصون » ترجعون قهقری، تتأخرون عن الايمان .

« مستكبرين به » واختلفوا فی هذه الكناية فاظهر الاقاويل انها تعود الی البيت الحرام كناية عن غير مذكور،« مستكبرين » ای- متعظمين بالبيت الحرام و تعظمهم به انهم كانوا يقولون نحن اهل حرم الله وجيران بيته فلايظهر علينا احد ولانخاف احداً فيأمنون فيه وسائر النّاس فی الخوف ، هذا قول **ابن عباس ومجاهد** وجماعة، وقيل «مستكبرين به » ای-بالقرآن فلم يؤمنوا به، يعنی يحضرهم عندقرائته استكبار « سامراً » نصب علی الحال يعنی يسمرون باللّيل فی مجالسهم حول البيت ، وحدّ سامراً وهو بمعنی السّمار لانّه وضع موضع الوقت اراد « تهجرون » ليلا وقيل وحدّ سامراً كقوله : « يخرجكم طفلا » قرأ **نافع** « تهجرون » بضم التّاء و كسر الجيم من الاهجار وهوالافحاش ای - يفحشون القول ، وذكر انّهم كانوا يسبون **النبی** واصحابه، وقرأ الآخرون تهجرون بفتح التّاء وضم الجيم ، ای-تعرضون عن النبی وعن الايمان وعن القرآن وترفضونها ، وقيل من الهجر وهوالقول القبيح يقال هجريهجرهجراً اذا مال عن الحقّ، وقيل تهدون و تقولون مالاتعلمون من قولهم،هجر الرّجل فی- منامه ، ای - هذی .

« افلم يدبّروا القول » يعنی افلم يتفكروا فی القرآن فينظروا فی لفظه ونظمه ومعانيه و كثرة فوائده وسلامته عن التناقض والاختلاف فيستدلوا انّه من عندالله. « ام جاءهم » امر بديع عجيب، « لم يأت آباءهم الاوّلين » يعنی انزال الكتاب و

ارسال الرسول.

« ام لم يعرفوا رسولهم » بالصّدق والامانة قبل اظهار الدعوة فيورث ذلك تهمة فی حاله و ريبة فی امره ، « فهم له منكرون » ای ـ فلذلك انكروه فلم يؤمنوا به .

« ام يقولون به جنّة » ای ـ جنون . « بل جآء هم بالحق » ای ـ ليس الامر كما يقولون، جاء هم الرّسول بالحقّ من عندالله ، «واكثرهم للحقّ كارهون ».معنی آنست که این کافران خود هیچ تفکر نکنند درین قرآن دراعجاز لفظ وحسن نظم و معانی فراوان وفواید بی کران ، ازتناقض آزاد واز اختلاف پاك، تابدانند که کلام خداست ونامهٔ اوبراستی ورسول آورده بدرستی، یانه که این پیغامبر که بایشان آمد چیزی بدیع است وکاری غریب که برپیشینیان و گذشتگان ایشان نیامده ونبوده ، و خود می‌دانند واقرار می‌دهند که پیشینیان ایشانرا پیغامبرو کتاب فرستادیم ، یا نه که ایشان این رسول راپیش ازاظهاردعوت بصدق وامانت نشناخته‌اند ودر وقتی تهمتی یا ریبتی دیده‌اند تاآن خودرا عذری سازند بانکار وتکذیب وی که میکنند ، یانه که می گویند این محمّد دیوانه‌است که سخن دیوانگان می گوید سخنان بیهوده نامفهوم نه نه که این جمله هیچیز نیست وایشانرا هیچ عذر نیست وآنچه رسول آورد بایشان جزحق وصدق نیست ، امّا ایشانرا حق دشوار آید وشنیدن حق نتوانند.

« ولواتّبع الحقّ اهواهم» قال **مقاتل والسدّی** و جماعة : الحقّ هوالله عزوجل والمعنی لوعمل الرب تعالی وتقدس بهوی المشركين و اجری علی التدبير مشيّتهم فترك الحقّ الّذی هم له كارهون . « لفسدت السموات والارض» لايثارهم الباطل علی الحقّ فهلك الخلق اجمعون. وقيل المراد بالحقّ القرآن،يعنی لونزل القرآن بما يحبّون من جعل الشريك والولد علی مايعتقدونه ، « لفسدت السموات والارض »، وذلك انهاخلقت دالّة علی توحيدالله عزوجل ولوكان القرآن علی مرادهم لكان يدعوا الی الشرك وذلك يؤدی الی فساد ادلّة التوحيد.« ومن فيهن » لانّهم حينئذيشركون

بالله عزّوجل . « بل آتيناهم بذكرهم » قال ابن عباس : بما فيه فخرهم و شرفهم ، يعني القرآن كقوله : « لقد انزلنا اليكم كتابا فيه ذكركم » اى شرفكم ، « و انّه لذكر لك ولقومك » اى شرف لك ولقومك . « فهم عن ذكرهم » اى عن شرفهم ، «معرضون»، وقيل معناه «بذكرهم» اى بالذكر الّذى فيه حظهم لو اتّبعوه، فهم عن ذكرهم اى عن القرآن، « معرضون».

«ام تسئلهم» يعنى ام يظنون انّك يا محمّد تسئلهم على ماجئتهم به، «خرجاً» جعلا واجراً فيعرضوا عنك كذلك . « فخراج ربّك » اى فعطاء ربّك « خير » ممّا فى ايديهم، « وهو خير الرازقين» اى ادومهم عطاء، قرأ **حمزة والكسائى** خراجاً فخراج ربك، كلاهما بالالف، وقرأ **ابن عامر** كلاهما بغير الف، وقرأ الباقون خرجاً بغير الف فخراج بالالف والخرج والخراج مايخرج من ريع ما يقاسيه ، وقيل الخرج الجعل، والخراج العطاء.

« وانّك لتدعوهم الى صراط مستقيم » وهو الاسلام اى ان الّذى تدعوا اليه صراط مستقيم. من سلكه اداه الى مقصده.

« وانّ الّذين لايؤمنون بالآخرة » اى لايصدّقون بالبعث والحساب . « عن الصراط » اى عن دين الحقّ، « لناكبون» عادلون مائلون ، يقال نكب عن الشىء اذا عدل عنه ،

«ولو رحمناهم و كشفنا مابهم من ضرّ» اى قحط وجدوبة ، « للجّوا »تمادوا، « فى طغيانهم يعمهون » ولم ينزعوا عنه ، وقيل معناه لورددناهم عن طريق النّار الى الدّنيا للجّوا فى طغيانهم يعمهون . كقوله : « ولوردوا لعادوا لمانهوا عنه » .

« ولقد اخذناهم بالعذاب » وذلك انّ **النبىّ** دعا على قريش ان يجعل عليهم سنين كسنى يوسف، فاصابهم القحط، فجاء ابوسفيان الى **النبى** فقال انشدك الله والرحم الست تزعم انّك بعثت رحمة للعالمين ؟ فقال بلى، قال قد قتلت الآباء بالسيف و الابناء بالجوع فادع الله ان يكشف عنّا هذا القحط ، فدعا فكشف عنهم فانزل الله هذه

الآية .« فما استكانوا لربّهم وما يتضرعون » اى ـ لم يتضرعوا الى ربّهم بل مضوا على تمرّدهم .

« حتى اذا فتحنا عليهم باباًذا عذاب شديد » قال **ابن‌عباس** : يعنى القتل يوم بدر ، وقيل هوالموت ، وقيل هوالعذاب فى‌القيامة ، « اذاهم فيه مبلسون » آيسون من كلّ خير.

« وهوالّذى انشألكم السّمع » اى- الاسماع ، « والابصاروالافئدة »لتسمعوا و تبصروا وتعقلوا . « قليلا ماتشكرون » فتوحدونه فتستيقنون بانّه واحد .

« وهوالّذى ذرأكم فى‌الارض» اى- صيّربعضكم ذريّة بعض ،« واليه تحشرون» اى- تجمعون للحساب والجزاء .

« وهوالّذى‌يحيى‌ويميت » اى- يحيى‌الموتى‌للبعث،ويميت الاحياءفى‌الدّنيا، « وله اختلاف اللّيل‌والنّهار» اى ـ تدبيراللّيل و النهار فى‌الزّيادة والنقصان . و قيل جعلهما مختلفين ـ يتعاقبان ويختلفان فى‌السواد والبياض ، «افلا تعقلون » ماترون من صنعه فتعتبروا ، افلا تعقلون انّه لايقدر على ذلك الاالله عزوجل.

« بل قالوا » اى ـ قالت **قريش** ، « مثل ماقال الاوّلون»اى- مثل من كان‌قبلهم من‌المكذّبين بالبعث، قالوا يعنى على‌طريق الانكاروالتعجب ، «ءاذا متنا و كنّا تراباً وعظاماً » خالية عن‌اللّحوم والعروق والاعصاب بالية، «انّا لمبعوثون » مخرجون‌من قبورنااحيآء ، قرأ **ابن كثير و ابوعمرو وعاصم وحمزة** ءاذا أانّا بالاستفهام فيهما،و قرأ **نافع والكسائى ويعقوب** ءاذا بالاستفهام‌ءانّا بالخبر ، وقرأ **ابن‌عامر** بضدّهم«ء اذا كنّا تراباً»بالخبر« ءانّا لمبعوثون » بالاستفهام .

« لقد وعدنا نحن »هذا الوعد ، ووعد« آباؤنا » اى وعدهم قوم ذكروا انّهم رسلا اى- قيل لنا ولآبائنا هذا الحديث من‌قبل مجيئك و لم‌يكن من‌ذلك‌شىء،«ان‌هذا الّا اساطيرالاوّلين»اى- ماهذاالّذى تخوفنابه‌الّا ماسطره‌الاوّلون‌فى كتبهم‌ممّالاحقيقةله .

« قل لمن‌الارض » اى- قل‌يا محمّد مجيباً لمنكرى‌البعث« لمن الارض ومن

فيها » من الخلق ، « ان كنتم تعلمون » خالقها ومالكها.

«سيقولون لله» ولابدّلهم من ذالك لانّهم يقرّون انّها مخلوقة . معنى آنست که مشرکان مکه چون برطریق انکاروتعجب گفتند . «ءاذامتنا و کنّا ترابا»بعث ونشور را منکرشدند فرمان آمد که یا محمّد ایشانرا جواب ده که این زمین وهر که در آن کراست وملك ومالك کیست؟مصرّف ومدبّر آن کیست ؟ اگرمی‌دانید که مملوك کیست بگوئید مالك آن کیست ؟ چون می دانید کی مخلوق است بگوئید خالق آن کیست ؟ یا محمّدبوناچار که ایشان گویند خدایراست ملك وملك زمین وهرچه درآنستّ که ایشان بمخلوقی و مملوکی همه مقرند ، چون ایشان چنین گویند و اقراردهند توبگو « افلا تذکّرون ». فتعلموا ان من قدرعلى خلق الارض و من فيها ابتداء يقدر على احيائهم بعدالموت ، چرا درنیابید و پند نپذیرید و دلیل نگیرید کـه آن خداوند که باوّل قادر بود بآفرینش خلق بآخر قادرست کـه باز آفریند وبرانگیزد .

« قل من ربّ السّموات السبع وربّ العرش العظيم سيقولون لله » . درحرف اوّل خلاف نیست که لله بی الف است. امّادرحرف دوم وسوم خلافست قراء ت **ابوعمرو و يعقوب** سيقولون الله افلاتتّقون ، سيقولون الله قل فانّى تسحرون »،هردوحرف بالف خوانند جواباً على المعنى واللفظ وهوظاهر، باقی لله خوانند همچون حرف اول جواباً على المعنى دون اللفظ كقول القائل للرّجل : منِ مولاك ؟ فيقول لفلان . اى ـ انا لفلان وهو مولاى. « قل افلاتتقون » يعنى افلا تتقون عقابه على انكار البعث والنشور، على اضافة الشريك والولد اليه سبحانه .

« قل من بيده ملكوت كل شیء» الملكوت الملك، والتّاء للمبالغة كالرحموت من الرحمة ، والرهبوت من الرهبة ، « وهويجير ولايجار عليه» اى ـ يعقد الايمان لمن شاء ولاينقض امانه ولايعقد عليه الامان ، يعنى يؤمن من يشاء ولايؤمن من اخافه الله ومنه قوله عزّوجل : « وان احدمن المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله»

ای - آمنه، وقیل یمتنع هو من السوء من یشاء ولایمتنع منه من اراده بسوء. «ان کنتم تعلمون» اجیبوا ان کنتم تعلمون.

سیقولون لله قل فانّی تسحرون» یعنی کیف تخدعون وتصرّفون عن توحیده وطاعته، وقیل کیف یخیّل الیکم ما لیس له اصل ولاحقیقة، والسّحر تخییل ما لیس له اصل.

«بل آتیناهم بالحقّ» ای - جئناهم بالحقّ الصدق، «وانّهم لکاذبون» فیما یدعونه من الشریک والولد.

«مااتخذالله من ولد» ای - مااتخذالله ولداً، و من هاهنا زائدة، و انّما قال ذلک لانّ بعض المشرکین کانوا یقولون الملائکة بنات الله، و بعض الیهود قالوا عزیر بن الله، وبعض النصاری قالوا المسیح ابن الله، وبعضهم قالوا اتخذ المسیح ابناً فبیّن الله تعالی انّه لم یتخذ ولدا لامن جهة الاستیلاد ولامن جهة الاضافة. «وما کان معه من اله» ای- لم یشرک فی الهیّته احداً، «اذا لذهب کلّ اله بما خلق» قوله: «اذا» کنایة عن ضمیر طویل، یعنی ولواتخذ ولداً وکان معه اله، «لذهب کلّ اله بما خلق» ای- لانفرد کلّ اله بخلقه ولم یرض ان یشارکه فیه غیره ولوقع التنازع وهو نظیر قوله: «لوکان فیهما آلهة الّاالله لفسدتا» ای- لم ینتظم امرهما کمالم ینتظم امر ملک فیه ملکان قاهران. «ولعلا بعضهم علی بعض» ای- طلب بعضهم مغالبة بعض کفعل ملوک الدّنیا فیما بینهم، وقیل لعلا القوی منهم علی الضعیف بالقهر والغلبة ولاینبغی للمقهوران یکون الهاً، ثمّ نزّه نفسه فقال: «سبحان الله عمّا یصفون» ای- تقدّس من ان یکون له شریک اوان یتخذ ولداً

«عالم الغیب والشهادة» ای- یعلم ماسیکون وماهو کائن حاضر، وهومعنی الشهادة یقال شهد اذاحضر، قرأ اهل **مدینة والکوفة غیرحفص**، عالم الغیب برفع المیم علی الابتداء، وقرأ الآخرون بجرّها علی نعت الله فی سبحان الله. «فتعالی عمّایشرکون» ای- تعظم عن ان یکون له شریک اونظیر.

« قل ربّ امّا ترينّي ما يوعدون » هذا شرط وجوابه، « فلاتجعلني »، وقداعترض النداء بين الشرط والجواب، والمعنى قل يا محمّد ان ترني في هؤلاء الكفار ماتعدهم من العذاب ، فاجعلني خارجاً منه ونجّني من سخطك وعذابك ،

« وانّا على ان نريك » هذا اخبار من الله عزّوجل عن انزال العذاب الّذي اوعدهم به في حيوة نبيّه واخبارعن قدرته على ذلك ، وقد حقق هذا الخبر يوم **بدر**، واري ذلك رسوله (ص) ، وقيل المعنى « وانّا على ان نريك مانعدهم » في حيوتك اونعاقبهم بعد وفاتك ، « لقادرون » فحذف .

النّوبة الثالثة

قوله : « يا ايّها الرّسل » **ابراهيم خليل** را عليه‌السلام دو فرزند بود که سلالۀ نبوت بودند يکي **اسحق** پدر عبرانيان ، ديگر **اسمعيل** پدرعرب ، از **اسحق** عليه‌السلام پيغامبران آمدند هزاران ، واز **اسمعيل** عليه‌السلام يك پيغامبر آمد **محمّد** عربي (ص) آن قوّت نبوت که درنهاد **اسحق** تعبيه بود بهزاران پيغامبر قسمت کردند هريکي را ازآن جزوي نصيب آمد ، بازقوّت نبوت و کمال رسالت که درنهاد **اسمعيل** تعبيه بود همه **بمصطفى** عربي دادند لاجرم برهمه افزون آمد و قوّت جمله انبياء دروي موجود آمد تا باوي گفتند : « ياايّها الرّسل » اي- همه اخلاق پيغامبران در تو جمع آمده وبهمه اوصاف حميده ستوده ، هر پيغامبري را بخصلتي نواختند واز حضرت ذوالجلال اورا تحفه‌اي فرستادند که بدان مخصوص گشت ، باز **محمّد** عربي و **مصطفى** هاشمي کـه طراز کسوت وجـود بود درّ صدف شرف بود او را بهمه برگذاشتند ، وبصفات همگان بنگاشتند ، چنانکه **ابن‌عباس** گفت : انّ الله تعالى اعطى محمّد خلق **آدم** ومعرفة **شيث** وشجاعة **نوح** ووفاء **ابرهيم** و رضاء **اسحق**

وقوة **يعقوب** وحسن **يوسف** وشدة **موسى** ووقار **الياس** و صبر **ايوب** وطاعة **يونس** وصوت **داود** وفصاحة **صالح** وزهد **يحيى** وعصمة **عيسى** وحب **دانيال** وجهاد **يوشع**. على القطع والتحقيق. میدان که از جملهٔ موجودات که بحکم کن بصحراء فیکون آمدند هیچ ذات را آن کمال وهیچ صفات را آن جلال نیامد که ذات **احمد** وصفات **محمّد** را آمد، **آدم** صفی هرچند عزیز ومکرم بود و بتخاصیص قربت مخصوص و مقرّب بود، لکن اورا عتاب ازپیش آمد وعقوبت ازعقب نخست گفت « وعصى آدم » پس گفت: «ثم اجتباه ربه » بازمصطفی را عفو ازپیش آمد وعتاب ازعقب: «عفاالله عنك» پس گفت : « لم اذنت لهم » میان این و آن دورست و آنکس که بدین بصر ندارد معذورست . اگر **ابراهیم** را قوت یقین بود تا جبرئیل را گفت : « امّا اليك فلا » یقین **مصطفی** ازیقین ابراهیم تمامتر بود که می گفت : «لی مع الله وقت لايسعنی فيه ملك مقرب» یعنی جبرئیل« ولانبیّ مرسل» یعنی ابراهیم . ور سلیمان را ملك دنیا داد مصطفی را ملك قیامت داد ، می گوید : « لواء الحمد بيدی ولافخر » واگر با موسی کرامت کرد تا قوم او بدریا بگذشتند ودامن ایشان تر نگشت ، بامصطفی کرامت کرد تا امّت او بدوزخ بگذرند ودامن ایشان خشك نگردد. واگر عیسی را بآسمان چهارم بردند مصطفی را «بقاب قوسين او ادنى » بردند، این همه معانی و معالی وفضائل وشمائل درذات مطهر مصطفی جمع کرد آنگه باوی این خطاب کرد « یاایّها الرّسل» ،

قوله: « انّ هذه امتكم امّة واحدة وانا ربّكم فاتقون » ازروی اشارت میگوید دین اسلام دینی یگانه وشما امتی یگانه ومن خداوند شما خداوند یگانه، بپرهیزید از خشم من که دینی دیگر گزینید وخدائی دیگر گیرید، این اسلام که هست جبارصفت است جبارهمّتی باید تاجمال اسلام بروی اقبال کند و جبار همّت آنستکه سربدنیا و عقبی فرو نیارد ، خلیل را گفتند : یاخلیل اسلم. اسلام راباش وبااسلام درساز گفت: اسلام جبّارصفت است متعلقانرا بخود راه ندهد ازبند علاقت بیرون آیم، مال بمهمان داد وفرزند بقربان ، ونفس خود بآتش سوزان ، آنگه گفت: «اسلمت لربّ العالمين»

اکنون که‌ازهمه بر گشتم ترا گشتم‌تاازهمه بازماندم وترامانده‌م ،

«ایحسبون‌انّمانمدّهم‌به‌من‌مال‌و بنین‌نسارع‌لهم‌فی‌الخیرات»این‌خواجگان دنیادار نفس‌پرورخلق‌پرست‌رداء تکبر بردوش نهاده ومست‌شهوت گشته چه‌پندارند که دنیا ایشانرا کرامتی‌است‌یا کثرت‌مال وفرزندایشانرا‌سعادتی‌است کلاولمّا، خبر ندارند که طلیعهٔ لشکرنعمت که دررسد همه درگاه بیگانگان طلبد ، علم شقاوت باخود میبرد وداغ بیگانگی‌می‌نهد . بازطلیعت لشکر محنت که دررسد همه زاویهٔ عزیزان طلبد گرد سرای دوستان گردد ، از بهرآنکه محنت ومحبّت بشکل هردوچون همند ، همبروهمسر بنقطهٔ سرّزیرآنرا تمییز کرده‌اند ورنه بشکل وصورت از یکدیگرجدا نه‌اند ، فرعون مـدبر را چهارصدسال ملك و عافیت ونعمت دنیا داد و درآن باوی مضایقه‌ای نرفت ، لکن اگرساعتی درد وسوزموسی خواستی بوی ندادی که سزای جمال‌آن درد نبود، واگرتقدیراً درآن‌ساعت که ارّه برفرق زکریا بود کسی ازوی پرسیدی که چـه خواهی؟ ازذرّات و اجزای‌وی نعرهٔ عشق روان گشتی و گفتی آن خواهم که تاابد برفرق ما همی‌راند. درخبرست که‌من‌احبّنافلیلبس‌للبلاء تجفافافانّ البلاء اسرع‌الی‌محبیّنا من‌السّیل‌الی‌قرار.

تازیم بندگی بند قباء تو کنم وین سلامت همه درکاربلاء تو کنم

« انّ الّذین‌هم من خشیة ربّهم مشفقون » تاآنجا که گفت: «اولئك‌یسارعون فی‌الخیرات » عاقل که درمعنی این‌آیات تأمل کند داند که‌مطیع برطاعت خویش ترسان ترست ازعاصی‌برمعصیت‌خویش . وچنانکه عاصی راحاجتست بستراو،مطیع راهم حاجتست بستراو ، وحق تعالی چنین می گوید : « وتوبوا الی‌الله جمیعاً ایّها المؤمنون » ای مؤمنان شما که مطیعانید وشما که عاصیانید همه بنعت‌تضرّع‌بدر گاه ماباز آئید وبرحالت افتقار و انکسار ازما آمرزش خواهید تاشما را درپردهٔ رحمت خود بپوشیم.عجب آید مرا ازآن قراء تهی‌مغز که شبی‌دور کعت نماز کند روزدیگر گره خویشتن بینی برپیشانی افکنده ومنّت هستی خویش برآسمان وزمین نهد و

ذرّات وجود باوی میگوید سلیم دلا که توئی اینجا از کعبه بت‌خانه میسازند وازعابد هفتصد هزارساله لعین ابد می‌آورند و **بلعم باعور** را که اسم اعظم دانست ودعای مستجاب داشت برطویلهٔ سگان می‌بندند، وتو یك شب دور کعت نماز گزاردی روزدیگر خواهی که عالم ازحدیث نماز توپرشود ؛ ای مسکین ! مرد محقق شرق و غرب پرازسجدهٔ اخلاص کند آنگه همه بآب بی‌نیازی فرو گذارد وبادودست تهی بسر کسوی شفاعت **محمّدمصطفی** بازگردد و گوید: یاایّهاالعزیزمسّنا واهلناالضرّوجئنا ببضاعةمزجئة.

پیرطریقت گفت : الهی آمدم با دودست تهی ، بسوختم برامید روز بهی ، چه بودا گرازفضل خود براین خسته دلم مرهم نهی .

«ولانکلف نفساالاّ وسعها» شاهراه دین را بدایتی ونهایتی: بدایت اهل‌شریعت راست ، ونهایت‌ارباب حقیقت را ، عمل‌اهل شریعت خدمت است برشریعت ، صفت ارباب حقیقت غربتست برمشاهدت ، قاعدهٔ اعمال‌شریعت برسهولت‌نهادند**مصطفی** گفت : بعثت‌بالحنیفیة السهلة السمحة . مستضعفانند واهل رخص طاقت بار گران ندارند. ربّ‌العزه درشرع‌رخصتها ازبهرایشان نهاد وبار گران ازایشان فرونهاد گفت: « لانکلف نفساً الاّوسعها » همانست که گفت : « ماجعل علیکم فی‌الدّین من حرج ، یریدالله‌بکم الیسرولایرید بکم‌العسر»اما روش ارباب حقیقت برریاضت‌وصعوبت‌نهاد وباایشان خطاب رفت که : «جاهدوا فی‌الله حق جهاده ،اتقوا الله حق تقاته، ان‌تبدوا ما فی‌انفسکم اوتخفوه یحاسبکم به‌الله ».

پیرطریقت راازحقیقت تصوف پرسیدند ، گفت : ماهوالاّ بذل‌الروح‌فلاتشتغل بترّهات المدّعین . و قال **الجریری** : لم یکلف الله العباد معرفته علی قدره و انّما کلّفهم علی مقدارهم . فقال « ولانکلف نفساً الاّوسعها » ولو کلّفهم علی‌قدره لجهلوه وما عرفوه لانّه لایعرف قدره سواه ولایعرفه علی‌الحقیقة غیره الله جلّ جلاله . خلق را بمعرفت خویش برقدر طاعت واندازهٔ استطاعت‌ایشان‌تکلیف کرد نه برقدرجلال وعزت خویش ، هر کسی برقدرخویش اورا تواند شناخت ، و چنانکه اوست خود

داند وخود راخودشناسد، قال‌الله تعالی: «ولایحیطون به‌علماً الرّحمن‌فسئل‌به‌خبیرا»
وقال علی (ع) : یامن لایعلم احدمن خلقه کیف هوغیره. اگرذره‌ای ازآن‌معرفت
حقیقت که او را بخوداست برخلق آشکارا کند همه متمرّدان جهان و شیاطین عالم
موّحد گردند همه زنارها کمرعشق دین گردد ، همه خارهای عالم ریاحین شود .
خاکها مشك وعبیرشود ، اوصاف بشریت همه بشرات نسیم معرفت گردد .

گریك نظرت چنانکه هستی نگری — نه بت ماند نه بت پرست ونه‌پری

الهی وصف‌تو نه کار زبانست، عبارت ازحقیقت یافت تو بهتانست ، باصولت
وصال دل ودیدار را چه توان است .

حسن تو فزونست زبینائی من — راز تو برونست ز دانائی من

٤ ـ النّوبة الاولی

قوله تعالی : « **ادفع بالّتی هی احسن السیّئة** » [ای محمد] بدیشان پاسخ
ده بهرچه آن‌نیکوتر،« **نحن اعلم بما یصفون** (۹٦) » ماداناتیم بآنچه ایشان گویند.

« **وقل ربّ** » و بگوی خداوند من ، « **اعوذ بك** » فریاد خواهم بتو .
« **من همزات الشّیاطین** (۹۷) » از بد در انداختن دیوان .

« **واعوذ بك ربّ ان یحضرون** (۹۸) » وفریاد خواهم بتو خداوند من که
هیچ بامن باشند .

« **حتّی اذا جاء احدهم الموت** » تا آنگه که مرگ بیکی آید ازایشان ،
« **قال ربّ ارجعون** (۹۹) » گوید خداوند من مرا باز گذارید .

« **لعلّی اعمل صالحاً** » تا مگر که من کردار نیك کنم ، « **فیما ترکت** » از
آن کردار های نیك که نکرده‌ام و بگذاشته‌ام ، « **کلاّ** » بودن این را روی نیست ،

« **انها کلمة هو قائلها** » براستی که آن سخنی است که او میخواهد گفت .

« **ومن ورائهم برزخ** » وپیش ایشان با گوراست ودر نک در آن، « **الی یوم یبعثون** (١٠٠) » تا ان روز که ایشانرا برانگیزانند .

« **فاذا نفخ فی الصّور** » آنگه که درصور دمند، « **فلاانساب بینهم یومئذ** » میان خلق آن روز هیچ نژاد نه [که سود دارد و نه هیچ آزرم بکار آید]

« **ولایتساءلون** (١٠١) » ونه یکدیگر را پرسند هیچ .

« **فمن ثقلت موازینه** » هر کرا گران آید ترازوی وی [بکردار نیك]

« **فاولئك هم المفلحون** (١٠٢) » ایشان آنند که جاوید پیروز آمدگانند .

« **و من خفّت موازینه** » و هر کرا سبك آید ترازوی او [از کردار نیك]

« **فاولئك الّذین خسروا انفسهم** » ایشان آنند که ازخویشتن درماندند، « **فی جهنّم خالدون** (١٠٣) » دردوزخند جاویدان .

« **تلفح وجوههم النّار** » وافروزد آتش رویهای ایشانرا، « **وهم فیها کالحون** (١٠٤) » وایشان درآن تباه رویانند .

« **الم تکن آیاتی تتلی علیکم** » ایشانرا گویند نه سخنان و پیغامهای من برشما میخواندند ؟ « **فکنتم بها تکذّبون** (١٠٥) » وشما آنرا بدروغ می‌داشتید.

« **قالوا ربّنا** » گویند خداوندما ، « **غلبت علینا شقوتنا** » زور کرد برمابیش شد بدبخت بودن ما ، « **وکنّا قوماً ضالّین** (١٠٦) » وقومی بودیم گمراهان

« **ربّنا اخرجنا منها** » خداوند ما بیرون آر ما را از ایدر « **فان عدنا فانا ظالمون** (١٠٧) » اگر باز گردیم ستمکار مائیم ،

« **قال اخسئوا فیها** » گوید دورشوید وخاموش [از آنچه می گوئید] درین سرای،

« **ولاتکلّمون** (١٠٨) » هیچ سخن مگوئید بامن.

« **انّه كان فريق من عبادي** » كه گروهي بودندازرهيگان من(١)، « **يقولون ربّنا** » ميگفتند خداوند ما ، « **آمنّا فاغفرلنا وارحمنا** » بگرويديم بيامرزما را و ببخشاى مارا ، « **وانت خير الرّاحمين** (١٠٩) » كه تو بهتر بخشايندگانى.

« **فاتّخذ تموهم سخريا** » پس شما ايشانرا افسوس گرفتيد، « **حتّى انسوكم ذكري** » تا فراموش كردند برشما يادمن، « **وكنتم منها تضحكون** (١١٠) » وشما ازيشان مى خنديديد « **انّي جزيتهم اليوم بما صبروا** » امروز من ايشانرا پاداش دادم بپاداش آنكه صبر مى كردند ، « **انهم هم الفائزون** (١١١) » ايشان امروز رستگارانند .

« **قال كم لبثتم في الارض** » [الله تعالى] گويد ايشانرا اين بودن شما دردنيا [كه مرا بدان بداديد] خود چند بود ؟ « **عدد سنين** (١١٢) » [چند بوديد درزمين] برشمار سالها ؟

« **قالوا لبثنا يوماً او بعض يوم** » گويند روزى يا بعض روزى ، « **فسئل العادين** (١١٣) » ازفريشتگان پرس كه شمار گيران تواند .

« **قال ان لبثتم الاّ قليلا** » گويد آنچه بوديد جزاندكى نبوديد ، « **لو انّكم كنتم تعلمون** (١١٤) » چون نيك بودى شمارا اگرشمارادانستيد .

« **افحسبتم انّما خلقناكم عبثاً** » مى پنداشتيد كه ماشما را ببازيگرى آفريديم، « **وانّكم الينا لاترجعون** (١١٥) » مى پنداشتيد كه شما با مانخواهيد آمد.

« **فتعالى الله الملك الحقّ** » چون برترست [و پاك ترازبازى و بى عيب تر] الله آن خداى كه پادشاه است براستى و سزا ، « **لا اله الاّ هو** » نيست خدائى جززو، « **ربّ العرش الكريم** (١١٦) » خداوند عرش كريم بزرگوارنيكو.

« **ومن يدع مع الله الهاً آخر** » وهر كه خداى ديگر خواند باالله ، « **لا برهان له به** » [خدائى] كه درآن [پرستش] اورا نه عذرست و نه حجت ، « **فانّما حسابه عند ربّه** » شمار او بنزديك خداوند او [بكند الله تعالى شمار او]، « **انه لا يفلح**

(١) جوقى بودند (نسخه ج)

الکافرون (١١٧) » که ناگرویدگان هرگز نیك نیابند.

« **وقل ربّ اغفر** » وبگوی خداوند من بیامرز،« **وارحم** » وببخشای ،«**وانت خیر الرّاحمین** (١١٨) » وتو بهتر بخشایندگانی .

النّوبة الثانية

قوله : « ادفع بالّتی هی احسن » ای- ادفع بالخصلة الّتی هی احسن الخصال وهی الحلم والصفح والاغضاء عن جهلهم ، والصّبر علی اذاهم ، وقوله : «السيئة» يعنی اذاهم ايّاك و تکذيبهم لك . نزول این آیت پیش از آن بود که فرمان آمد بقتال ، ربّ العزّه **مصطفی** را بعفو وصفح فرمود گفت آن سخن بد و کرد بد ایشانرا بحلم و صفح خویش دفع وبر اذی وتکذیب ایشان صبر کن ، « **واهجرهم هجراً جميلا** » ، وبروی نیکو ازیشان فرا بر،پس این آیت منسوخ شد بآیت قتال . و گفته‌اند معنی آنست کـه عظهم برفق ولين ولاتعظهم بشدّة و عنف . ای **محمد** ایشانرا که دعوت کنی وپند دهی برفق ولطف وآسانی دعوت کن وپند ده نه بسختی ودرشتی چنانکه جائـی دیگر گفت : « قل انّما اعظکم بواحدة » الآية . و موسی کلیم را در دعوت فرعون همین فرمود : « فقولا له قولا ليّنا » ، و قيل الّتی هی احسن ، لااله الّا اللّه ، والسيئة ، الشرك . « نحن اعلم بما يصفون » ای- يقولـون من الشرك ، فنجزيهم ما يستحقون .

«وقل ربّ اعوذبك» ای- استجير بك وامتنع بعزّتك، « من همزات الشّياطين» قال **ابن عباس** : ای - من نزغاتهم ، ونزع الشيطان وسوسته . حتی يشغل عن امر اللّه عزوجل.وقال **مجاهد** : همزات الشياطين نفخهم ونفثهم ، واصل الهمز شدّة الدفع ، يعنی دفعهم بالاغواء الی المعاصی .همزات الشياطين آنست که بدها ومعصیتها در پیش

بنده افکنند واورا با معاصی دهند وبآن مشغول دارند تا ازکارخداوطاعت داری وی بازماند ، و قال **الحسن** : معناه اعوذبك من الجنون . روی عن رجل من اهل بيت رسول‌الله (ص) قال : قام **رسول‌الله** الی‌صلوة اللّيل فهلّل ثلاثا فكبّر ثلاثاً و قال اعوذ بالله من الشيطان الرجيم من همزه ونفثه و نفخه ، قال : فسألته من الغدعن همزه ، فقال : هوالموتة، قلت‌ما الموتة ؟ قال الموتة اخذالشيطان للانسان يشيربه الی ان يفعل فعلا يحدث عنده‌الجنون ، وسألته عن نفثه ، فقال : انه الشعر، و عن نفخه ، فقال انّه الكبر.

« واعوذبك ربّ ان يحضرون » فی‌شییء من اموری و انّما ذكر الحضور لانّ الشيطان اذاحضر ابن آدم يوسوسه ويجلب اليه شرّاً فی‌دينه ودنياه .

« حتّی اذا جاء احدهم الموت » ای ـ وقت الموت و انقضاء اجله . اين آيت متصلست بآيت پيش ، والتقدير: ادفع بالّتی هی احسن‌السيئة حتی‌اذاجاء احدهم الموت ، و قيل بل قلوبهم فـی غمرة من هذا حتی اذاجاء احدهم الموت ، و قيل التأويل لانريك مانعدهم بل نمهلهم حتی اذاجاء احدهم الموت . كقوله عزوجل : « وماكان‌الله ليعذّبهم وانت فيهم»، معنی آنست كه يا **محمّد** ما توانائيم كه با تونمائيم كه بايشان چه خواهد بود ازعذاب لكن می‌ننمائيم وحرمت ترا فرامی گذاريم تا آن روز كه مرگی آيد بايشان . « قال ربّ ارجعون » ای ـ اذا عاين احدهم الآخرة قبل ان يذوق الموت‌ادركته النّدامة علی‌التقصير، وقال تحسراً علی‌مافاته،ربّ‌اردنی الی الدّنيا . معنی آنست كه چون يكی از ايشان مخائل مرگ بروی پيدا شود و آخرت اورا عيان گردد ، پشيمانی بوی اندر آيد و بر گذشته تحسر خوردو گويد . خداوندمن مرا با دنيا فرست تاكار نيك كنم . «ارجعون » بلفظ جمع گفت‌برعادت عرب كه با يكی خطاب جمع كنند بروجه تعظيم ، چنانكه ربّ‌العزه گفت : « انّا نحن نحيی ونميت » ـ « انّا نحن‌نزلنا الذّكر» و نظيراين در قرآن فراوانست و روا باشد كه « ارجعون» خطاب با فريشتگان بود كه قبض روح وی می كنند ، يعنی كه

اوّل خدایرا خواند وبوی استغانت کند و گوید: «ربّ» ای ـ خداوندمن، آنگه خطاب با فریشتگان گرداند گوید: «ارجعون الی الدّنیا». روی اذاعاین المؤمن الملائکة قالوا له‌نرجعك الی الدّنیا؟ فیقول الی دارالهموم والآحزان لابل قدماً الی‌الله، واما الکافرفیقول ربّ ارجعون.

«لعلّی اعمل صالحاً» ای ـ اقول‌لااله الاالله واعمل بطاعةالله، «فیماترکت» من طاعةالله حین کنت‌فی‌الدّنیا، «کلّا» کلمة ردع وزجرای ـلایرجع‌الیها ولایکون ذلك،«انّها» یعنی سؤاله‌الرجعة، «کلمةهوقائلها» ولاینالها، وقیل «انّها کلمة»یعنی قوله: «لعلّی اعمل صالحاً» ای ـ هوشیء لاحقیقة له لوردّ، کقوله: «و لوردّوا لعادوالما نهوا عنه». «ومن ورائهم» یعنی امامهم، «برزخ» البرزخ، الحاجزما بین‌الدنیا والآخرة، وهوالمکث فی‌القبر، والبرزخ فی‌سورة **الفرقان** هوما یحجز بین‌العذب والملح‌فی‌البحر،سمّاه‌فی موضع آخرحاجزاًفی‌قوله: «وجعل‌بین‌البحرین حاجزا»، وفی‌الخبر.«انّ‌الوسوسة برازخ‌الایمان».ای‌ـهوعارض بین‌الکفروالایمان، وقیل«ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» ای ـ ومن بعدموتهم حاجز بینهم و بین الرجوع الی‌الدّنیا الی یوم‌البعث.

«فاذا نفخ فی‌الصورفلاانساب بینهم» اختلفوا فی هذه‌النفخة،فقال**ابن‌عباس**: هی‌النفخةالاولی، نفخ فی‌الصورفصعق من فی‌السموات ومن فی‌الارض. «فلاانساب بینهم‌یومئذولایتساءلون» ثم نفخ فیه اخری فاذاهم قیاماًینظرون واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون، وقال **ابن‌مسعود**: هی‌النفخة الثانیة، قال یؤخذ بیدالعبد اوالامة یوم‌القیامة فینصب علی رؤس الاوّلین والآخرین ثم ینادی هناد هذا فلان بن فلان فمن‌کان‌له قبله حق فلیأت الی حقه فیفرح‌المرء ان یکون له الحقّ علی والده او ولده او زوجته اواخیه‌فیأخذه منه، ثمّ قرأ **ابن مسعود** «فلا انساب بینهم یومئذ ولایتساءلون». گفته‌اند اینجا اضمارست یعنی لاانساب بینهم تنفع.میان‌ایشان‌هیچ نسب نماند که بکارآید ایشانرا وسود دارد، وبروفق این معنی روایت کردند از

حسن قال : امــا والله انّ انسابهم لقائمة بينهم ، بدليل قوله : « يوم يفرّ المرء من اخيه و امّه وابيه » ولكن لاينتفعون بها ولا يتعاطفون ، وهوالمقصود بالنسب فاذا ذهب ذلك صاركان الانساب قد ذهبت ، و كذلك معنى قوله صلّى الله عليه وسلّم : « كل سبب ونسب ينقطع الاّ سببى ونسبى » اى ـ لاينفع يوم القيمة سبب ولانسب الاسببه ونسبه وهوالايمان والقرآن · وقيل يوم القيامة يوم طويل مختلف الاحايين لايتساءلون فى حين الفزع ويتسآءلون فى حين الامن ، ومعنى يومئذ اى فى ذلك الوقت . قال **الزجّاج** : انّ يوم القيامة مقداره خمسون الف سنة ، وفيه ازمنة واحوال ، وانّما قيل يومئذ كما تقول نحن اليوم نفعل كذا و كذا ، ليس تريد به يومك ، انّما تريد نحن فى هذا الزّمان فيوم يقع للقطعة من الزمان . معنى آيت آنست كه روزرستاخيزچون درصوردمند بوقت هيبت وسياست وهنگام فزع ، ميان خلق هيچ نسب نماند كـه ايشانرا بكار آيد وهيچ با يكديگر تفاخر درنسب نكنند چنانكه در دنيا مى كردند و هيچ ازاحوال يكديگر نپرسند چنانكه دردنيا مى‌پرسيدند ، هر كسى بخوددرمانده وبخودمشغول گشته .

« فمن ثقلت موازينه » فى الكلام اختصار ، يعنى موازين عمله الصالح ، وانّما خرج الموازيـن جمعاً لانّ من اريـد بـه الجماعـة و لهذا قـال تعالى : « فاولئك هم المفلحون ».

« ومن خفّت موازينه » من العمل الصّالح ، « فاولئك الّذين خسروا انفسهم » . غبنوا انفسهم باهلاكهم ايّاها ، « فى جهنّم خالدون » دائمون باقون لايموتون

« تلفح وجـوههم النّار » تلفح وتنفح فى معنى واحد الاّ انّ اللفح اعظم تأثيراً ، والمعنى يأخذلهب النّار وجوههم بشدة ، وقيل تأكل وجوههم النّار ، « و هم فيها كالحون » اى ـ عابسون كقوله : « وجوه يومئذ باسرة » اى عابسة . قال **الزجاج** الكالح الّذى قد تشمرّت شفته عن اسنانه فبرزت ، وسئل **ابن مسعود** عن معنى الآية اوما رأيت الرأس المشوى كيف تقلص شفتاه وخرج انيابه . روى **ابوسعيد الخدرى**

عن النبی (ص) فی قوله : « وهم فیها کالحون » قال : « تشویه النّار فتقلص شفته العلیا حتی تبلغ وسط رأسه وتسترخی شفته السفلی حتی تبلغ سرته » و فی روایة اخری قال (ص): « تلفحهم النّار لفحة فتسیل لحومهم علی اعقابهم ».

« الم تکن آیاتی » القول فیه مضمر ای ـ یقال لهم الم تکن آیاتی ، یعنی القرآن، « تتلی علیکم » ، وقیل الم تکن رسلی یقرؤن علیکم کتبی ، ویسمعکم آیاتی الّتی فیها وعدی ووعیدی . « فکنتم بها تکذّبون » ای ـ بما اخبرتکم فیها ، « قالوا ربّنا غلبت علینا » . ای ـ سبقت علینا ، « شقوتنا » وفی الحدیث ، « انّ رحمتی غلبت غضبی » ای ـ سبقت غضبی ، قرأ **حمزة والکسائی** ، شقاوتنا بالالف وفتح الشین، وقرأ الآخرون شقوتنا بکسر الشین من غیر الف ، وهما لغتان ، یقال شقی یشقی شقاوة علی فعالة کالسعادة ، و شقوة علی فعلة کالرّدة والفتنة. یقال الشقاوة المضرّة اللاحقة فی العاقبة ، والسعادة المنفعة اللاحقة فی العاقبة . « و کنّا قوماً ضالّین» عن الحقّ فی الدّنیا لاجل ما کتب علینا من الشقاء ، اقرّوا علی انفسهم بالضّلال .

«ربّنا اخرجنا منها» ای ـ من النّار بفضلک ، «فان عدنا» الی شرکنا والی ما تکره، « فانّا ظالمون ».

« قال اخسؤا » ای ـ ابعدوا ، « فیها » کما یقال للکلب اذا طرد اخسا ، وقیل معناه انطردوا فیها انطراد الکلاب ، وابعدوا فیها بعد الکلاب « ولا تکلّمون » فی رفع العذاب فانّی لا ارفعه عنکم ولا اخرجکم منها ، فعند ذلک ایس الکفّار من الفرج. مفسّران گفتند آخرتر سخنی که دوزخیان گویند اینست که : « ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانّا ظالمون » وپس از هزار سال ایشان را جواب دهند که : «اخسؤا فیها ولا تکلّمون » پس از آن هیچ سخن نگویند که کسی فهم کند مگر شهیق وزفیر بانگی همی کنند چون بانگ خر، وعن **ابی الدرداء** قال قال **رسول الله** (ص) : « یلقی علی اهل النّار الجوع فیعدل ما هم فیه من العذاب فیستغیثون بالطعام فیؤتون بطعام ذا غصّة فیذکرون انهم کانوا یستغیثون فی الدّنیا بالشراب فیؤتون بالحمیم فی کلالیب

من نارفاذا ادنیت من وجوههم قشرت وجوههم فاذا دخلت بطونهم قطعت مافی بطونهم فیستغیثون عند ذلك ، فیقال لهم اولم تك تأتیكم رسلكم بالبیّنات؟فیقولون بلی،فیقال لهم فادعوا و ما دعاءالكافرین الاّ فی ضلال ، فیقولون ادعوا لنامالكا فیقولون یامالك لیقض علینا ربّك ، قال انكم ماكثون ، فیقولون : « ربّنا غلبت علینا شقوتنا و كنا قوماً ضالّین ربنا اخرجنا منهافان عدنا فانّاظالمون. فیقول اخسوٴا فیهاولاتكلّمون»

« انّه كان فریق من عبادی » ، هذا تعلیل لاستحقاق العذاب یعنی طائفة من عبادی هذه صفتهم یرید به الانبیاء والمرسلین ، قال **الربیع** : هم اصحاب الصّفة ، و قیل هم اصحاب **رسول الله** (ص)،« یقولون ربنا آمنّا فـاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الراحمین » .

« فاتخذ تموهم سخریّا » . قرأ اهل **المدینة** و **حمزة والكسائی** سخریاً بضم السّین هاهنا وفی سورة ص.وقرأالباقون بكسرهما واتفقوا علی الضمّ فی سورة **الزخرف**، قال **الخلیل** هما لغتان كقولهم بحرلجي ولجی،وكوكب دری ودری وقال **الكسائی** و **الفرآء** : الكسر بمعنی الاستهزاء بالقول والضمّ بمعنی التسخیروالاستبعاد بالفعل واتفقوا فی سورة **الزخرف** علی الضمّ لانّه بمعنی التسخیر، « حتی انسوكم ذكری» تأویله انساكم شؤم اذاكم ایّاهم ذكری،یعنی كانوا سبب النسیان و كنتم منهم تضحكون كقوله : « انّ الّذین اجرمواكانوا من الّذین آمنوا یضحكون » . **مقاتل گفت**: این درشأن كفار قریش فرو آمد كه بفقراء صحابه برمی گذشتند **بلال** و**عمار** و**خباب** و **صهیب** وغیرایشان وبایشان استهزاء می كردند و ناسزا می گفتند ربّ العزه گفت :

« انّی جزیتهم الیوم بماصبروا » ای۔ جازیتهم الیوم بمایستحقون من الثواب لصبرهم علی اذاكم وقیامهم علی طاعتی، «انّهم هم الفائزون » . قرأ **حمزة والكسائی** انّهم بكسر الالف علی الاستیناف ، وقرأ الآخرون بفتحها فتكون فی موضع المفعول الثانی ، والمفعول الاوّل هم من جزیتهم لانّ جزی یتعدی الی مفعولین ، والتقدیر جزیتهم الیوم بصبرهم الفوزبالجنّة كقوله : « و جزاهم بماصبروا جنّة و حریراً » و

یجوز ان یکون علی اضمار اللّام والتقدیر، جزیتهم لانّهم هم‌الفائزون.

«و قال کم لبثتم» قرأ، **حمزة والکسائی**، قل کم لبثتم علی‌الامر، و کذلك قل ان لبثتم والمعنی، قولوا ایّها الکافرون، فاخرج الکلام مخرج الواحد والمراد منه الجماعة اذکان معناه مفهوماً، ویجوزان یکون المعنی یامن یسأل‌عن بعثهم قل لهم کم لبثتم، و هوعلی خطاب من یأمره‌الله تعالی بسؤالهم وقرأ **ابن کثیر** قل کم لبثتم بغیرالالف علی الامـر، قال: ان لبثتم بالالف علی الخبرلانّه جواب، و قرأ الباقون، قال کم لبثتم، قال ان لبثتم علی‌الخبر فی‌الحرفین والوجه انّه‌علی‌الاخبار عن‌السائل فی‌الکلامین کلیهما، ای- قال‌الله عزّوجل للکفاریوم البعث: «کم لبثتم فی‌الارض» ای- فی‌الدّنیا وفی‌القبور «عددسنین، قالوا لبثنا یوماًاوبعض یوم» نسوا مدّة لبثهم فـی الدّنیا لعظم ماهم بصدره من العذاب، «فسئل العادین» ای- الملائکة الّذین یحفظون اعمال بنی‌آدم ویحصونها علیهم. این خطاب با منکران بعث فردا که رب‌العزّة جلّ جلاله ایشانرا بـرانگیزاند(۱) وقیامت‌را معاینه ببینند ایشانرا سئوال توبیخ کنندبآنچه دنیاءاندك‌فانی برآخرت باقی‌اختیارکردند گوید: «کم لبثتم فی‌الارض»؟ قومی جواب دهند که: «لبثنا یوماً» قومی،دیگرجواب‌دهند که: «اوبعض یوم»، قومی دیگر گویند: «فسئل العادین» الله، تعالی گوید:

«ان لبثتم الاّ قلیلا» ای- ما لبثتم فی‌الدنیا الا قایلا،سمّاه قلیلا لانّ الواحد و ان طال مکثه فی الدّنیا فانّه یکون قلیلا فی جنب مایلبث فی الاخرة، لانّ لبثه فی‌الدّنیاوفی‌القبرمتناه،«لوانّکم کنتم تعلمون» قصراعمارکم فی‌الدّنیا وطول‌مکثکم فی‌العذاب لما اشتغلتم بالکفروالمعاصی.

«افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً» ای-لعباً و باطلاً لالحکمة من ثواب‌المطیع وعقاب العاصی، وهومصدر فی موضع الحال ای- عابثین، و قیل نصب مفعول له ای- للعبث، والمعنی، افحسبتم انماخلقناکم للعبث تلعبون و تأکلون و تشربون

---

(۱) بینگیزاند(نسخهٔ ج)

وتفعلون ماتريدون ثم لاتموتون للحساب والجزاء ، بيّن‌الله تعالى انّه لوخلقهم لهذه الاشياء لكان ذلك عبثاً .

«فتعالى‌الله الملك الحقّ» من ان يخلق الخلق للعبث والباطل. نظيره قوله تعالى:«ايحسب‌الانسان ان يترك‌سدى» لم‌يخلقهم للعبث ، وانّماخلقهم للعبادة واقامة اوامر الله عزّوجل ، يقول الله تعالى: « وماخلقت‌الجن والانس الاّ ليعبدون » . وسئل بعض‌العلماء لم خلق‌الله الخلق ؟ فقال : ليعبدوه فانّه يحبّ عبـادة العابدين‌ويثيبهم على‌قدر افضاله لاعلى قدر افعالهم ، وان‌كان غنياً عن عبادة خلقه وليظهر احسانه لانّه محسن فاوجدهم ليحسن اليهم ويتفضّل عليهم‌فعامل بعضاً‌بالعدل وبعضاً بالفضل‌وخلق المؤمنين خاصة للرحمة ، قال‌الله تعالى : «وكان بالمؤمنين رحيماً »، وقال تعالى : «الامن رحم ربّك» ولذلك خلقهم ، وقال اميرالمؤمنين على(ع) فى‌خطبته:افحسبتم انّ الموت لايعمكم والقبر لايضمكم والقيامة لاتجمعكم والربّ لايقضى بينكم ، «افحسبتم انّما خلقناكم عبثاً انّكم الينا لاترجعون» ، و عن **عبدالله‌بن مسعود** انه مرّ بمصاب مبتلى فقرأ فى‌اذنه «افحسبتم‌انّماخلقناكم‌عبثاً»حتى‌ختم‌السورة فبرأ فقال له **رسول‌الله** (ص) ماذا قرأت فى اذنه؟فاخبره ، فقال : والّذى نفسى بيده و لوانّ رجلا موقنا قرأها على جبل لزال. وعن **الاوزاعى** قال: بلغنى انّ فى‌السماء الدّنيا ملكا ينادى كلّ يوم : الاليت الخلق لم يخلقوا و يا ليتهم اذخلقوا عرفوا ما خلقوا له وجلسوا فذكروا ماعملوا . ثم نزه‌الله نفسه عمّا وصفه به المشركون من اتخاذ الاولاد فقال جلّ ذكره : « فتعالى‌الله الملك الحق » الّذى لايزول ملكه ولا يفنى سلطانه الحقّ بنعوت جلاله متوحد ، فى‌عز آزاله وعلوّ اوصافه متفرد ، فذاته حق و وصفاته حقّ وقوله صدق،ولايتوجه لمخلوق عليه حق، «لااله‌الاّهورب‌ّالعرش‌الكريم» يعنى‌السرير‌الحسن المرتفع ، قيل كرمه عظمته وجلالته و ارتفاعه و امتناعه من ان يملكه غيره، وقيل كرمه رفع‌الله‌ايّاه على‌اعناق‌الملائكة و كواهلهم وحفوف‌الملائكة

به» ، والکریم فی لغة العرب الحسن السهل المنال.

«ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له به» لاحجّة ولا بیّنة له لانّه لاحجّة فی دعوی الشرك ، «فانّما حسابه» ای ـ جزاؤه عندربّه یجازیه بعمله کما قال: «انّ علینا حسابهم» ای ـ جزاهم ، وقال فی **الشعراء** : «ان حسابهم الاّ علی ربّی» ای ـ ماجزاؤهم الاّ علی ربّی . «انه لایفلح الکافرون» لاسعد الجاحدون المکذّبون .قال **الحسین بن الفضل** : اثبت الله الفلاح فی اول سورة للمؤمنین فقال تعالی. «قدافلح المؤمنون» ونفاه فی آخرها عن الکافرین . فقال : «انّه لایفلح الکافرون»

و«قل»یامحمد،«رب اغفر»ای- ذنوبی،«وارحم»ای- تضرّعی،«وانت خیرالراحمین» لایرحم احد رحمتك،قیل،اذا رحم عبداً لم یوبخه علی ذنبه ، و هذا الدّعاء معطوف علی ماعلّمه من الدعاء قبله فی قوله : «وقل رب اعوذبك من همزات الشیاطین».

النّوبة الثالثة

قوله : «ادفع بالّتی هی احسن السیئة» خداوند کریم کردکار نامدار حکیم جل جلاله وتقدست اسماؤه‌درین آیت **مصطفی** را می‌فرماید بمکارم‌اخلاق ومحاسن عادات ، روی‌تازه وسخنی چرب و دلی نرم وخلقی خوش بدکارانرا عفو کردن ، و عیب معیوبان پوشیدن، وبجای بدی نیکی کردن . بزبان طریقت‌احسن درین‌موضع آنست که دلی فتوی دهد باملاء حق ، وسیئة آنست که نفس فرماید بهوای خود، گفتند ای سید فرمودهٔ نفس را بنمودهٔ حق دفع کن «ادفع‌بالّتی هی‌احسن السیئة» سید صلوات‌الله علیه پیوسته گفتی : «ربنا لاتکلنا الی انفسنا طرفة عین ولااقل من ذلك»،بارخدایا این پردهٔ نفس ما از پیش دل ما بردار تا این مرغ دل یك ره ازین

قفص نفس خلاص یابد . وبرهواء رضاء مولی پرواز کند ، بـارخدایا این بار نفس بارخودی است بارخودی ازما فرونه تا ازخود برهیم وبا تو پردازیم . ای جوانمرد نگر تانگوئی که نفس‌مبارك اوصلوات‌الله علیه همچون نفس دیگران بوده که اگر یك‌ذرّه ازتابش نفس‌اوبرجان ودل صدیقان عالم تافتی همه‌درعالم قدس ورياض انس روان گشتندی(۱)وبمقعد صدق فرو آمدندی‌بااین‌همه می گوید :خداوندااین‌حجاب راه حقیقت‌ماست ازراه مابردار ، فرمان آمد که ای محمد ناخواسته خود در کنار تونهادیم : «الم نشرح لك‌صدرك.ووضعنا عنك وزرك»، ای محمد آن بارتوئی از تـو فرو نهادیم، ارادت‌ماکار توساخت ، عنایت ماچراغ توبیفروخت ، تو نه بخودآمدی ونه برای خود آمدی ، نه بخودآمدی که ترا آوردیم «اسری بعبده». نه‌برای خود آمدی که‌رحمت جهانیانرا آمدی . «وماارسلناك الاّ رحمة للعالمین» .

«وقل رب اعوذبك من‌همزات الشیاطین» قال **النبی** (ص) : «من استعاذ بالله فقد اتکأ علی متکاء «عظیم».وقال(ص): « اغلقوا ابواب‌المعاصی بالاستعاذة وافتحوا ابواب الطاعات بالتسمیة» . مفهوم خبر آنست که بنده معصیت کـه میکند بتهییج شیطان میکند ویاری دادن‌وی،چون کلمهٔ استعاذت بگوید شیطان ازوی‌رمیده گردد ودرمعاصی بروی بسته شود، وبنده طاعت که می آرد بتوفیق ومعونت‌الله تعالی‌می آرد چون نام‌الله گوید مددعنایت درپیوندد ودرطاعت بروی گشاده گردد ، پس می‌دان که اعوذ بالله گفتن سبب رستگاری بنده است‌ازآتش‌سوزان ، وبسم‌الله گفتن سبب‌رسیدن وی ببهشت جاویدان .

روزی آن‌مطرود درگاه‌ابلیس مهجوربر **مصطفی** آشکارا گشت، **رسول** گفت یا ابلیس کم اعداؤك من امتی ؟ ازامت من چند کس دشمن‌تواند؟ گفت یارسول‌الله پانزده کس : امام عادل ، توانگرمتواضع ، بازرگان راستگوی، عالم خاشع،مؤمن ناصح ، تائب که برتوبه‌بایستد ،مؤمن که رحیم دل بود ، پارسا که ازحرام بپرهیزد،

---

(۱) کشتهدید(نسخه‌الف)

بنده‌ای که پیوسته بر طهارت بود، مالداری که زکوة ازمال بیرون کند و بدهد، جوانمردی که دست سخاوت گشاده دارد، درویش نوازی که پیوسته صدقه دهد، متعبّدی که قرآن داند وخواند، متهجدی که همه شب نماز کند وخدارا یاد کند. گفت یا ابلیس کم احبّاؤك من امّتی؟ ازامّت من چند کس دوست تواند گفت ده کس، یا **رسول الله** اول سلطان جائر دوم بازرگان خائن، سوم توانگر متکبر، چهارم خمرخوار، پنجم زناکار، ششم رباخوار، هفتم مرد قتّال، هشتم هر که مال یتیم خوردو باك ندارد نهم او که داردمال و زکوة بندهد، دهم آنکه امل دراز دارد وهیچ ازمرگ یاد نکند.

«حتی اذا جاء احدهم الموت» مرگ دواست مرگ کرامت ومرگ اهانت، مرك کرامت مؤمنانراست ومرك اهانت کافرانرا، مؤمنانرا بدمرك گوید: «یا ایّتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة». کافرانرا گویند: «اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق و کنتم عن آیاته تستکبرون». مؤمنانرا فریشتهٔ رحمت آید باصد هزار روح وراحت وبشری و کرامت که: «لاتخافوا و لاتحزنوا وابشروا بالجنّة الّتی کنتم توعدون»، کافران را فریشتهٔ عذاب آید باسیاط سیاست وعمود آتش «یضربون وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب الحریق»، اگر کسی گوید مؤمن با آن همه کرامت ورفعت واظهار منزلت بدمرك ازچه کراهیت دارد مرکرا؟ جواب آنست که کراهیت وی نه ازمرك است که ازفوت لذت خدمت حقّ است، وبرمؤمنان هیچ کرامت ونعمت چون خدمت وذکر حق نیست، پیغامبری از پیغامبران خدای تعالی بوقت مرك می گریست، وحی آمد بوی که از مرك می نالی ومرك می نخواهی؟ گفت لا یاربّ، و لکن غیرة علی من یذکرك بعدی ولست اقدر علی ذلك. و گفته‌اند نفس مؤمن راروزگاری باروح مخالطت افتاده وبسوی استیناس گرفته بوقت مرك آن کراهیت نفس را بود برفراق روح، نه روح را بود بر فراق نفس، ازین لطیف تر گفته اند نفس که می نالد نه از مرك می نالد بلکه ویرا برروح غیرت می آید که نقدی بسرمشرب وصل میشود، شب فراقش بآخر رسیده وصبح وصال دمیده، وسوزعشق رامرهم دیده، و نفس را

وقتی باخاك می‌دهند که:«منها خلقنا کم وفیها نعید کم».

قوله:«افحسبتم انّما خلقنا کم عبثاً»، **ابو بکر واسطی** این آیت برخواند و گفت: اظهر الالوان و خلق الخلق لیظهر وجوده فلولم یخلق لماعرف انّه موجود ولیظهر کمال علمه وقدرته بظهور افعاله المتقنة المحکمة ولیظهر آیات الولایة علی الاولیاء و آیات الشقاوة علی الاشقیاء. گفت خداوند ذوالجلال قادر بر کمال بجلال وعزت خویش و کمال قدرت خویش کاینات ومحدثات در وجود آورد تاهستی وی بدانند وخداوندی وی بشناسند، واز صنع وی بکمال علم وقدرت وی دلیل گیرند، وچنانکه علم وی بایشان رفته نشان دوستی بردوستان پیدا کرده ورقم دشمنی بردشمنان کشیده ایشانرا از کتم عدم دروجود آورد بروفق علم خویش که وی درازل دانست که خلق را آفریند خواست که خلق وی باوفق علم وی برابر آید. **داود** پیغامبر درمناجات خویش گفت: الهی جلال لم یزل منعوت بنعت کمال موصوف بصفت استغناء ازهمه مستغنی وبنعت خود باقی، نه‌ترابکس حاجت ونه‌ترا از کسی یاری ومعونت، این خلق چرا آفریدی؟ ودر وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که یاداود «کنت کنزاً مخفیاً فاحبت ان اعرف». گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته خواستم که مرابدانند و دوست داشتم که مرا بشناسند احببت ان اعرف اشارتست که بناء معرفت برمحبت است هرجا که محبتست معرفتست، وهرجا که محبت نیست معرفت نیست، بزرگان دین وطریقت گفته‌اند: لایعرفه الّامن تعرّف الیه ولا یوحّده الامن توحّد له، ولا یصفه الامن تجلی لسرّه. نشناسداورا مگر کسی که حق جل جلاله خودرا باو یکتا نماید، واوراصفت نکند مگر آنکس که حق جلّ جلاله خودرا برسرّ اوپیدا کند، عبارت ترجمان سرّاست. وسرّ نظارهٔ حق، نخست ببینند آنگه زبان از آنچه سرّ دید عبارت کند زبان نشان اهل معاملتست امـا اهل حقیقت را عبارت و اشارت نیست، ایشان چنین گفته‌اند که: من عرفه لم یصفه ومن وصفه لم یعرفه، هر کرا تجلّی سرّ در حقّ حقیقت حاصلست سرّاودر عین مشاهدت وجان اودر بحر معاینت غرقست

چون دوست حاضر بود نشان دادن از دوست ترک حرمت بود.

پیر طریقت گفت: هر کرا مشاهدت باطن درست گشت نخواهد که زبان از آن عبارت کند. یا ظاهر وی از آن باخبر شود، **شبلی** گفت: آن شب که حسین منصور را کشته بودند همه شب باحق مناجات داشتم تا سحرگاه، پس سر بر سجده نهادم گفتم خداوندا بنده‌ای بود از آن تو مؤمن وموحّد ومعتقد در عداد اولیاء این چه بلا بود که بوی فروآوردی واز کجا مستوجب این فتنه گشت؟ گفتا بخواب اندر شدم چنان نمودند مرا که نداء عزت بسمع من رسیدی که: هذا عبد من عبادنا اطّلعناه علی سرّ من اسرارنا فافشاه فانزلنا به ماتری. آن تره‌فروش است که اورا بر بقلهٔ خود ندا کردن مسلم است اما جوهری را برجوهر شب افروز ندا کردن محال است.

۲۴ــ سورة النّور ــ مدنيّة

۱ ــ النّوبة الاولى

« بسم اللّه الرّحمن الرّحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«سورة انزلناها» سورتی است این که فرو فرستادیم آنرا، **« وفرضناها »** وواجب کردیم [حکمها که در آنست وباز گشادیم وپیدا کردیم] آنرا، **«وانزلنا فيها آيات بيّنات »**وفروفرستادیم‌در آن‌سخنهاوپیغامهای‌پیدای‌روشن،**« لعلّكم تذكّرون**[۱]**»** تامگر شما پند پذیرید.

« الزّانية والزّانى » زن زانیهٔ شوی نداشته ومرد زانی زن نداشته، **«فاجلدوا كلّ واحد منهما مائة جلدة »** چون زنید هر يك را ازیشان صد زخم زنید، **« ولاتأخذكم بهما رأفة »** وشمارا هیچ بخشایش و مهربانی مگیراد. **« فی دين اللّه»** درفرمان‌برداری‌خدایرا، **« ان كنتم تؤمنون باللّه واليوم الآخر »** اگر بگرویده‌اید بخدای وروز رستاخیز، **« وليشهد عذابهما »** وایدون بادا که حاضر باد آنکه ایشانرا میزنند، **« طائفة من المؤمنين**[۲]**»** گروهی از مسلمانان.

«الزّانى لاينكح الا زانية اومشركة »مرد پلید کاربرنی نکندمگرزن پلیدکاررایازن

مشرکه‌را، «والزّانیةلاینکحها الّازان اومشرك» وزن پلید کار را زناشوئی نبندد مگر بامرد پلید کار ویا مرد مشرك، «وحرّم ذلك علی المؤمنین[٣]» وحرام کرده آمد وبسته آن بر گرویدگان.

«والّذین یرمون المحصنات» وایشان که دشنام‌دهند زنان‌پاك‌را، «ثمّ‌لم‌یأتوا باربعة شهداء» وآنکه بر آنچه گفتند چهار گواه رسیده آزاد نیارند،« فاجلدوهم ثمانین جلدة» زنید ایشانرا هشتاد زخم. «ولاتقبلوا شهادة ابداً» پس آن گواهی که دادند گواهی‌ایشانرامپذیرید هر گز، «اولئك هم‌الفاسقون[٤]» وایشان ازحال ونعت نیکان بیرونند.

«الاّالّذین تابوا» مگرایشان که‌توبه کنند «من بعد ذلك»پس‌ازآن گواهی، «واصلحوا» و کارخویش‌راباصلاح آرند، [بدروغزن کردن‌خویش]«فانّ‌اللّه‌غفور رحیم[٥]» که الله‌آمرزگارست بخشاینده.

«والّذین یرمون ازواجهم» وایشان که گواهی دهند برزنان خویش بزنا، «ولم یکن‌لهم‌شهداء الّا انفسهم» و گواه ندارند مگرخویشتن، «فشهادةاحدهم اربع شهادات باللّه» آن گواهی که ایشان دادند آنست که گواهی دهند چهار بار وهم سو گند وهم گواهی، «انه لمن‌الصّادقین[٦]» که او در آنچه گفت ازراستگویان است.

«والخامسة انّ لعنةاللّه» و پنجم سخن این گوید که لعنت خدای برو، «ان کان من‌الکاذبین[٧]» اگراورا در آن سخن که گفت ازدروغزنان است.

«ویدرؤا عنهاالعذاب» ورجم‌از آن‌زن‌بازدارد، «ان‌تشهداربع شهادات باللّه» که آن‌زن‌چهارسو گندخوردبا گواهی گوید گواهی‌دهم‌بخدای،«انّه‌لمن‌الکاذبین[٨]» که آن مرد در آنچه گفت از دروغزنان است.

«والخامسة انّ غضب اللّه علیها» وپنجم سخن این گوید که خشم خدای

برو، «**ان کان من الصّادقین**(۹)» اگر آن مرد بروی راست گوید، «**و لولا فضل اللّه علیکم و رحمته**» وگرنه فضل خدای بودی ومهربانی او برشما، «**وانّ اللّه توّاب حکیم**(۱۰)» وآن که الله راست دانش است پاک‌داوری، بنده را بازپذیر وعذرنیوش.

النوبة الثانیة

این سورة النّور در مدنیات شمرند، جمله بمدینه فرو آمد از آسمان بمصطفی علیه‌السّلام، شصت و چهار آیت است وهزار وسیصد وشانزده کلمه وپنجهزار وششصد وهشتاد حرف. **عایشه** روایت کند از **مصطفی** که (ص) گفت: «لاتنزلوا النساء الغرف ولاتعلموهنّ الکتابة واغروهنّ یلزمن الحجال وعلموهنّ المغزل وسورة **النور**». و درین سوره شش آیت منسوخ است چنانکه بآن رسیم شرح دهیم.

قوله: «سورة انزلناها» ای ـ هذه السورة انزلناها والسّورة المنزلة المتضمّنة الآیات متصلة سمّیت بذلك تشبیهاً بسورة المدینة لاحاطتها بالفاظ ومعان کاحاطة سور المدینة بها، ای ـ انزلناها علی لسان الملك الکریم الیك یا ایّها الرسول من الذکر الحکیم. «وفرضناها» قرأ **ابن کثیر وابوعمرو** فرّضناها بتشدید الرّاء وقرأ الآخرون بالتخفیف، فمعنی التخفیف اوجبنا مافیها من الاحکام والزمنا کم العمل بما فرض فیها، و من قرأ بالتشدید فعلی وجهین: احد هما بمعنی الفرض الّذی هو بمعنی الایجاب، والتّشدید للتکثیر، لکثرة مافیها من الفرائض، ای ـ اوجبناها علیکم وعلی من بعدکم الی قیام السّاعة. والثانی بمعنی التفصیل والتبیین، ای ـ بیّناها وفصّلناها مافیها من الحلال والحرام. مفسران گفتند فرض در قرآن برپنج معنی آید: یکی بمعنی ایجاب چنانکه درسورة **البقره** گفت: «فمن فرض فیهنّ الحجّ» ای ـ اوجب فیهنّ الحجّ فاحرم به، همانست که گفت: «فنصف مافرضتم» ای ـ اوجبتم

علی انفسکم. ودرسورة **الاحزاب** گفت : «قد علّمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم» ای ـ اوجبنا علیهم. ودرسورة **النّور** گفت برقراءت تخفیف : «و فرضناها» ای ـ اوجبنا احکامها والعمل بمافیها. وجه دوم فرض بمعنی بیّن کقوله فی سورة **التحریم**: «قد فرض الله لکم تحلّة ایمانکم» یعنی بیّن الله لکم کفارة ایمانکم. ودرسورة **النور** گفت : «فرّضناها» برقراءت تشدید یعنی بیّناها. وجه سوم فرض بمعنی احل کقوله فی سورة **الاحزاب** : «ماکان علی النبی من حرج فیمافرض الله» یعنی فیما احل الله له. وجه چهارم فرض بمعنی انزل کقوله فی سورة **القصص** : «انّ الّذی فرض علیك القرآن» ای ـ انزل. وجه پنجم هوالفریضة بعینها کقوله عزوجل فی سورة **النساء** : «فریضة من الله» یعنی قسمة المواریث لاهلها الّذین ذکرهم الله فی هذه الآیات، وقال فی سورة **التوبة** فی امر الصّدقات : «فریضة من الله والله علیم حکیم» قوله : «و انزلنا فیها آیات بیّنات» دلالات واضحات علی واحدانیتنا وحکمتنا و علی مابیّنا فیها من الاحکام. «لعلّکم تذکّرون» لکی تتّعظوا فتعملوا بمافیها.

«الزّانیة والزّانی» ای ـ وفیما فرض علیکم الزانیة والزانی، «فاجلدوا کلّ واحد منهما مائة جلدة» ای ـ مائة ضربة، و ذکر بلفظ الجلد لئلا یبرح ولایضرب بحیث یبلغ اللحم، یعنی فاضربوا جلدهما، تقول جلدت فلاناً اذاضربت جلده، ورأسته اذاضربت رأسه، وجبهته اذا ضربت جبهته. معنی آیت آنست که از آن حکمها که ما بر شما واجب کردیم یکی آنست که زن زانیه راومرد زانی را صدزخم زنید چون هردوآزاد باشندوهردوبالغ وهردوعاقل وهردوبکر زن شوی نادیده ومرد زن حلال ناداشته، پس اگر هردو مملوك باشند حدّ ایشان نیمهٔ حد آزاد مردان و آزاد زنان باشد پنجاه ضربه، که رب العالمین جای دیگر گفت : «فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب»، واگرهردو محصن باشند زن شوی حلال دیده ومرد زن حلال دیده حدّ ایشان رجم باشد که **مصطفی** گفت : «خذوا عنّی خذوا عنّی قد جعل الله لهنّ سبیلا البکر بالبکر جلد مائة وتغریب عام، والثیب بالثیب جلد مائة والرّجم»، و

شرح این مسئله درسورة النساء مستوفی رفت . « الزانية والزانی فاجلدوا كلّ واحد منهما مائة جلدة » الخطاب من الله عزوجل فی هذا الحكم جری علی باب الغالب من العادة فبدأ بالنساء قبل الرّجال لانّ الزّنا فيهن اغلب و حيلتهن فيه اكثر ، فقال «الزانية والزانی» بخلاف السرقة فانّه بدأ فيها بالرّجال، فقال: « والسارق والسارقة» لانّ السرقة فی الرّجال اغلب وحيلتهم فيها اكثر. « ولاتأخذكم بهما رأفة » ای ـ رحمة رقة، قرأ **ابن كثير** رأفة بفتح الهمزة مثل رعفة ، وقرأ الآخرون رأفة بسكون الهمزة غير **ابی عمرو** فانّه لايهمزها اذا ادرج القراءة ، والوجه فی فتح الهمزة انّه مصدر رأف به ورؤف به يرأف ويرؤف ، رأفة بتسكين الهمزة ، ورافة بتخفيفها ورآفة علی وزن رعافة ورأفة علی وزن رعفة وهذه هی قراءة **ابن كثير** ، والوجه فی الهمزة الساكنة انّ الكلمة علی وزن فعلة بسكون العين والهمزة عين الفعل فاصلها ان تبقی همزة ساكنة و امّا ترك **ابی عمرو** الهمز فيها فی حال الادراج فانّه خفف الهمزة و تخفيفها ان يقلّبها الفاً ، وامّا تخصيصه ذلك بحال الادراج فلانّها حاله تجوزفيها، فكان يقرأ فيها مايستجيزه وتخفيف الهمزجائز، والرأفة معنی فی القلب لاينهی عنه لانّه لايكون باختيار الانسان ، والمعنی لايمنعكم الشفقة والرّقة من اقامة حدودالله فتعطّلوها ولا تقيموها . وقال **الحسن وسعيد بن المسيب** : معناه لاتأخذكم بهما رأفة فتخفّفوا الضرب ولكن اوجعوهما ضرباً . قال **الزهری** : يجتهد فی حدالزّنا والسرقة ويخفف فی حدالشرب ، وقال **قتاده** : يخفّف فی الشرب والفرية ويجتهد فی الزّنا، «فی دين الله » ای ـ فی حكم الله الّذی حكم علی الزّانی كقوله : « ماكان ليأخذ اخاه فی دين الملك » ای ـ فی حكم الملك، « ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر» بيّن الله ليس من صفة المؤمن تضييع حدود الله ولاتأخذه الرّأفه اذا احيا امرالله ، «وليشهد عذابهما» ای ـ وليحضر حدّهما طائفة من المؤمنين ، قال **النخعی و مجاهد** : اقلّه رجل واحد، وقال **عطاء وعكرمة**: رجلان فصاعداً . وقال **الزهری وقتاده** : ثلاثة فصاعداً . وقال **مالك وابن زيد** : اربعة بعدد شهودالزّنا ، وقيل الطائفة هم الحمّالون الّذين يحملونها

اذا جلداو لایترکان تنکیلابعدالجلد وفی‌قوله : «من المؤمنین» دلیل انّه لایقام حدّ علی مسلم بـازاء العدوّ . روی عن **ابی‌هریرة** قال : اقامة حدّ بارض خیرلاهلها من مطراربعین لیلة . وقال **النبی** (ص) : «من حالت شفاعته‌دون حدّمن حدوداللّه فقد ضاداللّه، ومن‌خاصم فی‌باطل هویعلمه لم یزل فی سخط اللّه حتی ینزع ، ومن قال فی مـؤمن مالیس فیه اسکنه‌اللّه ردعة الخبال حتی یخرج ممّا قال».

«الزّانی لاینکح الاّ زانیة اومشرکة» . در معنی و نزول این آیت سه قول گفته‌اند: یکی آنست که درزنان‌بغایاء مشرکات فروآمد. جماعتی‌زنان‌بودند بسفاح معروف و مشهور رایات بدرخانهٔ خود نصب کرده تاهرکسی ایشان شناسد وبایشان راه برد ،هم‌درمکه بودند وهم در مدینه از ایشان یکی **امّ‌مهزول** بود ویکی **عناق**، در مکه از ایشان بجمالتر هیچ زن نبود ، در مدینه جماعتی بـودند ازیشان از اهل کتاب و در جاهلیت مـردمان ایشانرا بزنی میکـردند تـا ایشانرا مأکلـه و مکسبهٔ خویش سازند ، مال بسفاح بدست می آوردند و بر شوهر خویش هزینه میکـردند و این بود عادت اهل جاهلّیت ، پس چـون مهاجرین بمدینه آمدند قومی بودند ازیشان که نه مال داشتند که برخود هزینه کنند و نه قبیله و عشیره که درمعاش یاری دهند، از**رسول حدا** دستوری خواستند تاآن بغایا را بزنی کنند که اهل خصب ونعمت ایشان بودند، **رب‌العالمین** درشأن ایشان این‌آیت فرستاد و هذا قول **مجاهد وعطاء و قتادة والزهری‌والشعبی**وروایة **العوفی‌عن ابن‌عباس**.

وگفته‌اند این‌آیت علی‌الخصوص درشأن **مرثدبن ابی‌مرثدالغنوی** فروآمد ومردی بود ازبدویان قوی دل دلاور، تنها بمکّه رفتی واسیران مسلمانرا ازمکّه بمدینه‌بردی وقتی رفته بود بمکّه بطلب‌اسیران ، **عناق** فاجره را دید واین عناق دوست وی بوده درجاهلیت،آن ساعتی که ویرا دید پنداشت که **مرثد** هم برسر آنست که درجاهلیت بود گفت : یا مرثد الی‌البیت . تا بخانه‌رویم وبیاسای، مرثدگفت: حرّم اللّه الزنا یا عناق. اللّه برما زنا حرام کرد ، عناق گفت اکنون مرا بزنی کن ، مرثدگفت تا از

رسول خدا بپرسم ، چون بمدینه باز آمد گفت یا رسول‌الله روا باشد که عناق را بزنی کنم ؟ رسول خدا جواب نداد وخاموش همی‌بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد ، وقیل استأذن رجل من المسلمین نبی‌الله فی نکاح امهزول واشترطت له ان تنفق علیه فانزل‌الله هذه الآیة فی نهی المؤمنین عن ذلك وحرّمه علیهم . برقول این مفسران که یاد کردیم این تحریم خاص بود برایشان که نکاح بغایا طلب میکردند واین خطاب با ایشان رفت نه باهمهٔ مردم. درجاهلیت زنا بعادت کرده بودند وبر آن عظیم حریص ومولع شده وخویشتن فا آن داده، ورب العزه دانست که ایشان خویشتن را از آن صیانت نکند مگر بمبالغتی تمام درردع وزجر همچنانکه درشرب خمر و اقتناء کلاب عظیم حریص بودند تا ایشانرا به تهدید وتشدید از آن باز داشت، درکار سفاح وزنا هم برسبیل زجر وتهدید گفت : مردزانی بزنی نکند مگر زن زانیه ومشرکه را، وزن زانیه را زناشوئی نبندد مگر بامرد زانی ومشرك ، یعنی که مردپلید سزای زن پلیداست وزن پلید سزای مردپلید، همچنانکه جای دیگر گفت: «الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات» -و هرچند که صیغت صیغت خبر است امّا مراد باین نهی است ، یعنی که زانیات ومشرکات را بزنی مکنید، قول دوم آنست که حکم این آیت منسوخ است. درابتداء اسلام نکاح زانیه حرام بود بحکم این آیت پس رب العزّه آن را منسوخ کرد بقوله تعالی : «وانکحوا الایامی منکم» فدخلت الزّانیة فی ایامی المسلمین ،ومن زنی بامرأة فله ان یتزوّجها ولغیره ان یتزوّجها والدلیل علی جواز نکاح الزانیة انّ رجلا اتی النبیّ فقال: یارسول‌الله انّ امرأتی لاتدفع ید لامس ،قال: طلّقها، قال انی احبّها وهی جمیلة، قال استمتع بها وفی روایة فامسکها اذاً قول سوم آنست که نکاح اینجا بمعنی جماع است: ای الزانی لایطأ الّا زانیة، والزانیة لایطاها الّا زان، وانّما اخرج الخطاب مخرج الاعم الاغلب، و ذلك انّ الغالب انّ الزانی لایزنی الابزانیة ، والزانیة لایزنی بها الّا زان واحتجوا بانّ الزانیة من المسلمین لایجوز لها ان یتزوج مشرکا بحال و کذلك الزّانی من المشرکین لایجوزله ان یتزوج بمسلمة . « وحرّم ذلك » ای الزنا، « علی المؤمنین » روی

ابو هريرة قال قال رسول‌الله(ص): «اذا زنى العبد خرج منه الايمان فكان فوق رأسه كالظلة فاذا خرج من ذلك العمل رجع اليه الايمان.»

«والّذين يرمون المحصنات» الرّمى القذف بالـزّنا ، والمحصنات المسلمات الحرائر العفائف ، والتقدير يرمون المحصنات بالزّنا فحذف ، لانّ الآية الاولى تدلّ عليه ، والرّجال داخلون فى حكم الآية بـالاجماع . « ثم لم يأتوا باربعة شهداء » اى ـ لم يأتوا على تصديقهم الى الامام باربعة شهود رجال عدول يشهدون على زناء المقذوف،«فاجلدوهم ثمانين جلدة» يعنى الاحرار منهم، فان حدّ المملوك على النصف اربعون ، والخطاب للامام والحكام ، وجلدة نصب على التمييز. معنى رمى آنست كه كسى را نسبت بازنا كند نسبتى صريح چنانكه گويد : يازانى ، يا گويد تو زنـا كردى، پس اگر مردى محصن را گويد يازنى محصنه را كه توزنا كردى وبر تصديق خويش چهار گواه بدان صفت كه ياد كرديم نيارد واجب است كه او را هشتاد زخم زنند اگر آزاد باشد آن قاذف ، واگر مملوك بود چهل زخم واگر مقذوف كه نسبت زنا باوى كرده محصن نباشد جز تعـزير واجب نيايد ، و شرائط احصان پنج است اسلام وعقل وبلوغ وحرّيت وعفت از زنا تا آن حد كه اگر مردى درابتداء بلوغ و عنفوان شباب وقتى يكبار زنا كرده باشد واز آن توبه كرده وپاك گشته وبعد از آن روزگار بپارسائى وپرهيزگارى بسر آورده اگر درين حال كسى اورا قذف كند براى قاذف حد واجب نيايد ازبهر آن كه عفت اززنا از اول بلوغ تا آخر عمر شرط احصان است ، پس اگر مقذوف بزنا برخود اقرار دهد ياچهار مرد گواه استوار رسيدهٔ آزاد برزناءِ وى گواهى دهند هر چهار همسخن كه ديدند بچشم خويش از آن مرد واز آن زن آنچه فرزند آيد از آن، آنگه حد از قاذف بيفتد زيرا كـه اين حد فريه گويند يعنى كه برپاكان دروغ بست ودروغ گفت وچون گواهان گواهى دادند صدق وى درست گشت وحد فريه واجب نيايد . « ولاتقبلوا لهم شهادة ابداً » يعنى ماثبتوا على قذفهم ولم يكذّبوا انفسهم ، « واولئك هم الفاسقون » .

«الاّ الّذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا» توبة القاذف تكذيبه نفسه، فحينئذ تقبل شهادته ويزول فسقه ،وعرض **عمر بن الخطاب** التوبة على قذفة **المغيرة بن شعبه** فكذب **خالد** و **شبل** وصاحبهما انفسهم. وثبت **ابو بكرة** على قذفه **المغيرة** ولم يكذّب نفسه فلم تقبل شهادته مادام حيّا على شيء وكان اذا اتاه انسان ليشهده على شيء قال له اطلب شاهداً غيرى فانّ المسلمين فسقونى، و جلد **عمر بن الخطاب** قذفة **المغيرة** حدّاً تامّا. «الاّ الّذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فانّ الله غفور رحيم» . اختلف العلمآء فى قبول شهادة القاذف وفى حكم هذا الاستثناء ، فذهب قوم الى انّ القاذف تردّ شهادته بنفس القذف ، واذا تاب وندم على ماقال وحسنت حالته قبلت شهادته سواء تاب بعد اقامة الحدّ عليه اوقبله لقوله: «الاّ الذين تابوا»،قالوا والاستثناء يرجع الى ردّ الشهادة والى الفسق فبعد التوبة تقبل شهادته ويزول عنه اسم الفسق. يروى ذلك عن **عمر** و **ابن عباس** وبه قال **مالك** و **الشافعى** ، و ذهب قوم الى انّ شهادة المحدود فى القذف لاتقبل ابداً وان تاب،قالوا والاستثناء يرجع الى قوله : «اولئك هم الفاسقون» يعنى توبته تزيل عنه اسم الفسق فحسب وهو قول **النخعى** و **شريح** و اصحاب الرّأى ، وقالوا بنفس القذف لاترد شهادته مالم يحد ، قال **الشافعى** : وهو قبل ان يحد شر منه حين حد لانّ الحدود كفارات فكيف تردّونها فى احسن حالته وتقبلونها فى شر حالته ، وذهب **الشعبى** الى انّ حد القذف يسقط بالتوبة ، وقال الاستثناء يرجع الى الكلّ ، وعامة العلماء على انّه لايسقط بالتوبة الاّ ان يعفو عنه المقذوف فيسقط كالقصاص يسقط بالعفو ولايسقط بالتوبة ، فان قيل اذا قبلتم شهادته بعد التوبة فما معنى قوله :«ابداً»؟ قيل معناه لاتقبل ابداً مادام هو مصرّ على قذفه ، لانّ ابدا كل انسان مدته على مايليق بحاله كما يقال لاتقبل شهادة الكافر ابداً يعنى مادام كافراً .

«والّذين يرمون ازواجهم» اى يقذفون نساءهم بالزنا، «ولم يكن لهم شهداء» يشهدون على صحّة ماقالوا،«الاّ انفسهم» غير انفسهم ، «فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انّه لمن الصادقين» قرأ **حمزة** و **الكسائى** و **حفص** اربع شهادات برفع العين

على خبر الابتداء ، اى ـ فشهادة احدهم الّتى تـدر الحد اربع شهادات بالله ، وقرأ الآخرون اربع بالنصب اى ـ فشهادة احدهم ان يشهد اربع شهادات بالله انّه لمن الصادقين . .

« الخامسة ان لعنة الله عليه » قـرأ **نافع و يعقوب** ان كليهما بالتخفيف لعنةالله بالرفع ، وقرأ **رويس** عن يعقوب «غضب الله» بفتح الضاد ورفع الباء والجر فى اسم الله، والوجه انّ «ان» مخففة من الثقيلة والامر اوالشأن مضمر فيها لانّ اذا خففت اضمر بعدها الامر اوالشأن في الاغلب ، فيكون الامر اوالشأن اسمها والجملة التى بعده خبرها ،ورفع قوله: «لعنةالله و غضب الله» على انّ كل واحد منهما مبتداء والجا ر مع المجرور الّذى بعده خبره ، والمبتداء مع الخبر جملة هـى خبر انّ ، والتقدير انّه اى ـ انّ الامر لعنة الله عليه ، وان الشأن غضب الله عليها كما قال الله تعالى : « وآخر دعويهم ان الحمدلله»، عندمن خفف، والتقدير انّه الحمدلله على معنى ان الامر اوالشأن الحمدلله . **وقرأ نافع** غضب الله بكسر الضاد وفتح الباء على الفعل الماضى ورفع اسم الله والوجه انّ ان مخففة من الثقيلة كما ذكرنا واسمها مضمر وهو ضمير الامر اوالشأن والتقدير انه غضب الله عليها . وروى **ابن حسان عن يعقوب** ان غضب الله بفتح الضّاد و ونصب الباء والجر فى اسم الله، والوجه انه غضب اسماً لافعلا فنصبه بان المخففة وجعل عملها مخففة كعملها مشددة وهذا قليل ، وجر اسم الله باضافة غضب اليه . وقرأ الباقون انّ بالتشديد فى الحرفين و لعنةالله وغضب الله بالنصب فيهما واضافتهما الى الله والوجه انّ «انّ» مشدّدة على اصلها ، وهى تنصب الاسماء وترفع الاخبار و كلّ واحد من لعنةالله وغضب الله اسم انّ ، والجار والمجرور الّذى بعده خبر انّ ، وقرأ **حفص عن عاصم** «والخامسة» بالنصب اعنى الثانية ، والوجه انه عطف على قوله: «اربع شهادات».

من قوله: «ويدرؤا عنها العذاب ان تشهدا ربع شهادات»، وتشهد الخامسة اى ـ الشهادة الخامسة ، وقرأ الباقون و **ابو بكر** عن **عاصم** ، « والخامسة » بالرفع ولم يختلفوا فى الخامسة الاولى انّها بالرفع والوجه فى الثانية انها معطوفة على موضع « ان تشهد »

لانّ موضعه رفع بانه فاعل يدرؤا والتقدير، ويدرؤا عنها العذاب، شهادة اربع شهادات والشهادة الخامسة، فهى عطف على موضع الفاعل ويجوز ان يكون رفعاً بالابتداء وانّ غضب الله فى موضع الخبر، والتقدير والشهادة الخامسة حصول الغضب عليها، واما الرفع المتفق عليه فى الخامسة الاولى فوجهه انّه لايخلو ماقبل الكلمة من قوله: «اربع شهادات» من ان يكون رفعاً اونصباً على ماسبق، فان كان رفعاً كانت الخامسة معطوفة عليه، وان كان نصباً قطعها عنه ولم يجعلها محمولة عليه بل حملها على المعنى، لانّ معنى قوله: «فشهادة احدهم اربع شهادات» عليهم اربع شهادات، اوحكمهم اربع شهادات فعطف الخامسة على هذا الموضع. اما سبب نزول اين آيت لعان؛ بقول **ابن عباس** و **مقاتل** آن بود كه چون آيت «والّذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء» بعد از آن فرو آمد رسول خدا روز آدينه بمنبر برخواند، **عاصم بن عدى العجلانى الانصارى** برخاست گفت يارسول الله جعلنى الله فداك. اگر كسى با اهل خود اجنبى بيند بخلوت اگر باز گويد او را هشتاد ضربت زنند وفاسق نام كنند و گواهى وى هرگز نپذيرند واگر خاموش نشيند باندوه وغم بميرد واگر بطلب گواهان شود چون باز آيد مرد رفته باشد و فارغ شده پس تدبير چيست؟ ورسول خدا اين چنين سؤال كراهيت داشتى واز آن نهى كردى **عاصم** برروى **رسول** اثر كراهيت ديد وازسر آن فراز شد، بعد از آن بهفته‌اى قضاء الهى چنان بُود كه **عويمر عجلانى** كه ابن عم **عاصم** بود او را اين واقعه بيفتاد در خانه شد **شريك بن سحما** راديد، وقيل **بشر بن سحما**، بازن وى **خولة بنت قيس بن محصن** گرد آمده، اين قصه باعاصم بگفت عاصم دلتنك شد استرجاع كرد گفت انالله هنوز هفته‌اى گذشت كه من آن سؤال كردم وخود بدان مبتلا گشتم كه در اهل بيت خويش بديدم واين از آن گفت كه **عويمر** و **خوله** و **شريك** همه خويش و پيوند وى بودند، **عاصم** بارسول خدا بگفت، رسول عويمر را برخواند گفت: اتقّ الله فى زوجتك وابنة عمّك فلا تقذفها بالبهتان، **عويمر** سوگند ياد كرد گفت: والله الّذى لااله الّا هو انّى لصادق. والله كه من راست گويم **شريك** را با **خوله** برناسزا ديدم ومن چهار ماه

گذشت که بوی نرسیدم، وخوله فرزند دارد دراشکم نه‌ازمن، رسول‌خدا خوله را گفت: اتقی الله ولاتخبرینی الاّ بما صنعت. خوله سوگندیاد کرد که عویمر دروغ میگوید بیش‌ازآن نیست که این شریك روزگاریست تادرما می‌آید ومیرود و شبها بنزدیك ما باشد، و عویمر اورا بر آن رخصت‌داده وفرا گذاشته‌تا چنین بستاخ گشت اکنون مرادید که باوی سخن میگفتم غیرت اورابدان‌داشت که‌بهتان برمن نهاد، رسول خدا شریك را حاضر کردوازوی پرسید شریك سوگندیاد کرد وهمان گفت، عویمر به‌کار خود درماند چون دانست که او را حدفریه خواهند زد گفت: والله انی لصادق ویجعل‌الله لی‌مخرجاً، همان‌ساعت جبرئیل آمد ازحضرت عزت و آیات لعان فرو آورد رسول گفت: یاعویمر قدنزلت فیك وفی زوجتك وفی صاحبك فقرا علیه الآیات. پس رسول خدا بفرمود تا ندا زدند که الصّلوة جامعة، ایشانرا بمسجد حاضر کرد بعد از نمازدیگر، آنگه گفت برخیز یا عویمر بگواشهد بالله انّ خولة لزانیة وانّی لمن‌الصادقین، عویمرچنان بگفت، دوم‌بار رسول اورا تلقین کرد که بگواشهدبالله انّی‌رأیت شریکاً‌علی‌بطنها وانّی لمن‌الصادقین، عویمرچنان‌بگفت، سوم باراورا تلقین کرد که بگوی اشهد بالله انها حبلی من غیری وانّی لمن‌الصادقین، عویمر چنان بگفت، چهارم‌بار اورا تلقین کرد که بگو، اشهد بالله انّی ماقربتها منذ اربعة اشهر و انّی لمن‌الصادقین، عویمرچنان بگفت، پنجم‌باراورا تلقین کرد که بگو لعنةالله‌علی عویمر ان کان من‌الکاذبین، عویمرچنان‌بگفت، پس رسول بفرمود تا عویمر بنشست وخوله‌را گفت تومی برخیز و بگو اشهد بالله ما انا بزانیة وانّ‌عویمراً لمن‌الکاذبین، دوم‌بار اشهدبالله انّه مارأی شریکاً علی‌بطنی وانّه لمن الکاذبین، سوم باراشهد باللهانّی حبلی منه وانّه لمن‌الکاذبین، چهارم بار اشهدبالله انّه مار آنی قطّ علی فاحشة و انّه لمن الکاذبین، پنجم بار غضب‌الله علی خولة ان‌کان من‌الصّادقین. پس رسول خدا میان ایشان فرقت افکند فرقتی مؤبّد ثم قال: انظروا فان جاءت بولد اسحم ادعج العینین عظیم الالیتین خدلج الساقین فلااحسب عویمراً الاّ قد صدق علیها،

وان جاءت به احيمر كانه وحرة فلااحسب عويمراً الاّ قد كذب عليها ، فجاءت به على النعت الّذى نعت رسول‌الله من تصديق عويمر فقال (ص) : «لولاالايمان لكان لى ولها شأن» ولقد رءى ذلك الولد اميراً من امراء الامصار و ما يدرى احدمن ابوه .

فصل

بدانك درلعان حضور حاكم يا نايب حاكم شرطست وتلقين كلمات لعان همچنانكه رسول خدا **عويمر وخوله** را تلقين كرد شرطست ، تا آن كه اگر يك كلمه خود بگويد بى‌تلقين‌امام محسوب نباشدوتغليظ درلعان‌بمكان‌وزمان‌شرطست، امّا المكان فبين الرّكن والمقام ان كان بمكّة وعند المنبر ان كان بالمدينة وفى‌المسجدالجامع عندالمنبر فى سائر البلاد، وامّاالزّمان ان‌يكون‌بعدصلواةالعصر، چون مرد از لعان فارغ گشت فرقت افتاد ميان‌مرد وزن وآن زن برو حرام گشت حرمتى مؤبّد ونسب فرزند ازوى بريده گشت وحد قذف‌ازوى بيفتاد وبرزن حدّزنا واجب گشت ،اگرمحصنه باشد رجم واگرنباشد جلد وتغريب ، پس‌اگرزن‌خواهد كه آن حد از خويشتن بيفكند اونيز لعان كند چنانكه ربّ‌العزه گفت : «ويدرؤا عنها العذاب»، اين‌عذاب بمذهب‌**شافعى**حدّاست وبمذهب **بوحنيفه** حبس ، فعندابى حنيفة لاحدّ على من قذف زوجته بل‌موجبه‌اللعان فان لم‌يلاعن يحبس حتى‌يلاعن، وعند**الشافعى** اللعان‌حجّة صدقه، والقاذف‌اذا قعدعن‌اقامةالحجّة على‌صدقه لايحبس بل‌يحدّ كقاذف الاجنبى اذاقعدعن‌اقامةالبيّنة .

قوله: «ولولافضل‌الله عليكم ورحمته»،الجواب مضمر لدلالةالقصة عليه، تأويله ولولا فضل‌الله‌عليكم و رحمته لقامت الفضيحةوالنكال‌على‌الكاذب‌منهما ولولا انه‌تواب حكيم لم يجد الكاذب منهما سبيلاً الى التّوبة ولا نجاة من‌النار.

النّوبة الثالثة

اسم من لم یزل حامداً لنفسه محموداً ، اسم من لم یزل واحداً فی عزّه موجوداً ، اسم من لم یزل احداً فرداً معبوداً، اسم من لم یزل صمداً بالطلبات مقصوداً ، نام خداوندی نکونام درهر نام ، وستوده بهرهنگام ، ستوده خودبی‌ستاینده، وبزرگ عزبی‌پرستش بنده . خداوندی حکیم راست‌دان ، علیم پاك دان مهربان‌کاردان ، بخشایندهٔ روزی رسان . خداوندی که در آمد هرچیز از وی وباز گشت همه چیز با وی ، نـه کسی منازع باوی ، نه‌دیگری غالب بروی، قوام هفت آسمان وهفت زمین بداشت‌وی . کار آن بحکم وی تدبیر آن بعلم‌وی ، غالب بر آن‌امروی ، نافذ درآن مشیت‌وی ، داشت آن‌بحفظ وی ، توان‌آن بعون وی، پادشاهی که ازحال رهی آگاه‌است، ورهی رانیك پشت‌وپناه‌است، خوددارنده‌وخودسازنده که‌خود کردگار وخود پادشاه‌است، آفریننده وروانده آفتاب وماه است ، روشن کنندهٔ دلهای سیاهست، خداوندی که‌یادوی‌راحت روح است وآسایش دل مجروح است ، اسرار عارفان بیاد وصال وی مشروح است، ارواح عاشقان گوی وار درخم چوگان ذکر وی مطروح است . ای‌رادمرد چند که در خوابی بیدارشو که وقت صباح است ، وگر در خمـار شرابی هین که پرتو حق صبوح است .

آفتاب بر آمد ای‌نگارین دیرست گر بر سر تو نتابد از ادبارست

دریغا که ازهمه جانب بساحت حق راه است وهیچ رونده نه، بستان‌عزت پر ثمار لطایف است وخورنده نه، همهٔ عالم پرصدف دعوی است ویك جوهر معنی‌نه ، همه‌عالم یوسف دلبرست ویعقوب دلشده‌نه :

مردباید که‌بوی داند برد ورنه عالم‌پراز نسیم‌صباست

اینست که‌رب‌العالمین گفت : «سورةانزلناها وفرضناها وانزلنافیها آیات بیّنات لعلکم‌تذکرون » درویشی را پرسیدند چه دلیل است برهستی خدای ؟ گفت : لقد اغنی‌الصباح‌عن المصباح، آفتاب‌برآمدبچراغ حاجت‌نیست،همه‌عالم‌دلیل‌است‌نگرنده میباید ، همه‌عالم ریاحین است بوینده میباید ، همه‌عالم‌تریاق است‌مارگزیده‌میباید، همه‌عالم‌آیات ورایات قدرت اوست، امارات ودلالات حکمت‌اوست، دلیل‌وحدانیت و فردانیت اوست .

و فی کل شیٔ لـه آیـة تدلّ علی انّـه واحـد .

ای‌جوانمرد اگرت‌روزی آفتاب معرفت از فلك‌کبریابتا بدودیدهٔ همتت‌آیات ورایات‌جلال عزت ببیند این دنیا که تو صید وی گشته‌ای نعلی کنند و برسم سمند همتت زنند ، و آن‌عقبی که قید توشده حلقه‌ای سازند و در گوش چاکران حضرتت کنند ، و آنگه ترااملك‌وار ببارگاه خاص جلال درآرند « فی‌مقعد صدق عندملیك مقتدر» .

قوله: «الزانیة والزانی‌فاجلدوا کلّ واحدمنهمامائةجلدة » عالمیان سه گروه‌اند: عامهٔ‌خلقندوخواص‌حضرتند،وخاص‌الخواصند،عامهٔ‌خلق‌اگرزنا کنندحدّایشان‌بزبان شریعت‌تازیانه‌است یارجم، **مصطفی** علیه‌السلام گفت: «خذواعنّی‌خذواعنّی‌قدجعل‌الله لهن‌سبیلا البکربالبکر جلد مائة وتغریب‌عام ، والثیب بالثیب جلد مائة والرجم» ، وقال‌صلی‌الله‌علیه‌وسلّم:«اقبلوا ذوی‌الهیآت‌عثراتهم‌الّاالحدود». امازناء خاصگیان‌منظر چشم‌است،**مصطفی** علیه‌السلام گفت: «زناءالعیون‌النّظر»وحدایشان‌غـض البصراست چشم‌فروگرفتن ازهرچه‌ملاذوشهوات نفس است اگرچه مباح بود ، قال **النبی**(ص) « غضّواابصارکم واحفظوافروجکم و کفـوا ایدیکم». وخاص‌الخواص را زناء ایشان اندیشهٔ‌دل‌باشدفیمادون‌الحق ، اگرغیری را بسرّ خود راه دهند درطریقت آن ازیشان زناشمرند حدایشان انقطاع است ازعلائق‌واعتزال ازخلائق ، قال‌الله تعالی :«قل‌الله ثم‌ذرهم ». قوله : « ولاتأخذکم بهمارأفة فی‌دین‌الله ان کنتم تؤمنون‌بالله»، قال بعضهم

ان کنتم من اهل مودّتی ومحبتی فخالفوا من یخالف امری ویرتکب نهیی فلا یکون محبّاً من یصبر علی مخالفة حبیبه قال. **الجنید**: الشفقة علی المخالفین کالاعراض عن الموافقین، **جنید** گفت دروقت مخالفت برمخالفان شفقت بردن چنان است که درحال موافقت ازموافقان اعراض کردن، رحمت کردن برموجب شریعت نیکوست وپسندیده والراحمون یرحمهم الرحمن . امّا برقضیت طبع وعادت بوقت مخالفت رحمت کردن شرط نیست وبر اقامت حدود تهاون روانیست یقول الله تعالی : «ولاتأخذکم بهما رأفة فی دین الله»، واعجب آنست که میفرماید مارا که : رحمت مکنید وآنگه خود رحمت میکند که بروی ایمان نگه میدارد وبجفاومعاصی ازوی نمی بردوتوبه وعفوبروی عرض میکند ووعدهٔ مغفرت میدهد که : «یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم» چون با عاصی گنه‌کار چنین است چگویم که بامطیع فرمان بردار چون است .

پیرطریقت گفت : ای کارندهٔ غم پشیمانی دردلهای آشنایان ، ای افکنندهٔ سوز دردلهای تائبان، ای پذیرندهٔ گناه کاران ومعترفان ، کس بازنیامد تاباز نیاوردی ،و کس راه نیافت تادست نگرفتی ، دست گیر که جز زتو دستگیر نیست ، دریاب که جز زتو پناه نیست وسؤال مارا جز زتو جواب نیست ، ودرد مارا جز زتو دارو نیست، وازاین غم مارا جز ازتو راحت نیست .«ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین»، میگوید در آن مشهد که حدود شرع بفرمان الله رانندتاطایفه‌ای مؤمنان حاضر باشند که ازدوبیرون نیست حال آن طائفه ، یامثل آن گناه هرگز بریشان نرفته والله ایشانرا ازآن معصوم داشته ،یا نه که وقتی برایشان رفتـه والله ایشانرا بستر خودنگـاه داشته وعلی رؤس الاشهـاد فضیحت نگردانیده ، درهردوحال نعمتی عظیم ازالله برخود بدانندودرشکر وسپاسداری بیفزایند وبزبان تضرع گویند الهی هرچندناپاکیم ونامعذور ودرستر حلم تو مغرور ، خداوندا بذل عیب مانگر وبعزّ بی‌عیبی خودبناتوانی مانگر ،وبه بردباری خودبدرویشی مانگر ، وبمهربانی خودببد بندگی وعجز مانگر ، وبه‌نیك خدائی و فضل خودفرو گذار سزای مادرسزای خود ، وجفاء مادر وفاء خود ، وآن‌ما ، درآن خود .

«الزانی لاینکح الّا زانیة» الایة.. الناس اشکال فکلّ یطیر مع شکله و کلّ یساکن مع مثله، وانشد،

عن المرء لاتسأل وابصر قرینه فکلّ قرین بالمقارن یقتدی .

اهل الفساد فاالفساد یجمعهم وان تنآت دیارهم ، و اهل السداد فالسّداد یجمعهم وان تباعد مزارهم .

٢ - النّوبة الاولی

قوله تعالی : «**انّ الّذین جاءوا بالافك**» ایشان که این دروغ بزرك آوردند «**عصبة منکم**» گروهی ازشما، «**لاتحسبوه شرّاً لکم**» مپندارید که آن بتر بودشمارا «**بل هو خیر لکم**» که آن بهتر بودشمارا ، «**لکلّ امریء منهم**» هرمردی را از ایشان، «**ما اکتسب من الاثم**» پاداش آنچه کرداز بدو گفت ازدروغ، «**والّذی تولّی کبره منهم**» و آن مرد که بپذیرفت وبردست گرفت مهینهٔ آن کار وبرزیدن آن قصه از ایشان ، «**له عذاب عظیم**(۱۱)» اوراست عذابی بزرك.

«**لولا اذسمعتموه**» چرا نه آنگاه که این سخن شنیدید ، «**ظنّ المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیراً**» مؤمنان و مؤمنات بخویشتن خویش و مادر خویش و همدینان خویش ظنّ نیك بردندی آن پنداشت و آن ظن که بمادر خویش برند و بهمدینان خویش ، «**وقالوا هذا افك مبین**(۱۲)» وچرا نگفتند این دروغی است بزرك و آشکارا.

«**لولاجاءو اعلیه باربعة شهداء**» چرا بر آنچه گفتندچهار گواه نیاوردند ، «**فاذلم یأتوا بالشّهداء**» اکنون که گواهان نیاوردند، «**فاولئك عندالله هم الکاذبون**(۱۳)»

ایشان نزدیك خدا دروغزنانند.

« ولولا فضل الله علیکم ورحمته فی الدّنیا والآخرة» واگرنه فضل خدا بوُدی برشماوبخشایش اودرین جهان ودر آن جهان، « لمسکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم (١٤)» بشمارسیدی در آنچه پیش می بردید ومیراندید آن سخن عذابی بزرك .

«اذ تلقّونه بالسنتکم » آنگه که از دهن یکدیگر فرا میستدید [آن سخن] برزبانهای خویش، «وتقولون بافواهکم مالیس لکم به علم » ومی گفتید بدهنهای خویش چیزی که نمیدانستید که آن چیست ، « وتحسبونه هیّناً » ومی پنداشتید که [آن سخن ایشان] چیزی اندك استوکاری سهل سبك. «وهو عندالله عظیم (١٥)» وآن بنزدیك خدای سخنی بود بزرك .

« ولولا اذ سمعتموه » وچرا نه آنگاه که این سخن شنیدید ، «قلتم مایکون لنا ان نتکلّم بهذا » گفتید نرسدمارا نیاید ونهسزدمارا که درسخن آریم این دروغ را « سبحانک هذا بهتان عظیم (١٦) » پاکا خداوندا ، این دروغی بزرگ است ناتواند بود .

« یعظکم الله » پند میدهد الله شما را ، «ان تعودوا لمثله ابداً ان کنتم مؤمنین (١٧) » که باچنین سخن گردید هرگز اگر گرویدگانید.

« ویبیّن الله لکم الآیات » وپیدا میکند الله شما را بسخنان خویش نشانهای پسند خویش . « والله علیم حکیم (١٨)» والله داناست پاك دانش راست دان.

« انّ الّذین یحبّون » ایشان که میدوست دارند، « ان تشیع الفاحشة فی الّذین آمنوا» که آشکار گردد وپدید آید در میان گرویدگان زشت نامی وزشت کاری ، «لهم عذاب الیم فی الدّنیا والآخرة » ایشانراست عذابی دردناك درین جهان ودر آن جهان ، «والله یعلم وانتم لاتعلمون (١٩)» والله داند وشمادانید .

«ولولا فضل الله علیکم ورحمته » وگرنه فضل خدای ورحمت او بودی ،

«**وان اللّه رؤف رحيم** (٢٠)» و آنچه الله سخت مهربانست و بخشانیده [از دروغگویان برعایشه یکی‌را زنده نگذاشتی]

«**یا ایّها الّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویده‌اند، «**لاتتّبعوا خطوات الشّیطان**» بر پی دیو مایستید، «**ومن یتّبع خطوات الشّیطان**» و هر که در پی دیو رود، «**فانّه یأمر بالفحشاء والمنکر**» دیو او را بزشتکاری فرماید و ناپسند، «**ولولا فضل اللّه علیکم ورحمته**» وگرنه فضل‌الله بودی برشما وبخشایش او، «**مازکی منکم من احد ابداً**» از شما هیچکس هنری نیامدی و پاك و خدایرا یکتا شناس، «**ولکنّ اللّه یزکّی من یشآء**» لکن الله پاك میکند اورا که خواهد، «**واللّه سمیع علیم** (٢١)» والله شنواست دانا.

«**ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسّعة**» مبادا که سوگند خورادیا سستی کناد خداوندان فضل از شما و خداوندان دستگاه وتوان، «**ان یؤتوا اولی القربی**» که چیزی دهند خویشاوندانرا، «**والمساکین والمهاجرین فی سبیل اللّه**» و درویشان وهجرت کنندگان ازبهر خدای، «**ولیعفوا ولیصفحوا**» وایدون باد که در گذارند وازپاداش روگردانند، «**الاتحبّون ان یغفر اللّه لکم**» دوست ندارید که بیامرزد خدای شما را، «**واللّه غفور رحیم** (٢٢)» والله آمرزگارست وبخشاینده.

«**انّ الّذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات**» ایشان که می‌دشنام‌دهند آزاد زنان پاکانرا وازبدی وبدان ناآگاهانرا، «**لعنوا فی الدّنیا والآخرة**» لعنت برایشان درین جهان ودران جهان، «**ولهم عذاب عظیم** (٢٣)» وایشانراست عذابی بزرگ.

«**یوم تشهد علیهم السنتهم**» آن روز که گواهی دهد بر(١) ایشان زبانهای ایشان، «**وایدیهم وارجلهم**» ودستها وپایهای ایشان، «**بما کانوا یعملون** (٢٤)» بآنچه میکردند.

«**یومئذ یوفّیهم اللّه دینهم الحقّ**» آن روز آنست که تمام بایشان گزارد آن

---

(١) ور (نسخهٔ الف)

خدای بسزا پاداش ایشان بسزا ، « ویعلمون انّ اللّه هو الحقّ المبین[٢٥] » و فردا بدانند [ایشان که درین جهان نمیدانند] که الله است براستی خدای و بخدائی سزا وخدائی را آشکارا .

« الخبیثات للخبیثین » سخنان پلید مردان پلیدرا سزاست ،[وایشان گویند آن] ،« والخبیثون للخبیثات » ومردان پلید سخنان پلید را اندوایشان سزااند که آنرا گویند . « والطّیبات للطّیبین » و سخنان پاك مردان پاكرا سزاست ،[وایشان گویند آن] ، « والطیبون للطیّبات » ومردان پاك سخنان پاك رااندو آن ایشانرا سزد.«اولئك مبرّؤن ممّا یقولون »ایشان بی گناهندو پاك بگواهی الله از آنچه میگویند.

« لهم مغفرة ورزق کریم[٢٦] »ایشانراست آمرزش وروزی آزادهٔ بی‌رنج نیکو

« یاایّها الّذین آمنوا »ای ایشان که بگرویدند، «لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم» درهیچ خانه مروید مگردرخانه‌های خویش ، « حتّی تستأنسوا »تاآنگه که بررسید که هیچ مردم هست ، « وتسلّموا علی اهلها» و در هیچ خانه مروید تا پیش سلام نکنید براهل آن، « ذلکم خیر لکم لعلّکم تذکّرون[٢٧] » آن بداست شمارا[میگویم] تا مگر پندپذیرید .

« فان لم تجدوا فیها احداً »اگر در آن خانه کسی نیابید . « فلاتدخلوها حتّی یؤذن» درمرویددر آن تا آنگه که شمارا دسترری دهند ، «وان قیل لکم ارجعوا » واگر شما را گویند باز گردید ،« فارجعوا هو ازکی لکم » باز گردیداین چه شما را گفتم شما را به واین پسندیده‌تر وپاك‌تر ، « واللّه بما تعملون علیم[٢٨] » وخدای بآنچه میکنید دانا است .

«لیس علیکم جناح » برشما تنگی نیست، « ان تدخلوا بیوتاً غیر مسکونة » که‌در خانه‌هائی روید وجایهائی بگذاشته بی‌نشیننده در آن ، « فیها متاع لکم » که شما رادر آن حاجتی بود ونفعی ،« واللّه یعلم ما تبدون وما تکتمون[٢٩] » والله میداند آشکارای کارشما که میکنید ونهان که‌دردل میدارید .

النّوبة الثانية

قوله تعالى: « انّ الّذين جاءوا بالافك » نقلهٔ اخبار و حملهٔ آثار روایت کرده‌اند باسناد درست از مادر مؤمنان عائشة الصّدیقة بنت الصّدیق حبیبة حبیب الله المبرّاة من فوق سبع سموات، گفتا رسول خدا (ص) هر گه که بر جناح سفر بودی میان زنان خویش قرعه زدی آن یکی که قرعهٔ وی بر آمدی با خود بسفر بردی. غزوی پیش آمد قرعه بزد قرعهٔ من بر آمد مرا باخود ببرد پس از آن که آیت حجاب آمده بود از آسمان وزنان آنگه درپرده بودندی (١)، مرا درهودجی نشاندند ومسافروار بوقت نزول ووقت رحیل فرومی آوردند وبر میداشتند، تارسول خدا از آن غزاة فارغ گشت فتح بر آمده وباز گشته ونزدیك مدینه رسیده، شبی ازشبها بمنزل فرو آمده بودیم من از هودج بیرون آمدم واز قافله در گذشتم حاجتی را که درپیش داشتم، چون باز آمدم عقدی که دربرداشتم ازجزع ظفار گم کرده بودم هم‌در آن حال بطلب جزع باز گشتم ودرنگ من درجست وجوی آن دراز گشت، چون باز آمدم لشکر رفته بود واز نزول من بی‌خبر بودند همی پنداشتند که من در هودج نشسته‌ام و درسبکی هودج اندیشه نکردند که زنان آنگه سبك‌تن بودند بی گوشت. انّما یأکلن العلقة من الطعام ولم یغشهنّ اللحم. چون عقد خویش بازیافتم وباز گشتم قوم رفته بودند و منزل خالی گشته، لیس بها داع ولا مجیب. تنها وغمگین بنشستم و از دلتنگی و اندوه چشمم در خواب شد، **صفوان بن المعطل السلمی المرادی** با پس‌ماندهٔ لشکر بود بامداد رسید بآن منزل، سواد شخصی دید آنجا تنها خفته چون فراز آمد مرا بشناخت که دیده بود پیش ازنزول آیت حجاب، همی استرجاع کرد بتعجب که انالله، این چه کارست وچه

(١)ـ بودندید (نسخه الف)

حال؟، من باسترجاع وی ازخواب در آمدم و بآستین پیراهن روی خویش بپوشیدم، فوالله ما کلّمنی بکلمة ولاسمعت منه کلمة غیراسترجاعه ، والله که با من یك سخن نگفت و نه از وی هیچ سخن شنیدم مگر آن کلمهٔ استرجاع ، آنگه راحلهٔ خویش بخوابانید وپای بردست وی نهاد تامن برنشستم، **صفوان** مهاربدست گرفت، ومیراند تا بلشکر در رسیدیم بجمعی منافقان بر گذشتیم (۱) دور ازلشکر فرو آمده،وعادت منافقان چنین بود که پیوسته گوشه‌ای گرفتندی ودرمیان مردم نیامدندی، **عبدالله ابیّ** رئیس منافقان که ایشانرا دید گفت من‌هذه ؟ کیست این زن ؟ گفتند **عایشه** ، همان ساعت باعتقاد خبیث خویش طعن زد وحدیث افك درمیان افکند، قالت **عائشة** وهلك من هلك فیّ وکان الّذی فولی کبره منهم **عبدالله بن ابیّ بن سلول** . عایشه گفت چون بمدینه آمدیم بیمار شدم مدت یکماه و اصحاب افك در گفت و گوی آمده ومن از آن بی‌خبرونا آگاه ، ورنج من از آن بیشتر بود که ازرسول خدا آن لطف که هربار دیدمی به‌بیماری این‌بار نمیدیدم وسبب نمی‌دانستم که گمان بد نمی‌بردم ، ازرسول بیش از آن نمی‌دیدم که گاه گاه در آمدی وسلام کردی و گفتی: کیف تیکم ؟ آخرچون از آن بیماری به‌شدم وصحت یافتم شبی بیرون آمدم با**ام مسطح بنت ابی رهم بن المطّلب بن عبد مناف** سوی صحرا می‌رفتیم قضاء حاجت را و دست و روی شستن را که آنکه عادت عرب نبود در خانه‌ها طهارت جای ساختن، چون فارغ شدیم وروی بخانه نهادیم **ام‌مسطح** را پای درچادر افتاد بروی در آمد نفرین کرد برپسر خویش، گفت تعس مسطح، عایشه گفت بئس ما قلت اتسبین رجلاقد شهد بدراً ، بد گفتی وناسزا می‌دشنام دهی کسی‌را که به‌بدرحاضربود ، **ام‌مسطح** گفت ای‌هنتاه خبر نداری ونشنیدی که وی چه گفت درحق‌تو واصحاب افك چه میگویند، **عایشه** گفت چه میگویند مرا خبر کن وآ گاهی ده ، **ام مسطح** قصه در گرفت و سخن اصحاب افك باوی بگفت ، عایشه گفت چون آن سخن شنیدم جهان بر من تاریك

(۱)- بر گذاشتیم (نسخهٔ ج)

گشت وبیماری یکی ده شد ، اندوهگین ومتحیر بخانه باز آمدم باچشم گریان و دل بریان ، رسول‌خدا درآمد و هم بر آن قاعده گفت : کیف تیکم ؟ گفتم یا رسول‌الله تأذن لی ان آتی ابوی" ، مرا دستوری‌دهی تا درپیش پدر ومادرشوم، ومقصود من آن بود تا ازیشان خبردرست پرسم ازاحوال خویش وآنچه در حق‌من میگویند، رسول مرا دستوری داد وآمدم ومادر را گفتم یا امه ما یتحدّث‌الناس ؟ مردم چه میگویند ودرکار من سخن‌چه میرانند ؟ مادر گفت یا بنیة‌هوّنی علیك فوالله لقل ماکانت‌امرأة قطّ رضیّة عند رجل لها ضرائر الّا کثرن علیها حسداً . سخن کوتاه کن ای دخترك وآسان فرا گیر والله که کم افتد زنی پسندیده ودوست داشتهٔ شوهرخویش و اورا ضرائر بود که نه‌بروی حسدبرند ودرکاروی گفت و گوی کنند، عایشه بتعجب گفت سبحان‌الله اوقد یتحدّث‌الناس بهذا ؟ مردم درین‌سخن میگویند وتواندبود که گویند؟ گفتاپس‌از آن همه شب گریستم‌وخواب نکردم‌کاربجائی رسید که رسول‌خدامشورت کرد با **اسامة‌بن‌زیدوعلی بن‌ابیطالب** (ع)درفراق اهل‌خویش ایشان‌آنچه دانستند از برائت و پاکی گفتند و **علی‌بن ابیطالب** گفت حال وی از کنیزك پرس **بریره** که وی باتوراست گوید،**رسول** از **بریره** پرسید **بریره** گفت: لااعلم علیها الّامایعلم الصّائغ فی تبرالذهب غیر انها جاریة حدیثةالسنّ تنام عن عجینها فیأکله‌الدّاجن . **عایشه** گفت رسول خدا در آن روزها که این گفت و گوی میکردند یکبارپیش من ننشست وبامن حدیث نکرد، ومرا نه‌درشب خواب‌بود ونه درروز آرام، پیوسته‌سوزان و گریان وحیران یکماه‌بدین‌صفت بگذشت آخر روزی رسول‌خدا درآمد ونزدیك‌من بنشست گفت: یا **عائشة** بلّغنی عنك کذا وکذا فان کنت بریئةفسیبرئك‌الله وان کنت الممت بذنب فاستغفری‌الله وتوبی‌الیه فانّ‌العبد اذا اعترف بذنبه‌ثم‌تاب تاب‌الله علیه . **عایشه** چون این سخن ازرسول بشنید گفتا زاربگریستم وهمچون دیگ برسر آتش جوشیدم، روی باپدر کردم گفتم اجب عنّی رسول‌الله فیما قال، رسول‌خدارا درآنچه میگوید جواب ده ازبهرمن و درکار من ، پدر گفت والله ماادری ما اقول لرسول‌الله،

روی با مادر کردم گفتم تواورا جواب ده ،مادرهمان گفت که پدر گفت ، پس چون درماندم گفتم آری بدانستم و این حدیث چنان بسمع شما رسیده که در نفس شما مقرر گشته واگرمن سخن گویم ببرائت وپاکی‌خویش‌شما مرا راستگوی ندارید و اگراعتراف آرم بگناهی که نکرده‌ام و الله خود میداند که از آن بریم و بی گناه ، شمامرا راستگوی دارید، مثل من این ساعت مثل پدر یوسف است که گفت: فصبر جمیل والله‌المستعان علی ما تصفون ، این‌سخن بگفتم ودرجامهٔ خواب شدم کارخود بالله تفویض کرده ودردل یقین‌داشتم که الله مرا مبرا کند ورسول‌را ازحال من‌خبر دهد، والله که گمان نبردم که درشأن من‌آیات قرآن و وحی پاك فرستد که خود را از آن حقیرتر دانستم ، بلی‌امید داشتم که رسول‌را درخواب بنماید وپاکی‌من‌بروی پیدا کند، گفتا والله که رسول‌خدا هم درآن‌مجلس نشسته‌بود وهیچکس ازاهل‌بیت برنخاسته بود که‌آثار نزول وحی بر رسول خداپیدا گشت، بروز زمستانی عرق از وی‌روان گشت، از گران باری وحی‌منزل‌همچون عقد مروارید که‌بگسلد ازپیشانی مبارك وی قطرات عرق می‌افتاد ، چون فارغ گشت بمن نگریست خندان و شادان گفت: ابشری یا عائشة اما والله فقد براك‌الله، وقرأ «انّ الّذین جاؤا بالافك » ای ـ بالکذب ، وسمّی افکا لکونه مصروفاً عن‌الحق، یقال افك الشّیء اذا قلبه عن‌وجهه وذلك انّ عائشةکانت تستحق الثناء بماکانت علیه من الحصانة والشرف فمن رماها بالسّوءقلب‌الامرعن وجهه.«عصبة منکم» ای‌ـ هم‌جماعة من‌المسلمین‌منهم**عبدالله‌بن ابیّ بن سلول** و **مسطح‌بن اثاثة‌بن عبادبن‌المطلب وحسان‌بن ثابت‌الانصاری** و **حمنة بنت جحش** زوجهٔ **طلحة بن عبیدالله** ، ازاصحاب‌افك این‌چهاررا نام‌برده‌اند وایشانرا‌شناسند ورسول‌خدابعد ازنزول آیات‌برائت عایشه ایشانرا حدّفریه‌زدهریکی هشتاد ضربه. «لاتحسبوه شرّاً لکم» این‌خطاب باعایشه است و**باصفوان** که‌این‌نسبت دروغ باوی کردند، و گفته‌اندخطاب باعایشه است وباپدر ومادر وی وبا رسول‌خدا و باصفوان، میگویدمپندارید شما که‌آن دروغ که برایشان بستند و این اندوه صعب

که بشما همگان رسید شمارا بتر بود بلکه آن شمارا بهتر بود که رب العزه دروغ ایشان پیدا کرد وبآیات تنزیل و وحی حق عایشه را عزیز کرد و گرامی وهمه را بپاکی وی شاد کرد و چشم روشن ، امروز درین جهان و فردا بهشت جاودان و مزد بی کران ، وانشد .

اذا اهل الکرامة اکرمونی فلا اخشی الهوان من اللئام

فلیس هوانهم عندی هواناً و لکن الهوان من الکرام

« لکل امریء منهم » ای - من العصبة الکاذبة. «ما اکتسب من الاثم» ای - جزاء ما اجترح من الذنب علی قدرما خاض فیه لانّ بعضهم ضحك وبعضهم سکت وبعضهم تکلّم ، « والّذی تولی کبره » ای - تحمّل معظمه فبدأ بالخوض فیه، «له عذاب عظیم» قرأ **یعقوب** کبره بضم الکاف ، وقراءة العامة کبره بکسر الکاف ، وهما لغتان، یقال کبر سیاسة النّاس فی المال بالکسر والضمّ جمیعاً، والکبر من التکبیر بالکسر لاغیر، وقیل معناه الّذی قام باشاعة الحدیث و بالغ فیه' وهو **عبدالله بن ابیّ**، «له عذاب عظیم» یعنی یوم القیامة و انّما سمّاه عظیماً لانّه یخلد فی النّار، وقیل «والّذی تولی کبره» **هو حسان بن ثابت** عذب فی الدّنیا بان ذهب بصره وشلّت یداه ، روی عن **مسروق** قال : کنت عند عائشة فدخل **حسان بن ثابت** فامرت فالقی له وسادة فلما خرج قلت لعائشة، تدعین هذا الرّجل یدخل علیك وقد قال ما قال وانزل الله فیه، «والّذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم». فقالت رأی عذاب اشدّ من العمی و لعلّ الله یجعل ذلك العذاب العظیم ذهاب بصره ' وقالت انّه کان یدفع عن النبی". وقیل هو **مسطح بن اثاثه** والعذاب العظیم ذهاب بصره فی الدّنیا .

« لولا اذسمعتموه ظن المؤمنون » یعنی مسطحاً وحسّان، « والمؤمنات » یعنی حمنة بنت جحش ، « بانفسهم خیراً » یعنی بامثالهم من المؤمنین والمؤمنون کلّهم کنفس واحدة ، وقیل معناه هلاّ ظنوا بهما ما یظنّ بالرّجل لوخلا بامّه و بالمرأة لو خلت بابنها لانّ ازواج النبی" امّهات المؤمنین ، وقیل اراد بهذه الایة **اباایوب الانصاری**

وامرأته **ام ایوب**، وذلك فیما روی **محمد بن اسحق بن یسار** عن رجاله انّ **ابا ایوب خالد بن زید** قالت له امرأته ام ایوب یا ابا ایوب اما تسمع مایقول النّاس فی عائشة ؟ قال بلی و ذلك الکذب اکنت فاعلة ذلك یا ام ایوب ؟ قالت لاوالله ما کنت لافعله، قال فعائشة والله خیر منك سبحان الله هذا بهتان عظیم، فانزل الله « لولا اذ سمعتموه ظنّ المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیراً » کما فعل ابوایوب وصاحبته، « وقالوا هذا افك مبین » ای ـ کذب بیّن .

« لولاجاءوا علیه » ای ـ هلّاجاءوا علی مازعموا، « باربعة الشهداء فاذلم یأتوا بالشهداء فاولئك عندالله » ای ـ فی حکم الله، « هم الکاذبون » فیه دلیل علی ان من قذفها بعد نزول هذه الایة صار کافراً بالله عزّوجل لما فیه من رد شهادة الله لها بالبراءة

« ولولافضل الله علیکم ورحمته فی الدنیا والاخرة لمسّکم فیما افضتم فیه » ای ـ خضتم فیه من حدیث القذف، « عذاب عظیم » **قال ابن عباس** : ای ـ عذاب لاانقطاع له یعنی فی الاخرة لانّه ذکر عذاب الدنیا من قبل، فقال : « والّذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم » فقد اصابه فانه جلد وحدّ . روت **عمرة** عن **عائشة** انّ **النبی** (ص) لمّا نزلت هذه الایة حدّ اربعة نفر: **عبدالله بن ابیّ و حسّان بن ثابت و مسطح بن اثاثة و حمنة بنت حجش** .

« اذ تلقونه بالسنتکم » التلقی والتلقف واحد وهو اخذ الکلام شفاهاً، و قال **مجاهد ومقاتل** : یرویه بعضکم عن بعض، وقال **الکلبی** : کان الرّجل منهم یلقی الرّجل فیقول بلّغنی کذا و کذا یتلقونه تلقیاً . میگوید آنگه که از دهن یکدیگر این سخن فرا می‌ستدید بزبانهای خویش وبایکدیگر میراندید، وبرقراءت عایشه «تلقونه» بکسر لام وتخفیف قاف من الولق وهوالاسراع الی الکذب. آنگه که چنان دروغ زود فرا آن می‌شتابیدید بزبانهای خویش، «وتقولون بافواهکم مالیس لکم به علم» من الفریة ای ـ تتجرؤن علی النطق به فی اهل النبیّ، «اتحسبونه هیناً » تظنّون انه سهل لا اثم فیه، « وهو عندالله عظیم » فی الوزر، وقیل و تحسبون ذلك امراً خفیفاً یسیراً

وذلك عندالله ذنب عظيم فيه اذى رسول الله ورمي البرىء .

«ولولا اذسمعتموه » اى- هلاّ اذسمعتموه ، « قلتم مايكون لنا ان نتكلّم بهذا » اى - لايحلّ لنا ان نخوض في هذا الحديث ، «سبحانك هذا بهتان عظيم » اى ، هلاّقلتم عندذلك، سبحانك اى ــ العجب ممّن يقول ذلك هذا كذب عظيم ' يبهت من سمعه ، والبهتان الكذب يواجه به المؤمن فتحير منه ، وقيل معنى سبحانك هاهنا تعاليت عن ان يقال في رسولك هذا البهتان العظيم. روى عن النبى (ص) قال: «البهتان على البرىء اثقل من السموات ». قيل معناه وزر الباهت اثقل من السموات، وقال : «انّ الرّجل ليقول لاخيه يا مرائى فيهدم عمله اربعين عاماً فان لم يكن له عمل اربعين عاماً اوقر وزر اربعين عاماً، وان الرّجل ليقذف المرأة المحصنة البريئة فيهدم عمل سبعين عاماً فان لم يكن له عمل سبعين عاماً اوقر وزرسبعين عاماً ».

«يعظكم الله ان تعودوا » يعنى كي لاتعودوا ، وقيل كراهة ان تعودوا ، «لمثله» اى ــ الى مثل هذا الحديث من القذف والخوض فيه والجلوس مع القاذف و استماع حديثه ، «ابداً ان كنتم مؤمنين» جزاؤه مضمر اى- فاتّعظوا ولاتعودوا .

«ويبيّن الله لكم الآيات » الدّلالات الواضحات، وقيل الفرائض والاحكام ،«والله عليم » بمصالحكم ، « حكيم» بتدبير كم .

«انّ الّذين يحبون ان تشيع الفاحشة في الّذين آمنوا ». اين آيت درقذف عايشه فرو آمد اما حكم آن عام است درزانى وقاذف ومظهر وهر كس كه عيب مؤمنان جويد وزشت نامى ايشان طلب كند، فاحشه فانام ايشان كند ودر آن كوشد وسعى كند بفعل يا بقول يا بعزم الفاحشة ماقبح جداً، والمراد بها هاهنا الزنا كقوله في الاعراف : «قل انّما حرّم ربّى الفواحش ماظهر منها وما بطن» يعنى حرّم الزنا فى العلانية والسرّ ، وفى النساء «واللاتى يأتين الفاحشة » يعنى الزنا ، وبالاحزاب «من يأت منكر بفاحشة » يعنى الزّنا، «لهم عذاب اليم فى الدّنيا ،والآخرة » يعنى عبدالله بن ابىّ و اصحابه المنافقين وهم الّذين بدءوا بالافك وأتوا به، والعذاب فى الدنيا الحدّ وفى الآخرة نار ، «والله يعلم» انّهم

كاذبون ، «وانتم لاتعلمون » لانه غيب . « ولولا فضل‌الله عليكم ورحمته وان‌الله رؤف رحيم » جواب لولا محذوف يعنى‌لعاجلكم بالعقوبة ، قال **ابن عباس : يريدمسطح و حسّان‌وحمنة.**

« يا ايّها‌الّذين آمنوالا تتبعوا خطوات الشيطان » باشاعة‌الفاحشة‌فى‌الّذين آمنوا ، و قيل خطواتـه وساوسه ، و قيل هـى‌النذور بـالمعاصـى و سلوك سبيل الشيطان و اقتفاء آثاره ، « و من يتّبع خطوات‌الشيطان فانّه يأمر بالفحشاء » اى ـ بالقبائح‌من‌الاعمال ، «والمنكر» :قيل‌المنكر فكلّ‌مايكرهه‌الله عزوجل ، وقيل‌المنكر مالايعرفه‌الشرع ولاالعقل، «ولولا فضل‌الله عليكم ورحمته‌مازكى منكم من‌احدابداً» هذاالخطاب للّذين خاضوافى‌الافك . والمعنى ماطهر من هذا الذنب ولا صلح امره بعدالّذى فعل ، وقيل ماقبل توبةاحدمنكم ابداً ، وقيل‌ما اسلم احدمنكم‌وما‌اهتدى. «ولكن‌الله يزّكى من‌يشاء» اى ـ يحمله على ما يصير به زاكياً ، وقيل يطهرمايشاء من‌الذنب بالرحمة والمغفرة ، «والله سميع » لمقالتكم ، «عليم » بنيّاتكم واعمالكم.

« ولايأتل» اى ـ لايحلف و هو يفتعل من‌الالية وهى‌القسم ، وقرأ **ابوجعفر** ولايتأل بتقديم‌التّاء وتأخير الهمزة،والتالى‌الحلف والتحكم ، يقال آلى وتالى وائتلى اذا حلف ، « اولواالفضل منكم والسّعة » الفضل فى‌الدّين ، والسعة فى‌المال ، وهو **ابو بكر الصدّيق** ، «ان‌يؤتوا» يعنى ان‌لايؤتوا، «اولى‌القربى» يعنى**مسطح‌وابن اثاثة** وكان ابن خالة ابى‌بكر، وقال من صعاليك المهاجرين . اين آيت درشأن ابوبكر صدّيق فروآمد كه **مسطح**‌را هميشه نفقه دادى از بهر درويشى وخويشاوندى كه ابن خالهٔ ابوبكر بود وازجملهٔ‌مهاجرين‌بود وازاهل بدربود‛ چون **مسطح** درافك **عايشه** سخن گفت ابوبكرخشم گرفت وسوگند ياد كرد كه بعد ازآن اورا هيچ چيز ندهد، وبروى نفقه‌نكند، چون اين‌آيت‌فروآمد ابوبكر كفارت سوگند كرد، و گفت والله لا امنع النفقة عنه ابداً . **مصطفى** عليه السلام اين‌آيت برابوبكر ميخواند چون اينجارسيد كه: «الاّتحبّون ان‌يغفرالله‌لكم» ابوبكر گفت بلى‌انا احبّ ان يغفرالله‌لى،

وقيل«ولايأتل» اى لايقصرمن قولهم لايألوا فلان جهدومنه قوله تعالى: « لايألونكم خبالاً » ، فعلى هذا قوله : «ان يؤتوا» لايحتاج الى اضمار لا.«وليعفوا وليصفحوا » العفوالسّتر والصفح الاعراض ، وقيل العفو عن الافعال والصفح عن الاقوال ، وقال **ابن عباس والضحاك** : اقسم ناس من الصحابة منهم **ابو بكر** ان لايتصدقوا على رجل تكلّم بشىء من الافك ولاينفقوهم،فانزل الله هذه الآية « الاتحبون ان يغفرالله لكم » معناه ان احببتم ان يغفرالله لكم ذنوبكم فاغفروا ذنوبكم فيما بينكم ، « والله غفور رحيم » .

« انّ الّذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات » الغافلة عن الفاحشة ان لايقع فى قلبها، وكانت عائشة كذلك ، «لعنوا فى الدّنياوالاخرة ولهم عذاب عظيم» قال **مقاتل** هذا خاص فى **عبدالله بن ابىّ** وكان منافقاً ، وروى عن **خصيف** قال : قلت **لسعيد بن جبير** من قذف مؤمنة لعنه الله فى الدّنيا والاخرة، فقال ذاك لعائشة خاصة ، وقال قوم هى لعائشة وازواج النبى دون سايرالمؤمنات ، وروى عن ابن عباس قال :هذه فى شأن عائشة وازواج النبى خاصة ليس فيهاتوبة، ومن قذف امرأة مومنةفقدجعل الله لهتوبة ثم قرأ «والّذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعةشهداء» الى قوله :« الّا الّذين تابوا » ، فجعل لهؤلاء توبةولم يجعل لاولئك توبة، وقال الاخرون نزلت هذه الاية فى ازواج البنى (ص) وكان ذلك كذلك حتى نزلت الاية الّتى فى اول السورة « والّذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء » الى قوله : « فان الله غفور رحيم » فانزل الله الجلد والتوبة. «يوم تشهد عليهم» قرأ **حمزة** و **الكسائى** يشهد بالياء لتقدم الفعل، «السنتهم» يعنى بالقذف بالزّنا ، « وايديهم وارجلهم بماكانوا يعملون » اى - وسائر الاعضاء بسائر المعاصى الّتى اعملوا بها، وشهادة الاعضاء بان يصيرها الله كاللسان فى امكان النطق. فان قيل كيف وجه الجمع بين هذه الاية وبين قوله:«اليوم نختم على افواههم »؟ قلنا اختلفوا فيه، فقال بعضهم انّهم يجحدون فى بعض الاوقات، والله يختم على افواههم و ينطق ايديهم و ارجلهم فاذا علموا انّ الجحود لاينفعهم رفع الله الختم

عن افواههم فیشهدون بجمیع ما عملوا ' وقیل ان الله یخرج السنتهم عن افواههم ثم یطبق شفاههم فیشهدون بالسنتهم وهی خارجة من الفم لیکون ابدع .

« یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق » الدین هاهنا الجزاء و منه قولهم کما تدین تدان، یعنی کما تفعل تجازی، وفی الخبر، یوم یدان الناس باعمالهم، والمعنی یوفیهم الله الجزاء الحق ای ـ الجزاء الواجب' وقریٔ فی الشواذ الحق بالرفع فیکون صفة لله عزوجل، «یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق ویعلمون ان الله هو الحق المبین» یقضی بحق ویأخذ بحق ویعطی بحق قال **ابن عباس**: وذاك ان **عبدالله بن ابی** كان یشك فی الدین فیعلم یوم القیامة ان الله هو الحق المبین.

«الخبیثات للخبیثین» ای ـ الخبیثات من القول والکلام للخبیثین من الناس، «والخبیثون» من الناس، « للخبیثات » من القول ، « والطیبات » من القول ، «للطیبین» من الناس ، «والطیبون» من الناس ، «للطیبات» من القول ، والطیب لایلیق الا باالطیب فعائشة لایلیق بها الخبیثات من القول ، لانها طیبة فتضاف الیها الطیبات من الکلام من الثناء الحسن ، وقال **الزجاج** معناه لایتکلم بالخبیثات الا الخبیث من الرجال والنساء . ولایتکلم بالطیبات الا الطیب من الرجال والنساء ،وهذا ذم للذین قذفوا **عائشة** ومدح للذین برؤها بالطهارة . وقال **ابن زید** : معناه الخبیثات من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء امثال **عبدالله بن ابی** والشاکین فی الدین، والطیبات من النساء للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من النساء یرید عائشة طیبها الله لرسوله الطیب صلی الله علیه وسلم . « اولئك مبرؤن مما یقولون» یعنی عائشة، وقیل عائشة، و **صفوان بن المعطل المرادی** الذی رمیت به عائشة کان رجلا صالحاً ذکره رسول الله (ص) بخیر، شهید بدراً وخرج من الدنیا شهیداً ولم یکشف عن انثی قط ،یقال کان حصوراً لایأتی النساء ، فوقع اولئك موقع التثنیة کقوله : «فان کان له اخوة» والمراد به اخوان، وقیل «اولئك مبرؤن » یعنی الطیبین والطیبات منزهون مما یقولون ، «لهم مغفرة ورزق کریم» هذا تأویل قوله ' « بل هو

خیر لکم» والرزق الکریم الجنّة . لانّ رزقها بلاعلاج ولازرع ولاتلقیح ولازوال و لارنق ، روی انّ ابن‌عباس دخل علی عائشة فی مـرضها الّذی ماتت فیه ، فبکت وقالت اخاف ما اقدم علیه . فقال ابن عباس : لاتخافی فوالّـذی انزل الکتاب علی محمّد لاتقدمین الاّ علی مغفرة ورزق کریم ، فقالت رحمك الله اهذا شیء انبأك به رسول‌الله ؟ فقال بل هـوشیء نبأنیه کتاب‌الله ، قالت واتل علیّ ، فتلا « والطیّبون للطیّبات اولئك مبرّؤن ممایقولون لهم مغفرة ورزق کریم » فخرج من عندها، فصیح علیها، فقال مابالها ؟ قالواغشی علیها مماتلوت . وروی انّ عائشة کانت تفتخر باشیاء اعطیتها لم تعطها امرأة غیرها ، منها انّ جبرئیل اتی بصورتها فی سرقة من حریـر وقال هذه زوجتك ، وروی انه اتی بصورتها فی راحته، وانّ النبی لم یتزوج بکراغیرها، وقبض رسول‌الله (ص) ورأسه فی حجرها ودفن فی بیتها وکان ینزل علیه الوحی وهو معها فی لحافه . ونزلت براءتها من السّماء ، وانّها ابنة خلیفة رسول‌الله وصدیقه، وانّها حبیبة رسول الله و خلقت طیبة و وعدت مغفرة و رزقاً کـریما . وکان مسروق اذا روی عن عائشة قال : حدثتنی الصّدیقة بنت الصدّیق حبیبة حبیب‌الله المبرّاة من فوق سبع‌سموات . واجمعوا انّ من قذف عائشة ضربت عنقه لتبرئة الله عزّ و جلّ ایاها کرم الله وجهها .

« یا ایّها الّذین آمنوا لاتد خلوا بیوتاً غیر بیوتکم » ای . بیوتاً لستم تملکونها ولاتسکنونها ، «حتی تستأنسوا ». عدی بن ثابت گفت : زنی انصاریه آمد و گفت یا رسول‌الله من در خانهٔ خویش گـاه گـاه برحالی باشم که نخواهم که هیچکس مرا بیند درآن حال نه پدر ونه فرزند اگر در آن‌حال مردی ازین کسان وخویشان من در آید من چکنم حال من چون بود ؟ رب العالمین این آیت بجواب وی فرو فرستاد، « تستأنسوا » یعنی تستأذنوا ، وقرأ غیر واحد من الصّحابة « حتی تستأذنوا » ، وقیل الاستیناس طلب الانس وهوان ینظر هل فی البیت انسان فیؤذنه انّه داخل ،معنی آنست که درهیچ خانه مرو ید که سکنای شما در آن نبود و ملك شمانبود

تانخست بررسید که هیچ مردم در آن خانه هست ودستوری بخواهید ، **مجاهد** گفت:

آوازی دهید تسبیح وتکبیر یا تنحنحی کنید، تا اهل بیت را آگاهی دهید ، ابن عباس گفت : در آیت تقدیم وتأخیر است یعنی حتی تسلّموا وتستأذنوا ، ای ـ حتی تقولوا السّلام علیکم ادخل، سلام مستحب است واستیذان واجب. روی عن **کلدة بن حنبل** قال : دخلت علی النبیّ (ص) ولم اسلم ولم استأذن ، فقال النبیّ : ارجع فقل السّلام علیکم أادخل؟ وفی حدیث **ابی موسی الاشعری عن النبیّ** «ثلاثاً فان اذن لك والا فارجع»، قال **الحسن**: الاوّل اعلام، والثانی مؤامرة والثالث استیذان بالرجوع . واگر در خانهٔ خویش شود یا در ذوات المحارم استیذان واجب نیست اما مستحب است که تنحنح کند یا ادنی حرکتی، **ابراهیم نخعی** گفت : استأذن علی امّك لعلها تکون عریانة . و عن **عطاء بن یسار** ، انّ رجلا قال للنبیّ استأذن علی امّی ؟ قال : نعم، قال انّها لیس لها خادم غیری افا ستأذن علیها کلما دخلت ؟ قال : اتحبّ ان تریها عریانة ؟ قال الرجل لا ، قال فاستأذن علیها . وقیل «غیر بیوتکم» هذا واقع علی الاستیناس غیر واقع علی التسلیم ، التأویل لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا ، ولاتدخلوا بیوتاً حتّی تسلّموا علی اهلها . وفی وصیّة رسول الله **انس بن مالك**، واذا دخلت علی اهلك فسلّم علیهم یکثر خیر بیتك .

« فان لم تجدوا فیها » ای ـ فی البیوت احداً یأذن لکم فی دخولها . « فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا » یعنی اذا کان فی البیت قوم فقالوا ارجع فلیرجع ، ولا یقعد علی الباب ملازماً، «هواز کی لکم» ای ـ الرجوع اطهر لکم واصلح لکم ، قال **قتادة** :اذا لم یؤذن له فلایقعد علی الباب فانّ للناس حاجات و اذا حضر فلم یستأذن وقعد علی الباب منتظراً جاز ، کان **ابن عباس** یأتی باب الانصار لطلب الحدیث فیقعد علی الباب حتّی یخرج ولایستأذن فیخرج الرّجل فیقول یابن عم رسول الله لواخبرتنی ، فیقول هکذا امرنا ان نطلب العلم ، واذا وقف فلاینظر من شق الباب اذا کان مردودا .

روی **ابوهريرة** قال: قال رسول‌الله (ص): «لـو ان امرأ اطّلع عليك بغير اذن فحذفته عصاة ففقأت عينه ما كان عليك جناح» ،وفى بعض الاخبار، وهل حصول الاستيذان الامن اجل البصر، «والله بما تعملون عليم» من الدخول بالاذن وغير الاذن ، ولمّا نزلت آية الاستيذان ،قالوا كيف بالبيوت الّتى بين مكة و المدنية والشام على ظهر الطريق ليس فيها ساكن؟ فانزل الله عزّوجل،«ليس عليكم جناح ان تدخلوا بيوتاً غير مسكونة» اى ـ بغير استيذان ، «فيها متاع لكم» اى ـ منفعة لكم ، واختلفوا فى هذه البيوت ، قال **قتادة** : هى الخانات والبيوت والمنازل المبنيّة للسائلة ، والمنفعة فيها بالنزول وايواء المتاع والاتّقاء من الحرّ والبرد ، وقيل «فيها متاع لكم» اى ـ فيها حاجة لكم كانوا يضعون فيها الاسلحة اذا ثقلت عليهم ، و قال **ابن زيد** : هى بيوت التّجار وحوانيتهم الّتى بالاسواق يدخلونها للبيع والشرى وهو المنفعة ، وقال **النخعى** :ليس على حوانيت السوق اذن ، وكان **ابن سيرين** اذا جاء الى حانوت السوق يقول السلام عليكم أأدخل ؟ ثم يلج. وقال **عطاء** : هى البيوت الخربة والمتاع هى قضاء الحاجة فيها من البول والغايط ، وقيل هى جميع البيوت الّتى لاساكن لها ، لانّ الاستيذان انّما جاء لئلاّ يطلع على عورة فان لم يخف ذلك فله الدخول بغير الاستيذان . « والله يعلم ماتبدون وما تكتمون» اى ـ اذا دخلتم بيوت غيركم فاتقوا الله فانه يعلم خائنة الاعين وما تخفى الصّدور .

النّوبة الثالثة

قوله تعالى :«انّ الّذين جاء وا بالافك» الآية . اعلم ان الله سبحانه غيور على قلوب خواص عباده فاذا حصلت مساكنة لبعض الى بعض اجرى الله مايردّ كلّ واحد منهم عن صاحبه ويردّه الى نفسه كذلك انشدوا

اذا علقت روحی حبیبا تعلّقت به غیر الایام تستلبنّه .

بدان ای جوانمرد که دلهای دوستان حق در پردهٔ غیرت،است امروز در پردهٔ غیرت شنیده وفردا درپردهٔ غیرت دیده ،آن که حق جل‌جلاله دل توبکس ننمایداز آنست که درپردهٔ غیرت میدارد،درقبضهٔ صفت دربساط نازاندرحضرت شهود وخلوت عیان حق را می‌بیند وحق با اومینگرد اگر بغیری بازنکرد درحال تازیانهٔادب‌بیند چنانکه آن عزیز وقت را افتاد ، جوانی بود در ارادتی عظیم وقتی خوش داشت و وجدی تمام وکاری برونق ، همی ناگاه آواز مرغی بگوش وی آمد بآواز آن مرغ بازنگریست زیر آن درخت آمد در انتظار آن که مرغ دیگر بار بانگ کند ، هاتفی آواز داد که : فسخت عقدالله ، کلید عهد ما باز دادی که ترا با غیر ما انس افتاد .
محمدبن‌حسان گوید : روزگاری بکوه لبنان میگشتم تا مگر دوستی از دوستان حق بینم از آن عزیزان که آنجا مسکن دارند ، گفتا جوانی ازآن گوشه‌ای بیرون آمد باد سموم او رازده و سوخته و ریخته گشته ، چون دیدهٔ وی بر من افتاد روی بگردانید میان درختان بلوط درشد تا خویشتن‌را ازمن بپوشد، من‌همچنان‌ازپی‌وی می‌رفتم ، گفتم ای جوانمرد مرا کلمتی فایده کن که بامیدی آمده‌ام ، جواب داد که احذر فانّه غیور لایحب ان یری فی‌قلب عبده سواه ، بازگرد واز قهر حق بترس‌و بدان که او غیورست در یك دلی دو دوستی نپسندد . آدم‌صفی که نقطهٔ پرگاروجود بود ومایهٔ خلقت بشر بود وصفی مملکت بود دل‌بر نعیم بهشت نهاد وخویشتن راوا آن داد تا از حضرت عزت پیك غیرت آمد که : یا آدم دریغت نیاید که سرهمت خویش بدولتخانهٔ رضوان فرودآری وبغیر مابچیزی بازنگری ، اکنون که بغیرما بازنگرستی رخت بردار وبسرای حکم‌شوافکندهٔ عجز وشکستهٔ تقصیر در معدن‌بلا منتظر حکم‌ما . همچنین دیدهٔ خلیل صلوات‌الله علیه باسمعیل(۱)بازنگرست نجابت ورشدوی دید عزیز افتاده بود سلالهٔ خلّت بود صدف‌درّمحمد مختاربود ، دلش بدو

(۱) بیرون نگریست (نسخهٔ ج)

مشغول گشت، فرمان آمد که ای خلیل ماترا ازبتان آزری نگاه داشتیم تا نظارهٔ جمال اسمعیل کنی؟! اکنون کارد ورسن بردار وهرچه دون ماست درراه ما قربان کن که در یك دل دو دوستی نگنجد ، همین حال افتاده **مصطفی** عربی را سیّد ولد آدم صدر انبیاء ورسل، گوشهٔ دل خود چنان بعایشه مشغول کرد که از وی پرسیدند ایّ الناس احبّ الیك ؟ فقال عائشة . گفتند ای سیّد ازین مردمان کرا دوستر داری ؟ گفت عایشه ، و در بعضی اخبارست که عایشه گفت: یارسول الله انی احبك واحبّ قربك، چون ایشان هردو دل وادوستی یکدیگر پرداختند سلطان غیرت نقاب عزت بگشاد بنعت سیاست شظیه ای(١) ازسلطنت خویش فرا ایشان نمود، شیاطین الانس والجن دست درهم دادند تاحدیث افك درمیان افتاد ودروغ منافقان وبرساختهٔ ایشان بالا گرفت، و ازین عجبتر که مسالك فراست بر **مصطفی**(ص) ببستند آن روزگارتا برائت ساحت **عایشه** برو پیدا نگشت وحقیقت آن کار بندانست تا غیرت قهرخویش براند و نوبت بلابسر رسید ؛ و السبب فیه انّ فی اوقات البلاء یسدّالله علی اولیائه عیون الفراسة اکمالا للبلاء ، لذلك ابراهیم لم یمیّز ولم یعرف ملائکة حیث قدم الیهم العجل الحنیذ وتوهمهم اضیافاً ، **ولوط** لم یعرفهم ملائکةالی ان اخبروه انهم ملائکة . کاربجائی رسید که آن ناز و آن راز و آن لطف که **مصطفی** را با **عایشه** بودی همه در باقی شد و بجای آن که او را از طریق نازحمیرا گفتی این همی گفت که کیف تیکم، و **عایشه** بیمار ونالان وسوزان وگریان ازقرب **مصطفی** بازمانده بخانهٔ پدر باز شد بادلی پر درد وجانی پر حسرت بزاری وخواری خودمی نگردومیگوید که هرگز نپنداشتم که کسی بمن این گمان برد یا چنین گفت خود کسی برزبان آرد .

الی سامع الاصوات مع بعدالمسری شکوت الّذی القاه من الم الذکری

فیالیت شعری و الا مانی کثیرة ایشعر بی من بت ارعی له الشعری

یار از غم من خبر ندارد گوئی یا خواب بمن گذر ندارد گوئی

(١)شمه ای (نسخه ب)

تاریك ترست هر زمانی شب من　　یارب شب من سحر ندارد گوئی

پس چون آیات برائت فرو آمد و نوبت بلا بسر آمد رسول خدا **عایشه** را بشارت داد که: ابشری فقد انزل‌الله برائتك، مادر و پدر اورا گفتند یا **عائشة** قومی الی رسول الله واحمدته، فقالت لا والله لا اقوم الیه ولا احمده ولا احمد کما ولکن احمدالله الّذی انزل برائتی، آن دل که همگی وی با قرب و محبّت **رسول** داده بود تا میگفت: احبك و احبّ قربك. پس از آن که غوطه خورد جمله با مهر احدیت داد و با خدمت درگاه الهیت پرداخت تاهمی گفت بحمدالله لا بحمدك. ای جوانمرد اگر قذفهٔ **عائشهٔ** صدیقه آن افك نگفتندی این چندین آیت بتشریف **عایشه** از آسمان نیامدی، و اگر ترسایان نگفتندی: «المسیح ابن الله»، عیسی این کرامت نیافتی که: «انّی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیّا»، و گرمؤمن گناه نکردی باین خطاب عزیز گرامی نگشتی که: « لاتقنطوا من رحمة‌الله »، اینست که درابتداءِ قصه گفت: «لاتحسبوه شرّاً لکم بل هو خیر لکم» ای عایشه مپندار که بآنچه گفتند ترا بدافتاد، اگر بدافتادی است ایشانراست که باین سبب مستوجب عذاب عظیم گشتند، ترا همه خیر است و کرامت، کمال مثوبت وارتفاع درجت.

در قصص آورده‌اند که بر در بهشت ربضی است فردا رب‌العزه مؤمنانرا در آن ربض جمع آورد وپیش از آنکه در بهشت شوند ایشانرا میزبانی کند، دعوتی بر کمال و تشریفی بسزا ونواختی تمام، آنگه منت نهد بر **مصطفی** که یا محمّد این دعوت ولیمهٔ عقد نکاح تواست با **مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم**، یا محمد من مریم را ازصحبت مردان نگاه داشتم واز وی فرزند بی‌مرد آوردم حرمت وغیرت ترا، و آسیه را در کنار فرعون بداشتم لکن مردی از فرعون بستدم وهرگز فرعون رافرا وی نگذاشتم اورا پاك وبی‌عیب دست کس بوی نرسیده بتورسانیدم، اینجا لطیفه‌ای نیکوبشنو، مریم و آسیه که فردا در آخرت جفت مصطفی خواهند بود دردنیا ایشانرا گرامی کرد وبپاکی بستود و از خلق نگاه داشت، **عایشهٔ** صدیقه که در دنیا جفت

وی بود پسندیده وصحبت وی یافته ومهر وی در دل داشته و فردا در بهشت نامزد وی شده، چه عجب اگر اورا گرامی کند، آیات قرآن ووحی منزل در برائت وی فرستد و بپاکی خود جل جلاله گواهی دهد و بپسندد که: «الطیّبات للطیّبین والطیّبون للطیّبات اولئك مبرّؤن ممّا یقولون لهم مغفرة ورزق کریم»، رزق کریم بر ذوق ارباب معارف نه آن رزق نفس است که وقتی باشد و وقتی نه، آن رزق روح است وغذاء جان که هرگز بریده نگردد وپیوسته بادرارمیرسد، لامقطوعة ولاممنوعة، پروردهٔ نان وآب دیگرست وپروردهٔ نور ناب دیگر، آن که مصطفی علیه السلام گفت: «اظل عندربّی یطعمنی و یسقینی» صفت روحانی را میگوید نه صفت جسمانی را، برف با آتش چنان ضدنیست که روحانی با جسمانی، دوخصم یکدیگر دریك خانه بداشته بظاهر باهم ساخته وبباطن دشمن یکدیگر شده. آن عزیزی را دیدند در آن وقت که حال بر وی تنگ شده بود طرب وشادی میکرد، گفتند این چه طرب است؟ گفت درین طرب چه عجب است، وقد قرب وصال الحبیب وفراق العدو، و کدام روز خواهد بود خوشتر از آن روز که علی الفتوح بصبوح شربتی دز رسد وضربتی در رسد، آن کدام شربت و ضربت بود، که این گبر را بردار کنند واین سلطان را ازوثاق تاریك نجات دهند وبر براق اقبال بحضرت ذی الجلال برند، ارواح الاخیار فی قبضة العزّة یکاشفهم بذاته و یلاطفهم بصفاته.

۳ - النّوبة الاولی

قوله تعالی: «**قل للمؤمنین**» مردان گرویدگان را گوی، «**یغضّوا من ابصارهم**» تا چشمها فرو گیرند [ازناپسندها]، «**ویحفظوا فروجهم**» وفرجها نگه دارند [از حرامها]، «**ذلك ازکی لهم**» ایشانرا آن بهتر وپاکتر، «**انّ اللّه**

خبیر بما یصنعون (۳۰)» والله آگاه است ودانا بآنچه میکنند .

« **وقل للمؤمنات** » وزنان گرویدگان را گوی ، « **یغضضن من ابصارهن** » تا چشمهافرو گیرند، [ازناپسند] « **ویحفظن فروجهن** »وفرجهارا گوشنداز حرامها، « **ولایبدین زینتهن** » وفرمای تاپیدا نکنند آرایش خـویش ، « **الاّ ماظهر منها** » مگر آنچه از آن پیدا شود ، «**ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ** » وگوی تامقنعه‌ها فرو گذارند بجیبها [تابرو گردن وموی پوشد]، « **ولایبدین زینتهن** » وفرمای تا پیدا نکنند آرایش خویش ، « **الاّلبعولتهنّ** » مگرشویان‌خویش را ، «**اوآبائهنّ**» یاپدران‌خویش را، « **اواباء بعولتهنّ** » یاپدران شویان خویش را ، « **اوابنائهنّ** » یا پسران خویش را ، « **اوابناء بعولتهنّ**»یاپسران‌شویان خویش‌را،« **اواخوانهنّ**» یابرادران‌خویش‌را،«**اوبنی اخوانهنّ**» یاپسران‌برادران‌خویش‌را،«**اوبنی اخواتهنّ**» یـا پسران خواهران خـویش‌را ، « **اونسائهنّ** » یا زنان همدینان خویش را ، «**اوماملکت ایمانهنّ**» یا درم خریدان‌خویش را ، «**اوالتّابعین غیراولی الاربة من الرجال** » یااین پسینان مردان که‌کاری ندارند بازنان ،«**اوالطفل الّذین لم‌یظهروا علی عورات النساء**)یاآن کودکان که هنوز چیره نگشته‌اند برزنان ، «**ولایضربن بارجلهنّ** » وفرمای تاپای برزمین نزنند [دررفتن] « **لیعلم مایخفین من زینتهنّ** » که تا بدانند که‌خلخال‌دارند،« **وتوبوا الی اللّه جمیعاً** » وباز گردیدباخدای‌همگان « **ایّه المؤمنون** » ای گرویدگان،«**لعلّکم تفلحون** (۳۱)» تامگرپیروز آئیدجاوید.

« **وانکحوا الایامی منکم** » نکاح (۱) کنید بیوگـان(۲) خـویش را ، « **والصّالحین من عبادکم وامائکم** » و پارسایان بندگان و پـرستاران خویش را ، « **ان یکونوافقراء** » اگر درویش باشند ، « **یغنهم اللّه من فضله** » بی نیاز کند الله ایشانرا از فضل خویش ، « **واللّه واسع علیم** (۳۲) » والله تواناست بی نیاز بحال خلق دانا .

---

(۱) کدیور کنید (نسخهٔ الف) (۲) بیوه آن (نسخه الف)

«وليستعفف» وايدون بادا كه اززنا بازايستند وپاك زيند، **«الّذين لايجدون نكاحاً»** ايشان كه زن نياوند وبهاى كنيزك ندارند ، **« حتى يغنيهم اللّه من فضله»** تا آنگه كه اللّه ايشانرا بى نياز كند ازفضل خويش ، **« والّذين يبتغون الكتاب »** وايشان كه مكاتبت جويند ونبشتهٔ باز فروخت ، **« ممّاملكت ايمانكم »** از بردگان شما ، **« فكاتبوهم »** ايشانرا مكاتب كنيد ، **« ان علمتم فيهم خيراً »** اگر دانيد كه داشت خود ياوند وبا كار خويش برآيند ، **« وآتوهم من مال اللّه الّذى آتاكم »** وايشانرا از آن مال كه اللّه شمارا داد چيزى دهيد ، **« ولاتكرهوا فتياتكم على البغاء »** و پرستاران خويش را برزنامداريد ، **« ان اردن تحصّناً »** چون پاكى وپرهيز گارى ميخواهند ، **« لتبتغوا عرض الحيوة الدنيا »** تا چيزى بدست آريد از چيز اين جهانى ، **« ومن يكرههنّ »** وهر كه ايشانرا ناكام برزنا دارد ، **« فان اللّه من بعد اكراههنّ غفور رحيم**(٣٣) **»** اللّه آن پرستاران بناكام بربدى داشته را آمرزگارست وبخشانيده

« ولقد انزلنا اليكم » وفروفرستاديم بشما ، **« آيات مبيّنات »** پيغامها وسخنان پيدا كرده حق وصواب درو ، **« ومثلا من الّذين خلوا من قبلكم »** و عبرتى وتنبيهى از حال ايشان كه پيش از شما بودند ، **« موعظة للمتقين** (٣٤) **»** وپندى پرهيزگاران و وآزرم داران را .

النّوبة الثانية

قوله تعالى : « قل للمؤمنين يغضّوا من ابصارهم » اى ـ ينقضوا من نظرهم الى ما حرّم اللّه عليهم ،والغض والاغضاض ان يدانى بين جفنيه من غير ملاقاة، ومن هاهنا زائدة يعنى يغضّوا ابصارهم بدليل قوله : « و يحفظوا فروجهم » ، وقيل من هاهنا للتبعيض وهو ترك النظر الى مالا يحلّ ، لانّ المؤمنين غير مأمورين بغضّ البصر

اصلا انما امروا بغضّ البصرعن‌الحرام ، « و یحفظوا فروجهم » من ان یراهااحد وهی من العانة الی اعلی الرکبة ، قال **ابوالعالیة** : کلّ موضع فی القرآن ذکر فیه الفرج فالمراد بـه الزنا الاّ فی هذا الموضع فانّ المراد به الستر، حتی لایقع بصرالغیرعلیه،«ذلك»ای غضّ البصروحفظ‌الفرج،«ازکی‌لهم»اطهرلهم‌وانفع لدینهم ودنیاهم ، « انّ‌الله خبیر بما یصنعون » لایخفی علیه فعلهم ، روی عن **بریدة** قال‌قال رسول‌الله (ص) لعلیّ : « یاعلیّ لاتتبع النظرةفان لك‌الاولی ولیست لك‌الآخرة » وعن **عبدالرحمن‌بن ابی‌سعید الخدری** عن ابیه انّ رسول‌الله (ص)قال : «لاینظر الرّجل الی عورة الرجل ، ولاالمرأة الی عورة المرأة ولایغضی الرّجل الی الرجل فی ثوب واحد . ولاتغضی المرأة الی‌المرأة فی‌الثوب الواحد ، و قال صلی‌الله علیه و سلم:«اکفلوا لی بستّ اکفل‌لکم بالجنّة، اذا حدّث احدکم فلایکذب ، واذا وعد فلایخلف ،واذا ائتمن فلایخن غضوا ابصارکم و احفظوافروجکم‌و کفّوا‌ایدیکم.»

« وقل‌للمؤمنات یغضضن من ابصارهنّ »عمّا لایحلّ ، «ویحفظن فروجهن»ای یسترنهاحتی لایراها احد . روی عن **ام سلمة** انّها کانت عند رسول‌الله (ص) و **میمونة** اذ اقبل **ابن ام‌مکتوم** فدخل علیه و ذلك بعدما امرنا بالحجاب ، فقال رسول‌الله (ص) : احتجباعنه ، فقلنا یـا رسول‌الله الیس هـو اعمی لایبصرنا ؟ فقال رسول‌الله افعمیا وان انتما الستما تبصرانه ؟ « ولایبدین زینتهنّ » یـریـد بالزینة موضع الزینة ، یعنی لایظهرن موضع زینتهنّ لغیرمحرم ، معنی آنست که یامحمد زنانرا فرمای تا چشمها فرو گیرند ازنامحرم وناپسند ، وفرجها نگه‌دارندازحرام، وعورت خویش پوشیده دارند چنانکه دیدهٔ کس برآن نیفتد ، و آرایش خویش و آنچه بران زیوروزینت است برنامحرم پیدا نکنند ، و مراد باین زینت خفی است نه زینت ظاهر، قلاده است در گردن و گوشواردر گوش ودستینه دردست وخلخال و خضاب برپای ، این زینت و زیورخفی روانیست ایشانرا که پیدا کنند برنامحرم و اجنبی ، اما زینت ظاهر که رب‌العالمین مستثنی کرد و گفت : « الّاماظهرمنها »اهل

علمٍ مختلفند درآن کــه چیست؟ **ابن مسعود** گفت: جامه است بر تن وی بدلیل قوله: «خذوا زینتکم عند کلّ مسجد»، و اراد بها الثیاب، **ابن عباس** گفت سرمه است درچشم، وانگشتری در انگشت وخضاب دست، **سعید جبیر وضحاك واوزاعی** گفتند: روی است وهردو کف، رب‌العزه رخصت داد که زنان این‌قدر ازتن‌خویش پیدا کنند ازبهر آن که عورت نیست درحق آزاد زنان و کشف آن درنماز روا و مرد اجنبی را جایزاست که درآن زینت ظاهر نگرد هر گه که از فتنه‌وشهوت نترسد، و اگرازفتنه ترسد پس جایز نیست او را که نگرد وغضّ بصر باید چنانکه الله گفت: «یغضّوا من ابصارهم»، وقیل «لایبدین زینتهن» هی الطیب والثیاب المصبوغة الملوّنة والخمر الرقاق الّتی تحکی طول الذوائب و قوله: «الاّ ماظهرمنها» یعنی اصوات الخلاخیل. روی عن **ابن سیرین** قال: کانت النساء یخرجن متنقّبات لایبدین الاّ نصف عین واحدة فاذا انتهین الی الرّجال وقفن.

«ولیضربن بخمرهنّ» ای- لیلقین مقالعهنّ علی جیوبهنّ وصدورهنّ لیسترن بذلك شعورهنّ وصدورهنّ واعناقهنّ وقرطتهنّ، قالت عائشة: رحم الله نساء المهاجرات لمّا انزل الله تعالی: «ولیضربن بخمرهن علی جیوبهنّ» شققن مروطهن فاختمرن به، وقیل کانت قمصهن مفروجة الجیب کالدراعة تبدوامنها صدورهن فامرن بسترها، «ولا یبدین زینتهن» یعنی الزّینة الخفیة التی امرن بتغطیتها ولم یبح لهن کشفها فی الصّلوة ولا للاجنبیین، وهی ماعدا الوجه والکفین، «الاّ لبعولتهن» جمع بعل وهوالمقصود بالزّینة، ولعن النبی السلتاء وهی التی لاتختضب، والمرهاء وهی الّتی لاتکتحل. قال **ابن عباس ومقاتل**: معناه لایضعن الجلباب والخمار الاّ لازواجهن، البعولة جمع البعل وهوالزوج، ومنه قول سارة: «وهذا بعلی شیخاً»، وقیل البعولة الحالة وهی المصدر یقال فلان حسن البعولة ای- بارّ بزوجته. اما بعل قوم **الیاس** فهواسم صنم وبه سمّی بعلبك، ویقال اسم مطبخ سلیمان ومنزل الیاس، والمباعلة مباشرة الرّجل المرأة، وفی الخبر: ایام منا ایام اکل وشرب وبعال». قال الشاعر:

و کم من حصان ذات بعل ترکتها اذا اللّیل ادجی لم تجدمن تباعله .

« اوآبائهنّ اوآباء بعولتهنّ اوابنائهنّ او ابناء بعولتهنّ اواخوانهنّ او بنی اخوانهنّ اوبنی اخواتهنّ » فیجوز لهؤلاء ان ینظروا الی الزینة الباطنة ولاینظرون الی مابین السرّة والرکبة ، و یجوز للزوج ان ینظرالی جمیعها غیرانّه یکره له النظرالی فرجها .

قوله : « اونسائهنّ » اراد به یجوزللمرأة ان تنظرالی بدن المرأة الّا مابین السرّة والرکبة. کالرّجل المحرم هذا اذا کانت المرأة مسلمة فان کانت کافرة فهل یجوزللمسلمة ان تنکشف لها ، اختلف اهل العلم فیه فقال بعضهم یجوز کما یجوزان تنکشف للمرأة المسلمة لانّها من جمله النساء ، وقال بعضهم لایجوزلانّ الله تعالی قال: « اونسائهن » والکافرة لیست من نسائنا ولانّها اجنبیّة فی الدّین فکانت ابعد من الرجل الاجنبی، کتب **عمر بن الخطاب** الی **ابی عبیدة بن الجراح**، ان یمنع نساء اهل الکتاب ان یدخلن الحمّام مع المسلمات ، « اوماملکت ایمانهن» ، اختلفوا فیه فقال قوم عبدالمرأة محرم لها فیجوزله الدخول علیها اذا کان عفیفاً فیجوز ان ینظرالی بدن مولاته الّا ما بین السرّة والرکبة کالمحارم وهوظاهرالقرآن، وفی بعض الاخبار انّ النبی (ص) دخل علی فاطمة ومعه غلام و هبه منها ، وعلی فاطمه ثوب اذا قنعت به رأسها لم یبلغ رجلیها واذا غطت به رجلیها لمّ یبلغ رأسها، فقال النبی لفاطمة: «لیس علیك بأس انّما هوابوك وغلامك» . وقال قوم هو کالاجنبی معها ، وهوقول **سعید بن المسیب** وقال : المراد من الایة الاماء دون العبید ، وعن **ابن جریح** انه قال : « او نسائهنّ او ما ملکت ایمانهنّ » انّه لایحل لامرأة مسلمة ان یتجرد بین یدی امرأة مشرکة الّا ان تکون تلك المشرکة امة لها. « اوالتابعین غیراولی الاربة من الرجال» قرأ **ابو جعفر** و **ابن عامر** و **ابوبکر** غیر بالنصب علی الاستثناء والمعنی یبدین زینتهن للتابعین الّا ذوی الاربة منهم ، فانّهن لا یبدین لهم الزّینة و یجوز ان یکون حالا وذوالحال ما فی التّابعین من الذکر، والمعنی اوالتّابعین لهن عاجزین عنهن ،

وقرأ الباقون غير بالجرّ والوجه انّه صفة للتابعين، فلذلك انجرّ وانّما جاز وصف التابعين و فيه لام التعريف بغير و هو نكرة لانّ التّابعين غير مقصودين باعيانهم فاجروا لذلك مجرى النكرات و نكر وصفهم بغير، والاربة والارب الحاجة والمراد بالتابعين غير اولى الاربة الّذين يتبعون النساء يخدمونهن ليصيبوا شيئاً ولاحاجة لهم فيهن كالخصيّ والخنثى والشيخ الهرم والاحمق العنّين، وقيل هو المعتوه الّذى لا يميز بين عورة الرجال وعورة النساء ، وقيل هو الصغير الّذى لا ارب له فى النساء لصغره ، روى عن **عروة** عن عائشة قالت: كان رجل يدخل على ازواج النبىّ (ص) مخنث و كانوا يعدونه من غير اولى الاربة ، فدخل النبىّ يوماً وهو عند بعض نسائه وهو ينعت امرأة فقال انّها اذا اقبلت اقبلت باربع واذا ادبرت ادبرت بثمان، فقال النبى لا يدخلنّ عليكم هذا فحجبوه .
« اوالطفل الّذين لم يظهروا على عورات النساء » اراد بالطفل الاطفال يكون واحداً وجمعاً ، وهو اسم للمولود الى ان يراهق ، و معنى لم يظهروا لم يقووا و لم يقدروا ولم يطيقوا النّكاح ومنه قوله: « فاصبحوا ظاهرين» اى ــ غالبين ، قال **مجاهد** : لم يعرفوا العورة من غيرها من الصغر، وقيل لم يبلغوا حد الشهوة ولارغبة لهم فى النساء، فاما اذا كانت لهم رغبة فحكمهم حكم البالغين لقوله صلى الله عليه وسلّم : « مرّوهم بالصّلوة اذا بلغوا سبعاً واضربوهم عليها اذا بلغوا عشراً و فرّقوا بينهم فى المضاجع »

«ولايضربن بارجلهن ليعلم مايخفين من زينتهنّ »، قال **الحسن** : كانت المرأة تمرّ فى السوق وعليها خلخال، فاذا مرّت على الرّجال ضربت احدى الرجلين بالاخرى ليعلموا انّها ذات خلخال وزينة وهذا يحرّك الشهوة ويؤدّى الى الفتنة فمنعت من ذلك، وقيل اسماع صوت الزّينة كاظهارها، ومنه سمّى صوت الحلى وسواساً. « وتوبوا الى الله جميعاً» من التقصير الواقع فى امره ونهيه، وقيل راجعوا طاعة الله فيما امركم ونهاكم من الاداب المذكورة فى هذه السورة ، « ايّه المؤمنون لعلكم تفلحــون » ، قرأ **ابن عامر** ، «ايّه المؤمنون» بضم الهاء فى الوصل و كذلك **فى الزخرف**، «ياايّه الساحر» **وفى الرحمن** ، «ايّه الثقلان» ، ويقف بلاالف، وقرأ الاخرون . بفتح الهاء فى الاحرف

الثلاثة على الاصل في الوصل، وذكر جماعة انّ ابا عمرو والكسائى و يعقوب كانوا يقفون عليها بالالف، و كان الباقون يقفون بغير الف، وليس فى المصاحف الالف، روى عن ابن عمر انّه سمع رسول الله يقول: «ياايها الناس توبوا الى ربّكم فانّى اتوب الى ربّى كلّ يوم مائة مرّة». و عن نافع عن ابن عمر قال: ان كنّا لنعد لرسول الله (ص) فى المجلس يقول: «رب اغفر لى وتب علىّ انّك انت التوّاب الغفور» مائه مرة.

«وانكحوا الايامى منكم»، الايامى جمع الايم، يقال رجل ايّم لا زوجة له و امرأة ايّم و ايّمة لا بعل لها، سواء كانت مطلّقة او متوفى عنها الزوج، او بكراً لم تتزوج، والفعل آمت تئيم ايماً و ايمة و اياماً و ايوماً و ايومة و تأيمت تتأيم. والايامى عند الكوفيين على وزن فعالى مثل يتامى جمع على المعنى لانّ الايّم كاليتيم، و عند البصريين ايّم فيعل جمع على فعالى تشبيها باسير و اسارى، وقيل جمع على ايائم ثم قدّم واخّر فصار اياءم ثم قلبت فصارت ايامى، ومعنى الآية زوّجوا ايّها المؤمنون من لازوج له احرار رجالكم ونسائكم، «والصّالحين من عبادكم وامائكم» معنى آنست كه اى مؤمنان! آزاد مردان را زن دهيدو آزاد زنان را بشوى دهيد، و شما كه درم خريدان داريد بندگانرا زن دهيد، و اين امر ندب واستحباب است نه امر حتم و ايجاب، ومثل اين امر در قرآن فراوان است منه قوله تعالى: «وذروا البيع فكاتبوهم ان علمتم فيهم خيراً». شافعى گفت: كسى كه نفس وى آرزوى نكاح كند واستطاعت واهبت نكاح دارد مستحب است او را كه زن خواهد وزن خواستن او را فاضلتر از اشتغال بنوافل عبادات، ويتأيّد ذلك بقول النّبى (ص): «تناكحوا تكثروا فانّى اباهى بكم الامم حتى بالسّقط». وقال: «ثلاثة حق على الله عونهم: المكاتب الّذى يريد الاداء، والناكح الّذى يريد العفاف، والمجاهد فى سبيل الله.» وقال (ص): «اذا خطب اليكم من ترضون دينه وخلقه فزوّجوه الّا تفعلوه تكن فتنة فى الارض و فساد عريض». وقال لعلىّ: «ثلاث لايؤخّرها: الصّلوة اذا آنت، والجنازة اذا حضرت، والايّم اذا وجدت لها كفواً». وقال عليه السلام: «م

ادرك ولده وعنده مايزّوجه فاحدث فالاثم بينهما » ، اما اگر توقان نفس وغلبهٔ شهوت بود و اهبت نكاح و استطاعت نبود دفع توقان و كسر شهوت خويش بروزه كند كه **مصطفى** (ص) گفته : « يامعشر الشباب من استطاع منكم البآة فيانتزوج فانّه اغضّ للبصر واحصن للفرج ، ومن لم يستطع فليصم فانّ الصّوم لهوجاء ». اما كسى كه اورا غلمت وشهوت نرنجاند و آرزوى نكاح نكند **شافعى** گفت نوافل عبادات اورا فاضلتر ، و **بوحنيفه** گفت نكاح اورا فاضلتر ' قال الشافعى: وقد ذكر الله عبداً اكرمه فقال: «وسيداً وحصوراً»، والحصور الّذى لايأتى النساء وذكر القواعد، من النساء ولم يندبهنّ الى النكاح فدلّ انّ المندوب الى النكاح من يحتاج اليه ' وفى الآية دليل ان تزويج النّساء الايامى الى الاولياء لانّ الله تعالى خاطبهم به كما انّ تزويج العبيد والاماء الى السادات بقوله عزوجل: «والصالحين من عبادكم امائكم»، وهو قول اكثر اهل العلم من الصّحابة ومن بعدهم. روى عن ذلك **عمر وعلى وابن مسعود وابن عباس وابى هريرة وعائشة** وبه قال **سعيد بن المسيب و الحسن وشريح والنخعى وعمر بن عبدالعزيز** واليه ذهب **الثورى و الاوزاعى و عبدالله بن المبارك والشافعى و احمد واسحق** و جوز اصحاب الرأى للمرأة تزويج نفسها ، وقال **مالك** : ان كانت المرأة دنيّة يجوز لها تزويج نفسها ، وان كانت شريفة فلا ، والدّليل على ان الولـى شرط من جهة الخبر ما روى **ابوموسى** قال قال النبى (ص) : « لانكاح الّا بولى »، وعن **عروة عن عائشة** ، انّ النبىّ صلى الله عليه وسلّم قال : « ايّما امرأة نكحت بغير اذن وليها فنكاحها باطل باطل باطل ، فان مسّها فلها المهر بما استحلّ من فرجها ، فان اشتجروا فالسلطان ولى من لا ولىّ له.

« ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله » اى ـ لاتمتنعوا من تزويج هؤلاء لاجل الفقر فان الله يغنيهم الله من فضله ، قيل يغنيهم الله بقناعة الصالحين ، و قيل يغنيهم باجتماع الرزقين ، رزق الزوج ورزق الزوجة وكان رسول الله (ص) يقول : « اطلبوا الغنى فى هذه الآية » ، وقال **عمر** : عجبت لمن يبتغى الغنى بغير النكاح ، والله عزوجل يقول : « ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله » . وعن بعضهم انّ الله

عزوجل وعد الغنى بالنكاح وبالتفرق فقال : « ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله » ، وقال وان يتفرقا يغن الله كلا من سعته ثم قال : « والله واسع عليم » ، يوسع على من يشاء ، عليم بمن يستحقه .

« وليستعفف » العفة والاستعفاف والكف واحد و هو الامتناع ، « الّذين لايجدون نكاحاً » اى ـ اسباب النكاح من المهر والنفقة ، فحذف المضاف واقيم المضاف اليه مقامه ، والمعنى فليعف وليكف عن الحرام من لايقدر على تزوج امرأة بان لايملك المهر والنفقة ، « حتى يغنيهم الله من فضله . اى ـ يوّسع عليهم و يعطيهم مالايتزوجون به ، وقيل يغنيهم الله بقلة الرغبة . « والّذين يبتغون الكتاب » اى ـ يطلبون المكاتبة ، « ممّا ملكت ايمانكم فكاتبوهم »، كتاب ومكاتبت هردو يكسانست چون قتال ومقاتلت ، ومكاتبت آنست كه مملوك خودرا گويد: كاتبتك على ان تعطينى كذا ديناراً فى نجمين او فى نجوم معلومة على انّك اذا ادّيتها فانت حرّ ، گويد ترا مكاتبت كردم بصد دينار مثلا كه بمن گزارى بدو نجم يا بسه نجم يا چندان كه بود ازنجوم، چون اين مال درين نجوم گزاردى بمن تو آزادباشى ، مملوك گويد من پذيرفتم پس چون آن مال بگزارد وى آزاد گردد واولاد او كه درحال كتابت در وجود آمده باشند تبع وى باشند در آزادى، و كسبى كه كند بعداز كتابت همه آن وى باشد تاحق سيّد از آن بگزارد واگر در ميانه از اداء مال عاجز آيد سيّد را رسد كه كتابت وى فسخ كند واو را بارق خويش برد وآنچه در دست وى باشد از مال و كسب وى همه آن سيد باشد ، **عبدالله عمر** گفت : المكاتب عبد مابقى عليه من مكاتبته درهم : وشرط است كه مملوك بالغ باشد وعاقل اگر كودك بود يا ديوانه كتابت ايشان روا نباشد ، كه ابتغاء ايشان درست نيست در شرع ، چون مملوك برين صفت باشد واز سيّد خويش كتابت خواهد مستحب است ومندوب كه اورا اجابت كند كه رب العزّه ميگويد: « فكاتبوهم ان علمتم فيهم خيراً »، واين امر ندب واستحباب است نه امر حتم وايجاب ، وسبب نزول اين آيت آن بود كه **حويطب بن عبدالعزّى** غلامى داشت نام

وی صبح از سیّد خویش کتابت خواست سید سروازد واورا بآنچه خواست اجابت نکرد تارب‌العزه آیت فرستاد ، « فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیراً » اگر در ایشان خیری می بینید ایشانرا مکاتبت کنید، فکاتبه حویطب علی‌مائة دینار ووهب له‌منها عشرین دیناراً ، فادا ها وقتل یوم **حنین** فی‌الحرب . روی **ابوهریرة** قال‌قال‌النبیّ صلی‌الله‌علیه وسلم : «ثلاثة علی‌الله عونهم: المکاتب‌الّذی‌یریدالاداء ، والناکح یرید العفاف ، والمجاهد فی‌سبیل‌الله » ، قوله :«ان علمتم فیهم خیراً » اختلفوا فیه، فقال **الحسن** : ان علمتم فیهم‌الصدق‌والامانة والوفاء ، وقیل ان‌علمتم فیهم الرشد والصلاح واقامة الصّلوة، وقیل هوان‌یکون بالغاًعاقلا ، وقال **ابن‌عباس** : ان علمتم‌فیهم‌القدرة علی‌الاحتراف والاکتساب لاداء ماکوتبوا علیه ورغبة فی‌الکتابة ، وانّماقال ذلک‌لانّه اذالم یقدر علی‌الکسب اوقدر علیه ولکنّه لایرغب فیه فکاتبه انقطع حق‌المولی عنه من غیر نفع یرجع الیه فیتضرّر به . « وآتوهم من مال‌الله الّذی آتاکم » قول **عثمان وعلی وزبیر** وجماعتی آنست که‌این‌خطاب باموالی است ، ایشان که‌بندگان خویش‌رامکاتب کنندمیگویداز آن‌مال کتابت که‌نامزد کرده‌ایدچیزی‌فاکم[1] کنید **علی** گفت ربعی‌فاکم کند،**ابن‌عباس** گفت‌ثلثی‌فاکم کند،**شافعی** گفت آنچه‌فاکم کند مقدورومعین‌نیست‌بلی‌برو‌واجب‌است ولازم که‌چیزی‌فاکم کند بمعروف‌چندانکه‌لایق آن‌مال‌باشد .کاتب عبدالله بن‌عمرغلاماًله‌علی‌خمسةو ثلاثین‌الف‌درهم‌فوضع من‌آخر کتابته‌خمسة آلاف‌درهم، وقال‌**سعید بن‌جبیر**: کان ابن‌عمراذاکاتب‌مکاتبه‌لم‌یضع‌عنه‌شیئاً من اول نجومه مخافةان یعجز فرجع الیه صدقته ووضع من‌آخر کتابته‌ما احبّ ، ویروی **ان‌عمر** کاتب عبداًله یکنی**ابامیة** وهو اول عبد کوتب فی‌الاسلام فاتاه باوّل نجم فدفعه الیه عمرو قال له‌استعن به علی مکاتبتك فقال لو اخرته الی آخر نجم ، فقال اخاف ان لاادرك ذلك ، قال‌**الحسن** اراد بقوله : « وآتوهم من مال‌الله » سهمهم الّذی جعل‌الله لهم من‌الصدقات المفروضات بقوله: «وفی‌الرقاب» ، وقال **النخعی**

---

(١) واکم کنید (نسخه‌ج)

هوحث لجميع الناس على معونتهم ، قال النّبی (ص) : « من اعان مكاتباً فی رقبته او مجاهداً فی سبيل الله اظلّه الله فی ظل عرشه يوم لاظلّ الاظله » .

« ولاتكرهوا فتياتكم على البغاء » این درشأن **عبدالله بن ابی سلول** منافق فرو آمد که کنیزکان خویش را بناکام برزنا میداشت بر عادت اهل جاهلیت ، چیزی را که می‌بستدند و بوی میدادند ، شش کنیزك داشت نام ایشان **معاذه** و **مسیکه** و **عمره** و **اروی** و **امیمه** و **قتیله**، و این کنیزکان عفایف بودند کراهیت میداشتند زنا کردن ، گفتندوالله لاتفعل وقدجاءَنا الله بالاسلام وحرّم الزنا ، والله که این کارنکنیم پس از آن که الله مارا باسلام گرامی کرد وزناحرام کرد،وحال‌خود با **مصطفی** علیه‌السلام بگفتندوازاکراه **عبدالله** بنالیدند،تارب‌العزه‌ازبهرایشان‌این آیت‌فرستاد «ولاتكرهوا فتياتكم على البغاء » ، البغاء ـ الزناء النساء خاصة . « ان اردن تحصناً» يعنی اذ اردن تحصناً ، وليس معناه الشرط لانه لايجوز اكراههنّ على الزنا وان لم يردن تحصناً هذا كقوله : « وانتم الاعلون ان كنتم مؤمنين » . يعنی اذ كنتم مؤمنين ، وقيل انّما شرط ارادة التحصن لانّ الاكراه انّما يكون عند ارادة التحصن فان لم ترد التحصن بغت طوعاً . والتحصن التعفف . و قال **الحسين بن الفضل** : فی الاية تقديم و تأخير ، تقديرها و لاتكرهوا فتياتكم على البغاء ، لتبتغوا عرض الحياة الدّنيا ای ـ لتطلبوا من اموال الدّنيا، يعنی كسبهن و بيع اولادهن، «ومن يكرههن فانّ الله من بعدا كراههن غفور رحيم» ، للمكرهات والوزر على المكره ،وكان **الحسن** اذاقرأ هذه الآية قال : لهن والله لهن والله .

« ولقدانزلنا اليكم» يامعشر المؤمنين، «آيات» من القرآن، «مبيّنات»، بفتح الياء قرأها **ابوعمرو** و **ابن كثير** و **نافع** و **يعقوب** و **ابوبكر** يعنی مبينات بالدلائل والبرهان والفرائض والاحكام، وقرأ الاخرون بكسر الياء ، والمعنی انها تبيّن الحلال من الحرام، « ومثلاً من الّذين خلوا من قبلكم » ای ـ وانزلنا بانزال القرآن قصص من تقدمكم وذكراحوالهم لتجتنبوا ماسخطنا به عليهم. وتقبلوا على مارضينا به عنهم، «وموعظة»

وزجراً عن المعاصی، «للمتقين» فانّهم ينتفعون بها

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: «قل للمؤمنين يغضّوا من ابصارهم»، ابصار الرؤس عن المحارم وابصار القلوب عمّا سواه، مؤمنانرا ميفرمايد تا ديدهٔ سر ازمحارم فرو گيرند و ديدهٔ سرّ ازهرچه دون حق فرو گيرند، خاك نيستی درچشم هستیِ خود افكنده و ازلوح وجود خود هجو نفس مكاره برخواند. محمّد عربی كه درّيتيم بحار رسالت بود و واسطهٔ عقد دلالت ازسر درد هستیِ خود اين فرياد همی كند كه: «ليت ربّ محمّد لم يخلق محمّداً» وايشان كه سابقان وصادقان وسالكان راه بودند هرگز بخود ذرهٔ التفات نكردند وازهستیِ خود شاد نبودند وبچشم پسند بخود ننگرستند، روزی **جنيد** باروي‍م نشسته بود **شبلی** درآمد' وشبلی عظيم كريم بودست چون سخن جنيد تمام شد رويم روی فرا جنيد كرد گفت كريم مردی است اين شبلی، جنيد گفت حديث كسی ميكنی كه او مطرودی است از مطرودان درگاه' شبلی چون اين بشنيد بشكست و خجل وار برخاست وازپيش ايشان بيرون شد، رويم گفت ای جنيد اين چه كلمه بود كه درحق شبلی راندی و حال اوترا معلومست درپاكی و راستی؟ جنيد گفت بلی شبلی عزيزی است ازعزيزان درگاه، اذا كلّمتم الشبلی فلاتكلموه من دون العرش وان سيوفه تقطر دماً، لكن ای رويم آن كلمت كه برزبان توبرفت درتز كيت اوتيغی بود كه قصد روزگار او كرد تا مركب معاملت او را پی كند ما ازين كلمه سپری ساختيم تا آن تيغ را رد كرد. «قل للمؤمنين يغضّوا من ابصارهم»، قوم لاينظرون الی الدّنيا وهم الزّهاد، وقوم لاينظرون الی الكون وهم اهل العرفان، وقوم هم اصحاب الحفاظ والهيبة كما لاينظرون بقلوبهم الی الاغيار لايرون نفوسهم اهلا للشهود، ثم

الحق سبحانه یکاشفهم من‌غیراختیار منهم او تعرّض اوتکلف . جوانمردان طریقت ایشانند که بغیرمی ننگرند ، دیدهٔ همت بکس بازنکنند خویشتن را در بیداء کبریاء احدیت گم کرده آتش حسرت در کلبهٔ وجود خود زده دردریای هیبت بموج دهشت غرق گشته، خردهاحیران دلها یاوان ، بی‌سروبی‌سامان بی‌نام وبی‌نشان .

پویان ودوانند و غریوان بجهان در — در صومعهٔ کوهان در غار بیابان

یکسر همه محوند بدریای تحیر — برخوانده بخودبرهمه‌لاخان‌ولامان

پیر طریقت گفت درمناجات خویش: الهی تودوستان‌خودرا بلطف‌پیدا گشتی تا قومی را بشراب انس مستان کردی قومی را بدریای دهشت غرق کردی ،ندا از نزدیك شنوانیدی ونشان‌ازدورداری، رهی‌را بازخواندی وآنگه خودنهان گشتی ، از وراءپرده خودراعرضه کردی وبنشان عظمت‌خودراجلوه کردی ، تاآن‌جوانمردانرا دروادی دهشت گم کردی ، وایشانرا دربی طاقتی سر گردان کردی ،این‌چیست که باآن‌بیچار گان کردی ؟ داورآن نفیرخواهان‌توئی ، وداده‌آن فریاد جویان‌توئی ، ودیت‌آن کشتگان توئی ، ودستگیر آن غرق‌شد گان توئی ، ودلیل آن گم شد گان توئی ، تاآن گم‌شده کجاباراه آید وآن غرق شده کجا با کران افتد ' وآن‌جانهای خسته کی بیاساید وآن قصهٔ نهانی راکی جواب آید ، وآن شب انتظار ایشانرا کی بامداد آید .

« ولایبدین زینتهنّ‌الّاما ظهر منها » اشارة الی انّ‌فیه‌زینة للعبد لایجوز اظهاره فکما انّ‌النساء عورة ولا یجوز لهنّ ابداء زینتهنّ کذلك من اظهر للخلق ما هوزینة سرائره من صفاء احواله وزکاء اعماله انقلب زینه شیناً الاّ اذا ظهر علی احد شیٔ لایتعمّله وتکلّفه فذلك مستثنی لانّه غیرمؤاخذ بمالم یکن بتصرفه وتکلفه. «وتوبوا الی‌الله جمیعاً ایّه‌المؤمنون» مؤمنانرا برعموم تبوبه میفرماید ، توبت‌عوام از زلت‌و توبت خواص ازغفلت ، وتوبت خاص‌الخاص ازملاحظه اوصاف بشریت ، توبهٔ عوام

آنست که‌ازمعصیت باطاعت گردند،وتوبهٔخواص آنست که‌ازرؤیت طاعت بارؤیت توفیق آیندطاعت‌خودنه‌بینندهمه‌توفیق حق بینند ، توبهٔ خاص‌الخاص آنست که‌از مشاهدهٔ توفیق با مشاهدت موفق گردند ، حدنظر عوام تا بافعال است ،میدان نظرخواص صفات است ، محل نظر خاص الخاص جلال ذات است ، اعوذبعفوك من عقابك . اشارت بنظر عوام است . اعوذ برضاك‌من‌سخطك،اشارت بنظر خواص‌است .اعوذبك منك اشارت بنظر خاص‌الخاص است، ویقال امرا لکلّ بالتوبة لئلا یخجل العاصی فی‌الرجوع بانفراده ' کذلك فی‌القیامة یدخل‌النّارالمطیعین والعاصین لقوله :«وان منکم‌الّاواردها» ، لیسترالعاصین بالمطیعین ولایصیر عیبهم مکشوفاً .

٤ ـ النّوبةالاولی

قوله تعالی : « **اللّه نورالسّموات والارض** »الله است روشن دارندهٔ‌آسمانها وزمین ، « **مثل نوره** » صفت نور او[دردل مؤمن] « **کمشکوة** » چون تولهٔ‌قندیل است : «**فیهامصباح** » درسر تولهٔ آن قندیل چراغی ، «**المصباح فی‌زجاجة** »آن چراغ درآبگینهٔ قندیل،« **الزجاجة کانّها کوکب درّی** »آن‌آبگینه راست گوئی که‌ستاره‌ای‌است‌روشن،« **یوقد** » می‌فروزند[آتش آن‌قندیل]،« **من‌شجرةمبارکة** » از روغن درختی بر کت کرده درآن، « **زیتونة لاشرقیة** » درخت زیتون نه همـه شرقی [ازسوی بر آمد آفتاب که شبانگاه آفتاب یابد] . «**ولاغربیة** » ونه همه‌غربی [ازسوی آفتاب فرو شدن کـه بامداد آفتاب یابد] « **یکاد زیتها یضئی** » کامید و نزدیك بید[1] که آن روغن خانه‌روشن دارید ، «**ولولم تمسسه نار** » وهرچندآتش بآن روغن نرسید « **نورعلی‌نور** » روشنائی آتش بآن روشنائی روغن، «**یهدی‌اللّه**

(١) باشید (نسخه‌ج)

لنوره من یشاء » راه می‌نماید الله بروشنائی خویش اورا که خواهد . « **ویضرب الله الامثال للنّاس** » ومثال میزند الله مردمانرا ، « **واللّه بکلّ شیئٍ علیم** (۳۵) » والله بهمه‌چیز داناست .

« **فی بیوت** » [آن‌چراغها] درخانه‌هائی، « **اذن اللّه ان ترفع** » که فرموداللّه که آنرا بزرگ دارند ، وقدر آن بلند دارند ، « **ویذکر فیها اسمه** » واورا در آن نام‌برند ویاد کنند، « **یسبّح له فیها** » نمازمیکنداورا ومی‌ستایداورادر آن‌مسجدها، « **بالغدووالاصال** (۳۶) » ببامدادها وشبانگاه .

« **رجال لاتلهیهم تجارة** » مردانی کـه مشغول ندارد ایشانرا بازرگانی ، « **ولابیع عن ذکراللّه** » ونه‌ستد ودادی ازیادخدا، « **واقام الصّلوة وایتاءالزّکوة** » واز بپای داشتن نماز ودادن زکوة ، « **یخافون یوماً** » می ترسند از روزی « **تتقلب فیه القلوب والابصار** (۳۷) » که دلها ودیده‌ها درآن می گردد، [نه در بر دل بیارامد ونه درسر دیده از بیم]

« **لیجزیهم اللّه** » آنرا تاپاداش دهدالله ایشانرا . « **احسن ماعملوا** » به‌نیکوتر کردار که کردند ، « **ویزیدهم من فضله** » و بیفزاید ایشانرا افزونی از فضل خویش، « **واللّه یرزق من یشاء بغیرحساب** (۳۸) » والله روزی دهد اورا که خواهد بی اندازه .

« **والّذین کفروا** » وایشان که کافر شدند ، « **اعمالهم کسراب بقیعة** » کردارهای ایشان که میکنند راست چون گورابی است بهامون ، « **یحسبه الظّمآن ماء** » که تشنه آنراآب پندارد ، « **حتی اذا جاء ه** » تاآنگه که آیدبآن : « **لم یجده شیئاً** » آنراهیچ چیز نیابداز آنچه می‌بیوسد ، « **ووجداللّه عنده** » والله را داور یافت نزدیك کردارخویش، « **فوفّاه حسابه** » باو گزارد الله شماراو وپاداش اوتمام، « **واللّه سریع الحساب** (۳۹) » والله آسان کارست زود توان .

« **او کظلمات** »یا [مثل کردار ایشان] چون تاریکیهائی است، «**فی بحر لجّی**» در دریائی ژرف دور قعر پـر آب ، « **یغشاه موج** » پیچیده در سر آن مـوجی ، « **من فوقه موج** » برزبر آن موج موجی دیگر، «**من فوقه سحاب** » از بر آن موج میغی، «**ظلمات بعضها فوق بعض**» تاریکیهائی برزبر یکدیگر ، « **اذا اخرج یده**» [او که در آن تاریکیهاست] اگر دست خودازجامهٔ خود بیرون آرید «**لم یکد یریها**» نه کامید که فرا دست خویش بیند از تاریکی . « **ومن لم یجعل الله له نوراً** » و هر که الله اورا [دردل] روشنائی ننهاد،« **فماله من نور** (٤٠) »اورا روشنائی [دل] نیست .

« **الم تر** » نمی بینی و نمیدانی ، « **ان الله یسبّح له من فی السّموات والارض** » که الله را می ستاید هرچه در آسمانها وزمینها کس است ، « **والطیر صافات** » ومرغ در پرواز خویش ، « **کلّ قدعلم صلوته وتسبیحه** » نماز و سجود همه دانسته است و ستایش همـه شنیده و دانسته ، « **والله علیم بما یفعلون**(٤١) » والله دانـاست بهرچه میکنند .

« **ولله ملك السّموات والارض** » الله راست پـادشاهی آسمانهـا و زمین « **والی الله المصیر** (٤٢) »وبا الله است باز گشت همگان.

النّوبة الثانیة

قوله تعالی: «الله نور السّموات والارض» ای- ذو نور السّموات والارض، فحذف المضاف کمایقال رجل عدل ، ای-ذوعدل . قال **ابن عباس** : معناه الله هادی السّموات والارض ، یعنی من فـی السّموات والارض فهم بنوره الی الحق یهتدون ، وبهداه من حیرة الضلالة ینجون . میگوید راهنمای بندگان در زمین و در آسمان خداست ،

مؤمنان بنور او فرا راه صواب می‌بینند، وبراهنمونی اوبر جادهٔ سنّت میروند وحق می‌پذیرند واز حیرت ضلالت بازمیرهند، وفی بعض کتب الله، نوری هدای ولااله الاالله کلمتی وانا هو، **حسن** گفت: نور درین موضع مصدراست بجای فعل افتاده، ای ـ نورالسّموات والارض، وهمچنین درشواذ خوانده‌اند ومعنی آنست که آسمان روشن کرد بآفتاب وماه و ستارگان وزمین بعلماء وانبیاء ومؤمنان، **مجاهد** گفت: «اللهنورالسّموات والارض» ای ـ مدبّر امورها بحکمة بالغة وبحجّة نیرة وقیل معناه الانوار کلّها منه کما یقال فلان رحمة ای ـ منه الرحمة، قال **عبدالله بن مسعود**: انّ ربّك لیس عنده نهار ولالیل، نورالسّموات والارض من نوروجهه. وصحّ عن **رسول الله** (ص) فی روایة **عبدالله بن مسعود** انّه کان یفتتح صلوته باللّیل فیقول اللّهم لك الحمد انت نورالسّموات والارض ومن فیهن، ولك الحمد انت ضیاء السّموات والارض ومن فیهن. وعن **ابی بن کعب** فی قوله: «اللهنورالسموات والارض» قال بدأ بنور نفسه، «مثل نوره» قال **ابیّ بن کعب**: مثل نورالله فی قلب المؤمن وهو النور الّذی یهتدی به کما قال عزّوجل: «فهو علی نور من ربّه»، و کان **ابن مسعود** یقرأ مثل نوره فی قلب المؤمن. وقال **سعید بن جبیر** عن **ابن عباس**، «مثل نوره» الّذی اعطی المؤمن، قال **محمّد بن ابراهیم البوسنجی**: من قال انّ الّذی فی قلب المؤمن هو المخلوق فهو جهمی. وقال **الحسن البصری**: هو نورالقرآن، قال الله‌تعالی: «ونورالّذی انزلنا» میگوید مثل نورخدا دردل مؤمن، یعنی ایمان که دردل وی‌است وقرآن که درسینهٔ وی، «کمشکوة» المشکاة عندالعرب الکوّة غیرالنافذة وهوهاهنا قصبة القندیل، **وقال مجاهد**: هی حدائدالقندیل، بعضی مفسّران گفتند مشکاة روزن است، ومصباح قندیل، بعضی گفته‌اند مشکاة قصبهٔ قندیل است و مصباح شعله چراغ برسر قصبه، بعضی گفتند مشکاة زنجیراست که قندیل از آن بیاویخته. ومصباح قندیل، بعضی گفتند مشکاة قندیل است ومصباح روشنائی که میدهدازچراغ افروخته، «کمشکوة فیهامصباح» یعنی کمصباح فی مشکوة وهوقوله: «المصباح فی زجاجة» وخصّ الزجاجة بالذکر

لانّ النور وضوء النار فيها ابين من كل شیٔ وضوء ه يزيد في زجاجة ، ثمّ وصف الزجاجة فقال : «الزجاجة كانّها كوكب درّی» قرأ **ابوعمرو والكسائی**، دریٔ بكسر الدّال والهمز مع المدّ وهو فعيل من الدّرء وهو الدفع، لانّ الكوكب يدفع الشياطين من السّماء وشبّهها بحالة الدفع لانّه يكون فی تلك الحالة اضوء وانور ، وقيل درّی ای ـ طالع يقال درء النجم ای ـ طلع وارتفع ، ودرء علينا فلان اذا طلع وظهر ، وقرأ **حمزة** و **ابوبكر** دریٔ بضم الدّال والهمز مع المدّ والوجه انه **فعيل** بضمّ الفاء وتشديد العين من الدّرء ايضاً وهو الدفع على ما قدّمناه من الاشتقاق، وفعيل في الصفات على ماحكاه **سيبويه** عن **ابی الخطّاب** قدجاء هذا وفی الاسماء المريق وهو العصفر، وقرأ الباقون دریّ بضم الدّال وتشديد الياء بلاهمز، ای ـ شديد الانارة نسب الی الدّر فی صفائه وحسنه وان كان الكوكب اكثر ضوء من الدرّ لكنّه يفضل الكوكب بضيائه كمايفضل الدرّ سائر الحبوب بتلألوۂ وقيل الكوكب الدریّ واحد من الكوكب الخمسة العظام وهی **زحل و المريخ و المشتری و الزهرة و عطارد** ، وقيل شبهها بالكوكب ولم يشبهها بالشّمس والقمر لانّ الشّمس والقمر يلحقهما الخسوف والكواكب لايحلقها الخسوف، « توقّد» بفتح التّاء والواو والدال ومشدّدة القاف على الماضی قرأها مكّی وبصری يعنون المصباح، والمصباح مذكّر ای ـ اتقد، يقال توقدت النّار ای ـ اتقدت و«توقد» مضمومة وضم الدّال وتخفيف القاف قرأها كوفی غير **حفص** ، والوجه انّه فعل مضارع لمالم يسم فاعله وماضيه اوقدت وانث الفعل على الاسناد الی الزجاجة، والمعنی مصباح الزجاجة فحذف المضاف ، و«يوقد» بالياء مضمومة وتخفيف القاف وضم الدّال قرأها مدنی وشامی و**حفص** ، على اسناد الفعل الی المصباح، والمعنی يوقد المصباح ، «من شجرة » ای ـ من دهن شجرة على حذف المضاف ، « مباركة زيتونة » فزيتونة بدل من شجرة ووصفها بالمباركة لكثرة مافيها من المنافع هی ادام وفاكهة ودهنها اضوء و اصفی من الادهان ولايحتاج فی استخراجه الی عصّار بل كلّ احديستخرجه، وهی شجرة تورق من اعلاها الی اسفلها ، وهی اوّل شجرة نبتت فی الدّنيا بعد الطوفان

ومنبتها الارض المقدّسة منازل الانبياء والاولياء ، وبارك فيها سبعون نبياً منهم ابراهيم وليس فى الدّنيا شجرة اطول بقاءً منها انها ترف بعد الف سنة ، «وجاء فى الحديث انّ النبىّ (ص) قال : «اللّهم بارك فى الزيت والزيتون» وقال صلى الله عليه وسلّم : «كلوا الزيت وادهنوا به فانّه شجرة مباركة» . «لاشرقية ولاغربية»، قال **ابن عباس**: معناه انّها ليست شرقية وحدها حتى لاتصيبها الشّمس عند الغروب ، ولاغربية وحدها حتى لاتصيبها الشّمس بالغداة عند الطلوع ، بل هى ضاحية للشمس طول النهار تصيبها الشمس عند طلوعها وغروبها ليس يسترها فى وقت من النهار شیء فهى شرقية وغربيّة تأخذ حظّا من الامرين فيكون زيتها اضوء وزيتونها اجود ، وهذا كما يقال هذا الرمان ليس بحلو ولاحامض، اى ـ ليس بحلو خالص ولا بحامض خالص بل اجتمع فيه الحلاوة والحموضة ، وقيل معناه ليست من المشرق ولامن المغرب بل فى الوسط منهما وهو الشام ، وقال ، **الحسن** : تأويل لاشرقيّة ولاغربيّة انّها ليست من شجر الدّنيا اى ـ هى من شجر الجنّة ولو كانت من الدّنيا لكانت شرقيّة او غربيّة . قال و انّما هو مثل ضربه الله لنوره ، «يكاد زيتها» اى ـ دهنها ، «يضیء» من صفائه، «ولو لم تمسسه نار» اى ـ قبل ان تصيبه النّار، يعنى ضوء زيتها كضوء النّار وان لم تمسسه نار، «نور على نور» نور النار على نور الزيّت .

قومى مفسّران گفتند این مثلى است كه رب العالمين زد **مصطفى** را ، مشكوة **ابراهيم خليل** است زجاجه **اسمعيل** ، مصباح **محمّد**(ص)، او را مصباح خواند چنانكه جاى ديگر اورا سراج منير خواند ، «يوقد من شجرة مباركة» اين شجره ابراهيم خليل است، او را مبارك خواند كه معظم انبياء از صلب اويند ، «لاشرقيّة ولاغربيّة» ابراهيم نه شرقى بود نه غربى ، يعنى نه ترسا بود كه قبلهٔ ايشان جانب شرقى است، و نه جهود كه قبلهٔ ايشان جانب غربى است ،همانست كه آنجا گفت :«ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً». «يكاد زيتها يضیء» يعنى يكاد محاسن **محمّد** تظهر للناس قبل ان اوحى اليه ، وقيل يكاد نور محمّد وامره يتبيّن للناس ولو لم يتكلّم انه نبىّ ، «نور على نور» نبىّ من نسل نبىّ ، نور محمّد على

نورابراهيم،وعن ابن‌عمر قال:«المشكوة». جوف محمّد «والزجاجة» قلبه،و«المصباح» النور الّذى جعله‌الله فيه، «لاشرقيّة ولاغربيّة» لايهودىّ ولانصرانى، «يوقد من شجرة مباركة» هوابراهيم ونور قلب محمّد. وعن **الضحاك** قال : شبه **عبدالمطلب** بالمشكوة و **عبدالله** بالزجاجة **والنبى** بالمصباح ، كان فى‌صلبهما فلمّا خرج من صلبهما بقى صلبهما مظلماً كما تبقى الكوّة مظلمة حين تخرج منها القنديل، و ورث النّبوّة من ابراهيم كما قال . «يوقد من‌شجرة مباركة» ابىّ كعب گفت: مثلى‌است كه ربّ‌العالمين زد بندهٔ مومن‌را، مشكوة مثل‌نفس مؤمن‌است، زجاجة مثل دل‌بندهٔ مؤمن است آنرا تشبيه بزجاجه كرد از بهر آنكه زجاجه صافى و روشن بود عيبهاى خويش پنهان نكند ، همچنين دل بندهٔ مؤمن عيبهاى نفس پنهان نكند منافع و مضارّ خويش در آن بنمايد . قال‌النبىّ (ص) : «انّ لله فى‌الارض اوانى و هى‌القلوب فاحب اوانيه‌اليه اصفاها‌واصلبها وارقّها، فاصفاهامن‌العيوب واصلبها فى‌الدّين وارقها على الاخوان». بيمار كه درطلب داروبود راه وى‌آنست كه دليل خويش در قاروره بطبيب بردارد تاطبيب درآن نگرد و اورا مداواة كند ، رب العزه دل مؤمن را مثل بزجاجه زد از روى اشارت ميگويد، بندهٔ گنه‌كاررا ، بيمارمعصيت‌را راه آنست كه آب حسرت در قارورهٔ دل بخداوند حكيم مهربان بردارد تابفضل و كرم خويش درآن نگرد واورا برحمت و مغفرت خويش مداواة كند . «المصباح فى‌زجاجة» مصباح چراغ‌ايمان‌ونورمعرفت‌است درسويداء دل‌مؤمن وآنرابچراغ تشبيه كرد كه‌هرخانه درآن‌چراغ‌بود ظاهروباطن آن روشن‌بود ، ودزدشبرو گردآن نگردد، ازروى اشارت ميگويد تا چراغ ايمان‌دردل‌مؤمن‌است باطن وى‌بمعرفت وظاهروى بخدمت آراسته وروشن است راه شيطان دزد بوى فروبسته واز وساوس وى بازرسته، «يوقد من‌شجرة مباركة» وهى اخلاص لله وحده فمثله مثل‌الشجرة التف‌بهاالشجرفهى خضراءناعمة لاتصيبهاالشّمس لااذاطلعت ولااذا غربت ، فكذلك المؤمن قداجيرمن‌ان يصيبه شىء من‌الفتن‌فهو بين اربع‌خلال: ان‌اعطى‌شكر، وان‌ابتلى‌صبر، وان‌حكم‌عدل، وان‌قال‌صدق.

« یکادزیتها یضیء » ای ـ یکاد قلب المؤمن یعرف الحق قبل ان یبیّن له لموافقته ایّاه ، « نورعلی‌نور » قال ابی: فهو یتقلب فی‌خمسة انوار : قوله‌نور، وعمله نور، و مدخله نور ، و مخرجه نور، ومصیره الی‌النور یوم‌القیامة. و قال **الحسن وابن‌زید** هذا مثل**للقرآن**، «فالمصباح» هو**القرآن** فکما یستضاء بالمصباح، یهتدی **بالقرآن**، «والزجاجة» قلب‌المؤمن ، « والمشکوة » فمه ولسانه، « والشجرة‌المبارکة » شجرة الوحی. «یکادزیتها» یعنی تکاد حجج‌القرآن تتضح فان لم‌یقرأ . «نورعلی‌نور» یعنی القرآن نورمن‌الله‌عزّوجل لخلقه مع‌ما اقام لهم من‌الدلائل‌والاعلام قبل‌نزول‌القرآن، فازدادوا بذلك نوراً ، وقیل یکاد قلب‌المؤمن یعمل بالهدی قبل ان یأتیه‌العلم ، فاذا جاءه‌العلم‌ازداد هدی علی‌هدی ونوراً علی نور. قوله: « یهدی‌الله لنوره من یشاء » قال **ابن عباس** : یعنی لدینه‌الاسلام‌وهو نورالبصیرة ، وقیل یهدی الی الایمان والی **محمّد والقرآن** من یشاء ،یقال هداه‌الله‌لدینه‌وهداه الی‌دینه ، قال‌الله‌عزّوجل: «وهداه الی صراط مستقیم» ، انّ هداکم للایمان و یهدیك صراطاً مستقیماً . « ویضرب‌الله الامثال للناس » تقریباً الی الافهام وتسهیلاً لسبیل الادراك. « والله‌بکلّ‌شیءٍ علیم » .

« فی بیوت » ای ـ ذلك‌المصباح فی بیوت ، وقیل یوقد فی بیوت ، والبیوت هی‌المساجد ، قال **ابن‌عباس** : المساجد بیوت الله فی الارض وهی تضیء لاهل‌السّماء کما تضیءُ النجوم لاهل‌الارض ، وخصّ المصابیح للمساجد لانّها اکرم ما تکون و احسن اذاکانت فیها . قال **ابن‌بریدة**: هی اربعة مساجد لم‌یبنها الّاالانبیاء : **الکعبة** بناها **ابراهیم واسمعیل** . فجعلاها قبلة، ومسجد **بیت‌المقدس** بناه **داود وسلیمان**، ومسجد**المدینة** بناه **رسول‌الله** (ص)، ومسجد**قبا** اسس علی‌التّقوی بناه‌رسول‌الله(ص)، « اذن‌الله » اذن اینجا بمعنی امراست یعنی امرالله ورضی چنانکه گفت : « لتخرج النّاس من الظّلمات الی‌النّور باذن ربّهم » ای ـ بامرربّهم. ودرقرآن اذن است بمعنی ارادت کقوله: «و ماهم بضارین به‌من احد الّاباذن‌الله » یعنی بارادته ومشیّته، وبمعنی قضا وقدر، کقوله: « وما اصابکم یوم‌التقی الجمعان فباذن‌الله » ای ـ فبقضائه وقدره،

وبمعنى هدايت كقوله: « وماكان لنفس ان تؤمن الّا باذن الله » اى ـ بهدايته وبمعنى توفيق كقوله: «ومنهم سابق بالخيرات باذن الله»، اى ـ بتوفيقه، وبمعنى اتمام اجل كقوله «ماكان لنفس ان تموت الّا باذن الله»، وبمعنى تكوين كقوله: « كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله »، وبمعنى اباحت كقوله: «فانكحوهنّ باذن اهلهنّ» قوله: «اذن الله ان ترفع» اين رفع اقدارست نه رفع ابنيه ازبهر آنكه درشرع ديوار مسجد بلند كردن وبالادادن مكروه است ، وفى الخبر امرنا ان نبنى المساجد جمّا ، ورفع اقدار آنست كه بزرگ دارند وسخن بيهوده در آن نگويند وجزازنام خدا در آن نبرند چنانكه گفت: «ويذكر فيها اسمه» ، قال **ابن عباس** : يتلى فيه كتابه ويصان عن غير ذكر الله، قال النبى صلّى الله عليه وسلّم: «من سمعتموه ينشد ضالة فى المسجد فقولوا لا ازد الله عليك». وفى رواية فقولوا لا وجدت، وطرح رجل نعليه فى المسجد ليلبسهما، فصاح به **عمر بن الخطاب** وقال: اتدرى اين انت؟ وقيل ترفع فيها الحوائج الى الله سبحانه، وقيل ترفع فيها الاصوات بذكر الله وتلاوة القرآن ، «يسبح له فيها». قرأ **ابن عامر** و **ابو بكر** يسبّح بفتح الياء على مالم يسم فاعله والوقف على هذه القراءة وعند قوله : « والاصال » وقرأ الاخرون يسبّح بكسر الياء جعلوا التسبيح فعلا للرجال، «يسبّح» اى ـ يصلى له، «فى الغدو والاصال» اى ـ بالغداة والعشى. قال اهل التفسير اراد به الصلوات المفروضات فالّتى تؤدّى بالغداة صلوة الفجر ، والّتى تؤدى بالاصال صلوة الظهر والعشائين، لانّ اسم الاصيل بجمعها، وقيل اراد به صلوة الصبح والعصر واليه اشار النبى(ص) : «من صلى البردين دخل الجنّة» ، وعن **ابن عباس** قال: التسبيح بالغدو و صلوة الضّحى، قال النبى(ص) : «من مشى الى صلوة مكتوبة وهو متطهّر فاجره كاجر الحاج المحرم ، ومن مشى الى تسبيح الضّحى لاينصبه الّا هو فاجره كاجر المعتمر، وصلوة على اثر صلوة لا لغو بينهما كتاب فى علّيين ، وعن **ابى هريرة** قال قال رسول الله : « ما من احد يغدو و يروح الى المسجد و يؤثره على ماسواه الّا وله عند الله عزّوجلّ نزل يعدّ له فى الجنّة كلّما غدا وراح كما انّ احدكم لو زاره من يحب زيارته لاجتهد فى كرامته ثمّ قال: «رجال»

خص الرّجال بالذّكر في هذه البيوت لانّه ليس على النساء جمعة ولاجماعة في المساجد، و خص التّجارة بالذّكر لانّها اعظم ما يشتغل بها الانسان عن الصلوات والطاعات، واراد بالتّجارة الشرى فيكون المعنى لايشغلهم شرى. «ولا بيع عن ذكر الله» اى رفضوا الدّنيا و اشتغلوا بذكر الله، و قيل يبيعون ويشترون واذا حضرت الصلوة قاموا اليها متثاقلين، روى **سالم** عن **ابن‌عمر** انّه كان في السوق فاقيمت الصلوة فقام النّاس واغلقوا حوانيتهم فدخلوا المسجد فقال **ابن‌عمر**: فيهم نزلت. «رجال لاتلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله».

«و اقام الصلوة» اى ـ وعن اقامة الصلوة فحذف الهاء الزائدة لانّ الاضافة تنوب عنه واراد اداها في وقتها لانّ من اخرّ الصلوة عن وقتها لايكون من مقيمي الصلوة واعاد ذكره اقامة الصلوة مع انّ المراد من ذكر الله الصلوة الخمس لانّه اراد باقام الصلوة حفظ المواقيت. «وايتاء الزّكوة» يعني وعن ايتاء الزكوة المفروضة اذا حضر وقت ادائها لم يحبسوها، وقيل ايتاء الزكوة اخلاص الطاعة لله قال **مقاتل بن حيان**: هم اهل الصفة روى **ابوهريرة** قال قال رسول الله: «انّ للمساجد اوتاداً الملائكة جلساؤهم يتفقدّونهم وان مرضوا عادوهم وان كانوا في حاجة اعانوهم» وقال جليس المسجد على ثلاث خصال: اخ مستفاد. او كلمة محكمة، اورحمة منتظرة. وفي بعض الاخبار ينادي مناديوم القيامة: سيعلم اهل الجمع لمن الكرم، اليوم ثلاث مرّات، ثم يقول اين الّذين كانت «لاتلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة» الى آخر الآيه...

«يخافون يوماً» يعني يفعلون ذلك من خوف يوم، «تتقلب فيه القلوب والابصار» يعني يتحيرون فيه وتضطرب فيه القلوب والابصار، گفته‌اند تقلب القلوب آنست كه ازبيم رستاخيز وهول قيامت دلها بچنبر گردن رسد نه بيرون آيد ازتن نه در برآرام گيرد، همچنانكه گفت: «اذالقلوب لدا الحناجر،» وتقلّب الابصار آنست كه چشم ازجاى برآيد وخيره بماند چنانكه جائى ديگر گفت: «تشخص فيه الابصار»، و گفته‌اند تقلب الابصار آنست كه چشمها ميگردانند تا خود كجا رانند ايشانرا سوى

بهشت یا سوی دوزخ' ونامه‌های کردار از کدام.جهت‌ایشانرا دهند از سوی راست یا
از سوی چپ ' و گفته‌اند تقلّب آنست که ایشانرا دردوزخ. درعذاب از حال بحال
می گردانند گهی «تلفح وجوههم النّار»، گهی «یشوی الوجوه»' گهی «لوّاحة للبشر»'
گهی « یسبحون فی‌النّار علی وجوههم » ، قال **الزجاج** فی معنی الآیة : من کان
قلبه موقنا بالبعث والقیامة ازداد بصیرة ورأی ما وعدبه . ومن کان قلبه علی‌غیرذلك
رأی مایوقن معه بامرالقیامة والبعث فعلم ذلك بقلبه و شاهد ببصره فلذلك تقلب
القلوب والابصار.

«لیجزیهم‌الله» یعنی یفعلون ذلك رجاء ان یجزیهم‌الله، « احسن‌ماعملوا» ای۔
باحسن ماعملوا ، یرید یجزیهم بحسناتهم، وماکان‌من مساوی‌اعمالهم،لایجزیهم بها ،
« ویزیدهم من فضله » مالم یستحقوه باعمالهم ' « والله یرزق من یشاء بغیرحساب»
معناه تفضلا،لانّ الجزاء یکون بالحساب ویکون التفضل بغیرحساب . و قیل یعطیه
مالایأتی علیه الحساب ، و قیل من غیرحساب ای۔ من حیث لایحتسب ، ثم ضرب
لاعمال الکفارمثلا فقال : « والّذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة » السراب شعاع
یتخیل کالماء علی‌الارض نصف‌النهار حین یشتدالحرّ'وسمّی سراباً لانّه یسرب ای۔
یجری‌کالماء ، وقیل السراب بخار یرتفع من قعورالقیعان‌فیتکثف فاذااتصل‌بهاضوء
الشمس اشبه الماء من بعید فاذا دنا منه‌الانسان لم یره کماکان یراه و هومنه بعید،
والقیعة جمع القاع کالجیرة جمع الجار، وهوما انبسط من‌الارض ولم یکن فیه‌نبات.
« یحسبه الظمآن ماء» الظماء العطش وخص الظمآن بالذکرلشدة حاجته‌الی‌الماء'
واذا انتهی الی ذلك المواضع فلم یجدالماء کانت الدّهشة والحیرة اکثر، « حتی
اذا جاء ه » ای ۔ جاء السراب ، « لم یجده کما ظنه ، و قیل لم یجده شیئا ینفعه
«ووجدالله عنده»، ای۔ عند عمله ومحاسباً ایّاه' « فوفاه‌حسابه » ای ۔ حاسبه و اعطاه
جزاء اعماله وافیاً غیرمبخوس ولامنقوص، و قیل‌وجدالله بالمرصاد . فوفاه حسابه
الحساب‌هاهنا الجزاء' وهذا من قول الموبخ سافرغن الی محاسبتك، « والله‌سریع،

الحساب » اذا حاسب فحسابه سریع ، روی ان علیا عنه سئل کیف یحاسبهم فی حالة واحدة ، فقال کما یرزقهم فی حالة واحدة . این آیت درشأن شیبة بن ربیعه فرو آمد مردی بود که درجاهلیت بسان راهبان ترهب کردی در صومعه تنها نشستی ، و صوف پوشیدی در کفر راه دین طلب میکرد ، پس چون اسلام به پیغامبر آمد وی کافر شد ، ربّ العالمین اورا مثل زد به تشنه‌ای که سراب بیند بگرمگاه بامید آب بشتابد بآن سراب چون آنجا رسد آب نیابد واز آن ظنّ که می‌برد و آنچه می بیوسید هیچ چیز نه بیند نومید وپرحسرت باز گردد ، اعمال کافر همچنین است می‌پندارد که از آن نفعی وفایده‌ای خواهد دید درقیامت ، چون بآن رسد هباءً منثوراً بیند بی‌نفع وبی‌حاصل و آن ظن که می‌برد باطل وامید بی‌حاصل ، قال اهل اللغة : الحساب علی ثلاثة معان : احدها المجازاة بمعنی ان یأخذ الرّجل حقه ویعطی غیره حقه ، والثانی الکفایة من قولهم: حسبی ای- کفانی ومنه قوله : «عطاء حساباً » ای-کافیا ، والثالث القلیل کما یقال للبخیل هو یعطی بحساب .

« او کظلمات » هذا مثل آخر ضربه الله لاعمال الکفار ، یقول تعالی مثل اعمالهم فی فسادها وجهالتهم فیها ، « کظلمات فی بحر لجّی » وهو العمیق الکثیر الماء ولجّة البحر المکان الّذی یکثر فیه ماؤه و یستدیر ، قال ابن عیسی : هو البحر الواسع الذی لایری ساحله ، « یغشاه موج » وهو ما ارتفع من الماء ، «من فوقه موج » متراکم بعضه علی بعض ، من فوق الموج سحاب ، قیل الموج الثانی الرّیح ، وقیل تقدیره موج من بعده موج ای - موج یتبع بعضه بعضاً ، « من فوقه سحاب» ای- من فوق الموج الثانی سحاب قد غطی النجوم التی یهتدی بها . قرأ ابن کثیر بروایة قنبل عنه سحاب بالرفع والتنوین، «ظلمات» بالجرّ علی البدل من فوقه او کظلمات ، و روی البزی عن ابن کثیر ، سحاب ظلمات باضافة السحاب الی الظلمات کما تقول سحاب رحمة ، وسحاب عذاب ، وقرأ الآخرون سحاب ظلمات کلیهما بالرفع والتنوین فیکون تمام الکلام عند قوله : «سحاب» ثم ابتدأ « ظلمات بعضها فوق بعض» ای- هذه

ظلمات بعضها فوق بعض ، ظلمة السحاب وظلمة الموج وظلمة البحر، ظلمات مثل اعمال كفاراست، « بحر لجّی » دل کافر است ، موج من فوقه موج شك است و حيرت كه فرادل كافر نشسته وحق ازوى بپوشيده، سحاب مهرست بردل وى نهاده. **ابن عباس** گفت : كه اين همانست كه رب العزه گفت درصفت كافر: « ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة » ، فهذه الظلمات الثلاث كظلمات البحر ، و قال **ابیّ بن کعب** فی هذه الآية: الكافر يتقلب فی خمس من الظلم . كلامه ظلمة، وعمله ظلمة ومدخله ظلمة، ومخرجه ظلمة، ومصيره الى ظلمات النار يوم القيامة . و قيل تقدير الآية او كصاحب ظلمات فی بحر لجّی، دليله حتى « اذا اخرج يده » اى ـ صاحب الظلمات اذا اخرج يده وهى اقرب الاشياء اليه، « لم يكد يريها » ، قال **الفراء** « يكد » صلة اى ـ لم يرها ، والعرب تضع لم يكد موضع الاياس انه لم يرها وتضعه موضع ـ الخطر انه قارب ان لا يراها« ومن لم يجعل الله له نوراً فماله من نور». قال **ابن عباس** من لم يجعل الله له ديناً وايماناً فلادين له، وقيل من لم يهده الله فلاايمان له ولا يهديه احد .

« الم تر » اى ـ الم تعلم ، « ان الله يسبح له من فى السموات والارض والطير صافات » باسطات اجنحتهن فى الهواء، خص الطير بالذّكر من جملة الحيوان لانّها يكون بين السماء والارض فتكون خارجة عن حكم من فى السموات والارض ، « كلّ قد علم صلوته وتسبيحه» قال **مجاهد** : الصلوة لبنى آدم والتسبيح لسائر الخلق للنّاس ولغير النّاس، وقيل انّ ضرب الاجنحة صلوة الطير وصوته تسبيحه ، وقيل صلوته على رسوله وتسبيحه لربّه، وفى معنى الآية ثلاثة اوجه : احدها كلّ مسبّح ومصلّ قد علم الله صلوته وتسبيحه ، والثانى كلّ مسبّح ومصلّ منهم قدعلم صلوة نفسه وتسبيحه الّذى كلّفه ، والثالث قد علم كل منهم صلوة الله وتسبيحه ، والاوّل اظهر لقولـه : « والله عليم بما يفعلون » .

« ولله ملك السموات والارض » اى ـ خالقهما ومكّونهما، ومن ملك فى الدّنيا

امراً فتملیکه ایّاه، « والی الله المصیر » مرجع کلّ مملك ومخلوق.

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: « الله نورالسموات والارض » الله نور، والنور فی الحقیقة ماینوّر غیره، نور حقیقت آن باشد که غیری را روشن کند، هرچه غیری را روشن نکند آنرا نورنگویند، آفتاب نورست وماه نورست و چراغ نورست. نه بآن معنی که بنفس خود روشنندلکن بآن معنی که منوّرغیرند، آئینه و آب وجوهرامثال آنرانور نگویند اگرچه بذات خودروشنند زیرا که منوّرغیرنه‌اند، چون حقیقت این معلوم گشت بدان که: «الله نورالسموات والارض» الله‌است روشن کنندۀ آسمانها وزمینها برمؤمنان ودوستان مصوراشباح است ومنور ارواح، جمیع الانوار منه، و همهٔ نورها ازوست؛ وقوام همه بدوست، بعضی ظاهروبعضی باطن، ظاهر را گفت: « وجعلنا سراجاً وهاجا »، باطن را گفت: « افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهوعلی نورمن‌ربّه» نورظاهرا گرچه‌روشن است ونیکوتبع وچاکرنور باطن است، نورظاهر نورشمس وقمرست، ونورباطن نورتوحید ومعرفت، نورشمس وقمرا گرچه زیبا وروشن‌است آخرروزی آنرا کسوف و خسوف بود و فردا درقیامت مکدّر و مکوّر گردد، لقوله تعالی: « اذاالشّمس کوّرت »، اما آفتاب معرفت و نور توحید که از مطلع دلهای مؤمنان سربزند آنرا هرگز کسوف وخسوف نبود وتکدیر گرد اونگردد، طلوعی است آنرا بی‌غروب، کشوفی بی کسوف، اشراقی ازمقام اشتیاق. وانشد:

انّ شمس النهار تغرب باللیل و شمس القلوب لیست تغیب

وبدان که انوارباطن درمراتب خویش مختلف است، اوّل نوراسلام است وبا اسلام نوراخلاص. دیگرنور ایمانست‌وباایمان نورصدق، سدیگر نوراحسانست وبا

احسان نوریقین . روشنائی اسلام درنور اخلاص است ، وروشنائی ایمان درنورصدق، وروشنائی احسان درنوریقین ؛ اینست منازل راه شریعت ومقامات عامهٔ مؤمنان .باز اهل حقیقت راوجوانمردان طریقت را نوردیگرست وحال دیگر، نورفراست استو با فراست نورمکاشفت ، بازنوراستقامت وبا استقامت نورمشاهدت ، بازنورتوحید و با توحید نورقربت درحضرت عندیّت ، بنده تادرین مقامات بود بستهٔ روش خویش باشد ، ازایدر باز کشش حق آغاز کند جذبهٔ الهی درپیوندد نورهادست درهم‌دهد، نور عظمت وجلال ، نورلطف وجمال ، نورهیبت ، نورغیرت ، نورقربت نورالوهیت ، نورهوّیت ، اینست که ربّ العالمین گفت : «نورعلی نور» کار بجائی رسد که عبودیت درنور ربوبیت ناپدید گردد ، واین انواربر کمال ،وقربت ذی‌الجلال در کلّ عالم جز مصطفی عربی رانیست ، هر کسی را ازین بعضی‌است واورا کلّ است زیرا که او کلّ کمالست ، و جملهٔ جمال وقبلهٔ افضال ، روی **ابوسعید الخدری** قال : کنت فی عصابة فیها ضعفآء المهاجرین وانّ بعضهم یستتر بعضاً من العری وقاریٔ یقرء علینا و نحن نستمع الی قرائته فجاء النبی صلّی الله علیه وسلّم حتی قام علینا فلما رآه القاریٔ سکت فسلّم فقال : ما کنتم تصنعون ؟ قلنا یا رسول‌الله قاریٔ یقرء علینا ونحن نستمع الی قرائته، فقال رسول‌الله الحمدلله الّذی جعل فی امّتی من امرت ان اصبر نفسی معهم، ثم جلس وسطنا لیعدل نفسه فینا، ثم قال بیده هکذا فحلّق القوم ونورت وجوههم فلم یعرف رسول‌الله احد، قال وکانـوا ضعفاء المهاجرین ، فقال: النبی (ص) ابشروا صعالیك المهاجرین بالنّور التام یوم القیامة تدخلون الجنّة قبل اغنیاء المؤمنین بنصف یـوم مقداره خمس مائة عام»

مثل این نورهمانست که مصطفی گفته خلق‌الله الخلق فی ظلمة ثم رشّ علیهم من نوره». عالمیان مشتی خاك بودند درظلمت خود بمانده، درتاریکی نهاد متحیر شده ، در غشاوهٔ خلقیت ناآگاه مانده ،همی ازآسمان ازلیّت باران انوار سرمدیت باریدن گرفت خاك عبهر گشت و سنگ گوهر گشت ، رنگ آسمان و زمین بقدوم

قدم او دیگر گشت، گفتند خاکی است همه تاریکی و ظلمت، نهادی می باید همه صفا وصفوت، لطیفه‌ای پیوند آن نهاد گشت، عبارت از آن لطیفه این آمد که رش علیهم من نوره. گفتند یا رسول الله این نوررا چه نشانهاست؟ گفت: «اذا ادخل النور القلب انشرح الصدر»، چون رایت سلطان عادل بشهر در آید غوغارا جائی نماند، چون سینه گشاده شود بنور الهی همت عالی گردد، غمگین آسوده شود، دشمن دوست گردد، پراکندگی بجمع بدل شود، بساط بقا بگسترد فرش فنا درنوردد، زاویهٔ اندوه را دربببندد باغ وصال را دربگشاید، بزبان فقر گوید: الهی کار تو در گرفتی بنیکوئی، بی ما چراغ خود افروختی بمهربانی، بی‌ما خلعت نوراز غیب تو فرستادی به بنده نوازی، بی‌ما چون رهی را بلطف خود باین روز آوردی، چه بود که بلطف خود بسر بری بی ما.

معروف است ومنقول در آثار که یکی ازعلماء تابعین با لشکر اسلام بغزاة روم رفت واورا باسیری گرفتند مدتی در آنجا بماند، رومیانرا دیدروزی که در آن صحرای گرد آمده بودند، سبب آن پرسید، گفتند اینجا اسقفی است امام اساقفه که در چهارسال یکبار ازصومعه بیرون آید وخلق را پند دهد، امروز میعاد بیرون آمدن اوست، آن مرد مسلمان بآن مجلس حاضرشد. و گویند که سی هزار کس از رومیان حاضر بودند اسقف بمنبر برشد خاموش نشسته وهیچ سخن نمی گفت و خلق تشنهٔ سخن گفتن وی، آنگه گفت سخن گفتن من بسته شد بنگرید مگرغریبی از اهل اسلام درمیان شماست؛ گفتندما نمیدانیم و کس را نمی شناسیم، اسقف بآواز بلند گفت هر که در میان این جمع است از اهل ملت و کیش محمّد تا برخیزد، آن مسلمان گفت من ترسیدم که برخیزم تغافل کردم، اسقف گفت اگرشما اورا نمی-شناسید و او خود را نمی شناسد من او را شناسم ان شاءالله. پس تأمل میکرد و در رویهای مردم تیزمی‌نگرست گفتا چشمش برمن افتاد وبتعجیل گفت: هذا هو ادن

منی : اینست آنکس که من اورا می‌جویم ، برخیزای جوانمرد و نزدیك من آی تا با توسخن گویم ، مرا گفت تو مسلمانی ؟ گفتم آری مسلمانم ، گفت ازعلماء ایشانی یا از جهال ، گفتم بآنچه دانم عالمم و آنرا که ندانم متعلمم و درشمار جاهلان نه‌ام ، گفت من ترا سه مسأله خواهم پرسید مرا جواب ده ، گفتم ترا جواب دهم بدوشرط یکی آنکه با من بگوئی که مرا بچه شناختی ، وشرط دیگر آنست که من نیزازتو سه مسأله پرسم ، هردو بدین عهد کردند وپیمان بستند ، آنگه اسقف دهن بر گوش من نهاد ونرمك بگوش من فرو گفت پنهان از رومیان که: عرفتك بنور ایمانك، ترا بنور ایمان وتوحید بشناختم که ازروی تواشراق میزد، آنگه بآواز بلند ازمن سؤال کرد که رسول شماباشما گفته که در بهشت درختی است که درهر قصری وغرفه‌ای از آن درخت شاخی است آنرا در دنیا مثال چیست ؟ گفتم مثال آن درخت در دنیا آفتاب است قرص او یکی ودرهرسرائی وحجره‌ای از شعاع وی شاخی است ، اسقف گفت صدقت ، دوم مسأله پرسید که رسول شماخبرداد که اهل بهشت طعام وشراب خورند وازیشان هیچ حدث نیاید آنرا دردنیامثال چیست؟ گفتم الجنین فی بطن امه یتغذّی ولایتغوّط. اسقف گفت صدقت ، سوم مسأله پرسید که رسول خدا خبرداد که روزقیامت لقمه‌ای وذره‌ای وحبه‌ای صدقات در میزان چون کوهی عظیم باشد آنرا دردنیا مثال چیست؟ گفتم بامداد که آفتاب برآید یاشبانگاه که فرو می‌شود ظللی که بذات خویش کوتاه بود چون پیش آفتاب بداری دراز بود وبسیار نماید ، اسقف گفت صدقت ، پس مسلمان از وی پرسید، ماعدد ابواب الجنان ؟ فقال ثمانية ، قال وماعدد ابواب النيران فقال سبعة ؟ قال ماالّذی هومکتوب علی ابواب الجنّة ؟ مسلمان گفت چون از وی این سؤال کردم که بردربهشت چه نوشته است اسقف فروماند جواب نمیداد رومیان گفتند جواب ده تا این مرد غریب نگوید که اسقف نمیداند ، اسقف گفت اگر این جواب ناچارست با زنارو صلیب راست نمیآید، زنار بگشادوصلیب بیفکند و بآواز بلند گفت : المکتوب علی باب الجنّة لااله الّاالله محمّد رسول الله . رومیان

این سخن شنیدند سنگ انداختند ودشنام دادند ، اسقف روی بآن غریب کرد گفت
ازقرآن هیچ چیز حفظ داری؟ گفت دارم واین آیت برخواند «والله یدعوا الی دار السّلام»
اسقف بگریست آنگه بآواز بلند گفت ای مردمان از دیدهٔ ما حجاب برداشتند آنك
از آسمان میآیند هفتصد ملك باهفتصد هودج آراسته که در آن هودجها ارواح شهداء
بآسمان برند ومن یقین میدانم که ازشما هفتصد کس بامن موافقت کنند اکنون
درین کرامت نگرید تاازهیچ خصم نترسید وباك ندارید ، آنگه جمعی بسیارازیشان
صلیب بشکستند و زنار بگسستند ومسلمان شدند ، و آن منکران وناگرویدگان
ایشانرا می کشتند واسقف را نیزبکشتند، آنگه کشتگانرا بشمردند هفتصد کس
بودندیکی بیش نه ویکی کم نه. مقصوداز این حکایت آنست که نور آن مؤمن موحد در
میان مشتی جاحد وکافر میتافت تا اسقف بدید وآن کار برفت . ای جوانمرد اگر
مددی از نورغیب بنام توفرستد غازی ازروم چنان اسیرنبرد که آن مدد نور تراسیر
برد ، لکن بهیچ علت فرو نیاید وبهیچ سبب سفر نکند، «مثل نوره» جماعتی مفسران
گفتند این «ها» اشارت است بمصطفی صلوات الله علیه که خلقتش نور بود و خلعتش
نور بود ونسبتش نور بود ، ولادتش نور بود ومشاهدتش نور بود ومعاملتش نور بود
ومعجزتش نور بود ، واو خود درذات خود نورعلی نوربود ، مهتری که در روی او
نور رحمت ، درچشم او نور عبرت ، درزبان او نورحکمت ، در میان کتف وی نور
نبوّت ، در کف او نورسخاوت ، درقدم او نور خدمت ، درموی او نورجمال ،درخوی
او نور تواضع ، درصدر او نور رضا ، در سرّ او نور صفا ، درذات او نور طاعت ، در
طاعت او نور توحید ، درتوحید اونور تحقیق ، درتحقیق اونور توفیق درسکوت او
نور تعظیم ، در تعظیم اونورتسلیم . شعر :

انّ الرسول لسیف یستضاء به   مهنّد من سیوف الله مسلول

قال **الحسین بن منصور** : فی الرأس نورالوحی وبین العینین نورالمناجاة ،
وفی السمع نوراليقين ، وفی اللسان نورالبیان ، وفی الصدر نورالایمان ، وفی الطبایع

نورالتسبيح ، فاذا التهب شئ من هذه‌الانوار غلب على النورالآخر فادخله‌فى‌سلطانه. فاذا سكن عاد سلطان‌ذلك النّور اوفر واتمّ مماكان ، فاذا التهب جميعاً صارنوراً على نور.«يهدى‌الله لنوره من يشاء» يهدى من يشاء بنوره الى قدرته ، وبقدرته الى غيبه . وبغيبه الى قدمه ، وبقدمه الى ازله وابده ، وبازله وابده الى وحدانيته .

«فى بيوت اذن‌الله ان ترفع» يك قول آنست كه ترفع فيهاالحوائج الى‌الله ، اين بيوت مسجدهاست كه بندگان در آن دعا كنند قصهٔ نياز خويش بالله بردارند و حاجتها عرضه كنند ، نيكو نبود كه بنده خودرا دستمال اطماع هر كس كند و حق جلّ جلاله بخودى خود آنچه بايست ودربايست اوست او راضمان كرده **بشرحافى** گفت : اميرالمؤمنين **على** (ع)را بخواب‌ديدم گفتم‌مراپندى‌ده گفت: مااحسن‌عطف الاغنياء على‌الفقراء طلباً لثواب‌الله، واحسن من‌ذلك تيه‌الفقراء على‌الاغنياء ثقةبالله چه نيكوست شفقت توانگران بردرويشان براميد ثواب و از آن نيكوتـر تكبّر درويشانست‌برتوانگران‌اعتماد بر كرم‌حق‌جلّ‌جلاله «يسبح‌له‌فيها»يعنى‌فى‌المساجد، فان‌المساجد بيوت‌العبادة كما انّ القلوب بيوت‌الارادة ، ثمّ‌العابد يصل بعبادته الى ثواب‌الله، القاصد يصل بارادته الى‌الله، و يقال القلوب بيوت المعرفة و الارواح مشاهد المحبّة والاسرارمجال‌التجلى .

« رجال لاتلهيهم تجارة ولابيع عن ذكر الله »لم‌يقل لايتجرون ولايشترون ولايبيعون‌بل‌قال:«لاتلهيهم تجارةولابيع عن‌ذكرالله.» فانّ امكن الجمع بينهما فلابأس ولكنّه كالمتعذّر الّا على الاكابـر الّذين تجرى عليهم الامور وهم عنها مأخوذون . صفت آن مردانست كه كسب ظاهرايشان راباز ندارد از ذكرالله ، ظاهرشان باخلق باطنشان درشهود اسماء وصفات حق ، مردانى كه طلب ايشانرا عديل ، وذكرايشانرا دليل . ومهرايشانرا سبيل ، دنيا درچشم ايشان قليل . مردانى كه ذكرالله ايشانـرا شعار ، مهرالله ايشانرادثار ، درگاه لطف‌الله ايشانرا جاى وقـرار ، همتشان منزه از اغيار ، جمال فردوسند وزين دارالقرار، مغبوط مهاجرانند ومحسود انصار ، برزمين

همی‌روند و همی کنند بایشان افتخار . رجال مردانی که برسرشان تاج و کلاه نه دردلشان جز دوستی الله نه ، در کوی دوست ایشانرا رفیق وهمراه نه ' اذا عظم المطلوب قلّ المساعد ، چه زیان دارد ایشانرا چون در دنیا نفایهٔ بازارها اند ، قلب همه نقدها اند . عیب خواجگانند وردّ همسایگان . لکن نامشان درجریدهٔ دوستان، برداشتگان لطفند ، و نواختگان رحمان، دلشان پیوسته بحق نگران ، نشستنشان برخاك ، خفتنشان برزمین ، دستشان بالین ، خانه‌شان مسجد ، چه زیان دارد ایشانرا این فقر وفاقت چون بیك اشارت چشم ایشان جهانیانرا باران دهند ، وبیك نظر دل ایشان کافرانرا هزیمت کنند ، وبیك اندوه دل ایشان **جبرئیل** را فرا راه کنند که : ولاتعدّ عیناك عنهم. **ذوالنون مصری** گفت : وقتی باران نمیامد ومردم بغایت رنجور بودند و قحط رسیده ، جماعتی باستسقا بیرون رفتند من نیز موافقت کردم **سعدون مجنون** را دیدم گفتم : خلقی بدین انبوهی که می‌بینی گرد آمده و دستهای نیازسوی او برداشته چه بود که تواشارتی کنی ؟ گفتا روی بآسمان کرد همین کلمه گفت : بحقّ ماجری البارحة. بحق آن رازی که شب دوشین رفت ، هنوز کلمه تمام نگفته بود که باران باریدن گرفت تا بدانی که اشارت دوست بر دوست عزیز بود .

«والّذین کفروا اعمالهم کسراب » الی قوله : «ومن لم یجعل الله له نوراً فماله من نور» ضرب الله مثل المؤمن والکافر فجعل اعتقاد المؤمن نوراً و فعله نوراً و مآله فی القیامة الی النور ، کما قال تعالی : «نورعلی نور».وجعل اعتقاد الکافر ظلمة و فعله ظلمة ومآله فی القیامة الی الظلمة ، کماقال تعالی : «ظلمات بعضها فوق بعض» ثم قال : «ومن لم یجعل الله له نوراً فماله من نور » قال **الواسطی** : انّ الله لایقرّب فقیراً لاجل فقره ولایبعد غنیاً لاجل غناه ، ولیس للاعراض عنده خطرحتی بها یصل وبهایقطع ولوبذلت له الدّنیا والآخرة ماوصلك به ولواخذتها کلّها ماقطعك به قرب من قرب من غیرعلّة وبعد من بعد من غیرعلّة کماقال عزّوجل : « ومن لم یجعل الله له

نوراً فماله من نور » .

٥ - النّوبة الاولى

قوله تعالى : «الم تر » نمی‌بینی، « انّ اللّه یزجی سحاباً» که الله چون آسان وخوش میراند میغ ، «ثمّ یؤلّف بینه » آنگه پس فراهم می‌پیوندد پاره های آن ، «ثمّ یجعله رکاماً »آنگه آنرا توی‌بر توی می‌افکند ، « فتری الودق » رگهای باران می‌بینی ، «یخرج من خلاله » که‌می‌بیرون آیدازرشحه‌هاء آن ، « وینزل من السماء » ومی‌فرو فرستد از آسمان ، «من جبال فیها من برد » از آن کوهها تکرگ که در آنست ،«فیصیب به من یشاء» میرساند آنرا باو که خواهد ، « ویصرفه عن من یشاء » ومیگرداند آنرا ازو که خواهد ،« یکاد سنا برقه» کامیدو نزدیك بید(۱) که باریدن آن میغ ، «یذهب بالابصار (۴۳) »دیده‌هاازسرها ربائید .

« یقلّب اللّه اللیل والنهار » اللهشبانروز میبرد ومیآرد [و گیتی میان جهانیان از حال بحال میگرداند]« ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار (۴۴) »در آنچه‌می‌نماید ومیکند دیدور کردنی است خردمندانرا .

«واللّه خلق کل دابّة من ماء »الله بیافرید هرجنبنده‌ای از آب ،« فمنهم من یمشی علی بطنه»هست از آن که برشکم خویش میرود،«ومنهم من یمشی علی رجلین» وهست از آن که بردو پای میرود ، «ومنهم من یمشی علی اربع » وهست از آن که برچهارپای میرود ، « یخلق الله مایشاء » می آفریند الله هرچه خواهد چنانکه خواهد ، « انّ اللّه علی کلّ شیءٍ قدیر (۴۵) » که اللهتواناست برهمه‌چیز .

---

(۱) باشید (نسخه ج)

« **لقدانزلنا آیات مبیّنات** » فرو فرستادیم سخنان و پیغامهای روشن کرده و پیدا [صواب وحق در آن] ، «**والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم** (٤٦)» والله راه می‌نماید اورا که خواهد براه راست درست .

« **ویقولون** » ومیگویند [منافقان] « **آمنّا بالله وبالرّسول** » ایمان آوردیم و گرویدیم بخدای وبه پیغامبر ، « **واطعنا** »وفرمان برداریم ، «**ثمّ یتولی فریق منهم**» آنگه بر گردد از فرمانبرداری گروهی ازیشان ، « **من بعد ذلك** » از پس آن . [طاعت که نمودند] ، « **وما اولئك بالمؤمنین** (٤٧) » و هرگز ایشان گرونده نه اند .

« **واذا دعوا الی الله ورسوله** » وهر گه که ایشانرا باز خوانند باحکم خدای وحکم رسول او ، «**لیحکم بینهم** » تا رسول خدای داوری برد میان ایشان ، « **اذافریق منهم معرضون** (٤٨)» گروهی ازیشان روی میگردانند .

« **وان یکن لهم الحق** » و اگر ایشانرا چیزی ناحق یا دعویی می پیش شود ومی واجب آید ، « **یأتوا الیه مذعنین** (٤٩) » بحکم رسول خدا آیند شتابان فرمانبردار بکام .

«**افی قلوبهم مرض**» در دلهای ایشان بیماری گمان است ، « **ام ارتابوا** » یا دردستوری تو میشورند ودلهای ایشان نمی آرامد ، « **ام یخافون ان یحیف الله علیهم ورسوله** » یا می‌ترسند که ستم کند الله برایشان و رسول او وداوری گر ، «**بل اولئك هم الظّالمون** (٥٠) » آن همه نه که ایشان ستمکارانند .

« **انّما کان قول المؤمنین** » اینست جززین نه گفتار وپاسخ گرویدگان ، « **اذا دعوا الی الله ورسوله** » آنگه که ایشانرا بازخوانند باخدای و رسول او ، « **لیحکم بینهم** » تا داوری کند میان ایشان ، «**ان یقولوا سمعنا واطعنا** » آنست که گویند شنیدیم وفرمانبرداریم ، « **واولئك هم المفلحون** (٥١) » وایشانند پیروز آمدگان جاویدان .

« **ومن يطع اللّٰه ورسوله** » و هر که فرمان برد خدای را و رسول او را ، « **ويخش اللّٰه ويتقه** » و بترسد از خدای و بپرهيزد از خشم او ، « **فاولئك هم الفائزون**(٥٢) » رستگاران ايشانند .

«**واقسموا باللّٰه جهد ايمانهم**» سوگندان ميخورند بخدا چندانكه توانند، « **لئن امرتهم** » اگر ايشانرا فرمائی [كه بيرون آيند بغزاة] « **ليخرجن** » لابد بيرون آيند ،«**قل لا تقسموا**» گوی سوگند نخوريد ،« **طاعة معروفة** » فرمانبرداری بايد بچم [نه بآن دشوارى كه مى‌پذيريد ونه بآن خوارى و آسانى كه ميرويد] ، « **انّ اللّٰه خبير بما تعملون**(٥٣) » الله آگاه وداناست بآنچه كنيد .

« **قل اطيعوا اللّٰه واطيعوا الرّسول** » گوی فرمان بريد الله را وفرستادهٔ اورا، « **فان تولّوا** » پس اگر بر گردند ، «**فانّما عليه ماحمّل** » بروآنست كه برونهادند از بار وواجب ،« **وعليكم ماحمّلتم** » وبرشما آنست كه برشما نهادند از بار وواجب، « **وان تطيعوه تهتدوا** » و اگر فرمان بريد رسول را بر راه راست افتيد ، « **وماعلى الرّسول الّا البلاغ المبين** (٥٤) » ونيست بررساننده مگر رسانيدن آشكارا.

« **وعداللّٰه الّذين آمنوا منكم وعملوا الصّالحات** » وعده داد الله ايشانرا كه كه بگرويدند ازشما ونيكيها كردند ،« **ليستخلفنّهم فی الارض** » كه لابد ايشانرا خليفت نشاند درزمين،« **كما استخلف الّذين من قبلهم** »چنانكه خليفت نشاند ايشانرا كه پيش ازين بودند ،« **وليمكّنن لهم دينهم** » ودين ايشان ايشانرا باز گستراند ودست دهد وكار وبار سازد ، « **الّذى ارتضى لهم** » آن دين ايشان كه ايشانرا بپسنديد ، « **وليبدّلنّهم من بعد خوفهم امناً** » وايشانرا بجاى بيم ايشان از دشمن بى‌بيمى دهد و آمنى، « **يعبدوننى لايشركون بى شيئاً** » چنين بود تا آنگه كه مرا مى‌پرستند و انباز نگيرند بامن هيچ چيز ، « **ومن كفر بعد ذلك** » و هر كه كافرشود پس از آن ، «**فاولئك هم الفاسقون**(٥٥) » ايشان آنند كه ازدين بيرونند .

« **واقيموا الصّلوة وآتوا الزّكوة** » بپای داريد نماز وبدهيد زكوة مال ،

«واطیعوا الرّسول» وفرمان برید رسول را، «لعلکم ترحمون (٥٦)» تا مگر ببخشایند بر شما.

«ولاتحسبن الّذین کفروا معجزین فی الارض» ونپندارید که ناگرویدگان که در زمینند، بامن بر آیند یا توانند که بامن کاوند ومرا کم آرند یا در زمین توانند که از دست بشوند، «ومأویهم النّار» وجایگاه ایشان [فردا] آتش، «ولبئس المصیر (٥٧)» وبراستی که بدجایگاه است.

«یاایها الّذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «لیستأذنکم الّذین ملکت ایمانکم» فرمود تا دستوری خواهند از شما بردگان شما، «والّذین لم یبلغوا الحلم منکم» وایشان که بجای مردی نرسیده‌اند از شما «ثلاث مرّات» [در شبانروز] سه هنگام [بی دستوری شما بر شما درنیایند] «من قبل صلوة الفجر» پیش از تمام بام، «وحین تضعون ثیابکم من الظهیرة» وآنگه که جامۀ خویش از تن بیرون کنید نیمروز، «من بعد صلوة العشاء» واز پس نماز خفتن، «ثلاث عورات لکم» که آن سه هنگام عورتند شما را، «لیس علیکم ولاعلیهم جناح بعدهنّ» نیست برشما تنگی [از بار دادن] ونه بر ایشان [از در آمدن برشما] پس آن سه ساعت، «طوّافون علیکم بعضکم علی بعض» بیرون از آن سه هنگام بستاخ باهم می‌زیبید وبی‌بار برهم میگردید، «کذلك یبیّن الله لکم الآیات» همچنین پیدا میکند الله شما را سخنان خویش، «والله علیم حکیم (٥٨)» والله دانائیست راست‌دان راستکار.

«واذا بلغ الاطفال منکم الحلم» وآنگه که کودکان شما بمردی رسند، «فلیستأذنوا» فرمودم که دستوری خواهند درآمد را برشما، «کما استأذن الّذین من قبلهم» چنان که ایشان که کودك بودند پیش ازاین(١) دستوری خواستند آنگه که مرد شدند، «کذلك یبین الله لکم آیاته والله علیم حکیم (٥٩)»

«والقواعد من النّساء» وبازماندگان ونشستگان از حیض وحبل، «اللاتی لایرجون

(١) پیش‌فا (نسخة الف)

نکاحاً » ایشان که کدبانوئی(١) وشویداری نمی بیوسند ، « **فلیس علیهنّ جناح** » نیست برایشان تنگی ، « **ان یضعن ثیابهن** » که چادرها بنهند [وبی چادر روند] « **غیر متبرجات بزینة** » آنگه که آرایش خودپیدانکند ، «**وان یستعففن خیر لهنّ**» واگر باچادر روند هم بهست ایشانرا ، «**والله سمیع علیم**(٦٠) » والله شنوائیست دانا.

«**لیس علی الاعمی حرج** »نیست برنابینا تنگی. «**ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج** » ونه برلنگ ونه بر بیمار تنگی ازهمخورد بودن با مردمان ، « **ولا علی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم** » و نیست تنگی برشما که چیزی خورید از خانهٔ عیال و فرزندان خویش ، « **او بیوت آبائکم** » یا خانه های پدران خویش ، « **او بیوت امّهاتکم** » یا خانه های مادران خویش ، « **او بیوت اخوانکم** » یا خانه های برادران خویش ، « **او بیوت اخواتکم** » یا خانه‌های خواهران خویش ، « **او بیوت اعمامکم** » یا خانه‌های برادران پدران خویش، « **او بیوت عمّاتکم** »یاخانه‌های خواهران پدران خویش، «**او بیوت اخوالکم**» یا خانه‌های برادران مادران خویش ، « **او بیوت خالاتکم** » یاخانه‌های خواهران مادران خویش ، «**او ماملکتم مفاتحه**» یا خانه‌های بردگان خویش ، «**او صدیقکم** » یا چیزی خورید ازخانهٔ دوست خویش ، « **لیس علیکم جناح** » نیست برشما تنگی ، « **ان تأکلوا جمیعاً او اشتاتاً** » که باهم نان خورید یاپراکنده ، « **فاذا دخلتم بیوتاً** » زمانی که درخانه‌ها شوید« **فسلّموا علی انفسکم**»سلام کنید بر کسان خویش، «**تحیّة من عندالله** » این سلام نواختی است ازنزدیك خدای ، « **مبارکة طیّبة**» بر کت کرده درآن سخن پاك نیکوخوش ، « **کذلك یبیّن الله لکم الآیات** » چنین پیدا میکند الله شمارا سخنان خویش، « **لعلکم تعقلون** (٦١) » تامگر شما دریابید .

«**انّما المؤمنون الّذین آمنوا بالله ورسوله** » گرویدگان ایشانند که گرویدند بخدای ورسول او ، «**واذا کانوا معه علی امر جامع**» وآنگه که با اوباشند بر کاری که

(١) کدیوری (نسخهٔ الف)

ایشانرا بهم آورد ؛ «**لم یذهبوا حتّی یستأذنوه** » نروند از نزدیك او تا دستوری خواهند ازاو ، «**انّ الّذین یستأذنونك** » ایشان که دستوری میخواهند از تو پس بروند، «**اولئك الّذین یؤمنون باللّه و رسوله** » ایشانند که گرویده‌اند بخدای و رسول او «**فاذا استأذنوك** » هر گه که دستوری خواهند از تو . « **لبعض شأنهم** » کاری را از کارهای خویش ، « **فأذن لمن شئت منهم** » دستوری ده آنکس را که خواهی از ایشان، « **واستغفر لهم اللّه** » و آمرزش خواه ایشانرا از خدای، « **انّ اللّه غفور رحیم**(٦٢) » که خدای آمرزگارست و مهربان .

« **لاتجعلوا دعاء الرّسول بینکم** » مکنید بازخواندن پیغامبر در میان خویش، « **کدعاء بعضکم بعضاً** » چون بازخواندن یکدیگر ، «**قد یعلم اللّه الّذین یتسلّلون منکم لواذاً** » میداند الله ایشانرا که در میان شما بیرون می فراز شوند و بیکدیگر باز می نشینند و پیش یکدیگر برمی ایستند،« **فلیحذر الّذین یخالفون عن امره** »فرمانست تاحذر کنند ایشان که می خلاف(١) روند ازرسول وجدا می کنند«**ان تصیبهم فتنة**» که بایشان رسد فتنه‌ای ،«**او یصیبهم عذاب الیم**(٦٣) » یا بایشان رسد عذابی دردنمای.

«**الا انّ للّه مافی السّموات والارض** »و آگاه باشید(٢) وبدانید که الله راست هرچه در آسمانها وزمینها .« **قد یعلم ما انتم علیه** » میداند که شما برچه اید، «**و یوم یرجعون الیه** » و آن روز که ایشانرا باو برند ،« **فینبّئهم بما عملوا** » ایشانرا خبر کند بآنچه میکردند ؛ « **واللّه بکلّ شیء علیم**(٦٤) » والله بهمه چیز داناست .

النّوبة الثانیة

قوله تعالی : «الم تر ان الله یزجی سحاباً » ای ـ یسوق سحاباً الی حیث یرید،

(١) می جز (نسخهٔ الف) (٢) بید (نسخه الف)

«ثم يؤلّف بينه » اى ـ يجمع بين قطع السحاب المتفرّقة بعضها الى بعض ،«ثم يجعله ركاماً » متراكماً بعضه فوق بعض ' يقال ركمت المتاع وغيره اذا وضعت بعضه فوق بعض ، «فترى الودق» اى ـ المطر، وقيل الودق البرق ، وقيل هوالمصدر ، تقول ودق السّحاب يدق ودقاً ، «يخرج من خلاله » اى ـ وسطه ،وهوجمع الخلل كالجبال جمع الجبل ، معنى آنست كه يامحمّد نبينى الله را كه ميراندميغ آهسته وبادرنگ آنگه پاره پاره باهم ميسازدوطبق طبق درهم مى بندد، آنگه تابر تاميافكند،وتوى بر توى برمينهد تا آب بر تابد ، وآنگه مجرا درمجرا راست ميكند تا قطره راه يابد ، وبر آن مجراها موكلان بـر گماردتابى فـرمان نبارد . روى انّ الله تعالى خلق السّحاب على هيئة الغربال ثم يصب الماء عليه من السّماء صبّاً ثم ينزل منه قطرة قطرة ليكون اقرب الى النفع وانفى للضرر ، قوله : «وينزّل من السّماء » من هاهنا لابتداء الغاية لانّ ابتداء الانزال من السّماء ، « من جبال » الجبال بدل من السّماء ، بدل البعض من الكلّ ، و«من» هاهنا ايضاً لابتداء الغاية والضمير فى فيها يعود الى السّماء ، « من برد » من هاهنا ليبين انّ الجبال من البرد . والمعنى فى السّماء جبال من برد ينحدر منها البرد على السحاب ثمّ على الارض ، فيكون المفعول محذوفاً ، اى ـ ينزّل من جبال السّماء برداً ، حاصل اين قول آنست كه در آسمان كوهها استاز برد ورب العزه از آن كوهها برد فرومى فرستد برميغ واز ميغ برزمين ، قول ديگر آنست كه مراد ازين جبال تكثير وتعظيم است نه عين جبال ، چنانكه كسى گويد عند فلان جبال مال، يريد مقدار جبال من كثرته ،وباين قول«من جبال» اين«من»صلت است يعنى ينزّل من السماء جبالاً من برد ، وقيل البرد ماء جامد خلقه الله فى السّحاب ثمّ ينزل ' وقيل يصير فى الهواء برداً ، وقال **ابن عباس** : البرد الثلج ، «فيصيب به» اى ـ بالبرد ، « من يشاء » يعنى يصيب بنفعه من يشاء ' ويصرف نفعه عن من يشاء ، وقيل يصيب بضرره من يشاء فيهلك زرعه وماله ، ويصرف ضرره عن من يشاء فلايضرّه ' «يكادسنا برقه» السنا ضوء البرق ولمعانه ، «يذهب بالابصار» من شدّة ضوء وبريقه' انّما قال ذلك لانّ من نظر الى البرق

خيف عليه ذهاب البصر ، وقرأ **ابوجعفر** يـذهب بضم الياء و كسر الهاء من اذهب على انّ الباء زائدة للتوكيد كمايقال مددت ثوبه ومددت بثوبه .

«يقلّب الله اللّيل والنّهار» يصرفهما في اختلافهما وتعاقبهما يأتي باللّيل ويذهب بالنهار ويأتي بالنهار ويذهب باللّيل روى **ابوهريرة** قال قال **النبي** صلى الله عليه وسلّم : «يوذيني ابن آدم يسب الّدهر وانا الدهر بيدي الامر اقلب اللّيل والنّهار» : قوله : «انّ في ذلك» اى-في ذلك الّذي ذكرت من هذه الاشياء «لعبرة لاولى الابصار» اى-دلالة لاهل العقول والبصائر على قدرة الله وتوحيده .

« والله خلق كلّ دابّة » **قرأ حمزة و الكسائي** خالق كـل دابة بالاضافة ، « من ماء » اى- من نطفة واراد به كلّ حيوان يشاهد في الدّنيا ولايدخل فيه الملائكة والجن لانّا لانشاهدهم ، وقيل يريد به جميع المخلوقات ، واصل جميع الخلق من الماء ، وذلك انّ الله تعالى خلق ماء ثم جعل بعضه ريحاً فخلق منها الملائكة وبعضه ناراً فخلق منها الجن و بعضه طيناً فخلق منه آدم ، وسأل **ابوهريرة رسول اللّه** (ص) ممّ خلق الله الخلق ؟ فقال عليه السلام : «من الماء «فمنهم من يمشي» لما اجتمع العاقل مع غير العاقل جعل الغلبة للعاقل ، فقال فمنهم بلفظ جمع العقلاء ، «من يمشي على بطنه» كالحيّات والحيتان والديدان ، «ومنهم من يمشي على رجلين» كالانسان والطّير ، «ومنهم من يمشي على اربع» كالبهائم والسباع ، ولم يذكر من يمشي على اكثر من اربع ، مثل حشرات الارض لانّها في الصورة كالتى تمشي على الاربع ، وقيل « يخلق الله مايشاء » يريد به مايمشي على اكثر من اربع ، وقيل مازاد رجله على الاربع فاعتماده في مشيه على اربع في الجهات الاربع ، « انّ الله على كل شيء » ممّا ذكر وبيّن ، «قدير» قادر على الكمال .

«لقد انزلنا آيات مبيّنات» اى - احكاماً وفرائض ، وقيل علامات ودلائل ، « والله يهدى » يرشد ، «من يشاء الـى صراط مستقيم» الى دين الاسلام ، وقيل الى طريق الجنّة .

« ويقولون آمنّا بالله وبالرسول واطعنا»يعنى المنافقين يقولونه ' «ثم يتولى» يعرض عن طاعةالله ورسوله ، «فريق منهم من بعد ذلك»اى من بعدقولهم،« آمنا »ويدعوا الى غيرحكم الله، قال الله عزّوجل : « وما اولئك بالمؤمنين » قيل نزلت هذه الآية فى بشر المنافق كان بينه وبين يهودى خصومة فى ارض فقال اليهودى نتحاكم الـى محمّد وقال المنافق نتحاكم الى **كعب الاشرف** فان محمّداً يحيف علينا ، فانزل الله هذه الآية وقال : «واذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم» والرسول بحكم الله ، « اذا فريق منهم معرضون» عن الحكم ' وقيل عن الاجابة .

«وان يكن لهم الحق» اى القضاء لهم لا عليهم، «يأتوا اليه مذعنين» طائعين منقادين ، الاذعان الاسراع الى الطاعة

«افى قلوبهم مرض» اى ـ كفر و نفاق ، « ام ارتابوا » شكّوا بعد ان آمنوا ، «ام يخافون ان يحيف الله عليهم ورسوله» وضعت كلمة «ام» فى هذين الموضعين بدل بل ؛ وهذا يأتـى فى القرآن فى غير موضع و معنى الـآية ، انّهم كذلك،وجاء بلفظ الاستفهام لانّه اشدّ فى الذّم والتوبيخ. « بـل اولئك» الضّرب عن ان يكون رسول الله يحيف على احد فى حكمه ، « اولئك هم الظـالمون » المنافقون الكافرون ' وقيل معناه ليس من جهة الرسول مايرتاب به ولكنّهم كافرون ظالمون لانفسهم حين امتنعوا من الاذعان لحكم الله ورسوله .

« انّما كان قول المؤمنين اذا دعوا الى الله » اى ـ الـى كتاب الله و رسوله ، «ليحكم بينهم» اى ليحكم النبى بينهم بحكم الله الّذى امر به فى القرآن ، «ان يقولوا سمعنا» قول النبى، «واطعنا» امره ، هذا ليس على طريق الخبر لكنّه تعليم اداب الشرع، وعلى معنى انّ المؤمنين كذا ينبغى ان يكونوا ، وقـول منصوب على انّه خبر كان واسمه فى قوله : « ان يقولوا سمعنا واطعنا ».« واولئك هم المفلحون » الفائزون الباقون فى النعيم المقيم .

«ومن یطع الله ورسوله» قال ابن عباس فیماساءه وستره، «ویخش الله» علی ما عمل من الذنوب، «ویتقه» فیمابعد، وقیل الخشیة خوف مع اعتقاد عظم المخشی، والاتقاء الاحتراز من العصیان والتقصیر فی المأمور، «فاولئك هم الفائزون» بالثواب والناجون من العقاب، قرأ **ابوعمرو وابوبکر** «یتّقه» بکسر القاف واسکان الهاء، وقرأ **ابوجعفر ویعقوب وقالون** عن **نافع** «ویتقه» بکسر القاف واختلاس الهاء، وقرأ **حفص** «ویتقه» باسکان القاف واختلاس الهاء، وقرأ الباقون «ویتقهی» بکسر القاف واشباع الهاء، ثمّ رجع الی حدیث المنافقین فقال: «واقسموا بالله جهد ایمانهم» جهد الیمین ان یحلف بالله ولاحلف فوق الحلف بالله یعنی بذلوا فیهامجهودهم لئن امرنا محمّد بالخروج الی الغزو لغزونا و ذالك انّ المنافقین کانوا یقولون لرسول الله اینماتکن نکن معك، لئن خرجت خرجنا وان اقمت اقمنا وان امرتنا بالجهاد جاهدنا، فقال الله تعالی: «قل» لهم، «لاتقسموا» لاتحلفوا، تـمّ الکلام ثم قال: «طاعة معروفة» ای ـ هذه طاعة معروفة بالقول دون الاعتقاد ای ـ امرعرف منکم انکم تکذبون فیه وتقولون مالا تفعلون، هذا معنی قول **مجاهد**، وقیل معناه طاعة بینة خالصة افضل و امثل من یمین باللسان لایوافقها الفعل، وقال **مقاتل بن سلیمان**: لیکن منکم طاعة معروفة، «انّ الله خبیر بما تعملون» عالـم بما تظهـرون و ما تضمرون، لایخفی علیه شیٔ من اعمالکم.

«قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول فان تولوا» تعرضوا عن طاعته، «فانّما علیه» ای ـ علی الرسول، «ماحمّل» کلّف وامر به من تبلیغ الرسالة وقدبلغها، «وعلیکم ماحملتم» من الاجابة والطاعة، و قیل انّما علیه ماحمّل و علیکم ماحملتم منسوخ بایة السیف، «وان تطیعوه» فیما یأمرکم وینهاکم، «تهتدوا» الی الحقّ والرشد والجنة، «وماعلی الرسول الّا البلاغ المبین» ای ـ التبلیغ البیّن. روی عن **علقمة بن وائل الحضرمی** عن ابیه قال سأل **سلمة بن یزید الجعفی** رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبیّ الله ارأیت ان اقام علینا امراء سألونا حقهم و منعونا حقنا فما تأمرنا، فاعرض

عنه ، ثم سأله فاعرض عنه ، ثم قال فی الثالثةاوفی الثانية فجذبه **الاشعث بن قيس** ،فقال رسول الله (ص) : «اسمعوا واطيعوا فانّما عليهم ماحمّلوا! وعليكم ماحمّلتم » ، و قال **ابو عثمان الحيری** : من امر السّنّة علی نفسه قولا و فعلا نطق بالحكمة ، و من امر الهوی علی نفسه قولا و فعلا نطق بالبدعة ، لقول الله عزوجل : « وان تطيعوه تهتدوا» .

«وعدالله الّذين آمنوا منكم وعملوا الصّالحات ليستخلفنهمّ فی الارض» **ابو العاليه** گفت سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول خدا وياران اوپيش ازهجرت روزگاری در مكه رنجور بودند ونا آمن ازدشمن ، رب العزه ايشانرا براذی كفارصبر ميفرمود و دستوری قتال نبود ورسول (ص) پنهان وآشكارا بردين اسلام دعوت ميكرد وبراذی كافران صبرهمی كرد تااورا بهجرت فرمودند، چون بمدينه هجرت كرد مهاجران ومسلمانان همچنان نا آمن بودند از دشمنان و پيوسته سلاح داشتندی آخريكی از مهاجران گفت : مايأتی علينا يوم تأمن فيه ونضع السلاح . و خود روزی ما را نبود كه ايمن رويم درزمين مكّه وسلاحها ازدست بنهاده ، ربّ العزه در شأن ايشان اين آيت فرستاد وايشانرا بنصرت وامن وتمكين وعده داد فقال تعالی: «وعدالله الّذين آمنوا منكم »، باين قول «منكم» اشارت بمهاجران است، «وليستخلفنهم فی الارض» اين ارض زمين مكه است، وروا باشد كه آيت برعموم رانند ومراد باين ارض همه زمين باشد درديار اسلام كه رب العزه بساط اسلام در آن بگستراند ودود شرك و كفر باطی ادبار خويش برد ومسلمانانرا انبوهی دهد، چنانكه گفت تعالی وتقدس :«ليظهره علی الدين كلّه» و به قال النبّی (ص): «لايبقی علی الارض بيت مدر ولا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام بعز عزيز اوذل ذليل، امّا ان يعزهم الله فيجعلهم من اهلها ، وامّا ان يذلهم فيدينوا لها. » قوله: «يستخلفنّهم فی الارض» ادخل اللام لجواب اليمين المضمرة وتقدير القول فيه يعنی وعدالله وقال والله يستخلفنهم فی الارض، ای ـ ليورثنّهم ارض الكفار من العرب والعجم، فيجعلهم ملوكها و سكّانها وخلفاء هم فيها، «كما استخلف الّذين من قبلهم » يعنی

بنی اسرائیل حیث اهلك الجبابرة **بمصر و الشام**، واورثهم ارضهم وديارهم، قرأ **ابوبکر عن عاصم** «کما استخلف» بضم التّاء و کسر اللام علی مالم یسم فاعله، والباقون بفتح التّاء واللام لقوله: «وعدالله» فقوله: «لیستخلفنهم» یعود الیه، فکذلك «کما استخلف» والمعنی یستخلفنهم، استخلافاً کاستخلافة الّذین من قبلهم. «ولیمکّننّ لهم دینهم الّذی ارتضی لهم» قال **ابن عباس**: یوسّع لهم فی البلاد حتی یملکوها و یظهر دینهم الاسلام علی سائر الادیان، «ولیبدّلنّهم» قرأ **ابن کثیر و ابوبکر ویعقوب** «ولیبدلنهم» بالتخفیف من الابدال، وقرأ الباقون «ولیبدّلنهم» بالتشدید من التبدیل، وهمالغتان، وقیل التبدیل تغییر الحال مع بقاء الاصل، والابدال جعل الشیء مکان الشیء، «من بعد خوفهم امناً» قومی گفتند این خوف وامن هر دو در دنیاست، و جماعتی گفته‌اند که خوف در دنیاست و امن در قیامت، و فی ذلك ماروی عن النبیّ صلّی الله علیه وسلم قال: «یقول الله عزّوجل انّی لااجمع علی عبدی خوفین ولاامنین انخافنی فی الدّنیا آمنته فی الآخرة وان امننی فی الدّنیا اخفته فی الآخرة».

«یعبدوننی لایشرکون بی شیئاً» هذا نعت حال یراد به الشرط، سیاق این سخن برسبیل شرط است میگوید ایشانرا پس ازبیم امن دهیم تا آنگه که مرا می‌پرستند وانباز نگیرند این همچنانست که گفته: «کنتم خیرامة اخرجت للناس» ثم شرط علی ذکر نعت الحال فقال: «تأمرون بالمعروف» یعنی مادمتم تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر، رب العالمین جل جلاله این وعده داد پس وعده وفا کرد ودین اسلام را برهمه دینها غلبه داد ومسلمانانرا نصرت داد ومؤمنان ودوستانرا ازدشمنان آمن کرد، وفی ذلك ماروی **عدی بن حاتم** قال: بینما اناعندالنبّی (ص) اذاناه رجل فشکا الیه الفاقة ثم اتاه آخر فشکا الیه قطع السبیل، فقال: یاعدی هل رأیت الحیرة؟ قلت لم ارها، قال فان طالت بك حیوة فلترینّ الظّعینة ترتحل من الحیرة حتی تطوف بالکعبة لاتخاف احداً الا الله، ولئن طالت بك الحیوة لتفتحن کنوز **کسری**. قلت

كسرى بن هرمز ؟ قال : كسرى بن هرمز ، ولئن طالت بك الحيوة لترين الرجل يخرج ملء كفه من ذهب اوفضّة يطلب من يقبله منه ولايجد احداً يقبله منه وليلقين الله احدكم يوم القيامة وليس بينه وبينه ترجمان يترجم له فليقولن الم نبعث اليك رسولاً فبلغك؟ فيقول بلى ، فيقول الم اعطك مالا وافضل عليك ؟ فيقول بلى ، فينظر عن يمينه فلايرى الّا جهنم وينظر عن يساره فلايرى الّا جهنم » ، قال : **عدى** سمعت رسول الله يقول : « اتقوا النار ولو بشق تمرة فمن لم يجد شق تمرة فبكلمة طيبة » ، قال: عدى فرأيتِ الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لاتخاف الاالله ، وكنت فيمن افتتح كنوز **كسرى بن هرمز** ولئن طالت بكم حيوة لترون ماقال النبى ؐ يخرج ملء كفه. وگفته‌اند درين آيت دلالت روشن است برخلافت صدّيق و امامت خلفاء راشدين ، لانه بالاجماع لم يتقدمهم فى الفضيلة الى يومنا احد ومن بعدهم ، مختلف فيهم فاولئك مقطوع بامامتهم وصدق وعدالله فيهم وهم على الدين المرضى من قبل الله تعالى ولقد آمنوا بعد خوفهم و قاموا بسياسة المسلمين والذبّ عن حوزة الاسلام احسن قيام . و فى ذلك ماروى **سعيد بن جمهان** عن **سفينة** قال سمعت النبى ؐ يقول : « الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم يكون ملكاً » ثم قال **سفنية لسعيد** : امسك خلافة **ابى بكر** سنتين وخلافة **عمر** عشراً وخلافة **عثمان** اثنتى عشرة وخلافة **علياً** ستاً . وعن **جابر بن عبدالله** قال قال رسول الله (ص): « الخلافة بعدى فى امّتى فى اربعة: **ابى بكر وعمر وعثمان وعلىّ** »، وقال بعضهم خلفاء الله عزوجل فى الارض ثلاثة: **آدم** فى قوله : « انّى جاعل فى الارض خليفة » . **وداود** فى قوله : « يا داود انّا جعلناك خليفة فى الارض » ، و **ابو بكر** فى قوله : « ليستخلفنهم فى الارض » . قوله : « ومن كفر بعد ذلك » اراد به كفران النعمة ولم يرد الكفر بالله عزوجل ، « فاولئك هم الفاسقون » العاصون لله ، قال اهل التفسير اول من كفر بهذه النعمة وجحد حقّها، الّذين قتلوا **عثمان** فلما قتلوه غيّر الله مابهم و ادخل عليهم الخوف حتى صاروا يقتتلون بعد ان كانوا اخواناً . روى **حميد بن هلال** قال قال **عبدالله بن سلام** فى **عثمان** : انّ الملائكة لم تزل محيطة

بمدینتکم هذه منذقدمها رسول الله (ص) حتی الیوم فوالله لئن قتلتموه لیذهبن ثم لایعودون ابداً، فوالله لایقتله رجل منهم الّا لقی الله اجذم لایدله ر آن سیفه لم یزل مغموداً عنکم ، والله لئن قتلتموه لیسلنّه الله عزوجل علیکم ثم لایغمده عنکم ، امّا قال ابداً و امّا قال الی یوم القیامة فما قتل نبی قطّ الاقتل به سبعون الفاً ، ولاخلیفة الاقتل به خمسة وثلاثون الفا ، وقیل « من کفر بعد ذلك » یرید به **مسیلمة بن حبیب** واهل **الیمامة** والمرتدین من هذه الامّة، وعن **ابی بن کعب** عن رسول الله قال: «بشرت هذه الامة بالسناء والرفعة والتمکین فی الدّین ، فمن طلب منهم الدّنیا بعمل الآخرة لم یکن له فی الآخرة نصیب» .

قوله: «واقیموا الصّلوة» یعنی المفروضة ، «و آتوا الز کوة» الواجبة ، «واطیعوا الرّسول »باجابته الی مادعا کم الیه، «لعلّکم ترحمون »فانها من موجبات الرحمة .

«لاتحسبنّ الّذین کفروا» قرأ **ابن عامر وحمزة** «لایحسبنّ» بالیاء ای لا یحسبن الّذین کفروا انفسهم معجزین، فیکون المفعول الاوّل محذوفاً و یکون قوله: «معجزین» مفعولاً ثانیاً، وقرأ الآخرون «لاتحسبنّ» بالتاء، یعنی لاتحسبنّ یامحمّد ، الّذین کفروا معجزین. «فالّذین کفروا » علی هذه القراءة مفعول اول « ومعجزین» مفعول ثان، **و ابن عامر وحمزة و عاصم** یفتحون السین، والباقون یکسرونها وهما لغتان. قوله: «معجزین» ای ـ فائتین ، وقیل سابقین ، تقول اعجزه جعله عاجزاً او وجده عاجزاً ونسبه الی العجز . « ومأویهم النار » ای ـ مرجعهم ومنقلبهم وهو استیناف کلام ، «ولبئس المصیر» ای ـ لبئس المرجع النّار .

« یاایّها الذین آمنوا لیستأذنکم الّذین ملکت ایمانکم » قال **ابن عباس** : وجّه رسول الله (ص) غلاماً من الانصار یقال لـه **مدلج بن عمرو** الی **عمر بن الخطاب** وقت الظهیرة لیدعوا ، فرأی عمر بحالة کره عمر رؤیته ذلك فقال : یارسول الله وددت لوانّ الله امرنا و نهانا فی حال الاستیذان ، فانزل الله عزوجل هذه الآیة ، وقال **مقاتل** نزلت فی **اسماء بنت مرشد** کان لها غلام کبیر فدخل علیها فی وقت کـرهته فاتت رسول الله

فقالت : ان خدمنا وغلماننا يدخلون علينا فی حال نكرهها ، فانزل الله تعالى « ياايّها الّذين آمنوا ليستأذنكم الّذين ملكت ايمانكم » ، يعنى العبيد والاماء وانّما اضيف الملك الى اليد لانّ العرب الاولى يتبايعون بالايدى وانما خصّ باليمين تخييراً للكلام واستدراكاً لليمين .«والّذين لم يبلغوا الحلم منكم » من الاحرار ، ليس المراد منهم الاطفال الّذين لم يظهروا على عورات النساء بل الّذين عرفوا امر النساء ولكن لم يبلغوا، «ثلاث مرّات» اى ـ يستأذنوا فی ثلاثة اوقات ، «من قبل صلوة الفجر» وقت مفارقة الفراش والقيام من النوم ، « وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة » وقت القيلولة ، « ومن بعد صلوة العشاء » وقت النوم والاوى الى الفراش وانّما خصّ هذه الاوقات لانها ساعات الخلوة و وضع الثياب والتكشف ، فامر العبيد والصبيان بالاستيذان فی هذه الاوقات فامّا غيرهم فيستاذنون فی جميع الاوقات ، « ثلاث عورات » قرأ **حمزة والكسائى** و **ابو بكر** ثلاث بنصب الثاء بدلاً من قوله :«ثلاث مرّات » وقرأ الآخرون ثلاث بالرفع على انّه خبر مبتداء محذوف و تقديره هذه الاوقات المذكورة ثلاث عورات لكم ، سمّيت هذه الاوقات عورات لانّ الانسان يضع فيها ثيابه فتبدو اعورته ، وقيل هذه الاوقات اوقات التجرد وظهور العورة ، فصارت من عورات الزمان فجرى مجرى عورات الابدان، وقيل هى على اضمار الوقت وتقديره ثلاثة اوقات عورات فحذف المضاف واقام المضاف اليه مقامه ،فلذلك انث الثلاث' «ليس عليكم ولا عليهم » يعنى العبيد والخدم والصبيان، « جناح »فی الدخول عليكم بغير استيذان ، «بعدهن» اى ـ بعد هذه الاوقات الثلاثة، « طوّافون عليكم بعضكم على بعض » .تأويله فبعضكم بعد تلك الساعات طوّافون على بعض تتباسطون وتتلاقون وتتعاشرون ولاتحتشمون ، وهذه اشارة الى انه تكثر الحاجة اليهم فلو شرط الاستيذان فی كل مرّة لشق ذلك عليهم ، وصحّ فی الخبر: ان الهرّة ليست بنجسة انّما هی من الطوافين عليكم والطوافات ، يعنى انّها تصحبك اذا خلوت ومن صحبك فی خلوتك واستخلى بك فهو طوّاف عليك شبّهها بالمماليك و خدم البيت ' الّذين يطوفون على اهلهم للخدمة ،ومنه قول **ابراهيم** انّما الهرّة كبعض اهل البيت،

وقال **ابن عباس** : انّما هی من متاع البیت ، وقیل شبّهها بمن یطوف للحاجة والمسألة یرید ان الاجر فی مواساتها کالاجر فی مواساة من یطوف للحاجة والمسألة ،« کذلك» ای ـ کبیان الاحکام فی هذه الآیة «یبیّن الله لکم الآیات »الامر والنهی ، «والله علیم» فیما یأمر ،«حکیم» فیما یدبّر. اختلف العلماء فی حکم هذه الآیة ، فقال قوم هو منسوخ لایعمل به الیوم قیل لابن عباس ، کیف تری فی هذه الآیة امرنا فیها بما امرنا ولایعمل بها احد ؟ فقال **ابن عباس**: انّه رفیق حلیم یحبّ الستر ولم یکن للقوم ستور ولاحجاب فکان الخدم والولاید یدخلون فربّما یرون منهم مالا یحبّون، فامروا بالاستیذان فی تلك العورات وقد بسط الله الرزق واتخذ الناس الستور فرأی انّ ذلك اغنی عن الاستیذان،

وذهب قوم الی انها غیر منسوخة ، روی عن **موسی بن ابی عائشة** قال سألت **الشعبی** عن هذه الآیة «لیستأذنکم الّذین ملکت ایمانکم »امنسوخة هی؟ قال لاوالله مانسخت، قلت انّ الناس لایعملون بها ، قال الله المستعان ، وعن **سعید بن جبیر** فی هذه الآیة انّ ناساً یقولون نسخت والله مانسخت ولکنّها مما یتهاون به الناس .

قوله :« واذا بلغ الاطفال منکم الحلم » یرید الاحرار الّذین بلغوا ، والحلم رؤیا البالغ ومنه سمّی البلوغ حلماً والمحتلم والحالم البالغ، والحالم النّائم والمتحلم الّذی یری الرؤیا ، وفی الخبر: من تحلّم فی منامه فلایخبرنا بتلعب الشیطان به ، ومعنی الآیة اذا بلغ الاطفال من احرارکم وارادوا الدخول علیکم فلیستأ ذنوا فی جمیع الاوقات ، « کما استأذن الّذین من قبلهم » ای ـ کما استأذن الّذین بلغوا و دخلوا من قبلهم ،وقیل یعنی الّذین کانوا مع **ابراهیم وموسی وعیسی** علیهم السّلام. « کذلك یبیّن الله لکم آیاته» دلالاته واحکامه، «والله علیم حکیم»قال **سعید بن المسیب** یستأذن الرّجل علی امّه انما انزلت هذه الآیة فی ذلك وسئل **حذیفة** ایستأذن الرّجل علی والدیه ؟ قال نعم ، ان لم تفعل رأیت منهما ماتکره

قوله: « والقواعد من النساء » یعنی العجائز اللاتی قعدن علی الولد والحیض من الکبر فلایلدن ولایحضن ، واحدتها قاعد بلاهاء لیدل بحذف الهاء علی انّه قعود

كبر، كما قالوا امرأة حامل ليدلّ بحذف الهاء على انه حمل حبل، وقالوا في غير ذلك قاعدة في بيتها وحاملة على ظهرها، قال **ابن قتيبة** : سميّت المرأة قاعداً اذا كبرت لانّها تكثر القعود، وقيل هنّ العجائز اللواتی اذا رآهن الرّجال استقذ روهنّ، فامّا من كانت فيها بقية من جمال وهي محل الشهوة فلاتدخل في هذه الآية، « اللاتی لايرجون نكاحاً » ای ـ لايطمعن فی ان تتزوجن لكبرهن، « فليس عليهن جناح ان يضعن ثيابهنّ » عندالرجال وهی الجلباب والرداء الّذی فوق الثياب والقناع الّذی فوق الخمار، » فاما الخمار لايجوز وضعه، وقيل الثياب، وفی هذه الآية هی الملاحف والاستعفاف هاهنا الاستتار بالملاحف، « غير متبرجات بزينة » ای ـ غير مبديات بزينة والتبرج اظهار محاسنها الّتی ينبغی ان تسرها، كالشعر والذراع والنحر والسّاق ای لايقصدن بوضعها ان يظهرن زينتّهن، وقيل التبرج هاهنا وفی قوله : « ولاتبرّجن تبرج الجاهليّة الاولی» الخروج من البيت ظاهرة الزّينة. « وان يستعففن خير لهنّ» ای ـ التلبس خير لها من التكشف، « والله سميع » لمايقال ، «عليم» بما يقصد وينوی

« ليس على الاعمی حرج » علماء تفسير مختلفند درسبب نزول اين آيت ، **ابن عباس** گفت : چون اين آيت فرو آمد كه : «ولاتأ كلوا اموالكم بينكم بالباطل» مسلمانان تحرّج نمودند ازمواكلت نابينا ولنگ وبيمار گفتند ما را نهی كردند از خوردن مال بباطل وبهينهٔ اموال طعام است كه درپيش نهند وخورند وايشان عاجزانند وضعفااند و در خوردن مقاومت اصحا نتوانند و برايشان حيف رود و ضيق و آنكه خوردن مال بباطل باشد ، ازين سبب تحرج كردند تا رب العزّة اين آيت فرستاد و ايشانرا رخصت داد درمواكلت ايشان، وباين تأويل «على» بمعنی «في» است ای ـ ليس عليكم فی مواكلة الاعمی والاعرج والمريض حرج ، **سعيد بن جبير** گفت و **ضحاك** : ضعيفان تحرج مينمودند ازمواكلت اصحّا ازبيم آن كه ايشانرا كراهيت آيد خوردن بـا ما وايشانرا از آن رنج بود ، و معنی آنست كه برين ضعيفان حرج نيست كه خورند ازخانههای ايشان كه نام بردهاند درين آيت . **مجاهد** گفت اصحاب

رسول (ص) بریکدیگر مهربان ومشفق بودند ، وقت بود که ازین ضعیفان یکی در خانهٔ ایشان شدی بطلب طعام ودرخانه ایشان طعام نبودی ورد کردن ایشان بی‌طعام روی نبود همی برخاستندو بخانه‌های خویش وپیوند میرفتند وایشانرا باخودمیبردند طعام خوردن را ، ضعیفان دست بآن طعام نمی‌بردند وتحرج می‌نمودند یعنی که نه مالك طعام ما را خواند و سرطعام آورد تا رب العزه ایشانرا درین آیت رخصت داد. **سعید مسیب** گفت . جماعتی صحابه با رسول خدا بغزا رفتند و کلید گنجینها باین ضعیفان وخویشان سپردند و خوردن طعام ایشانرا مباح کردند ایشان خود تحرج نمودند و نخوردند یعنی که ایشان غایبند و در غیبت ایشان طعام ایشان نخوریم تا رب‌العزة ایشانرا باین آیت رخصت داد . **حسن** گفت : معنی آیت آنست که برنابینا ولنگ وبیمار حرج نیست چون تخلف کند از جهاد ، ایشانرا تخلف از جهاد این آیت رخصت است ، وبقول **حسن** سخن اینجا تمام شد که: « ولاعلی المریض حرج» پس براستیناف گفت : « ولاعلی انفسکم » ای- حرج فی ان تأکلوا من بیوتکم الی آخر الآیة . قومی گفتند « ولا علی انفسکم » تا آخر آیه منسوخ است ،درابتدا درخانه‌های یکدیگر بی‌حجاب میرفتند وطعام که میبافتند میخوردند پس چون آیه آمد که: «لاتدخلوا بیوتاً غیربیوتکم حتی تستأنسوا » و« لاتدخلوا بیوت‌النبی الّا ان‌یؤذن لکم الی طعام » این منسوخ گشت، و بیشترین علما بر آنند که اینجا نسخ نیست و معنی آن است که : ولاعلی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم ، ای- لاحرج علیکم ان تأکلوامن اموال عیالکم وازواجکم ، وبیت‌المرأة کبیت الزّوج ، وقیل « من بیوتکم » ای-بیوت اولاد کم ، جعل بیوت اولادهم بیوتهم لانّ ولدالرّجل من کسبه وماله کماله ، وفی‌الحدیث : « انت و مالك لابیك» « اوبیوت آبائکم اوبیوت امّهاتکم » قـرأ **حمزة** وحده امّهاتکم بکسر الالف والمیم جمیعاً . و قرأ **الکسائی** امّهاتکم بکسرالالف وفتح المیم ، و قرأ الباقون بضمّ الالف و فتح‌المیم . « اوبیوت اخوانکم‌اوبیوت اخواتکم اوبیوت اعمامکم‌اوبیوت عمّاتکم‌اوبیوت‌اخوالکم‌اوبیوت

خالاتكم اوماملكتم مفاتحه » ای ـ بيوت ماملكتم مفاتحه . قال **ابن‌عباس** : عنی بذلك وكيل الرّجل وقيّمه فی ضيعته اوماشيته لابأس عليه ان يأكل من ثمر ضيعته و يشرب من لبن ماشيته ولايحمل ولايدّخر. وقال **الضحاك** : يعنی من بيوت عبيدكم ومما ليككم وذلك ان السيّد يملك منزل عبده، والمفاتح الخزائن لقوله : « وعنده مفاتح الغيب » . **قال عكرمة** : اذا ملك الرّجل المفتاح فهو خازن فلابأس ان يطعم الشیء اليسير. وقال **السدی** : الرجل يوّلی طعامه غيره يقوم عليه فلابأس ان يأكل منه . وقيل هو ولی اليتيم له ان يتناول من ماله ما قال الله : «ومن كان فقيراً فليأكل بالمعروف ومفاتحه بيده» . « اوصديقكم » الصديق هو الّذی صدقك فی مودّته ، وقيل هو الّذی يوافقك فی ظاهره وباطنه . قال **ابن‌عباس** : الصديق اكبر من الوالدين الا تری انّ اهل النّار لم يستغيثوا بالآباء والامّهات بل قالوا فما لنا من شافعين ولاصديق حميم . فرخص الله له ان يأكل من بيته بغير اذنه ، وقيل هو اذا دعاك الی وليمة فحسب. و كان **الحسن وقتادة** بريان دخول الرّجل بيت صديقه و التحرم بطعامه من غير استيذان منه فی الاكل بهذه الآية ، و دخل **عبدالله بن ادريس علی الاعمش** منصرفا من املاك وفی كمّه سكر فادخل **الاعمش** يده فی كمّه واخذ من الشكر وقرأ «اوصديقكم» **ابن‌عباس** گفت اين درشأن **حارث بن عمرو** فرو آمد كه بارسول خدا(ص) بغزا شد و **مالك بن زيد** را خليفه كرد بر اهل خويش، چون باز آمد اورا نزار وضعيف ديد، گفت چه رسيد ترا كه چنين ضعيف گشته‌ای؟ گفت : لـم يكن عندی شیء وتحرجت ان اكل من طعامك بغير اذنك فانزل الله تعالی « اوصديقكم » معنی آنست كه بر مسلمانان تنگی نيست وبزهی نيست كه درين خانه ها روند كه نام ايشان درين آيت بردند و از طعام ايشان خورند اگرچه ايشان حاضر نباشند بشرط آنكه از آن طعام چيزی برنگيرند كـه بـا خود بيرون آرند ونه از آن زادی سازند ، اين رخصتی است كه الله نهاد ميان بندگان ولطفی كه بفضل خود كرد با ايشان تا از دنائت اخلاق وتنگی نظر دور باشند و بخصال حميده آراسته .

« ليس عليكم جناح ان تأكلوا جميعاً اواشتاتاً » ، قومی بودند از عرب بنو ليث بن بكر از بنی كنانه عادت داشتند كه تنها نخوردندی بی مهمان ، كس بود ازايشان كه بامداد تا شبانگاه منتظر مهمان نشستی يا كسی كه با وی طعام خوردی پس اگر در شبانگاه هيچكس نيافتندی طعام خوردندی ، اين آيت ايشانرا رخصت آمد كه اگر خواهيد باهم طعام خوريد خواهيد پراكنده . **عكرمه** گفت در شان قومی از انصار فرو آمد كه چون بايشان مهمان رسيدی طعام نميخوردند مگر بامهمان ، و قومی ديگر طعام باهم نميخوردند ازبيم آنكه يكی بيشتر خورد ويكی كمتر وبر بعضی ازايشان اجحاف رود، رب العزه ايشانرا باين آيت رخصت داد كه هردوحالت ايشانرا مباح است ودر آن حرج نه ، اگر خواهند تنها خورند واگر خواهند بجمع ، اشتات جمع شت اى - متفرقين ، و شتى جمع شتيت ، تقول شت الشیء شتاً وشتاتاً، وشتان اسم الفعل بنی علی الفتح ، وقيل نصب علی المصدر وحكی فيه الكسر ايضاً .

« فاذا دخلتم بيوتاً فسلّمو علی انفسكم » يعنی علی اهاليكم واولادكم ، ميگويد چون درخانه‌های خويش رويد بر كسان خويش وعيال واولاد خويش سلام كنيد ، و فی ذلك ماروی **انس** قال اوصانی **رسول الله** (ص) فقال : « يا انس اسبغ الوضوء يزد فی عمرك ، وسلّم علی من لقيت من امّتی تكثر حسناتك واذا دخلت بيتك فسلّم علی اهل بيتك يكثر خير بيتك ، وصلی الصّلوة الضحی فانّها صلوة الاوّابين ، وارحم الصغير ووقر الكبير تكن من رفقائی يوم القيامة » . وقيل اذا دخلتم بيوتاً خالية لااحد فيه فسلّمو علی انفسكم ای - قولوا السّلام علينا وعلی عباد الله الصالحين ، ذكره **قتادة** وقال: حدثنا انّ الملائكة ترد عليه، وقال **ابن عباس** : هو المسجد اذا دخلته فقل السّلام علينا وعلی عباد الله الصالحين . وفی رواية اخری عن **ابن عباس** قال : ان لم يكن فی البيت احد فليقل السّلام علينا من ربّنا وعلی عباد الله الصالحين ، السلام علی اهل البيت ورحمة الله . روی **جابر** قال قال **رسول الله** (ص): « اذا دخلتم بيوتكم فسلّموا علی اهلها واذا طعم احدكم طعاماً فليذكر اسم الله فانّ الشيطان اذا سلّم احدكم

لم يدخل بيته واذا ذكر اسم الله على طعامه فقال لامبيت لكم ولاعشاء وان لم يسلم حين يدخل بيته ولم يذكر اسم الله على طعامه قال ادركتم العشاء والمبيت . وقيل «اذا دخلتم بيوتا فسلّموا على انفسكم» يعنى على من فيها من المؤمنين. «المؤمنون كلّهم كنفس واحدة» هذا كقوله: «ولاتقتلوا انفسكم». وعن **ابن مسعود** قال قال **رسول الله**(ص) : « السّلام اسم من اسماء الله تعالى فافشوه بينكم فان الرجل المسلم اذا مرّ با لقوم فسلّم عليهم فردّوا عليه كان له عليهم فضل ودرجة بذكره ايّاهم بالسلام فان لم يردّوا عليه من هو خير منهم واطيب » . وعن **ابى هريرة** قال قال **رسول الله**(ص) : «اذا وقف احدكم على المجلس فليسلم فان بداله ان يقعد فليقعد، واذا قام فليسلم فان الاولى ليست باحق من الآخرة ». وقيل السلام و آمين فى الدعاء والصف فى الصّلوة تكرمة هذه الامّة. ومعنى السلام اى ـ لكم السلامة منّى ، وقيل السلام اسم من اسماء الله عزوجل والمعنى الله حفيظ عليكم .

« تحيّة من عندالله » نصب على المصدر اى ـ تحيون انفسكم بماتحيّة، «مباركة طيّبة » مباركة بالاجر طيبة بالمغفرة . « كذلك يبينّ الله لكم الآيات » يعنى اذا ارادالله فرض شيىء عليكم بيّنة هذا البيان، « لعلّكم تعقلون » لكى تعقلوا و تفهموا ، وقيل لتكونوا عقلاء صالحين.

قوله : « انّما المؤمنون الّذين آمنوا بالله ورسوله » اى ـ المؤمن من آمن بالله ورسوله واطاع رسوله فى جليل الامر و دقيقه، «واذا كانوا معه على امر جامع » كالحجّة والعيدين و كلّ اجتماع فيه، وقيل هو الجهاد ، وقيل مجلس تشاور وتدبير حرب ، « لم يذهبوا » يعنى لم تخر جواعنه ، « حتى يستأذنوه » اى ـ يستأذنوا **رسول الله** تعظيماً قال المفسرون كان رسول الله اذا صعد المنبر يوم الجمعة واراد الرجّل ان يخرج من المسجد لحاجة اوعذر لم يخرج حتى تقوم بحيال رسول الله بحيث يراه فيعرف انّه انّما قام يستأذن، فيأذن لمن شاء منهم، قال **مجاهد**: واذن الامام يوم الجمعة ان يشير بيده ، وقيل هذا اذا لم يكن سبب يمنعه من المقام فان حدث سبب يمنعه من المقام بان يكونوا

فی المسجد، فتحیض منهم امرأة او یجنب رجل او عرض له مرض فلا یحتاج الی الاستیذان:

مفسران گفتند سبب نزول این آیت آن بود که روز خندق رسول خدا و یاوران درحفر خندق مجتمع بودند و آن کاری جامع بود، بعضی منافقان بی فرمان رسول (ص) و بی اذن وی بیرون شدند رب العالمین این آیت فرستاد گفت مؤمنان ایشانند که مطیع خدا و رسولند بهمه کار و درهمه حال و چون در کاری جامع باشند بی‌دستوری رسول (ص) از آن بازنگردند آنگه گفت: «انّ الّذین یستأذنونك اولئك الّذین یؤمنون باللّه ورسوله» اصلی عظیم است دراصول تعظیم سنّت و بزرگداشت آن و متابعت آن. «فاذا استأذنوك لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم» ای - لمن علمت انّ له عذراً، **این عمر خطّاب** است که با رسول خدا بود در غزاة **تبوك** دستوری خواست تا باز گردد با اهل خویش رسول خدا اورا گفت: انطلق فواللّه ماانت بمنافق ولا مرتاب. «واستغفر لهم اللّه» ای - لمن اذنت له لیزول عنهم بالاستغفار ملامة الانصراف، قال **قتادة** هذا ناسخة لقوله تعالی: «لم اذنت لهم».

«لاتجعلوا دعاء الرّسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً» قال **ابن عباس** معناه احذروا دعاء الرّسول علیکم اذا اسخطتموه فانّ دعاءه موجب لیس کدعاء غیره، میگوید تعرض سخط **رسول** مکنید و اورا بخشم میآورید و از دعاء وی برخود بترسید، اگر اورا بخشم آرید دعاء وی چون دعاء دیگران مپندارید، وحقیقت دانید که دعاء وی موجب است و درحال اجابت آید و چون تیری سوی نشانه شود. **مجاهد** گفت معنی آنست که: لاتدعوه باسمه کمایدعوا بعضکم بعضاً، رسول را بنام خویش مخوانید که گوئید یا محمّد یا اباالقاسم، لکن بنام تعظیم و تبجیل خوانید که یا نبیّ اللّه یا رسول اللّه، **فاطمهٔ زهرا** او را میگفت یا رسول اللّه، ای پدر، دیگران فرزندان و زنان و خویشان همچنین میگفتند یا رسول اللّه، وقیل معناه اذا دعاکم لامر فعجلوا الاجابة وبادروا الیه کقوله: «استجیبوا للّه وللرسول اذا دعاکم». ثم رجع الی حدیث المنافقین فقال: «قدیعلم اللّه الّذین یتسلّلون منکم لواذاً» التّسلل

خروج خفياً متلطفاً، واللّواذ، الاستتار بالشيء، يقال لاذ بالشيء يلوذ به لياذاً ولاوذ يلاوذ ملاوذة ولواذاً، قال **الازهرى** معنى اللواذ، الخلاف، اى - يخالفون خلافاً، **كلبى** گفت رسول خدا (ص) بروز آدینه خطبه کردی ودرخطبه عیب منافقان گفتی، ایشان چون آن شنیدندی از راست وچپ نظر کردندی تاخود هیچکس ازمؤمنان ایشانرا می‌بیند یانه، چون کسی ایشانرا ندیدی پوشیده ازمسجد بگوشه‌ای بیرون شدندی، رب العالمین از روی تهدید ووعید گفت: «قد یعلم الّذین یتسللون منکم لواذاً» میداند الله ایشانرا که پنهان در پوشیدگی بیرون میشوند وفردا جزاء ایشان دهد، «فلیحذر الّذین یخالفون عن امره» اى - يخالفون امره «وعن» زيادة، وقيل معناه يعرضون عن امره، وقيل بعد امره، كقوله: «اطعمهم من جوع» اى - بعد جوع، والهاء يعود الى الله وقيل الى النبى، والامر هو من امر الدّنيا، وقيل من امر الاخرة، «ان تصيبهم فتنة» اى - كفر بعد ايمان، وقيل بليّة تظهر مافى قلوبهم من النفاق، وقيل سلطان جائر يسلّط عليهم، وقيل الفتنة للعوام والبلاء للخواص، وقيل الفتنة مأخوذبها والبلاء معفوّعنه و مثاب عليه، «اويصيبهم عذاب اليم» عقوبة شديدة فى الاخرة.

ثم عظّم نفسه فقال: «الا انّ لله مافى السّموات والارض» ملكاً وعبيداً، وقيل دلالة على وجوده وتوحيده وكمال قدرته، «قد يعلم ما انتم عليه» من الخير والشر والايمان والنفاق فاحذروا مخالفته، «ويوم يرجعون اليه» يعنى يوم البعث، **قرأ يعقوب** وحده يرجعون بفتح الياء وكسر الجيم، وقرأ الباقون يرجعون بضم الياء وفتح الجيم «فينبئهم بما عملوا» اى يجزيهم باعمالهم ويعاقبهم عليها، «والله بكلّ شئ عليم» لايخفى عليه خافية فيهما، روى **الاعمش** عن **شقيق بن سلمة** قال: شهدت **ابن عباس** فى الموسم فقرأ سورة النّور على المنبر وفسّرها فلوسمعت الرّوم لا سلمت.

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: «المتر انّ الله یزجی سحاباً» الآیه.. یزجی سحاب عطفه ثمّ یمطر غیث جوده علی اولیائه بلطفه ،ویطوی بساط الحشمة عن ساحات قربه ویضرب قباب الهیبة بمشاهد کشفه وینشر علیهم ازهار انسه ثمّ یتجلّی لهم بحقائق قدسه ویسقیهم بیده شراب حبّه وبعد ما محاهم عن اوصافهم اصحاهم لا بهم ولکن بنفسه ، فالعبارات عن ذلك خرس والاشارات دونها طمس . بر ذوق جوانمردان طریقت سحاب عطف است و باران باران برّ که بلطف خود بر اسرار دوستان می بارد، ازتربت وفا ریحان صفا بردمیده ، آفتاب لطف ازلی بران تافته، درروضهٔ قدس گل انس بشکفیده ازافق تجلّی باد شادی وزیده، رهی را ازدست آب وخاك بربوده. تأخیرودرنك ازپای لطف برخاسته نسیم ازلیّت ازجانب قربت دمیده.

پیر طریقت گفت: الهی توآنی که نورتجلّی بردلهای دوستان تابان کردی چشمه‌های مهر در سرّهای ایشان روان کردی ، وآن دلها را آینهٔ خود ومحل صفا کردی ، تودران پیدا وبه‌پیدائی خود دران دو گیتی ناپیدا کردی، ای نـور دیدهٔ آشنایان وسور دل‌دوستان وسرورجان‌نزدیکان همه‌تو بودی‌وتوئی ، نه دوری‌تاجویند، نه‌غایبی تاپرسند، نه تراجز بتویاوند، والله لولا الله ما اهتدینا ، آبی وخاکی‌راچه زهرهٔ آن‌بود که‌حدیث قدم کند اگرنه عنایت وارادت قدیم بود ، اگرنه اوبکرم و فضل خود این مشتی خاك را بدرگاه قدم خوددعوت کردی وبساط انبساط درسرای هدایت بسط کردی والاّ این‌سیه گلیم وجود را واین ذرّهٔ خاك ناپاك را کی‌زهرهٔ آن بودی که قدم برحاشیهٔ بساط ملوك نهادی سزای خاك آنست که پیوسته‌منشور عجز خود می‌خواند وپردهٔ بی‌نوائی خودمیزند. :

ما خود زوجود خویش تنگ آمده‌ایم وز روی قضا برسر سنگ آمده‌ایم
انـدر گیلان گـلیم بدبختی را ماازسیهی بجای زنگ آمده‌ایم

«یقلّب الله اللّیل والنّهار» قال **الواسطی** : ماخالفه احد قطّ ولا وافقه و کلّهم مستعملون بمشیته وقدرته انّی یکون الوفاق والخلاف وهو یقلب اللّیل والنّهار بمافیهما وهو قائم علی الاشیاء وبالاشیاء فی بقائها وفنائها لایؤنسه وجدولایـوحشه فقد. هرچه علماء گفتند خبری است و هرچه مشایخ گفتند اثری است و حقیقة الحقّ وراء الخبروالاثر ، میدانی در پیش خلق نهاده وندا کرده که‌ای اهل عالم قدم در میدان نهید ودرحجاب می‌روید هیچ مدانید که کجا میروید ، ومدانید که از کجا میآیید، ازدرگاه علم ما برخیزیدو ببارگاه حکم مافرو آیید، کمر بندیدخدمت‌مارا، نظاره کنید مشیّت مارا ، ساخته باشید قدرت مارا ، یا عفو ومغفرت مارا ، یاقهرو عقوبت مارا ، قدرةالقدیر تعطـّل کلّ تدبیر ، کسی که‌سرّ او معدن‌راز بود، ودل‌اودر در قبضهٔ نازبـود ، وبرپیشانی او نشان اقبال بود، ودر دیدهٔ یقینش نوراعتبار افعال ذی‌الجلال‌بود ، از اسرار ورموز این کلمات درین آیات آگاهی دارد ، وواقف براین احوال بود ، که ربّ‌العزّه میگوید: « انّ فی‌ذلك لعبرة لاولی الابصار » جائی‌دیگر میگوید : «انّ فی‌ذلك لذکری لمن‌کان له قلب ».

« وعدالله‌الّذین آمنوا منکم‌وعملواالصّالحات لیستخلفنّکم فی‌الارض» فی الآیة اشارة الـی‌ائمة الـّذین هم ارکان الملّة ودعائم الاسلام والناصحون لدین الله وهم اصناف ثلاثة: صنف هم‌العلماءوالفقهاء المرجوع الیهم فی‌علوم الشّریعة من‌العبادات والمعاملات‌وغیرهاقائمون بالحقّ‌فی‌توحیدهم بشواهد نفوسهم وحظوظهم یتصّرفون فی‌الاسباب بالحقّ لکنّهم بنفوسهم‌وحظوظهم ومحبّةدنیاهم‌محجوبون‌عن‌حقائق‌التّوحید. وصنف‌هم اهل‌المعرفة واصحاب الحقائق وهم فی‌الدّین کخواص‌الملوك موصوفون بخالص الارادة وحسن القصد وصدق‌النیّة قائمون‌بالحقّ مع شاهداحوالهم وارادتهم

یتصرّفون فی الاسباب کلّها بالحقّ لکنّهم برؤیة احوالهم وارادتهم وشواهد قصودهم محجوبون عن تجرید التوحید. وصنفهم المخصوصون من المخصوصین بالمعرفة قائمون بالحق یشاهد الحقّ علی نهج تجرید التوحید وتحقیق التفرید فالذین معمور بهؤلاء علی اختلافهم الی یوم القیامة. بدانکه خلفاء زمین که ربّ العزه درین آیت بایشان اشارت کرده سه گروهند هر گروهی را در توحید مقامی معلوم است ودر اظهار بندگی حدّی محدود، اول علماء دین اسلامند و فقهاء شریعت، حافظان ملّت وناصحان امّت، حدّ ایشان در اظهار بندگی تا طمع معرفت وخوف عقوبت بیشتر نباشد وثمرهٔ توحید ایشان مقصور است بر سلامت این جهان وعافیت آن جهان، اسلام و ایمان ایشان از الطاف وامداد حق است لکن بشوائب اغراض وشواهد حظوظ نفس ممزوج است، فطرت ایشان مغلوب اوصاف بشرّیت حیات ایشان در معرض رسوم وعادت، ودر عالم عبودیّت ایشانرا مترسمان اهل لااله الاالله گویند، باوصاف بشریّت از عالم حقایق محجوب باشند، بهشتیانند لکن حال ایشان چنان است که جنید گفت بانوری که هؤلاء حشوالجنّة ولها اصحاب غیر هؤلاء، حشوالجنة اسراؤها واصحاب الجنة امراؤها، امّا گروه دیگر که ایشانرا خاصگیان مملکت گویند قوام ایشان باخلاص طاعت است وصحّت ارادت وصدق افتقار ونیّت، از شوائب اغراض وحظوظ نفس دورند واز فتور وتراجع محروس، لکن دست بشریت آینهٔ صفات ایشان بر دیدهٔ ایشان عرضه میکند تا قیام خویش بامداد حقّ بر بساط توحید می بینند آن دیدن ایشان در آئینهٔ صفا اوقات خویش، ایشان را بر بساط هستی میدارد معذورند لکن از عالم نیستی دورند، رؤیت صدق و مطالعهٔ شواهد اخلاص سدّی گشت میان ایشان ومیان عالم نیستی، ومرد تا بعالم نیستی نرسد حقایق توحید روی بوی ننماید. گروه سوّم خاص الخاصند باقامت حق قائمند نه بقیام خویش، حیات ایشان بفتوح تجرید است نه بروح تجیند، از حول وقوّت خویش محرّرند و از

ارادت وقصد خویش مجرّد، در دایرهٔ اعمال واحوال ننمایند ودر اسر تصرّف واختیار نه‌اند، ومنشور سعادت وشقاوت نخوانند وازسراپردهٔ غیبشان بیرون نیارند ودر جراید محو واثباتشان ثبت نکنند. مثل ایشان باقهر ربوبیّت مثل گوی است درخم چوگان سلطان، گویند آن باید که درخم چوگان سلطان باشیم، آنکه خواه گوی براست اندازد وخواه بچپ، آن گروه اوّل مخلصانند همه از او بینند، گروه دوم عارفانند باو بینند، گروه سوّم موّحدانند همه اورا بینند، آن دو گروه درشواهد خدمتند اززحمت تفرقه باز نرسته، سومین گروه درعین صحبتند بنقطهٔ جمع رسیده، ویك نفس درصحبت بودن به از هزار سال در خدمت زیستن. **احمد خضرویه** سجاده‌ای فرستاد بر **بویزید بسطامی** واز او بنامه درخواست تا بران نماز کند **بویزید** در جواب نامه نبشت که: جمعت عبادة الاوّلین والآخرین وجعلتها فی مخدّة وامرت بوضع الرأس علیها لیکون نومی جوازاً لها. وهم ازاین باب است حکایت **جنید** و **شبلی** که براهی میرفتند، **جنید** گفت فرا**شبلی** که یکساعت باخداباش تامن بتوبازآیم، **جنید** برفت و**شبلی** درقران‌خواندن ایستاد، جنید بازآمد بانگی بروی زد که ترا گفتم بخدای مشغول باش؟ شبلی گفت من چنان دانسته‌بودم که چون قرآن خوانم باو مشغول باشم، جنید گفت ندانی که هر که با خدا بود دم نتواند زد؟ شبلی آنچه گفت از تفرقت گفت، وجنید جواب ازنقطهٔ جمع داد، همچنین نامهٔ **احمد خضرویه** که به‌بویزید نبشت ازتفرقت نبشت و **بویزید** از نقطهٔ جمع جواب کرد، در خبراست که **موسی عمران** چون خواست که بمناجات حق رود در محلتهای **بنی اسرائیل** طواف میکرد قصّه‌ها استدعا میکرد تا درحضرت عزّت عرضه میکند وبآن بهانه با حق مناجات میکند وخطاب ازلی می‌شنود، هرچند که غبار تفرقت موسی عزیز تر بود ازنقطهٔ جمع همه اولیاء وصدّیقان، امّا دراضافت برسول ما صلوات الله علیه در عین تفرقت بود تاازمحلتها قصّه‌ها دریوزه می‌بایست کرد تابدان بهانه باحق‌سخن

بسیار کند ورسول ما صلوات‌الله علیه که نقطهٔ جمع مرید سدة وی بود اورا باستدعاء قصّه‌ها حاجت نبود بلکه عزت خود بلعصمت اومیگفت : «و کلاً نقص علیك من انباء الرسل» الآیة .

پایان مجلد ششم تفسیر کشف‌الاسرار
از اول سورة مریم تا آخر سورة النور

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد ششم

جزء شانزدهم

۱۹-سورة مريم (۹۸آية)

جزء شانزدهم

۲۰-سورة طه- (۱۳۵آیة)

۱- النوبة الاولی

النوبة الثانیة

صفحه

النوبة الثالثة

٣ـ النوبة الاولی

النوبه الثانیة

النوبة الثالثة

٤ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

صفحه

صفحه

النوبة الثالثة

۵ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

صفحه

النوبة الثالثة

صفحه

٦ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

جزء هفدهم

۲۱- سوره الانبیاء (۱۱۲ آیة)

صفحه

النوبة الثالثة

۲- النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۳- النوبة الاولى

النوبة الثانية

صفحه

النوبة الثالثة

۵- النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

صفحه

٦- النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

جزء هفدهم

۲۲_ سورة الحج (۷۸ آیة)

صفحه

صفحه

جزء هیجدهم

٢٣-سورة‌المؤمنون (١١٨آیة)

صفحه

النوبة الثالثة

صفحه

۲ـ النوبة الاولى

النوبة الثالثة

صفحه

صفحه

النوبة الثالثة

جزء هیجدهم

٢٤- سورة النور(٦۴ آیة)

صفحه

النوبة الثالثة

۲ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

صفحه

النوبة الثالثة

خلاصهٔ فهرست

صفحه